وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ اِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَاَحْسَنَ تَفْسِيرًا

محمد سعید مرتضیٰ اسنر دکه درین ایام میمنت انجام نسخهٔ بی نظیر از تالیفات عمدة المفسرین

حافظ کلام اللہ الکریم مولانا سید شاہ محمد عبد الحکیم صاحب دہلوی المسند



تفسیر الوجیز

بتصحیح مولانا سید محمد عبد الرشید صاحب خلف الصدق عمدة المفسرین و نقاد

المحدثین حاجی الحرمین الشریفین مولانا و مقتدانا سید محمد عبد الحکیم صاحب دام فیضه

در مطبع مرتضوی دهلی باهتمام حافظ عزیز الدین طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی نور قلوبنا بالایمان ۞ والصلوۃ والسلام علی من خصصہ بالقران ۞ وعلی آلہ واصحابہ الذین آمنوا بالفرقان ۞ وعلی اتباعہ الذین تبعواہم بالاحسان ۞ قال الشیخ العالم العلامۃ الحبر النحریر الفہامۃ الحافظ المجود المحدث الالمعی ۞ السید الفقیہ المفسر المفتی ۞ حاج الحرمین الشریفین حامی دین رسول الثقلین ابوالفخر والرشید مولانا محمد عبدالحکیم ۞ بن الشیخ المرحوم الشہید مولانا محمد عبدالرحیم العلوی نسبا الحنفی مذہبا القادری طریقۃ ۞ الدہلوی مولدا وموطنا دام برکاتہم وانوارہم ۞ الحمد للہ الذی نزل القران تبیان کل شئی من الحلال والحرام ۞ وجعل معجزۃ ظاہرۃ باقیۃ الی یوم الجزاء والقیام ۞ والصلوۃ والسلام علی من ارسلہ الی کافۃ الناس وجمیع الانام ۞ داعیا ومبینا الی جمیع طرق الایمان والسلام ۞ وعلی آلہ واصحابہ الذین ہم نجوم الاہتداء والاسلام ۞ وعلی اتباعہ وانصارہ الذین ہم ایمۃ الدین فی تحقیق الاحکام ۞ والاحکام ۞ اما بعد فہذہ کتاب مستطاب بحمد اللہ ذو الجلال والاکرام فانہ تفسیر وجیز ملتقط من التفاسیر الکبار العظام تبصرۃ تذکرۃ عند العلماء العظام والاعلام مما رزقنی اللہ تعالی من تفسیر القران فی تلک اللیالی والایام وقد وقع الفراغ منہ فی شعبان المعظم بتایید الملک العلام سنۃ ۱۲۹۳ ثلثۃ وتسعین بعد الف ومائتین من ہجرۃ النبی علیہ التحیۃ والسلام فی مال اللہ وفقنی بالاتمام والاختتام وان ینفعنی بہ فی الحیوۃ وبعد الممات وجمیع المسلمین من الخواص والعوام وصلی اللہ علی النبی والکرام اَعُوْذُ بِاللّٰہِ پناہ میگیرم والتجا مینمایم بخداوند مِنَ الشَّیْطٰنِ از شر وسوسہ دیو فریبندہ سرکش یا دور ماندہ از رحمت بعنی

الرَّجِيمِ رانده شده از ریاض جنان یا رسیده گشته از طبقات آسمان بِسۡمِ اللّٰهِ بنام خداوند
وسزائی پرستش الرَّحۡمٰنِ نیک بخشنده بر خلق بر وجود وحیات الرَّحِيمِ بخشاینده و مهربان
بر ایشان ببقاء و محافظت از آفات باید دانست که صحیح تر نزد حنفیه آنست که بسم الله علاحده آیت است
و جزو سوره نیست و نازل شده است برای فصل سورها و به جهت تبرک آن در افتتاح
قران و از اول آنست که نوشت قلم او بر لوح محفوظ و از اول آنکه نازل شد بر حضرت آدم
علیه السلام گویند که نامهاء خدای جل ذکره سه هزار اند هزار از آن ملائکه میدانند و هزار
از آن پیغمبران میدانند و سه صد در توریت موسیٰ و سه صد در انجیل عیسیٰ ع و سه صد در زبور
داود ع و نود و نه 99 در قران مجید اند و یکی از آن آنست که برگزیده و اختیار نموده او را خدای تعالی
و معنی این هر سه هزار اسمای الهی در این سه اسم اند یعنی اسم الله و رحمن و رحیم پس هر که بخواند این را
گویا یاد نمود به سه هزار نام او تعالی را کذا فی تفسیر روح البیان و در شامی آورده اند که خواندن
بسم الله در ابتداء ذبح و رمی صید و ارسال بسوی آن واجب است لیکن هر نام خدای تعالی
قائم مقام بسم الله میشود و در بعضی کتب مذکور است که وقت ذبح بالرحمن الرحیم نگوید زیرا که ذبح بظاهر
ملائم رحمت نیست لکن در جوهره گفته اند اگر گفت در وقت ذبح بسم الله الرحمن الرحیم نیک باشد
و گفته اند که بسم الله در ابتداء فاتحه در هر رکعت واجب است لیکن صحیح آنست که سنت است و هم
در ابتداء وضوء و اکل و شرب و در ابتداء هر کاری بزرگ باشد سنت گفته اند و ما بین الحمد و سورة
مستحب است و در ابتداء مشی و قیام و قعود مباح و جائز داشته اند و در وقت کشف عورت و محل
نجاسات و اول سورة براة و وقت نوشیدن دخان و مشابه آن از چیزیکه بوی ناخوش میدارد و حقه
خوردن لهسن و پیاز مکروه است و در وقت استعمال حرام حرام است بلکه در بزازیه وغیره مذکور است
که کافر میشود هر که بسم الله گوید وقت مباشرت هر حرام که حرمت آن قطعی باشد و همچنین حرام است
بر جنب الا الحمد لله در میان خطبه اول از دعاء و بعد از خوردن مباح است و حرام است بعد اکل
حرام روایت کرد ابن عباس رض از آنحضرت علیه السلام که فرمودند ع اذا قال المعلم للصبی قل بسم الله
الرحمن الرحیم ۞ فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله براءة للصبی و براءة لابویه و براءة للمعلم
و از ابن مسعود رض است که گفت من اراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر 19 فلیقرء بسم الله الرحمن الرحیم

فانہا تسعة عشر حرفاً فیجعل اللہ کل حرف منہا جنة من احد منہم و مرویست از علی بن موسی ر
رضی اللہ عنہ کہ . فرمودند ان بسم اللہ الرحمن الرحیم اقرب الی اسم اللہ الاعظم من سواد العین الی
بیاضہا کذا فی مجمع البحرین در کتاب الفوائد آوردہ اند کہ قال الشیخ بشر حافی نفع اللہ بہ انہ
وجد رقعة فی الارض فیہا بسم اللہ الرحمن الرحیم فاخذہا و کان معہ درہمان لا یملک غیرہما
فاشتری بہما غالیة و طیب بہا الرقعة ورای فی منامہ الحق سبحانہ و تعالی و ہو یقول لہ یا بشر
طیبت اسمی لاطیبن اسمک فی الدنیا والاخرة و عن منصور عمار رحمہ اللہ انہ وجد رقعة فی
الطریق مکتوب فیہا بسم اللہ الرحمن الرحیم فلم یجد لہا موضعاً یجعلہا فیہ فابتلعہا فرای قائلاً
یقول لہ قد فتح اللہ علیک باب الحکمة لاحترامک تلک الرقعة فکان بعد ذلک یتکلم بالحکمة
علی الناس و یعظہم نقلست کہ روزی ابو عمر بیکندی رحمة اللہ علیہ بہ کوئی رسید کہ قومی درین
محلہ جوانی را از محلہ خود بدر میکنند و میزنند و زنی را دید کہ زار میگریست گویند کہ آن زن
مادر او بود پس ابو عمر را رحم آمد و سفارش کرد از جانب آنجوان و گفت ای قوم امروز قصور
اینجوان معاف نمائید البتہ اگر باز بفساد عود نماید شما را اختیار است ہرچہ خواہید با او معاملہ
نمائید پس آنقوم بسبب ارشاد ایشان از سر آنجوان درگذشتند و ابو عمر نیز راہ خود گرفت
باز بعد از عرصہ یسیر گذر ابو عمر در آن محلہ اتفاق افتاد کہ ناگاہ او از آن زن عجوز از اندرون
دروازہ بگوش ایشان رسید ایشان در دل خود گفتند کہ شاید آنجوان بعادت خود
عود نمود و زنجیر دروازہ آن بجنبانید و از حال آنجوان استفسار نمودند مادر آن گریہ کنان
پیش ایشان آمد و گفت کہ اے ابو عمر پسر من از اینجہان رحلت فرمود ابو عمر از کیفیت
مرگ آنجوان از او پرسیدند گفت کہ چون زمان مرگ او قریب آمد گفت مرا کہ ایا در مہربان
بعد از مرگ ما کسی از قریب و بعید جز موت ما نکنی زیرا کہ از من ایشان را اذیتی رسیدہ است
و ایشان مرا دشنام خواہند داد و بر جنازہ من حاضر نخواہند شد اما چون مرا دفن کنی این
این انگشتری مرا کہ در ان نوشتہ است بسم اللہ الرحمن الرحیم ہمراہ ما دفن کنی و بعد از دفن
من برمن از پروردگار من دعا کنی ای ابو عمر من ہمچنان موافق وصیت فرزند خود
کار بستم اما چون از سر گور او اراہ باز گردیدن کردم آوازی او شنیدم کہ می گفت برو

حکایت بشر حافی رحمة اللہ

حکایت منصور بن عمار رحمہ اللہ

نقل ابو عمر بیکندی رحمہ اللہ

ایا در من بدرستیکه آدم به نزدیک پروردگار کریم و رحیم که مرا ببرکت بسم الله آمرزید و نعم ما قیل
ببهانه میدهد نه ببها میدهد و در اصول صغایر و مجموعه خانی نقل نمود که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم هرکه بسم الله گوید خدا تعالی کراماً کاتبین را حکم میفرماید که در دیوان این بنده من که
بسم الله الرحمن الرحیم خوانده چهارصد نیکی بنویسند و چهارصد بدی از دیوان او دور کنند و در شرعة
الاسلام و اسباب المغفرة و تفسیر امام اسمعیل حقی و تفسیر ملا معین رحمهم الله تعالی از پیغمبر صلی الله
علیه و سلم نقل کرده اند که فرمودند علیه السلام هرکه از زمین کاغذی بردارد که در آن بسم الله
نوشته باشد او را از دوستان خدا بنویسند و تخفیف عذاب از مادر و پدر او کنند اگرچه کافر باشند
و در تفسیر ابو عمر است که برکتی که در توریت و انجیل و زبور بود همان برکتی در قرآن شریف موجود
و برکتی که در جمیع قرآن است آن در سوره فاتحه است و برکتی که در فاتحه است آن برکتی
در بسم الله است پس هرکه بسم الله را با خلاص تمام بخواند الله تعالی آن را ثواب خواندن
هر چهار کتب بدهد و امام رازی رحمه الله در تفسیر خود نقل نمودند که فرمودند صلی الله علیه و سلم
هرکه در عمر خود نود و هفتصد مرتبه بسم الله بخواند خدای تعالی او را از برکت بسم الله از آتش دوزخ
نگاه دارد و در کفایه شعبی آورده اند در هر کاری که در آن بسم الله بگوید در آن کار نصیب
شیطان نباشد و هرکه در خانه خود درآید یا چیزی بخورد و بیاشامد و یا جامه در تن کند یا از خانه
بیرون رود و یا مباشرت بزن خود کند و سوا ازین در هر کاری که بسم الله بگوید شیطان گوید
که مرا درین کار نصیبی نیست نقل میکنند که ابو مسلم جولانی پیرمرد و بزرگ سال بود و کنیزک
او جوان روزی در طعام مالک خود را زهر داد اما کارگر نشد آن کنیزک ازین ماجرا در حیرت
ماند و بعد از مدت مدید و عرصه بعید بمالک خود گفت که من ترا زهر دادم اما اثر نکرد و سبب
آن چیست گفت به بسم الله خورده بودم مرویست که در عهد حضرت عمر رض حربیان
مسلمانی را در جنگ گرفتند و او را عذاب گوناگون دادند تا مرتد شود آخر کار روغن را جوش
داده در آن انداختند آن مسلمان بسم الله گفته داخل شد الله تعالی ببرکت نام خود روغن را
برو سرد فرمود و آن سلامت بیرون آمد و او تعالی جل ذکره بسم الله بدو پیغمبر ارزانی داشت
یکی ازیشان آن حضرت نوح علیه السلام بودند که چون در کشتی سوار شدند گفتند بسم الله

مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم یعنی نام خدارا گوئید در وقت راندن کشتی و هنگام
باز داشتن آن بدرستیکه آفریدگار من هرآئینه آمرزنده و مهربان مومنان است ایزد
منان ببرکت این بسم الله حضرت نوح ع را سه چیز عطا فرمود یکی ظفر بر دشمنان دوم سلامتی
از دریا سوم برکت در اولاد پس هر که این را بخواند او را نیز این سه چیز کرامت فرماید دوم
مهتر سلیمان علیه السلام را تمام دادند کِاِنَّهٗ مِنْ سُلَيْمٰنَ وَاِنَّهٗ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ هرآئینه نامه
گرامی از طرف سلیمان ع است و هرآئینه این نامه بنام خدا بخشاینده مهربان است خدای
عزوجل ببرکت بسم الله او را نیز سه چیز عطا فرمود اول زنی بلقیس دوم مملکت سوم علم و پیغمبری
در قراءت بر هر سورت سوای برات بسم الله عطا فرمود هر که بسم الله بخواند در دنیا و آخرت
او را مکرم گرداند و در تفسیر روح البیان وغیره آورده که در حدیث معراج آمده که فرمود
علیه السلام چهار جوی در بهشت دیدم و از جبرئیل ع پرسیدم که این جویهای از کجا می آیند
گفت یا رسول الله من ندانم که درین بین ندای بمن رسید که یا محمد در زیر درخت طوبی درآی
تا بدانی که این چهار جوی از کجا می آید پس راه پانصد ساله پی کردم و یافتم در آنجا قبه را که
بران قفل از زر آویخته بود و بر در آن قبه دست زدم دوربان آن گفت کیستی گفتم
انا محمد بن عبدالله درین میان فرمانی بدربان رسید که در آن قبه بگشاید تا حبیب من درین
قبه درآید و عجائب آن مشاهده نماید پس دربان در ان قبه بگشاد و بر من سلام نمود گفت
یا محمد خیر مقدم خیر مقدم یعنی خوش آمدی خوش آمدی من اندرون آن رفتم دیدم در جانبی
زمینی از زر که مسافت هفتاد ساله میدارد و بر آن زمین هفتاد هزار فرشتگان در رکوع
افتاده اند و از زبان تسبیح میخوانند و در جانب دیگر زمینی دیدم از نقره که هفتاد ساله راه
میدارد و بران زمین هفتاد هزار فرشته در سجده افتاده تسبیح میگویند و بر وی آیتی قبه
از نور دیدم که مقفل بود به قفل از زر و بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله خواستم
که آن قبه بگشایم فرمان رسید که یا محمد داخل نتوانی شد مگر بکلید مناجات من که آن کلمه توحید
من است پس کلمه را بر زبان راندم دیدم که قفل از ان قبه درافتاد و در آن کشاده شد و من
در آن درآمدم و یافتم در میان آن حوضی که آب آن چون کافور سپید و خلبش از عنبر بود

ف
بیان چهار جوی
بسم الله
... ... می آیند
و از قبه زیر
درخت طوبی
۱۲

و نیز در آن چهار رکنی دیدم که رکن اول[۱] از زرد دوم[۲] از نقره سوم[۳] از یاقوت چهارم[۴] از زبرجد
بود بر رکن اول بسم و بر رکن دوم الله و بر سوم الرحمن و بر چهارم الرحیم مکتوب بود پس دیدم از
میم بسم جوی شیر و از های الله نهر شهد و از میم الرحمن نهر آب و از میم الرحیم نهر خمر روانست و تفصیل
بهشتیان از نهر آب بنوشند حیات ابدی یابند چون از جوی شیر بنوشند در بدن خود قوتی
یابند که بعد از آن نقصانی نه بینند و چون از نهر شهد بنوشند صحتی در خود یابند که باز مرضی روی
ندهد و چون از نهر شراب بنوشند خوشی و فرحت یابند که باز غم و اندوه پیرامن او نگردد

ے آب حیرت جوی آب خلد شد ؛ جوی شیر خلد مهر تست و ود ؛ ذوق طاعت گشت
جوی انگبین ؛ مستی و شوق تو جوی خمر بین ؛ این سببها چون بفرمان تو بود ؛ چار جو هم
مر ترا فرمان نمود ؛ پس هر که بسم الله را باخلاص تمام بخواند الله تعالی او را در بهشت ده
هزار شهر و در هر شهر ده هزار خانه عطا فرماید و در هر خانه ده هزار تخت و بر هر تخت ده هزار فرش و بر هر
فرش حوری نشسته باشد و بر پیشانی آن حورها نام علی کرم الله وجهه و بر لب آنها بسم الله الرحمن الرحیم
نبشته باشد و فرمود شیخ اکبر در فتوحات اذا قرأت فاتحة الکتاب فصل بسملتها معها فی نفس واحد
من غیر قطع وعن محمد المصطفی علیه السلام حالفا عن ..... جبرائیل ۲ حالفا عن میکائیل ۳
حالفا عن اسرافیل ۴ قال الله تعالی یا اسرافیل بعزتی وجلالی وجودی وکرمی من قرأ بسم الله
الرحمن الرحیم متصلة بفاتحة الکتاب مرة واحدة فاشهدوا علی انی قد غفرت له وقبلت منه
الحسنات وتجاوزت له عن السیئات ولا احرق لسانه بالنار واجیره من عذاب القبر وعذاب النار
یوم القیمة والفزع الاکبر ویلقانی قبل الانبیاء والاولیاء اجمعین و در کفایه شعبی مسطور است
که یکی از متقدمان پسر خود را وصیت کرد که چون من بمیرم بعد غسل بر سینه من و بر پیشانی
من بسم الله الرحمن الرحیم بنویسی آن پسر هم چنان کرد پس او را در گور نهادند فرشتگان عذاب
آمدند چون بر پیشانی و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم نبشته دیدند گفتند امین شدی ز عذاب
در خبر است که هر که وقت نهادن مرده در گور بگوید بسم الله وعلی ملة رسول الله حق تعالی عذاب گور
از آن مرده دور گرداند و هم در خبر است هر که در مدت عمر خود صد هزار بار بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم حق سبحانه تعالی هفت اندام او را از آتش دوزخ حرام گرداند و در خلاصه لفراین گویا است

هیچ کلمه نیست از قرآن که در وی از تسمیه حرفی نیست مگر درین کلمه فقد صغت و گفته اند تمام آیه
در قرآن مجید هزار و پانصد و دو جا است و کعب الاحبار روایت میکند از پیغمبر علیه السلام که
گفت اگر خدای تعالی امت مرا عذاب خواستی بر ایشان تسمیه نفرستی و در تفسیر امام زاهد مذکور است
قد موا لانفسکم پیش فرستید برای نفسهای خود بعضی گویند آن تسمیه گفتن است چنانچه
روایت کرد ابو هریره رضی الله عنه از پیغمبر که گفت چون نزدیکی کنی بزن خود و یا به کنیزک خود پس
بگو بسم الله الرحمن الرحیم نبشته شود مر ترا بهر قطره آبی ده نیکی و اگر خدای تعالی از آن نزدیکی
فرزند تقدیر کند نبشته شود مر ترا بهر دم آن فرزند و فرزند فرزند تا قیامت ده گان نیکی
و هر که بوقت در آمدن در خانه قل هو الله یا بسم الله بخواند غنی شود و گویند که چون معوذتین
نازل شد جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این دو سوره است گفت علیه السلام مفاصلت
میان اینها بچه کنم جبرئیل بحکم جلیل تسمیه را در کاغذ نوشته در دو کف دست نهاد و هفتاد
هزار فرشته پیش شده طرقوا طرقوا کنان بخدمت حضرت آورده گفت یا رسول الله
بشارت باد مر ترا و امتان ترا که اگر این در توریت بودی قوم موسی جهود نگشتندی و اگر
در انجیل بودی قوم عیسی ترسا نشدندی و هر آیه نازل نکردم تسمیه را به هیچ کس از پیغمبران
بجز تو هر که گوید بسم الله را یکبار او از امن یافتگان باشد و در خبر است که هرگاه میگوید
بنده بسم الله الرحمن الرحیم بگدازد شیطان چنانچه بگدازد قلعی در آتش فائده بنویسد برای
گریه اطفال بسم الله الرحمن الرحیم هذا یوم لا ینطقون بسم الله الرحمن الرحیم و خشعت الاصوات للرحمن بسم الله الرحمن الرحیم الیوم نختم علی افواههم و در نزهة امام صفوری رحمه الله
مسطور است که بیافرید خدای تعالی قلم را از مروارید سفید و درازی آن پانصد ساله راه است
بیرون می آید از و نور چنانکه بیرون می آید سیاهی از قلم دنیا باز حکم از پروردگار بقلم
رسید که بنویسی بسم الله الرحمن الرحیم پس نوشت بسم الله را در عرصه هفتصد سال پس فرمود
خدای عز و جل سوگند مرا بعزت و جلال خود که هر که بگوید از امت محمد بسم الله را یکبار
بنویسم برای او ثواب عبادت هفتصد ساله کذا فی تفسیر نسفی در تسمیه این سه اسم را
اختیار فرموده اند تا در شروع هر کار استعانت باین اسم حاصل شود و وجه اختیار این

فائده

بیان وجه تسمیه این اسم یعنی الله رحمن رحیم

بیان شان نزول سوره فاتحه

سه اسم آنست که هر کار از کارهای دنیوی یا آخروی بر سه چیز موقوف است اول فراهم آمدن اسباب آن کار
واین از تصرفات اسم الله است که دلالت بر جمیع صفات میفرماید دوم بقای آن اسباب از ابتدا کار تا
انتهای آن واین مقتضای صفت رحمن است که بقاء عالم بآن منوط است سیوم ترتب مراتب
آن کار بحصول نتایج آن و این مقتضای صفت رحیمی است که سعی بندگان را رایگان نمیفرماید شان
نزول سوره فاتحه آنست که مولانا یعقوب چرخی از حضرت علی کرم الله وجهه وعبد الله ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که این سوره در مکه نازل شده است وکیفیت واقعه آنکه رسول علیه السلام
فرمودند که چون بصحرا میرفتم آوازی می شنیدم که یا محمد وشخصی نورانی میدیدم بر تختی از زر در میان
آسمان وزمین معلق ایستاده من از آن آواز ترس خورده میگریختم چون این حادثه مکرر شد با ورقه
نوفل که برادر عمزادهٔ حضرت بی بی خدیجه بود این واقعه را بیان کردم واو مرد عالم بود بتوریت وانجیل
واز علماء نصاری علم بسیار فرا گرفته او گفت که چون آن آواز بشنوی مگریز وگوش دار تا چه میگوید
همچنین کردم چون باز آواز آمد که یا محمد گفتم لبیک گفت انا جبرئیل وانت نبی هذه الامة
باز گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله باز گفت بگو الحمد لله
تا آخر سوره سورة الفاتحة مکی است وآن هفت آیه است وکلمات آن با بسمله بست ونه اند وبغیر بسمله
بست وپنج اند وحروف آن با بسمله یکصد وچهل وهفت اند وبغیر بسمله یکصد وشانزده اند وتسمیه آن
بفاتحة الکتاب بنا بر آنست که شروع وافتتاح قرآن وتعلیم وقراءة قرآن ونماز باوست یا بجهت آنکه
الحمد لله فاتحه وشروع هر کلام است یا اول سورتی است که نازل شد یا اول نوشته شده در لوح محفوظ
یا فاتحه ابواب هر مقاصد دنیا است وفاتحه ابواب جنان در آخرت یا آنکه مفتاح کنوز قرآنی است
وهم نام نهاده شده بام القرآن وجه تسمیه باین نام آنست که ام یعنی مادر فرزند اصل وبیخ اوست
واین سوره اصل جمیع مقصدهای قرآنی است ونیز نام این سوره سبع المثانی است زیرا که مشتمل بر
هفت آیت است یا بجهت آنکه هر آیتی از آن قائم مقام هفتم حصه قرآن است یا برای آنکه هر که
این هفت آیت را میخواند برا و هفت در دوزخ بند کرده شوند ووجه تسمیه بمثانی آنست که در هر نماز مکرر
خوانده میشود یا مکرر نازل شد یکبار در مکه ودیگر بار در مدینه طیبه وهم سوره الصلاة است زیرا که در نماز
خواندن این ضرور است وهم سوره الشفاء والشافیه گویند زیرا که در حدیث شریف وارد است فاتحة الکتاب

شفاء لکل داء و از انجمله نام این سوره اساس القرآن است زیرا که اساس کتب بهای آسمانی قرآن است
و اساس قرآن فاتحة الکتاب است و نیز این سوره رکن نماز است و نماز اساس جمیع طاعات است لانها
تنهیٰ عن الفحشاء والمنکر و از انجمله است نام این سوره کافیه و وافیه زیرا که کفایت و تمام کننده هر
امر است و از انجمله است سورة الحمد زیرا که ابتدا این سورة بلفظ حمد است و سورة السوال و سورة الشکر
و سورة الدعاء زیرا که مشتمل بر سوال و دعا است و حمد اساس شکر است و درین سوره وجوه شکر فرموده
اند و آن سه وجه است محبت بدل و ثنا بزبان و خدمت باعضاء و از انجمله است سورة الکنز زیرا که
حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فرموده اند که تنزلت سورة الفاتحة من کنز تحت العرش
است و نیز در حدیث قدسی وارد شده که فرمود خدای عز و جل فاتحة الکتاب کنز من کنوز عرشی و از انجمله
سورة المناجات زیرا که مصلی مناجات میکند باین سورة با پروردگار خود و سورة التفویض زیرا که درو
استعانت را بحضرت حق خاص فرموده و سورة رقیه زیرا که صحابی بر مصروعی گذشته بود و این سوره را
براو خوانده دم کرد آن مصروع شفا یافت و وجه مناسب گذشته الحمد همه ستایش و ثنا و
آفرین که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود و جمله آن بتمام لله مر خدای را
که مسمّی او موصوف است بهمه اسماء و صفات و کمالات رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده
و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان است از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و
حیوانات آبی و جز آن که تربیت می کند تمام جهان را بدادن غذا و باسباب بقای دنیوی وجود
ایشان اما در حق انسان پرورش میکند ظاهر آنرا که از نفس اوست و باطن آنرا برحمتیکه آن دل
اوست و تربیت میکند نفوس عابدان را باحکام شریعت و قلوب مشتاقان را بآداب طریقت و اسرار
محبان را بانوار حقیقت و تربیت می کند انسان را بدادن قوت در اعضاء و جوارح آن که شنوا کرد استخوان
گوش او را و بینا کرد پیه چشم را و گویا کرد گوشت زبان را و هم پرورش کرد انسان را بدادن غذا از نباتات
بقلها و میوها و گوناگون و از حیوانات گوشت و پیه و روغن و شیر آنها و از زمین بدرختها و انهار
و اثمار و از نار آن و از آسمان بستارها و انوار آن و از زمین بقرار دادن تو در آن و از شب به
تسکین حشرات و حرکات موذیه و بحفظ تو و بمعاش حاصل نمودن تو در روز ببین ای برادر
پرورش خدا تعالی درباره خود که پرورش میکند ترا چنانکه نیست گویا او را بنده دیگر بجز تو و طاعت

ومذمت او نکنی واگر کسی چنان گمان کند که هست گویا ترا پرورندهٔ جز او تعالی دریخجا باید دانست که عالمین
جمع عالم است روایت میکنند از وهب رضی الله تعالی عنه که خدا تعالی را هژده هزار عالم است و دنیا از ان
یک عالم است و گفت ضحاک نه سه صد و شصت عالم است سه صد از ان برهنه تن و برهنه پا میباشند و
نمی شناسند خالق خود را و ایشان همه دوزخ اند و شصت عالم از ان جامهای می پوشند که گذر کرد
بر ایشان ذو القرنین و گفتگو کرد از ایشان و کعب احبار میگویند که عالم بشمار اند چنانچه فرمود
الله تعالی در کلام مجید وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وحضرت ابو هریره رضی الله عنه فرمود
که پیدا کرد خدا تعالی مخلوق خود را بچهار قسم ملائکه و شیاطین و جن و انس باز گردانید ایشان را ده جزء
نه جزء از ایشان شیاطین جن اند و یک جزء جن انسان باز گردانید این هر دو را ده جزء نه جزء از ایشان
جن اند و یک جزء انسان باز گردانید انسان را یکصد و بست و پنج اجزاء پس گردانید از انها
صد جزو در بند که از انجمله یکقوم را ساطوع گویند که ایشان آدمیان اند که سرهای ایشان مشابه
سرهای سگان اند و دوم از ان ما نوح است که چشمهای ایشان بر سینهای ایشان است
و سوم ماسوخ که گوشهای ایشان مشابه گوش پیل اند و چهارم مالوف که ایشان را دو ران گو
و بازگشت این همه دوزخ است و دوازده جزء از ان بست و پنج در بلاد روم اند که از انجمله قوم
نسطوریه و ملکانیه و اسرائیله اند و هر یک از ایشان چهار طایفه اند که بازگشت این همه دوزخ است
و گردانید شش جزء از ایشان در مشرق و آن قوم یاجوج و ماجوج و ترک و خاقان و ترک غلجه
و ترک خزر و ترک جرجیر اند و گردانید از ان شش جزء در مغرب و آن قوم زنج و زط و حبشه
و نوبه و بربر و همه کافران عرب اند که بازگشت و قرارگاه ایشان دوزخ است و باقی مانده از ان
اهل توحید یکجزء و آن متفرق شدند بهفتاد و سه فرقه که هفتاد و دو از ایشان در خطر اند و آن اهل
بدعت و ضلالت اند که پیرو خواهش خود اند و از طاعت خدا و رسول و اجماع امت محمدیه و قیاس
مجتهد که ادله اربعه اند منحرف شدند و یکفرقه از ان ناجیه است و آن اهلسنت و جماعت اند و حساب ایشان
بر خداست که هر کرا خواهد ببخشد و خواهد عذاب کند در حدیث است ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین
وسبعین فرقة وتفترق امتی علی ثلث وسبعین کلهم فی النار الا فرقة واحدة قالوا من هی یا رسول الله
قال من هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی ما انا علیه واصحابی من الاعتقاد والعمل کالتراویح عشرین رکعة

والقول فهو حق وطریق موصل الی الجنة والفوز والفلاح وما عداه باطل طریق الی النار اَلرَّحْمٰنِ
بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان و در رد المحتار علی در المختار آورده که الرحمن
لفظ عربی وقیل معرب عن رخمان بالخاء المعجمة لانکار العرب حین سمعوه ورد بان انکارهم لما
لتوهمهم انه غیره تعالی فی قوله تعالی قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ وذهب الاعلم الی انه علم کالجلالة
لاختصاصه به تعالی وعدم اطلاقه علی غیره تعالی معرفا ومنکرا والجمهور علی انه صفة مشبهة وقیل
صیغة مبالغة لان الزیادة فی اللفظ لیست الا لزیادة المعنی والا کانت عبثا وقد زید فیه
حرف علی الرحیم وهو یفید المبالغة بصیغة فدلت زیادته علی زیادته علیه فی المعنی کما لان
الرحمانیة تعم المومن والکافر والرحیمیة تخص المومن او کیفا لان الرحمن للمومن المنعم بجلائل
النعم والرحیم المنعم بدقائقها اَلرَّحِیْمِ بخشاینده دیگر بار برافت و رحمت خود مومنان را
در آوردن ایشان به بهشت جاودان باید دانست که در تکرار این هر دو اسم چند وجه اند اول
آنکه هر دو رحمة بسملة ذاتیان اند و این دو رحمت حمد له صفاتیان اند دوم تکرار این هر دو
اسم بجهت آنست که معلوم شود که بسم الله جزء فاتحه نیست چه اگر از فاتحه بودی اعاده آن
کرده شدی در فاتحه بلا فایده سوم آنکه مستحب شمرند گان که اکثر اوقات خود در ذکر خدا
گذارد زیرا که از علامت حب خدا محبت و دوست داشتن ذکر خداست چنانکه در حدیث
شریف آمده که من احب شیئا اکثر ذکره **رباعی** اے یاد تو منتهای هر مقصودی ؛ وی
داغ تو بر جبین هر موجودی ؛ در عرصهٔ گیتی بجه گردد مشغول ؛ انرا که بود قبله چو تو معبودی
چهارم آنکه رب العالمین بجهت آن بیان کرد تا که بدانند بدرستیکه رب العالمین همان
رحمن است که روزی میدهد جهانیان را درین دنیا و خواهد بخشید ایشان را در عقبی لهذا ذکر فرمود بعد ازین
مالک یوم الدین یعنی پرورش خدا تعالی یا برحمانیة است و آن دادن رزق است در دنیا یا رحیمیة
است و آن مغفرت است در آخرت پنجم آنکه بنده مومن چون حمد خدا بر زبان راند و گفت الحمد لله
سزاوار رحمت او شد زیرا که اول کسیکه از بشر حمد خدا کرد آدم علیه السلام بودند که چون عطسه زد
الحمد لله در حال مشرف شد از جواب یرحمک ربک لذالک خلقتک پس ازینجا معلوم شد که انسان
مخلوق شد برای حمد خدا و نیز ظاهر و هویدا شد که انسان مستحق رحمت میشود بسبب حمد خداست

قطرهٔ چند از گنه گر شد پدید ؛ در جهان دریا کجا آید پدید ؛ ۵ در رحمت خود ببین و مبین گنه ما
اگر گنه از سر تا ناخن پا ایم ؛ مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد
خواهد کرد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان
بندگان در آن روز بحق حکم کند و یا جزا دهنده بر آنچه در روز پاداش و بعضی قراء ملك يوم الدين
خوانند و معنی آن پادشاه روز جزا لیکن قرأت مالك اصوب است از ملك بسبب زیادتی حرف الف
در آن و حکایت میکنند از ابی عبد الله محمد بن شجاع البلخی رحمة الله علیه که بود عادت من خواندن
مالك يوم الدين اما از بعضی ادبا شنیدم که خواندن ملك بغیر الف ابلغ است از خواندن مالك بالف
پس عادت خود ترک نمودم و خواندن ملك عادت خود گرفتم پس ناگاه بشب خواب دیدم که کسی
میگوید چرا کم کردی در نکوئی خود ده را و نشنیدهٔ قول رسول الله صلی الله علیه وسلم را من قرأ
القرآن كتب له بكل حرف عشر حسنات ومحيت عنه عشر سيئات ورفعت له عشر درجات پس بیدار
شدم و عادت خود را ترک نکردم باز بار دیگر در خواب دیدم که گوینده میگوید لم لا تترک هذه ساعة
اما سمعت قول النبی اقرؤ القرآن فخما مفخما ای عظيما معظما فاتيت قطربا وكان اماما في اللغة فسألته
ما بين المالك والملك فقال بينهما فرق كثير اِيَّاكَ نَعْبُدُ در اینوقت که بنده مشغول ثنا و صفت
او بود از وی غایب بود زیرا که نظر به نعمتهای او و نیز بسوی خود و عالم دیگر که مورد نعمتهای اویند
متوجه بود حالانکه صفات او را بجوبی ملاحظه نمود از غیبت بحضور آمد و متوجه بصاحب نعمت گشت رتبهٔ خطاب
یافت لهذا لفظ ایاک نعبد تکلم کرد یعنی ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست رباعی
من بندگیت بجا بیارم چه کنم ؛ احسان ترا که زیر بارم چه کنم خوبیت ترا و بیم امید ز تو ؛ هیچم کرده جز
از تو دارم چه کنم وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و هم در انجام
سائر حوایج مهمات خود و این لفظ بجهت الی آورده شد تا بنده را از نسبت عبادت خود عجبی در دل پیدا نشود
پس گویا میگوید که عبادت تو بدون از طلب مدد تو صورت درستگی نمی بندد و گفته اند کرر ایاک للتنصيص على
اختصاصه تعالى بالاستعانة ايضا اى نطلب العون على عبادتك او على مالا طاقة لنا به او على محاربة الشيطان
المانع من عبادتك او في امورنا بما يصلحنا في ديننا ودنيانا والجامع للاقاويل ناالكان تعيننا على
اداء الحق واقامة الفرض وتحمل المكاره وطلب المصالح و بعضی از اهل معرفت گفته اند استعانة در اینجا

عبادت ایاک نعبد

رباعی

طلب عون معاینہ است یعنے عبادت از طرف ماست وعطائے مرتبہ معاینہ از طرف توست شیخ سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ روزی در نماز شام امامت میکردند چون به ایاک نعبد وایاک نستعین رسیدند بیهوش شده افتادند چون بخود آمدند گفتند اے شیخ ترا چه شده بود شیخ فرمودند که چون نستعین گفتم ترسیدم که اگر مرا بگویند ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میخواهی واز امیر روزی واز پادشاه یاری میجوئی اہذا بعضی علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از انکه هر روز وشب پنجوقت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد اِهۡدِنَا الصِّرَاطَ الۡمُسۡتَقِيۡمَ مارا راه نمائی براه راست که راه انبیا واولیاء والیہ وین است در اقوال وافعال واخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط وتفریط وغلو وتقصیر یا ثابت دار مارا بر راه مستقیم که دین اسلام وسنت خیر الانام است علیہ الصلوۃ والسلام حضرت خواجه عبید اللہ رحمۃ اللہ علیہ درین معنی نکتہ بلند وکلمه ارجمند فرموده اند وآن اینست که بنمائی مارا راه راست یعنی به محبت خود مشرف دار مارا از التفات بخود وبغیر از تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم وجز تو نه بینیم وجز تو نه اندیشیم **بیت** هر ذره که بینیم همه از عکس تو پیداست ✿ بی نور تو موجود نشد هیچ مکانی ✿ ودر تفسیر روح البیان فرموده اند اهدنا الصراط المستقیم بیان للمعونة المطلوبة کانه قیل کیف اعینک فقال اہدنا الصراط المستقیم وایضا التعقیب بالدعاء بعد تمام العبادة قاعدة شرعیه ودر تفسیر تیسیر آورده ایاک نعبد اظهار التوحید وایاک نستعین طلب العون علیه وقوله اهدنا سوال الثبات علی دینه لان الثبات علی الهدایة اهم الحاجات اذ هو الذی مسئلة الانبیاء والاولیاء کما قال یوسف علیه السلام توفنی مسلماً وسحرة فرعون توفنا مسلمین والصحابة رضی اللہ تعالے عنهم توفنا مع الابرار وذلک لانه لا ینبغی ان یعتمد علی ظاهر الحال فقد یتغیر فی المآل کما لابلیس وبرصیصا وبلعم بن باعور قال المولانا جلال الدین قدس سره

صد هزار ابلیس وبلعم در جهان ✿ همچنین بودست پیدا ونهان ✿ این دورا مشهور گردانید اله ✿ تاکه باشند این دو بر باقی گواه ✿ این دو دزد آویخت بر دار بلند ✿ ورنه اندر قهر بس دزدان بدند

صِرَاطَ الَّذِيۡنَ اَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ بنمائی بما راه راست آنانکه بفضل خود انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت وشهادت وصلاحیت یا راه نمائی راه آنها که اہل قرب اند وبکمال نعمت ظاهری که قبول شریعت است وبجمال نعمت باطنی که اطلاع بر حقایق اسرار

حقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید چهار فرقه را انبیاء
و صدیقان و شهیدان و صالحان اند تفسیر فرموده پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرقه است
پس بنده را می باید که در وقت مناجات به قاضی الحاجات این چهار فرقه را ملحوظ خاطر دارد
و راه ایشان از مالک خود طلب نماید چنانچه در قرآن مجید در سوره نساء می فرماید مَن یُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ
فَاُولٰئِکَ مَعَ الَّذِینَ اَنعَمَ اللّٰهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ اُولٰئِکَ
رَفِیقًا ذٰلِکَ الفَضلُ مِنَ اللّٰهِ وَکَفیٰ بِاللّٰهِ عَلِیمًا ؛ یعنی هر که فرمان برد خدا تعالیٰ را و رسول علیه السلام را
پس آن گروه فرمان برداران باشند با آن کسانیکه انعام کرده است خدای تعالیٰ بر ایشان از پیغمبران
و راست گویان و صالحان و چه نیکو اند اینجماعت همنشینان این بودن با جماعت مذکوره
گرامی است از خدای تعالیٰ و بسنده است خدای دانا پس اِهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ یعنی راه حق است و در
صِرَاطَ الَّذِینَ اَنعَمتَ عَلَیهِم طلب رفیق است که الرفیق ثم الطریق و در اینجا باید دانست که عوام مومنین
را رفاقت صالحان طلب باید کرد و صالحان را رفاقت شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان
و صدیقان را رفاقت انبیاء و اگر کسی از مومنین خواهد که رفاقت انبیا نماید او را رفاقت این سه
گروه درجه بدرجه ناچار می است چنانچه اگر کسی رفاقت بادشاه خواهد بدون رفاقت ارکان
سلطنت بادشاهی ممکن نیست و لهذا دخول در طریق اهل الله و توسل بایشان مستحسن محمود اهل
السلام شده و گفت ابو العباس بن عطا رض هو لا المنعم علیهم هم طبقات العارفون انعم الله علیهم
بالمعرفة والاولیاء انعم الله علیهم بالصدق والیقین والصفوة والرضاء والابرار انعم الله علیهم بالحلم والرفق
والمریدون انعم الله علیهم بالحلاوة الطاعة والعبادة والائمة الدین انعم الله علیهم بقوة الاجتهاد و
الاستنباط و مقلدوهم انعم الله علیهم بتقلیدهم بالالتزام والثبات والمومنون انعم الله علیهم بالاستقامت
باید دانست که نعمت از دو حال خالی نباشد یا نعمت ظاهری باشد مثل فرستادن انبیاء و نزول
کتب و دادن توفیق بقبول دعوت پیغمبران و اتباع سنة آنها و اجتناب نمودن از بدعة و منقاد
شدن باوامر و نواهی و ثابت ماندن بر قدم صدق و لزوم عبودیت است یا نعمت باطنی باشد
و آن آنست که انعام کرده است خدا تعالیٰ بر ارواح ایشان در بدایت فطرت برسانیدن رشاش
نور خود چنانچه فرمودند رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره

فمن اصابه ذالک النور فقد اهتدی ومن اخطاء فقد ضل پس فتح باب راه خدای تعالی بید روی
بنده از رشاش آن نورست پس مومنان بسبب آن نور مرشوش می بینند بجانب مشاهده معیشت
ومی بینند عیش را وطلب مدد میکنند ازو بیت هر ذره که بینیم همه از عکس تو پیداست ؛ بی نور
تو موجود نشد هیچ مکانی غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ ونه راه آنکسانکه خشم گرفته بر
ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب حق تعالی آمده اند وبسبب آن بر کفر اقدام نمودند ونه راه گمراهان
یعنی راه آنکسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه وسبیل منحرفه افتاده اند گویا تعلیم فرموده که بنده را
در طلب راه مستقیم احتیاط کماهی باید کرد ونیز از راه گمراهان مغضوبان اجتناب باید کرد گو خود را
یا ارباب طریق مستقیم از انبیاء واولیاء نسبت کند راه مستقیم نباید دانست بلکه طلب احتراز از ان
راه فاسد منظور باید داشت آمِیْنَ یا الله قبول کن دعای ما را باید دانست امین اسم فعل است بمعنی
استجب معناه استجب دعاءنا او فعل یارب وبنی علی الفتح کاین وکیف لالتقاء الساکنین اعنی الیاء
والنون ولیست من القران اتفاقا لانها تکتب فی الامام ولم ینقل احد من الصحابة والتابعین
من بعدهم رضی الله تعالی عنهم انها قران لکن یسن ان یقول القاری بعد الفاتحة آمین
مفصولة عنها لقوله علیه السلام علمنی جبرائیل آمین عند فراغی عن قراءة الفاتحة وقال انه
کالخاتم علی الکتاب ودر حاشیه بیضاوی مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی رحمه الله مذکورست ولیس
من القران وفاقا وکتبه فی المصحف بدعة لا یرخص وانه یخفیه فی الصلاة کما رواه عبد الله بن
مغفل و انس رض واما رفع النبی صلی الله علیه وسلم بها کان تعلیما لاصحابه ومن فضائلها قوله علیه السلام
لو کانت الفاتحة فی التوراة لما تهود قوم موسیٰ ولو کانت فی الانجیل لما تنصر قوم عیسیٰ لو کانت
فی الزبور لما مسخ قوم داود و ایما مسلم قراءها اعطاه الله تعالی من الاجر کانما قراء القران کله
وکانما تصدق علی کل مومن ومومنة ومن فضائلها ایضا ان الحروف المعجمة فیها اثنان
وعشرون واعوام النبی صلی الله علیه وسلم بعد الوحی اثنان وعشرون وان لیست فیها سبعة
احرف ثاء الثبور وجیم الجحیم وخاء الخوف وزاء الزقوم وشین الشقاوة وظاء الظلمة یعنی ضاد وظاء
انکه مخرج نیست وبدین جهت گفت ابو مطیع وجماعتی از اهل بلخ لو قرا الضالین بالظاء تفسد
الصلوة وفاء الفراق فمعتقد هذه السورة وقاریها علی التعظیم والحرمة آمن من هذه الاشیاء السبعة

وعن حذيفة رضی الله عنه انه عليه السلام قال ان القوم ليبعث الله عليهم العذاب حتما مقضيا فيقرأ صبي من صبيانهم
في المكتب الحمد لله رب العالمين فليسمعه الله فيرفع عنهم بسببه العذاب اربعين سنة ومن فضائلها ايضا انه
عطاء اتي وقت انزلت فاتحة الكتاب قال انزلت بمكة يوم الجمعة كرامة اكرم الله بها محمدا عليه السلام
وكان معها سبعة الاف ملك حين نزل بها جبرئيل على محمد عليهما السلام كذا في تفسير امام اسمعيل
حقی افندی حنفی رحمه الله تعالى سورة البقره مدنی ست وآيات آن دوصد وهشتاد وهفت اند واين
بزرگترين سور قران ست گفته اند بزرگترين از سورتهای قران مجيد سوره بقره ست وخوردترين
آن سورة کوثر ست ودرازتر از آيات قرآن مجيد وفرقان حميد آية دين ست وخورد آن آية والضحى
والفجر ست ودرازتر کلمه از کلمات قرانی انست که در آن کلمه فاسقيناکموه ست واين عربی ميگويد
در احکام قرآن که شنيدم از بعض مشائخ خود که ميگفتند که درين سوره بقره يکهزار امر ست
ويکهزار نهی ويکهزار حکم ويکهزار خبر ست کذا في اسئلة الحکم ودر تفسير کبير مذکور ست که حکمت آن
که استنباط کرده شوند از فوائد ونفائس اين سوره ده هزار مسئله وحکمت در بعد مواطن نزول
قران وتکرر مشاهده آن مکی ومدنی وليلی ونهاری وسفری وحضری صيفی وشتائی نومی و[illegible] برزخی
يعنی مابين شب وروز ارضی وسماوی وغاری يعنی آنچه که نازل شد از قران در غار وبرزخی
يعنی آنچه که نازل شد مابين مکه ومدينه عرشی معراجی آنچه که نازل شد در شب معراج وآن
آخر سوره بقره ست آنست که در اين بعد وتشريف مواطن جميع کون ست نزول وحی الهی
در آن وحضور حضرت محمديه نزد آن چنانکه ميگويند که سر در معراج محمدی آن بود که سير حضرت
محمد مصطفى در جميع مکان حاصل شود گويا که کون وعرش وبهشت کرسی ولوح وقلم و
سدرة المنتهى ورفرف وسواء ازين هر مکان آرزو وتمنا ميکرد بزبان حال که شرف وعزت ذات
زيادة خدا تعالى مرا قدوم قدم حبيب خود دسرمه سازند چشمهای خود اعيان وکبار
از غبار نعال قدم سيد السادات ومفخر موجودات کما قيل لولا محمد ما شم الکون رائحة الوجود
وکما ورد بلسان القدس لولاک لما خلقت الافلاک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
الٓمٓ حروف مقطعه ست از اسرار قرآن وهر کسی برآن اطلاع ندارد وگفته اند معنی الم انا الله
اعلم ست يا مراد از الف الله واز لام لطيف واز ميم مجيد اى الله اللطيف المجيد چنانکه مراد بر

سورة البقرة

از قول خدا تعالی الٓرٰ انا اللہ اریٰ و از کہیعص انا اللہ الکریم الہادی الحکیم العلیم الصادق و از قٓ
قادر القاہر و از نٓ نور الناصر و در تاویلات نجمیہ گفتہ ہیئۃ الصلوۃ التی ذکرت فی القرآن ثلث
القیام لقولہ تعالی و قوموا للہ قانتین والرکوع لقولہ تعالی وارکعوا مع الراکعین والسجود لقولہ تعالی
واسجد واقترب فالالف فی الم اشارۃ الی القیام واللام اشارۃ الی الرکوع والمیم اشارۃ الی السجود
ذلک الکتاب آن کتابی کہ خداوند تعالی در کتب متقدمہ بانزال آن وعدہ دادہ
بود یا در لوح محفوظ نوشتہ و در تفسیر روح البیان فرمودہ لما انزل اللہ تعالی علی موسی التوراۃ
وہی الف سورۃ کل سورۃ الف آیۃ قال موسی علیہ السلام یا رب من یطیق قراءۃ ہذا الکتاب
وحفظہ فقال تعالی انی انزل کتابا عظیما من ہذا قال علی من یا رب قال علی خاتم النبیین
قال وکیف تقراہ امتہ و لہم اعمار قصیرۃ قال انی ایسرہ علیہم حتی یقراہ الصبیان
قال یا رب وکیف تفعل قال انی انزلت من السماء الی الارض مائۃ واربعۃ کتب خمسین
علی شیث وثلاثین علی ادریس وعشرین علی ابراہیم والتوراۃ علیک والزبور علی داود
والانجیل علی عیسی علیہم السلام فاذکر جمیع معانی ہذا الکتاب فی کتاب محمد علیہ السلام واجمع
ذلک کلہ فی مائۃ واربع عشرۃ سورۃ واجعل ہذہ السور فی ثلثین جزءا والاجزاء فی سبعۃ
اسباع ومعنی ہذہ الاسباع فی سبع آیات الفاتحۃ ثم معانیہا فی سبعۃ احرف وہی بسم اللہ ثم
ذلک کلہ فی الف من الم درینجا باید دانست کہ جملہ آیات قرآنی (۶۶۶۶) شش ہزار و شش صد و
شصت و شش اند و ہفتاد و شش ہزار و چہار صد و سی کلمہ اند (۷۶۴۳۰) ۵ گفت جار اللہ ہمہ
آیات قرآن مجید ۞ شش ہزار و شش صد و شصت و شش اند در شمار ۞ یکہزار از وی قصص
دیگر ہزار از وی مثال ۞ ہر یک از وعد و عید و امر و نہی آمد ہزار ۞ پانصدش بحث حلال
حرام ۞ یکصدش در دعای صبح و شام ۞ شصت و شش را ناسخ و منسوخ دان ۞ جملگی را با تو
گفتم پس عیان ۞ از عبد اللہ ابن مسعود رض منقولست کہ تمام حروف قرآنی سی لکھہ و بست
و دو ہزار و شش و ہفتاد و اند و حروف تہجی یعنی الف با تا تا آخر لبست و نہ حرف اند از انجملہ
حرف الف در قرآن شریف (۴۸۷۷۲) چہل و ہشت ہزار و ہفتصد و ہفتاد و دو اند و ب (۱۱۴۲۸) در قرآن
مجید یازدہ ہزار و چہار صد و بیست و ہشت اند و ت (۱۱۷۹) در قرآن حمید دہ ہزار و یکصد و ہفتاد و نہ

بیان تعداد آیات و کلمات و حروف قرآن شریف ۱۲

اندوش در قرآن یکهزار و هشتصد و بست و نه است ج در قرآن سه هزار و ششصد و هفتاد و سه اند ح
در قرآن سه هزار و نه صد و هفتاد و سه اند خ در قرآن دو هزار و چهار صد و شانزده اند د
در قرآن پنجهزار و ششصد و چهل و دو اند ذ در قرآن چهار هزار و ششصد و نود و هفت اند ر
در قرآن یکهزار و ششصد و شصت اند ز در قرآن دو هزار و پنجاه اند س در قرآن
دو هزار و سیزده اند ش در قرآن یکهزار و شش صد و هفت اند ص در قرآن یکهزار
و یکصد و چهارده اند ض در قرآن سیصد و چهل و دو اند ط در قرآن دو هزار بست و شست اند
ع در قرآن شش هزار و هفتصد و سیزده اند ف در قرآن هفت هزار و پانصد اند ق
در قرآن سه هزار و چهارصد و دو اند ک در قرآن شش هزار و بست و پنج اند ل
در قرآن شش هزار و پانصد و بست و شش اند م در قرآن بست هزار و سی و شش اند ن در قرآن
نوزده هزار و هفتاد اند و در قرآن چهار هزار و نه صد و نوزده اند ه در قرآن چهار هزار
و هفتصد و بست اند لا در قرآن چهار هزار و هفتصد اند ی در قرآن بست و پنجهزار و نه صد
نوزده اند لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شک و شبه نیست درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت
بمثابه ایست که هر که دران ادنی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبه را دران مجال نیست
هُدًی دلالت کننده است و راه نماینده لِلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزگاران را که ایشان
بدان منتفع شده اند و در تفسیر روح البیان چنین معنی متقین بیان کرده ای للضالین المشارفین
التقوی الصائرین الی التقوی و مثله حدیث من قتل قتیلا فله سلبه و در تفسیر ارشاد گفته است
المتصفین بالتقوی حالا و مالا و تخصیص الهدی بالمتقین لما انهم المقتبسون من انواره
المنتفعون باثاره فی التاویلات النجمیة المتقون هم الذین اوفوا العهد الله من بعد میثاقه و وصلوا
بما امر الله به ان یوصل من مامورات الشرع ظاهرا و باطنا و فی الرسالة القشیریة المتقی مثل ابن
سیرین کان له اربعین حبا بالضم و تشدید با چاه بسیار آب و عمیق و درینجا مراد خم کلان است
سمنا فاخرج غلامه فارة من حب فساله من ای حب اخرجه فقال لا ادری فصبها کلها
و مثل ابی یزید البسطامی اشتری بهمدان حبا من حب القرطم بکسر قاف و طا و ضم هر دو آن تخم
عصفر را گویند فلما رجع الی البسطام رای فیه نملتین فرجع الی همدان و وضع النملتین و خلی

اباحنیفة رحمه الله تعالی کان لا یجلس فی ظل شجرة غریمه ویقول فی الخبر کل قرض جر نفعا فهو
ربا و در حدیث شریف است الربا بضع وسبعون بابا ادناها کاتیان الرجل امه یعنی همچون زنا
کردن با مادر خود است عیاذا بالله و بود یک شخصی را ده هزار درهم سیاه مر امام ابوحنیفه رحمه الله
را پس نمود آن شخص مدیون بابی حنیفه رحمه الله هزار درهم سفید پس فرمود امام همام که من نمیخواهم
این درهم سفید را بدل دراهم سیاه خود زیرا که میترسم که نشود این سفیدی ربا پس رد نمود
او را و گرفت مثل دراهم خود وقیل ان ابا یزید غسل ثوبه فی الصحرا مع صاحب له فقال له
نعلق الثوب فی جدار الکرم فقال لا تضرب الوتد فی جدار الناس فقال نعلقه فی الشجر فقال انه
یکسر الاغصان فقال صاحبه نبسطه علی الارض فقال انه علف الدواب لا نستره عنها فولی ظهره
حتی جف جانب ثم قلبه حتی جف الجانب الآخر الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ آنانکه از صدق عقیدت
میگروند بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا پوشیده که وحی است
و با قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان می آرند و این جمله صفت مفیده متقیان است
بر تقدیر تفسیر تقوی بترک کردن مالایعنی و بکردن طاعات از صلوة و صوم و زکوة و حج
و صدقه چنانکه فرمود خدای تعالی إِنَّ الصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ بدرستیکه نماز با رعایت
شرائط باز میدارد صاحب خود را از کار قبیح و ناشائسته و قوله علیه السلام الصلوة عماد الدین والزکوة
قنطرة الاسلام والایمان هو التصدیق بالقلب لان المصدِّق یومن المصدَّق من ان یجعله آمنا من
التکذیب او یومن نفسه من العذاب بفعله والله تعالی مومن لانه یومن عباده من عذابه بفضله
و در کواشی گفته الایمان فی الشریعة هو الاعتقاد بالقلب والاقرار باللسان والعمل بالارکان
وَيُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ و بپا میدارند و ادا میکنند نماز پنجگانه را بشرائط و آداب آن و اینجا بدانکه
دانست که صلاة در اصل بمعنی دعاء است کقوله تعالی وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ای دعا کن برایشان و بمعنی
ثنا هم آمده است کقوله تعالی إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ یعنی بدرستیکه خدای و فرشتگان
او ثنا میکنند بر پیغمبر و بمعنی قراءت نیز آمده چون آیة وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ ای بلند مکن
آواز بقراءت خود و بمعنی رحمت هم آمده چون آیة أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ یعنی بر ایشان
رحمتها است از جانب پروردگار ایشان والصلوة المشروعة المخصوصة بافعال و اذکار

سمیت بہا لما فیہا من القرأة والثناء والدعاء ولمصلیہا من الرحمة والصلاة فی ہذہ الآیة اسم
جنس ارید بہا الصلوة الخمس والمراد باقامتہا المواظبة علیہا بحدودہ الظاہرة من الفرائض و
السنن وحقوقہ الباطنة من الخشوع والاقبال بقلبہ علی اللہ تعالی لا المصلین الذین ہم عن صلوتہم
ساہون کذا فی تفسیر امام اسمٰعیل حنفی رحمہ اللہ در تفسیر تیسیر مسطور ست کہ درین آیة اقامة
صلوة ارشاد فرمودہ و در جای دیگر از قرآن مجید در ادای نماز بچند چیز امر فرمودہ اول
بپا داشتن نماز کہ در اینجا بصیغہ غایب و در جای دیگر بصیغہ امر کہ اقیموا الصلوة دویم بمحافظت
ان و بہ ہمیشگی بر آن کہ والذین ہم علی صلوتہم یحافظون و آنانکہ بر نماز خود محافظة کنندگانند
والذین ہم عن صلوتہم دائمون اے آنانکہ بر نماز خود ہمیشہ باشندگانند سیوم فرمان
کرد بادای نماز در اوقات معینہ کہ وکانت علی المؤمنین کتابا موقوتا بدرستیکہ ہست نماز بر
مومنان فرض موقت ومعین چہارم امر کرد بخواندن نماز با جماعت کہ وارکعوا مع الراکعین
در کوع کنید ای نمازیان با رکوع کنندگان یعنی نماز با جماعت گذارید و در حدیث شریف
وارد ست کہ ما اجتمع من المسلمین فی جماعة اربعون رجلا الا وفیہم رجل مغفور لہ فاللہ تعالی اکرم
من ان یغفر لہ ویرد الباقین پنجم حکم فرمود بخواندن نماز بخشوع وخضوع کہ الذین ہم فی
صلاتہم خاشعون آنانکہ در نماز خود ترسندگانند ؎ اول اے جان دفع شر موش کن
وانگہان در جمع گندم گوش کن بشنو از خبار آن صدر صدور لا صلاة الا بالحضور
بعد ازین باید دانست کہ مردمان در ادای نماز چند طبقہ شدہ اند اول نماز را اصلا قبول
نمودند و سر گروہ ایشان ابوجہل ست لعنة اللہ علیہ کہ فرمود در حق او فلا صدق ولا
صلی یعنی باور نداشت او ونہ نماز گذارد و بازگشت ایشان دوزخ است کہ میفرماید
جل ذکرہ یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم
المسکین وکنا نخوض مع الخائضین وکنا نکذب بیوم الدین یعنے اہل سعادت سوال
کنند از گنہگاران چہ چیز در آورد شما را در دوزخ گویند کہ نبودیم از نماز گذارندگان یعنی
بفرضیة آن اعتقاد نداشتیم و نمیدادیم طعام فقیر را و با نکار در می آمدیم با در آیندگان و دروغ
میشمردیم روز جزا را طبقہ دویم آنکہ قبول نمودند مگر ادا نمودند آن اہل کتابند کہ فرمود

بیان طبقات نمازیان

طبقہ دویم

الله تعالی در شان ایشان فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون
غیا ای پس رسید از پس ایشان فرزندان که ترک کردند نماز را و پیروی نمودند مر آرزوهای نفس را
پس زود باشند که ببینند جزای گمراهی خود و غی وادیست در جهنم که درآن انداخته شوند و آن اهل کتاب
اند که نماز را ضایع برباد کردند طبقهٔ سیوم برخی نماز را ادا کردند و بعضی نه ادا کردند بسبب سستی
و تکاسل و آن منافقان اند کما قال تعالی ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا
قاموا الی الصلوة قاموا کسالی بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای تعالی و خدای تعالی
جزای مکر دهنده است ایشان را و چون برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان یراؤن
الناس بنمایند خود را بمردمان مقر ایشان ویل است و آن وادی است در دوزخ که اگر همه
کوههای دنیا درآن انداخته شوند آب آب شده جاری شوند و در حدیث است که من ترک
صلوة حتی مضی وقتها عذب فی النار ثمانون حقبا والحقب ثمانون سنة کل سنة ثلثمائة
وستون یوما کل یوم الف سنة مما تعدون و گفته اند که تاخیر کردن نماز از وقت گناه کبیره
است و خورد تر کبیره آنست که گویا با مادر خود هفتاد مرتبه زنا کرده کما فی روضة العلما ع وامش
مده آنکه بی نماز است * ور خود دهنش ز فاقه باز است * کو قرض خدای نگذارد * از قرض تو
نیز غم ندارد طبقهٔ چهارم آنکه نماز را ادا کردند بجمیع شرائط و آداب آن در اوقات آن و سردار ایشان
محمد مصطفی و یاران او اند قال تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون بدرستیکه
رستگار شدند مومنان آنانکه ایشان در نماز خود ترس کارانند و ایشان وارثان فردوس اند که
اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی آن مومنان که این
شش صفت دارند ایشانند وارثان آنانکه میراث می برند فردوس را ایشان درآن فردوس جاوید
مانندگانند و آن مکان است بلند تر در بهشت که درآن برادر خود خواهند رسید و ببینند دیدار خدا را
درینجا باید دانست که نزد عامة العلما نماز با جماعت گذاردن فرض کفایه است تا آنکه اگر نماز
تنها بخواند درست باشد مگر فضیلت جماعت فوت شد و نزد امام احمد حنبل نماز با جماعت فرض عین است
حتی که اگر تنها نماز خواند جائز نباشد پس واجب شد بر مسلمان محافظهٔ جماعت که فرمود تعالی
یا قومنا اجیبوا داعی الله گفته اند مراد از داعی درین آیه موذن است که مردمان را بطرف جماعت

طبقهٔ سیوم

طبقهٔ چهارم

بیان خواندن نماز با جماعت

نماز پنجگانہ نشنوند و تارک جماعت بدتر از شراب خوار و خونی و عاق الوالدین و کاہن و ساحر و نمام و سخن چین است و ملعون است در توراہ و انجیل و زبور و فرقان و بر زبان ملائکہ تا آنکہ نوشتہ اند لا لیاد اذا مرض و لا تشهد جنازته اذا مات و فرمود علیہ السلام تارک الجماعۃ لیس منی ولا انا منه ولا یقبل الله فرضا ولا نافلۃ ولا عدلا اے فریضۃ فان ماتوا علی حالهم فالنار اولی بهم کذا فی روضۃ العلما و در حدیث شریف وارد است ہر کہ بگذارد در اوقات پنجگانہ نماز بجماعت چہل روز چنانکہ فوت نشد از وی تکبیر اولی بنویسد خدای تعالیٰ برائے او دو برات برات از نفاق و برات آزادی از آتش دوزخ دہم در حدیث است صلوۃ الجماعۃ تفضل علی صلوۃ الفذ بالفتح و تشدید زاء میل کردن و تنہا شدن بسبع و عشرین درجۃ و گفت علیہ السلام ہر کہ بخواند نماز پنجگانہ را بجماعت بگذارد بر پل صراط چون برق روشن در گروہ اول از سبقت کنندگان سوئے بہشت و روئے او چون ماہ چہاردہم تابان باشد و بیابد ثواب ہزار شہیدان کہ در راہ خدا جان دادند کذا فی خلاصۃ الاخبار و انیس الواعظین و در خبر آمدہ کہ روزی ابو امامؓ باہلیؓ نزد حضرت آمد فرمود علیہ السلام یا باہلی مالی اراک محزونا عرض نمود کہ یا رسول اللہ دہ شتر من پر مال دزدان غارت کردند فرمود پیغمبرؐ یا ابا امام چون ترا غمناک دیدم ترسیدم کہ نباید از تو تکبیر اولی فوت شدہ باشد گفت یا رسول اللہ فضیلت تکبیر اولی از دہ شتر پر مال من بیشتر است فرمود علیہ السلام سوگند بخدائی کہ جان من در قبضہ قدرت اوست کہ ثواب تکبیر اولی نزدیک خدای تعالیٰ بیشتر است از دنیا و آنچہ کہ در دنیا است و روایت کرد حضرت علی کرم اللہ وجہہ کہ فرمود رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہفت نفر اند کہ روئی ایشان از قبلہ در گور بگرداند پس بردید و گورہائی ایشان بکاوید پس اگر نباشد ہمچنین کہ من گفتم آن باطل باشد گفتند یا رسول کیانند ایشان گفت پیغمبرؐ ایشان مندہ خمر و نرد و شندہ بشہادت ناحق و زور و خورندہ ربا و زن و مرد نوحہ گر و باز دارندہ غلہ برائے گرانی و تارک جماعت و در عذاب لاحقا باب انہ حدیثی نقل کردہ کہ فرمود علیہ السلام کہ قصد نمودہ کہ حکم کنم برائے سوختن خانہائی تارک جماعت و از حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ مروی است کہ فرستاد خدائے تعالیٰ بنی خود را بشہادت لا الہ الا اللہ چون تصدیق نمودند زیادہ فرمود نماز را چون در نماز مستعد شدند

بیان تہدید تارک جماعت

بیان فضیلت تکبیر اولی

بیان ہفت کس کہ روئی ایشان در گور از قبلہ بگرداند

زکوة فرض فرمود چون زکوة قبول نمودند روزه فرض فرمود و همچنین حج کعبه و جهاد فرض
کرده شد پس کامل کردن دین را گفت مقاتل که آنحضرت اول از معراج در مکه معظمه دو رکعت به صبح
و دو رکعت بشام میخواندند چون مشرف بمعراج شدند نماز پنجگانه فرض شد از شرف اوقات
و اشرف حالات و خواندن نماز بعد ایمان از افضل طاعات است پس فرض کرده شد افضل العبادات
که آن نماز است در افضل اوقات و آن شب معراج است و حکمت در فرضیت نماز آنست که چون
نبی کریم در شب معراج عبادات ملکوت آسمان مشاهده فرمود که جماعتی در قیام اند و برخی
در رکوع و بعضی در سجود و گروهی در تسبیح و در قعود و خشوع و غیر ذلک خواستند که این همه
عبادات امت را عنایت شود پس همه عبادات ملکوت باین امة در نماز جمع فرموده و
در تفسیر روح البیان مذکورست که اول من صلی الفجر آدم و الظهر ابراهیم و العصر یونس و المغرب
عیسی و العشاء موسی فهذا سر القرار علی خمس صلوٰة و اول من صلی الوتر رسول الله
لیلة المعراج و اول من بادر الی السجود جبرئیل و لذلک صار رفیق الانبیاء و اول من
قال سبحان الله جبرئیل و لا اله الا الله نوح و الله اکبر ابراهیم و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم رسول الله صلی الله علیه وسلم کل ذلک فی کشف الکنوز و حل الرموز بدانست
که مر نماز را شرایط و آداب و سنن و فرایض اند و در هر یک ازینها اشارات اند بطریقت
مهمات که بسبب آن مستعد میشود نمازی بر ادای آن چنانچه دست شستن اشارتست
بطرف پاکی نفس و دل از صفات ذمیمه کقوله تعالی و ثیابک فطهر ای قلبک یعنی
پاک دار دل خود را و شستن روی اشارتست بپاک کردن روی خود از غبار دنیا
و استقبال قبله اشارتست بمتوجه شدن بحضرت خداوندی و قرب آن و روی گردانیدن
از ما سوی الله و دست بر داشتن اشارتست بدست برداری از دنیا و آخرت و تکبیر
اشارتست بتعظیم حق در دل و مقارنت نیت بتکبیر اشارتست بصدق نیت در
طلب و دست بستن اشارتست باقامت رسم عبودیت روبروی مالک خود و در افتتاح
قراءة بثنا و فاتحه اشارتست بطلب الطاف ربوبیت و در مصابیح مذکورست که گفت علیه السلام
چون بنده تکبیر اولی میگوید چنان از گناهان پاک میشود که گویا امروز او را مادر زاده است و چون

ثنا گوید بنویسا ند خدای تعالی مرا ورا بهر موئیکه بر تن اوست عبادت یکساله که روز بروزه و شب بقیام گذرانیده
باشد و چون بگوید اعوذ باالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بنویسا ند خدای تعالی مرا ورا چهار هزار
نیکی و محو کند از وی چهار هزار بدی و بلند کند برای او چهار هزار درجه در بهشت و چون فاتحه بخواند بنویسا ند خدای تعالی
در نامه اعمال او ثواب حج و عمره و چون در رکوع رود چنانستی که بوزن خود در راه خدای تعالی صدقه داده باشد
و چون سه بار سبحان ربی العظیم گوید چنانستی که جمیع کتب منزله خوانده باشد و چون بگوید سمع الله لمن حمده
حقتعالی بنظر رحمت سوی او بیند و چون در سجده رود چنانستی که بهر آیتی که در قران است برده آزاد
کرده باشد و چون سه بار بگوید سبحان ربی الاعلی بنویسا ند خدا تعالی برای او بعدد دیوان دیر با
گناهها محو کند بعد و ایشان بدیها و برآرد بشمار ایشان درجها در بهشت و چون تشهد خواند بخشد او را خدای تعالی
ثواب صابران و چون سلام دهد در بهشت بهشت برای او کشاده شوند از هر دری که خواهد بمصلی و آید

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ ۝ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و مساکین
و ارباب استحقاق تا شهوت و حرص خود را پاک نمایند و خرج کردن مال در شریعت بهفت نوع است اول
زکوة مفروضه که از نقدین بشرط بلوغ حد نصاب و گذشتن یکسال چهلم حصه آن واجب است و از مواشی و
اموال تجارت و محصول زمین عشر آن نیز موافق آنچه که در کتب فقه مسطور است واجب میشود دوم صدقه
فطر که از دیدن هلال عید دو آثار گندم سر بهر نفر واجب میشود سیوم خیرات که عبارت از دادن
سائلان و ضیافت مهمانان و اعانت ضعیفان و یتیمان و قرضداران سوای قدر زکوة چهارم وقف
مساجد و مدارس و پل و چاه و مهمان سرای پنجم مصرف حج ششم مصرف جهاد که تا یدم [illegible]
برابر مقصد و بهم میشود و در تفسیر روح البیان فرموده اند که الرزق فی اللغة [illegible] وفی العرف
ما ینتفع به الحیوان و هو تناول الحلال والحرام عند اهل السنة والتربية تخصيصا [illegible]
مقام المدح وقيل فی هذه الآية اربعة اشياء التقوى والايمان بالغيب واقامة الصلوة و [illegible]
وهی صفة الخلفاء الراشدين الاربعة ففی الاية بيان فضلهم التقوى لابی بكر الصديق رضی الله عنه
قال الله تعالى فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى وَاتَّقٰى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى فَسَنُيَسِّرُهٗ لِلْيُسْرٰى واما هر که عطا کرد [illegible]
[illegible] نیک پس توفیق دهیم او را برای رسیدن بسرای [illegible]
[illegible] رضی الله عنه قال الله تعالى [illegible] من المؤمنين [illegible]

وپسندیدہ است کسیکہ پیروی کرد تراز مومنان یعنی عمر رض واقامۃ الصلوۃ لعثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ
قال اللہ تعالیٰ اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ آیا این بهتر یا
یا آنکس کہ قیام نمایندہ در ساعات شب سجدہ کنندہ بر پای ایستادہ میترسد از عذاب آخرت وامید میدارد
از بخشایش پروردگار خود یعنی عثمان رض والانفاق لعلی رض قال اللہ تعالیٰ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
آنکسانیکہ خرج میکنند مالہای خود را در راہ خدا پس از الی درپی آرند چیزی را کہ نفقہ کردہ اند منت ونہ
آزاری مرایشان راست مزد صدقہ ایشان نزدیک پروردگار ایشان ونترسی نیست مرایشان را از
کم شدن مزد نیستند ایشان کہ اندوہگین شوند از فوت ثواب یعنی سیدنا علی کرم اللہ وجہہ گفت
ابی عبداللہ حرث رازی کہ وحی فرمود خدای کریم بہ نبیی از انبیاء کہ من حکم کردم درحق فلان ابن
کہ نصف عمر او در توانگری ونصف عمر او در محتاجی بگذرد پس آگاہ کنی او را از حکم من ومخیر سازید او را از
توانگری وفقیری ہر کرا خواہد از این دراول عمر اختیار کند پس آن نبی ع او را طلب نمودہ از حکم خدا
خبر داد پس آنکس بعد از مشاورت بزن خود بان پیغمبر گفت یا نبی اللہ کہ من در نصف عمر اول خود
توانگری اختیار نمودم پس فراخ گردانید اللہ تعالیٰ بروی دنیا وکشاد بر او دروازۂ دولت باز زن
او گفت گر خواہی کہ نعمت تو زوال نپذیرد پس سخاوت اختیار کن بخلق خدا پس او دست
در سخاوت دراز کرد تا اینکہ اگر یک جامہ برائے خود طیار کردی یکجامہ برائے فقیران طیار نمودی
وچون نصف عمر او در توانگری بگذشت فرمان رسید بسوئی آن پیغمبر کہ بدرستیکہ من حکم کردہ بودم
کہ نصف عمر او در محتاجی ونصف در توانگری بگذرد لیکن چون یافتم او را شاکر نعمتہای خود وشکر
موجب مزید نعمت است مژدہ رسان باو کہ آن قضیت باقی عمرہ بالغنی بدان ای برادر زکوۃ
فرض است بر ہمہ مسلمانان مثل نماز وفرمود علیہ السلام لاصلوۃ لمن لا زکوۃ لہ یعنی نماز او
فضیلت نمیدارد ہر کہ زکوۃ مال او نخواہد بسبب مقارنت زکواۃ با نماز در چند جای از کلام الٰہی از انجملہ
آیۃ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ کہ یکی لازمی است وآن نماز است ودوم متعدی وآن زکوۃ است
از انجملہ آیۃ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ واز انجملہ آیۃ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ
یعنی بگوئید برائے عامہ مردمان سخن نیک امر بالمعروف نہی عن المنکر وصدق از شان محمد صلی اللہ

علیه وسلم و بر پا دارید نماز را پس از آنکه بدهید زکوة و از انجمله آیة وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ
اِذَا عَاهَدُوْا بگذارید نماز مفروضه را و بدهند زکوة مقرره را وصا بر کسانند که وفا کنندگان باشند
به پیمان خود چون پیمان کنند و از انجمله آیة اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ
اٰتَوُا الزَّكٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ انانکه گرویدند و کارهای شایسته کردند و بپا داشتند نماز را و دادند
زکوة مال را مر ایشان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان از انجمله آیة اِنَّمَا یَعْمُرُ مَسٰجِدَ اللّٰهِ
مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّكٰوةَ یعنی جز این نیست آبا د میکند مساجد
خدای را آنکه به گروید بخدای و بروز جزا و بپا داشت نماز را و داد زکوة مال را و از انجمله آیة
اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ یعنی بپا دارید نماز را و بدهید
زکوة را و اطاعت خدا و رسول کنید تا که شما رحم کرده شوید و از انجمله آیة وَیُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ
و بپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را اگر نماز و زکوة در فضیلت یکسان نبودی این هر دو گوهر
چندین جا در یک سلک نیامدی و در درالمختار مذکور است که ذکر کردن زکوة با نماز در کلام الٰهی هشتاد
و دو بار دلیلی است صریح بر کمال اتصال میان ایشان و زکوة مال فرض شد در سال دوم
پیش از فرض شدن روزه رمضان المبارک و بر انبیا علیهم السلام زکوة فرض نبود بالاتفاق
چه زکوة پاک کننده است از چرک و انبیاء معصوم اند و آنچه که در آیة وَاَوْصٰنِیْ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ
مَا دُمْتُ حَیًّا از حال حضرت عیسیٰ خبر میدهد مراد از زکوة نفس است از رذایل که لایق انبیاء نیست
یا مراد است اوصانی بتبلیغ الزکوة و در کفایه شرح هدایه آورده الزکوة سبب نماء المال بالخلف
فی الدنیا والثواب فی العقبیٰ کما قال الله تعالیٰ وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهٗ مسببیت نان دهی از
بهر حق نانت دهند * جان دهی از بهر حق جانت دهند * و فرمود در حق حضرت یحییٰ وَحَنَانًا
مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوةً یعنی دادیم یحیی را رحمی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه
و درین آیة زکوة بمعنی طهارت آمده و بمعنی تطهیر هم آمده است چون آیة خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ
صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّیْهِمْ بِهَا یعنی فراگیر یه از مالهای ایشان زکوة فریضه تا پاک دارد
ایشان را از گناهان و زیادت گرداند و نشو و نماء حسنات ایشان را بدان صدقه و صدقه را
بجهت آن صدقه گویند که دلالت میکند بر صدق عبودیت بنده و عن محمد رحمه الله من اخر الزکوة

بغیر عذر لا تقبل شهادته و فرمود علیه السلام صلوة خمسکم و حجوا بیت ربکم و صوموا شهرکم و اغتسلوا من جنابتکم
وادّوا زکوة مالکم طیبة بها انفسکم وادخلوا جنة ربکم و هم فرمودند علیه السلام حصّنوا اموالکم بالزکوة یعنی حصار کنید مالهای
خود را باداء زکوة یعنی هر که زکوة مال خود بدهد حق تعالی مال او را از همه آفات نگاه دارد و گویند چون این حدیث
بسمع ترسائی رسید وی زکوة مال خود ادا نمود گفتند پس در کیش شما زکوة مال نیست چگونه دادی گفت قول
این پیغمبر را می آزمایم زیرا که مال من برای تجارت برده اند و راه پر خطر است من زکوة مال دادم و می بینم
اگر مال من بسلامت رسید نیکو و الا تیغ کشیده مال خود را از این پیغمبر بستانم چون زمانی بر آن گذشت خبری
رسید که کاروان را دزدان زدند و مال غارت نمودند آن ترسای چند ترسای دیگر جمع نمود و تیغ کشیده
جانب مسجد حضرت می آمد و هنوز در پیش مسجد نرسیده بود که مکتوبی شریک او رسید و در آن نوشته بود که
پای شتر لنگ شده بود بدان جهت در فلان جای مقام کرده بودم و کاروان که پیش رفته بود دزدان
غارت کردند و ما بسلامت رسیدیم و هیچ گزندی بمال من نرسید چون ترسای آن مکتوب را خوانده شاد شد
و تیغ از دست خود دور کرد و گفت صدق رسول الله و بخدمت حضرت رسالت آمد و سر در قدم
حضرت نهاد و مسلمان شد و هر سال زکوة مال خود میداد و هر که زکوة مال میدهد از آتش دوزخ رستگاری
خواهد یافت چنانچه میفرماید حق تعالی قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ یعنی بدرستیکه رستگاری و خلاصی یافت از
آتش دوزخ هر که زکوة ادا نمود و در حدیث آمد که من ادّی زکوة ماله اعطاه الله تعالی بکل دانق بفتح نون
و کسر آن مقدار هشت جو مدینة فی الجنة فی کل مدینة سبعون قصراً فی کل قصر سبعون بیتاً فی کل بیت
سبعون سریراً علی کل سریر سبعون فراشاً غلظ کل فراش سبعون ذراعاً و علیها حور العین یعنی هر که زکوة
مال بدهد عطا کند خدای تعالی بدل هر دانق هفتاد شهر در بهشت و در هر شهری هفتاد قصر باشند و در هر
قصر هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد تخت و بر هر تختی هفتاد فرش و سطبری هر فرش هفتاد گز باشد و بر
هر فرش حور عین نشسته باشد الغرض دادن زکوة از بهترین عبادت است چه نفع آن بغیر بسیار
واما دادن آن دشوار است و لهذا حق تعالی اندک فرض نموده است بجهت آزمودن بندگان که
دعوی محبت خدای میکنند و دم محبت او میزنند پس محبان را علامتی باید و مال نیز از محبوبات
بنده است پس گویا خدای تعالی میفرماید که ای بنده من اگر تو در این دعوی محبت من صادقی
دست از این محبوب بدار و آنها که این سر را شناختند هرچه داشتند در راه دوست صرف کردند

وازدوصد درم پنجدرم دادن کار بخیلان می شمردند چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه جمله مال در راه
خدا دادند رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند ای ابوبکر رض برای عیال چه گذاشتی عرض کردند نام خدا
و گروهی نیمی دادند چون حضرت عمر رضی الله عنه فرمود علیه السلام برای عیال چه گذاشتی گفت نصف
مال فرمودند بینکما ما بین کلمتیکما یعنی تفاوت درجه شما در خور سخن شما است و جماعتی نیکمردان بودند
که مال بیکجا نمی خرج کردند اما منتظر فقرا می بودند و در حق ایشان نفقه میکردند و طایفه ضعیف دلان
بودند که از دوصد درم پنجدرم دادند زیاده نتوانستند داد و برآن منت هم نهادند و این بازپسین درجه است
و کسیکه همین قدر هم نمیتوانند داد او از دوستی خدا بی نصیب باشد و امام غزالی رحمه الله در کیمیای سعادت
در آداب زکوة نوشته اند که هرکه خواهد که عبادت وی زنده باشد و بی روح نبود و ثواب مضاعف باشد باید که
آدمی هفت وظیفه نگاه دارد اول آنکه در ادای زکوة تعجیل کند پیش از تمام شدن سال زیراکه در این سه
فایده اند یکی آنکه تاثیر رغبت دهنده باشد دوم آنکه شادی بزودی بدل درویشان رسانیدن است
و درویشان دل خوش شده دعاء میکنند و دعای ایشان او را حصاری باشد از آفات سوم آنکه این
از عوایق روزگار چه در تاخیر آفات بسیار اند شاید که آفتی افتد و از این خیر محروم ماند نقلست بزرگی را
در دل آمد که این پیراهن مرغوب و محبوب بدرویشی دهد فی الحال از تن کشیده بدست خادم بدرویش داد
خادم گفت این چنین تعجیل چرا فرمودی گفت ترسیدم که نباید که شیطان راه زند و از این خیر باز دارد
دوم آنکه باید که زکوة را در ماه محرم الحرام بدهد که از ماههای حرام است و هم اول سال است یا در ماه رمضان
المبارک بدهد که در آن ثواب مضاعف یابد چنانچه فرمودند رسول صلی الله علیه وسلم که سخی ترین مردمان
در همه سال میدادند و در ماه رمضان همه میدادی سوم پنهان دهد تا از ریا دور باشد و اگر آشکارا
بدهد باین نیت که از گمان بد از مخلوق محفوظ ماند و دیگران را رغبت باشد در ادای زکوة هم ستوده است
اما دهنده صدقه پنهان بروز قیامت زیر سایه عرش باشد چهارم صدقه خود را بمنت و آزار حبط
نگرداند کما قال الله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی یعنی باطل نسازید صدقات خود را به منت
نهادن بر درویشی و آزار رسانیدن باوی پنجم آنکه از مال حلال و پاکیزه دهد و از مال حرام پرهیز کند
زیراکه خدا تعالی مال حرام قبول نکند که فرمود علیه السلام ان الله طیب لا یقبل الا الطیب فرمود خدا تعالی
ولستم بآخذیه ششم آنکه هرچه بدهد بخوشی دل دهد که در حدیث است یکدرم بهزار درم سبقت کند که بخوشی دل

داده باشد و هرچه بناخوشی دهد قبول نباشد هفتم بدان زکوة درویش را به حقارت نه بیند و خشم با بد او سلام وی نکند و آداب ستاننده نیز هفت اند اول باید که بحاجت ستاند دوم آنچه ستاند او را از جانب خدای تعالی داند و دهنده را نیز شناسد زیرا که اگر در دل او خدای تعالی نبیند اصلی هرگز ندادی و شکر او نیز کند من لم یشکر الناس لم یشکر الله نه بینی که خدای تعالی با وجود آنکه خالق و مالک بندگان است هم بر ایشان شکر میگوید که نعم العبد انه اواب و انه کان صدیقا نبیا سوم آنکه دعا کند برای دهنده و بگوید طهر الله قلبک فی قلوب الابرار و زکی عملک فی اعمال الاخیار و صلی الله روحک فی ارواح الشهداء چهارم نستاند مال ربا و مال ظلم پنجم آن مقدار ستاند که بدان محتاج باشد ششم اگر از خود دیگری را محتاج تر بیند دلالت کند که او را باید داد و خود نستاند تا تحت این آیة درآید یؤثرون علی انفسهم هفتم آنکه سوال نکند تا زیر وعید سائل آن نیاید و امّا کسیکه زکوة مال نمیدهد خدای تعالی در حق او وعید میفرماید که :

والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آن کسانیکه جمع میکنند زر و نقره را و نفقه نمیکنند آن را یعنی زکوة آن نمیدهند از آن در راه خدای تعالی پس بشارت ده ایشان را بعذابی دردناک روزیکه گرم کرده شود آن زر و نقره در آتش دوزخ پس داغی کرده شود بدان مال بر پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان و گویند مر ایشان را ملائکه عذاب آن چیزیست که جمع میکردید شما برای نفسهای خود پس بچشید آنچه که جمع میکردید یعنی چون درویش نزدیک می آید پهلوی می نهادندی و روی از وی میگردانیدی و چون درویش مطلبید پشت میدادند لهذا برای عذاب نیز همین اعضاء مذکور فرمود و در حدیث است که مانع الزکوة فی النار و هم در حدیث آمده که هرکه چهارپایه دار یعنی شتر و گاو و گاومیش و گوسپند و زکوة آن ندهد روز قیامت آن چهارپایه را بر وی مسلط کنند تا وی را بسر بزنند و زیر پا آرند و پاکوب کنند تا آنکه همه خلق از حساب فارغ شوند و این اخبار در صحیح مسلم اند گویند که روزی حضرت موسی علیه السلام شخصی را دیدند که نماز به نهایت خضوع و خشوع میگذارد گفتند ای پروردگار من که این شخص چه نیکو نماز میخواند ارشاد شد که ای کلیم من اگر در هر روز و شب هزار رکعت نماز بخواند و هزار برده در راه من آزاد کند و هزار جنازه را نماز خواند و هزار بار حج کعبه کند و هزار بار جهاد کرده باشد هیچ او را

بیان آداب زکوة ستاننده ۱۲

بیان عذاب مانع زکوة

نفع ندهد تا آنکه حق زکوة مال خود ادا نه نماید و در حدیث شریف است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ملعون مال لا یزکی کل عام وملعون بدن لا یتبلی فی کل اربعین لیلة ومن البلاء العثرة والنکبة والمرض
والخدشة واختلاج العین فما فوق ذلک ه پریشان کن امروز گنجینه چیست ؛ که فردا کلیدش
نه در دست تست ؛ تو با خود ببر توشهٔ خویشتن ؛ که شفقت نیاید ز فرزند و زن ؛ بخیل ست توانگر
بدینار و سیم ؛ طلسمست بالای گنجی مقیم ؛ ازان سالها می بماند زرش ؛ که لرزد طلسمی چنین
بر سرش ؛ بسنگ اجل ناگهان بشکنند ؛ بآسودگی گنج قسمت کنند ؛ چو در زندگی بد بری عیال
کرت مرگ خواهند از ایشان منال ؛ تو غافل در اندیشهٔ سود مال ؛ که سرمایهٔ عمر شد پایمال ؛ بکن سرمه
غفلت از چشم پاک ؛ که فردا شوی سرمه در چشم خاک ؛ درینجا باید دانست که دادن زکوة
مال فرض عین ست بر هر مسلمان عاقل و بالغ که صاحب نصاب باشد و آن نصاب نامی باشد و فارغ
از دین و حاجت اصلی باشد و سال تمام نیز بر آن گذشته باشد مگر سال قمری نه شمسی و بر کافر و کودک
و دیوانه و مدیون زکوة واجب نیست و بر پیرایه زن از زر و نقره واجب است اما اگر مالک آن
مرد باشد بر مرد و اگر زن باشد بر زن و اگر مردی مهر زن دو صد درهم دادنی دارد و دو صد درهم
ملک دارد زکوة بر او واجب نیست مهر معجل باشد خواه مؤجل و نصاب زر بیست مثقال است که هشت
توله چهار ماشه دو سرخ و از هفت حصه سرخ پنج حصه میشود بحساب توله که وزن آن ده ماشه دو سرخ
باشد و وزن یک مثقال واجب آید که وزن آن دو ماشه یکسرخ و دو بر پنج میشود و از دو صد درم
نقره پنج درم واجب آید و هر کالائی که به نیت تجارت باشد و قیمت آن بهر نصابیکه رسد همان زکوة
دهد و از چهارپایان بر سی گاو یک تبیعه واجب آید یعنی بچه یکساله و در چهل یک مسنه یعنی دو ساله
تا پنجاه و نه عفو ست چون شصت شوند دو تبیعه واجب آید و پس بر هر سی یک تبیعه واجب آید
و از هر یک چهل یک مسنه واجب آید و مسنه آنست که پای در سال سیوم نهاده باشد و گاومیش
در حکم مانند گاو ست و نصاب گوسپند چهل راس است و در چهل یک گوسپند واجب آید و در صد و بیست و یک
دو و در سه صد و در چهار صد چهار گوسپند واجب آید و بعد ازین در هر صدی همین حکم یک
گوسپند است ه واربعون قل نصاب الغنم فیهن شاة بنت حول فاعلم ومائة احدی وعشرون ثنتان
بها شاتان یا صاح فکن منتبها والمأتان منه ثم الواحده ثلاثة من شیاه الماجده ...

ثم لکل اربعین قلّت شاة والنصاب شتر پنج است از پنج شتر یک گوسپند وجب آید واز ده دو گوسپند و در پانزده سه
گوسپند و در بست وچهار چهار گوسپند و در بست وپنج بنت مخاص و آن یکساله شتر بچه است واجب آید
و در سهیان زکوة نیست وفتوی هم برنیست وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ یعنی ونیز از متقیان
اند کسانی که ایمان می آرند بانچه نازل کرده شد بسوی تو از وحی متلو که عبارت است از کتاب و وحی غیر
متلو که عبارت است از سنت و در کواشی گفته وحی متلو سورها و آیتهای قرآن است و غیر متلو بچه بیان
فرموده است نبی علیه السلام از عدد رکعات نماز ونصب زکوة وحدود وجنایات قال تعالی وَمَا یَنْطِقُ عَنِ
الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یعنی ونیز ایمان می آرند بانچه نازل کرده شده است
پیش از تو بر پیغمبران دیگر از کتب الهیه سابقه مثل توراة وانجیل وزبور وغیر آن از صحف واز سنن و
مواعظ وارشادات آنها پس اینجا عطف بسبب حاصل واستیعاب جمیع افراد وحی مرتبه تقوی واهتدا
حاصل شده و در تیسیر گفته الایمان بکل الکتب مع تنافی احکامها علی وجهین احدهما التصدیق ان کلها
من عند الله والثانی الایمان بما لم ینسخ من احکامها وَبِالْاٰخِرَةِ وبسرای دیگر که دار الجزا است
ونام نهاده شد دنیا بدنیا بسبب دنو یعنی نزدیکی آن از آخرت وآخرت بآخرت بجهت تاخر آن
و بودن آن بعد از دنیا هُمْ یُوْقِنُوْنَ ایشانند که یقین تام دارند الایقان اتقان العلم بالشیء
بنفی شک والشبهة عنه نظرا واستدلالا فقیه ابو اللیث در تفسیر خود فرموده اند که یقین بر سه وجه است یقین
عیان ویقین خبر ویقین دلالة یقین عیان آنست که هرگاه چیزی را معاینه نمود شک از آن زائل
شد یقین دلالت آنست که مثلا دودی را دید که از فلان موضع بلند میشود بیقین میداند که در آنجا آتش
است اگرچه بنفس آتش ندیده است یقین خبر آنست که میداند بیقین که در دنیا شهریست مشهور
ببغداد وللقوم علم الیقین ظاهر الشریعة وعین الیقین الاخلاص فی الشریعة وحق الیقین المشاهدة فیها
والعلم الیقین هو العلم الحاصل بالادراک الباطنی بالفکر الصائب فقد قیل عشرة من المغرورین من
ایقن ان الله خالقه ولا یعبده ومن ایقن ان الله رازقه ولا یطمئن ومن ایقن ان الدنیا زائلة ویعتمد علیها
ومن ایقن ان الوارث اعداؤه ویجمع لهم تو باخود بیر توشه خویشتن که شفقت نیاید ز فرزند و زن
ومن ایقن ان الموت آت ولا یستعد له ومن ایقن ان القبر منزله العمرة ومن ایقن ان الدنیا یحاسب
ولا یصحح حجته ومن ایقن ان الصراط ممره ولا یخفف اثقاله ومن ایقن ان النار دار الفجار ولا یهرب

بیان دو معنی دنیا و آخرت

منها ومن اليقين ان الجنة دار الابرار ولا بد لها كما في التيسير حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اند که
کودکی را در بیابان دیدم بی زاد و راحله میرود با خود گفتم اگر این را یقین نباشد هلاک شود و نزد
او رفتم و از وی گفتم چگونه درین بیشه بی توشه میروی آن کودک گفت ای شیخ با سمان
نظر کن آیا می بینی کسی را جز از خدا گفتم اکنون برو هر جا که خواهی زیرا که توشه یقین با خود
میداری و در تفسیر روح البیان مسطور است که حکی عن بعض الصالحین من اهل الحجاج انه لقی
رجلا وهو يطوف طواف الوداع فاخذ ذلك الرجل يا شيخ هذا الابله فقال هل اخذت
من الله تعالى براءتك من النار فقال الابله لا وهل يأخذ الناس ذلك قال نعم فبكى ذلك الابله
ودخل الحجر وتعلق باستار الكعبة وجعل يبكي ويطلب من الله ان يعطيه كتابا بعتقه من النار
فجعل الناس واصحابه يلومونه ويعرفونه ان فلانا مزح معك وهو لا يصدقهم بل بقي مستمرا
على ذلك فبينا هو كذلك اذ سقطت عليه ورقة من الجو من جهة الميزاب فيها مكتوب عتقه من
النار فسر بها ووقف الناس عليها وكان من آية ذلك الكتاب انه يقرأ من كل ناحية على
السواء لا يتغير كلما قلبت الورقة انقلبت الكتابة لانقلابها فعلم الناس انه من عند الله
هذا ثمرة اليقين اللهم ارزقنا اليقين اُولٰٓئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات وموصوف
بدین سمات اند که رقم ذکر یافت عَلٰى هُدًى بر راه راست و نشان درست
از پروردگار ایشان یعنی بمدد و توفیق او راه صواب یافته اند وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ و آن
گروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمه هم برای
اختصاص فلاح است بدین قوم ؎ چو ایشان را طریق رستگاری است ؛ سزای رستگاری
رستگاریست ؛ این آیها در شان مومنان اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام
واصحاب وی رضی الله تعالی عنهم نازل شده و در تفسیر روح البیان مذکور است وحاصل الفلاح
يرجع الى ثلاثة اشياء احدها الظفر على النفس فلم يتابعوا هواها والدنيا فلم يطغوا بها [illegible]
النجاة من الكفر والضلالة والبدعة والجهالة والثالث البقاء في [illegible]
نعيم لا حساب معه ولقاء لا حجاب له و بعد از مدح مومنان [illegible] اِنَّ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمان [illegible]

و ولید بن مغیره و علماء یهود و کفر در لغت بمعنی پوشیدن ست و در قران کافر بچهار وجه آمده
اول نقیض مؤمن مثل قول خدای تعالی اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ دوئم بمعنی جاحد کقوله
تعالی وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ ای جحد وجوب الحج سوئم نقیض شاکر کما قال تعالی
وَاشْکُرُوْا لِیْ وَلَا تَکْفُرُوْنِ چهارم بمعنی متبری قال تعالی وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ ای
یتبرء بعضکم من بعض کذا فی التیسیر و گفت بغوی کفر بر چهار وجه ست کفر انکار و آنست که
اصلا خدا را نشناسد و نه اقرار او کند کفر جحود و آنکه بدل خدای را بشناسد و بزبان اقرار
نکند چون کفر ابلیس و کفر عناد و آنکه بدل خدای را بشناسد و بزبان اقرار نکند و نه در دین
آید چون کفر ابیطالب **شعر** ولقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریة دینا لولا الملامة
او حذار مسبة لوجدتنی سمحا بذاک مبینا و کفر نفاق و آنکه اقرار بزبان کند و بدل اعتقاد نکند و در فتح العزیز
چنین گفته ان الذین کفروا یعنی بتحقیق کسانی که کافر مردند زیرا که هر که در آخر ایمان آورد عند الله
کافر نیست و لهذا شیخ ابو الحسن اشعری رحمة الله علیه گفته اند که هیچ کافر را کافر نتوان گفت
تا وقتیکه خاتمه او بر کفر نشود و این مسئله را نزد اشاعره مسئله موافات نامند سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ
یکسان ست بر ایشان ءَاَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
یا تخویف نکنی و تهدید نه نمائی یعنی اگر بیم کنی یا نکنی لَا یُؤْمِنُوْنَ یعنی ایمان نخواهند آورد و لفظ
علیهم در سواء علیهم برای آن افزوده اند که ترسانیدن و نترسانیدن آنحضرت علیه السلام نسبت
با ایشان برابر ست اما نسبت با آنحضرت برابر نیست زیرا که آنحضرت را در ترسانیدن ایشان
سراسر اجر و ثواب حاصل ست و در ترک ترسانیدن آن اجر و ثواب حاصل نیست پس گویا
چنین ارشاد که سواء علیهم لا علیک از ین ست که آنحضرت عم بعد از نزول این آیه هم از ترسانیدن
آنها باز نیامدند بلکه در جهد کوشش می افزودند تا اجر و ثواب از ان حاصل کنند و سبب بقائی کفر
با وجود کمال هدایت قران و کوشش پیغمبر دارشاد آنست که دلایل هر چند یقینی و قطعی باشند
فایده انها عاید نمیشود مگر کسی که دروازه دل او کشاده باشد و روزنه دلهاء ایشان مسدود ست
بغشاوت حلاوت دنیا و مغلوق ست به حب دنیا و شهوات آن و مقفول ست بمتابعت
هوی کقوله تعالی اَفَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ اَمْ عَلٰی قُلُوْبٍ اَقْفَالُهَا پس ممکن نیست که هیچ دلیل علم

حاصل کنند از مثالها اجبل حلو بکم کالحصاة لا تنضجها النار ولا یلینها الماء ولا تنسفها الریح چون قوتہا
بود اصل جوہری قابل تربیت را ور واشر باشد و ہیچ صیقل نکونداند کرد آہنی را کہ بد گہرباشد
ختم اللّٰہ علی قلوبھم یعنی مہر نہادہ است او تعالیٰ بر دلہای ایشان تا بایان حق فہم نمیکنند یعنی ایشان
ہیچ دلیلی علم حاصل نکنند زیراکہ دلیل در دل انسان در آمدن نمی تواند تا وقتیکہ دلیل در دل
آدمی نہ در آید او را تامل دران دلیل و استنتاج نتیجہ متصور و ممکن نیست و قلب لغت اسم گوشت
صنوبری است کہ در مکان کاواک جانب چپ سینہ گذشتہ اند و روح حیوانی اندر ہمان گوشت
پیدا میشود و ہمان روح است کہ منشای حس و حرکت است و از ہمان گوشت بسوی سایر اعضا
بواسطہ شرائین میرسد و در اصطلاح اہل شرع نام لطیفہ انسانی است کہ انسانیت انسانی بہ ہمان لطیفہ است و
امتثال اوامر و نواہی شرع و عمل کردن بموجب تکلیفات الہیہ از دست چنانچہ در قرآن
مجید فرمودہ اند انّ فی ذٰلک لذکری لمن کان لہ قلب و این لطیفہ از عالم امر است
کہ وجود او بر مادہ موقوف نیست چنانچہ فرمودہ اند انّما امرہ اذا اراد شیئا ان یقول لہ
کن فیکون چنانچہ گوشت صنوبری بلکہ تمام بدن از عالم خلق است کہ وجود او موقوف
بر مادہ است و گاہی ازین لطیفہ در قرآن مجید بہ نفس ہم تعبیر فرمودہ اند چنانچہ در آیہ و نفس
و ما سوّٰیھا فالھمھا فجورھا و تقوٰیھا و گاہی بروح نیز چنانچہ در آیۃ قل الروح من امر ربی و نفخت
فیہ من روحی و درینمقام از لفظ قلب ہمین لطیفہ را مراد داشتہ اند زیراکہ از دلیل استدلال کردن
و مدلول را بر آوردن کار ہمین لطیفہ است کہ او را محل الہام ربانی ساختہ است و در تفسیر معالم
آوردہ اند سمی القلب قلبا لتقلبہ فی الامور و لتصرفہ فی الاعضاء و در تفسیر کواشی فرمودہ
القلب قطعۃ سوداء فی الفؤاد مولانا جامی فرمودہ نیست این پیکر مخروطی دل * بلکہ ہست این
قفس طوطی دل * گر تو طوطی ز قفس نشناسی * بخدا ناس نہ نسناسی * و چون بر این لطیفہ مہر
نہادہ شد راہ استدلال و راہ الہام و ذوق و کشف ہمہ مسدود شد و در حق ایشان بدین قدر
اکتفا نیست بلکہ بر دلہای ایشان مہر نہادہ اند و علی سمعھم یعنی و بر قوت شنوائی ایشان نیز
مہر نہادہ اند بلکہ استدلال دیگران از ایشان نمی شنوند تا رفتہ رفتہ از راہ سوانحای نہانی
دل ایشان زند و علی ابصارھم غشاوۃ و بر بینائی ایشان پردہ فرو ہشتہ کہ صلا دیدن نمیدہد

ودر تفسیر روح البیان فرموده فی توحید السمع وجوه احدها انه فی الاصل مصدر والمصادر لا تجمع یقال للواحد والاثنین والجماعة قال تعالی انهم یکیدون کیدا واکید کیدا فان قالوا فلم جمع الابصار والواحد بصر وهو کالسمع قلنا انه اسم للعین فکان اسما لا مصدرا فجمع لذلک والثانی ان فیه ضمارا ای علی مواضع سمعهم وحواسه کما فی قوله تعالی واسئل القریة لا یختم علی الفعل وانما یختم علی محله والثالث انه اراد سمع کل واحد منهم والاضافة الی الجماعة تغنی عن الجماعة وفی التوحید امن اللبس کما فی قوله کلوا فی بعض بطنکم ای بطونکم اذ البطن لا یشترک فیه ودر تیسیر فرموده انما ذکر فی الآیة القلوب والسمع والابصار لان الخطاب کان باستعمال هذه الثلاثة فی الحق کما قال تعالی افلا تعقلون افلا تبصرون افلا تسمعون وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وایشان راست عذابی بس بزرگ زیراکه مهر نهادن دل وچشم وگوش ایشان از دیدن وشنیدن باز داشتن اهتدا از حضرت حق تعالی بوقوع نیامده تا جای عذر باشد بلکه بسبب تقصیر ایشان در نظر وعناد ایشان با پیغمبران است وعذاب بمعنی باز داشتن است ونام نهاده عذاب بعذاب زیراکه منع میکند بنده را از گناه وقتیکه فکر وخیال میکند در قبح آن وازین قبیل است که میگویند ماء عذب زیراکه آب شیرین دفع میکند تشنگی را از آدمی وعظیم نقیض حقیر است وکبیر نقیض صغیر پس عظیم فوق کبیر است چنانچه حقیر کمتر صغیر است ودر تیسیر فرموده عظیم ای کبیرا وکثیرا او دائم وهو التعذیب بالنار ابدا وعظمه باهوال وبشدة احواله وکثرة سلاسله واغلاله وقیل هو القتل والاسر فی الدنیا والتحریق بالنار فی العقبی فعلی العاقل ان یجتنب عما یؤدی الی العذاب الالیم والعقاب العظیم وهو الاصرار علی الذنوب وقیل فی سبب الحفظ من هذه العقوبة التی هی الختم علی الکیس فلا یمنع عن حق ووضع الختم علی اللسان فلا یطلقه فی باطل گفت سعدی بگمراه گفتن نکو میروی — گناه بزرگست وجور قوی ؛ مگو شهد شیرین شکر فائقست ؛ کسی را که سقمونیا لایق است ؛

قال النبی ان هذه القلوب تصدا کما یصدا الحدید قیل وما جلاؤها قال تلاوة القرآن وکثرة ذکر الله تعالی وذکر الموت وامهات الخطایا ثلاث الحرص والحسد والکبر فتحصل من هؤلاء ست خصلات الشبع والنوم والراحة وحب المال وحب الجاه وحب الریاسة فحب المال والریاسة من اعظم ما یجر صاحبه الی الکفر والهلاک حکی ان [illegible] قال انی لا احد فی اهلک لنفسه

فلا ادری أکذلک یجده الناس ام انا اجده فقالوا له کذلک یجده الناس قال فما ذا یقیمه قالوا تقیم
لک ان تطیع الله فلا تعصیه فدعا من کان فی بلده من العلماء والصلحاء فقال لهم کونوا بحضرتی
ویجلسنی فما رایتم من طاعة الله فأمرونی وما رایتم من المعصیة فازجرونی عنها ففعل
ذلک فاستقام له الملک اربعمائة سنة ثم ان ابلیس أتاه یوما علی صورة رجل وقال له من انت
قال الملک رجل من بنی ادم قال لو کنت من بنی ادم لمت کما تموت بنو آدم ولکنک اله
فادع الناس الی عبادتک فدخل فی قلبه شئ ثم صعد المنبر فقال ایها الناس انی اخفیت
علیکم امرا اعان اظهاره وهو انی ملککم منذ کذا سنة ولو کنت من بنی آدم لمت ولکنی اله فا
فاوحی الله الی نبی زمانه وقال اخبره انی استقمت له ما استقام لی فتحول من طاعتی الی معصیتی
فبعزتی وجلالی لاسلطن علیه بخت نصر ولم یتحول عن ذلک فسلطه علیه فضرب عنقه واوقر
خزینة سبعین سفینة من ذهب قال المولی جلال الدین قدس سره جز عنایت کی کشاید چشم را
جز محبت کی نشاند خشم را ✽ جهد بی توفیق خود کس را مباد ✽ درجهان والله اعلم بالرشاد ✽ واین
دو آیة در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابو جهل و
کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیة در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت
شان تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ واز آدمیان کسانند که میگویند ایمان آوردهایم بخدای وبروز آخرت پس
گویا ادعای هر دو عالم می کنند برای خود علم توحید وعلم معاد وهمین هر دو علم اصل دین است
پس در حقیقت چنین میگویند که ما نه از مشرکین ایم که از حق محجوب مانده اند ونه از اهل کتاب
ایم که محجوب از دین ومعاد اند وحقیقت کفر احتجاب است از حق مانند مشرکان یا از دین
مثل اهل کتاب وهر که محجوب از حق است محجوب از دین است زیرا که دین نیست مگر طریق
وصول بسوی حق وکسیکه محجوب از دین است گاهی از حق محجوب نمی باشد ودر تفسیر جواهر
فرموده والناس اسم جمع للانسان سمی به لانه عهد الیه فنسی قال تعالی وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ
مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وقیل لظهوره من آنس ای لانهم ظاهرون بخلاف الجن وقیل
هو من الانس الذی هو ضد الوحشة لانهم یستأنسون بامثالهم وتابعی اهوائهم ابدا

وابداً انہم بارواحہم واللام فیه للجنس والمراد بالیوم الاخر من وقت الحشر الی مالا ینتہی ای الوقت
الدائم الذی ہو آخر الاوقات المنقضیة والمراد به البعث اولی ان یدخل اہل الجنة الجنة واہل النار النار
لانه آخر الایام المحدودة اذ لاحد وراءه وسمی بالآخر لتأخره عن الدنیا وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ وحال آنکه
نیستند ایشان ایمان آوردگان حاصل آنکه ایمان از ذات ایشان مسلوب است در وقتی
از اوقات نصیب ایشان نخواہد شد واین گروه را در شرع منافق نامند ونفاق را چند قسم است
اعلیٰ آنست که اظہار ایمان نماید ودر باطن منکر صاف باشد دوم آنکه ظاہراً وباطناً تذبذب
ومتردد باشد سیوم آنکه بسبب کثرت گناہان ورسیدن اثر خطایا وافراط حب دنیا واجتماع
اخلاق بد ایمان ایشان نہایت ضعیف گردد بحدیکه ایثار مضرت دنیا بر مضرت آخرت
نتوانند کرد ومنفعت آخرت را بر منفعت دنیا ترجیح نتوانند داد پس در حقیقت این فرقه
ہم ایمان ندارد وتصدیق ایشان لغو وبودن ونابودنش برابر شد وبر ہمین سه گانه نفاق
آیات واحادیث مختلفه را منطبق باید ساخت مثلاً اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
وَاِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ تا مذبذبین بین ذلک وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ الی آخره بیان
حال مرتبه اول ودوم وسیوم است وآنچه در حدیث صحیح وارد است که آیة المنافق ثلث وان
صام وصلی وزعم انه مسلم اذا حدث کذب واذا عاہد غدر واذا ائتمن خان نیز بر ہمین مرتبه
معمول است ودر تفسیر روح البیان فرموده وما نائبة عن لیس ولہذا اعقب بالباء ای لیسوا
بمصدقین لانہم یضمرون خلاف مایظہرون بل ہم منافقون ودعویہم مردودة لان المنافقین
مدحوا نفسہم بالایمان وفی الحقیقة لیسوا بمؤمنین ومن مدح نفسه ذم ومن ذم نفسه مدح قال فرعون
وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ فقیل وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ وقال یونس اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ فقیل له
فَلَوْلَا اَنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِيْنَ قال الحافظ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ؛ تا سیه روی شود ہر که
دروغش باشد حکی ان شیخا کان له تلمیذ یدعی انه امین والشیخ یعلم منه خلاف ذلک فاخذ الشیخ
یوما تلمیذا من اصحابه وخبأه فی بیت وعمد الی کبش فذبحه والقاه فی عدل ودخل ذلک
التلمیذ المدعی فرأی الشیخ ملطخا بالدماء والعدل امامه والسکین فی یده فقال له یا سیدی ما
شأنک فقال له قاطعنی فلان یعنی ذلک التلمیذ فقتلته یعنی التلمیذ یعنی بقتله مخالفة ہواه

حتى لا يكذب الشيخ فيجعل التلميذ انه في العدل فقال الشيخ هذه امانة فاستر علي وادفن معي المدبح
الذي في هذا العدل فدفنه معه في الدار وقصد الشيخ نكاية ذلك التلميذ وان يفعل معه ما
يخرجه وجاء ابو ذلك المخبور يطلب ابنه فقال له الشيخ هو عندي بمضي الرجل فلما كبر على التلميذ
نكاية الشيخ مشى الى والد ذلك المخبور واخبره ان الشيخ قتله ودفنه معه ورفع ذلك الى السلطان
فتوقف السلطان في ذلك الامر لما يعرفه من جلالة الشيخ وبعث اليه بالقاضي والفقهاء
واخذ ذلك التلميذ بسبب الشيخ ووقف الشهود حتى حضروا الى العدل فعاينوا الكبش وخرج
التلميذ المخبور وافتضح وندم حيث لا ينفع الندم فظهر ان الاسرار لا توهب الا للا مناء والانواء
لا تفيض الا على الادباء قال الحافظ حديث دوست نگويم مگر بحضرت دوست ؛ كه آشنا سخن
آشنا نگه دارد ؛ يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ فريب ميدهند بزعم خود خدايرا وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وآنرا نيز كه ايمان
آورده اند يعني صحابه چه منافقان با ايشان اظهار ايمان ميكردند از روى خداع وَمَا يَخْدَعُوْنَ
اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ يعني در حقيقت فريب نميدهند مگر جانهاى خود را زيرا كه مرتبه خدا بلندتر است كه از فريب
دادن ايشان فريب خورد ومومنين را نيز حق تعالى بزبان پيغمبر عم وبقرائن وعلامات وامارات
بر حال ايشان مطلع ميكند پس مومنين نيز فريب نمى خورند اگرچه بپاس كلمه ايمان ومال ايشان
تعرض نمى نمايند وَمَا يَشْعُرُوْنَ يعني وايشان شعور نميدارند كه چنين است در تفسير روح البيان
فرموده فعيل يخادعون الخ اى يخدعون وانما خرج فى زنة فاعل للمبالغة وخدعهم مع الله
سبحانه ليس على ظاهره لانه لا يخفى عليه خافية ولانهم لم يقصدوا خديعته بل المراد مخادعة رسوله على
حذف المضاف او على ان معاملة الرسول معاملة الله من حيث انه خليفته في ارضه والناطق عنه باو
امره ونواهيه مع عباده ففيه رفع درجة النبي حيث جعل خدعته خداعه والشعور الاحساس علم الشيء
علم حس مشاعر الانسان حواسه سميت به لكون كل حاسة محلا للشعور ولفظة ن المنافق عمل بلا
وهو لا يعلم بوبال ما عمل والمؤمن يعلم به فما عذره عند ربه فكانوا اى المنافقين كانهم صم بكم
عمي فذوالآلة لم ينتفع بها فهو وعادم الآلة سواء والعالم الذي لا يعمل بعلمه فهو والجاهل سواء بل
الذي لا ينتفع بماله فهو والفقير سواء فاثبات العلم للكفار الزام الحجة وذكر الجهل اثبات منقصة بخلاف
المؤمنين فان اثبات العلم لهم اثبات الكرامة وذكر الجهل تعيين عذر المعصية كذا في التيسير في الموت

ان تحلی بالعلم والعمل و یجتنب عن الخطاء والزلل ولطیع ربہ خالصا لوجہ الکریم ویعبدہ بقلب سلیم فی الحدیث
ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا وما الشرک الاصغر یارسول اللہ قال الریاء یقول اللہ تعالی
یوم یجازی العباد باعمالہم اذہبوا الی الذین کنتم تراءون لہم فی الدنیا فانظروا ہل تجدون عندہم خیرا وانما
یقال لہم ذلک لان عملہم فی الدنیا کان علی وجہ الخداع فیعاملون فی الآخرۃ علی وجہ الخداع چہ قدر آورد
بندہ نزد مُیِّس کہ زیر قبا دارد اندام پیس ؛ فِیْ قُلُوْبِہِمْ مَّرَضٌ در دلہای ایشان بیماری ہست وآن
نفاق باشد وشک در دین وحقد مومنان وحسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا پس زیادہ کرد
خدای تعالی مر ایشان را بیماری ہرچند قرآن فرو می آید شک وشبہہ ایشان می افزاید وحقد وحسد
ایشان روی باز دیاد می نہند وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌۢ بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ یعنی وایشان راست عذاب
درد دہندہ بسبب آنکہ دروغ میگفتند زیرا کہ قرآن را تکذیب میکردند بلا دلیل بلکہ باوجود وضوح
دلائل صدق او وعجائز او از انکار دست بردار نمیشدند ونیز خود را مومن ومتقی وامینمودند
حال آنکہ غیر از نام ایمان وتقوی کہ بر زبان ایشان جاری بود ہیچ اثری در دل نداشتند
و در تفسیر روح البیان فرمودہ واعلم ان الکذب من قبائح الذنوب وفواحش العیوب وراس
کل معصیۃ تتکدر القلوب وابغض الاخلاق انہ مجانب للایمان یعنی الایمان فی جانب والکذب
فی جانب آخر مقابل لہ وفی الحدیث مالی اراکم تتہافتون فی الکذب تہافت الفراش فی النار کل الکذب
مکتوب کذبا لامحالۃ الا ان یکذب الرجل فی الحرب فان الحرب ——— خدعۃ او یکون بین رجلین
شحناء فیصلح بینہما او یحدث امراتہ لیرضیہا مثل ان یقول لا احد احب الی منک کذا من جانب المراۃ
دروغ مصلحت آمیز بہ از راست فتنہ انگیز لکن ہذا فی حق الغیر واما فی حق نفسہ فالصدق اولی وان
لزم الضرر کما قال السعدی تا نیک ندانی کہ سخن عین صوابست ؛ باید کہ بگفتن دہن از ہم نکشائی
گر راست سخن گوئی و در بند بمانی ؛ بہ زانکہ دروغت دہد از بند رہائی ؛ مولوی معنوی فرمودہ
صبح کاذب کاروانہا را زدست کہ بہ بوی روز بیرون آمدست صبح کاذب خلق را رہبر مباد
کو دہد بس کاروانہا را بباد وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ یعنی چون گفتہ میشود ایشان را
کہ فساد مکنید در زمین در جواب قَالُوْۤا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُوْنَ یعنی میگفتند کہ جز این نیست کہ صلاح
کنندگانیم کار خود را بطاعت وخیر اَلَاۤ اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ یعنی دانا وآگاہ باشید کہ بتحقیق این گروہ

ایشانند فساد کنندگان وتباه کاران وفتنه انگیزان وَلٰکِن لَّا یَشْعُرُوْنَ ولکن نمیدانند که ایشان
مفسدان اند در تفسیر روح البیان فرموده فیه بیان شرف المومنین حیث تولی الله جواب المنافقین
عما قالوه للمومنین کما کان فی حق المصطفیٰ فان الولید بن المغیرة قال له انه مجنون فنفاه الله بقوله تعالیٰ
مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُوْنٍ ثم قال فی ذم ذلک اللعین وَلَا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَّهِیْنٍ هَمَّازٍ مَّشَّآءٍ بِنَمِیْمٍ
مَّنَّاعٍ لِّلْخَیْرِ مُعْتَدٍ اَثِیْمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زَنِیْمٍ یعنی فرمان برداری منمای هر سوگند خورده بدروغ
که ولید بسیار خوردی است یا خوار بمقدار عیب کننده در مردم یا طعنه زنند در روی ایشان
رونده بسخن چینی میان مردمان یا غمازی کننده یا غمزه کننده باز دارنده مر خیر را یا منع کننده
از ایمان وجهان ستم کننده واز حد و درگذرنده بسیار گناه کار سخت روئی درشت خوئی پس
ازین همه عیبها حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هیجده ساله بود که مغیره دعوی
کرد که من پدر اویم و در تفسیر زاهدی آورده که چون رسول عم این آیه را در انجمن خواند ولید هر عیبی
که رسیده در خود باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف است
و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بسر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه
بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در حصه زنان چراغ نداشت و او را برادرزادگان
بودند چشم میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بنزد گرفتم و تو فرزند وی هستی
جرم و گناه مدعی از فعل ما در هست ٭ کور چشمانی ما در او خاکسار کرد ٭ وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا و چون گفته
میشود ایشان را که ایمان آرید ایمان حقیقی که مستلزم ترک فتنه و فساد است کَمَآ اٰمَنَ النَّاسُ
چنانچه ایمان آورده اند مردمان قَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ کَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ میگویند آیا ایمان بیاریم مانند ایمان
بیعقلان که یکجانب را محکم میگیرند و نفاق بر روزمی ترسند که مبادا غلبه جانب دیگر رود
اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ یعنی دانا و آگاه باشید که تحقیق ایشانند بیعقلان زیرا که اگر مدار بر تحصیل
منافع و دفع مضرت است بس صحابه از نفاق تخسیس بر تبی نشرف کمال بیخردی است و آنرا
را مبنیا فروختن نهایت بیعقلی است وَلٰکِنْ لَّا یَعْلَمُوْنَ ولیکن ایشان نمیدانند که سفیه کیست ٭
یعنی بیعقلی چیست و در تفسیر روح البیان فرموده واللام فی الناس للجنس والمراد به الکاملون
فی الانسانیة العاملون لقضیة العقل او للعهد والمراد به الرسول ومن معه والهمزة فی انؤمن مد تکام

واللام مشار بها الی الناس الکاملین والسفه خفة عقل وسخافة رای یورثهما قصور العقل ویقابله الحلم
وعلم ان قوله تعالی وما یشعرون فی الآیة الاولی لنفی الاحساس عنهم وفی الآیة الثانیة نفی الفطنة
لان معرفة الصلاح والفساد یدرک بالفطنة وفی الآیة الثالثة نفی العلم وفی نفیها علی هذه الاوجه
تنبیه لطیف ومعنی دقیق وذلک انه بین فی الاول ان فی استعمالهم الخدیعة نهایة الجهل الدال
علی عدم الاحساس وفی الثانی انهم لا یفطنون تنبیها علی ان ذلک لازم لهم لان من لا حس له
لا فطنة له وفی الثالث انهم لا یعلمون تنبیها علی ان ذلک ایضا لازم لهم لان من لا فطنة
له لا علم له فان العلم تابع للعقل کما حکی ان الله تعالی لما خلق آدم ع اتی الیه جبریل ع بثلاث تحف العلم
والحیاء والعقل فقال یا آدم اختر من هذه الثلاث ما ترید فاختار العقل فاشار جبریل الی العلم والحیاء
بالرجوع الی مقرهما فقالا انا کنا فی عالم الارواح مجتمعین فلا نرضی ان یفترق بعضنا من بعض
فی الاشباح ایضا فنتبع العقل حیث کان فقال جبریل استقرا فاستقر العقل فی الدماغ والعلم
فی القلب والحیاء فی العین قال المولی جلال الدین قدس سره ؏ جمله حیوان را پئ انسان بکش ؏
جمله انسان را بکش از بهر هش ؏ هش چه باشد عقل کل هوشمند ؏ هوش جزوی هش بود اما نژند
لطف او عاقل کند مر نیل را ؏ قهر او ابله کند مر قابیل را ؏ للعقل نجوم وهی للشیطان رجوم وللعلوم
اقمار وهی للقلوب انوار وللمعارف شموس ولها علی الاسرار طلوع والعلم بلا عمل عقیم والعمل بلا علم
سقیم والعمل بالعلم صراط مستقیم وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ملاقات میکنند با مومنان خالص
چون صدیق وعمر وعثمان وعلی رض قَالُوا آمَنَّا میگویند ما هم ایمان آوردیم مانند ایمان و
تصدیق شما روی ان عبد الله بن ابی المنافق واصحابه خرجوا ذات یوم فاستقبلهم نفر من
الصحابة رض فقال ابن ابی انظروا کیف ارد هؤلاء السفهاء عنکم فلما دنوا منهم اخذ بید ابی بکر رض
فقال مرحبا بالصدیق سید بنی تیم وشیخ الاسلام وثانی رسول الله فی الغار الباذل نفسه وماله
لرسول الله ثم قال لعمر رض مرحبا بسید بنی عدی الفاروق القوی فی دینه الباذل نفسه وماله لرسول الله
ثم قال لعلی رض مرحبا بابن عم رسول الله وختنه وسید بنی هاشم ما خلا رسول الله فقال له علی رض یا عبد الله
اتق الله ولا تنافق فان المنافقین شر خلق الله فقال له یا ابا الحسن انی تقول هذا والله ان ایماننا
کایمانکم وتصدیقنا کتصدیقکم ثم افترقوا فقال ابن ابی لاصحابه کیف رأیتمونی فعلت فرجعوا المسلمون

الی رسول الله واخبروه بذلک فنزل الآیة وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ و وقتیکه در خلوت بروند بسوی
مغویان خود که مانند شیطان بودند در تمرد و عناد و از ضحاک ست که مراد از شیاطین کاهنان
ایشان بودند چه در بنی قریظه کعب بن الاشرف و در بنی اسلم ابو برده و در جهنیه عبد الدار و در
بنی اسد عوف بن عامر و در شام عبد الله بن سوداء بودند و گفته شدند ایشان شیاطین بسبب
ماندن ایشان از حق زیرا که شطون بمعنی بعد ست قَالُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ میگویند که بلاشبه ما همراه
شما ایم و مصاحبان و موافقان شما ایم بر دین و عقیده شما و در کسی حال از شما جدا علیحده
نیستیم اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ یعنی نیستیم ما مگر با مومنان استهزاء کننده والاستهزاء والتجهیل
والسخریة والاستخفاف والمعنی انا نجهل محمدا واصحابه ونسخر بهم باظهار الاسلام نتارکهم فی غنائمهم
وننکح بناتهم ونطلع علی اسرارهم ونحفظ اموالنا واولادنا ونارنا من ایدیهم فرد الله علیهم بقوله
اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خداوند جزا دهنده جزا سخریه و استهزاء ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل
بر سبیل مزاوجت است وگرنه حق را مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات
و وبال سخریه و استهزاء بر ایشان اندازد در دنیا و آخرت اما در دنیا باجراء احکام اسلام بر ایشان
و استدراج ایشان بامهال و زیادتی نعمت بر تمادی در طغیان و در آخرت چنانکه در روایت آمده
یفتح لهم باب الی الجنة وهم فی جهنم فیسرعون نحوه فاذا وصلوا الیه سد علیهم الباب وردوا الی
جهنم والمؤمنون علی الارائک فی الجنة ینظرون الیهم فیضحکون منهم کما ضحکوا من المؤمنین فی الدنیا
فذلک بمقابلة هذا ویفعل بهم ذلک مرة بعد اخری وَیَمُدُّهُمْ و مهلت دهد ایشان را و دراز فروگذارد
مر ایشان را تا مستغرق باشند فِیْ طُغْیَانِهِمْ در کذب و سرکشی و جهل و تکبر تا ایشان و در آن
حالتها یَعْمَهُوْنَ متحیر میباشند یعنی کور دل شدند از قبح حال خود و بیخبر گشته و درین اشارتست
بر بزرگی مرتبه اهل ایمان نزد حق تعالی زیرا که خداوند تعالی از طرف مومنان بذات خود تولی فرمود
باستهزاء با ایشان شد بی انتقام گرفتن از جانب مومنان و نیز اشارتست بر قبح استهزاء
و سخریه با مردمان چنانکه فرمود حق تعالی در قرآن مجید لا یسخر قوم من قوم و در قصه موسی
فرموده قَالُوْٓا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَکُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ پس آگاه و خبردار
[illegible] خود را که استهزاء و سخریه با مردمان کار نادانان و جاهلان است چه جاهل

انا کمه استهزاء وسخریه با خداوند تعالی کنند چنانکه فرمود مخبر صادق المستغفر من الذنب وهو مصر علیه
کالمستهزئ بربه واشاره سویم در آیه ویمدهم فی طغیانهم یعمهون بیان فرموده اند وآنکه آدمی را
لائق نیست که مغرور شود بدرازی عمر وکثرت مال واولاد زیرا که حق سبحانه در شان اعدای
خود در حق عمر فرموده ویمدهم ودر حق مال واولاد فرموده یحسبون انما نمدهم به من مال وبنین
وبودرازی عمر ایشان خذلان وکثرت مال واولاد حرمان وبرای ایشان بمقام این مدمده است چنانکه در قرآن
مجید میفرماید ونمد له من العذاب مدا ونیز گردانید برای اعدای خود درین جهان مال ممدود وبرای دوستان
واولیای خود در آخرت ظل ممدود وخطاب فرمود خداوند تعالی در شب معراج به پیغمبر خود ان من نعمتی علی
امتک انی قصرت اعمارهم کیلا تکثر ذنوبهم وقللت اموالهم کیلا یشتد فی القیامة حسابهم واخرت زمانهم
کیلا یطول فی قبورهم ونیز فرمود یا احمد لا تتزین بلین اللباس وطیب الطعام ولین الوطاء فان النفس
مأوی کل شر وهی رفیق سوء وقرینة للشیطان کذا فی مشکات الانوار اولئک آنهاکه موصوف
باین صفت اند واولئک محلا مرفوع است بابتداء وخبر او الذین اشتروا الضللة بالهدی
است آن کسانیکه اند که از روی نادانی بخریدند وبدل کردند واختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی
کفر را بایمان وشک را بیقین وجهل را بالعلم ونفاق را باخلاص وهلاک را بنجات ودوزخ را به
بهشت وبدعت را به سنت واصل الاشتراء بذل الثمن لتحصیل ما یطلب من الاشیاء ثم استعیر
للاعراض عما فی یده محصلا به غیره فما ربحت تجارتهم پس سود نکرد ونفع نرسانید بازرگانی
ایشان ایشان را زیرا که در دنیا نفع ندارد و آخرت خود برباد کرده بودند زیرا که راس المال آخرت
که ایمان است در عوض نفاق در باختند ودخول فا برای تضمن کلام معنی شرط است زیرا که تقدیر او
نیست واذا اشتروا فما ربحوا وما کانوا مهتدین واین گروه نیستند راه یافتگان زیرا که مجرد ایمان
زبانی که حالا هم دارند هدایت نیست ودر تفسیر روح البیان فرموده واعلم ان المهتدی هو الذی
ترک الدنیا والعادات ثم اشتغل بوظائف الطاعة والعبادة لنیل درجات الآخرة لا من اتبع کل
هواه وخلط هواه بهداه ویشتری الضلالة بالهدی حکی انه کان للشیخ ابی علی الدقاق مرید
تاجر متمول فمرض یوماً فعاده الشیخ وسأل عن سبب علته فقال التاجر قمت هذه اللیلة
لتهجد فلما اردت الوضوء بدا الی من ظهری حرارة فاشتد امری حتی صرت محموماً فقال الشیخ لا تفعل

فلا تحضولیا ولا ینفعک التهجد ما دمت لم تهجر دنیاک وتخرج محبتها من قلبک فاللائق اولا هو ذاک ثم تشتغل
بوظائف النوافل فمن کان به اذی من رأسه من صداع لا یسکن المه بالطلاء علی الرجل ومن
تنجست یده لا یجد للطهارة بغسل رجله کما قال بعض المشایخ من علامة اتباع الهوی المسارعة الی
نوافل الخیرات والتکاسل عن القیام بحقوق الواجبات فعلی العاقل تحصیل رأس المال ثم تحصیل
الربح المرتب علیه وذلک بالاختیار لا بالاضطرار قال فی المثنوی اختیار آمد عبادت را نمک ؛ ورنه میگردد
بنا خواه این فلک ؛ گردش اورا نه اجر ونه عقاب ؛ که اختیار آمد هنر وقت حساب ؛ ائتیا کرها وطوعا عاقلان
ائتیا طوعا بهار عاشقان ؛ این محب ماه لیک از بهر شیر ؛ وان دگر دل داده بهر آن ستیر ؛ مثلهم یعنی
تمثیل ایشان درین کوته نظری وغلط فهمی وخریدن گمراهی وتاریکی در عوض هدایت ونور کمثل
الذی استوقد نارا یعنی مانند تمثیل کسی است که افروخت آتشی را تا شعله او بلند شود وبسبب
روشنائی راه ببیند وجایی قرار مقرر کند تا از دزدان ودددان ودشمنان ایمن شود همچنان این گروه
نیز خواستند که نور فطری ایمان که در استعداد هر کس ودیعت نهاده اند بصحبت پیغمبر عم در رفاقت
مومنان ایمان مشتعل وقوی سازند تا منافع آن نور را وضوح حقائق ومعارف وگرمی شوق
وذوق در طاعت واذکار بدست آید المثل فی الایة بمعنی النظیر ثم استعیر لکل حال او قصة او صفة
لها شان عجیب وفیها غرابة کقوله تعالی مثل الجنة التی وعد المتقون وقوله تعالی ولله المثل الاعلی ای الصفة
الذی لها شان من العظمة والجلال واکثر الله فی کتبه الامثال وفی الانجیل سورة تسمی سورة الامثال
وفی القران الف آیة من الامثال وذکر السیوطی فی الاتقان من اعظم علم القران امثاله والناس فی
غفلة عنه فلما اضاءت ما حوله پس آن هنگام که روشن گردانید آتش گرد وپیش او را زنده
وجزای لما محذوف است یعنی اطفاها حاصل آنکه آتش فرو میرد بآن گمان که حال میقد را
روشنی کفایت خواهد کرد بهتر که زیاده ازین آتش نه برافروزم زیرا که چشم من دید وهست عرضه
بخود هر چیز را خواهم دید همچنان این گروه بسبب صحبت سرسری پیغمبر ومشارکت مومنان فی الجمله
اصلاح بصر بصیرت پیدا کرده قانع شدند ودانستند که جان ومال ما را درین پیش ناهست در حمایت
شد حالا چرا محنت طی مراتب ایمان باید کشید وتلخی مفارقت اقارب واشاعر ومهاجرت اوطان
ودیار باید چشید چون درین حالت مردند ذهب الله بنورهم ببرد خدای تعالی نور آتش ایشان

که فائده نه بود مگر در حفظ جان و مال ایشان و این فائده بعد از موت منقطع شد وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ
لَا يُبْصِرُونَ و گذاشت ایشان را حق تعالی بعد از موت در ظلمتها که هرگز چیزی را نبینید و
هیچ وجه حیله خلاص از آن تاریکیها در نظر ایشان نمی آمد و ظلمات را برای این جمع آورده اند که
این منافقان را بعد از موت چند نوع ظلمت احاطه خواهد کرد اول ظلمت کفر دوم ظلمت مکر
فریب که با خدا و مومنین میکردند سوم ظلمت دروغ و افترا که خود را مومن میگفتند چهارم ظلمت
طعن و تشنیع مومنان خالص که ایشان را احمق و سفیه میگفتند پنجم ظلمت جهل مرکب که فساد خود را
صلاح میدانستند ششم ظلمت معاصی و شهوت که در بند آن گرفتار شده پیشه نفاق را حیله تحصیل
آن قرار داده بودند هفتم ظلمت گور شداید و اهوال آنجا از انواع عقوبات و صفات غضب الهی
پس اینست تمثیل ایشان اگر بشنوند لیکن ایشان در دنیا صُمٌّ کرانند هرگز سخن حق نشنوند
بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت ندارد گویا که سخن
حق نمیگویند عُمْيٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز
نگردند از این صفتها و بهمین صفت محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا
فلا یسمعون سلام الله ولا یخاطبون الله ولا یرونه ولما لم یکونوا سامعین للحق قائلین بالحق
ناظرین الی الحق فیکرمون یوم القیمة بخطابه ولقائه وسلامه وان قوله تعالی صم بکم عمی لیس
بنفی الآلات بل هی نفی ترکهم استعمالها قال السعدی زبان آمد از بهر شکر و سپاس بغیبت نگرداند
حق شناس گذرگاه قرآن و پند است گوش ؛ به بهتان باطل شنیدن بکوش ؛ دو چشم از
پی صنع باری نکوست ؛ ز عیب برادر فرو گیر و دوست ؛ ثم ان الله تعالی ندب الخلق الی الرجوع
بالاختیار بامره والانتهاء بنهیه بقوله تعالی وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فمن لم یرجع
الیه طائعا ارجعوا الیه بالموت کما قال تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ومن
رجع الیه فی الدنیا بفعله وحقق ذلک بقوله إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ کان رجوعه الیه بالکرامة
[illegible] بقوله يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً حکی ان جبارا عاتیا
فی [illegible] بنی قصرا شیدا وزخرفه ثم الی بمیدان لا یدمن قصره هذا احد فمن عیبه
[illegible] فوعظه فی ذلک فلم یلتفت الی

حکایت

تحذيره ولم يبا بقوله فخرج ذلك الرجل الصالح من قرية وبنى بيتاً من قصب بلا كوة وجعل يعبد الله فيه فبينما

هذا الجبار في قصره وصحابه قيام بين يديه اذ تمثل له ملك الموت على صورت رجل شاب حسن الهيئة فجعل

يطوف حول هذا القصر ويرفع راسه اليه فقال لبعض ندمائه ايها الملك انا نرى رجلا يطوف حول القصر و

ينظر اليه فنظر الملك على منظره فابصره فقال هذا مجنون او غريب عابر سبيل ولكن انزل اليه فاخرجه

من نفسه فنزل اليه الرجل فلما اراد ان يرفع اليه السيف قبض روحه فخر ميتا فقيل للملك ان هذا قد قتل

صاحبك فقال للآخر انزل اليه فاقتله فلما نزل واراد ان تقتاله قبض روحه فخر ميتا فرغع ذلك

الى الملك فامتلأ غضبا واخذ السيف ونزل اليه بنفسه فقال من انت ما رضيت ان دنوت من قصري

حتى قتلت رجلين من صحابي فقال او ما تعرفني انا ملك الموت فارتعد الملك من هيبته حتى سقط

السيف من يده قال فعرفتك الان واراد ان ينصرف فقال له ملك الموت الى اين اني امرت لقبض

روحك فقال حتى اوصي اهلي واودعهم فقال له لم تفعل في طول عمرك قبل هذا فقبض روحه

فخر الملك ميتا ثم جاء ملك الموت الى ذلك الرجل الصالح في كوخه فقال له ايها الرجل الصالح ابشر

فاني ملك الموت وقد قبضت روح الملك الجبار فاعلم ذلك اراد ان يرجع فاوحى الله الى ملك الموت

ان اقبض روح الرجل الصالح فقال له ملك الموت اني امرت بقبض روحك فقال فهل لك يا ملك الموت

ان ادخل القرية فاحدث باهلي عهدا واودعهم فاوحى الله اليه ان امهله يا ملك الموت فقال ان

شئت فرفع الرجل الصالح قدميه ليدخل القرية فتفكر ثم ندم فقال يا ملك الموت اني اخاف ان

رأيت اهلي ان يتغير قلبي فاقبض روحي فالله تعالى خير لهم مني فقبض روحه على المكان قال بعض العارفين

والعجب كل العجب ممن يهرب مما لا انفكاك له عنه وهو مولاه الذي من عليه بكل خير واولاه ويطلب

ما لا بقاء له معه وهو ما يوافق النفس من شهوته وهواه واخرته ودنياه فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى

القلوب التي في الصدور ولباب عمى البصيرة ثلاثة ارسال الجوارح في معاصي الله والتصنع بطاعة الله والطمع

في خلق الله فعندها يتوجه العبد للخلق ويعرض عن الحق بايد دانست الذي در اية الذي ستوقد مفرد است

لفظا وجمع است معنى بدليل اية ذهب الله بنورهم ودر وقوع مفرد موقع جمع دو وجه بيان كرده اند اول

آنكه الذي جنس است چون من وا دوم آنكه نون حذف كرده شده است از الذين سبب

كلام چنانچه حذف كرده شده در والذي جاء بالصدق وصدق به باز فرمود بعضي

یستوون ولما در فلما اضاءت و درینجا اسم ظرف ست و در ما حوله بمعنی الذی یا نکره موصوف ست بمعنی
مکا نا حوله یا زائد ست و با در ذهب الله بنورهم برای تعدیه فعل ست بمعنی اذهب الله نورهم وصم بکم
عمی مرفوع بر خبر مبتدا محذوف ست ای هولاء الذین قصتهم هذه صم بکم عمی و اصل الصم السد و البکم
الاعتقال فی اللسان و العمی ذهاب ادراک بالعین فی القلب أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ یا تمثیل انسان در
حزیدن گمراهی و دادن ہدایت مانند تمثیل کسی ست که از مکان باران تگسیاری که از آسمان بباید
گریخته در بیل آنمکان محظی اختیار کند ہمچنان این منافقان از اسلام که مکان بارش علوم
نافع ست و محل ریزش انوار برکات ست اعمال مرضیه الهی ست از آسمان گریخته کفر را که نظیر مکان
محظی ست نه علم نافع دران از آسمان می بارد و نه انوار برکات اعمال صالحه دران ریزش میکند مقر
او وای خود اختیار نموده اند و در خیال خود این استبدال و معارضه را عین حکمت و فطانت میدانند
و در او چہار وجه بیان کرده اند اول آنکه برای شک ست که راجع ست بسوی بیننده حال منافقان
زیرا که نمیداند که مشابه قرار دہیان به مستوقد ست یا باصحاب صیب مانند قول خدا الی مائة الف
او یزیدون یعنی بیننده را شک است در مقدار وحدوا نہا دوم آنکه برای تخییر ست یعنی مشابهت
دہید ایشان را به مستوقد یا باصحاب صیب ہر که خواہید سیوم برای اباحه ست چہارم برای ابہام
ست یعنی بعضی مردمان مشابه با مستوقد و بعضی باصحاب صیب چون کونوا هودا او نصاری
یعنی گفت یہود کونوا ہودا و گفتند نصارا کونوا نصاری ———— وکان مرفوع المحل ست
عطف بر کاف کمثل الذی و من السما متعلق به صیب ست واز ابن عباس ست رض ان تحت العرش
بحر ینزل منه ارزاق الحیوانات یوحی الیه فیمطر ماشاء من سماء الی سماء حتی ینتهی الی سماء الدنیا ویوحی
الی السحاب ان غربله فیغربله فلیس من قطرة تقطر الا ومعها ملک یضعها موضعها ولا ینزل من السماء
قطرة الا بکیل معلوم و وزن معلوم الا ما کان فی یوم الطوفان من ماء فانه نزل ....
بلا کیل ولا وزن کذا فی تفسیر التیسیر فِيهِ ظُلُمَٰتٌ دران باران تاریکیهاست اول تاریکی ابر
بر تو که بر طبقه آن گویا تاریکی جدید ست دوم ہجوم قطرات سیوم تاریکی شب بدلیل ذکر کلما
اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا که قریب بتصریح انجامیده و ظلمت مرفوع ست با بتدا و فیه
خبر مقدم ست و جمله در محل جر ست زیرا که صفت صیب واقع شده ست و در لام سه لغات

آمده اند بضم لام وفتح لام وسکون لام مگر نزد جمهور بضم لام خوانده شده **وَرَعْدٌ** یعنی دران باران
آوازی تند است که مسموع میشود از ابر **وَبَرْقٌ** یعنی دران باران برق نیز میدرخشد که چشم را خیره
میکند و رعد مصدر است از رعد یرعد و برق نیز مصدر است و در حدیث است که الرعد ملک من الملائکة
موکل بالسحاب معه مخاریق من نار یسوق بها حیث شاء الله والصوت الذی یسمع زجره حتی ینتهی الی
حیث امر و در بعض روایت آمده الرعد یسبح الله فاذا سبح الله لایبقی ملک فی السماء والارض الا رفع صوته بالتسبیح
فعندها ینزل القطر والبرق آلة تزجر بها الملائکة السحاب و نیز در حدیث واقع است ان الرعد صوت
ملک علی شکل النحل هو انه یصیح من خارج هذا العالم ولکن یدخل فیه و یؤثر فی داخله فنحن نسمع من داخله
کما ان واحدا اذا کل شیئا نعا فما یحصل فی داخله رایح ذهب صوت **يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ**
فِي آذَانِهِمْ می در آرند انگشتان خود را در سوراخ گوشهای خود بجهت ترس **مِنَ الصَّوَاعِقِ** از تاثیر
تند رعد و افتادن آتش برق و در تفسیر روح البیان فرموده اند من الصواعق متعلق بیجعلون
وهی جمع صاعقة وهی قصفة رعد هائل تنقض معها شعلة لا تمر بشیء الا اتت علیه لکنها مع حدتها
سریعة الخمود وللطافتها حکی انها سقطت علی نخلة فاحرقت نحو النصف ثم طفیت وقال ابن عباس
من سمع صوت الرعد فقال سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء
قدیر فان اصابته صاعقة فعلی دیته وکان صلی الله علیه وسلم یقول اذا سمع الرعد والصواعق اللهم لا
تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک کذا فی تفسیر الشیخ وشرح الشرعة **حَذَرَ الْمَوْتِ**
منصوب است به یجعلون بنابر علة یعنی بخوف مرگ که مبادا آن آواز تند صدمه بدل رساند و منجر بموت
شود هم چنان این گروه منافقان از شنیدن تهدیدات شرعیه گوشهای خود را بند می کنند و می ترسند که
مبادا از شنیدن آن تهدید است هولناک شهوت و غضب که باعث تلذذ بحیات دنیا است
بمیرد و این گریختن ایشان را هیچ فائده نمیکند زیرا که ایشان از دست خدای رهائی ندارند
وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ و خدا از هر طرف گیرنده است کافران را از قهر او خلاص نخواهند شد زیرا
که اگر از قهر شرعی او گریختند و گوشها خود از سماع تهدیدات قرآنی بند کردند از سماع صدای
سنان غزات و صلیل سیف و سنان مجاهدین و نعره های تند آنها چه قسم گوش خود را بند توانند
کرد و چه نجه گریزند تا این باران را درخشندگی برق موجب خوف شد بعد **يَكَادُ الْبَرْقُ**

يَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ نزدیک ست که نیز درخشیدن برق بینائی ایشان بربایدو ایشان را کور سازد
همچنان انوار دلائیل باهره و معجزات قاهره بصر بصیرت این خفاش سیرتان را کور میکند
و محیط در اصل محوط بود دانا خاطیحوط پس نقل کرده شد کسره واو به حاء و بدل کرده شد واو بیاء
و یکاد در اصل یکود بود چون خاف یخاف و یخطف در موضع نصب ست زیراکه خبر کاد واقع شده و نزد
جمهور بفتح یا ست چه اصل این خطف بفتح طاء ست مانند قول خدای الامن خطف الخطفة و در
قرارت شاذه بکسره طاء و بفتح یا و خاء و نیز تشدید طاء و بکسر خاء و نیز بفتح یا و سکون خاء و تشدید
طاء خوانده اند كُلَّمَا اَضَاۤءَ لَهُمْ یعنی هرگاه که روشن میشود برای ایشان عالم بدرخشیدن برق
کلما ظرف ست و عامل درین جواب وست مَّشَوْا فِيْهِ است یعنی راه میروند در روشنی آن
همچنین این گروه منافقان چون غلبه نور اسلام و ظهور معجزات قاهره در میتاب بظاهر جادة
حق مستقیم میشود چنانچه گریزگان باران وَاِذَاۤ اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ یعنی چون تاریک میشود عالم برایشان
بسبب رفتن روشنی برق قَامُوْا ایستاده میشوند و راه نمی توانند رفت همچنین باین گروه
منافقان اچون اذیتی و مشقتی در اسلام سودار میشود در کفر خود ایستاده میشوند و کلمات
ارتداد و نفاق ازیشان سر بر میزند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَاَبْصَارِهِمْ و اگر خواهد
خدا تعالی بر شنوائی راه ایشان و بینائی ایشان را بدون رعد برق زیراکه اِنَّ اللّٰهَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بتحقیق الله تعالی بر هر چیز قادر ست و در حوشی این تجدیدست ان الله
علی کل شئی ای علی کل موجود بالامکان والله تعالی وان کان یطلق علیه الشی لکنه موجود بالوجوب
دون الامکان و هرگاه که بیان فرمود که این کتاب برای هدایت متقیان ست پس فکر
تحصیل تقوی برای خود نمائید و طریق تحصیل آنرا از ما بشنوید یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمُ
ای مردمان عبادت کنید پروردگار خودرا و یا حرف ندا ست و ای اسم مبهم ست که واقع میشود
بر جناس کثیر لکن چون وصف کرده شود بمعنی مراد گرفته میشود از و باسم جنس و در تفسیر
روح البیان آورده اند النداء تنبیه الغافلین او حضار الغائبین و تحریک الساکنین و تعریف الجاهلین
و تفریغ المشغولین و توجیه المعرضین و تهییج المحبین و تشویق المریدین و بعضی چنین معنی کرده اند یا ایها الناس
ای یا مونس لا تنس الانس بی قبل الولادة او یا ابن النسیان تنبه و لا تنس حیث کنت ناسیا منسیا

تکن شیئاً مذکوراً فخلقتک ثم ترکت جنیناً ثم نطفة ثم دماً ثم علقة ثم مضغة ثم عظاماً ولحوماً وعروقاً وجلوداً وعصاباً ثم جنیناً ثم طفلاً ثم صبیاً ثم شاباً ثم کهلاً ثم شیخاً وانت فیما بین ذلک تتفرغ فی نعمتی وتسعی فی خدمة غیری تعبد النفس والهوی وتبیع الدین بالدنیا **بیت** بر مرد هشیار دنیا خس است ❊ که هر مدتی جای دیگر کس است ❊ لاتنس من خلقک وجعلک من لاشئ شیئاً مذکوراً کریماً مشکوراً علمک وقواک وکرمک واعطاک ما اعطاک فهذا خطاب للنفس والبدن قال فی التیسیر واذا کان للانسان من النسیان ففیه عتاب وتلقین اما العتاب فکانه یقول ایها الناس قابلتم نعمنا بالکفران واوامرنا بالعصیان واما التلقین للعذر فکانه یقول یا ایها الناس المخالف لنا ناسیاً لا عامداً وساهیاً لا قاصداً عذرناک لنسیانک وعفونا عنک لا بیانک اعبدوا ربکم ثم یقول للکفار وحدوا ربکم ویقول للعاصین اطیعوا ربکم ویقول للمنافقین اخلصوا بالتوحید معرفة ربکم ویقول للمطیعین اثبتوا علی طاعة ربکم کما فی تفسیر ابی اللیث الذی خلقکم والذین من قبلکم یعنی آنکه پیدا کرده است شما را وکسانیکه پیش از شما بوده اند از آبا واجداد شما واین پیدا کردن نعمتی است نهایت عمده در بدل آن شکری می باید کرد بنهایت رسیده باشد وآن عبادت است پس معلوم شد که عبادت را از بنده برای نفع خود میخواهم بلکه لعلکم تتقون برای آنکه شاید متقی شوید وبهدایت قرآن که در نصیب متقیان است بهره ور گردید ولهذا المحققین گفته اند که حقیقت عبادت تصحیح نسبت عبودیت است زیرا که چون بنده خود را ممکن شناخت رب خود را بوجوب خواهد شناخت چون خود را مملوک شناخت رب خود را مالک خواهد شناخت وچون خود را مقهور دید رب خود را قاهر خواهد دید وچون خود را مقدور دید رب خود را قادر خواهد دید وچون خود را مامور وذلیل دانست رب خود را آمر وعزیز خواهد دانست علی هذا القیاس پس از حد تجاوز نخواهد کرد وخود را مانند ذلیل که بحضور خداوند خود بر پا ایستاده ودکمر اطاعت بسته هر امر ونهی را منتظر بوده خواهد دانست اصمعی روایت کرده است که غلامی را پیش شخصی آوردند تا خریدش کند آن شخص از غلام پرسید که نام تو چیست گفت هر چه مرا نام خواهی نهاد آن شخص پرسید که چه خواهی خورد گفت هر چه مرا خواهی خورانید باز پرسید که چه خواهی پوشید گفت هر چه خواهی پوشانید آن شخص گفت که میخواهی ترا آزاد کنم غلام گفت که بنده را خواهشی نمی باشد خواهش خواهش ولی است چون معنی عبادت تصحیح نسبت عبودیت است پس امر فرمودن بعبادت شامل است کافر وموحد را ونیز شامل است جمیع عبادت ومباحی وبنهایت ورا واصول وفروع او را که شرایع سنن شرح وبسط آنست ودر تفسیر ابن

فرموده الذی خلقکم صفة لربکم والخلق اختراع الشئ علی غیر مثال سابق ومن ابتدائیة متعلقة بمحذوف
ولعلکم تتقون حال من ضمیر اعبدوا ولعل للترجی والاطماع وهی من الله واجب لان الکریم لا یطمع الا
فیما یفعل والاولون والاخرون مخاطبون بالامر بالتقوی وخص المخاطبین بالذکر تغلیبا لهم علی الغائبین
کما فی الکواشی وفیه تنبیه علی ان التقوی منتهی درجة السالکین وهو التبری من کل شئ سوی الله تعالی
وان العابد ینبغی ان لا یغتر بعبادة ویکون ذا خوف ورجاء کما قال تعالی یدعون ربهم خوفا
وطمعا ویرجون رحمته قال السعدی قدس سره اگر مردی از مردی خود مگوی ؛ نه هر شهسواری بدر برد گوی

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا آنکه گردانیده است زمین را مانند فرش برای شما که بروی
قرار میگیرید وسکونت می ورزید با وجود احاطه دریای شور باطراف وجوانب آن پاره را از آن مکشوف
ساخته واز آنه اندازه صلب کرد مثل سنگلاخ های درشت که سکونت واستقرار بران ممکن نشود
ونه اندازه لطیف ونرم گردانیده مانند آب وهوا وگل ولای که مزلة اقدام باشد پس گویا تمام روی
زمین مانند فرش گسترده است وبجای خود قرار گرفته تا بروخواب کنید بنشینید واز جمله آیات الهیه
که در زمین ودیعت نهاده است ومجملا بسوی آن آیات در آیة وفی الارض آیات للمومنین
اشاره شده است چند چیز است واز آنجمله اختلاف بقعهای زمین است در نرمی وسختی وخوبی انبات
وضد آن وبهمین آیت تفصیلا اشاره است در آیة وفی الارض قطع متجاورات واز آنجمله اختلاف
رنگ هین است در آیة وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ واز آنجمله
روئیدن نباتات که در آیة والارض ذات الصدع مذکور است واز آنجمله است آنکه بخشکی طبع خود آب
باران را جذب کرده میخورد ونگاه میدارد چنانچه در آیة وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه
فی الارض مذکور است واز آن جمله است جوشیدن چشمها وروان شدن نهرها که در آیة والارض
مددناها مذکور است واز آنجمله است آنکه در طبع زمین کرم وسخاوت ودیعت نهاده اند یکدانه را میگیرد
وبقصد دانه در عوض آن میدهد چنانچه در آیة کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
حبة واز آنجمله است حیات وممات که نمونه حشر وقیامت در هر سال بروی دیده میشود چنانچه
درین آیت است وآیة لهم الارض المیتة احییناها واز آنجمله است جانوران مختلف که در وی پیدا
میشود ودر آیة وبث فیها من کل دابة واز آنجمله روئیدگی گوناگون که در آیة وانبتنا فیها من

کل آن فرسنگ است وعلی هذا القیاس ودر تفسیر روح البیان فرموده الذی جعل لکم الارض صفة ثانیة
لربکم قال اهل اللغة الارض بساط العالم وبسیطها من حیث یحیط بها البحر الذی هو البحر المحیط اربعة
وعشرون الف فرسخ کل فرسخ ثلاثة امیال وهو اثنا عشر الف ذراع بالذراع المرسلة وکل ذراع
وثلاثون اصبعا کل اصبع ست حبات شعیر مصفوفة بطونها بعضها الی بعض فللسودان اثنا
عشر الف فرسخ وللبیضان ثمانیة وللفرس ثلاثة وللعرب الف ووسط الارض حضرة الکعبة کذا فی
کتاب الملکوت وعن علی رض انما سمیت الارض ارضا لانها تتارض ما فی بطنها یعنی میخورد
هرچه دروست وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وگردانیده است برای شما آسمان را بنائی عالی مانند سقف که
شمارا سایه میکند وآن سقف آسمان را مزین بچراغان ساخته چنانچه در آیة ولقد زینا السماء الدنیا
بمصابیح مذکوراست وبه ماهتاب نیز که جعل القمر فیهن نورا وبآفتاب نیز وجعل الشمس سراجا
بالاتر ازانها بکرسی احاطه فرموده اند وکرسی را بعرش که وسع کرسیه السموات والارض وهو رب العرش
العظیم وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ونازل فرموده است ازبعضی اوضاع آسمانی آبی را برای رویانیدن
نباتات گوناگون فَأَخْرَجَ بِهِ پس برآورد بسبب آن آب که قوت فاعله دارد ودر زمین
قوت قابله ودیعت است تا از اجتماع این هر دو قوت پیدا کند مِنَ الثَّمَرَاتِ ازجناس میوه ها
رِزْقًا لَكُمْ رزق برای شما تا باقی مانید درینجا سوالی مشهور که ثمرات جمع قلت است که
دلالت بر سه تا ده می کند حال آنکه میوها بسیار اند استعمال جمع قلت با وجود این قدر کثرت
چگونه جائز باشد جوابش آنکه کریم صاحب جود وعطائی کامل بسیار را اندک میداند بااین جهت صیغه
جمع قلت آورده اند که این همه میوهای گوناگون که در نظر شما بسیار مینماید بنسبت بجود وعطای
او قلیل وحقیر است وصاحب کشاف فرموده که انما قیل الثمرات علی القلة والکان الثمر المخرج بماء
السماء کثیرا لانه قصد بالثمرات جماعة الثمرة التی فی قولک ادرکت ثمرة بستانه ترید ثماره کقولک
للقصیدة کلمة وحاصلش آنکه لفظ ثمرات گویا فائده جمع الجمع میدهد و بمعنی جماعات ثمرات است
فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا پس مگردانید برای خدای همسران که ایشان را در استحقاق عبادت
با وی شریک مقرر کنید وفرمود ابن عباس رض لاتقولوا لولا فلان لاصابنی کذا ولولا کلبنا لصیح
علی الباب لسرق متاعنا ودر حدیث شریف است ایاکم ولو فانه من کلام المنافقین قالوا لو کان

عندنا اما توا وما قتلوا ❊ بيت ❊ اگر عز و جاه است گر ذل و قيد ❊ من از حق شناسم نه از عمرو زيد
وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ حال آنكه شما ميدانيد كه شما را و آبا و اجداد شما را و آسمان و زمين را سواى او ديگرى
پيدا نكرده است و در تفسير روح البيان فرموده قال لو جعل لكم ورزقكم فلو قال لك في القيامة فعلت
حكايت
كذا لكم فما فعلتم لى فما تقول و روزى شبلى رحمه الله وعظ ميفرمود و گريانيد مردمان را از ذكر هول
قيامت و درين هنگام گذر كرد برايشان ابو الحسين نورى و فرمودند پريشان و حيران كنيد مردمان
را زيرا كه حساب سر روز قيامت باين شد و مد نخواهد شد سواى از دو كلمه كه من ترا بودم تو كرا بودى
فائده
فائده بنده را لا بد است كه در عبادت خلوص ورزد و بگذاشتن ملاحظه اغيار و بشنو خالق
الليل و النهار ❊ گرت بيخ اخلاص در بوم نيست ❊ درين در كسى چون تو محروم نيست ❊ و در حديث
فرموده عليه السلام براى حضرت معاذ رض كه يا معاذ بيان ميكنم حديثى كه اگر از آن ياد خواهى داشت
نفع آن بتو خواهد رسيد و اگر ضائع خواهى كرد يعنى اگر بران عمل نخواهى كرد حجت تو نزد خداى
تعالى پذيرا نخواهد شد يا معاذ خداوند تعالى هفت فرشته پيدا كرده است پيش از آسمان و زمين
و جاى موضع قرار انها بر هر يك آسمان از آسمانهاى هفتگانه مقرر فرمود پس بالا ميروند حفظه
بعمل بنده كه از صبح تا شام كرده است و براى او روشنى باشد چون روشنى آفتاب تا آنكه ميرسند حفظه
به ملائكه آسمان دنيا پس ميگويند ملك موكل حفظه را قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا صاحب
الغيبة امرنى ربى ان لا ادع عمل من اغتاب الناس يتجاوزنى انه كان يغتاب الناس زبان
آمد از بهر شكر و سپاس ❊ بغيبت نگرداندش حق شناس ❊ باز ميرسند حفظه به كردار شائسته بنده آسمان
دوم پس ميگويد فرشته كه موكل آسمان دويم است قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك
الفخر انه اراد بعمله هذا عرض الدنيا امرنى ربى ان لا ادع عمله يتجاوزنى الى غيرى انه كان يفتخر
على الناس فى مجالسهم ❊ چه زنار مغ در ميانت چه دلق ❊ كه در پوشى از بهر پندار خلق ❊ باز ميرسند
حفظه به كردار بنده از نماز و روزه و صدقه به آسمان سويم پس ميگويد فرشته كه موكل آسمان
سويم است مر حفظه را قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الكبر امرنى ربى ان لا ادع عمله
يجاوزنى انه يتكبر على الناس فى مجالسهم ❊ فروتن بود هوشمند گزين ❊ نهد شاخ پر ميوه سر بر زمين
باز ميرسند حفظه بعمل بنده از نماز و تسبيح و حج و عمره به سوى آسمان چهارم پس ميگويد فرشته كه

موکل است بر آسمان چهارم قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا صاحب العجب فی بلی ان لا ادع عمله
یجاوزنی انه کان اذا عمل عملا ادخل العجب فیه ❊ چو ردی بخدمت بنهی بر زمین ❊ خدا را اثنا گوئی
خود را مبین ❊ و باز میبرند بر آسمان پنجم بکردار بنده پس میگوید حفظه را فرشته که موکل است
بر آسمان پنجم قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الحسد انه کان یحسد من یتعلم العلم ویعمل لله وکل
من یاخذ بنصیب من العبادة کان یحسدهم ویعیبهم امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی عقبه زین جهنم
در راه نیست ❊ ای خنک آنکس حسد همراه نیست ❊ باز میبرند حفظه بعمل بنده از نماز و روزه و زکوة و حج
و عمره بسوی آسمان ششم پس میگوید موکل آسمان ششم قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انه لا یرحم
انسانا من عباد الله قط و اذا اصابهم بلاء و ضر کان یشمت فیهم انا ملک موکل بالرحمة امرنی ربی
ان لا ادع عمله یجاوزنی ❊ اشک خواهی رحم کن بر اشک بار ❊ رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر ❊ باز میبرند
حفظه بسوی آسمان هفتم بعمل بنده از نماز و روزه و نفقه و جهاد و ورع و او را آوازی باشد مانند آواز
شمس شهید باد و سه هزار از ملائک باشند پس میگوید موکل آسمان هفتم قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه
واقفلوا علی قلبه انا احجب عن ربی کل عمل لم یرد به ربی انه کان یعمل لغیر الله انه اراد به رفعة عند الفقهاء
و ذکر عند العلماء و صیتا فی المداین امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری و کل عمل لم یکن لله
تعالی خالصا فهو ریاء ❊ بروی ریا خرقه سهلست دوخت ❊ گرش با خدا در توانی فروخت ❊ باز
میبرند حفظه بعمل بنده از زکاة و روزه و نماز و حج و عمره و خلق نیک و ذکر خدا و همراه او
ملائکه هفت آسمان بیایند تا آنکه میگذرانند از حجابهای تمام و بایستند پیش خدای عز و جل
تا گواه باشند بر عمل بنده پس میفرماید خدای عز و جل انتم الحفظة علی عمل عبدی و انا الرقیب
علی قلبه انه لم یردنی بهذا العمل اراد به غیری فعلیه لعنتی فتقول الملائکة کلهم علیه لعنتک و لعنتنا
فتلعنه السموات السبع و من فیهن گفت معاذ رضه یا رسول الله کیف لی بالنجاة و الخلوص
قال اقتد بی و علیک بالیقین و ان کان فی عملک تقصیر حافظ علی لسانک من الغیبة فی
اخوانک من حملة القران و لا تزک نفسک علیهم و لا تدخل عمل الدنیا بعمل الاخرة و لا تمزق
الناس فیمزقک کلاب النار یوم القیمة فی النار و لا ترا و بعملک فی الناس ❊ ای هنرها نهاده
بر کف دست ❊ عیبها برگرفته زیر بغل ❊ تا چه خواهی خریدن ای مغرور ❊ روز درماندگی بسیم دغل ❊

و گفت ابویزید بسطامی قدس سره که سی سال از عمر خود در عبادت خدا گذاشتم که ناگاه ندای
بگوش من رسید که گوینده میگوید که یا بایزید خزائن خدا پر اند از عبادت و بندگی لیکن اگر میخواهی وصل او
لازم گیر بر ذات خود ذلت و حقارت و خلاص در عمل گفت ابویزید قدس سره چار چیز آورده ام شاها که در
گنج تو نیست نیستی و حاجت و جرم و گناه آورده ام و در تاویلات نجمیه فرموده اند یا ایها الناس خطاب است
بسوی فراموشی کنندگان عهد میثاق و اقرار بر ربوبیت خدا که در آیة ان لا تعبدوا الا ایاه بسوی
آن معاهده اشارتست پس خلاف آن ورزیدند و عهد و پیمان بشکستند و عبادت بتان کردند
از دنیا و نفس و هوی شیطان و لغزیدند از جاده توحید و افتادند در گرداب شرک و هلاک پس
فرستاد بسوی ایشان پیغمبران و نوشت بسوی ایشان کتاب و ترسانیدند خلق را از نسیان
و شرک و خواندند ایشان را بسوی توحید و عبودیت خود فرمود اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم یعنی
ذات شما و ذات پیشینیان شما در روز میثاق و گرفت از شما عهد و پیمان بر ربوبیة و توحید عبادت
خود پس وفا کنید بعهد عبودیة بتوحید زبان و تجرید دل و تفرید سر و تزکیه نفس بترک محظورات و اقامت
طاعات مامورات لعلکم تتقون شاید که متقی شوید از شرک عبادت غیر الله پس خدای تعالی وفا
خواهد فرمود عهد ربوبیت خود به نجات دادن شما از درکات دوزخ و بلند کردن درجات در بهشت
و اکرام کردن به قرب منزلت شما در آخرت چنانچه اکرام کرد شما را در جهان که مذکورست در این آیه
الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء و در این آیة اشارتست به تعریف ذات خود بقدرت کامله
و احسان خود بر بندگان و فضیلت دادن ایشان بر همه مخلوق اما تعریف ذات خود بقدرت
آنکه فرمود الذی جعل و اما احسان او بر بندگان لکم الارض فراشا والسماء بناء [illegible]
یعنی اینهمه اشیا خاص برای شما ای بندگان من آفریدیم و اما فضیلت ایشان بر جمیع
مخلوقات آنکه مهیا کرد آسمانها و زمینها و هرچه در ایشان هست برای شما و فرمانبردار کرد
ایشان را برای شما چنانچه فرمود و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا پس وجود سما
و زمین تابع وجود انسان شد و آنچه که تابع وجود دیگر میباشد وجود او مقصود بالذات
نمیباشد و برای همین امر فرمود خدای تعالی ملائکه را به سجده کردن برای آدم و حرام فرمود بر آدم
و اولاد او سجده غیر از خدا تا که ظاهر شود این امر که ملائکه اگرچه مقدم اند بوجود از آدم و فضل

موجودات اند لکن ہرگاہ کہ مخلوق شد آدم واز عدم بوجود آمد و گردانیده او را مسجود ملائکه شد فضل المخلوقات
دیگر است ایشان تر د خدا و متبوع کل و کل تابع اوعو وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم
یعنی فرستادیم از آسمان آب را که قران مجید است و ثمرات او ہدایت و تقوی و نور و رحمة و شفا و برکت
ویمن سعادت و قربت و حق و نجات و رفعه و صلاح فلاح و حکمة و علم و حلم و آداب و اخلاق و عزت و غنی
و تمسک بعروة و تقی و ختام و انجام بر سعادت زہوق و فنا باطل و وجود انسانی بہ نزول تجلیات
حقیقه صفات ربانی مثل قول او تعالی وقل جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان زہوقا
پس روئیدانید از آب قران این ثمرات را از زمین دلہای بندگان خود چنانچه خداوند تعالی منت
و احسان داشت بر بندگان خود بر رویانیدن ثمرات رزق برای ایشان حاصل شد رزق
برای حیوانات نیز لکن بہ تبعیة انسان فلا تجعلوا لله اندادا یعنی ہرگاہ که دانستید پیدا کننده
نیست زمین و آسمان را و ہرچه در آن ہست سوای من پس نگردانید برای من شریک در عبادت
و نیز دانستید که گردانیدم آسمان و زمین و آفتاب ماہتاب را واسطه و وسیله و سبب رزق
شما پس نگردانید آفتاب و ماہتاب را شریک در عبادت فلا تسجدوا للشمس ولا للقمر الایه در رزق
در اینجا بمعنی مرزوق است و انداد جمع ند و ندید است و ان و تا در انتم برای خطابست و میم برای
جمع است در اینجا باید دانست چنانچه عبادت غیر خدا مطلقا شرک و کفر است اطاعت غیر او تعالی
نیز بالاستقلال کفر است و کسانیکه اطاعت اینها بحکم خدا فرض است شش گروه اند از انجمله
پیغمبران که اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت خدا است و از انجمله مجتہدین شریعت و شیوخ
طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب لازم الاتباع است زیرا که فہم اسرار شریعت
و دقایق طریقت ایشان را میسر است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و از انجمله سلاطین
و امرا و اہل خدمات اند مثل قضات و محتسبین و حکام که اوامر و نواہی ایشان نیز در مصالح
جزئیه و حوادث یومیه واجب الاتباع است در حق رعایا و از انجمله شوہر است در حق زن
و از انجمله والدین است در حق اولاد و از انجمله مالک است در حق مملوک و ان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا و اگر ہستید شما در شک و شبه از آن چیز که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی قران
بر بنده ما که محمد است و میگوئید که ان ساخته و بافته اوست در روح البیان فرموده که تنزیل

النزول علی سبیل التدریج وانزل القرآن جملة واحدة الی السماء الدنیا ثم منه علی النبی مفرقا
منجما فی ثلاث وعشرین سنة لیحفظ فانه کان امیا لا یقرء ولا یکتب فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ
پس بیارید یک سوره را مانند این کلام که اقلش سه آیت باشد ومانند این کلام در نهایت
فصاحت وبلاغت باشد وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ وبخوانید اگر بخود توانائی معارضه
ندارید حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا یا بخوانید بتان خود را بمددگاری یا هر کرا عبادت
میکنید بخوانید مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان
در آنکه کلام بشر است فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا یعنی اگر نتوانید کرد این کار را باوجود این مبالغه در طلب
معارضه واین کثرت وشهرت شما در فصاحت وبلاغت وحرص شما بر معارضه ومقابله وَلَن تَفْعَلُوا
یعنی وهرگز نتوانند کرد این کار را زیرا که این کار سهل را در الزام مخالف گذاشتن وبجنگ وقتال
مستعد شدن کار عاقلان نیست پس بالیقین معلوم شد که از مقدور شما اوردن مثل یک سوره
در معارضه قرآن خارج است پس نیست مگر کلام الهی پس ایمان اوردن بان واذعان اقرار
متعین است وشما هنوز که در شک وشبه اید راه عناد میپیمائید ومعاندین را آتش دوزخ مهیا است
فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ یعنی پس پرهیز کنید از ان آتش سوزان که آتش انگیز
او مردمان وسنگها است وان آتش آتش غضب الهی است که سبب اشتعال ابتداء از جنس مردم
کفار اند واز جنس مخلوقات دیگر بتان که غالبا از سنگ میتراشند وانها را در عبادت خدای عز وجل
برابر میکنند وزر وسیم که معبود دنیا طلبان است وشهوت وغضب که مطلوب شهوت پرستان است وسباع
منا است واصل است در سائر مردم أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ مهیا کرده شده است برای تعذیب ایشان
از قبل پیدایش ایشان .... وقبل از کفر ایشان زیرا که آتش نیست مگر
شرر قهر الهی غضب وتعالی وانها مغضوب اند ودر تفسیر روح البیان فرموده اند وفیه
دلالة علی انها مخلوقة موجودة الان خلافا للمعتزلة وفی الایة اشارة الی ان ثمرة الاخذ
بالقرآن والاقرار بمحمد هو النجاة من النار التی وقودها الناس والحجارة وفیه زیادة فضل
القرآن والملة قال البغوی قوله تعالی فأتوا بسورة قیل السورة اسم للمنزلة الرفیعة وسمیت سورة
[illegible]

انه قال يجمع اتباع ابليس كل عشية الى سيد فيقول كل واحد منهم بين يديه فعلت كذا وغررت فلانا
الذا هو حتى يقول اصغرهم انا منعت صبيا من الكتاب فيقوم ابليس بين يديه ويقعده الى جنبه ويجعله
بما فعل وقالت الحكماء حق الوالد على ابويه ثلاثة ان يسميه باسم حسن عند الولادة وان يعلمه
القران والادب والعلم وان يختنه ثم ان المقصد الاصلى هو العمل بالقران والتخلق باوامره
كما قيل مراد نزول قران تحصيل سيرت خوبست نه ترتيل سوره مكتوب للقران ظهر وبطن ولبطنه
بطن الى سبعة ابطن قال المثنوى ع تو ز قران اى پسر ظاهر مبين ❊ ديو آدم را نه بيند جز كه طين
ظاهر قران چو شخص آدميست ❊ كه نقوشش ظاهر و جانش خفيست ❊ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا
و بشارت ده كسانى را كه ايمان آورده اند باين كتاب واين خطاب است به پيغمبر و گفته اند اين خطاب
بهر كس كه حاصل شود ازوى بشارت سرور چنانچه در حديث نبوى موجود است بشر المشائين
الى المساجد فى ظلم الليالى بالنور التام يوم القيمة زيرا كه آنحضرت عم امر نه فرموده بشخصى معين بلكه
براى هر كس كه حاصل شود ازو اين بشارت والبشارة الخبر السار الذى يظهر اثر السرور
فى البشرة وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعملهاى شايسته كرده اند وعمل شايسته بر آن است كه اين كتاب
بان فرموده باشد يا يكى از فروع مثبته اين كتاب كه سنت پيغمبر عم واجماع مجتهدان است وقياس
جلى است بر آن دلالت نموده وبايد دانست كه در عطف عمل بر ايمان دلالتى است وصنع بر تغاير
هر دو از ايمان واعمال ومشعر بر آنكه مدار استحقاق بشارت در مجموع هر دو امر است زيرا كه ايمان
بنياد واصل عملست أَنَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ باكه برائے ايشان مهياست بوستانها بحسب مراتب
ايمان وعملها رشايسته ايشان كه يكى از آن بوستانها مسمى است بجنت الفردوس ودوم بجنت
عدن سيوم بجنت الماوى وچهارم بدار الخلد پنجم بدار السلام وششم بدار المقامة وهفتم بالعالية
وهشتم بجنت نعيم وفرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان المؤمن اذا دخل الجنة رأى سبعين
الف حديقة فى كل حديقة سبعين الف شجرة على كل شجرة سبعون الف ورقة وعلى كل ورقة
لا اله الا الله محمد رسول الله امة مذنبة ورب غفور وكل ورقة عرضها من مشرق الشمس الى مغربها
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ روان است از زير درختان آن بوستان ها نهرها چنانچه نهار
حكمت ربانى از بطن ايشان بر زبان هاى ايشان جارى ميشد ونفع آن بعالم ميرسد ودر اثبت

کہ ایشان دران بوستانہا داخل شوند ولہذا اینجا را استعمال کند ایشان را معلوم شود کہ این ہمہ لذائذ گوناگون جزای ہمان ایمان و اعمال صالحہ است و در تفسیر روح البیان فرمودہ اند و الانہار جمع نہر بفتح الہاء و سکونہا و الانہار فی الجنۃ ہی الخمر و اللبن و العسل و الماء فاذا شربوا من نہر الماء یجدون حیاۃ ثم انہم لا یموتون و اذا شربوا من نہر اللبن یحصل فی ابدانہم تربیۃ ثم انہم لا ینقصون و اذا شربوا من نہر العسل یجدون شفاء و صحۃ ثم انہم لا یسقمون و اذا شربوا من نہر الخمر یجدون طربا و فرحا ثم انہم لا یحزنون قال فی المثنوی آب صبرت جوی آب خلد شد ٭ جوی شیر خلد مہر تست و ود ٭ ذوق طاعت گشت جوی انگبین ٭ مستی و شوقی تو جوی خمر بین ٭ این سببہا چون بفرمان تو بود ٭ چار جوی ہم مرا ترا فرمان نمود ٭ و روی انہ کتب علی بسم اللہ الرحمن الرحیم علی ساق العرش فعین الماء تنبع من میم بسم و عین اللبن تنبع من ہاء اللہ و عین الخمر تنبع من میم الرحمن و عین العسل تنبع من الرحیم ہذا منبعہا و اما مصبہا فکلہا تنصب فی الکوثر و ہو حوض النبی و ہو فی الجنۃ الیوم و ینتقل یوم القیمۃ الی العرصات لسقی المؤمنین ثم ینتقل الی الجنۃ و یسقی اہل الجنۃ ایضا من عین الکافور و عین الزنجبیل و عین السلسبیل و عین الرحیق و من تسنیم بواسطۃ الملائکۃ و یسقیہم اللہ الشراب الطہور بلا واسطۃ کما قال تعالی و سقاہم ربہم شرابا طہورا کُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِّزْقًا یعنی ہرگاہ کہ روزی دادہ شوند از ان باغہا از جنس میوہ رزقی خواہ حسی باشد یا عقلی یا خیالی باید دانست من اول و دوم ہر دو برای ابتداء غایت است زیرا کہ رزق گاہی ابتدا کردہ میشود از بہشت و گاہی از ثمرات یعنی میوہای بہشت و رزقا مفعول رزقوست قَالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ گویند این رزق جزای آن چیزیست کہ ما را عنایت کردہ بودند قبل ازین در دنیا از مقامات و احوال کہ ثمرات ایمان و اعمال شائستہ ما بود و چون ہر عمل ثمرات بی نہایت در باطن ایشان شدہ بود و این ہمہ ثمرات با وجود تشابہ و تماثل کہ بسبب اتحاد و منشاء داشتند با ہم در کیفیات از جہت وسعت لاحقہ در موج و قوت استعداد با ہم متفاضل بود و اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا و دادہ خواہد شد ان رزق با ہم رنگ و ہمصورت با وجود تفاوت در لذت تا متشابہ منشاء و تفاضل آثار ہر دو برابر قرار مانند و از حسن بصری و دیگر تابعین منقولست کہ میوہای بہشت در صورت و رنگ خواہند بود و در لذت و طعم مختلف و متفاوت و از مسروق منقولست کہ درختہای جنت

از بیخ تا شاخها گنجان و باهم پیوسته باشند و میوهای ایشان چون صبوی کلان باشند و هرگاه که میوه از
درخت گرفته باشند باز در همونجا می مانند آن عود خواهد کرد و یک انگور یک جماعت را کفایت خواهد
کرد و در روایتی آمده که شخصی از اهل کتاب بخدمت پیغمبر حاضر شده بعرض حضرت رسانید که
یا ابا القاسم تزعم ان اهل الجنة یاکلون ویشربون فقال نعم والذی نفس محمد بیده ان احدهم لیعطی
قوة مائة رجل فی الاکل والشرب والجماع قال فان الذی یاکل له حاجة والجنة طیبة لیس فیها اذی
قال حاجة احدهم عرق کریح المسک و باید دانست که بدون یاران موافق و محبوبان دلفریب نعمت
مکدر میگردد لهذا ارشاد میشود که برای تکمیل ابتهاج و سرور ایشان را هم صحبتان موافق نیز داده
خواهند شد وَلَهُمْ فِيهَا و برای ایشان در آن باغها و نهرها و میوها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاک و صاف
از اخلاق ردیه و از نجاسات بول و براز و حیض و نفاس و منی و آب بینی و آب دهان و چرک و بوی بد
و خوی بد و دردها و غیر ذلک و در حدیث از حضرت ابن عباس رض که پیدا کرده شده اند حوریان بهشت از
انگشتهای هر دو پا تا بر دو زانو از زعفران و از هر دو زانو تا سینه از مشک اذفر و از سینه تا گردن از عنبر اشهب
یعنی سپید و از گردن تا سر از کافور و چون سر بر می آرند میدرخشد نور روی ایشان چون نور آفتاب برای
اهل دنیا و با وجود این نعمتها اگر خوف زوال و انقطاع و موت هم ایشان را باشد همه نعمتها مکدر شوند چنانچه
گوینده گفته است **بیت** مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم ❊ جرس فریاد میدارد که بربندید
محملها ❊ لهذا ایشان را ازین نوع خوف امن کلی نصیب خواهد شد وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن
باغها پر از نعمت جاویدان باشند درینجا محققین گفته اند که آدمی را دریافت سه چیز است ضرور اول
مبدء خود که از کجا آمده ام و چه بوده ام دوم معاش خود که از کجا میخورم و کجا میمانم سوم معاد که آخر کار من
چیست درین آیات هر سه چیز یاد فرموده در بیان مبدء غیر ازین حرفی نفرموده که الذی خلقکم
و در بیان معاش الذی جعل لکم الارض فراشا تا رزقا لکم و در بیان معاد فریقین از فاتقوا النار تا
خالدون شیئا تمام نموده و حضرت عکرمه رض فرموده اند اهل الجنة ولد ثلاث وثلاثین سنة رجالهم
ونساءهم وقامتهم ستون ذراعا علی قامة ابیهم آدم شباب جرد مرد مکحلون علیهم سبعون حلة تتلون
کل حلة فی کل ساعة سبعین لونا لا یبزقون ولا یتمخطون وما کان فوق ذلک من الاذی فهو ابعد
[illegible] الدنیا [illegible] لا تغنی شبابهم ولا تبلی ثیابهم

مبتدا است و لهم خبر او ست و فیها ظرف است إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي بدرستیکه خدای تعالی شرم نکند و باک ندارد
أَنْ يَضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَا مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس
و عنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها به سخن خدا تعالی چه ماند حق سبحانه این آیة فرستاد که خدا از
ضرب مثل شرم ندارد اگرچه باشد تمثیل بَعُوضَةً پشه خورد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه بالاتر از آن و بالا
از پشه بودن دو احتمال دارد یکی آنکه بالاتر در جثه باشد مثل مگس عنکبوت و مانند آن دوم آنکه بالاتر
بود در خردی و حقارت بود مثل پر پشه که در حدیث شریف دنیا را به او تمثیل فرموده اند جائیکه ارشاد
فرموده لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة لما سقی کافرا منها شربة ماء بالجمله حسن تمثیل
در میان تمثیل و در میان آنچه تمثیل آورده اند مشتمل بر حکمتی و منفعتی باشد مستحسن و محمود باشد بلکه در اشیاء
صغیرة الجسم و حقیرة القدر اگر حکمتی کامله و منفعتی عمده ظاهر گردد بسیار عجیب میباشد چنانچه از
غرائب خلقت پشه نوشته اند که با وجود این خوردی جثه آنچه فیل را در کبیر جثه داده اند از اعضا و جوارح
همه با و هم عنایت شده مع شئ زاید و از عجائب خرطومش است که با وجود این خوردی و کاواکی اگر
او را در پوست گاومیش یا فیل بخلاند بهیچ فرو میرود که گویا انگشت در حلوا برود و سر آن آنست
که در سر خرطوم او سمیتی ودیعت نهاده اند که بسبب آن نفوذ میکند و از آنجمله تا وقتیکه گرسنه میباشد
زنده میماند و وقتیکه پر شکم میشود می میرد امام ابو منصور فرموده اند عجیب تر دلالتی است بر صنعت
او تعالی در پیدایش صغیر الجثه زیرا که اگر همه مخلوق از جن و انس متفق شوند بر تصویر صورت
مگس و پشه و ترکیبا محتاج اند از دهن و چشم و گوش و دست و پا هرگز قادر برین تصویر نخواهند شد
و درین اشارتست بسوی حال انسان و به کمال استعداد آن چنانکه فرمود علیه السلام ان الله
خلق آدم علی صورته ای علی صفته پس برچنین ناتوانی ضعف انسان عنایت فرمود او تعالی
انسان را از صفات جلالیه و جمالیه خود تا که مشاهده و معاینه کند در آینه صفات نفس خود کمال صفات
پروردگار خود را چنانکه فرموده پیغمبر صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیست کسی از مخلوق او چنین
صفتی و رتبتی و کرامتی که انسان را عنایت شده مثل قول او تعالی و لقد کرمنا بنی آدم فرموده ملا
مثنوی شعر آدم خاکی ز حق آموخت علم ؛ تا بهفتم آسمان افروخت علم ؛ نام و ناموس ملک را در شکست
کوری آنکس که در حق در شکست ؛ قطره دل را یکی گوهر فتاد ؛ کان به دریا و گردونها نداد ؛ چند

صورت آخر ای صورت پرست ٭ جان بی معنیت از صورت نرست ٭ گر بصورت آدمی انسان بُدی
احمد و بوجهل خود یکسان بُدی ٭ و از انجمله آنست که پشه با وجود این خوردی و ناتوانی ایذا میرساند
فیل را و فیل با وجود این بزرگی او را دفع نمیتواند کرد و نیز در بعوضه یعنی پشه دو پر زیاده است از اعضاء
فیل پس بعید نیست از کرم خداوندی اگر عنایت فرماید بعمل قلیل آنچه که عنایت کند بر عمل کثیر
از خلق چنانچه عطا فرمود این صغیر جثه را آنچه که عطا فرمود کبیر جثه را از خاصه و از انجمله آنست
که پیدا کرد خدای تعالی اسد بقوت تام و پشه و مگس را بغایت ضعیف باز این ضعیفان را بآن مرتبه
جرأت داد در پریدگی بر روبهای آدمیان و اسد و در تفسیر روح البیان فرموده اظهر ذلک
بتباعده عن مساکن الناس لسطوتهم و لو تجاسر الاسد تجاسر الذباب والبعوض لهلک الناس فمن الله
تعالی جعل فی الضعیف التجاسر و فی القوی الجبن و من العجب عجزک عن هذا الضعیف و قدرتک علی
ذلک الکبیر و حکی انه خطب المأمون فوقع ذباب علی عینه فطرده فعاد مرارا حتی قطع علیه الخطبة
فلما صلی حضر ابا هذیل شیخ البصریین فی الاعتزال فقال له خلق هذا الذباب قال لیذل الجبابرة
قال صدقت و اجازه بمال کذا فی روضة الاخبار ففی خلق مثل الذباب حکم و مصالح قال بعض اهل
الریح والذباب لانیت الدنیا و من الاعاجیب ان هذا الضعیف اذا طار فی وجهک صادق تقابا
وینقض عینک فترد علیک لبتاتک و کرمک العجب منه جراتک مع ضعفک علی ما یورث
العار و یوردک النار فاذا کان جزعک هذا من البعوض فی الدنیا فکیف حالک اذا تسلطت
علیک الحیات والعقارب فی لظی و بالجملة ان الله تعالی یضرب الامثال للناس لا یستحیی من الحق
وله فی امثاله مطلقا حکم و مصالح و ما یتذکر الا اولوا الالباب قال فی المثنوی ست من ست منیت
اقلیمست نه هزل من نیت تعلیمست ٭ فاما الذین آمنوا پس آنکسانیکه گرویده اند و دانسته اند
که قرآن کلام حق است فیعلمون انه الحق من ربهم پس بیقین میدانند که بدرستیکه آن مثل یا ضرب
مثل درست و راست است از پروردگار ایشان و اما الذین کفروا فیقولون و اما آنها که پوشیده اند حق را
پس میگویند از روی جدال و عناد و یا از راه طعن و افسوس ماذا اراد الله بهذا مثلا چه چیز خواسته است
خدای بدین گفت از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعمل خویش یضل به را گمراه
بدان کثیرا بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند و یهدی به

سوال

وبفضل خود راه نمایند بهمان مثل گمراهی بسیاری را از مومنان که دران تفکر فرمایند ودرینجا سوالی است
جواب طلب وآن آنست که راه یابان را در جاهای دیگر از قران وصف بقلت فرموده اند چنانچه در آیة
منهم المومنون واکثرهم الفاسقون ودر آیة وقلیل من عبادی الشکور ودر آیة الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
وقلیل ما هم اینجا هر دو فریق را موصوف به کثرت فرموده اند که یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا ظاهر تخالف

جواب

آن جاهای نمایند پس وجه تطبیق چه باشد جواب آنکه گاهی چیزی بذات خود بسیار می باشد اما نسبت
بچیزی دیگر که ازو کثیر است او را قلیل میگویند حال مهتدیان هم همین است که فی انفسهم کثیر اند
ونسبت بغیر مهتدیان قلیل اینجا بیان حال مهتدیان فی انفسهم فرموده اند ودر جاهای دیگر حال
مهتدیان نسبت بغیر مهتدیان است پس معارضی نیست وَمَا یُضِلُّ بِهٖٓ اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ یعنی
وگمراه نمیکند خدای تعالی بسبب تمثیل باشیاء حقیره که در قران نازل میفرماید مگر فاسقان را که از
حد عقل واز حد شرع برآمده اند واستعداد فهم حق را گم کرده اند ودرینجا باید دانست که لفظ فاسق در

بیان فاسق دو معنی

عرف قران دو معنی دارد یکی از آن دو معنی که در عرف اهل شرع رایج ومشهور است آنست که
شخص فرمان الهی را بجا نیاورده ومرتکب کبیره یا مصر بر صغیره ماند بی آنکه تدارکش بتوبه نماید
واین قسم شخص نزد اهل سنت مسلمانست مگر آنکه گنهگار است امید نجات اوست وقبول شفاعت
در حق او وامکان عفو از گناه او باید داشت وبا او مناکحت وتوارث جاری باید داشت ؛ وبعد از مردن
او را با آئین مسلمانان غسل باید داد ونماز بر او باید خواند ودر مقابر مسلمین دفن باید کرد ولعنت بر او
وتبرا از او وبغض از وی از جهت دین حرام است بلکه امداد او از استغفار وفاتحه ودرود وصدقات
وخیرات برای او لازم باید شمرد ونزد خارجیان کافر است از اسلام برآمده ونزد معتزلیان مرتبه
دارد در میان ایمان وکفر نه مومن است ونه کافر ونزد زیدیان قابل امامت نیست گویند
که نماز بامامت او درست نیست واین نماز را اعاده فرض است ودوم آنست که شخص در کفر
از حد بگذرد وتمرد وعناد پیش گیرد ودیده ودانسته انکار حق نماید چنانچه در آیة بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوْقُ
بَعْدَ الْاِیْمَانِ بمعنی اول مستعمل شده ودر آیة اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ودر آیة مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ
وَاَکْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ بمعنی دوم مستعمل است ودرین آیة نیز بهمان معنی دوم است زیرا که فاسق
بمعنی اول تا هنوز فاسد المزاج نشده حکم مریضی دارد که مرض او عارضی است ومزاج درست

او بسبب اعتقاد بعقاید حقه صحیح است بوعظ قرآن و تمثیلات شا و منتفع میشود و صلاح می پذیرد بخلاف
فاسق بمعنی دوم که کفر او از حد جهل تجاوز کرده قرآن و تمثیلات او که مانند غذای صالح که در مزاج
فاسد فاسد شده موجب ازدیاد فساد میگردد الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ یعنی آنکسان
که می شکنند عهدی که با خدا بسته اند بعد از پخته کردن آن عهد درینجا باید دانست که چون شخص کلمه اسلام
بر زبان جاری کرد و با پیغمبر یا از خلیفه از خلفای او بیعت نموده و پیغمبر علیه السلام را فرستاده خدا
تصور کرده پس با خدا عهد بست که آنچه از حکم و احکام او بواسطه این پیغمبر باو برسد او را قبول
نماید و چون در صحبت پیغمبر رسید یا کتب سیر و شمائل او را مطالعه نمود و در اوضاع و اطوار او که
سراسر دلیل حقانیت اوست مطلع گشت و معجزات او را و کرامات اولیا امت او را دید و شنید
آن عهد را پخته کرد بعد ازین حالت اگر معاذ الله شبهه در امر اسلام بخاطر خود جا دهد و بسبب آن
شبهه طعن در احکام شرعیه شروع نماید یقین است که این شخص از عهده عقل و شرع خارج شد و مرتبه
اعلی از گمراهی ترقی نمود که او سابق از در آمدن در اسلام و دیدن معجزات او و یا شنیدن اوضاع
و اطوار حاصل نبود پس این علامت ظاهر است بر آنکه شخص متمرد و خارج از انتهای حد کفر است
و واصل بحد اعلائی او و بعضی از مفسرین این عهد را بعهد روز الست بربکم حمل نموده اند و گفته اند
که هر روح را از ارواح بنی آدم در وقت پیدایش حضرت آدم علیه السلام از پشت ایشان بر آورده بشکل
ذره های خورد منتشر ساخته اند و علم وحدانیت حق تعالی را در ایشان ودیعت نهاده اند و از
ایشان بمضمون آن اقرار گرفته اند و در تفسیر روح البیان فرموده اند قیل عهد الله ثلاثة الاول
ما اخذه علی ذریة آدم بان یقروا بربوبیته تعالی والثانی ما اخذه علی الانبیاء علیهم السلام بان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیه والثالث ما اخذه علی العلماء بان یبینوا الحق ولا یکتمون نقض میثاق و شکست
توبها موجب لعنت شود در انتها وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ یعنی و قطع میکنند آنچه
که حکم فرموده است خدای تعالی بآنکه آن تعلق را وصل کرده شود و آن چند علاقه است اول [illegible]
روح را با مبادی عالیه و ملاء اعلی است و آنرا [illegible] کردن بسبب انهماک در تنابه شهوات و محبت [illegible]
و حرص بر امور خسیسه فانیه است دوم علاقه که با حضرت انبیاء علیهم السلام و مرشدان مجتهدان و [illegible]
و واعظان بحکم جبلت انسانی متحقق است و قطع کردن آن [illegible]

و مبتدعان و شنیدن شبہات ایشان و طعن کردن در اوضاع و اطوار نیکان ہست سیوم
علاقه قرابت و رحم ہست و قطع کردن آن بچند وجه ہست یکی آنکه از انہا ترک ملاقات و ترک حضور
در وقتی که متوقع حضور باشند مثل شادی و ماتم و عیادت و اعانت دوم ترک احسان و مروت
با انہا سیوم ایذا رسانیدن آنہا و در حدیث ہست اذا ظہر الناس العلم وضیعوا العمل و تحابوا بالالسن
و تباغضوا بالقلوب و تقاطعوا الارحام لعنت اللہ عند ذلک فاصمہم و اعمی ابصارہم و نیز در حدیث
ہست ثلاثۃ فی ظل عرش اللہ یوم القیمۃ امراۃ مات عنہا زوجہا و ترک علیہا یتامی صغارا
فخطبت فلم تتزوج و قالت اقوم علی یتامی حتی یغنیہم اللہ او یموت یعنی یتیم یا او خود بمیرد و رجل له
مال صنع طعاما فاطاب صنعتہ و احسن نفقتہ فدعا علیه الیتیم والمسکین و رجل وصل الرحم یوسع
له فی رزقه و یمد له فی اجله و یکون تحت ظل عرش ربه وَيُفْسِدُوْنَ فِي الْأَرْضِ و ہمین گروه
فساد میکنند در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ این گروه
ایشانند زیانکاران که راس المال خود را که عقل بود بسبب آن متوقع ارباح کثیره بودند
از فواید کتاب در دنیا و لذائذ بہشت در آخرت برباد دادند و بجای آن این مہلکات را
که بعد از موت بصورت حیات و عقارب نمودار خواہند شد كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ یعنی چه قسم کفر توانید کرد بخدا وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا و حال آنکه بودید شما اجسام بے عقل ہیچ حس و حرکة در شما
نبود اول عناصر بودید بعد از ان غذائی مادر و پدر شدید و بعد از ان نطفه بعد از ان خون
بسته بعد از ان گوشت پاره و در ہیچ حالت غایت او تعالی بسوئی شما متوجه شد فَاَحْيَاكُمْ پس زنده
ساخت شما را به نفخ روح تا آنکه حس و حرکة در شما پیدا شد لیکن بسبب بےعقلی مانند مرده
جاہل بودید تا آنکه عقل کامل بشما بخشید و زندگی دیگر بشما ارزانی فرمود و ہنوز در دانستن
چیز ہائیکه عقل به دریافت آن نمیرسد مانند مرده بودند تا آنکه کتاب بر شما نازل فرمود
و بزبان پیغمبران کتاب را شرح کنانید و زندگی دیگر بخشید ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ باز خواہد میرانید شما را
نه برائے آنکه شما را نیست و نابود کند بلکه برائے آنکه شما را نقل کند از ین سرای تنگ فانی به سرای
فسیح جاودانی تا اجزای علم و عمل مکسوب خود در ان سرا به بینید ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ باز زنده خواہد ساخت
شما را وقتی که در صور نفخ کرده خواہد شد ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ باز بسوئی او تعالی رجوع کنانیده

خواهد شد درینجا باید دانست که درین آیت جهات عمده از علم عقائد با دلائل مذکور است سامع را
باید که بآن جهات مع دلائلها خبردار شود جهت اول آنکه خالق عالم پیدا کننده است دانا و توانا و زنده و شنوا
و بینا و مستغنی از ماسوای خود و از انجمله آنست که قدرت زنده کردن و میرانیدن غیر او را حاصل نیست
و از انجمله آنست که حشر و نشر حق است زیراکه بار دوم کردن کار سهل تر از بار اول کردن است
و از انجمله آنکه حق تعالی بندگان خود را بامر و نهی تکلیف داده است و اسباب خوف و رجاء در عالم
آخرت برای ایشان مهیا ساخته و از انجمله آنکه بعد ازین زندگی موتی در پیش است و این حیات
مبدل بممات خواهد شد و مدتی دراز در قبر خواهد گذرانید هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ اوست ذات پاک
کسی است که مقدر ساخت برای شما قبل از پیدایش شما مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمین است همه از جمیعا
حال واقع شده از موصول دوم و بعضی استدلال میکنند ازین آیة بآنکه هرچه در زمین است برای هر کس
مباح الانتفاع است چنانچه مذهب اباحتیان است کذا فی الکواشی و در تیسیر فرموده هر که حمل کند
این آیة را بر اباحة مطلقه خارج از دائره اهل اسلام است ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس از آفریدن زمین قصد کرد إِلَى
السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان و در تفسیر مجمع البیان فرموده اند و لا تناقض بین هذا و بین قوله
والارض بعد ذلک دحاها لان الدحو البسط وعن الحسن خلق الله الارض فی موضع بیت المقدس کهیئة
الفهر ای الحجر ملء الکف علیها دخان ملتزق بها ثم اصعد الدخان وخلق منه السموات وامسک الفهر فی
موضعها ثم بسط منه الارض کذا فی الکواشی و قال ابن عباس رض اول ما خلق الله جوهرة طولها وعرضها
مسیرة الف سنة فی مسیرة عشرة الالف سنة فنظر الیها بالهیبة فذابت واضطربت ثم ثار منها دخان
فارتفع واجتمع زبد فقام فوق الماء فجعل الزبد ارضا والدخان سماء و قالوا فالسماء من دخان خلقت
و بریح ارتفعت و باشارة تفرقت و بلا عماد قامت و بنفخة تکسرت فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد بی
فطور و اعوجاج و خلل آنها سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان و در روایات بعضی چنین آمده است که
بروز یکشنبه که ابتداء پیدایش بود دود که ماده آسمانست و طین متحجره که ماده زمین است واقع شده و روز
دوشنبه زمین را هفت طبقه ساختند و روز سه شنبه کوهها را بر زمین نصب کردند و نهرها جاری ساختند
و روز چهارشنبه درختها را رویانیدند و قوت جانوران از دانه و گاه در آن پیدا کردند و روز پنجشنبه بسوی
آسمان متوجه شدند و آنرا هفت آسمان گردانیدند و روز جمعه در آسمان ستارها پیدا کردند و [illegible]

ہر ستارہ معین فرمودند و ملائکہ را برای کاروبار ہر آسمان منصوب ساختند پس تمام خلقت عالم در
شش روز باین تفصیل واقع چنانچہ در سورہ حم السجدہ باین تفصیل ارشاد فرمودہ اند و مراد
ازین روزہا حقیقت روز نیست بلکہ مدت روزہاست یعنی تمام خلقت عالم روز مدتی واقع
شد کہ اگر آن مدت را بمدت روز و شب قیاس کنیم شش روز شود و بعضی از علما چنین گویند کہ روز و شب
چنانچہ بطلوع و غروب آفتاب متصور است ہمچنان بحرکات دیگر باو قایعہ دائرہ نیز متصور میتوانند شد
و محتملست کہ قبل از خلقت آسمان و زمین نور عرش در وقتی از اوقات منتشر میشود آنوقت را روز اعتبار
میکردند و در وقتی از اوقات مختفی میگشت و آنوقت را شب قرار میداد و در صحیح مسلم و تاریخ بخاری صحیح
نسائی دیگر کتب حدیث از ابو ہریرہ رضؓ مرویست کہ آنحضرتؐ دست او را گرفتند و بر انگشتان او
شمردند و فرمودند کہ پیدا کرد زمین را خدای تعالیٰ در روز شنبہ و کوہہا نصب کردند در زمین در روز یکشنبہ
و درختہا را رویانید در روز دوشنبہ و مکروہات را پیدا کرد در روز سہ شنبہ و نور را در روز چہارشنبہ و پرندہ
و منتشر فرمودہ چہارپایان و جانوران را در روز پنجشنبہ و پیدا فرمودند آدمؑ را در روز جمعہ بعد از عصر و
در روایات ربیع بن انس و سلمان فارسی کعب احبار واقع شدہ است کہ آسمان دنیا موجی است
معلق استادہ و آسمان دوم از نقرہ سفید و آسمان سویم از آہن است و چہارم از مس و پنجم از زر
و ششم از زمرد سبز و ہفتم از یاقوت سرخ است و نزد حکما آسمان نہ طبقہ اند آسمان اول از جانب
اعلی را فلک الافلاک گویند و طبقہ دوم را فلک الثوابت نامند و ہفت آسمان دیگر برای ہفت ستارہ
باین ترتیب کہ سبعۃ قمر است و عطارد و زہرہ و شمس و مریخ و مشتری و زحل و ثابت نمایند
و ابن المنذر از ابن عباس روایت کردہ است کہ سید السموات السماء التی فیہ العرش و سید الارضین
التی انتم علیہا و محققین گفتہ اند کہ درین آیۃ اشارتست بسوی مراتب روحانیات کہ یکی از آنہا عالم
ملکوت ارضیہ و قوتہا نفسانیہ است دوم عالم نفس سیوم عالم قلب چہارم عالم عقل پنجم عالم سر
ششم عالم روح ہفتم عالم سر و بسوی ہمین اشارہ فرمودند کہ علی کرم اللہ وجہہ بقول خود کہ بپرسید
از من طریقہا را از آسمان زیرا کہ من داناترم از طرق آسمان و زمین و طرق احوال و مقامات
چون زہد و تقوی و توکل و رضا و مانند آنہا باید دانست کہ مراتب دوازدہ اند بر شمار ماہہا و
برجہا پنجگانہ و در تاویلات ... مجلیہ ... فرمودند کیف کفرون ... باسمہ ... خطاب است بتوحید م

مومنان را یعنی چگونه کافر میشوید بخدای و با پیغمبران او وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا وحال آنکه شما بودید
ذرها چون مردگان در پشت آدم فَاَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در بدن شما و بیرون
آورد شما را از پشت آدم ع و چشانید شما را لذت خطاب اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و توفیق داد شما را برای دادن جواب
باصواب تا آنکه گفتید بخوشی تمام بَلٰى ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیرانند شما را بعود کردن شما بسوی پشتها
بدان شما و بسوی آوردن طبیعة الانسانیه ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر بار زنده گردانید شما را بفرستادن
پیغمبران و قبول کردن دعوت ایشان ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ پس بسوی او بازگردانیده شوید
براه تمای پیغمبران باصحاب تشریف هست برای انبیا و اولیا یعنی آیا کفر و انکار میکنید و حال آنکه
شما بودید مردگان در کتم عدم پس زنده کرد شما را به پیدا کردن و موجود ساختن از نیستی بسوی
هستی در عالم ارواح و بباشیدن نور در خمیر کردن ارواح شما به آب نور عنایت محبة باز بمیرانند
شما را به جدا افتادن شما از شهود جمال بسوی مقبرهٔ حس و خیال باز زنده گرداند شما را اما انبیا را بنور
وحی و اما اولیا را به روح نور ایمان پس بسوی او بازگردانیده شوید یعنی انبیاء بعروج و اولیا بجذ
به جذبهار حق که در آیه ارجعی الی ربك مذکور است پس هرگاه که ثابت و متحقق گشت رجوع بسوی
حق امریست ضروری و آن بر دو گونه است یا رجوع باختیار مثل قراءة یعقوب ترجعون بفتح
تاء و کسره جیم یا باضطرار است موافق قراءة جمهور گاه اشارتست بسوی آنکه رجوع خواهید کرد بسوی او هو الذی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی نه پیدا کرد شما را برای کسی شی و پیدا کرد هر شی برای شما بلکه پیدا کرد شما را
برای خود چنانکه میفرماید و اصطنعتك لنفسی معنی آنست که نباشید برای کسی سوای ذات من چرا
که نیستم من برای کسی شی بجز تو پس هر قدر که باشی تو مرا من باشیم برای تو چنانکه فرمود
علیه السلام من کان الله کان الله له ثم استوی الی السماء الآیه درین اشارتست بسوی آنکه
وجود آسمان و زمین تابع وجود انسان است و اوست همه چیزها و انا یعنی و انه هر چیز را که
چرا ساخت و برای چه آفرید پس هر ذره از مخلوقات او تسبیح میکند بحمد ذات او و صفات او
و گواهی میدهد بر احدیت و صمدیت او و میگوید ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فرمود مولانا جامی
قدس سره دو جهان جلوه گاه وحدت تو شهد الله گواه وحدت تو وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ و یاد کن
ای محمد چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلٰئِكَةِ مر تمام فرشتگان را چه جمعی که ساکنان

زمین بودند بعد از قتل و جلای بنی الجان و از مفعول اذکر مقدر است که در تقدیر اذکر لهم بود ولام در للملائکة
برای تبلیغ است و ملائکة جمع ملک است و تا برای تاکید تانیث جماعت است و نام نهاده شدند ملائکه
یا ملائکه برای آنکه ایشان واسطه اند میان خدای تعالی و در میان آدمیان پس ایشان رسولان است
از طرف خدا زیرا که ملک در اصل ملاک است مقلوب مألک از الوکة که رساله را گویند و ایشان اجسام
لطیفه اند و قدرة میدارند به تبدیل شکلها برنگ برنگ و گویند که انسان دهم حصه از جنات اند و جن
انس هر دو دهم حصه از حیوانات بر اند و این همه دهم حصه از جانوران پرندها هستند و این همه دهم حصه
از حیوانات دریا اند و این همه دهم حصه فرشتهای آسمان دنیا اند و این همه دهم حصه از فرشتهای آسمان
دوم اند و این همه دهم حصه از فرشتهای آسمان سوم اند و بهمین دستور تا آسمان هفتم اند باز این همه
مقابله فرشتهای کرسی بنهایت اندک اند و این همه دهم حصه از فرشتهای یک پرده داران عرش معلی اند از
پردهای عرش که ششصد هزار اند در شمار و طول و عرض و سطبری هر پرده اگر مقابل هفت آسمان و زمین
و آنچه که در اینهاست کرده شود هیچ قدری معلوم و محسوس پیش او نخواهد شد و باز این همه فرشتها
که مذکور شدند در مقابله فرشتهائیکه گرداگرد عرش معلی اند چون قطره ایست در دریا باز فرشتهای لوح
که فرمان برداران اسرافیل ع اند و فرشتهائیکه که لشکرهای جبرئیل ع اند بیشمار اند که شمار ایشان بجز علیم
الخبیر کسی نمیداند چنانکه فرموده او تعالی وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و مرویست که چون آنحضرت صلعم
در شب معراج بآسمان عروج فرمودند و دیدند فرشتها را که جوق جوق پس و پیش میروند پس علیه السلام
از حال ایشان از جبرئیل پرسان شدند که ایشان کجا میروند جبرئیل جواب داد یا رسول الله من از این
حال بیخبرم مگر ایشان را می بینم از آن وقتیکه خداوند تعالی مرا خلعت وجود ارزانی فرموده باز نه
دیدم کسی را از ایشان که دیده بودم پیش از ایشان و باز رسول الله از جماعت فرشتها که میگذشتند
رو بروی حضرت پرسان شدند که چند مدت شده است پیدایش شما را گفتند نمیدانیم سوای این
که الله تعالی پیدا میکند بعد چهار هزار سال ستاره را بدرستیکه دیدیم از ابتدای پیدایش خویش چهار
لکهه ستاره را و شاید مراد گرفته اند از انسان که اینها نند ساکنان زمین زیرا که در روایت آمده که پیدا
کرد الله تعالی آسمان و زمین را و پیدا کرد ملائکه و جنات را پس جای داد ملائکه را در آسمان و جنات را
در زمین که اولاد جان اند و جان پدر جنات است چنانکه آدم پدر آدمیان است و آفریده شد جان

از شعله آتش بے دود که متعلق است در میان آسمان و زمین و هرگاه که در زمین بود و باش
کردند کثرت اولاد ایشان شد و این بوالجان از پیدایش آدم به شصت هزار سال پیشتر بودند
و آباد کردند ایشان زمین را قریب هفت هزار سال پس ظاهر شد در میان ایشان حسد و سرکشی
و فساد و خون ریزی پس فرستاد خدای تعالی بسوی ایشان ملائکه آسمان دنیا را و در ایشان
شیطان بود که از ایشان عالم تر بود پس بیرون کردند جنات را از زمین بسوی جزائر و
و شعوب کوهها و خود قایم شدند در زمین در عبادت خدا و عنایت فرمود الله تعالی ابلیس را ملک
آسمان دنیا و ملک و خزانها جنت و بود او را دو پر از زمرد سبز که گاهی عبادت میکرد در زمین
و گاهی بر آسمان و گاهی در جنت و در نفس خود میگفت که من بزرگترم نزد خدا تعالی که داد
مرا این ملک را و همچنین حال آنکس است که دل قرار میدارد به دنیا دون الغرض امر فرموده
تحول و تبدل آن و فرمود او را و لشکریان او را اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً یعنی تحقیق من
گردانندہ ام در زمین خلیفه را که خلافت من نماید در اشیاء زمین تصرف کند و آن خلیفه آدم است
یا بایں معنی که خلف جنست که آمده است ای یعنی میخواهم که در زمین پیدا کنم بدل شما و بزرگتر نزد من از شما
پس مکروه داشتند خلافت آدم را زیرا که ایشان را در نظر خود سبک میداشتند و باید دانست که الله تعالی
تمام جهان را نگاه میدارد به خلیفه و نایب خود در زمین چنانکه نگاه میدارند خزانها را بمهر کردن
بر آنها و آن خلیفه قطب وقت است که در هر زمانه یک قطب میباشد پس ابتداء خلافت شد با آدم
و ختم خواهد شد به حضرت عیسی و درین آیة چهار فائده بیان فرموده اند اول تعلیم مشورة بندگان
خود را که باید در هر کار از صلحا و ثقات مشوره نمایند زیرا که پروردگار با وجود علم و حکمت خود که
غنی است از مشاورة غیر فرمود برای ملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه فرمود در مثنوی شعر مشورت
ادراک و هشیاری دهد ٭ عقلها مر عقل را یاری دهد ٭ گفت پیغمبر بکن ای رای زن ٭ مشورت
کالمستشار مؤتمن ٭ دویم تعظیم شان مجهول که آن آدم است زیرا که بشارت داد بوجود آدم
ملائکه را و ملقب فرمود او را به لقب خلیفه قبل از وجود سیوم اظهار فضل خود بر وجود آدم بقول خود
انی اعلم ما لا تعلمون در جواب قول ایشان اتجعل فیها الخ چهارم آنکه حکمت میخواهد که خیر کثیر برای
شر قلیل ترک نکرده شود و ترک ذو مال خیر کثیر که آن وجود آدم است برای مفاسد انسان که شر قلیل است

شر کثیر ست چون قطع عضوی که در ان کرم افتاده ست شر و رنجی ست اندک مگر در ان سلامتی تمام بدن
خیر کثیر ست پس اگر قطع نه کرده شود آن عضو البته سرایت کند این آفت در تمام بدن که آن شر
کثیر ست قَالُوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ فِیْهَا آیا می آفرینی در زمین مَنْ یُّفْسِدُ
فِیْهَا کسی را که فساد کند و نافرمانی ازو صادر گردد در زمین چنانچه فساد کردند در زمین جن و
یَسْفِکُ الدِّمَاءَ و بریزد خون مثل خون بغیر حق چنانکه خون ریزی کردند بنو جان و وقوف
ایشان بحال یا باخبار الهی بوده و یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز
بود که عصمت خاصه ایشانست بهمین جهت گفتند که چنین کسی را خلیفه میسازی و بعضی از
محققین گفته اند که آن فرشتها که در باب خلافت آدم قیل و قالی کردند ایشان اهل جبروت
و ملکوت آسمانی نه بودند زیرا که ایشان بسبب غلبه نور قدر شرف انسان و رتبه آن عند الله
کما ینبغی میدانستند بلکه اینها که قیل و قال کردند در آدم ملائکه زمین و جن و شیاطین بودند که بر ایشان
تاریکی و ظلمت غالب بود و بسبب این ظلمت شرافت انسان بر ایشان محجوب ماند و در فتوحات
آورده که آن فرشتها که در آدم به نزاع برخاستند هاروت ماروت بودند لهذا در بلا افتادند بسبب
فساد و خون ریزی در زمین و نیز از ملائکه که طعن میکردند بر آدم ع به خون ریزی آنها بودند که
فرستاد خدا تعالی ایشان را برای مدد مجاهدین و ایشان خون ریزی کردند برای عزت و حمایت
دین کذا فی حل الرموز و کشف الکنوز مگر اعتراض بر فعل حکیم و نزاع در کارخانه او در حضور او عفوست
بسبب کمال حکمت و حلم او و در مثنوی فرموده اند و آنکه این دعا چه گر نالایق ست ؛ رحمت
من بر غضب هم سابقست ؛ از نمای اظهار این سبق ای ملک ؛ در تو بنهم داعیه اشکال و شک
تا بگوئی و نگیرم بر تو من ؛ منکر حلمم نیارد دم زدن ؛ صد پدر صد مادر اندر حلم ما ؛ هر نفس زاید
در افتد در فنا ؛ حلم ایشان کف بحر حلم ماست ؛ کف رود آید ولی دریا بجاست ؛ و بعضی
گفته اند که چون حق تعالی فرشتگان را فرمود که اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً عرض کردند که ربنا
[illegible] الخلیفة حق تعالی فرمود یکون ذریة یفسدون فی الارض و یتحاسدون و یقتل بعضهم
بعضا بعد از ان فرشتها عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و این توجیه
از ابن مسعود و دیگر صحابه رض منقول ست و در بعض روایات چنین وارد شده ست که چون

حقتعالی آتش را پیدا کرد فرشتها را از دیدن آن خوفی شدید بهم رسید عرض کردند که این مخلوق برای کدام چیز آفریده است حق تعالی فرمود برای عاصیان و نافرمان بردادان در آنوقت غیر از ملائکه مخلوقی صاحب شعور و اراده موجود نبود چون ارشاد شد انی جاعل فی الارض خلیفة دانستند که مصدر معصیت و نافرمان برداری همین مخلوق خواهد بود و بعضی گفته اند که چون آدم خلیفه خدا شد در حکم و قضا پس ظاهر است که احتیاج بحاکم میشود مگر در وقت تنازع و تظالم پس از لفظ خلیفه بطریق التزام دریافتند که فساد و شر واقع خواهد شد و نیز از این آیت معلوم شد که خون ریزی و فساد در زمین نزد خدا اکبر گناه است و همچنین نزد ملائکه و لهذا همین گناه را در مقام اظهار بدی و خباست این خلیفه بحضور خدا و ند عرض نمودند و نحن نسبح یعنی و ما همه تسبیح میکنیم ذات پاک ترا آمیخته بحمدک یعنی بستایش تو بر کمال ذات تو پس ادای حق ذات و صفات تو مینمائیم ادای حق ذات تو به تسبیح و ادای حق صفات تو بحمد و نقدس لک یعنی و نیز پاک میدانیم افعال ترا از آنکه خلاف حکمت و عبث و سفه دران راه یابد و این تسبیح و تقدیس با وحمد بر کمالات ذاتیه تو که از ما صادر میشود خاص لک محض برای تست دیگری را دران شرکت نیست و لام در لک برای بیان است چون در سقیا لک و متعلق است بمصدر محذوف و جایز است که زاید باشد یعنی نقدسک و در تیسیر فرموده اند التسبیح نفی مالایلیق به والتقدیس اثبات مایلیق به قال انی اعلم ما لا تعلمون یعنی فرمود هر آئینه من میدانم از قصور تسبیح و تقدیس شما بخلافت مرا بر تمام عالم من و ظهور مقتضای اسماء لطیفه و قهریه من آنچه شما نمیدانید از حکمت و مصلحت در خلافت آدم و در آنکه اولاد او مطیع باشند و عاصی تا که ظاهر باشد درمیان ایشان فضل و عدل پس معترض نه شوید و دم نه زنید در حکم و تقدیر من پس ضرور نیست از رعیت که واقف شود بر اسرار بادشاهان و درین آیة تنبیه است برآنکه باید سالک را که اداب اختیار کند روبروی حقتعالی و پیش خلفاء او و مشائخ و علماء دین ترک اظهار علم و دانائیت خود و تمام این قصه ابوالشیخ و دیگر محدثین از حضرت همچنین روایت نموده اند که هر گاه که خواست خدای تعالی پیدایش آدم علیه السلام پس وحی فرستاد بسوی زمین یعنی الهام کرد او را بدرستیکه من گردانندهام از تو نائب خود پس هر که از ایشان فرمان برداری من خواهم کرد آنها را بهشت روزی کنم و هر که از ایشان از فرمان من روی گرداند او را در آتش دوزخ خواهم

اندخت پس زمین عرض کرد از من پیدا کنی چنین مخلوقی که آن لائق دوزخ باشد فرمان رسید که آری
پس زمین چندان گریه کرد که از ان چشمها روان شدند تا قیامت و نیز در روایت آمده که چون حق تعالی
خواست که آدم را پیدا کند جبرئیل ع را فرستاد و فرمود که از تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و شور
و شیرین و نرم و سخت قبضه برداشته بیار که از ان قبضه مخلوقی را خواهم آفرید چون جبرئیل پیش
زمین رفت و خواست که قبضه از ان بردارد زمین پرسید که چرا از من ناقص می کنی جبرئیل گفت
که حق تعالی از تو مخلوقی را خواهد آفرید که خلافت زمین باو خواهد بخشید و او چنین و چنان خواهد کرد
و در ثواب و عقاب خواهد افتاد زمین گفت که من از عزت خدا پناه می گیرم از انکه از من قبضه
برداری که بعض از ان نصیب جهنم شود چه در تقرب پادشاه منافع وافر متصور است ولکن خوف
و خطر نیز دران بسیار است **بیت** بدریا در منافع بیشمار است ✽ اگر خواهی سلامت در کنار است پس جبرئیل
بازگشت و عرض کرد که یارب زمین بعزت تو پناه گرفت من با آداب تو و عزت تو برگشتم و تعرض
باو نکردم حق تعالی میکائیل را فرستاد میکائیل نیز همچنین اسلوب برگشته آمد باز ملک الموت را فرستاد
ملک الموت زاری ان نشنید و گفت که من مطیع فرمان الهی ام بزاری تو از اطاعت حکم الهی باز نمیتوانم
ماند حق تعالی کار قبض ارواح را باو سپرد و فرمود که این قبضه خاک را در موضعی که حالا کعبه معظمه در انجا است
جمع نمایند بعد از ان فرشتها را حکم شد که خاک مذکور را گلابه کنند و تا چهل روز بران خاک باران
بارید سی و نه روز باران غم و اندوه و یکروز باران خوشی و شادی و از همین است که اوقات غم و
اندوه آدمی را بیشتر از اوقات خوشی و شادی میباشد مگر انجام غم و اندوه خوشی و شادمانی است
چنانکه گویند لکل بدایة نهایة و ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا **بیت** چو یسرش در قفا است بغم
شادیم که کلام خدا است ✽ بعد از ان گلابه را خشک کردند تا آنکه مانند سفال گشت و به جنبش
بادها آواز میکرد چنانچه در جای دیگر ان گلابه خشک را صلصال کالفخار فرموده اند بعد از ان فرشتگان
مامور شدند که ان گلابه خشک را درمیان مکه و طائف در وادی نعمان که متصل عرفات است
بنهند و در بعض از روایات چنین آمده است که گرفت ملک الموت از تمام روی زمین قبضه بمقدار
چهل گز از چهار گوشهای زمین لهذا انسان برنگ هارنگ پیدا شده اند پس اصل بدن
انسان از ذره ها آن قبضه است و دفن انسان دران خواهد شد که از ان موضع گرفته شده است

خاک او در روضة العلما آورده اند که زمین از کم شدن خود بسبب پیدایش آدم شکایت کرد و گفت
یارب ینقص منی فرمود خداوند تعالی ای زمین از انچه کم از تو گرفتم بهتر در تو خواهم آورد لهذا میت
بشک کافور اندر قبر می نهند و در مقام پیدایش آدم اختلاف کرده اند بعضی میگویند در آسمان دنیا
و جماعتی بر آنند که در باغ از باغهاء دنیا پیدا کرده شد و اکثر بر آنند که در جنت عدن آدم خلعت وجود
یافت و ازین جنت بیرون کرده شد کما فی کشف الکنوز در حدیث قدسی آمده خمرت طینة آدم
بیدی اربعین صباحاً ای اربعین یوماً کل یوم منه الف عام من اعوام الدنیا فترک اربعین سنة
حتی یبس و صار صلصالاً الغرض چون حق تعالی بدست قدرت خود ازان سفال قالب آدم را مصور ساخت
فرشتگان چنین صورتی گاهی ندیده بودند از راه تعجب گرد او می گشتند و حیرت میکردند از خوبی
صورت و طول قامت او زیرا که درازی قامت او پانصد ذرعه بود و بعضی علم بکدام ذرعه بود
و سر او قریب آسمان میرسید ابلیس نیز برای دیدن آن قالب آمد و گرد او بگردید و داخل شد اندر
قالبش از راه دهن و بیرون آمد از راه دبر و گفت که ازین قالب چه تعجب می کنید که جسدی است
مجوف پس ازین قالب کاواک در هیچ حال کاری نیاید مگر آنکه در سینه او جانب چپ حجره ایست
بی در نمیدانم که در وی چه چیز نهانست شاید که همان مقام مقام لطیفه ربانی باشد که بسبب آن
استحقاق خلافت بهم رساند و گفت من اطاعت او نخواهم کرد و لعاب انداخت بر قالب آدم
پس افتاد آن لعاب بر موضع ناف آدم پس فرمان ایزدی بجبرئیل رسید که بتراشید لعاب
دهن آن ملعون را از موضع ناف آدم پس عمق ناف از تراشیدن جبرئیل است و پیدا فرمود
از قدرة کامله خود ازان خاک خراشیده سگ را لهذا در سگ سه خصلت موجود است یکی انس
با آدمیان زیرا که پیدا کرده شد از طینت آدم و دوم بیداری شب که از مس جبرئیل است سوم
گزیدن انسان وغیره که اثر لعاب دهن آن لعین است و بیهقی در کتاب الاسماء والصفات
بروایت ابن مسعود آورده که فرشتگان از پیدا شدن آدم نهایت می ترسیدند که چون این
خلیفه بر ما حکمران گردد با او چه معامله واقع شود ابلیس آمد و قالب حضرت آدم عم را عضو عضو ملاحظه
نمود و گفت لا ترهبوا من هذا فان ربکم صمد و هذا اجوف لئن سلطت علیه لاهلکنه و دلبی
از ابو هریره رض مرفوعاً روایت آورده که هوا و شهوت را تا مدت چهل روز در قالب حضرت آدم عم

تمییز کنانیده و در صحیح مسلم و دیگر صحاح مرویست که آنحضرت ع م فرموده اند که بهترین روزها روز جمعه است
زیراکه در همین روز حضرت آدم ع م پیدا شد و در همین روز ایشان را در بهشت داخل کردند
و در همین روز از بهشت بر زمین افگندند و در همین روز حضرت آدم ع م عرفات یافته اند و در همین
روز قیامت قایم خواهد شد و نام نهاده شد این خلیفه با آدم زیراکه پیدا شد آن خلیفه از ادیم
زمین. چون حکم شد روح را که دران قالب در آید چون روح نزدیک قالب مصور رسید دید که
مقامی است تنگ تاریک از آمدن دران مقام ایستادگی کرد و از حضور خداوندی بکره در
قالب در آوردند و لهذا روح از بدن بیرون می آید مگر باکراه هنوز روح در سرش در آمده بود
که عطسه فرمود با الهام خداوندی کلمه الحمد لله بر زبان راند حق تعالی در جواب فرمود یرحمک الله و برای
همین پیدا کردم ترا اخرجه الحاکم وصححه عن ابن عباس رض و بیهقی در کتاب الاسماء والصفات
از ابن مسعود و جماعة دیگر از صحابه کرام رض روایت نموده که چون روح تا کمر حضرت آدم ع م رسید
جست کرده برخاستند هنوز که روح در پائین بدن ایشان نیامده بود بر زمین افتادند حق تعالی
فرمود که خلق الانسان من عجل و روح در تمام بدن انسان سرایت کرد و گردانید در بدن
او نه دروازه که هفت ازان در سر انسان اند وان هر دو گوش اند که ازان میشنوند و هر دو چشم
که ازانها می بینند و هر دو منخره بینی اند که ازیشان بوئی هر شیء می یابند و دهن که در وزبان است
که ازو تکلم می کند و لذت هر شیء می یابند و دو دروازه در بدن انسان کشاده کرده اند وان
قبل و دبر است که ازو ثقل طعام و شراب بیرون می آید و نهاد عقل را در دماغ و غضب را در کبد
و شجاعت را در قلب و ضحک و خنده را در طحال و خوشی و اندوه را در روی پس پاکی و بی
عیبی است آن ذات قدیر و علیم را که شنوا گردانید استخوان را و بینا گردانید پیه را و گویا گردانید
گوشت زبان را و بعد ازان حکم شد که بر جماعت فرشتگان گذر کن و برایشان سلام علیک
بگو و ببین که ترا چه جواب میدهند حضرت آدم ع م بر فرشتگان گذر کردند و گفتند السلام علیکم
فرشتگان گفتند وعلیک السلام و رحمة الله حکم شد که همین کلمات را تحیت تو و تحیت ذریت
تو گردانیدم حضرت آدم ع م عرض کردند که ای خدا من ذریت من چیست فرمودند
که ذریت تو در هر دو دست من است ازین هر دو دست هر کدام را اول اختیار کنی کنونات

آمدست را اول بتو بنمایم حضرت آدم عم عرض کردند که اول من دست راست پروردگار خود اختیار کردم و هر دو
دست پروردگار من راست اند حق تعالی اول دست راست بر پشت ایشان گردانید و از پشت ایشان
نیکبختان را که تا قیام قیامت پیدا شدنی اند برکشید باز دست دوم را بر پشت ایشان گردانید و بدبختان
برکشید و تصویرات آنها با ایشان نمود چون حضرت آدم عم تصویرات ذریت خود ملاحظه نمودند دیدند
که تفاوت بسیار در میان ایشان واقع شده بعضی خوش شکل و بعضی بدشکل بعضی غنی و بعضی فقیر و
بعضی دراز قامت و بعضی کوتاه قد و بعضی صحیح الخلقت و بعضی ناقص عرض کردند بار خدایا اینها
همه بندگان تو اند چرا اینها را یکسان نیافریدی حق تعالی فرمود که اگر اینها را یکسان می ساختم
هیچکس شکر من نمی گفت حالا که تفاوت در میان ایشان واقع شده هر کس نعمتی را که برای وی حاصل است
خواهد شناخت و مرا شکر خواهد کرد بعد از آن انبیا علیهم السلام را دیدند که از اولاد ایشان نور عظیم ایشان
دارند که در مابین هر دو چشم ایشان میدرخشید از جمله پیغمبران نوری که بر جبین حضرت داود عم میدرخشید
در نظر حضرت آدم هم بسیار خوشنما آمد حضرت آدم عم بدیدن آن نور عرض کردند که بار خدایا این
بنده تو کیست و چه نام دارد ارشاد شد که این پسر تو داود است عرض کردند که عمر او چه قدر مقدر
فرموده ارشاد شد که شصت سال عرض کردند که عمر من چه قدر است ارشاد هزار سال عرض کردند که
از عمر من چهل سال کم کرده در عمر او افزون باید فرمود و در حدیث شریف وارد است که چون از عمر
حضرت آدم عم چهل سال باقی ماند ملک الموت و اعوان ایشان آمدند و گفتند که وقت وفات شما آمد
حضرت آدم عم گفتند که هنوز که از اجل من چهل سال باقی است فرشتگان گفتند که آن چهل سال
شما به پسر خود داود عم داده اید حضرت آدم عم گفتند که مرا یاد نیست که من بکسی داده باشم و هیچکس
خود هیچکس را نمیدهد آنحضرت عم فرموده اند که حضرت آدم عم معامله داد و ستد را فراموش کردند
و همین رسم در اولاد ایشان باقی است و از همان وقت حکم شد که هر کسی را چیزی بدهد بنویسد باید
تا به نویسنده و شاهدی و گواهی طلب نماید تا که عند الحاجت بکار آید امام احمد و ابن ابی شیبه از
حضرت حسن بصری رح روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت آدم عم را با اولاد ایشان نمود
ملائکه عرض کردند که بار خدایا این جمع کثیر را زمین گنجایش نخواهد کرد ارشاد شد که من برای کم کردن
اینها چیزی را مقرر کرده ام که آن موت است فرشتگان عرض کردند که از موت خود اینها چه

خواهند ودید هرگز زندگانی بر ایشان گوارا نخواهد شد یاد کردن موت عیش ایشان را تلخ خواهد کرد
حق تعالی فرمود که برای القاء غفلت بر ایشان رشته دراز امل وامید با ایشان خواهم داد که بسبب
آن از موت غافل خواهند ماند وچون منظور از پیدا کردن حضرت آدم ع م خلافت روی زمین بود
وخلافت را دو چیز لازم است اول دانستن صفات وافعال ناموافق آن صفات وافعال از طرف
خود سر انجام تواند کرد دوم دانستن چیزهائی که زیر فرمان خلافت او داخل اند تا با هر چیز آن
معامله نماید که باید بایستی کرد پس حضرت آدم ع را تعلیم اسماء الهی وخلقی ضرور افتاد تا باسماء الهی
در حقایق کونی تصرف نماید لهذا حق تعالی بعد از پیدایش حضرت آدم ع م این علم را در دل ایشان
انداخت بی آنکه کلمه وکلامی وحرف وصوتی درمیان باشد وَعَلَّمَ آدَمَ وتعلیم فرموده آدم
ع م را باین نهج که در دل انداخت که فلان چیز را فلان نام است وفلان چیز را فلان نام این
تعلیم بواسطه الفاظ نبود بلکه بطریق القاء فی القلب وهرچند بهمین نوع تعلیم بعضی اسماء حضرت
آدم ع م را مقارن پیدایش ایشان بود زیرا که هنوز روح ایشان در پایین بدن نه درآمده بود
که در شکر عطسه الحمد لله گفتند ودر جواب آن یرحمک الله شنیدند اما بعد از پیدایش ایشان را تعلیم
عام شد الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا یعنی نامها همه چیزها را چنانچه ابن عباس رض فرموده اند که علمه اسم کل شیء
حتی القصعة وسعید ابن جبیر گفته است حتی البعیر والبقرة والشاة وحاکم وابن عساکر مرفوعا روایت
کرده اند که آن حضرت ع م فرموده اند که حق تعالی حضرت آدم ع م را در ضمن تعلیم اسماء هزار حرفت از
حرفتهائی گوناگون تعلیم فرمود وارشاد کرد که اولاد وذریت خود را بگو که اگر شما صبر نتوانید کرد
از دنیا پس دنیا را باین حرفتها طلب کنید ودنیا را بدین طلب نکنید زیرا که دین خالص برای خدا
دیلمی از ابو رافع روایت کرده اند که آنحضرت ص فرمودند که مثلت امتی فی الماء والطین وعلمت
الاسماء کلها کما علم آدم الاسماء کلها ودر این آیة لفظ کلها از برای تاکید عموم اسماء است بجهت آن
افزوده اند که امتیاز آدم ع م از فرشتگان بهمین تعلیم عام بود نه به تعلیم اسماء دوم آنکه این تعلیم عام هم
از ابتداء مخصوص بحضرت آدم ع م بود وبعد از آنکه حضرت آدم ع م فرشتگان را از اسماء هر چیز خبر داد
وفرشتگان استعمال نام هر چیز را از حضرت آدم ع م وآدمیان شنیدند بعضی از ایشان را مثل
حضرت جبرئیل ودیگر اکابر ملائکه ع م علم نامها هر چیز حاصل گردید زیرا که بالقطع از شرایع ثابت است

که حضرت جبرئیل و دیگر ملائکه کبار پیش انبیاء می آمدند و در هر چیز بحث و تفتیش میکردند و مذکور امور
مختلفه درمیان می آمد و هیچ گاه در افاده و استفاده و گفت و شنید درمانده نشده اند و استفسار
نکرده اند که فلان نام نام چه چیز است و این لفظ چه معنی دارد و حقیقت فلان چیز چیست آری
این تعلیم عام در ابتدا خاص بحضرت آدم ع م واقع شده تا که افزونی علم ایشان بر فرشتگان
خصوصا در علمی که متعلق بسیاست و خلافت است ظاهر گردد و در حدیث وارد است بعلمه سبعمائة
الف لغة فلما وقع فی اکل الشجرة سلب اللغات الا العربیة فلما اصطفاه بالنبوة رد الله علیه جمیع اللغات
فکان من معجزاته تکلمه بجمیع اللغات المختلفة التی تتکلم بها اولاده الی یوم القیمة من العربیة والفارسیة
والرومیة والسریانیة والیونانیة والعبرانیة والزنجیة وغیرها وکان آدم زراعا ونوح نجارا و
ادریس خیاطا وصالح تاجرا وداود زرادا وسلیمان کان یعمل الزنبیل فی سلطنته ویاکل من ثمنه
ولا یاکل من بیت المال وکان موسی وشعیب ومحمد رعاة وکان اکثر عمله ع م فی البیت الخیاطة
وفی الحدیث عمل الابرار من الرجال الخیاطة وعمل الابرار من النساء الغزل کذا فی روضة
العلماء ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ یعنی باز پیش آورد حق تعالی اشخاص آن مسمیات را بر فرشتگان
که قابل الجعل فیها بودند والعرض اظهار الشئ للغیر لیعرف العارض منه حاله والحکمة فی التعلیم والعرض
تشریف آدم واصطفائه واظهار الاسرار والعلوم المکنونة فی غیب علمه تعالی علی لسان من یشاء
من عباده وهو المعلم المکرم آدم الصفی فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق
تنبیه بر عجز ایشان اَنْۢبِـُٔوْنِیْ خبر دهید مرا ای فرشتگان بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ بنامهای این
چیزها که معروض شده اند بر شما اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان در طعن بر استحقاق
خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قَالُوْا سُبْحٰنَكَ گفتند فرشتگان بعد از جهل
خود با بدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی و سبحان غیر
منصرف است زیرا که معرفه است و الف و نون هست در آخر او لَا عِلْمَ لَنَآ هیچ علمی نیست ما را اِلَّا
مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو تعلیم فرموده ما را و از این است که ما وجه حکمت پیدا کردن این خلیفه را ندانستیم و تسبیح
و تقدیس خود را و حمد و شکر خود را کامل انگاشتیم و معرفت حقایق اشیاء تفصیلا و ممیزات انها
که از الجمله نامهای آنها است ندانستیم و اگر ما را از جناب تو ابتداء این علوم حاصل شده محل عرض

نیست وما مصدریہ است یعنی الاعلما علمتناہ ومحلا مرفوع است زیراکہ بدل است از موضع لاعلم
چون لا الہ الا اللہ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ بتحقیق تو نہایت دانائی میدانی محکم کار صاحب
کردار فایدہ باید بندہ را کہ غافل از قصور خود وا زفضل احسان خدامی نہ شود در ہر چیزی را کہ
از امور دین ودنیا نمیداند دران ازگفتن لا اعلم ولا ادری یعنی نمیدانم این چیز یا این مسئلہ را
غیرت نکند زیراکہ گفتہ اند کہ لاادری نصف العلم وگویند کہ شخصی دریک مسئلہ از ابویوسف سوال
کرد امام ابویوسف فرمود لاادری آن سائل عرض کرد کہ ای امام ہر روز این قدر از بیت المال
میگیری وباز میگوئی لاادری ارشاد کردند کہ میگیرم بقدر علم خود واگر می گرفتم از بیت المال
بقدر جہل خود نہ کفایت خواہد کرد مارا مال تمام دنیا وحکایت میکنند کہ عالمی بالائی منبر نشستہ
بود کہ سائلی در حضور او آمد وسوال یک مسئلہ از وکرد آن عالم جواب فرمود کہ لاادری گفتند
حاضران مجلس لیس المنبر موضع الجہال یعنی نیست منبر مقام نشستن جاہلان گفت
علوت بقدر علمی ولو علوت بقدر جہلی لبلغت السماء یعنی بلندی اختیار نمودم باندازہ علم خود واگر
ترفع وبلندی بقدر جہالت خود کنم البتہ رسیدمی باسمان چون حق تعالے از ملائکہ این عجز وتضرع واقرار
بکمال علم وحکمت خود پسندید قَالَ يَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ گفت خدای بیوسطہ ای آدم خبر دہ
این ملائکہ را بنامہای اینہا کہ حاضر اند ودر روایتی آمدہ است کہ در وقت خبر دادن نامہای
اشیا بر فرشتگان منبر نصب کردند وبران آدم علیہ السلام را بہ نہایت تجمل وتعظیم نشاندند وہمہ فرشتگان
روبروی حضرت آدم علیہ السلام پائین نشستند فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ یعنی پس چون خبر داد حضرت
آدم فرشتگان را بنامہا آنچیزہا باوجودیکہ آنچیز ہا خارج از حد حصر واحاطہ بودند ودرین بیان
ایشان را اصلا غلطی نشد فرشتگان از کمال احاطہ علمی حضرت آدم علیہ السلام متحیر ماندند ودر آن وقت
قَالَ فرمودہ حقتعالے برای مزید تاکید امر خلافت حضرت آدم علیہ السلام فرشتگان را اَلَمْ
اَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتہ بودم من باشما قبل از پیدایش این مخلوق اِنِّیْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ بتحقیق من میدانم چیزہای کہ پوشیدہ اند از احوال آسمان وآنچہ مخفی است از
امور زمین وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ ومیدانم آنچہ شما ظاہر میکنید از گفتار اتجعل فیہا وَمَا كُنْتُمْ
وآنچہ شما بودید کہ بزعم خودہا تَكْتُمُوْنَ می پوشیدید از کراہت معزول شدن خود ہا از

حکومت زمین یا انچه که شما پوشیده میداشتید از قوی و افعال خود و بران مطلع منوود یدکه در مایان آن
قوی و افعال مخلوق اند مثل تصویرات بنی آدم در رحم مادر و خدمت مساجد داشتن بذکر الهی و حفظ
شاهد متبرکه صلحا و اعانت و امداد غازیان و حاجیان و مسافران و رسانیدن ثواب و هدایه از فا
و درود از طرف زندگان بمردگان و ترقی دادن سالکان راه خدا و خدمت نمودن تجلیات شهودی
در عالم مثال که برای اولاد این خلیفه شد نیست و انزال وحی و کتب الهیه و برپا نمودن شرایع ادیان
و ملل و طرق و مذاهب و غیره ذالک باید دانست این آیة و این قصه دلیل واضح است بر فضیلت و شرف
علم زیراکه اگر در عالم امکان چیزی دیگر ورای علم باین حد شرافتی میداشت البته در مقام اظهار
فضیلت حضرت ادم علیه السلام بر ملائکه همان چیز را پیش میکردند فقیه ابو اللیث سمرقندی ره
گفته است که حاضر شدن در مجلس علم بی آنکه فائده بردارد یا مسئله یاد دارد موجب هفت کرامت
میشود اول آنکه در زمره متعلمان معدود میگردد و در ثوابی که برای متعلمان موعود است شریک
میشود دوم آنکه تا مدت حضور در ان مجلس از گناهان بند می باشد سیوم آنکه چون از خانه خود
به نیت طلب علم برمی آید در ثوابیکه برای طالب علمان موعود است داخل میشود چهارم آنکه در حلقه
در وقت نزول رحمت شریک میگردد پنجم آنکه تا وقتیکه مذکورات علمی میشنود گویا در عبادت است
ششم آنکه مسئله دقیقه را میشنوند و فهم ان به کنهش نمیرسد و بان تنگ دل می شود و خاطر او منکسر
میگردد پس در زمره منکسرة القلوب شمرده میشود هفتم آنکه عزت علم و ذلت فسق و جهل در خاطر او
می نشیند و از جاهلان و فاسقان تنفری پیدا میشود و از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست
که علم را بر مال بهفت وجه فضیلت است اول آنکه علم میراث پیغمبران است و مال میراث فرعون
و هامان و شداد و نمرود دوم آنکه علم بسبب خرچ کردن ناقص نمی شود بلکه افزون میگردد
و مال بسبب خرچ کردن ناقص میشود سیوم آنکه مال محتاج نگاهبان است و علم نیست چهارم چون
آدمی می میرد مال را گذاشته میرود و علم همراه او در قبر آدمی در آید پنجم آنکه مال نعمتی است خسیس که
مومن و کافر را بدست می آید و علم نافع حاصل نمیشود مگر مرد با ایمان را ششم آنکه هیچ فرقه از دنیا
نیست الا که محتاج است بعالم در امر دین خود و فرقها بسیار اند که بمالداران محتاج نمی باشند
هفتم آنکه روز قیامت علم بر گذشتن پل صراط قوت خواهد داد و مال موجب ضعف خواهد شد

بیان فضیلت علم

بیان فضیلت علم بر مال
اول
دوم
سوم
چهارم
پنجم

وبعضی از حکما گفته اند که در قرآن مجید حق تعالی هفت چیز را فرموده است که با هم برابر نیستند بلکه یکی از دیگری بهتر است اول هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون دوم قل لا یستوی الخبیث والطیب سیوم لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة چهارم لا یستوی الاعمی والبصیر پنجم ولا الظلمات ولا النور ششم ولا الظل ولا الحرور هفتم وما یستوی الاحیاء ولا الاموات وهفت کس را از انبیاء علیهم السلام هفت علم صراحةً تفضیل داده حضرت آدم را العلم لغت که وعلم آدم الاسماء کلها وحضرت خضر علیه السلام را العلم فراست که وعلمناه من لدنا علما وحضرت یوسف علیه السلام را العلم تعبیر که وعلمتنی من تاویل الاحادیث وحضرت داود علیه السلام را العلم صنعت که علمناه صنعة لبوس لکم وحضرت سلیمان علیه السلام را العلم زبان جانوران که علمنا منطق الطیر وحضرت عیسی را العلم توریت وانجیل که یعلمه الکتاب والحکمة والتوراة والانجیل وحضرت سیدنا محمد رسول الله صلعم را به علم اسرار که وعلمک ما لم تکن تعلم گفته اند که این هفت علم در حق این هفت پیغمبران علیهم السلام ثمرات عجیب ظاهر نمود حضرت آدم علیه السلام را علم ایشان مسجود ملائکه ساخت وحضرت خضر را علم ایشان استادی مثل حضرت موسی عنایت فرمود وحضرت یوسف علیه السلام را بپادشاهی زمین مصر رسانید وحضرت سلیمان علیه السلام را بزنے مانند بلقیس با آن دولت وجاه وملک وحشم ومال بخشید وحضرت داود علیه السلام را برتبه پادشاهت رسانید وحضرت عیسی را موجب زوال تهمت از مادر ایشان شد وحضرت محمد رسول الله را علم ایشان بخلافت کبری وشفاعت عظمی سرفراز ساخت ودر حدیث ابی ذر رض وارد است حضور مجلس علم افضل من صلاة الف رکعة وعیادة الف مریض وشهود الف جنازة فقیل یا رسول الله ومن قراءة القرآن قال وهل ینفع القرآن الا بالعلم خاتم ملک سلیمانست علم جمله عالم صورت وجانست علم

ونیز در حدیث شریف وارد است که نظر کردن بسوی روی پدر خود ———— وبسوی کعبه مکرمه ودر قرآن مجید وبسوی روی عالم عبادت است وکسیکه دید عالم را گویا که او مرا دید وکسیکه مصافحه کرد از عالم گویا که مصافحه کرد از من وهر که نشست نزد عالم یا که جائی داد عالم را به پهلوئی خود گویا که آن شخص نشست نزد من وهر که نشست نزدیک من در دنیا خواهد داد او را الله تعالی جای نزدیک من در روز قیامت ونیز در حدیث شریف وارد است که هر شخص که خواهد که ببیند بسوئی آنانکه خداوند تعالی ایشان را از دوزخ آزاد فرموده است پس باید که ببیند بسوی طالب علمان پس قسم میخورم بذات آن که نفس محمد بدست قدرة اوست نیست کسی شخص

ه از هفت چیز که با هم برابری نیستند اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم

از متعلم که می آید بسوی دروازهٔ عالم مگر می نویسد حق تعالی بعوضش بر قدم عبادت یکسال و بنا میکنند
برای وی شهری در بهشت و بهر زمینیکه میرود آن زمین برای او استغفار میخواهد از خدای رحیم و شب
میگذارند و صبح میکند یعنی بوقت صبح برخیزد در حالیکه بخشیده باشد او را لهذا در مقام اظهار فضیلت
حضرت آدم علیه السلام بر فرشتگان تعلیم اسما پیش فرمود زیرا که حضرت آدم ع خلاصهٔ عالم اند و روح
او تخم درخت تمام عالم و صورت و شکل او میوهٔ درخت عالم است و بهمین جهت مخلوق شد بعد از
او بعد تمام موصول آنها که درو نهانست چنانکه درخت بار ور میشود بعد وجود خود و نیز چنانکه میوهها
عبور میکنند بر اجزای درخت تا آنکه ظاهر دیده میشود بر بلندی درخت همچنین حضرت آدم الی آخره
عبور فرمودند بر اجزای درخت موجودات علوی و سفلی و بود در هر جزی از اجزای آن درخت برای آدم نفعی و نقصانی
و مصلحتی و مفسدتی پس حضرت آدم ع هر چیز را باسم مناسب نام نهادند بعلمی که تعلیم فرمود خدای تعالی
ایشان را و همین حکمتی است در خلافت آدم که بود حق دانای این حکمت از پیدا کردن آدم بعد از
فرشتگان و نیز از کمال حال حضرت آدم آنست که نامهای خدا وند تعالی آمده اند بر منفعت و مضرت خود
سوای نامهای خود بنسبت از دیگر چیزها زیرا که هرگاه که شد آدم مخلوق شد الله تعالی خالق و هرگاه
که مرزوق شد الله تعالی رازق شد و هرگاه که شد عبد الله تعالی معبود شد و هرگاه که شد معیوب حق تعالی
ستار و هرگاه که شد مذنب شد الله تعالی غفار و هرگاه که شد تائب شد الله تعالی تواب و هرگاه که شد
منتفع شد الله تعالی نافع و هرگاه که شد متضرر شد الله تعالی ضار و هرگاه که شد ظالم شد الله تعالی
عادل و هرگاه که شد مظلوم شد ذات خدا منتقم علی هذا القیاس الغرض اول فضیلت علم در عالم ابهام
ظهور کرد که حضرت آدم ع را منصب استادی ملائکه بسبب همین فضیلت حاصل گشت و حق تعالی
ادای حق این استادی را از ملائکه درخواست و سجده قصوی تعظیم ایشان از ملائکه کنانید چنانچه برای
شرح همین معنی میفرمایند وَاِذْ قُلْنَا یعنی یاد ده ای محمد این کافران را که با وجود عاجز شدن از تتبع
کلام تو با نقیاد و تمکین نمی نهند و بخضوع و خشوع پیش نمی آیند و تکبر و عنادمی ورزند آن وقت را که گفتیم
مابعد از آنکه فرشتگان از بیان اسمای حقایق عاجز آمدند و آدم ع همه اسما را پیش ایشان بیان کرد
و خلافت او بلا واسطه از جناب الهی ثابت گشت چنانچه بعاجز شدن این کافران از تتبع
قرآن نبوت تو و تعلیم قرآن بلا واسطه ثابت گشت لِلْمَلٰٓئِکَةِ مرجمیع فرشتگان را ازمه و پیر

نشیمن نیز اکه درایت دیگر از قرآن شریف که فسجد الملائکه کلهم اجمعون است که عموم و استغراق در آن صریح است اسجدوا لآدم سجده کنید بسوی آدم علیه السلام باین طریق که او را قبله سجود خود گردانید تا دلیل باشد بر اطاعت شما با حکام ما که در باره این خلیفه خواهیم فرمود گویا از اول شما باین سجود و منتهی و مستعد اطاعت امر الهی که در حق خدمات خبر یه این خلیفه مناسب هر وقت تفصیلا در رود خواهد یافت شده باشید لیکن این نوع قبله ساختن مخلوقات دیگر بعضے مخلوقات را در حکمت الهی مشروط بدو چیز است اول آنکه آن قبله همجنس خود نباشد و بلکه غیر جنس خود باشد دوم آنکه این قبله ساختن بامر الهی باشد نه باستحسان عقلی پس هر جا که این دو شرط محقق شود انرا قبله توجه گردانیدن در شرع جائز بلکه واجب میگردد مثل کعبه معظمه و صخره بیت المقدس در حق جن و انس و مثل حضرت آدم علیه السلام در حق ملائکه و از ین لازم می آید که قبله افضل از مستقبل باشد زیرا که قطعا معلوم است که کعبه معظمه از ذات مطهر خاتم الانبیا افضل نبود معهذا قبله ایشان بود و ما نا که نکته در تخصیص غیر جنس گردانیدن همین است که در صورت جنسیت ظهور افضلیت تامه نمیشود و بدون افضلیت تامه این معنی خلاف حکمت مینماید و شاید برای همین نکته در روایات عند اتحاد الجنس تفاضل حرام نوشته اند و در تفسیر روح البیان فرموده اند والسجود فی الاصل تذلل و فی الشرع وضع الجبهة علی قصد العبادة والمامور بہ ہا المعنی اللغوی وہو التواضع لآدم تحیة و تعظیما له کسجود اخوة یوسف له وکان سجود التحیة جائزا فیما مضی ثم نسخ بقوله لسلمان حین اراد ان یسجد له لا ینبغی لمخلوق ان یسجد لاحد الا الله تعالی ولو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المراة ان تسجد لزوجها فتحیة ہذه الامة ہی السلام ومن لطف الله تعالی ان امر الملائکة بالسجود للانبیاء و نہانا عن السجود لغیره فقال لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن نقل الملائکة المقربین الی آدم سجدة تحیة نقلناه الی سجدة و خدمة فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه زیرا که ایشان پیدا کرده شده اند از نور چنانچه در حدیث شریف وارد است که فرشتگان پیدا کرده شده اند از نور و از شان نور اطاعت است و فرمان برداری و اول کسیکه سجده کرد جبرئیل بود حق تعالی در جزا مبادرت اینمرتبه بخشید که او را به رسانیدن وحی از خدای تعالی بطرف پیغمبران خصوصا بر جناب سید المرسلین مقرر فرمودند بعد از آن میکائیل باز اسرافیل و باز عزرائیل و بعد از ایشان همه فرشتگان سجده بسوی حضرت آدم بجا آوردند و ابن عساکر از

عمر ابن عبد العزیز روایت کرده اند اول کسیکه سجده کرد اسرافیل بود حق تعالی او را بمرتبه بخشید که تمام قرآن را در جبهه او نوشت اِلَّا اِبْلِیْسَ ط مگر عزازیل سجده بجا نیاورد زیرا که پیدا کرده شد از آتش و از نشان آتش ترفع و تکبر است و وی بقول صحیح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدا و بعضی مفسرین ابلیس را از فرشتگان شمرده اند باین دلیل که او اگر از فرشتگان نمی بود حکم سجده او را شامل نمی شد و بر ترک سجده معتوب نمی شد زیرا که استثنا او از ملائکه کرد. اتیه فسجدوا الا ابلیس وارد است متصل نیست زیرا که استثنائی غیر جنس متصل نمی باشد و اصل در استثنا اتصال است اما موصوف شدن ملائکه باین صفت که در قرآن مجید فرموده لا یعصون الله و لا یستکبرون پس این دلیل صحیح است بر تصور عصیان از ایشان و اگر از ایشان تصور عصیان و جرایم نبودی هرگز وصف نکرده میشد به لا یعصون ایه و به لا یستکبرون مگر آنکه طاعت و فرمان برداری از ایشان طبعی است و نافرمانی ایشان از تکلف است و طاعت انسان تکلف است و متابعه هوی طبیعت و انکار کرده خواهد شد به تصور عصیان از ملائکه زیرا که قصه هاروت ماروت شاید بر امینت کذا فی الفیه فرموده مولانا رومی قدس سره امتحان می کردشان زیر و زبر کی بود دست را ز نیها خبر ؛ لیکن صحیح است استثنا منقطع است و ابلیس فرشته نبود بلکه از بنی جان بود چنانچه بالا مذکور شد و در سوره کهف در حق او صریح فرموده اند که کَانَ مِنَ الْجِنِّ و نیز در قرآن مجید ابلیس را ذریتی ثابت فرموده اند که اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَذُرِّیَّتَهٗٓ اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِیْ و حال آنکه فرشتگان را ذریت نیست و گویند که جن و ملائکه یک جنس اند پس هر که از ایشان طاهر و پاکیزه است آن ملک است و هر که خبیث و پلید است آن شیطان است و هر که بین بین است جن است اَبٰی سر باز زد از سجده آدم و خود را بهتر از آدم دانست وَاسْتَکْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد و تنفر از انقیاد و اطاعت مدارد و التکبر ان یری الرجل نفسه اکبر من غیره والاستکبار طلب ذلک بالتشبع ای بالتزین بالباطل در مثنوی فرموده اند؛ این تکبر چیست غفلت از لباب ؛ منجمد چون غفلت یخ ز آفتاب ؛ چون خبر شد ز آفتابش یخ نماند ؛ نرم گشت و گرم گشت و تیز راند ؛ و گفته اند که وقت سجده فرشتگان بسوی حضرت آدم علیه السلام ابلیس الثیا نزا مانع شد از سجود لکن از تائید ربانی اتفاقی نه نمود به گفتن آن لعین و سجده بجا آورد

دان لعین ایستاده نظر میکرد بسوی ایشان تا آنکه سر از سجده برداشتند در سجده مدت یکسال و بیک
قول پانصد سال توقف کردند و هرگاه که سر از سجده برداشتند دیدند که آن شقی استاده است و سجده
نکرد بار دیگر سجده شکر برای خدای تعالی بجا آوردند پس دو سجده مر ایشان را شد یکی سجده برای
ادم و دوم سجده برای خدا و ابلیس این معامله را می دید و پیچ و تاب میخورد پس مسخ کرد الله تعالی
صفت و حال و صورت و شکل و نعمت او را و شد از بدترین مخلوقات چنانکه خدای تعالی میفرماید
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و نیز میگویند که گردانید خدای تعالی او را
بر مثال بدن خوک و روی او چون روی بوزینه و برای شیطان نسل و ذریه و اولاد اند و در
شریف وارد است قیل له من قبل الحق اسجد لقبر ادم اقبل توبتک و اغفر معصیتک فقال ما سجدت
له قالبه و جثته فکیف اسجد لقبره و میته و نیز در خبر است ان الله تعالی یخرجه علی راس مائة الف سنة
من النار و یخرج ادم من الجنة و یامره بالسجود لادم فیابی ثم یرد الی النار و کان من الکافرین
و شد از کافران بجهت آنکه انکار حقیقت امتثال امر قطعی الهی بود و هر که انکار وجوب امتثال امری از
اوامر قطعیه الهیه نماید کافر است مثل انکار وجوب نماز و زکاة و مانند اینها یا این معنی باشد که بود ابلیس
از کافران در علم الهی و شد از ایشان بسبب نافرمانی خدای تعالی در سجده کردن به حضرت ادم علیه السلام
و پنداشتن خویش بهتر از حضرت ادم ع م و گفتن انا خیر منه در جواب قول خدای تعالی ما منعک
ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین و کافر فقط ترک واجب نشده و در مذهب
اهل سنت شقی گاهی سعید یعنی بد گاهی نیک و نیک بد میشود و کافر چون مشرف باسلام شد
او را تا وقت اسلام کافر توانند گفت و چون مسلم شد همه گناهان که قبل از اسلام کرده بود
بخشیده شدند و مسلم چون در کفر آمد نعوذ بالله او مسلم بود تا این وقت لکن اعمال پیشین حبط
شدند و این آیة دلیل واضح است بر استقباح تکبر زیرا که میرساند تکبر صاحب خود را بکفر و هر که
در علم خدای تعالی بر کفر خواهد مرد و آن در حقیقت کافر است زیرا که اعتبار بخاتمه است و چون
اعتبار بخاتمه شد پس ترا لازم که کوشش کنی در اطاعت خدا خصوصا در آخر روز و آخر سال
و آخر عمر تا که ختم کرده شود دفتر به کردارهای شایسته و منقول است از علامه ابن زیاد که نیست
روزی از روزهای دنیا مگر ندا میکند که ای مرد منم روز جدید و ام و بر کردار ی

که میکنید در من از بد و نیک بر آن گواه ام و هر گاه که آفتاب من غروب خواهد شد باز نخواهم آمد
بسوی شما تا قیامت و در حدیث شریف وارد است خَیْرُ النَّاسِ مَنْ طَالَ عُمْرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ وَشَرُّ النَّاسِ
مَنْ طَالَ عُمْرُهُ وَسَاءَ عَمَلُهُ و منقول است از حسن باید که انسان فکر سال نکند اگر زنده و قوت یکروز است
زیرا که اگر تو زنده خواهی ماند تا یکسال رزق تو نیز خواهد رسید و اگر نیست زندگی تو تا یکسال پس طلب
میکنی چیزی را که نیست برای تو و از ابی درداء روایت میکنند که فرمودند پیغمبر مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ قَطُّ
اِلَّا وَبِجَنْبَيْهَا مَلَكَانِ يُنَادِيَانِ وَاِنَّهُمَا لَيُسْمِعَانِ مَنْ عَلٰى ظَهْرِ الْاَرْضِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ يَا اَيُّهَا النَّاسُ
هَلُمُّوا اِلٰى رَبِّكُمْ اِنَّ مَا قَلَّ وَكَفٰى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَاَلْهٰى وَمَا غَرَبَتْ شَمْسٌ قَطُّ اِلَّا وَبِجَنْبَيْهَا مَلَكَانِ يُنَادِيَانِ
وَاِنَّهُمَا لَيُسْمِعَانِ مَنْ عَلٰى ظَهْرِ الْاَرْضِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ خَلَفًا وَعَجِّلْ لِمُمْسِكٍ تَلَفًا بیت
نان دهی از بهر حق نانت دهند ❊ جان دهی از بهر حق جانت دهند ❊ و نیز این قصه دلیل
واضح است بر فضیلت سجود و اکثر از جمله افعال که موضوع برای تعظیم اند برتر از سجده نیست زیرا که بترک یک
سجده که برای بنده الله بآن امر فرموده بود ابلیس را باین حال بدرسانید که مستحق لعنت ابدی گشت
و ترک سجده های بسیار که برای خود در خواسته اند بچه حد خواهد رسانید و در روایات آمده که چون
دوزخ را در عرصات قیامت حاضر کنند و آتش شعله بر آرد پس در ان وقت برای تمیز میان مسلمان
و کافر مخلص و منافق امر بسجده شود مسلمان خالص را در ان وقت سجده میسر آید و کافران و منافقان
چون خواهند که بسجده روند پشت ایشان چون تخته آهن کرخت گردد و خطاب در رسد که وَامْتَازُوا
الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ پس معلوم شد که همین سجده است که در ابتدا برای امتحان دوست
دشمن و کافر و مومن مقرر شده و هم بهمین امتحان خواهد فرمودند در انتها و در حدیث شریف وارد
که چون مرد مسلمان برای خدا در سجده میرود شیطان خاک بر سر خود می اندازد و واویلا می نماید
و می گوید که ابن آدم را خدا بسجده فرمود و او بجا آورد پس او را بهشت باشد و مرا بسجده فرمود و من
ابا ورزیدم پس مرا آتش نصیب شد و از همین جا معلوم شد که سجده بغیر الله را علامت کفر ساخته اند زیرا که
آدم را شرافت بهم رسید بر ترک سجده او و ابلیس ملعون شد اگر این فرزند ا خاعت بن عنس را برای
دیگری بجا آرد شرافت پدر خود را بر باده داده باشد ابن ابی الدنیا در مکاید الشیطان از این عمر
روایت آورده که روزی ابلیس با حضرت موسیٰ گفت که ای موسیٰ ترا حق تعالیٰ برسالات خود برگزیده و با تو

کلام شد و من گنہگار م و میخواہم کہ توبہ کنم شفاعت من کن تا حقتعالے توبہ مرا قبول فرماید حضرت موسیٰ فرمودند کہ اری من در جناب الہی دعا میکنم کہ توبہ ترا قبول کند حضرت موسیٰ در دعا مشغول شدند از جناب الہی فرمان رسید کہ حقتعالے توبہ او را قبول کرد بشفاعت تو او را بگو کہ بسوی قبر حضرت آدمؑ سجدہ کند تا عفو تقصیر او کنم حضرت موسی این ماجرا را بابلیس گفتند ابلیس گفت کہ من زندہ او را سجدہ نکردم مردہ او را چرا سجدہ کنم باز ابلیس بحضرت موسیٰ گفت کہ شما را بر من حقی ہست کہ شفاعت کردید من شما را فائدہ می دہم امت خود را بگوئید کہ از من در سہ حالت خبردار باشید کہ من در ہمین سہ حالت بنی آدم را خراب میکنم اول در حالت غضب کہ من در انحالت بجای خون میدوم چشم و گوش و زبان و دست و پای آدمی را از قبضہ اختیار آدمی می ربایم و ہرچہ می خواہم می کنانم دوم در حالت جنگ و قتال کہ در آنوقت خیال خانہ و زن و فرزند در خاطر میگذرانم و او را باین خیالات از میدان جنگ می گریزانم سوم حالت خلوت با زنان نامحرمان کہ من در آنوقت دران مشاطگی و دلالگی سحر کاریہا می نمایم و در خاطر ہر دو بعنوان تلبیس قصد معصیت می اندازم و ابن المنذر از عبادہ بن ابی امیہ روایت کردہ اول گناہی کہ در عالم واقع شد حسد بود کہ ابلیس بسجدہ آدم خلاف فرمان الہی کرد و ملعون شد و نیز نوشتہ اند کہ سبب ابا و انکار شیطان از سجدہ حضرت آدمؑ آن بود کہ انچہ کہ نور محمدی کہ در پیشانی آدمؑ سپرد کردہ بودند از چشم آن لعین محجوب ساختند لہذا در ابا و انکار افتادہ چنانچہ مرویست از حضرت ابن عباس رضہ کہ ہرگاہ کہ در جسد آدمؑ نفخ روح فرمودند نور محمد کہ در جبہہ او مانند آفتاب میدرخشید خدای تعالے آن نور حبیب خود را کہ در جبہہ حضرت آدمؑ نہادہ بود و از دیدن ان نور چشم ابلیس را کور ساخت ازین سبب تکبر ورزید و سجدہ نیاورد و ملعون ابدی شد **شعر** عیسیٰ و آدم و صدور جمیعہم ؛ ہم اعین و ہو نور لما ورد ؛ لو ابصر الشیطان طلعۃ نورہ ؛ فی وجہ آدم کان اول من سجد ؛ و لو ای النمرود نور جمالہ ؛ عبد الجلیل مع الخلیل ولا عند ؛ لکن جمال اللہ جل فلا یری ؛ الا بتخصیص من اللہ الصمد ؛ و بالجملہ بعد ازین قصہ حضرت آدمؑ در زمین تنہا می گشتند و ہر جا نور را از غیر جنس خود میدیدند روز جمعہ دیگر در حالت خواب فرشتگان را فرمود تا پہلوی چپ ایشان را چاک کردند انجا زن خوش شکل بر آوردند منقولست کہ اللہ تعالے حضرت حوا را حسن و جمال ہفتاد حور عنایت فرمودہ بود کہ در یک لمحہ قد و قامت او درست شد باز ازان پہلوی را وصل نمودند و درین بین

فائدہ

دوردی بحضرت آدم محسوس نشد حضرت آدم چون از خواب بیدار شدند دیدند که از جنس من شخصی دیگر
بر پهلوی من نشسته است پرسیدند که تو کیستی فرمان رسید که این کنیزک ماست نام او حوا که برای
انسیت تو پیدا کرده ام حضرت آدم خواستند که دست با دی رسانند حکم رسید که دست با دی مرسان تا وقتیکه
مهر او را ادا کنی حضرت آدم عرض کردند که مهر او چیست حکم شد که مهرش آنست که بر محمد و آل او سه بار
در یک روایت ده بار درود فرستی حضرت آدم عرض کردند که محمد کیست حکم شد که خاتم پیغمبرانست
از اولاد تو و اگر منظور پیدایش او نمی بود ترا پیدا نمیکردم حضرت آدم ده بار بر محمد ع م و آل او
درود فرستادند و فرشتگان گواه شدند و عقد نکاح درمیان این هردو منعقد گشت بعد از آن
در آخر روز آن جمعه حق تعالی فرشتگان را فرستاد که حضرت آدم و حضرت حوا را بانواع زیور و
آرایش از بازوبند و کمربند و خلخال زرین و دستانها مرصع بیاقوت و مروارید و دیگر پیرایها
آراسته و پیراسته بر تختی از زر نشانده بر مثال بادشاهان در بهشت ایشان را داخل نمایند و در حدیث
شریف وارد است که آدم پیدا کرده شد در آخر ساعة از روز جمعه که آن ساعة مقدار هزار سال بود
از روزهای این جهان باز پیدا کرده شد حضرت حوا از پهلوی چپ آدم ع و نام نهاده شدند حضرت حوا بنام
حوا زیرا که پیدا شدند از حي یعنی از زنده و در روایت قرطبی آمده که هرگاه که آدم ع از خواب
بیدار شدند دیدند که زنی با حسن به پهلوی نشسته است پرسیدند تو کیستی فرمان رسید که این
امراة یعنی زنی است و نام کرده به امراة زیرا که پیدا کرده شده و گرفته شده از مرء یعنی از آدمی
و از ابن اسحاق منقولست که حضرت حوا پیدا کرده شدند قبل از داخل شدن حضرت آدم
در بهشت بدلیل قول او تعالی اسکن انت و زوجک الجنة و در روایتی آمده بلکه پیدا کرده شدند
حضرت حوا در بهشت بعد از درآمدن حضرت آدم ع در بهشت و نیز گفته اند که فرمود خدای تعالی
اسکن انت و زوجک الجنة بعد پیدایش حضرت حوا و این هردو بودند در بهشت و بعضی گفته اند
که این خطاب فرمود الله تعالی قبل از پیدایش حضرت حوا و این خطاب برای معدوم بجهت آن
بود که وجود او در علم الهی موجود بود کذا فی الزرقانی وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم ما ای آدم اسکن انت
ساکن شو و قرطبی در تفسیر خود فرموده اند که بیرون کرد خدای تعالی آن لعین را بعد از کفر و زندان
او در انداخت او را از بهشت و بعد اخراج آن فرمود یا آدم اسکن یعنی اختیار کن تو سکونت دیگر

او را اسکن خود و تو **وَزَوْجُكَ** یعنی و زن تو نیز سکونت کند **الْجَنَّةَ** در بهشت که دار الثواب
باجماع مفسرین بخلاف مذهب معتزله و قدریه که ایشان میگویند که مراد از جنت آن باغی است
که در زمین فلسطین است یا ما بین فارس و کرمان است که آن را پیدا فرمود حق تعالی برای امتحان
آدم و هبوط را تاویل میکنند بمعنی انتقال از دو بوئی زمین هند چنانکه در حق بنی اسرائیل ارشاد شد
اهبطوا مصرا و باید دانست که درین آیه حوا را زوج فرمود و زوجه نفرموده زیرا که میگویند زن را
زوج و زوجه مگر زوج فصیح تر است و گفته اند که حضرت حوا بعد از وفات حضرت آدم هفت
سال و هفت ماه زنده ماند و عمر ایشان نه صد و نود و هفت سال بود پیدا کرد خدای تعالی حضرت حوا را
برای دفع نمودن وحشت حضرت آدم زیرا که الجنس تمیل الی الجنس و نیز وجود حضرت حوا باعث
بقاء اولاد است تا روز قیامت زیرا که بقاء اولاد سبب است برای بعثت انبیا و تشریع شرایع
و احکام و در زوجیت فواید دینی و دنیوی و آخروی است و در اشباه فرموده اند لیس لنا عبادة
شرعت من عهد آدم الی الآن ثم تلک العبادة تستمر فی الجنة الا الایمان والنکاح قیل فضل المتاهل
علی العزب کفضل المجاهد علی القاعد و رکعة من المتاهل افضل من سبعین رکعة من عزب هذا کله
لکون التزوج سببا لبقاء النسل وحفظا من الزنی **وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا** و بخورید از آن بهشت
خوردن بسیار بوسعت **حَيْثُ شِئْتُمَا** هر جا که خواهید هر دو سکونت ورزید و در میوه های
آن تصرف کنید **وَلَا تَقْرَبَا** و نزدیک نشوید چه جائی که از وی چیزی گرفته بخورید ؛
هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت و اشارت بدرختی از درختهای بهشت فرموده آن درخت
گندم بود چنانچه در اکثر روایات است و ابن عباس و دیگر صحابه رض همین را اختیار نموده اند
و وهب ابن منبه چنین گفته است که هر دانه از آن گندم در جهت مانند گرده گاو بود و نرم تر از مسکه
و شیرین تر از شهد یا انگور بود چنانچه از ابن مسعود و جعده بن هبیره منقول است و گفته اند که همین
درخت است که از ثمره اش مسکرات قویه میسازند و در دنیا باعث فتنه و فسادی گردد
و موجب زوال عقل و بیحیائی و انکشاف عورات میشود یا انجیر بود چنانچه از قتاده مرویست یا ترنج
بود چنانچه ابو الشیخ از یزید بن عبد الله بن قسیط روایت کرده یا درختی بود که هر که از آن بخورد
او را حاجت تغوط بهم رسد چنانچه ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابی العالیه روایت کرده اند

فَتَکُونَا مِنَ الظّٰلِمِینَ پس خواهید شد از ظلم کنندگان زیرا که ظلم نام حق تلفی است و حق مالک
آنست که مملوک از گفته او سر مو تجاوز نکند و مالکی باین نوع از کتم عدم شما را بوجود آورد و باز شما را
تعلیم اسماء هر چیز فرمود و برین بهترین مخلوقات خود که فرشتگانند باین مرتبه ترجیح داد که قبله عبادت
ایشان گردانید باز برای تعلیم آئین خلافت زمین شما را در حرم خاص خود در بهشت و ما فیها ساکن
کرد و در منافع آن بهشت مطلق العنان ساخت و اگر از یک قسم درخت منع فرمود و شما از آن اجتناب
نکردید و مخالف حکم او خوردید چه قدر حقوق او را تلف کرده باشید و چون شیطان معلوم کرد که تا این وقت ایشان
را بهیچ نوع تکلیف شاقه نداده اند و از هر طرف اطلاق و اباحت فرموده مگر یک وقت زیرا که صدور عصیان
و ذلت در وقت ضیق و احتیاج البته متصور و ایشان از هیچ چیز ممنوع نیستند حالا که اینقدر
تضییق ایشان را پیش آمد که از بعض چیزهای بهشت ممنوع شدند البته در قابوی من آمدند پس
فکر اغوای ایشان شروع کرد و پیش حضرت آدم و حوا علیهم السلام رفت و گفت که هیچ میدانید که مآل کار شما
چیست باین تکریم و تعظیم غره مشوید آخر کار شما موت است حضرت آدم پرسیدند که موت چیست
شیطان خود را بصورت جانور مرده ساخته در نظر ایشان افگند و حالت غرغره و انزاق روح
دست و پا زدن هنگام نزع با ایشان نمود بمجرد دیدن این حالت هول و ترس که بر ایشان غالب
آمد پرسیدند که تدبیر چیست تا ازین حالت محفوظ مانیم شیطان گفت که هَلْ اَدُلُّکَ عَلٰی شَجَرَةِ
الْخُلْدِ وَمُلْکٍ لَا یَبْلٰی یعنی من شما را نشان میدهم بدرختی که هر که از آن بخورد نمیرد و بادشاهت او فانی
نشود ایشان گفتند که آن درخت کدام است اشاره بهمان درخت ممنوع عنه کرد و گفت که همین درخت
است ایشان گفتند که این درخت درخت فنا است درخت خلود نیست و سبب زوال ملک است
سبب دوام او نیست بلکه سبب تباهی و بعد و دوری است از جناب حق و سبب قرب و درجات
نیست زیرا که او تعالی ما را از نزدیکی این درخت منع فرموده است اگر درین درخت این منافع
بودی چرا ما را از نزدیکی آن منع میفرمودی که او ارحم الراحمین است شیطان گفت مَا نَهٰکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ
اِلَّا اَنْ تَکُوْنَا مَلَکَیْنِ اَوْ تَکُوْنَا مِنَ الْخٰلِدِیْنَ یعنی حق تعالی شما را ازین درخت برای این منع فرموده است
که از خوردن میوه آن شما را ضرری نخواهد رسید بلکه برای آن منع فرموده است که شما بخوردن میوه
میوه این درخت مثل فرشتگان خواهید شد که هرگز از یاد حق غافل نمی توانند شد و در فکر طعام

وشراب وزن وفرزند خواهند ساند وچون شمارا حالت ملکیت بهم خواهد رسید بکار خلافت روی
زمین قیام نتوانید کرد لهذا میخواهد که شمارا بفکر طعام وشراب وزن وفرزند مشغول دارد وچندی
از اوقات از یاد خود غافل سازد تا از شما کار خلافت را سرانجام دهد پس درحقیقت اراده او تعالی
آن است که شما از و دور شوید وخوردن میوه این درخت سبب قرب اتصال اوست پس این
منع فرمودن مشابه آنست که بادشاهان کسی راکه برای تدبیر مهمی دور می فرستند بخدمات
حضور مامور نمی سازند یا برای آنست که شما بخوردن میوهٔ این درخت قابل اخراج از بهشت نخواهید
ماند ودر بهشت موت نیست واراده او تعالی آنست که شما وضع وآئین خلافت را از سکونت بهشت
یاد گرفته در دنیا بروید ودر آنجا موت وفوت بشما لاحق گردد تا قرون بسیار از نسل شما بخلافت
روی زمین برپا شوند واین قرب ممکن که بذات حق دارید از دست شما فوت شود وقسم های موکد
یاد کرد که من محض خیر خواهی شما اراده دارم حضرت آدم ع م را بخاطر رسید که هیچ مخلوقی را یارا نیست
که قسم دروغ بخالق خود بخورد البته این کس راست گو باشد فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا پس لغزش داد
آن هر دو را شیطان از پرهیز آن درخت باین طریق که اول پیش طاؤس رفت واورا گفت که خود را
پیش آدم وحوا ع م در بهشت رفته بیاراید وپیش ایشان رقص کنید وچون هر دو بتماشای او فریفته
شوند آهسته آهسته برگشته خود را تا دیوار بهشت برسانند وچون آن هر دو بسر دیوار رسیدند پیش
ماری رفته در دهن مار نشسته باو گفت که بالای دیوار مرا برسان وبرسر دیوار با حضرت
آدم وحوا ع م ملاقات نموده در ترغیب خوردن درخت ممنوع وسوسه شروع کرد وبگاو زاری
بعمل آورد وجه او را بعد از انکار سجده آدم ع م حق تعالی از بهشت اخراج فرموده بود ودربانان
بهشت او را در آمدن نمیدادند باین تدبیر خواست که آدم وحوا را نیز از امکان اخراج کند فَأَخْرَجَهُمَا
مِمَّا كَانَا فِيهِ پس برآورد آن هر دو را از آنچه دران بودند که میوه های نفیس می چشیدند
ولذات مرغوبه جسمانی وسکونت بساتین وآبها جاری ودیگر نعمتها که دران ایشان را میسر بود وکیفیت
اخراج آدم وحوا ع م از بهشت وخوردن ایشان از درخت ممنوع وبرهنه شدن ایشان از لباس
بهشت وحیران وسرگردانی ایشان برای پوشیدن شرمگاه خود وطلبیدن برگها از درختان
تا شرمگاه خود را بپوشند در سورتهای دیگر از قران مجید مذکور است ودرین سورة برای اظهار

شومی معصیت بر همین قدر اکتفا فرموده اند و حکمت اخراج آدم و حوا ع م از بهشت آن بود که در
بهشت آدم مومن و کافر و دوست و دشمن و عاصی و مطیع همه بودند و بهشت جای مومنان است
نه جای کافران بهذا بسوی دنیا فرستادند تا که مومنان علیحده شده بروز قیامت در بهشت در آیند
و گروه کافران به دوزخ روند و نیز گفته اند که اخراج حضرت آدم و حوا ع م از بهشت برای آن شد که
در میان نیک و بد تمیز پیدا آید و بدرستیکه خدای تعالی مقدر فرموده بود که پیدا کند از پشت آدم
نبی آخر الزمان را در دیگر انبیا و اولیا و مومنان را زیرا که طینت او سرشته شده بود بخاک
مومن و کافر و صالح و طالح و مطیع و عاصی پس بیرون کرد آدم را از بهشت بسوی دنیا تا که ظاهر
شوند اینها که بی نصیب اند از بهشت و فرموده ابو مدین قدس سره اگر حضرت آدم ع م دانستی که از پشت
من محمد پیدا خواهد شد البته خوردی آدم درخت گندم را مع شاخ و پوست تا که زودی در زمین
بردم و کمال محمدی و جمال احمدی ظاهر شود و آورده اند که یکبار حضرت ابراهیم خلیل الله در جناب
باری عرض کردند که ای پروردگار من آدم را چرا از بهشت اخراج فرمودی فرمود او تعالی
انا علمت ان خفاء الحبیب شدید یعنی معشوق را پوشیده داشتن دشوار است و در تفسیر شیخ الیاس
فرموده اند فاخرجهما مما کانا فیه من السلامة الی الملامة و من الفرح الی الترح و من النعمة الی النقمة و من
المحبة الی المحنة و من القربة الی الغربة و من الالفة الی الکلفة و من الوصلة الی الفرقة وَقُلْنَا اهْبِطُوا
و گفتیم تا آدم و حوا ع م و ذریات ایشان که در نسل ایشان مقدر بودند و شیطان را که فرود روید
از بهشت زیرا که بهشت دار العصیان نیست لائق عاصیان دار الدنیاست که سراسر محل رنج
و عناست و لائق از مرابت رنج و عنادران عداوت فیا بین است که هم در دنیا و هم در دین
مضرت دارد و این مرتبه ابتلا شما را پیش آمدنیست زیرا که بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی شما بعض
را دشمن است شیطان همیشه در پی اغوا و گمراه کردن آدمی است و آدمی همیشه در پی تدبیر
شیطان پس در میان شیطان و آدمی دشمنی دینی و شرعی است چنانچه در میان مار و طاوس
و آدمی دشمنی طبیعی است وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ شما راست در زمین استقراری
وَمَتَاعٌ و بهره مندیست بچیزها زینت و آن بهره مندی شما را در شهوات خواهد انداخت فکر
رجعت بهشت را از خاطر شما نسیا منسیا خواهد ساخت پس این استقرار و بهره مندی دنیا

نیست بلکه منقطع خواهد شد إِلَىٰ حِينٍ تا وقت معین که وقت مرگ است در حق هر هر فرد و وقت
قیامت است در حق تمام نوع و چون حضرت آدم ع‌م این خطاب با عتاب شنیدند و از بهشت برآمدند
ندامت و انفعال بسیار ایشان را لاحق بود و بگریه و زاری میگذرانیدند تا آنکه عنایت الهی بایشان
در رسید فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ پس بیاموخت آدم از پروردگار خود كَلِمَاتٍ کلمه چندی که سبب قبول
توبه ایشان شد و آن کلمات اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
و طبرانی در معجم صغیر و حاکم و ابونعیم و بیهقی از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی
عنه روایت آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که چون حضرت آدم ع‌م ارتکاب گناه کردند
و معاتب شدند پس در قبول توبه خود حیران بودند ایشان را یاد آمد که مرا هر گاه که حقتعالی پیدا کرده بود
و روح خاص در من دمیده در آن وقت سر خود را بسوی عرش برداشتم دیدم که بر آن نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله ازینجا معلوم شد که قدر هیچ کس نزد خدا برابر این شخص نیست که نام او را
با نام خود برابر کرده است در ذکر و در حروف تدبیر اینست که بحق همین شخص سوال مغفرت گناه خود
نمایم پس در دعای خود گفتند اسئلك بحق محمد الا غفرت لی حق تعالی توبه ایشان قبول کرد و جرم
بخشید و وحی فرستاد بآدم که محمد را از کجا دانستی ایشان تمام ماجرا عرض کردند فرمان رسید
که ای آدم محمد آخر پیغمبر است از ذریت تو و اگر او نمی بود ترا پیدا نمی کردم و طبرانی در معجم
اوسط از حضرت عائشه رض روایت آورده که آنحضرت فرموده اند که چون وقت توبه حضرت آدم
رسید ایشان مقابل کعبه ایستاده دو رکعت نماز گذاردند و بالهام الهی این دعا از زبان
ایشان جاری شد که اللهم انک تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی
سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی اللهم انی اسئلك ایمانا یباشر قلبی ویقینا صادقا
حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی وارضنی بما قسمت لی حق تعالی بسوی
ایشان وحی فرستاد که توبه تو مقبول شد و دعای تو مستجاب گردید
و هر که از ذریت تو باین دعا حاجت خواهد نمود مدعای او حاصل خواهد شد و این حدیث را
ازرقی در تاریخ مکه آورده و از ابن مسعود رض روایت آمده که دوست‌ترین کلامیکه نزدیک خدا تعالی
است اینست که حضرت آدم ع‌م وقت توبه بآن کلام آمرزش گناه خود خواست و توبه او مقبول شد

وگناه او امرزیده شد آمینست سبحانک اللهم وبحمدک تبارک اسمک تعالی جدک ولا اله غیرک لا اله الا
انت سبحانک ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و ابن جنید بروایت
ضحاک رح از ابن عباس رض آورده که حضرت آدم م تا دو صد سال در فکر توبه گریان وزاری میگذرانیدند
روزی دست خود بر جبهه خود نهاده و سر خود را در زانو زده مشغول گریه وزاری بودند ناگاه حضرت
جبرئیل وارد شدند و آنقدر از گریه وزاری حضرت آدم م متاثر شدند که ایشان را نیز گریه آمد و پرسیدند
که اینقدر گریه وزاری شما از چه راه هست حضرت ادم فرمودند که من چه قسم گریه نکنم حال آنکه خدا تعالی
مرا بشومی این معصیت از بلندی سما ها به پستی زمین افگنده و از دار المقامة بدار الزوال انداخته ای جبرئیل
اگر شداید این مصیبت را خواهم که شمارم نتوانم جبرئیل بحضرت عزت رفته این ماجرا عرض کردند
حکم شد که پیش آدم برو و بگو که نعمتهاء مرا یاد کن اول بدست قدرة خود ترا آفریدم باز در کالبد
تو روح خاص خود را دمیدم باز فرشتگان خود را برای تو ساجد کردم و تو قدر این نعمتهاء مرا
ندانستی و فرمان مرا عصیان کردی حضرت آدم عرض کردند که بلی یا رب این تقصیر بوقوع
آمده و من نادمم حکم رسید که رحمت من بر غضب من سبقت آورده و آواز شنیدم و بر تضرع
وزاری تو رحم کردم و از تقصیر تو درگذشتم این کلمات را بگو لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت
سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی انک انت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک
عملت سوء و ظلمت نفسی فارحمنی انک انت خیر الراحمین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوء
و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم و بروایت ابن مسعود خطیب و ابن عساکر رض
مرفوعا چنین آورده اند که چون حضرت ادم از بهشت بر زمین افتادند رنگ ایشان سیاه شده
بود چون وقت توبه ایشان در رسید حکم شد که تاریخ سیزدهم ماه روزه بگیرید ایشان آن روز
روزه داشتند سوم حصه بدن ایشان بحالت اصلی آمد باز فرمودند که تاریخ چهاردهم را نیز روزه
بگیرند دو حصه از بدن ایشان درست شد باز بتاریخ پانزدهم نیز حکم شد که روزه بگیرید تمام بدن
ایشان برنگ اصلی بازگشت من بعد روزه این سه روز بر ایشان و براولاد ایشان فرض شد
تا عهد حضرت نوح ع م لیکن روزه این سه روز ظاهرا برای تکمیل توبه خواهد بود زیرا که بروایات
صحیحه وارد شده که قبول توبه ایشان در روز عاشوره است و از ابن عباس رض روایت کرده که حضرت

آدم عم بعد از آنکه از بهشت برآمدند و بر زمین افتادند القدر بکا و زاری کردند که اگر گریه و زاری تمام
بنی آدم و گریه و زاری حضرت داود عم را با او برابر کنند گریه و زاری حضرت ادم عم بیشتر آید و تا
چهل روز نزدیک خورد و نوش نه شد و نه نزدیک شدند بحضرت حوا تا یکصد سال و از شهر بن حوشب
است که حضرت ادم بسبب حیا و شرم تا سه صد سال سر بسوی آسمان برنیاورد و چون خدا خواهد
که به ابر یاری کند ؛ سیل را جانب زاری کند ؛ ای خنک چشمی که آن گریان اوست ؛ وی همایون دل
که آن بریان اوست ؛ آخر هر گریه آخر خنده ایست ؛ مرد آخر بین مبارک بنده ایست ؛ با این چو
دولاب نالان چشم تر ؛ تا ز صحن جان بروید خضر و ابن عساکر از مجاهد روایت آورده که چون حضرت
آدم عم را حکم باخراج شد حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل آمدند و تاج را از سر ایشان برداشتند
و کمربند را از کمر ایشان کشادند و ایشان را برهنه ساختند و زبان عربی را از ایشان سلب کردند
و بجای آن زبان سریانی جاری نمودند بعد از قبول توبه باز حکم شد که بزبان عربی سخن
میگفته باشند بالجمله بعد از کد و کاوش بسیار دعای حضرت ادم عم در جناب الهی مستجاب شد
فَتَابَ عَلَيْهِ پس رجوع برحمت کرد حق تعالی براو و توبه او را قبول فرموده آینده از
گناهان معصوم ساخت و این همه بسبب کمال رحمت و فرط عنایت اوست زیرا که اِنَّهٗ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ بتحقیق او تعالی همان است قبول کننده توبهای بندگان هشیار و مهربان
که ابر بار گناهان ایشان را می آمرزد با وجود کمال رحمت و عنایت که با بندگان خود عموما
داریم در حضرت آدم عم بالخصوص با ایشان را بجبر و قبول نوید فی الفور باز به بهشت رفع کردیم
مرکب توبه عجایب مرکب است ؛ بر فلک تازد بیک لحظه ز پست ؛ چون برآرند از پشیمانی انین ؛
عرش لرزد از انین المذنبین ؛ بدان ای برادر توبه بمنزل صابون است برای شست و شوی چرک
باطنی چنانکه صابون باعث شست و شوی چرک و وسخ ظاهری است و هرگاه که بنده از کردار
های زشت خود باز ماند و بکردارها شایسته مائل شود الله تعالی مرتبه او بلندی کند و نعمت گم گشته
او با او باز دهد چنانکه منقول است از ابن ادهم که شخصی بود از بنی اسرائیل که آن بچه گاو را پیش مادر
ذبح کرد که ناگاه دست او خشک شد او از این ماجرا حیران نشسته بود که یکایک چه میبیند که بچه پرنده
از آشیانه خود افتاد پس گرفت بچه را و در آشیانه او نهاد پس همو نوقت خدای تعالی

از رحمت خود دست او درست فرمود و لاریب که اعمال نیک نیست و نابود میکنند گناهان را چنانچه فرمود خدای تعالی
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ و عبد الرحمن صفوری شافعی رحمة الله تعالی در کتاب نزهة المجالس در فضل
تزویج حوا با آدم از کسائی نقل کرده است که بود حضرت آدم ع م به نهایت حسن و جمال تا آنکه شعاع
رخساره است ایشان غالب بود بر شعاع آفتاب زیرا که بود در او نور محمدی و شعاع رخساره حبیب
ایشان غالب بود بر شعاع ماهتاب زیرا که در او نور حضرت یوسف نهاده بودند و هر گاه که نظر
حضرت آدم ع م بر روی حوا افتاد گفتند ای حوا گمان میداریم آنچه که حسن و جمال و خوبی صورت
مرا و ترا خداوند تعالی عنایت فرموده است کسے را از اولاد من نداده باشد پس وحی فرستاد
خدای تعالی بسوی جبرئیل که سیر فردوس کنانید آدم و حوا ع م را پس آمد جبرئیل نزدیک ایشان و دست
ایشان بدست خود گرفته بدروازه که از یاقوت سرخ بود داخل شدند دیدند دران قبه کافوری را
که بنیاد او از زمرد بود پس جبرئیل دروازه کشاده و دران داخل شدند دیدند تختی از زر سرخ
نهاده که پایهای آن از مروارید بود و بران تخت زنی نشسته با حسن و جمال و بر سر آن تاجی نهاده
مرصع از جواهر و نور از چهره او چنان میدرخشید که گاهی حضرت آدم مثل ان نور ندیده بودند
عرض کردند یارب این زن بچنین خوب صورتی کیست ارشاد شد این فاطمه دختر محمد است
عرض کردند کدام شخص شوهر او باشد ارشاد شد بجبرئیل بکشاید دروازه کوشک یاقوتی را پس
جبرئیل بفرمان رب الجلیل دروازه ان کوشک کشادند و اندرون آن قبه از کافور ملاحظه
کردند که دران قبه تختی از زر سرخ نهاده بود و بالای آن تخت صورتے با حسن و جمال مانند حسن
یوسف معاینه کردند ارشاد شد اینست شوهر او علی ابن ابی طالب باز عرض کردند ای پروردگار من بنما
بما هست ایشان را اولادی پس فرمان رسید جبرئیل را که بکشائید دروازه کوشک را که بنائی او از مروارید
ساخته اند پس جبرئیل ان دروازه را کشادند و دیدند اندرون آن کوشک قبه زمرد را اندرون قبه
تختی که از عنبر ساخته اند نهاده است و بالائی آن تخت صورت حسن و حسین یافتند الغرض حضرت
آدم و حوا ع م حسن ایشان دیده در حیرت آمدند و حسن خود را فراموش کردند و حضرت امام جعفر
صادق رض در تفسیر آیة فتلقی آدم من ربه کلمات فرمودند که ان آدم و حوا جالسین فجاءهما جبرئیل
وانی بهما الی قصر من ذهب فیه سریر من یاقوت احمر علی السریر قبة من نور فیها صورة علی

راسها تاج وفي اذنيها قرطان من لؤلؤ وفي عنقها طوق من نور فتعجبت من نورها وتعجب آدم من
نورها حتى نسي حسن حوا فقال ما هذه الصورة قال فاطمة والتاج ابوها والطوق زوجها والقرطان
الحسن والحسين فرفع آدم راسه الى القبة فوجد خمسة اسماء مكتوبة من نور انا المحمود وهذا محمد وانا الاعلى
وهذا علي وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا المحسن وهذا الحسن ومني الاحسان وهذا الحسين فقال جبرئيل
احفظ هذه الاسماء فانك تحتاج اليها فلما هبط آدم بكى ثلثمائة عام ثم دعا بهذه الاسماء وقال
يارب بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين يا محمود يا اعلى يا فاطر يا محسن اغفر لي وتقبل
توبتي فاوحى الله اليه يا آدم لو سألتني في جميع ذريتك لغفرت لهم قلنا گفتيم ما دیگر بار اهبطوا
فرود روید منها از بهشت یا از سموات جمیعا همه شما منصوب است زیرا که حال است از ضمیر
جمع که در معنی تاکید است برای جماعت از حضرت آدم و حضرت حوا و ابلیس و مار و طاؤس
گویا که ارشاد شد اهبطوا انتم اجمعون پس هرگاه که این همه فرود آمدند بسوی زمین پس حضرت
آدم در زمین هند بالای کوه سراندیب رسیدند و حضرت حوا بجده رسیدند و مسافت
راه مابین سراندیب و جده هفت صد کروه است و طاؤس بمرج الهند و مار بسجستان یا باصفهان
و شیطان به بیت یاجوج و ماجوج انداخته شدند و در سجستان نهایت کثرت مارها است پس آدم را
بکشت کار امتحان فرمود و حضرت حوا را به حیض و حمل و در زائیدن بچه نقصان عقل
و میراث مبتلی فرمود و گردانید پائی ها مار را اندرون شکم او و گردانید قوت او را از خاک و در حدیث
شریف وارد است اقتلوا الحيات واقتلوا ذات الطفيتين والابتر فانهما يخطفان البصر ويسقطان
الحبل و آن مارها که در خانها می مانند آنها را نکشید تا آنکه سه روز ایشانرا آگاه کنید زیرا که فرمود
صلی الله علیه وسلم ان بالمدينة جنا قد اسلموا فاذا رايتم منها شيأ فاذنوه ثلاثة ايام و ابن المبارک
در شرح مشارق آورده آن مار که از قتل آن نهی وارد شدن مار کوچک است برنگ سفید
و صحیح آنست که نهی عام است برای جمیع اقسام مارها که ساکنان خانها اند در هر شهر و قریه
و قیتکه در خانه و مسکن خود بینی مار را بخوان این کلمه را انشدکم بالعهد الذي اخذه عليكم نوح
وانشدكم بالعهد الذي اخذه عليكم سليمان ان لا تؤذونا پس اگر من بعد ازین از مار چیزی
به بینید قتل کنید او را و هر که از مضرت مار و کژدم بترسد باید این آیة قرآنی را بخواند سلام على

نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین ۞ انشاء الله از ضرر آن محفوظ باشد الغرض باید دانست
هر جانوریکه در سرشت او ایذا رسانی باشد باید که بی خوف او را در ابتدا بکشد چون مار و کژدم
و موش و وزغ و مانند اینها و در حواشی خبازی که بر هدایه است نوشته اند قتل الحیوان الا لدفع
المضرة او لجلب المنفعة میگوید فقیر جامع این اوراق داخل است در این کشتن مثل مگس شهد
و مار و کژدم و مانند ایشان زیرا که در میان ایشان کسی نوع حصول منفعت متصور نیست
واما مار خبیث است که خیانت کرد در جنت با حضرت آدم و دخل کرد شیطان را در
اندر دهن خود جای داده و حکم فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بقتل او و فرمود قتلوا الاسودان
ولو کنتم فی الصلوة یعنی مار و کژدم را و وزغ بر آتش ابراهیم دم زد پس لعنت کرده شد
چنانچه در حدیث است من قتل وزغة فکانما قتل کافرا و این وزغة از جانوران
سمی است و خراب میکند طعام را خصوصا نمک را و اگر در خراب کردن طعام راه نمی
یابد بالای سقف رفته از جائی که مقابل و محازی آن باشد پس اخگند در آن می اندازد
الغرض جبلت و سرشت این بر خبث و افساد است اما موش این هم موذی است که پشتی
حضرت نوح قطع و بریده کرده بود و زاغ هم خبیث است زیرا که نوح علیه السلام او را فرستاده
برای خبر اوردن زمین پس واقع شد بر خوردن مردار و همچنین است درنده عادی در سگ
در حکم مار و حکم برای کشتن جانور ضرر رسانند از باب ارشاد بدفع مضرة است چنانچه
سعدی علیه الرحمة سنگ بر دست و مار بر سر سنگ ۞ خیره رای بود قیاس در نگ
شعر ترحم بر پلنگ تیز دندان ۞ ستم کاری بود بر گوسفندان و نیز این آیة دلیل صریح است
برآنکه معصیت مزیل نعمت است از منعم علیه زیرا که آدم اخراج کرده شد از جنت بسبب
یک گناه شعر اذا تم امر دنا نقصه ۞ توقع زوالا اذا قیل تم اذا کنت فی نعمة فارعها
فان المعاصی تزیل النعم و در قران مجید است ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
فاما یاتینکم منی و فا برای ترتیب بعد است پس اگر بیاید از طرف من هدایت
و دلالت و بیان بارسال رسل و انزال کتب فمن تبع هدای پس هر که پیروی کند آن
هدایت را هدایت من دانسته فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست حلول مکروه در

ہر دو جہان نیست وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان از تحقیق فوت مقاصد ایشان اندوہناک
شوند زیراکہ بازبہ نیل مرادات فائز گردند وَالَّذِينَ كَفَرُوا عطف بہ من تبع ہست و آوردن موصول
بصیغہ جمع دلالت میکند برکثرت و افراط کافران یعنی آنانکہ پوشیدہ اند حق را یعنی ایمان نیاوردند بہ پیغمبران
و رسولان وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و دروغ داشتند دلائل و صدق آیات ما را یا باور نکردند قرآن ما را یا ہرچہ از دلیل ساختیم
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروہ یاران دوزخ اند کہ ہرگز از صحبت آن جدا نخواہند شد و از آنجا انتقال نخواہند
شد هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دران دوزخ ہمیشہ باشند آوردہ اند کہ چون حضرت آدم علیہ السلام را فرمود کہ
فاما یاتینکم منی ہدی فمن تبع ہدای فلا خوف علیہم ولا ہم یحزنون ابلیس در جناب الٰہی عرض کرد کہ
بار خدایا آدم را وعدہ کرامت فرمودی و برای اولاد او کتاب و رسول و علم و صحابی بودو باین
و طعام و شراب و آواز خوش عنایت فرمودی مرا بفرما کہ ازین چیزہا چہ دادی حق تعالیٰ فرمود
کہ کتاب تو و شم ہست یعنی نیلگون کردن بدن بسوزن و مانندان و دفتران تو شعر ہست و رسول تو
کاہنان و برہمنان و علم تو سحر و طعام تو ہر مردار کہ نام خدا در وقت ذبح آن نبردہ باشند و
شراب تو ہرچہ مست کنندہ بود مثل آب بنج و آب پوست و خمر و مانندان و مسکن تو حمام است
و سخن تو افسانہا و دروغ و مؤذن تو مضامیر و بربط ہست و مسجد تو بازار ہست و آواز تو
آواز جرس ہست و دام شکار تو زنان بنی آدم اند ابلیس گفت کہ رب حسبی حسبی یعنی این ہمہ اسباب
در معاش خود کفایت میکند کذا فی العزیزی و باید دانست کہ این ہر دو آیت دلالت میکنند
بر آنکہ جنت بجہت بلندی ہست زیراکہ بر بلندی جنت اہبطوا منہا دلالت دارد و نیز بر آنکہ پیروی
کنندہ ہدایت ایمن العاقبۃ است بدلیل آیۃ فلا خوف الخ و عذاب دوزخ برای کافران دائمی است
و سوای کافران از عاصیان دائمی نیست بمفہوم آیۃ ہم فیہا خالدون زیراکہ درین آیۃ
حصر ہست الغرض شرف و منزلت بندہ بہ پیروی ہدایت ہست **بیت** سگ اصحاب کہف
روزی چند * پی نیکان گرفت مردم شد * پس مؤمن اگر اطاعت خدا کند بہشت یابد و اگر
نافرمانی کند بعذاب دوزخ گرفتار شود و از عجائبات ہست آنکہ جمادات و غیر مکلفان از بندگان
میترسند از عذاب خدا و بجای میدارند احکام خدا را و نمیترسند مکلفان چنانکہ مرویست از مالک بن
دینار رحمہ اللہ کہ روزی گذشتند بر کودکی کہ ان بازی میکرد از خاک گاہی میخندید و گاہی

بیت

حکایت مالک بن دینار ۱۴

میگریست پس خواستم که براین کودک سلام کنم لکن نفس من قبول نه کرد بسبب تکبر باز من
بر نفس خود متوجه شدم و گفتم ای نفس نمیدانی که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بر کودکان و بچه کان
و بزرگان سلام میکردند تو چرا مکروه میدانی سلام را بر کودک پس من براو سلام سنت الاسلام
بجا آوردم پس آن کودک جواب داد مرا وعلیک السلام ورحمة اللہ وبرکاته یا مالک بن دینار من
نام خود از وشنیده از راه تعجب از وپرسیدم نام من چگونه دانستی وحال آنکه گاهی تو مرا ندیده
بودی گفت در آنوقت دانستم نام تو که خدای تعالی ملاقات کنانید از روح من با روح تو در
عالم ملکوت وشناسای گردانید در من و تو بعد ازین پرسیدم ازان کودک که درمیان عقل
ونفس فرق چیست گفت نفس آنست که ترا منع کرد از سلام بر من وعقل آنست که برانگیخته
کرد بر سلام پس ازین گفتم ای کودک چرا ازین خاک بازی میکنی گفت زیرا که ازین پیدا شدیم
و درین خواهیم رفت گفتم مے بینم ترا گاهی خنده و گاهی گریان گفت آری چون یاد میکنیم
عذاب خدای را میگرییم وچون رحمت او را یاد میکنیم خنده میکنیم پس گفتم ترا اے پسر بے گناه
تو چه گناه کردی که این چنین گریه وزاری میکنی گفت ای مالک چنان مگو زیرا که می بینم مادر خود را
که هرگاه که هیزم کلان نمی سوزد می نهد همراه آن هیزم کوچک را تا از مدد او هیزم کلان
آتش میگیرد طفل یک روزه همی داند طریق ❊ که بگیریم تا رسد دایه شفیق ❊ تو نمی دانی که دایهٔ
رایگان ❊ کم دهد بے گریه شیر او رایگان ❊ گفت فلیبکوا کثیرا گوش دار تا بریزد شیر فضل
کردگار ❊ کذا فی تفسیر روح البیان یَا بَنِیۡ اِسۡرَآئِیۡلَ اے فرزندان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ع م
ومعنی اسرا در لغت عبرانی بنده است وئیل بمعنی اللہ است یعنی این کلمه عبداللہ شد وعبد بن حمید
از ابو مجاز روایت کرده که در اصل نام حضرت یعقوب که حضرت اسحاق برای ایشان مقرر کرده
بودند بنا برآنکه حضرت یعقوب وحضرت عیص از یک شکم توام برآمده بودند حضرت عیص
اول برآمدند وحضرت یعقوب از عقب ایشان ومعنی یعقوب در لغت عبرانی پس آینده است
لهذا نام ایشان به یعقوب کردند وهمین نام بر ایشان جاری ماند تا آنکه بجوانی رسیدند روزی
حضرت اسحاق ع م در خلوتخانه بودند وایشان را بر در آن خلوتخانه نشانیدند تا نامحرمی در آنوقت
خاص نیاید در مناجات الهی تشویش ندهد ناگاه فرشته از فرشتهای مقرب درگاه الهی بصورت

آدمی برای زیارت حضرت اسحاق ع آمد و خواست که در خلوتخانه درآید ایشان با او فی الحال
دیدن ایشان را با فرشته مقرب درافتاده اند یا آن فرشته عذر آغاز نهادند آن فرشته یعقوب را تحسین و
آفرین کرد و گفت که حق خدمت را چنین بجا باید آورد و با حضرت اسحاق ع گفت که نام این
فرزند شما چیست ایشان گفتند یعقوب فرشته گفت که از طرف ما نام این فرزند اسرائیل
مقرر کنید زیرا که در زبان ما اسرا بمعنی مرد برگزیده است و ئیل بمعنی خدا و این فرزند شما
مرد خدا است که صلاح بکسی نمیکند از آن هنگام نام ایشان اسرائیل جاری شد و لهذا این
مشابه نام فرشتگان است مثل جبرئیل و میکائیل و حکم از ابن عباس رض روایت کرده است که انبیاء
مذکورین و مشهورین همه در بنی اسرائیل بودند مگر ده کس نوح و هود و صالح و لوط و شعیب
و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و محمد رسول الله صلی الله علیه و علیهم السلام و نیز نقل
کرده است که هیچکس از پیغمبران نیست که برای او در قرآن دو نام ذکر کرده اند مگر حضرت
یعقوب و حضرت عیسیٰ که حضرت یعقوب را اسرائیل و حضرت عیسیٰ را مسیح فرموده انتهی و
نام یونس به ذا النون از قبیل علامات و القاب است اُذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ یاد کنید
نعمت مرا آن نعمت که انعام کردم بر شما که نجات دادم شما را از دست فرعونیان و شگافتن
دریا و پیدا کردن سایبان ابر در تیه و نازل کردن من و سلوی و جاری کردن دوازده چشمه
از یک سنگ و فرستادن پیغمبران درمیان شما پی در پی و نازل کردن کتابها در شما و در
خاندان شما و حمایت شما در هر وقت بر دشمنان و فرستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای
هدایت بسوی شما و این نعمت از نعمتها عمده است که مخصوص باین فرقه است هیچکس از
دیگر فرقها بنی آدم درین قسم خوارق عادت عامه شریک نیستند وَأَوْفُوا بِعَهْدِي
و وفا کنید به عهد من که قبول کرده بودید در روز میثاق و این عهد نیست عام بجمیع اوامر
امر خدای تعالیٰ از ایمان و طاعت و نواهی و نیز داخل است درین عهد آن عهد که خصوصاً
از ایشان گرفته اند در توراة از متابعت نبی امی آخرالزمان محمد صلی الله علیه وسلم کما
قال الله تعالیٰ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا دفا کنم

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲

بعهد شما که خوف وحزن را از شما دور کنم وگناهان شمارا بیامرزم وحسنات شمارا مضاعف سازم وتکلیفات شاقه را از شما رفع نمایم وشمارا به بهشت که مسکن پدر شما ست بسبب شامت گناه از دست او رفت مراجعت نصیب کنم وتفصیل این عهد که با بنی اسرائیل بوقوع آمده در سوره مائده مذکورست درین آیة که وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا تا این لفظ که وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ودر سوره اعراف نیز درین آیات فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ تا این آیت که اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالْاِنْجِیلِ الی آخره ومحتمل ست که مراد ازین عهد همان عهد باشد که در وقت هبوط حضرت آدم ع م گرفته اند که فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدًی یا عهدی که از جمیع انبیاء سابقین تا ئید ونصرت انبیا لاحقین گرفته چنانچه در سوره آل عمران مذکورست وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ الآیة که اشاره بسوی محمد خاتم النبیین ست یا آن عهد که از جمیع علما گرفته اند چنانچه در آخر بیان سوره آل عمران مذکورست وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُونَهُ زیرا که عهدیکه از عام گرفته باشند بر خاص لازم میشود وعهدیکه از پیغمبر ع م گرفته باشند برامت او لازم میشود وبر ذمه بنی اسرائیل چهار عهد الهی واجب الوفا بود اول عهدیکه بالخصوص از ایشان گرفته اند وهر چند آن عهد در حق آنحضرت ع م بالخصوص واقع نشده بلکه مضمون آن عام وشامل است ایمان جمیع رسولان را وتائید وتصدیق ایشان را وبرپا داشتن نماز ودادن زکوة وانفاقات مالی را لیکن مدعا حاصل زیرا که آنحضرت ع م نیز در زمره رسولان داخل اند وبه همین اعمال میفرمایند پس ایمان وتقویت ونصرت ایشان بمقتضای آن عهد که بر ذمه بنی اسرائیل واجب گردیده مذکور در اول سوره مائده ست دوم عهدیکه خاص که برا اتباع رسول نبی امی گرفته اند مذکور در سوره اعراف ست سوم عهدیکه از جمیع انبیا سابقین برای نصرت وتصدیق انبیا لاحقین گرفته اند چون در فرقه بنی اسرائیل انبیا بسیار گذشته اند واینها خود را در بهت آنها انبیا میشمارند پس آن عهد بتکرار وکثرت بر ایشان لازم الوفا گشت ومذکور این عهد در وسط

سوره ال عمران مذکورست چهارم عهدیکه علی العموم از اولاد آدم ع م گرفته اند چنانچه درینجا
مذکور شد یا از جمیع علما گرفته اند چنانچه در سوره ال عمران مذکورست که العهد نیز هر فرقه بنی اسرائیل
که خودرا از اولاد آدم ع م و از زمره علمای بیشمار ند لازم الوفا شد و امام قشیری میفرماید او فوا
بعهدی یقولکم ابدا ابی تدبی اوف بعهدکم بجوائکم ابدا عهدی عبدی وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
و خاصه از ناخوشنودی من بترسید در نقض عهد شکستن پیمان خود زیرا که اینهمه منفعتهای
دنیا عوض آن می تواند شد چنانچه گفته اند بیت لکل شئی اذا فارقته عوض ٭ ولیس لله
ان فارقت من عوض و درینجا باید دانست که معنی رهبت در لغت عرب ترس است از
تقصیر در ادای حق کسی و نیز باید دانست که اهل کتاب که از سابق ارباب و مرجعیت او
بودند و نذرها یا از مردم بعنوان علم و تعلیم میگرفتند ترک آن دین بسیار شاق بود و صبر
برین مشقت نمودن و تبعیت پیغمبر آخر الزمان ع م کردن که بوقوع آید موجب زیادتی
ثواب اینانست عند الله و لهذا در حق مومنین اهل کتاب در سوره قصص ارشاد شده که
اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و در صحیحین بروایت ابو موسی اشعری رضوان
که آنحضرت فرموده اند که سه کس را ثواب دوباره از جناب الهی عطا خواهد شد اول کسیکه
از اهل کتاب باسلام مشرف شود دوم کسیکه کنیزک مدخوله خود را آزاد کرده باز در نکاح
خود آرد سیوم مملوکیکه هم بندگی خدا بجا آرد و هم در خدمت خاوند خود قصور نور
زد پس فرقه بنی اسرائیل را در تبعیت این پیغمبر چنانچه مشقت بسیار باید کشید بجهان
توقع ثواب هم بیشتر باید داشت مصرع هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ
و ایمان آرید بانچه نازل کردیم از قران مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ در حالتی که آن فرو فرستاده موافق
و مطابق در اصول ست از توحید و وعده و وعید مر آن چیز را که با شماست یعنی توریت
که دران مذکورست بشارت بوجود نبی اخر الزمان و نزول قران و اگر شمارا در ایمان
باین قران و این پیغمبر شکی باقیست پس چنان نکنید که در اول وهله بانکار و تکذیب
پیش آئید بلکه بکتب خود مراجعت کنید و احوال این قران و پیغمبر را بانچه دران مسطورست
مطابقت کنید که شان عقلا همین ست وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ و مباشید اول کسی

که دیده و دانسته حق پوشی این قران کنید زیرا که دیگر فرقهاء اهل کتاب بتبعیت شما کرده با نکار و تکذیب
پیش خواهند آمد و وبال آنها بر گردن شما خواهد افتاد و نعم ما قیل هر که بنهد سنت بدای فتاد ٭
تا در افتد بعد او خلق از عما ٭ جمع گردد بر وی آن جمله بزه ٭ کاو سری بود ست و ایشان دُم غزه
و در تفسیر روح البیان فرموده اند و دلت الایة علی انه علیه الصلوة والسلام قدم المدینة فکذبه یهود
المدینة ثم بنی قریظة و بنی النضیر ثم خیبر ثم تتابعت علی ذلک سائر الیهود وَلَا تَشْتَرُوْا
بِاٰیٰتِیْ و بدل مکنید و مخرید با آیتهای کتاب من که توراة است ثَمَنًا قَلِیْلًا بهائی اندک را
مخاطب علماء یهود اند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال ان آیات توراة را تحریف
میکردند و امر محمد را بپوشیدند تا آنکه نعمت محمد را به نعت دجال بدل کردند و نعم ما قال الرومی رح
بود در انجیل نام مصطفی ٭ آن سر پیغمبران بحر صفا ٭ بود ذکر حلیها و شکل او ٭ بود ذکر غزو و صوم
و اکل او وَاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ ٭ و خاصه از من بترسید بفروختن کتاب ربانی به حطام دنیاء فانی
و شما آنچه که در عوض آیات ربانی گرفته اید فانی است و غیر باقی که حکم قیمت وارد در حقیقت
وا دنیت و گرفتنی نیست چنانچه سیدنا علی کرم الله وجهه میفرمایند بیت قَدْ اَجْمَعَ النَّاسُ
فِی الدُّنْیَا بِاَرْبَعَةٍ ٭ اَکْلٍ وَ شُرْبٍ وَ مَلْبُوْسٍ وَ مَنْکُوْحٍ ٭ وَ مَرْجَعُ الْکُلِّ اِنْ فَکَّرْتَ فِیْهِ اِلٰی ٭ رَوْثٍ
وَ بَوْلٍ وَ مَطْرُوْحٍ وَ مَفْضُوْحٍ ٭ و اینجا باید دانست که هر چند این آیة بظاهر مند بنی اسرائیل
است لیکن در حقیقت سرزنش چند فرقه ازین امة است که در عوض آیات الهی قیمت قلیل را
میگیرند و ان نعمت را برباد میدهند فرقه اول علماء بد قماش اند که با دنیاداران و ظالمان
اختلاط میکنند و برای لذات و شهوات آنها تصحیح مظالم ایشان روایات نادره بر می آرند حیله ها
بر می گیرند فرقه دوم قاضیان مرتشی و مفتیان بی باک که برای رشوت حکم شرعی را تبدیل
میکنند و مدعی را مدعا علیه و بالعکس قرار میدهند چنانچه درین زمان غیر مقلدان به همین
طریق بازار رشوت ستانی گرم کرده اند که برای لذات و شهوات خود کسی را فتوی بجواز
ربا خوردن می نویسند و زن مطلقه را غیر مطلقه و بالعکس قرار میدهند سیوم بادشاهان ظالم
و علماء بیدادگر که داد مظلومان نمی دهند و از احوال عمال خود و متصدیان و کارپردازان خود
متفحص نمی شوند چهارم وزیران و متصدیان و دفاتر که در تحصیل اموال و کشیدن خراج از رعایا

و مزارعان خوف آخرت را در خاطر نمی آرند فرقه پنجم معلمان دنیا طلب و واعظان طماع که بر تعلیم
احکام الهی و تبلیغ مواعظ و پند چیزی از متاع دنیا درخواست نمایند اما فرقه معلم الصبیان که برای
تعلیم اطفال نوکر میشوند داخل نیستند درین زمره زیرا که در عوض تعلیم چیزی نمی گیرند بلکه علوفه
ایشان اجوره محنت ایشانست که از صبح تا شام از خانهٔ خود جدا مانده و از کسب معاش معطل گشته
اطفال بی سر و پا را مانند شبان که گوسفندان رم کرده را جمع نمایند باحتیاط نگاه میدارند آری
اگر کسی بر محض تعلیم قرآن و حدیث و فقه بی تعیین مکانی یا زمانی اجوره درخواست نمایند
درین زمره محسوب میشوند و علما را در گرفتن اجرت بر امامت و اذان و خطبه اختلاف است
جمعی نظر بآنکه این چیزها عبادات اند و در عبادات اجرت گرفتن مبطل ثواب آن عبادت است
و جمعی نظر بآنکه اجرت بر نفس این عبادات نیست بلکه بر ادای آن عبادت در مکانی خاص
یا در زمانی خاص در بخصوصیت داخل عبادت نیست جائز داشته اند و تحقیق آنست که در زمان
سابق ائمه و خطبا و موذنین وجه تعدد باین اعمال مشغول میشدند چنانچه قاضیان و مفتیان
و محتسبان و تحصیل کنندگان خراج و عشر و زکوة نیز بر همین نسبت خالصة باین اعمال گشتند
و چون خلفای راشدین و سلاطین عادلین دیدند که جماعه خود را مشغول اقامت این عبادات
ساخته اند برای معاش ایشان از مال مسلمین امدادی مقرر کرده اند نه بنابر اجرت بلکه بنابر
اعانت رفته رفته این صیغه بصیغه معاش شد لکن محققین علما قاعده مقرر کرده اند که هرچه
در حق شخصی عبادت باشد خواه فرض عین خواه فرض کفایه خواه سنت موکده بر آن اجرت
گرفتن جائز نیست مثل تعلیم قرآن و حدیث و فقه و نماز و روزه و تلاوت و ذکر و تسبیح و هرچه
بهیچ وجه عبادت نیست مباح محض است بر آن اجرت گرفتن جائز است مثل رقیه کردن
یا تعویذ نوشتن و امثال ذلک عبادت که بسبب تعیین مدت یا تخصیص مکان و زمان میشوند نیز
بر آن اجرت گرفتن جائز است مثل تعلیم قرآن بطفل کسی در خانه از صبح تا شام یا مثلا وعظ
و پند در خانه کسی دو گهڑی یا سه گهڑی که تخصیص مکان و زمان است که این مخصوصیت و قیود
هرگز عبادت نیست و نیز باید دانست که چنانچه بر عبادات و طاعات اجرت گرفتن جائز نیست
همچنان بر ترک معاصی و اجتناب از محرمات هم اجرت گرفتن روا نیست و در تفسیر روح البیان

فرموده اند که فتوی درین زمان بر جواز اجرت گرفتن است بر تعلیم قرآن و فقه وغیره تا کرو
خوانی و تعلیم آن تعلیم علم مفقود نشود و در حدیث شریف وارد شده ان احق ما اخذتم علیه
کتاب الله والآیة فی حق من یتعین علیه التعلیم فابی حتی یاخذ علیه اجرا فاما اذا لم یتعین فیجوز له
اخذ الاجرة بدلیل السنة فی ذلک کذا یجوز للامام والموذن وامثالهما اخذ الاجرة و بیع المصحف
لیس بیع القرآن بل هو بیع الورق وعمل ایدی الکاتب وقالوا فی زماننا تغیر الجواب فی بعض
المسائل لتغیر الزمان وخوف اندراس العلم والدین منها ملازمة العلماء ابواب السلاطین
ومنها خروجهم الی القری لطلب المعیشة ومنها اخذ الاجرة بتعلیم القرآن والاذان و
الامامة ومنها السلام علی شرب الخمور ونحوها فافتی بالجواز فیها خشیة ان توقع فیما هو اشد منها
واضر کذا فی نصاب الاحتساب وغیره وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ و میامیزید سخن راست و درست را که در
توریت است از صفات محمد صلی الله علیه وسلم بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود مینویسید
وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ و می پوشید حق را که صفت مصطفی علیه الصلوة والسلام وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و
شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت آدمی پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ و برپا دارید
نماز را و بدهید زکوة را بمقتضای حکم این کتاب و این پیغمبر بلکه در فضائل و مستحبات دین
نیز پیروی همین کتاب و همین پیغمبر کنید زیرا که بعض فضائل و مستحبات دین نیز پیروی
همین کتاب و همین پیغمبر کنید زیرا که بعض فضایل و مستحبات ازان جنس میباشند که شعار
میگردد و کردن انها علامت قبول آن دین میشود مثل جماعت در نماز ولهذا نماز را
تنها مگذارید وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان زیرا که
درین شریعت نماز جماعت را بر نماز تنها بست و هفت درجه ثواب زیادتی است نماز بجماعت
شعار مخصوص این دین است درین مقام نماز را برکوع ازان جهت تعبیر فرموده اند که
نماز یهودیان رکوع نداشت و رکوع خاصه این دین است پس گویا چنین ارشاد شد که نماز
بطور مسلمانان گذارید با رکوع و رکوع را بخوبی ادا نمائید بحدیکه حیثیت معلوم شود که
مقصود بالذات رکوع است از جمله افعال نماز تا تمرین شما بدین اسلام متیقن گردد و
باید دانست این خطاب به کفار بعد از خطاب ایمان است گویا چنین میفرمایند که اول ایمان

بیارید بعد از ان نماز بگذارید و زکوة بدهید لیکن حرف واو که برای مطلق جمع است بر این
ترتیب و تعقیب دلالت ندارد و تحقیق آنست که نزد حنیفه نیز خطاب کفار به عبادت مقرون
با خطاب با یمان باکی ندارد زیرا که خطاب بمجموع ایمان و عبادتست نه بعبادت فقط و بعضی از
حنیفه لفظ اقیموا الصلوة واتوا الزکات را بر قبول امر نماز و زکوة و اعتقاد فرضیت آنها حمل نموده
اند و شافعیه ازین آیت تمسک کرده اند که کافران را در حالت کفر چنانچه تکلیف با یمان متحقق
است همچنان تکلیف بعبادات مثل نماز روزه و زکوة نیز متحقق است و در حدیث شریف
وارد شده است که اگر در جماعت نماز چهل مردم باشند و دران یک کس مغفور و امرزیده باشد
خدای تعالی همه جماعت را بطفیل یک کس مغفور میبخشد و نیز در حدیث شریف است نیست
از فرض محبوب تر نزدیک خدای تعالی پس از توحید از ادای نماز زیرا که اگر نزدیک او
تعالی چیزی دیگر از نماز محبوب بودی البته بعبادت آن فرشتگان را امر فرمودی زیرا که
فرشتگان جماعتی در رکوع و برخی در سجده و قیام و قعود اند پس باید که نماز را بحضور دل
ادای نمایند زیرا که خدای تعالی نظر نکند بسوی آن نماز که بغیر حضور خاطر باشد الغرض ضرور
است برای ادا کننده نماز که از خاطر خود جمیع خیال از دنیا یا از کثرت فکر دور نماید چنانکه
میفرمایند مولانا در مثنوی ؛ اول ای جان دفع شر موش کن ؛ وانگهان در جمع گندم کوش کن
؛ بشنو از خبار آن صدر و صدور ؛ لا صلاة الا بالحضور ؛ و نیست چیزی بزرگتر بعد از توحید
سوای نماز و بعد از ان روزه زیرا که درین هر دو صلاح طبیعت انسانی است و من بعد
ایشان زکوة است چه دران صلاح نفس است از بخل و پس از ایشان حج کعبه است
که درین از یک جهت نفعی است برای طبیعت و از یک جهت نفع است برای نفس از
جهت بذل مال و این هرسه از توحید و نماز و روزه شامل است برای توانگران و فقرا و
اما زکوة و حج برای اغنیا مخصوص است و فقرا ازین هر دو بی غم اند و گفته اند که اگر خانه
توانگران پر از جواهر است پس خانه گدایان پر از انوار است بحدیکه توانگران مرتبه ایشان
دیده آرزوی فقیری خود میکنند چنانچه در مثنوی فرموده اند ؛ مکرها در کسب دنیا بارد است
مکرها در ترک دنیا وارد است ؛ چیست دنیا از خدا غافل بدن ؛ نی قماش و نقره و میزان و زن

بیان فضیلت ادای جماعت

کوزهٔ سربسته اندر آب رفت ٭ پراز دل بی یاد فوق آب رفت ٭ باد درویشی چو در باطن بود ٭ بر سر آب جهان ساکن بود ٭ در تاویلات نجمیه فرموده اند وارکعوا مع الراکعین ای اقتدوا فی الانکسار ونفی الوجود بالمنکسرین الباذلین الوجود دلیل الموجود اَتَأْمُرُوْنَ النَّاسَ ایا می فرمایند مردمانرا بِالْبِرِّ به نیکوئی مثل ادای نماز ودادن زکوٰة ووفا به عهد واظهار حق وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وفراموش میکنید نفسهای خودرا وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ وحال آنکه شما میخوانید توریت راکه دران نعت محمدؐ وامر بایمان آوردن باو مذکور است اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا پس شما نمی فهمید معنی کتاب خودرا این آیت درشان بعضی از یهودان مدینه است که یاران خودرا که در ربقه اسلام درآمده بودند به انقیاد احکام شرعی ترغیب میکردند وخود از سلوک سبیل اسلام تحاشی می نمودند وبباید دانند که هرکه قول او مخالف عمل باشد مستحق وبال ونکال است ٭ چنانچه در قران مجید نیز این معنی را در سه مقام ارشاد فرموده اند اول درین آیت دوم درآیت لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَالَا تَفْعَلُوْنَ وسیوم درآیت مَا اُرِيْدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ اِلٰى مَا اَنْهٰىكُمْ عَنْهُ ودر لغت معنی عقل منع وباز داشتن است ونزدیک جماعتی عقل نوریست دربدن آدمی ونیز گفته اند عقل نوریست روحانی که بآن معلوم میکند آدمی علوم ضروریه ونظریه را وجائی قرار او دماغ است زیراکه دماغ محل حواس است ونزدیک بعضی محل آن قلب است زیراکه قلب انسان معدن حیات ومادهٔ حواس است درینجا باید دانست که این آیة دلالتی دارد بر قبح آنانکه دیگرانرا بچیزی به نیکوئی وخود نمیکند وفرمود حافظ شیرازی درمذمت عرفان بی عمل واعظان کین جلوه درمحراب ومنبر میکنند ٭ چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند مشکلی دارم زدانشمند مجلس باز پرس ٭ توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ٭ وازین قسم عالم بی عمل را فضیحت ورسوائی درروز قیامت بسیار خواهد بود چنانچه در حدیث معراج بروایت انس بن مالکؓ که درجمیع صحاح سته موجود است وارد شده که آنحضرتؐ فرموده اند که درشب معراج جماعتی را دیدم که لبهاء ان هارا بمقراض آتشین می بریدند وهرگاه از بریدن میشدند لبهاء ایشان باز درست میشدند از حضرت جبرئیلؑ پرسیدم که این جماعة کدام کسانند گفت اینها خطیبان امت تواند که مردم را به نیکی حکم میکردند ٭ خود را فراموش میساختند

تحقیق عقل

بیان مذمت علماء بی عمل

و در صحیحین بروایت اسامه بن زید از آنحضرت صلعم وارد است که روز قیامت مردی را آورده در آتش
دوزخ خواهند انداخت و رودهای آن مرد بیرون خواهند افتاد و آن رودها را کشیده دور خواهد گرد
چنانچه خرها آسیا را کشیده دور میکنند دوزخیان نزد او خواهند آمد و خواهند گفت که ای
فلان ترا چه بلا زده تو بودی که ما را بکارهای نیک میفرمودی و تو از کارهای بد میکردی
او خواهد گفت که من شما را میفرمودم و خود نکردم و شما را منع میکردم و خود میکردم و خطیب
ابن النجار بروایت جابر رضی از آن حضرت آورده اند که روز قیامت جماعة از بهشتیان
بر مردم دوزخ مشرف خواهند شد و آواز خواهند داد که ای فلان و فلان شما را چه شد که در دوزخ
افتادید حال آنکه ما بتعلیم شما در بهشت در آمدیم آنها در جواب خواهند گفت که ما شما را تعلیم
میکردیم و خود عمل نمیکردیم و طبرانی و خطیب و ابن ابی جندب بن عبدالله مجلی و از ابو برزه
اسلمی باسناد صحیح روایت کرده اند که آنحضرت صلعم میفرمودند عالم بے عمل مانند فتیله چراغ است که
خود را میسوزد و دیگری را روشنی می بخشد وَاسْتَعِيْنُوْا بِالصَّلٰوةِ مدد خواهید برای
کار شاقه بصبر و نماز اما صبر پس سه قسم است اول صبر بر مشقت طاعت مثل برخواستن از
خواب برای نماز و غسل و وضوء در وقت سرما و رفتن مسجد در وقت گرما و در وقت
تاریکی و علی هذا القیاس دوم صبر از لذات گناه سوم صبر بر مصیبت و در حدیث شریف
وارد است الایمان نصف فی الصبر و نصف فی الشکر رواه البیهقی و نیز درین کتاب بروایت
حضرت علی کرم الله وجهه آورده اند الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد اذا قطع الراس
انتن ما فی الجسد و لا ایمان لمن لا صبر له و حکیم ترمذی در نوادر الاصول بروایت ابن عباس
رضی آورده اند که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم علم دوست و خیر خواه مومن است و حلم
بمنزل وزیر اوست و عقل بمنزل راه بر اوست و رفق یعنی مدارا و نرم خوئی بمنزل
برادر است که هر وقت بکار وی می آید و صبر بمنزل امیر الامراء لشکر اوست که هیچ مهم بدون
معاونت او فتح نمیشود و بیهقی از شعب بن سلام روایت کرده اند که او از ابو حاضره اسدی
شنیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی را از یاران خود که همیشه در مجلس شریف حاضر
میشد چند روز ندید نشان حال او تفقد فرمودند یاران گفتند که او در فلان کوه قسیه است

بیان قیام هیجم اول دوم سوم

آنحضرت او را طلب فرمودند وارشاد نمودند که چرا خلوت گزیدی واز صحبت مسلمین کناره
کردی او عرض کرد که یا رسول الله مرا صحبت مردم در عبادت خدا تشویش میدهد فرمودند
که صبر کردن آدمی در صحبتی از صحبتهای مسلمانان بر مکروهات خود بهتر از عبادتی است
که در خلوت تا شصت سال ادا نماید و بخاری در کتاب الادب و ترمذی و ابن ماجه
بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه از آنحضرت آورده اند که مسلمانی که با مردم خلط نماید و بر ایذای
انها صبر کنند بهتر است از مسلمانی که صبر بر ایذای مردم نکرده ترک صحبت انها کنند فرمود
حافظ گوید سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک بخون جگر شود باید دانست که خداوند
تعالی برای جزای اعمال هر بنده بناهیتی وعدی بیان فرموده که من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها وجزای صدقه فی سبیل الله بر ترازین گردانید که فرمود مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبه الایه وگردانید اجر صابران بی حدوبی
و مدح ایشان فرمود که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ونیز وصف فرمود اولتعالی
خود را به صبر چنانچه در حدیث شریف وارد است لیس شئی اصبر علی اذی سمعه من الله تعالی
انهم لیدعون له ولدا وانه لیعافیهم ویرزقهم ومراد از وصف خدا تعالی به صبر کردن در ینجا
حلم است اما نماز پس استعانت بان دو طریق وارد طریق اول که نصیب عوام است واو آنست
که چون غرضی در پیش آیم که چاره از انداند و سرانجام ان نتوانند برای حصول مطلب در مسجد
روند و دوگانه بگزارند و بدعا مشغول شوند واین طریق را ترمذی و دیگر صحاح ابن منبع
روایت کرده اند که قال رسول الله من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم فلیتوضاء
ولیحسن الوضوء ثم لیصل رکعتین ثم لیثن علی الله ولیصل علی النبی ثم لیقل لا اله الا الله الحلیم الکریم
سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسئلک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک
والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة هی لک
رضی الا قضیتها یا ارحم الراحمین و فایده این طریق استعانت آنست که شخصی را هیچ حاجت از
حوایج دنیا بخود نکشد و در تحصیل اسباب آن منهمک نشاند و غافل از خدا ندارد بلکه پیش آمدن
حوایج دیوی در حق او حکم آمدن وقت نماز گردد نظر او از اسباب یکر منقطع گشته خاص

متعلق گردد و طریق دوم آنست که در استعانت بنماز حصول مطلب ملحوظ نباشد بلکه جذب نفس
و کشیدن ان بقوت تمام بسوی جناب خداوندی و غفلت از امور دنیا و استغراق در لذت مکالمہ
و مناجات الہی و حضور انوار جلال و جمال او تعالے و دفع کردن خطرات بسبب مشغول شدن در نماز ذوق آمو
کردن نفس خود را بسبب شوق و لذت از مناجات الہی که بردارد مکروہات دنیوی را و این مکروہ
بسبب التذاذ در نظر نماز گذارنده سبک بنماید چنانچہ محب الدین طبری بروایت ام المومنین
حضرت عائشہ صدیقہ رض آورده که چون در خانہ آنحضرت فاقہ میشد و شب چیزی نمیخوردند
گرسنگی غلبہ میکرد بار بار بمسجد میرفتند و بہ نماز مشغول مے شدند و از حضرت ابن عباس رض منقولست
که پسری از پسران ایشان قریب بمرگ شد ایشانرا خبر رسید بمجرد شنیدن مشغول به نماز شدند
و آنقدر در نماز مستغرق شدند و طول کردند که ایشان را هیچ خبر نشد تا آنکه پسر را دفن کرده آمده
مردم رسیدند فرمودند که مراجعت این بار غالب بود و صبر بر مصیبت او نتوانستم کرد ناچار بحکم
خدا بنماز التجا بردم و بمجرد شدم گویا اشاره فرمودند باآنکه تاخیر نماز در ذکر از صبر کردن درین
آیۃ واقع شده برای ترقی است یعنی چون بصبر کار پیش نرود باستغراق در نماز التجا باید برد
که از وساوس عقل و وہم بیخبر میسازد و روح را بلذات حضور میرساند تا بحدیکہ گنجایش هیچ خطرۂ خیال
دران نمیماند و لهذا طریق اول و استعانت بصلوۃ عوام را در کسوف و خسوف و نماز استسقا که
در وقت مشروع است نشان داده اند و این طریق دوم را مخصوص بخود و کاملان است
خو گردانیده و در تفسیر زاهدی فرموده اند که نماز سبب قضاء حوائج است هر حاجتی که
خلق از بر آوردن آن حاجت عاجز آیند چون تو بنماز بخواهی حاجت تو بر آید دلیل
براین که زکریا پیغمبر را پسری می بایست از زنی عقیمہ صدساله و زکریاء درین وقت سیصد ساله
بودند و از بر آوردن این حاجت عاجز بودند بنماز مشغول شدند حاجتش روا شد چنانکه
میفرماید حق تعالی فنادته الملئكة وهو قائم يصلى فی المحراب ان الله يبشرك بيحيى الاية
وانها لكبيرة یعنی و تحقیق آن نماز بحضور دل و اجتماع شرائط ظاهره و باطنه باشد و حب
ریاست و زن و فرزند و مال و دنیا را از دل دور کند البتہ شاق و گرانست از هر کس نمی آید
الا على الخشعين الذين يظنون انهم ملقوا ربهم مگر بر زمره که خوگر به خشوع و رجوع الی الله

وانها لکبیرۃ الا على الخاشعين

شده اند کسانیکه خیال میکنند در وقت مشغولی به نماز که ایشان در نماز ملاقات پروردگار خود
میکنند یا میدانند که ایشان بیقین رسندگانند بجزای پروردگار خویش وظن بمعنی یقین است این
ملاقات از پروردگار کنایه است از دیدن روز حشر وسوال در روز قیامت و نیز گفته اند ای
میدانند ایشان خواهیم مرد و در حدیث است من احب لقاء الله احب لقاءه ومن کره لقاء الله کره لقاءه
که مراد ازین لقا موت است وَاَنَّهُمْ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ وبدرستیکه این نیز میدانند که ایشان بسوی
پروردگار خود جهت پاداش گرفتن بازگردندگانند یا در وقت نماز خیال میکنند که ایشان بسوی
پروردگار خود رجوع کنندگانند و در حدیث صحیح مرویست که الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْٓ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای فرزندان
یعقوب یاد کنید نعمتها آن نعمتها که من انعام کرده ام بر شما بانزال من وسلوی وتظلیل غمام
یعنی به سایه ابر فرستادن ورتیه بر شما و جاری نمودن دوازده چشمها از یک سنگ وغیره پس
حق شما انست که در شکران نعمت بقدر آن نعمت اعمال نیک بجا آرید وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ
وبدرستیکه من تفضیل کرده ام اجداد شما را وفضل نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان
بودند زیرا که در فرقه شما چهار هزار پیغمبر مبعوث ساختیم و توریة و زبور وانجیل و دیگر صحف
الهیه بر لغت شما و در دست شما نازل کردم و پادشاهان عادل و عالمان باعمل در شما
پیدا کردم پس حق شما آنست که درینوقت که وقت نزول کتاب جدید وبعثت سید المرسلین است
نیز از جمیع خلایق افضل گردید و در نصرت این دین و سرعت امتثال امر این کتاب و پیغمبر تفضیلات
شما بر جمیع عالمها این وقت نیز صورت گیرد و از نیمرتبه و منصب که دفترداری کارخانه شریعت
است معزول نشوید لطیفه ذکر فرمود خدای تعالی در قرآن مجید لفظ عالمین را بر پنج وجه اول
برای جن وانسان که لِيَكُوْنَ لِلْعٰلَمِيْنَ نَذِيْرًا وَاِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا
رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ که عام و شامل است برای جن وانس دوم ارشاد شد برای عالمیان
زمانه ایشان که وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ که مراد عالمیان زمانه ایشانند ولقد اخترناهم على العلم على العالمين
ویا مریم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين که مراد مردمان زمانه
ایشان در آیة اول و زنان زمانه مریم در این آیة است سوم از زمانه حضرت آدم ع تا قیام قیامت

ع ۵ نکته ۱ اول دوم سوم

کرالی الارض التی بارکنا فیها للعالمین که مراد از برکت زمین برای تمام جهان است از زمانه حضرت
آدم تا قیامت چهارم برای آنکه آمدند بعد از حضرت نوح که سلام علی نوح فی العالمین یعنی
سلام بر نوح در عالمیان که بعد نوح باشند پنجم برای فرقه منکرن فرضیت حج که ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین که مراد منکران حج بیت الله
اند ودر تفسیر زاهدی از ابن مقسم رحمه الله نقل فرموده که عالمین جمع است واحد وی عالم است
واشتقاق عالم از علم است وعلم در سپاه نشانی بود که تا همه کس بدانند که جای قیام
لشکر است پس معنی آنست که آفریدگار لشکر ونشانهای است که هژده هزار از مخلوقات
نشان است مر هستی وی را ابدان یعنی که دعوی خلقت کوتاه است از آفریدن ذره وعجز
خلقت ظاهر است از نیست ساختن از ذره پس هر ذره از مخلوقات نشان ودلیل بر هستی
وی است واحداث چیزها دلیل است بر قدیمی وی وباقی وی دلیل است بر بی چونی وی
درستی چیزها دلیل علم وحکمت اوست ونفاذ امر وی دلیل جلال وعظمت وی است
وتنگی روزی دلیل است بر قابضی وی ووسعت روزی دلیل است بر باسطی وی
ومقهوری خلقت دلیل است بر قاهری الهی ومرزوقی خلقت دلیل است بر رزاقی وی الی غیر ذلک
واتقوا یوما وبترسید انسان روز را لا تجزی نفس ونخواهد کرد هیچ نفس گو بمرتبه اعلای سید
باشد وتقرب تمام بجناب الهی پیدا کرده عن نفس از جانب هیچ نفسی گو فرزند صلبی او
باشد شیئا چیزی را از حقوق ولا یقبل منها شفاعة وقبول کرده نخواهد شد از آن نفس
شفاعتی در حق آن نفس تقصیر کننده که ترک شکر کرده وکفر ورزیده وشفاعت نیست
در حق کافر بخلاف مومن که مستحق شفاعت است ودر حدیث شریف وارد است شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی فمن کذب بها لم ینلها وآنچه که آیات در نفی شفاعت آمده خاص
در حق کافر اند ولا یؤخذ منها عدل وگرفته نخواهد شد از آن نفس فدیه ولا هم
ینصرون ونه این تقصیر کنندگان را در شکر مددکاری خواهد بود که بزور وغلبه از ایشان
عذاب را دفع کنند وطرق دفع عذاب در دنیا منحصر در همین چهار چیز است یا بقهر وغلبه
از آنرا نصرت گویند ویا بدون قهر وغلبه وآن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی

خلاص کنانند وآن شفاعت است یا بدادن چیزی وآن نیز دو قسمست یا بدادن چیزی که
بر ذمهء او واجب بود بعینه مثل ادای قرض وتاوان ومال مصادره واین قسم در روز قیامت
شدنی نیست چنانچه در قران مجید درین آیة خبر میدهد لَن تَنفَعَكُم اَرحَامُكُم وَلَا اَولَادُكُم وچگونه نفع
دهد که پیغمبر باید اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ویوم یفر المرء من اخیه الآیة فرمود مولوی
در مثنوی چون یفر المرء آید من اخیه * یهرب المولود یوما من ابیه * زان شود هر دوست آن
ساعت عدو * کز بت تو بود واز ره مانع او * واین در حق کافران است واما در حق مومن
حق تعالی استثنا فرموده کقوله تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی
پاک از شرک ودر روایت میکنند از حضرت عکرمه رض که بروز قیامت پدر به پسر خواهد گفت که فرزند من
پدر توام وامروز مرا ضرورتست یک ذره از نیکوی هست اگر مرا دهی امید است که از عذاب نجات
یابم پسر گوید که من خود مثل تو میترسم من نتوانستم داد از نکوی خود من بعد ازین نزد زن خود
خواهد آمد واو را همین سخن خواهد گفت وزن او نیز همچنین جواب خواهد داد پس ارشاد شود
وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیئا ولو کان ذا قربی یعنی از بار گناه کسی نخواهد
برداشت از طرف کسی چیزی نبردند هر کس درود انچه کشت * نماند بجز نام نیکو وزشت *
بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند * کسی برد خرمن که تخمی فشاند * ودر تاویلات نجمیه فرموده
که ظاهر این آیة عام است وباطن این خاص است با قومی از ایشان که نیکوی ایشان میدانستند
در علم قدیمی خود پس رسانید خطاب خود را با ایشان ودستر پس یاد دهانید ایشان را نعمتیکه
با ایشان ارزانی فرموده اند وان نعمت استعداد قبول نمودن رشاش نور اوست در
روزیکه پیدا نمود مخلوقات را در تاریکی محض وانداخت بر ایشان از نور خود پس ایمان آوردند
بر آنحضرت بسبب قبول نمودن آن نور چنانکه فرمود پیغمبر خدای ص فمن اصابه ذلک النور فقد
اهتدی ومن اخطاه فقد ضل وانی فضلتکم علی العالمین یعنی تفضیل دادیم شما را بر تمام
جهان در وقت رشاش این نور بان نعمت بانکسانیکه انعام فرمود بر ایشان که خبر داد
منعم علیهم را درین آیة مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
واتقوا یوما ای از عذاب روز قیامت که میترساند عوام را با فعال خود کما قال واتقوا النار الخ

وخوص با بیضمات خود کقوله تعالی اِنَّا نَعلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعلِنُونَ وَاِذ نَجَّینٰکُم مِّن اٰلِ فِرعَونَ یاد کنید
آنوقت راکه ما خلاص کردیم شما و نجات دادیم از دست تابعان فرعون که در کثرت بیشمار بودند
و فرعون لقب کردند بجهت افروختگی چهره او و نام او ولید است بن مصعب بن ریان و قابوس
هم لقب کرده بودند زیراکه قابوس اشکر افروزنده را گویند و بجهة آنکه بادشاه ملک مصر بود او را
فرعون میگفتند زیراکه فرعون در لغت قبطیان بادشاه را گویند چنانچه کسری لقب بادشاه
فارس و قیصر بادشاه روم و خاقان بادشاه ترک و نجاشی بادشاه حبشه و تبع بادشاه اهل
یمن و سلطان در لقب عرب و شاه در لغت فارسی و راجه در لغت هندی لقب است و عمر
فرعون اکثر از چهار صد سال بود و بعضی گویند فرعون عطار بود و جماعتی بر آنند که از سبب
قرض که بذمه این بود تا چار شده بنام رسید انجا نیز صورت ادای قرض حاصل نشد بعد
ازان بشهر مصر در آمد دید که درین شهر خربزها نهایت ارزانی دارند در تجارت آن مشغول شد و ازین
تجارت فائده بر داشت اتفاقا دران شهر و با افتاد و مردمان از سبب و با در هلاکت بکثرت افتادند
و مردند و در سلطنت بادشاه امساک نهایت سستی دیده در گورستان آمده استقامت اختیار
کرد و هر مرده که برای دفن دران گورستان می آمد از والیان مرده از دفن نمودن دران
گورستان متعرض و مانع می آمد و میگفت که امین این گورستانم از دفن کردن ندهم تا آنکه مرا پنج
درهم قیمت این زمین ندهید ایشان پنج درهم میدادند به همین طریق زر خطیر در عرصه سه ماه
جمع کرد و کسی شخص متعرض او نمیشد تا آنکه شده شده خبر این ماجرا بگوش فرعون رسید فرعون
او را طلب کرد و پرسید که تو کیستی و کدام کس ترا درین گورستان امین کرد گفت کسی مرا
قایم و امین نکرد بلکه این کار فقط برای این اختیار کردم تا باین سبب نزد تو برسم و ترا
آگاه کنم بر اختلال حال قوم تو که من جمع کردم باین طریق این زر خطیر را و همه مال
جمع نمود به فرعون یعنی بادشاه مصر را داد و گفت مرا امین مملکت خود گردان تا که
به خوب طریق بندوبست ملک ترا خواهم نمود بادشاه را تدبیر این پسند آمد و او را
مقرب خود ساخت تا آنکه در انتظام لشکر و در عدل و صلاح بدرجه نهایت کوشید و همه
رعایا با او موافق شدند تا آنکه بقضای الهی والی آن ملک انتقال ازین جهان نمود و این

بعضی گویند ولید بن... (حاشیه)

دارین ولید بجای او قائم شد یسومونکم میرسانیدند شمارا سوء العذاب سخت ترین عذاب باین طریق که
یذبحون ابناءکم ذبح بسیاری کرده پسران شمارا و این عذاب سخت ترین عذابهاست زیراکه هلاک کردن
پسران موجب نیست و نابود شدن تخم فرقه است و نیز چون مردان نمانند معیشت زنان بسیار
مکدر میشود زیراکه کسب و تلاش معاش بذمه مردان است و نیز جنس پسر بحسب جبلت بشری محبوب
و مرغوب میباشد از جنس دختر تا آنکه عربان گفته اند **بیت** سروران ما انا ابالك و حیوة
البنین و موت البنات * پس در ذبح کردن پسران هم الم عقلی و هم طبعی است ویستحیون نساءکم
و زنده میگذاشتند دختران شمارا و هرچند دختران در اول پیدایش محبوب و مرغوب میشوند
و بحرکات سخنان دلفریب شمارا فریفته میکردند لیکن بعد از جوانی زنان بالغ میشدند
و باقیماندن زنان بدون مردان و هجوم افکار از طرف آنها هم از جهت مؤنات و نفقات
و هم از جهت آنکه فراش دشمنان خواهند شد و نهایت ذلت و عار لاحق خواهد گشت عیش
کمال اندوه و ملال خواهند شد و برای اشعار همین نکته ویستحیون بناتکم ـــــ و یذبحون رجالکم
نفرمودند و تفصیل این مقام آنست که کمال شفقت و رنج در هلاک پسران در وقت صغر سن است که هنوز
مصدر عقوق نشده اند و توقع منفعت از آنها بجمیع وجوه برقرار است و میل طبعی بحرکات آنها در اوج
کمال و کمال شفقت و رنج در زندگی دختران در وقت بلوغ است که میل طبعی بحرکات آنها نمانده
و وجوه مذلت و عار در بقای آنها از هر طرف هجوم آورده پس اگر یذبحون رجالکم ویستحیون بناتکم
یا یذبحون ابناءکم ویستحیون بناتکم میفرمودند این شدت عذاب مفهوم نمی شد وفی ذلکم بلاء
من ربکم عظیم و درین کشتن پسران و باقی داشتن دختران امتحانی بود از پروردگار شما بزرگ
القصه چون فرعون بر ملک مصر دستیاب شد و اسباب مکنت و جاه او را از هر طرف بهم رسید
نزد خود قرار داد که جمیع ارکان و اعیان مملکت مصر را از امرا و وزرا گرفته تا ادنی رعایا تکلیف
دهد که برای من سجده کرده باشند چنانچه اول کسیکه برای او سجده کرده بود هامان بود و بعد از ان دیگر
امرا و اعیان سجده نمودند و کسانیکه دور دست از پایه تخت بودند برای آنها صورت او شبیه خود را
از زر ساخته بر تختهای عاج و آبنوس و سیم نصب کرده و بر دوران تختها درختهای بنا کرده که برگهای
آنها از زمرد ساخته و بر هر شاخ از ان درختها جانوران از نقره ساخته و منقاران جانوران از

جواهر نفیس درست کرده و در بر جانور تعبیه نصب کرده بودند که چون انهار خادمان ان تخت حرکت
دهند از شکم آن جانور آوازی بر آمد که اهل مصر فرعون خداوند شماست برای او سجده کنید و مردم
قصبات و قریات بشنیدن این صدا بی اختیار تن بسجود میدادند و هر گاه که تمام اهل مصر بفرعون
پرستی گرفتار شدند بنی اسرائیل موافقت آنها نکردند و تن بسجود ندادند فرعون سرداران آنها را بحضور
خود طلبیده بتوبیخ گفت که شما برای من سجده نمی کنید و تصویرات مرا هم نمی پرستید معلوم میشود
که شما گمراهی میکنند اگر سجده برای من و برای تصویرات من نکردید شما را با نواع عذاب
معذب خواهم کرد این گفت و جلادان را با سباب تعذیب در حضور خود طلبید و بنی اسرائیل را
ترسانید سرداران بنی اسرائیل با فرقه خود گفتند که عذاب فرعون بیش از ساعتی نخواهد ماند و عذاب
خدای تعالی جاودانیست بهتر این است که بر عذاب فرعون صبر کنید و برای او سجده ننمائید تمام
فرقه بنی اسرائیل بر همین عزم تصمیم نموده انکار با فرعون گفتند که سجده غیر از خدا دیگری را جائز
نا هرگز برای تو سجده نخواهیم کرد و هر چه خواهی بکن فرعون دیگهای مسی داهنی طلبیده و دران
دیگها روغن زیت و گوگرد انداخته بر آتش نهاده گرم کنانید چون آن دیگها گرم شدند روغن
گوگرد جوشیدن گرفت بنی اسرائیل را دران دیگهای انداخت و میسوخت و بنی اسرائیل هرگز تن
بسجده ندادند و صبر ورزیدند و گفتند که پروردگار همان خداست که پروردگار ابراهیم و اسحق
و یعقوب عم بود و ما به همان پروردگار خود ایمان داریم تا آنکه جمعی کثیر از بنی اسرائیل سوخته
شدند هامان که وزیر فرعون بود بشفاعت برخاست و عرض کرد که بادشاه اینوقت ایشان را
مهلت فرمایند تا فهمیده سنجیده فرمان بادشاه اینوقت ایشان را مهلت فرمایند تا فهمیده
و سنجیده فرمان بادشاه را قبول نمایند فرعون از سوختن بنی اسرائیل باز ماند لیکن این
فرقه بیکارها مقرر کرد از انجمله صاحب قوت را ازین فرقه نیز برداشتن سنگها از کوهستان
برای عمارت باغات فرعون و کوشکهای او مقرر کرده بودند تا آنکه دستها و گردنهای
انها قرحه پیدا کرده بود و پشتهای ایشان ریشها رسانیده و ضعیفان را ازین فرقه
برای نقل و تحویل سنگهای خرد و کلان قرار داده بودند و جماعه را از ایشان برای
ساختن خشتها و پختن آنها را داده معین نموده بودند و جماعه را برای نجاری و حدادی

کناسی راه ها و خانها گماشته و هر که از اینها ضعیف تر می شد و هیچ کار نمی آمد بر سر او جزیه
مقرر کرده بودند که سال بسال و ماه بماه ادا کند و زنان بنی اسرائیل را بطریق بیکار برای
ریسیدن کتان و بافتن جامهای کتانی و بعضی را برای دیگر اعمال وزیله مقرر کرده بودند
تا آنکه مردان و زنان بنی اسرائیل درین حالات شدید آرزوی مرگ میکردند و از زندگی بیزار شده
بودند و ظاهرست که کشتن پسران چیزی دیگر و رای آنچیز ها است برای مغایرت درمیان
مضمون جملتین حرف واو را که دلالت براین دارد آورده تا آنکه فرعون در یک شب متواتر خوابها
متوحش و ترسناک دید گویند که آتشی در خواب او نظر آمد که تمام شهر مصر و ملک قبطیان را سوخته
می آید و چون بمحله بنی اسرائیل میگذرد و هیچکس را نمیسوزد و از محله بنی اسرائیل اژدهای
بزرگ بر آمده بر فرعون دویده او را از بالائی تخت واژگون انداخته صبح که از خواب خاست
معبران و منجمان را جمع کرده از تعبیر این خواب پرسید همه گفتند که در بنی اسرائیل پسری پیدا
شود که باعث زوال بادشاهت تو گردد فرعون چون این تعبیر شنید کوتوال شهر را طلبیده
حکم فرمود که یکهزار پیاده را خاص بمحله بنی اسرائیل تعین نماید و هزار قابله را همراه آنها دهد تا
درون خانهای بنی اسرائیل تجسس نمایند و در هر خانه که پسر متولد شود او را بکشند و دختران
را بگذارند بموجب حکم فرعون تا دو سال همین ستم و ظلم بر بنی اسرائیل جاری ماند چون سال
سویم شد عائذ نام زوجه عمران که یکی از سرداران بنی لاوی بود و لاوی پسر کلان حضرت یعقوب
علیهم است بحضرت موسی حامله شد و دایه های فرعون هر روز درون خانه ایشان و پیادگان
بر سر در وانه برای تفحص تجسس می آمدند چون تولد حضرت موسی قریب شد دایه اندایه های فرعون برای
احتیاط بخانه ایشان شب باشی اختیار کرد و حضرت موسی ناگاه وقت شب متولد شدند بمجرد یکه
از شکم بر آمدند و چشم دایه بر چهره مبارک ایشان افتاد بی اختیار محبت ایشان در دل او غلبه کرد
هرچند خواست که ایشان را بکشد هرگز ممکن نشد آخر مادر ایشان گفت که دست من بکشتن این پسر
یارای نمیشود و تدبیر حیات مادر ایشان فرمودند که همسایه ما شخصی گوسفندی ذبح کرده است
پاره از گوشت آن گوسفند آورده در دیگی انداخته به پیادگان بنما که درین جا پسر پیدا شده بود
من او را کشتم و برای یافتن بصحرا میروم صبح هنگام که پیاده ها برای تحقیق آمدند دایه بر آمده

ولادت حضرت موسی

و پیادگان را دیگر سربسته نموده که اینک در بچخانه پسری پیدا شده بود من او را کشته ام و بصحرا
سپردم و پیادگان بنابر آنکه اعتماد کلی بر دایگان داشتند تفحص را بدینکردند و حضرت موسی
در خانه ماندند لیکن فرعون را منجمان و معبران جمع شده خبر رسانیدند که آن پسر موعود بوجود
آمده است و ستاره او طلوع نموده است خبردار باید شد و تفحص باید نمود فرعون کوتوال را تقید
نمود و او بر پیادگان تشدد بسیار کرد و پیادگان گفتند که ما در بچخانه زیاده تحقیق نکرده ایم
بر گفتن دایه اعتماد نموده ایم اگر بفرمائید درون آن خانه در آئیم و تفحص واجبی کنیم و بر دایگان اعتماد
نه نمائیم کوتوال گفت زود بروید و بی پرده درون خانه در آئید تا اگر پسری را پنهان کرده
باشند ظاهر گردد پیادگان بیخبر در خانه عمران در آمدند و حضرت موسی نزد خواهر کلان خود که
مریم نام داشت در کنار بودند خواهر ایشان چون دید که پیادگان شور کنان درون خانه آمدند
ایشان را در تنور انداخت و تنور در آنوقت مشتعل بود بجای خود چنین اندیشید که اگر این
پسر ظاهر شود ما تمام خانه کشته شویم و این پسر هم کشته شود و اگر این پسر را در تنور اندازیم
جان این پسر برود و لیکن جان تمام مردم خانه محفوظ ماند پیادها تمام خانه را تفحص تمام نمودند
هیچ جا نشان پسر نیافتند و از حال تنور بنابر آنکه مشتعل بود تفحص نکردند و بر آمده رفتند
مادر حضرت موسی که در این واقعه سهمگین باز خود رفته بود از دختر خود بعد از افاقه تحقیق حال
نمود که این پسر را کجا انداختی او گفت که باضطراب در تنور انداختم مادر ایشان بسیار اندوهگین
شد و بر سر تنور آمده دید که تنور شعلها میزند از زندگی پسر مایوس گشت ناگاه از درون
تنور ندا فرمودند که ای مادر غم مخور که حقتعالی این آتش را بر من سرد کرده است چنانچه
بر جدّ من ابراهیم کرده بود مادر ایشان متحیر شد و گفت که حالا چه تدبیر است که ترا از تنور
بر آرم حضرت کلیم الله فرمودند که دست خود دراز کن و مرا از تنور بر دار که دست ترا
نیز آتش ضرر نخواهد رسانید و در اینوقت عمر حضرت موسی چهل روز تمام شده بود و بعد از آن
که مادر ایشان ایشان را از تنور بر آوردند با اهل خانه خود مشوره نمود که این پسر هر چند بعجائب
قدرت الهی است لیکن آخر طفل است گریه و آواز خواهد کرد و پیادگان فرعون که خانه
بچخانه برای تجسس میگردند آواز او را خواهند شنید و مارا و او را خواهند کشت بهتر اینست

که این طفل را در صندوقچه نهاده در دریای نیل سر دهیم تا در دیهی از دیهات بدست کسی بیفتد
و زنده ماند و ما نیز از ترس فرعون نجات یابیم الحاصل همه برین مشوره قرار دادند و درودگری را که سامان
نام و شیت بخفیه طلبیده آوردند و گفتند که ما را یک صندوقچه که طول و عرض او اینقدر باشد ساخته
بده و بنوعی تخته های آن صندوق را وصل کن که جایی در آید آب نباشد آن درودگر گفت
که این صندوقچه برای چه میسازید از زبان مادر حضرت موسیٰ برآمد که در خانه ما پسری پیدا
شده است میخواهیم که او را در دریای نیل سر دهیم تا نشود که بر پادشاه ظاهر شود ما را بکشتن
درودگر گفت که بسیار خوب من راز دار شما ام برای شما ساخته میدهم چون بخانه رسید شنید که
منادی فرعون میگردد که هر که ما را از پسری که درین ایام در بنی اسرائیل پیدا شده است
نشان دهد او را چنین و چنان نوازش فرمائیم درودگر را و یک طمع بجوش آمد و خواست
که بحضور کوتوال این ماجرا ظاهر کند همینکه قدم از در خانه بیرون نهاده کور شد و هر دو
پایی او تا نشانگ در زمین خسف شده آوازی از غیب شنیده که اگر این راز را بکسی
گفتی ترا فی الفور در زمین غرق خواهیم کرد درودگر توبهٔ نصوح نمود و از کوری و خسف
نجات یافته بخانه خود آمد و شباشب صندوقچه موافق فرمایش مادر حضرت موسیٰ درست
ساخته و دریچهٔ آن صندوق بسوی آسمان کشاده شباشب پیش مادر حضرت موسیٰ
مبلغی خطیر رسم اجوره باو داد و شکر گذاری نمود او گفت که من بدل و جان مرید و معتقد
این پسرم من هرگز هرگز بر کار او مزدوری نخواهم گرفت مگر اینقدر بکنید که مرا بزیارت
این پسر مشرف سازید مادر حضرت موسیٰ حضرت موسیٰ را باو نمودند او چشمان خود را بر قدم
ایشان مالید و برگشت اول کسی که بحضرت موسیٰ ایمان آورد او بود مادر حضرت موسیٰ
روزانه توقف نموده چون شب دیگر شد حضرت موسیٰ را غسل داد و خوشبوی مالید
و جامهای نو پوشانید و ایشان را در صندوقچه نهاده گریان و اندوه کنان بر لب رود نیل برد
ناگاه ابلیس لعین در صورت اژدهای بزرگ سیاه نمودار شد و گفت که اگر این را در دریا
اندازی یک لقمه او را فرو خواهم برد مادر حضرت موسیٰ خیلی عاقل بود دانست که اگر این
جانور میبود این گویایی از کجا بیافت معلوم میشود که شیطان است ملتفت نشده ایشان را

اول ایمان آورندهٔ حضرت موسیٰ

در دریا انداخت و گریان و اندوهناک بخانه برگشت و خواهر ایشان را گفت که اگر زندگی من میخواهی
در عقب این صندوقچه برو و نظر کن که کجا میرود و اگر از محاذات شهر گذشته رفت خاطر با جمع خواهد شد
و اگر از مردم شهر کسی این صندوقچه را دید و برگرفت بالیقین پیش بادشاه خواهد برد خواهر حضرت
موسیٰ همراه صندوقچه بر کناره دریا میرفت و بیگانه وار از دور میدید گویند که تا تولد حضرت موسیٰ
دوازده هزار پسر از بنی اسرائیل بقتل آمده بودند و نود هزار حمل بخوف آنکه مبادا پسر شود و او را
فرعونیان بکشند زنان بنی اسرائیل اسقاط کرده بودند و این همه تدبیر فرعون در مقابله تقدیر
الهی هیچ کارگر نشد القصه آن صندوقچه از وسط دریای نیل در نهری که آن نهر را فرعون
از دریائی نیل کنده بباغ خود که عین شمس نام داشت برده بود افتاد و در آن نهر جاری شده
در وسط باغ فرعون در آنوقت مشغول بسیر باغ بود و زن و دختر فرعون و دیگر اهل محله همراه او
چون دیدند که صندوقچه در نهری می آید و دیدند و آن صندوقچه برداشته پیش فرعون بردند
خواهر حضرت موسیٰ چون دید که صندوقچه همراه آب نهر در باغ در آمده است و دیده رفت
و بمادر خود خبر کرد مادر ایشان در آنوقت خیلی بیتاب شد و قریب بود که بی اختیار شده جزع
و فزع کنان از خانه برآید حق تعالی در دل او الهام فرستاد که اندوه مکن و تماشائی قدرت ما بین
که او را بچه تدبیرش به تو میرسانم و آخر از رسولان اولو العزم میکنم القصه چون فرعون دید که
طفلی نو تولد در صندوقچه نهاده اند هامان وزیر خود را طلبید و گفت که این همان طفل است که منجمان ما را از
وی ترسانید اقبال مرا بین که بچه بطور خود بخود پیش ما آمده حالا او را بکشید و زنده نگذارید زن فرعون
که آسیه نام داشت بمجرد دیدن جمال جهان آرای حضرت فریفته شد و گفت که این بیگناه را
گمان ناسد مکشید و زنده بگذارید شاید بکار ما بیاید یا او را پسر خود خوانیم که ما پسر نداریم فرعون
بسبب اصرار زن خود از کشتن حضرت موسیٰ باز ماند و زن فرعون ایشان را پسر خود
گردانید و حکم کرد که دایه ها را برای این طفل بیارند هر دایه را که می آوردند حضرت موسیٰ شیر او نمی
گرفت تا آنکه خواهر حضرت موسیٰ که تجسس حال ایشان ماجرا شنید گفت که من دایه را نشان
میدهم که در آئین پرورش اطفال یگانه است غالب که این طفل شیر آن دایه را خواهد گرفت
مادر حضرت موسیٰ را طلبیدند و حضرت موسیٰ شیر مادر خود گرفتند فرعون برای مادر حضرت

بیان رسیدن صندوقچه که در آن حضرت موسیٰ بود از راه نهر در باغ فرعون

موسیٰ یک اشرفی رائج اند یا روزینه مقرر کرد و فرمود که این طفل را همین دایه شیر میداده
باشد در حدیث شریف وارد است که مثال غازیان است من که از بادشاه و وزیر وامیر
ماهیانه یا سالانه میگیرند و در تهیه اسباب جهاد صرف میکنند و نیت ایشان خالص است
برای خدا مثال مادر حضرت موسیٰ که روزینه از فرعون میگرفت و پسر خود را شیر میداد و درین حدیث
اشاره است باصلی عظیم از اصول کلیه فقه یعنی اجرت بر عبادت گرفتن درین صورت جائز است که
نیت خالص محض برای خدا باشد و بودن و نه بودن اجرت برابر گردد آن عبادت را اگر فی
خود داند خواه کسی بران اجرت بدهد یا ندهد و اگر مانند حرفتها و مزدوریها و مبادی آن عبادت را
معلق بر گرفتن اجرت سازد که اگر اجرت دادند بجا آورد و الا ترک کرد پس او محض مزدور است
از ثواب بهره ندارد بلکه خوف عقاب دارد که کار دین را برای دنیا کرد و آخرت را بباد داد نعوذ
من ذلک القصه آسیه زن فرعون برای حضرت موسیٰ گهواره از تخته های زر درست کرد و ایشان را
بکمال عزت و احترام داشت و تا مدت دو سال مادر ایشان ایشان را در خانه فرعون شیر داد و چون
بعد از دو سال ایشان را از پستان جدا کردند آسیه یک استر بار زر و چند شتر بار از تحف و قماش نفیس داده
رخصت کرد و حضرت موسیٰ را نزد خود تربیت کردن آغاز نهاد چون حضرت موسیٰ سه ساله شدند
روزی فرعون ایشان را در کنار گرفته بازی میکرد که ناگاه حضرت موسیٰ موی ریش او را بدست گرفته کشیدند
و بر روی فرعون بشدت طپانچه زدند فرعون برآشفت و آسیه را گفت که من نمی گفتم که این طفل
همان دشمن منست که از و میترسم و تو مرا کشتن ندادی و حالا هم از و دست بردار آسیه گفت
تو در چه خیالی اطفال را ازین نوع حرکات بی تمیز بسیار میباشد حرکات آنها را محل بعداوت
نتوان کرد فرعون گفت این طفل را بر دیگران قیاس مکن از قیافه این طفل تمیز و عقل پیدا
بر تمیز و عقل بالغان دریافت می کنم و این حرکات را با من فهمیده و سنجیده کرده است آسیه گفت
که درین عمر تمیز و عقل کجا است ببین که من امتحانش میکنم فرمود تا طبقی از زر پر از یاقوت آوردند
و طبقی دیگر از سیم پر از مروارید و یاقوت نیز آوردند بعد از ان حضرت موسیٰ را گفت که ازین
هر دو طبق هرچه مرغوب تو باشد بردار حضرت موسیٰ دست خود را بسوی طبق مروارید و یاقوت
دراز کردند حضرت جبرئیل در رسیدند و دست ایشان در طبق آتش انداختند و یک اخگر آتش را

بر عبادت اجرت جائز نیست

نهان برداشته در دهان حضرت موسی رسانیدند تا آنکه زبان ایشان سوخته شد و آن اخگر را بر قیمت
و لکنت در زبان ایشان از همان وقت پیدا آمد آسیه بفرعون گفت که تمیز و عقل این طفل را دیدی
بعد ازان چون حضرت موسی هشت ساله شدند روزی پیش فرعون مؤدب نشسته بودند ناگاه
فرعون بر زبان گفت که خروسان خنگی ما را بجنبانید اول خروسی بر آمد و هر دو بازوی خود را حرکت
داده آوازی کرد حضرت موسی گفتند که راست گفتی فرعون پرسید که این چه گفت حضرت
موسی فرمودند که این پروردگار خود را تسبیح کرد باین عبارت که پاک است خداوندی که
پسر شما را تا این مدت دراز بدولت و حشمت و تخت و نعمتهای گوناگون او را اعطا فرمود
با وجود آنکه او در مقابله بر نعمت کفران و ناسپاسی میکرد فرعون گفت که ای موسی خروس
را باین سخنان چه کار از طرف خود بیهوده تو طعنه های می بندی حضرت موسی خروس را
آواز داد که هان بیا و بزبان که مفهوم خاص و عام شود سخن کن خروس پیش آمده و بزبان
فصیح همان سخن را بتغییر واضح کرد چهرهٔ فرعون متغیر شد و نهایت ترسید هامان که وزیر
او بود حاضر بود عرض کرد که این خروس مسحور شده است باید فرمود که این را ذبح کنند
چون او را ذبح کردند حق تعالی باز در وی اعاده روح فرمود و در هوا پریده شد و از نظر مردم
غایب شد و چون حضرت موسی نه ساله شدند روزی فرعون ایشان را بر تخت خود از راه تلطف
نشانید و از جمیع امراء و وزیر گرداگرد تخت او استاده بودند فرعون موافق عادت خود که
در سر نخوت و تکبر داشت کلمات کفر گفتن آغاز نهاد حضرت موسی خشم آلوده شده از
تخت او فرود آمدند فرعون گفت کجا میروی حضرت موسی بپای خود بر تخت او لگدی
زدند که دو پای تخت شکسته شدند و تخت واژگون شد و فرعون از بالای تخت افتاد
و از بینی او خون بسیار روان شد و در مردم دربار و لوله افتاد حضرت موسی زود گریخته
نزد آسیه آمدند و برین قصه او را اطلاع دادند فرعون چون اندرون محل آمد و دید که موسی
نزد آسیه نشسته اند فرعون بر آسیه عتاب شروع کرد که تو مرا این طفل را کشتن ندادی
و حالا این طفل خیلی شوره پشتها میکند آسیه گفت که اطفال شوخی که در حالت صغر سن ایشان
و ملور خود می کنند جای شکایت نیست بلکه دلیل است بر آنکه بعد از بلوغ بس تمیز و عقل

اینهمه شوخی و قوت پرشستان آدر و پدر خواهد کرد وزرا و امرا همه از خوف سطوت این طفل
بحضور تو سر حساب خواهند ماند بعد ازان دستار خوان چیدند و خاصه حاضر کردند فرعون
طعام میخورد و موسی نیز همراه او میخوردند اتفاقا بزغاله را تمام وکمال در تنور دم پخت کرده
برای فرعون آورده بودند موسی آن بزغاله را فرمودند قم باذن الله آن بزغاله برخاست
و دویدن گرفت فرعون نهایت متعجب شد آسیه گفت که این همه چیزها برای بقای ملک
و دولت تو بکار خواهد آمد این طفل را غنیمت دان من بعد فرعون با حضرت موسی را
ادب سلوک میکرد و با ایشان تعرضی نمینمود تا آنکه حضرت بست و سه ساله شدند روزی
ایشان برکناره رود نیل رفته وضو کرده نماز میخواندند ناگاه شخصی از خواص فرعون در آنجا
میگذشت گفت این نوع عبادت برای که میکنید حضرت موسی گفتند برای آقا و خداوند
خود او گفت که شما را آقای و خاوندی نمیباید عبادت پدر خود بکنید که فرعون است
همین کافیست موسی فرمودند که بر تو و بر فرعون نیز لعنت خدا باد او گفت که من فرعون
را برین ماجرا خبردار میکنم موسی فرمودند که ای زمین این را بگیر زمین او را تا زانو فرو برد
و هرگز نگذاشت تا آنکه قسم مغلظ یاد کرد که من هرگز فرعون را ازین ماجرا آگاه نخواهم کرد بعد
ازان از زمین خلاص شده رفت لیکن حکایت نماز ایشان و عبادت ایشان در خواص
فرعون شایع شد و رفته رفته خبر بفرعون رسید فرعون گفت که هرگاه موسی بنماز و عبادت
مشغول شود مرا خبر کنید یکی از خواص فرعون منتظر وقت ماند چون دید که موسی شروع
نماز فرموده اند رفته بفرعون خبر کرد فرعون خود آمد و استاده ماند تا آنکه حضرت موسی از
نماز فارغ شدند فرعون پرسید که ای موسی این پرستش برای که بود حضرت موسی فرمودند که
برای همان آقائی خود که مرا میخوراند و می نوشاند و می پوشاند و تربیت می کند فرعون
گفت راست گفتی منم که این کارها کرده ام و میکنم بالجمله حضرت موسی بعد ازین عمر که همه
سالان بنی اسرائیل را پیش خود میخواندند و با ایشان صحبت میداشتند و با ایشان نسبت
والفت مینمودند و این امر بر قبطیان بسیار شاق می آید تا آنکه روزی سرداران بنی اسرائیل را
در مجلس خود جمع نموده پرسیدند که از کسی شما در عذاب فرعون گرفتار شدید گفتند که از مدت

دراز همین عذاب گرفتاریم حضرت موسی فرمودند که این عقوبت است از جانب خدا بر گناهان
شما شما را می باید که نذری بر خود لازم بگیرید که اگر حق تعالی این عقوبت را از شما بردارد ادا نمائید
همه گفتند که ما روزه و نماز و طعام مساکین بسیار خواهیم کرد فرمودند که یک چیز را بر خود
قبول کنید که از این همه کفایت می کند و آن آنست که اطاعت پروردگار خود بکنید و عصیان او نورزید
همه گفتند که بجان و دل قبول کردیم بعد از آن حضرت موسی فرمودند که من شنیده ام
که در زمان پیشین جماعت از بت پرستان را حق تعالی به پیغمبری نواخته بود آنها قدر آن پیغمبر نشناختند
و برای آن پیغمبر پشتاره های هیزم جمع کرده آتش افروختند و آن پیغمبر را در آن آتش انداختند و آن
او را هیچ ضرر نکرد و این قصه چگونه بوده است گفتند که آن پیغمبر خود جد امجد شما بوده اند حضرت ابراهیم
موسی فرمودند که پس بر طور جد خود باشید و از ایذای فرعون و فرعونیان نترسید که حق تعالی
شر ایشان را از شما دفع خواهد کرد چون حضرت موسی سی ساله شدند روزی در راهی میگذشتند که
ناگاه پیاده از پیادگان فرعون که داروغه مطبخ فرعون بود پشتاره هیزم را از سر اسرائیلی میکشید
و میگفت که این پشتاره را بمطبخ پادشاه برسان اسرائیلی چون حضرت موسی را دید فریاد آغاز
نهاد حضرت موسی هرچند او را از ظلم منع کردند باز نیامد ناچار یک مشتی بر پیشانی او زدند آن
مردود اسرائیلی خلاص شده بخانه خود رفت و این خبر بفرعون رسید فرعون گفت که این
دروغ است موسی بحمایت اسرائیلی قبطی را کشته باشند روز دوم باز همچنین اتفاق افتاد
که آن اسرائیلی را قبطی دیگر ظلم میکرد باز بحضرت موسی فریاد نمود حضرت موسی اول آن
اسرائیلی را زجر و توبیخ فرمودند بعد از آن خواستند که آن قبطی را دفع نمایند آن اسرائیلی دانست
که مرا میکشند باواز بلند گفت که ای موسی مرا امروز خواهی کشت حالانکه دیروز شخصی را کشته مردم
بازار پیش فرعون گواهی دادند که قاتل قبطی موسی است و روسای قبط همه از فرعون درخواستند
که موسی را بما حواله فرما تا او را در بدل قبطی بکشیم فرعون در حکم بقتل موسی متوقف شد که خرقیل که از جمله
قبطیان بشرف ایمان مشرف شده بود و حال او در سوره حم المومن انشاء الله مذکور خواهد شد از آن مجلس
دویده آمد و حضرت موسی را آگاه کرد که سپاهیان و امیران قبط در پی کشتن شما افتاده است
شما را مصلحت اینست که چند روز از این شهر بدر روید موسی شنیدن این خبر بی زاد و راحله از

مصر برآمدند وراه مدین گرفتند در راه با شبانی درخوردند پوشاک نفیس خود را که در بر داشتند
بآن شبان دادند وجبه صوف وگلیم آن شبان را پوشیده روانه شدند تا آنکه روز هفتم بمدین
رسیدند ودر اثناء راه ایشان را دد وزانه و شیر همراه میشدند ودلالت براه مینمودند و وقت شب
بمحافظت ایشان از سباع وهوام قیام مینمودند وبعد از آنکه بمدین رسیدند در خانه حضرت شعیب
اقامت اختیار فرمودند وبا دختر ایشان تزوج نمودند چنانچه در سوره قصص تفصیل این قصه
مسطور است وبعد از ده سال که در خدمت حضرت شعیب گذرانیدند باز متوجه مصر شدند
ودر اثناء راه به نبوت ورسالت مشرف شدند ودر مصر تا چهل سال با فرعون وفرعونیان بمباحثه
ومخاصمه نمودن معجزات قاهره پرداختند چنانچه در سوره اعراف مذکور است وچون حضرت
موسیٰ از ایمان فرعون وفرعونیان وقبطیان مایوس شدند در جناب الهی عرض کردند
که بار خدایا تدبیری وحیله مرا تعلیم کن که بنی اسرائیل را از دست قبطیان خلاص کنم تا
بیخوف وبی هراس عبادت کنند حق تعالی با ایشان وحی فرستاد که حالا تدبیر اینست که بنی اسرائیل
را جمع کرده شبا شب کوچ کنید واگر فرعون عقب شما خواهد آمد او را هلاک خواهم کرد ایشان با
روسای بنی اسرائیل این تدبیر را ارشاد فرمودند رئیسان بنی اسرائیل تمام فرقه خود را که در
شهر مصر بودند آگاه ساختند هر که از بنی اسرائیل نزد قبطیان بطریق نوکری یا [illegible]
وامثال آن تعلق داشت همه می ماند برخاسته یکجا فراهم آمدند فرعون از این اجتماع ایشان
متوهم شده پرسید که این حرکت چرا می کنید رئیسان بنی اسرائیل گفتند که ما را روز عاشورا
که مولد حضرت آدم ع است وروز متبرک است عید است میخواهیم که همه یکجا جمع شده بیرون شهر
عبادت خدای بجا آریم ورسوم عید خود بر پا نمائیم فرعون اجازت داد وعوام بنی اسرائیل بهر
تزئین زیور وپوشاک بسیار از قبطیان بعاریت گرفتند وببهانه عید خیمه وخرگاه بیرون
شهر برآوردند تا آنکه آخر شب چون همه مجتمع شدند حضرت موسی وحضرت هارون [illegible]
کنانیدند حضرت موسیٰ از عقب میرفتند وحضرت هارون از پیش تا آنکه در صحرا افتادند
وراه را گم کردند وهر چند چپ وراست میزدند وسراغ راه نمی یافتند وبنوه بنی اسرائیل [illegible]
وهفتاد هزار کس شده بود وحضرت موسیٰ کهنه سالان بنی اسرائیل را طلبیدند [illegible]

که راه معلوم نمیشود و حال آنکه این راه مسلوک است بارها درین راه آمد و رفت کرده ایم کهنه سالان
بنی اسرائیل گفتند که اصل قصه اینست که چون حضرت یوسفؑ قریب بوفات شدند وصیت
فرمودند و از اولاد خود عهد و پیمان گرفتند که هرگاه که از مصر بیرون روید تابوت مرا همراه
گرفته روید و بمدفن آبائی من مرا برسانید حالانکه از مصر برآمده ایم و تابوت ایشان برنداشته ایم
از جانب غیب بارا بند کرده اند که راه معلوم نمیشود موسیٰ پرسیدند که قبر مبارک ایشان کجاست
تا تابوت ایشان برآریم و همراه گیریم کهنه سالان بنی اسرائیل گفتند که موضع قبر ایشان
را نمیدانیم اما این وصیت ایشان را از پدران خود یاد داشته ایم موسیٰ برخاستند و در لشکر
بنی اسرائیل منادی فرمودند که قسم میدهم بخدا هر کرا از موضع قبر یوسفؑ آگاهی
باشد پیش من بیاید و مرا خبر دار سازد هیچکس اقرار نکرد مگر یک پیرزال فرتوت گفت
که من موضع قبر ایشان را میشناسم لیکن مرا عهد خدا بدهید که اگر من نشان قبر ایشان بیان
نمائیم هرچه بخواهم بیابم موسیٰ توقف فرمودند وحی آمد که عهد بدهید و هرچه او بخواهد باو عطا
نمائید پیرزال گفت که مطلب من دو چیز است یکی در دنیا و یکی در آخرت مطلب دنیا اینست
که من پیر فرتوتم تمام طاقت رفتار ندارم مرا بر سواری نشانید و از مصر همراه خود بدر آرید
و مطلب آخرت اینست که در بهشت همراه شما در درجه شما باشم موسیٰ هر دو چیز را قبول فرمودند
بعد از آن آن پیرزال نشان داد که قبر ایشان در عین آب نیل است در فلانجا موسیٰ در آن مقام
رفتند و صندوق ایشان را که از سنگ مرمر بود برآوردند و خود آنرا برداشته پیش پیش لشکر
میبردند و راه برایشان هویدا شد درین اثنا طلوع فجر شده بود و جواسیس فرعون باو خبر
رسانیدند که بنی اسرائیل از مقامی که برای عید در انجا جمع شده بودند شباشب کوچیده رفتند
فرعون را آتش غضب افروخته شد و نقیبان خود را گرد و نواح شهر و در قصبات و قریات
فرستادند که سواران خوش اسپ حاضر شوند و خود با فواج خود سوار شده وقت اشراق تعاقب
نمود و انبوه بسیار همراه داشت گویند که هفتاد هزار سوار ابلق سوار در مقدمة الجیش او بود
و بعدد صد هزار سوار تیرانداز و همین مقدار نیزه باز و همین مقدار گرز بردار در رکاب او
میرفتند القصه بنی اسرائیل بعجلت تمام روانه شدند و در وادو بر لب دریای قلزم

بیان تعاقب لشکر فرعون

رسیدند و قلزم نام شهریست که برکنار این دریا وقعست متصل آن شهر این دریا منتهی شده لهذا این دریا را منصوب باو میکنند والا این دریا در اصل خلیجی است از خلیجان بحر محیط که در مابین بلاد حبش میگذرد و او را خلیج احمر نامند چنانچه خلیج دیگر را که درمیان فارس و عرب حائل است خلیج خضر گویند و طول این خلیج احمر که از جنوب بشمال صد و شصت فرسخ است و عرض او در ابتداء بقدر شصت فرسخ است و چون قریب بمنتهی میرسد عرض او کمتر میشود و از قسطاط مصر که شهر دار الملک انجاست تا طرف این خلیج مسافت سه روزه راه است در بر و آب نیل عزبے شهر مصر وقعست و شهر بر جانب شرقی نیل ست و بر ضلع غربی این خلیج اکثر بلاد بربر واقعست و بعضی از بلاد حبشه و بر ضلع شرقی این خلیج بیشتر سواحل عرب است از انجمله فرضه که ساحل مدینه منوره است و قوافل مصر و حبشه بحجاز از همین بندر عبور میکنند و بعض سواحل یمن از جده گرفته تا عدن برکنار شرقی همین خلیج اند و در وسط این خلیج بعضے بلاد متعلقه مصر نیز آبادست از انجمله و میاط که مذان مصرست باشند قلعه گوالیار در هندوستان غله برکشتی از مصر در انجا میبرند و مستحفظان بر قلعه او از طرف حاکم مصر میباشند و شهر قلزم که منتهای این دریاست طول این شصت و چهار[۶۴] درجه است و عرض او بست و نه[۲۹] درجه و سی دقیقه است چون بنی اسرائیل برکنار این دریا رسیدند و آب را در نهایت موج دار و دریا دیدند و متحیر شدند و گفتند که این قدر کشتیهای یکدفعه کجا میسر خواهد آمد که ما بعجلت ازین دریا بگذریم درهمین اثنا که افتاب برآمد و روز روشن شد از عقب آواز اسپان شنیدند چون تفحص کردند معلوم شد که فرعون با جمیع لشکرهای خود برای تعاقب رسیده و مقدمة الجیش نمودار شده است و با کم کردند و نزد حضرت موسیٰ آمدند و گفتند که حالا آن وعدهای شما کجاست اینک فرعون از عقب ما آمد و دریای زخار پیش روی ماست نه طاقت آن داریم که از عهده فرعون برائیم و نه قوة آنکه از دریا خلاص شویم حضرت موسیٰ فرمودند که مایوس نشوید اعانت الهی همراه منست گره کشائی خواهد فرمود درین اثنا بحضرت موسیٰ وحی آمد که عصای خود بر دریا بزنید و بگوئید که بشگاف و ما را راه ده حضرت موسیٰ یکبار عصای زدند و گفتند دریا بحال خود ماند باز حکم آمد که دریا را بکنیت او یا دکنید موسیٰ بار دوم عصا زدند و گفتند که بشگاف ای ابو خالد

بحکم خدا دریا شگافته شده دوازده راه خشک درمیان پیدا آمد در حدیث شریف است که حق تعالی آنروز باد و آفتاب را بر دریا مسلط ساخته باد بشابهٔ زلزله از درون آب در آمد و اجزای دریا را جدا جدا کرده استاده ساخت و آفتاب زمین دریا را خشک کرد تا بنی اسرائیل بسهولت بگذرند بعد ازان حضرت موسی بنی اسرائیل را فرمودند که در دریا در آیید و بگذرید ایشان بسبب ضعیف اعتقاد جرارت نمیکردند و میگفتند که ما را برین حالت چه اعتماد که تا گذشتن ما بر یک وضع ایستاده خواهد ماند مبادا ما در اثنای راه باشیم و دریا باهم آمیخته ما را غرق کند حضرت یوشع اول اسپ خود را در آوردند و بعد ازان حضرت هارون در آمدند و روانه شدند چون بنی اسرائیل دیدند که اینها گذشته میروند ناچار در دریا آمدند و هر سبط از اسباط دوازده گانه داخل شدند تا آنکه از عقب همه حضرت موسی سبط خود را گرفته داخل دریا شدند سبط موسی گفتند که ای موسی ما چه میدانیم که بر اسباط دیگر چه گذشت تو که همراه ما هستی از خود اطمینان داریم اما از طرف برادران خود ترسانیم که مبادا آب بر ایشان برهم شده باشد حضرت موسی در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا مرا بر اخلاق این گروه مدد فرما حق تعالی باد سخت را فرمود که در دیوارهای آب روزنها مشبک وار پیدا کرد و هر فرقه از دور دیگران را میدیدند که گذشته میروند تا آنکه بسلامت برکنار دریا بر آمدند در این اثنا فرعون با لشکریان خود بر کنار دریا رسیدند و دید که دریا شگافته شده و مانند کوهها بجا استاده متحیر شد و با لشکریان خود گفت که اقبال منست که دریای من شگافته شده تا بندگان گریخته خود را خود بگیرم و زنده بدست آرم اگر غرق میشدند کارهای من معطل میشد لیکن در دل خوف و هراس داشت که شگافتن دریا محل اعتماد نیست مبادا در وسط عبور و مرور ملتئم شود و غرق کند و هامان که وزیر او بود نیز او را از در آمدن دریا مانع بود و عرض میکرد که عجلت نباید کرد کشتیها جمع سکنیم و بسهولت عبور نمائیم و ایشان را هر جا که باشند اسیر سکنیم درهمین حالت جبرئیل بر مادیانی سوار شده پیش اسپ فرعون که مست بود نمودار شدند و آن مادیان را در دریا سر دادند اسپ فرعون متصل کناره رسیدند آنوقت حکم شد بدریا که زود مختلط شود ناگاه دریا تلاطم نمود و همه در آب غرق شدند و بنی اسرائیل این همه ماجرا بر کنارهٔ دوم استاده تماشا میکردند و این قصه روز عاشورا واقع شده چنانچه در حدیث صحیح است بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از آنحضرت که فلق البحر لبنی اسرائیل یوم عاشوراء و در

صحیحین مرویست بروایت ابن عباسؓ کہ چون آنحضرتؐ در مدینہ منورہ تشریف آوردہ دیدند
کہ روزی از روزہا یہودیان روزہ گرفتہ اند فرمودند کہ چیست کہ امروز روزہ داشتہ اید
گفتند کہ امروز روز عاشورہ است درین روز حق تعالیٰ بنی اسرائیل را نجات دادہ و فرعون را
غرق نمود حضرت موسیٰؑ این روز را بطریق شکرانہ روزہ میداشتند ما نیز باقتدای ایشان روزہ
میداریم آنحضرتؐ بایشان خود فرمودند کہ ما احق ایم باقتدا حضرت موسیٰ از ایشان خواہیم روزہ
داشتند و مردم را ہم بروزہ مامور فرمودند لیکن در آخر عمر میفرمودند کہ اگر من تا سال آیندہ
زندہ مانیم ہمراہ روزہ عاشورہ روز نہم ہم روزہ خواہم داشت تا مشابہت یہودیان
لازم نیاید درینجا باید دانست کہ این حدیث دلیلیست واضح بر آنکہ بجا آوردن شکر در
روز معین بر نعمتی کہ حاصل شود دران روز معین جانچہ میفرماید حافظ ابن حجر و ابن
جوزی کہ مستفاد شد از حدیث صحیحین کہ مذکور شد کہ ادا کردن شکر بر نعمتی کہ حاصل بجا مد بروز
معین و کدام نعمت بزرگتر است از حصول ولادت نبی صلی اللہ علیہ وسلم کذا فی الزرقانی
الغرض حق تعالیٰ شگافتن دریا کہ خارقہ عظیمہ بود و طریق نعمت در نعمت بنی اسرائیل را یاد
میدہد و میفرماید وَاِذْ فَرَقْنَا بِکُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید آن وقت را کہ شگافتیم ابشما یعنی بسبب نجات
شما ای بنی اسرائیل دریای قلزم را وقتی کہ از فرعون می گریختند و دریا پیش شما بود
و لشکر دشمن از عقب شما فَاَنْجَیْنٰکُمْ پس برہانیدیم شما را از ضرران لشکر وَاَغْرَقْنَا اٰلَ فِرْعَوْنَ
و در آب فرو بردیم کسان فرعون را وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ و حال آنکہ شما می نگریستید بدریا
کہ چگونہ شگافتہ می شد یا بفرعونیان نگاہ میکردید چہ ن غرق میگشتند گویند کہ عورتی از بنی اسرائیل
در آخر شب برای آوردن آب بردریا رفت و بسوی خود بر میکرد کہ ریش فرعون مرصع بجواہر
و مروارید در دست او افتاد موہای او را از بیخ برکند و جواہر را از ریش او برآورد اتفاقا ہمین
زن در کوشک فرعون بمزدوری خشت می برد و مزدوری نیافتہ بود ہاتفی آواز داد کہ خذی
اجرک این ندا در گوش او افتاد و در میان مردم آمدہ حکایت کرد و ریش فرعون و جواہر و مردار
بایشان نمود مردم را یقین شد کہ عاقبت ظلم نگونساری ست و عاقبت مظلومی رستگاری و در
تفسیر روح البیان فرمودہ - اند و فی الآیۃ تنبیہ للمومنین لیتعظوا و ینتہوا عن المعاصی فی جمیع

الاوقات خصوصاً فی الزمان الذی نجی الله فیه موسیٰ مع بنی اسرائیل من الغرق وہو الیوم العاشر من المحرم وعن عائشۃ رض قالت کان یوم عاشوراء یوماً تصومہ قریش فی الجاہلیۃ وکان رسول اللہ یصومہ فی الجاہلیۃ فلما قدم المدینۃ صامہ وامر بصیامہ فلما فرض رمضان ترک صیام یوم عاشوراء فمن شاء صامہ ومن شاء ترکہ یحکی انہ ہرب اسیر من الکفار یوم عاشوراء فرکبوا فی طلبہ فلما رای الفرسان خلفہ وعلم انہ ماخوذ رفع راسہ الی السماء وقال اللہم بحق ہذا الیوم المبارک اسالک ان تنجینی منہم فاعمی اللہ ابصارہم جمیعاً فنجا الاسیر فصام ذلک الیوم فلم یجد مایفطر علیہ وبیتعشی بہ فنام فاطعم وسقی فی المنام فعاش بعد ذلک عشرین سنۃ لم یکن لہ حاجۃ الی الطعام والشراب قال النبی علیہ السلام التمسوا فضلہ فانہ یوم مبارک اختارہ اللہ من الایام من صام ذلک الیوم جعل اللہ لہ نصیباً من عبادۃ جمیع عبدۃ من الملئکۃ والانبیاء والمرسلین والشہداء والصالحین ہذا فی الصوم واما الصلاۃ الواردۃ فی یوم عاشوراء فقد ذکرہا الشیخ عبد القادر قدس سرہ عن ابن عباس رض فی حدیث طویل فیہ ومن صلی اربع رکعات فی یوم عاشوراء یقرء فی کل رکعۃ فاتحۃ الکتاب مرۃ وخمسین مرۃ قل ہو اللہ احد غفر اللہ لہ ذنوب خمسین عاما مستقبلا وبنی لہ فی الملاء الاعلی الف منبر من نور ویستحب احیاء لیلۃ عاشوراء ففی الحدیث من احیا لیلۃ عاشوراء فکانما عبد اللہ بعبادۃ ملائکۃ المقربین انتہی ودر تاویلات نجمیہ است کہ اندر دریا اشارہ بسوئی دنیا ولی ست وا ز آب اشارہ بہ اندروی ولذتہاء دنیاست وموسے قلب انسان است وقوم او صفات قلب است و فرعون نفس امارہ است وقوم او صفات نفس است کہ ایشان دشمنان موسیٰ وقوم اویند کہ میخواہند کشتن ایشان و ایشان روند گانند بسوئی خدای تعالیٰ وازپس ایشان دشمنان اند واز پیش ایشان دریاء دنیاست ودرین سیر کہ بسوئی خدای است لابد وضرور باید کہ ازین دریا بسلامت بگذرند ودر آمدن این دریا بغیر ضرب عصا لا الہ الا اللہ بران از دست موسی القلب ممکن نیست زیراکہ درین وقت کلمہ توحید برائے او ید بیضا است واگر این عصا ر کلمہ توحید در ید موسی القلب نخواہد شد البتہ غرق خواہند شد چنانکہ غرق شدند فرعون وقوم او واگر بود این عصا در دست فرعون النفس البتہ نخواہد بود وبرای او معجزہ خشکافتن دریا پس ہرگاہ کہ

ذکر روزہ عاشورہ

فضیلت روزہ عاشورہ

ذکر نماز روز عاشورہ

اشارہ

دست موسی انقلب عصا ، ذکر بدریا دنیا میزند پس شگافته میشود دریا دنیا وآب شهوات ولذات او چپ وراست میشود وبعد ازان چون خدای تعالی برای قعر دریا دنیا باد عنایت و آفتاب هدایت میفرستد پس خشک میشود از آب شهوات و در می آید موسی انقلب با وصاف او پس میگذراند ونجات میدهد ایشانرا عنایت خدا بسوی کناره دریا کران مقصد وهمین است که وان الی ربک المنتهی ونیز میگویند که فرعون النفس و فرعونیان را که صفات نفس خسیس اند غرق نمودند و داخل کردند در آتش دوزخ بعقده چون بنی اسرائیل از خوف فرعون و فرعونیان بالکلیه مطمئن شدند موسیٰ ایشانرا یاد دهانیدند که شما نذری کرده آید که اگر حق تعالی ما را از شر فرعون خلاص کند ما در اطاعت او کوشش کنیم حالا آن نذر را بجا آرید بنی اسرائیل گفتند که ما بجان ودل قبول داریم لیکن ما را اطلاعی بر احکام او تعالی از اوامر و نواهی حاصل نیست تا قدم در راه اطاعت او نهیم باید که کتابی از نزد خدای برای ما بیاری تا موافق آن راه اطاعت مسلوک سازیم موسیٰ این معنی را در جناب خداوندی عرض کردند حکم آمد که شما بر کوه طور که مقام عطای رسالت شما است حاضر شوید تا یک ماه که مدت سی روز است روزه دار واعتکاف نمائید من بعد شما را کتابی جامع اوامر و نواهی خواهم داد حضرت موسیٰ مطابق این ارشاد بنی اسرائیل را گذاشته وحضرت هارونؑ را بر ایشان خلیفه ساخته خود سمت کوه طور شتافتند وبعد از تطهیر بدن وجامه دران کوه معتکف شدند وابتدای اعتکاف ایشان غره ذیقعده بود وچون اعتکاف ایشان تمام شد و یک روز باقیماند ایشان را بسبب روزه بوی دهان خود متغیر نمود استعمال سواک فرمودند از جانب غیب حکم آمد که این بوی متغیر نزد ما بهتر از بوی مشک بود این را چرا ازاله کردید حالا در جزیه این تقصیر ده شب دیگر اعتکاف کنید و دهم ذیحجه که روز عید النحر است بشما کتاب خواهم داد و کلام خواهم فرمود موسیٰ نیت اعتکاف ده شب دیگر فرمودند و دوران مقام اقامت نمودند اما بعد از آمدن ایشان در بنی اسرائیل حادثه عظیم روداد و سببش آن بود که در لشکر بنی اسرائیل شخصی بود که نامش موسی ابن ظفر از قبیله سامره در صنعت زرگری قالب تراشی خیلی استاد و ماهر بود روزی که فرعون غرق شد وحضرت جبرئیل بر باد پای سوار بر کنار دریا می گشتند دیده بود که هرجا نقش سم

بیان رفتن حضرت موسیٰ علیه السلام بر کوه طور و آوردن کتاب و قصه گوساله و سامری

آن مادیان میرسید سرسبز میشد دانسته بود که اثر حیات در نقش سم این مادیان ست بنابران قدری
از خاک ته پای آن مادیان برداشته بطریق تبرک با حتیاط تمام نزد خود میداشت و هرگاه بنی اسرائیل
از دریا عبور کرده بصحرا افتادند گذر ایشان بر قومی افتاد که گاو پرست بودند بنی اسرائیل را نیز صورت
پرستی خوش آمده بود چنانچه از حضرت موسیٰ درخواسته بودند که برای ما نیز صورت پروردگار ما
ساخته بده تا حق عبادت او بجا آریم موسیٰ ایشانرا زجر و توبیخ فرموده بودند لیکن سامری یافته
بود که این جماعت را صورت پرستی مرغوب طبع ست درین هنگام که موسیٰ بکوه طور تشریف
بردند سرداران بنی اسرائیل بحضور حضرت هارون عم حاضر شده عرض کردند که در وقت برآمدن
از مصر زیور بسیاری را از قبطیان بعاریت گرفته بودیم بهبهانه انکه در عید تزئین خواهیم کرد
حالا در حق آن زیور چه حکم ست حضرت هارون فرمودند که این همه زیور را در حفیره انداخته
اتش دهید و خاکستر او در زیر زمین مدفون باشد سامری گفت که این همه زیور را من حواله
کنید که موسیٰ را بر شما فخری و مزیتی نماند بنی اسرائیل همه آن زیور را با و حواله کردند سامری
نذرا جدا کرده و جواهر و یواقیت را جدا نمود و از زر گوساله ساخت بغایت خوش صورت
و جواهر و یواقیت را بجای گوش و چشم و بند و دست و زانو و قدم نصب نمود و شکم
او را کاواک گذاشته و دران کاواکی خاکی را که برداشته بود انداخت گوساله بسبب آن خاک
بحرکت آمده و آوازی کرد سامری گفت که به بینید پروردگار شما بصورت این گوساله ظهور فرموده در
در خیمه های شما آمده ست و قریب هشت هزار کس از بنی اسرائیل باغوای سامری عبادت آن
گوساله شروع کرده گرداگردان گوساله معتکف شدند و گرد آن نوبت نوازی اغاز کردند و بحضور آن
لا یعقل سرود و رباب ... بنیادنهادند و مرد و زن برای تماشائی دویدند و بازار شیطان
گرم شد و دران جا حضرت موسیٰ را روز دهم ذی الحجه وقت ضحی دوازده لوح زبرجد که بران توریت
منقوش بود عطا شد و بعد ازان ارشاد شد که قوم تو گوساله لا یعقل را پرستش آغاز کرده است حضرت
موسیٰ شنیدن این خبر بے اختیار بلشکر روانه شدند اول با حضرت هارون خشونت آغاز نهادند که شما
چرا این حرکت شنیعه را تجویز کردید حضرت هارون فرمودند که من بارها ایشان را ازین فعل شنیع
منع کردم لیکن ایشان گفتند لَنْ نَّبْرَحَ عَلَیْهِ عٰکِفِیْنَ حَتّٰی یَرْجِعَ اِلَیْنَا مُوْسٰی یعنی ما هرگز اعتکاف

خود را برای گوساله قتل نخواهیم کرد تا آنکه حضرت موسیٰ پیش ما بیاید بعد ازان موسیٰ بسوی آن گوساله
متوجه شدند و آنرا در آتش سوختند و خاکستر او را در دریا برانیدند گوساله پرستان خفیه خفیه میرفتند و آن
آب بطریق تبرک میخوردند گویند که فرقه بنی اسرائیل در مقدمه این گوساله سه گروه شده بودند یکی
گروه آنانکه باغوای سامری فریفته شده عبادتش بجا آوردند دیگر همراه حضرت هارون علیه السلام وظیفه امر
بالمعروف ونهی عن المنکر بجا آوردند و گروه سیوم ساکت متوقف بودند انکار می کردند اول گروه
و سیوم مردود در پایه عتاب آمدند و گروه دوم سالم ماند حق تعالیٰ این نعمت عمده را که باوجود اینقدر
گستاخی که بمرتبه ازان فرعونیان را بحضور ایشان غرق کرده بود ازیشان عفو فرموده یاد دلا
و می فرماید وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰٓى و یاد دهٔ آنوقت را که با حضرت موسیٰ وعده کردیم یعنی از جانب موسیٰ
وعده اعتکاف و از جانب او تعالیٰ وعده دادن کتاب و این وعده موقت بود باین مدت که
اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً چهل شب که سی شب از ماه ذیقعد بود و ده شب از اول ذالحجه و روز دهم
وقت دادن کتاب و لهذا اربعین لیلة فرموده والا روز دهم نیز داخل ایام اعتکاف و صوم
می شد و آن حلال نیست و موسی در اصل لغت عبرانی است که معرب شده است و اصلش میشا بود
یعنی آب و شا یعنی درخت چون ایشان را فرعون در نهر زیر درختان یافته بود این نام بر
ایشان مقرر کرده بزبان عربان یا بواو و شین بسین بدل شد موسیٰ شد وعدهٔ چهل را در جاهای
بسیار اعتبار است و لهذا در حدیث آمده است که من اخلص لله اربعين صباحا ظهرت ينابيع
الحكمة من قلبه على لسانه و نیز آمده است که خمرت طينة آدم اربعين صباحا و نیز بچه آدم در شکم
در همین مقدار مدت از حال بحالی انتقال میکند تا چهل روز نطفه می باشد و تا چهل روز دیگر
خون بسته تا اربعین دیگر گوشت پاره بعد ازان قابل نفخ روح الٰهی میگردد و نیز در اربعین
لیلة دو وجه دیگر بیان کرده اند یکی آنکه برای شب خصوصیتی است در عباده کردن چنانچه
در حدیث آمده است ان اقرب ما يكون العبد من الرب في جوف الليل و نیز در حدیث است
ينزل الله كل ليلة الى السماء الدنيا الحديث و برای همین فرمود حق تعالیٰ بنبی خود را وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ
بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ الآية و نیز فرموده او تعالیٰ سُبْحٰنَ الَّذِيْٓ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ دوم
آنکه شب برای خواب و استراحت و قرار و آرام تن است کقوله تعالیٰ هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ لِتَسْكُنُوْا

بیان تحقیق لفظ موسیٰ

بیان تحقیق عدد اربعین

فیه والما مستقرا و اگر اربعین یوما فرمودی پس این وهم مے شد که عبادة موعود بروز است
نه بشب هرگاه که در ذکر تخصیص شب فرمود دانست موسی که بجا آوردن عبادت در شب روز است
کذا فی التاویلات النجمیه و از ینجا است که صوفیه رحمهم الله چله را برای ریاضت و خلوت قرار داده اند
نیز اکه از قصه حضرت موسی علیه السلام معلوم شد تا این مدت ریاضت کردن موجب ترقی است از حالی بحالی
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ بعد از رفتن موسی ساختید گوساله را بخدای بعد از موسی وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ
در حال آنکه شما بنهایت ظلم میکردید اهل تحقیق گفته اند که هر قوم را گوساله ایست که در پرستش او مشغول
اند گو بظاهر خود را مسلمان و دیندار پندارند چنانچه در حدیث شریف نیز اشاره باین معنی آمده جائیکه
فرموده اند تعس عبد الدینار و عبد الدرهم و عبد الخمیصة ان اعطی رضی و ان لم یعط سخط یعنی بد حال است
کسی که بنده اشرفی یا بنده روپیه یا بنده شال جامه از زینت است اگر او را از جانب خدا این چیزها
عطا شود خوش میگذراند و الا ناخوش می ماند و باب شکایت وا میکند ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم
و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس آنکه چنین عمل منکر از شما
صادر شده و این عفو برای آن بود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت عفو بیت
خردمند طبعان منت شناس ٭ بدوزند نعمت بمیخ سپاس ٭ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید نیز آنرا که دادیم
موسی را الْكِتَابَ توریت وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
تا شاید شما راه یابید باین شکر گذاری و این نعمت دیگر شد بر شما یا بدان کتاب و حجت وَإِذْ
قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ و یاد آورید آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت عجل کرده
بودند يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ ای گروه من بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش
بسبب ساختن گوساله را بخدای بنی اسرائیل گفتند چکنیم گفت فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ پس بازگردید بتضرع
و زاری بسوی پروردگار خویش گفتند که چگونه توبه کنیم ارشاد شد فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی پس بکشید
نفسها خود را یعنی آن کسانیکه گوساله نپرستیده اند بکشید کسان خود را از گوساله پرستان تا کفاره
آن جریمه شما تواند بود و جز این نیست که ارشاد شد انفسکم زیرا که مومنان هر یک باهم برادرا
نند و برادر آدمی بمنزل جان اوست چنانکه فرمود او تعالی و لا تلمزوا انفسکم یعنی مراد از قتل نفس
قتل اخوت است چنانکه فرمود و لا تلمزوا انفسکم یعنی غیبت برادران از اهل اسلام نکنید کذا فی التیسیر

و تغیر الی الثبت و فا درینجا برای تعقیب است و در تفسیر کبیر فرموده اند که مراد درینجا از تفسیر توبه قتل نفس
نیست بلکه برای بیان کردن آنست که توبهٔ ایشان بتمام و کمال حاصل نخواهد شد مگر بقتل نفس
ذٰلِکُمْ این کشته شدن شما خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِکُمْ نزد
آفریننده شما و بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افگندند و هارون
با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار مرد
از ایشان بکشتند و زنان و بچگان بنی اسرائیل پیش حضرت موسیٰ بفریاد آمدند حضرت موسیٰ
سر برهنه کرده دعا کردند فرمان شد که توبه کشتگان و ناکشتگان همه مقبول شد کسیکه کشته شد
مرتبه شهادت یافت و کسیکه زنده ماند از لوث گناه پاک شد پس رب العزت میفرماید که
فرمان حق قبول کردند فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس توبه شما بپذیرفت چه گناه شما سخت تر از گناه آل
فرعون بود زیرا که شما بعد از ایمان این کفر کرده بودند إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ بدرستیکه اوست
نه غیر او پذیرنده توبه عاصیان مهربان بر توبه کاران **بیت** فرو ماندگان را رحمت و رسید
تضرع کنان را رحمت مجیب و در لطایف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس درین امت
منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکاره و توبه خواص این امت قتل نفس است در
نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس
در باطن جز مومن خالص کسی را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد **مثنوی** نفس خود را کش جهانی
زنده کن ؛ خواجه را کشته است او را بنده کن ؛ تو طمع داری که او را بی جفا ؛ بسته داری در وقار و در
وفا ؛ هر خسی را این تمنا کی رسد ؛ موسی باید که اژدرها کشد ؛ و در تفسیر روح البیان فرموده اند ان الاصر
القتل من الاغلال التی کانت علیهم هی المواثیق اللازمة لزوم الغل و من الاصر هو الاعمال الشاقة
کقطع الاعضاء الخاطئة و عدم جواز الصلوة فی غیر المسجد و عدم التطهیر بغیر الماء و حرمة اکل الصائم
بعد النوم و منع الطیبات عنهم بالذنوب و کون الزکاة ربع مالهم و کتابة ذنب اللیل علی الباب بالصباح
فهذه الامور رفعت عن هذه الامة تکریما للنبی فالتوبة نعمة من الله انعم بها علی هذه الامة و در
نجمیه فرموده فاقتلوا انفسکم یعنی بکشید نفسها را خود را بکشتن هوی زیرا که بهانه هوی نفس فرعون
دعوی خدائی کرد و ابلیس تکبر ورزید و انکار از سجده آدم نمود و بنی اسرائیل در پرستش گوساله

فاتوبوا ذلكم خير لكم عند بارئكم يعني قتل نفس از آرزوهاى ببتمشير صدق وصفا بهترست براى شما
نزديك پيدا كننده شما پس شما از مقربان ومقبولان پروردگار خود خواهيد شد بكشتن نفس هوى
وهواى نفسانى رجوع خواهد نمود بسوى شما بدادن توفيق بر توبه برحمت خويش چنانكه فرمود من تقرب
الى شبرا تقربت اليه ذراعا كه فتاب عليكم انه هو التواب الرحيم بهمين اشاره است مولوى مثنوى ميفرمايد
عمر اگر بگذشت بيخش اين دم است * آب توبش ده اگر او بى نم است * بيخ عمرت را بده آب حيات
تا درخت عمر گردد با ثبات واذ قلتم ويادكنيد آنرا كه گفتيد يعني ميثاق بستيد هفتاد تن از
اخيار قوم شما كه غسل نموده واز جميع گناهان توبه نصوح كرده وسه روزه داشته وبه تسبيح وتهليل مشغول شدن
بر طبق ارشاد حضرت موسى وهمراه موسى بكوه طور رفته بودند تا كلام حق سبحانه تعالى بشنوند وچون
موسى نزديك كوه رسيد ستونه از نور بشكل ابر سفيد نمودار شد وآهسته آهسته منبسط وفراخ گرديد
وتمام كوه را گرفت ودران نور موسى غرق شدند وجماعة بنى اسرائيل را پائين كوه استاده كردند
وفرمودند تا آن كلام الهى بشنويد ايشان بگوش مى شنيدند كه با حضرت موسى مخاطبه ميشد وامر
ونهى مى آيد ايشان گفتند كه يا موسى اين همه مخاطبه با شماست ما را هم ازين تشريف نصيبى باشد
ناگاه برقى از نور بسمت ايشان جست واين كلام ازان برق نور بگوش ايشان رسيد كه انى انا الله
لا اله الا انا فاعبدونى ولا تعبدوا غيرى وبعد از شنيدن آن گفتند يا موسى لن نؤمن لك
اے موسى بالتصديق نكنيم مر ترا درين كه اين سخن از وراى حجاب شنيديم سخن حق است مبادا شيطانى
يا جنى درين ابر آواز كرده باشد حتى نرى الله جهرة تا وقتيكه بديده سر ببينيم خدا را آشكارا ودربرو سے
فاخذتكم الصاعقة پس فرا گرفت اخيار شما را بدين گستاخى كه كردند آتشے كه از آسمان فرود آمد
وانتم تنظرون وشما يعني آن مردم شما مى نگريستيد بدان آتش و ميديدند صاعقه آواز مهيبى كه از
آسمان بيايد وچون آن قوم شنيدند يكبار بمردند [illegible] متحير ايشان مى نگريستند [illegible] وامرو
يا بنى اسرائيل چگوييم كه بزرگان قوم ايشان كجا شدند حق سبحانه ايشان را زنده گردانيد چنانچه فرمود
ثم بعثناكم يعني باز زنده گردانيديم شما را من بعد موتكم از پس مرگ اخيار شما يعني بعد از آنكه ميرانيده
بوديم شما را بصاعقه لعلكم تشكرون تا باشد كه شما سپاس دارى كنيد مر حق را در زنده كردن شما
كه حيات از اصول نعمت است وعلماى تفسير را اختلاف است در آنكه اين واقعه پيش از گوساله

پرستی بوقوع آمده بود یا بعد ازان جماعة بان رفته اند که بعد از گوساله پرستی بود بدلیل سیاق درین
سوره و سوره اعراف و دیگر سوره که در ترتیب ذکر قصص غالبا ترتیب وقوع زمانی هم ملحوظ بوده است
و در آیت سوره نسا کلمه ثم را که برای ترتیب زمانی موضوع است برای افاده ترتیب بیان و ترقی
من الادنی الی الاعلی فهمیده اند و جماعت دیگر برآنند که پیش از گوساله پرستی بود بدلیل آنچه در سوره
نسا واقع شده یَسْئَلُکَ اَهْلُ الْکِتَابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰی اَکْبَرَ مِنْ
ذٰلِکَ فَقَالُوْا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ
و درینجا باید دانست که منکران رویت او تعالی در آخرت یا در دنیا باین تمسک میکنند و میگویند که
اگر رویت او تعالی ممکن میشد سوال آن موجب چندین غضب نمی گردید لیکن معلوم شد که
موجب غضب دو چیز بود اول کلمه لن نؤمن لک که صریح کفر است دوم قید جهرة در رویت که محض
بی ادبی است و مجرد سوال رویت محل غضب نیست تا تمسک ایشان درست افتد بلکه چون حضرت
موسی بار دیگر برای خود طلب رویت فرمودند و عرض کردند که رَبِّ اَرِنِیْ اَنْظُرْ اِلَیْکَ در جواب ایشان
غیر از بیطاقتی نشه دنیاوی از تحمل آن هیچ ارشاد نشده و همین فرمودند که لَنْ تَرَانِیْ وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی
الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهٗ فَسَوْفَ تَرَانِیْ و در عدم رویت او تعالی در دنیا چند وجه بیان فرموده اند
اول آنکه دنیا مکان دشمنان خدا است زیرا که دنیا جنت است برای کافران دوم آنکه اگر مومن
در دنیا از رویت او تعالی مشرف می شد کافر خواهد گفت که اگر من نیز او را خواهم دید عبادت
او خواهم کرد و اگر جمیع از مومن و کافر نصیب این تشریف میافت سو کسی بر دیگری مزیت
نمیشد سوم آنکه محبت غائبانه بهتر است از محبت حاضرانه چهارم آنکه دنیا مقام حصول معاش
و روزگار است اگر مخلوق او تعالی را میدید همه کار و بار دنیا خراب و معطل میماند پنجم آنکه تا قدر
منزلت دیدار او تعالی ماند زیرا که کل ممنوع عزیز و نیز درین آیة اشارتست بآنکه مطالبه رویة جهرة موجب
گستاخی است و سوء ادبی و ترک حرمت است و امیت نشان و علامت است بعد و شقاوت و نعم ما قال ال[illegible]
رحمه الله پیش شاهان مبکی ترک ادب : نار شهوت را ازان کشتی حطب : چون ندا می نعلنت
نور هدی : بر کوران روی را میزان جلا و امام قشیری میفرماید التوبة بقتل النفس نمیر خص
فی هذه الامة الا ان بنی اسرائیل کان لهم قتل انفسهم جهرا و هذه الامة توبتهم بقتل انفسهم فی انفسهم

سرا اول قدم هو القصد الی الله والخروج من النفس لله قوة از حق خواهم و توفیق ولاف ؛ تا
بسوزن بر کنم این کوه قاف ؛ سهل شیری دان که صفها بشکند ؛ شیر انست آنکه خود را بشکند ؛
وَظَلَّلْنَا ویاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ بر سر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر
نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند با ایشان خیمه و سایبان نه بود و آن ابر سفید
رقیق خنک بود و از حضرت ابن عباس رض منقولست که این غمام خنک تر و پاکیزه تر بود و آن
غمام همانست که روز بدر ملائکه دران نازل شده بودند و مفسرین و اهل قصص نوشته اند که همراه
سایبان ساختن ابر نعمتهای دیگر هم بر ایشان دران سفر و سرگردانی ارزانی داشته بودند از انجمله آنکه وقت
شب ستونی از نور در لشکر ایشان قایم میشد که در روشنی آن کار میکردند و آمد و رفت مینمودند و از انجمله
آنکه جامهای ایشان کهنه نمی شد و میل نمیگرفت و از انجمله آنکه ناخن و موی ایشان دراز نمیشد
تا بقطع و حلق آن حاجت افتد و از انجمله آنکه هر فرزندی که دران سفر پیدا میشد جامه بر بدن او نیز پیدا
بود در تفسیر روح البیان فرموده وسمی السحاب غماما لانه یغم السماء ای یسترها ویغم حزن یستر القلب
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر شما در تیه من یعنی ترنجبین را برای نجات شما در عذاب گرسنگی که از
طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب مانند برف می بارید و مردم لشکر آن را بر چادرها و جامها میگرفتند و نگاه
مینمودند گویند که برای هر آدمی بقدر یک صاع که چهار آثار رایج این دیار میباشد جمع میشد و تمام روز
آنرا مانند قند و شکر میخوردند تا شش روز متصل میبارید بلکه روز جمعه آنقدر می بارید که هر آدمی را
برای دو روز کفایت کند و روز شنبه مطلق نمی بارید چنانچه حضرت موسیٰ لشکریان خود را حکم فرموده
بودند که روز جمعه مضاعف خواهد بارید باید که برای روز شنبه هم ذخیره کنید که روز شنبه نخواهد بارید و زیاده از
یک روز ذخیره نکنید و حقیقت من در اصطلاح محققین حکما آنست که بخار و دخان چون جدا جدا از زمین
باسمان میروند سحاب و برق و رعد و صواعق و شهب و ذوات الاذناب بوجود می آیند چنانچه تفصیل
آن در موضع خود مشروح است وَالسَّلْوٰی یعنی و نازل کردیم بر شما مرغی بشکل سمانی و آن جانوریست
در اطراف مصر و حبشه و دیار اطراف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خورد در تفسیر عزیزی گوید که آن مرغان
بر شاخهای گیاه می نشستندی و انواع نغمات خوش و صوت دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی
برایشان می وزید و پرهای ایشان بر تخت مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان پس

قوله بر سر ... یعنی ...

قوله من ... کمیوی ...

بنی اسرائیل بر سید اشتندی با ترنجبین آمیختندی و حکم ذخیره نه بود دیگر روز جمعه که برای روز شنبه ذخیره
میکردند و روز شنبه آمدن این جانور هم موقوف میماند و بعضی از حریصان سوای روز شنبه ذخیره کردند
آن گوشت بدبو و فاسد شد گویند که قبل از آن زمان در گوشت بسبب ذخیره کردن بدبو و فاسد نمی شد
همان وقت این عادت مستمره اند چنانچه در حدیث شریف هم باین معنی اشاره واقع شده جائیکه فرموده
لولا حوا لم تخن انثی زوجها الدهر ولولا بنی اسرائیل لم یخنز اللحم واهل طب در احوال سمانی نوشته اند که
اگر در یا خیزد و آنرا قتیل الرعد نیز گویند زیرا که چون آواز رعد می شنود می میرد و زهره این جانور
بطریق لعوق استعمال کردن برای صرع مفید گفته اند و خون او در گوش چکانیدن مزیل درد گوش است
و خوردن او دل را نرم میکند و سرگین این جانور مشابهت تمام دارد بسرگین گنجشک و در تفسیر
آورده والمن جمیع ما من الله تعالی به علی عباده من غیر تعب ولا زرع ومنه قوله علیه الصلاة والسلام الکمأة
من المن وماؤها شفاء للعین وعن ابی هریرة رض انه قال عصرت ثلاثة اکمؤ وجعلت ماءها فی قارورة
فکحلت منه جاریة لی فبرئت باذن الله تعالی والسلوی هو السمانی تحشره علیهم الریح الجنوب وکانت الریح
تقطع حلوقها وتشق بطونها وتمعط شعورها وکانت الشمس تنضجها فکانوا یاکلونها واکثر المفسرین علی انهم
یاخذونها فیذبحونها کُلُوا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ که بخورید از پاکیزهای چیزهائیکه روزی کردیم شمارا یعنی هر چه
هر روز میرسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن
و متغیر میشد وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی یعنی بسبب کفران این نعمت وَلٰكِنْ
كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ولیکن بودند که از روی نافرمانی بر نفسهای خود ستم میکردند و برزاقی نعمتها ناموده
میکوشیدند چنانچه مولوی معنوی میفرمایند سالها خوردی و کم نامد ز خورد ترک مستقبل کن و ماضی نگر
از قبول این فیض عظیم خود را محروم داشتند چنانچه درین زمان نعمت بعثت سید المرسلین را کفران میکنند
و در مقام شکر این موهبت کبری از قبول این فیض خود را محروم میدارند و در حدیث ثابت لولا بنی
اسرائیل لم یخبث الطعام ولولا حوا لم تخن انثی زوجها الدهر زیرا که ما در زمان خیانت نمود
شیطان تا آنکه خورد از آن درخت و خورانید حضرت آدم را پس باقی ماند این خیانت از دختران او
با شوهران خود گفت سعدی ... کرا خانه آباد و هم خوابه دوست ؛ خدا را برحمت نظر سوی اوست
و در اشباه والنظائر آورده الطعام اذا تغیر واشتد تغیره تنجس وحرم اللحم [illegible] والزیت والسمن افا

امتن لا یحرم اکله و در تنویر فرموده اند فلا تکفر نعمت الله علیک و در تفسیر روح البیان فرموده اند فلا تعرضن
النعم الظاهرة والباطنة ولیکن عزمک علی الشکر والاقامة فی حدا قامک الله فیه والا فتقتل وتشقی
ابو عبد الله قرشی فرموده اند ان النعمة کما کانت سبب السعادات کذلک هی سبب الشقاوة هندرا جا قال فی المثنوی
بنده می نالد بحق از درد و نیش ❊ صد شکایت میکند از رنج خویش ❊ حق همی گوید که آخر رنج و درد
مر ترا لابه کنان اوست کرد ❊ وَاِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم شما را یعنی اسلاف شما را اُدْخُلُوْا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ
که درآئید درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است و بعضی گفته اند که آن دیه شهر بیت المقدس بود
فَكُلُوْا مِنْهَا پس بخورید ازین دیه یعنی از میوه ها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا هر جا که خواهید
و هر چه خواهید خوردنی گوارنده بفراخی و وسعت و رغداً منصوب است بنا بر مصدریة یا حال از واو که
در کلوا است و درین آیة دلالت است صحیح بر آنکه دخول و درآمدن ایشان دران قریه بحکم خدای بر جهة
اقامت و سکونت بود و در تفسیر تیسیر آورده اند که درآمدن ایشان درآن دیه بطریق تملیک بود و فایده
نمودن اکل برای آنست که این خورد و نوش از عمده ترین مقاصد انسانیست وَادْخُلُوا الْبَابَ و درآئید
بدری از درهای این دیه و گویند که این شهر هفت دروازه داشت و مراد درینجا باب هیم است از
بیت المقدس که درین زمان بباب حطه یا باب قبه مشهور است و درین قبه حضرت موسی حضرت هارون عم
عبادت میکرد سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه و این شکر بدنی است
وَقُوْلُوْا حِطَّةٌ و بگوئید بزبان تا توبه و شکر زبانی هم ادا شود که در توبه است و حطه است این لفظ
کلمه استغفار ایشان بود و معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را یا کلمه شهادة بود و حطه خبر مبتدا محذوف
است یعنی مسألتنا من الله ان یحط عنا ذنوبنا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطٰيٰكُمْ تا بیامرزیم مر شما را گناهان
شما را بسجود و دعا و این دروازه را در حق شما حکم کعبه خواهیم داد که طوف آن و سجود بسمت آن مکفر
گناهان است وَسَنَزِيْدُ و زود باشد که زیاده کنیم ثواب از عنایات خود الْمُحْسِنِيْنَ نیکوکاران
را بسبب این و عمل المحسن من احسن فی فعله الی نفسه وغیره و نیز گفته اند المحسن من صحح عقد توحید
و احسن سیاسة نفسه واقبل علی اداء فرایضه و کف شره فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ پس بگردانیدند از روی استهزاء
و تمسخر آنانکه ایشان ظَلَمُوْا قَوْلًا ستم کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِيْ
قِيْلَ لَهُمْ بجز آنکه گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطة ایشان گفتند

حنطا نقاتا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلب خویش از خوردنی و بجای سجده بر سر نهادند خود و دیگر
فانزلنا علی الذین ظلموا پس فرستادیم بر ایشان که ستمکاری کردند به تغییر قول و سزا ربی اولی
ایشان چشانیدیم رجزا من السماء عذابی و عقوبتی سخت از آسمان بما کانوا یفسقون بدان چیزی
که بودند بدان چیز بیرون رفتند از حد فرمان وآن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را
بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیک ساعت بست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد
هزار و در صحیح مسلم و دیگر صحاح سته وارد شده که آنحضرت فرمودند که طاعون رجز است و بقیه عذابی
که پیشینیان بآن معذب شده اند پس چون واقع شود در شهری و ملکی و شما دران شهر باشید
ازان شهر و ملک فرار نکنید و اگر بشنوید که در شهری یا ملکی واقع شده پس دران شهر داخل هم نشوید
و در حدیث واقع شده که طاعون برای امت من شهادة است و رحمة است برای ایشان باید دانست
که هر آدمی که از طاعون بمیرد شهید است و مامون است از فتنه قبر و همچنین صبر کننده در مقام طاعون
اگر بمیرد بغیر طاعون از فتنه قبر امان یابد زیرا که او مثل مرابط فی سبیل الله است و در حکم شهید است
و همچنین هر که بمیرد از مرض شکم چون صاحب اسهال و استسقا شهید است و نیز صاحب سل و غریق و صاحب
هدم که بران مکان یا دیوار افتاده باشد و زیران بمیرد شهید است و همچنین کشته شده در راه
خدا و صاحب ذات الجنب و سوخته در آتش و زنان که در مدت حمل و بعد از زائیدن بمیرند شهید اند
و در حدیث شریف واقع شده اذا جنس الکیال حبس القطر و اذا کثر الزنی کثر القتل و اذا کثر الکذب کثر
الهرج ای الفتنة والعداوة بین الناس نیز در حدیث است که فرار از طاعون مانند فرار نمودن از
لشکر جهاد است و صبر کننده در طاعون مانند صبر کننده در لشکر جهاد است و این حدیث دلالت
میکند بر تحریم اخراج از مکانیکه دران طاعون باشد و پرهیز و اجتناب نمودن از اسباب عادیه یعنی
امراضی که متعدی بدیگر میشوند مثل سواد فاسد وغیره جایز است واما قول علیه السلام لا عدوی
نفی تعدی طبعی است چنانکه جاهلان اعتقاد میکنند که تاثیر از طبیعة مرض است و نه نفی سرایة
مرض است ولکن تسبب برای عوام واجب است و برای متوسطان توکل و اعتماد بر خدا افضل و برای
کاملان توکل و تسبب هر دو برابر اند مولوی معنوی میفرمایند در حذر شوریدن شور و شر است رو
توکل کن توکل بهتر است ؛ با قضا پنجه مزن ای تند و تیز ؛ تا نگیرد هم قضا با تو ستیز ؛ مرده باید

بود پیش حکم حق ؛ تا نیاید زخم از رب الفلق ؛ و گویند که جالینوس بوقت مرگ خود در قرص پیاران خود
داده بود و گفته بود ایشان که بعد از مردن من یک قرص را زین بر آهن نهید و یکی را در سبوی کلان
که پر از آب باشد اندازید و بعد از ان آن حدید را به بیند و آن سبوی آب را بشکنید پس یاران جالینوس
این وصیت را کار فرمودند و موافق گفته او در عمل آوردند پس دیدند که آهن گداخته شد و آب سبوی
چنان بسته شد که گویا سبوی آب نهاده است بعد از دیدن این ماجرا گفتند که جالینوس برای آگاه نمودن
ما این کار فرموده بود که شاهده کنید قدرت ما را بر گداختن آهن و قایم نمودن آب که سیلان
از طبیعت اوست لکن نیافتم برای رفع موت خود دوائی و از همین جا گفته اند الا یا ایها المغرور
تب من غیر تاخیر ؛ فان الموت قد یاتی و لو صیرت قارونا ؛ بس مات ارسطالیس بقراط با فلاطون
و افلاطون سبز سام و جالینوس مبطونا ؛ و امام شافعی میفرمایند که علاج برای رفع طاعون ذکر
خدای تعالی است از تسبیح تهلیل و تحمید زیرا که ذکر دفع میکند عذاب را کقوله تعالی فلولا انه کان من
المسبحین و همچنین کثرت خواندن درود بر نبی محترم صلعم بشرائط ظاهری و باطنی زیرا که هر ذکر
و درود شفیع نیست نزدیک خدا مگر اینکه مقترن باشد بشرائط و آداب در مثنوی میفرمایند ؛ گر
نداری تو دم خوش در دعا ؛ رو دعا میخواه از اخوان صفا ؛ هر که را دل پاک باشد ز اعتدال ؛
آن دعایش میرود تا ذو الجلال ؛ آن دعائی بیخودی خود دیگر است ؛ آن دعا زو نیست
گفت داور است ؛ آن دعا حق میکند چون او فناست ؛ آن دعا و آن اجابت از خداست
هین بجو این قوم را ای مبتلا ؛ هین غنیمت دارشان پیش از بلا ؛ وَاِذِ اسْتَسْقٰی مُوْسٰی
و یاد کنید آن وقت را که دعای استسقا کرد موسی و آب برای نوشانیدن خواست لِقَوْمِهٖ برای
قوم خود که بنی اسرائیل بودند نه برای تمام عالم زیرا که محتاج آب نوشانیدن و گرفتار تشنگی فقط
قوم او بود و درین تخصیص اشاره شد با نکه طریق آب دادن ایشان انفجار عیون از سنگ جرا ساختند و باران
از آسمان چرا نازل نشد چنانچه در استسقای پیغمبر آخر زمان عم آب عامه برای تمام عالم درخواسته بود پس آب باران
آسمان که عام میباشد دادند و حضرت موسیٰ خاص برای قوم خود خواستند پس آب خاص منفجر از سنگ دادند
و استسقا سنت موکده جمیع پیغمبران است که در وقت قحط آب از خدا میخواهند و حقیقت آن استغفار و توبه
و اظهار عجز و احتیاج است و طریق مسنون آن در کتب فقه مسطور است پس ما اجابت کردیم دعای

بسلام بیماری و ماغمت از الہام السلام

حضرت موسی را فقلنا اضرب بعصاك الحجر پس گفتیم موسی را که بزن بعصای خود سنگ را و عصای موسی
از درخت آس بهشت بود و طول آن بقدر ده دست آدمی که برابر قد حضرت موسی میشود و شاخ داشت و آن
هر دو شاخ بر مثال دو مشعل در وقت تاریکی شب میدرخشیدند و در اصل این عصا را حضرت آدم از بهشت
آورده بودند و بطریق توارث در دست انبیاء میبود تا آنکه از حضرت ابراهیم ع م به پسر ایشان که مدین بود رسیده
از و بچند واسطه بحضرت شعیب رسید و حضرت شعیب آنرا بحضرت موسی داده بودند و سنگ آن سنگی بود
معین که حضرت موسی آنرا در انبانی نگهداشته بودند و وقت احتیاج از ان انیکار میگرفتند یا آن سنگ
بود که جامهای ایشان گرفته فرار کرده بود چنانچه قصه آن در سوره احزاب بطریق اشاره مذکور است
یا سنگی بود که حضرت موسی از طور برداشته بود یا سنگی بود از بهشت که همراه حضرت آدم ع م
در دنیا رسیده و بطریق توارث بحضرت شعیب رسید بود و ایشان آنرا بحضرت موسی داده بودند
یا سنگی غیر معین بود بهر تقدیر سنگی بود از رخام گز در گز و شکل مکعب داشت که شش سطح محیط
دارد و فوقانی و تحتانی و چهار سطح دیگر در هر سطح سه چشمه آب روان میشد و از عطا و دیگر مفسران
منقولست که حضرت موسی دوازده بار بر دوازده موضع میزدند پس در هر موضع هر ضرب مانند
پستان زن ظاهر میشد اولا عرق میکرد و ثانیاً ترشح مینمود و ثالثاً منفجر شده روان میگشت
و حضرت موسی لشکریان را که دوازده سبط بنی اسرائیل بودند که دوازده جوی عمیق بکاوند تا آب هر چشمه در آن جوی مجتمع
شود و از آن آب بنوشند و چون وقت کوچ آن سنگ را بر میداشت خشک می شد و آب منقطع میگشت
گویا زدن آن سنگ بعصا موجب احداث قوتی در آن سنگ می شد که بسبب آن فعل عجیب از وی صادر میگشت
اما عجیب تر ازین آنست که در مقام زوراء قدحی خورد پر از آب برای وضو پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نهادند آب از انگشتان مبارک فواره صفت میجوشید مردم قریب سیصد کس از آن آب وضو میکردند
و بعضی بطریق تبرک می نوشیدند و در اعجاز موسوی فرموده اند ای درویش توحید تو از عصای موسی
عزیز تر است بده وجه یکی آنکه عصا از شعیب بحضرت موسی رسیده بود و کلمه توحید از حق تعالی بتو رسیده
که شهد الله انه لا اله الا هو العزیز الحکیم دوم آنکه چنانکه فرعون از عصای موسی ترسیده و حضرت موسی
نیز از عصای خود ترسید تا خطاب آمد که خذها ولا تخف و از کلمه توحید هیچکس نترسیده بلکه امید همه از ان
بوی قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم سیوم آنکه عصای موسی متلون متغیر میشد گاهی سبز تنها الا

و توحید هرگز متغیر و مبدل نگردد یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت چهارم آنکه عصای موسی عالی
درمیان مردم موجود نیست و عرصهٔ اجرام علوی و سفلی را نور توحید استیفا نموده است که الله نور السموات
والارض پنجم عصای موسی شاخی بود از درخت بریده و توحید تو درختی است که بیخ او در دل شاخ او فوق العرش
رسیده کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء ششم عصای موسی همین در دست معجزه می نمود و پیش کلمه
توحید هر جا جال نماید اگر کافر هفتاد ساله باشد که معجزه خود خواهد نمود من قال لا اله الا الله دخل الجنة
هفتم عصای موسی در آن روز زینت از سیت چندین هزار کس در دنیا بکشت و در عقبی بعذاب مبتلا گردانید
و کلمه توحید صد هزار را در دنیا از کشتن برهانید امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله و در عقبی از
عذاب برهانید لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی هشتم عصای موسی را در حیات
نفع رسانید و چون از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود عصا در دنیا بگذاشت و وی به بزم قدس بخرامید
و کلمه توحید را وفائی است که هرگز از بنده جدا نیست و نفع او در دنیا و آخرت از بنده منقطع نگردد نحن
اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة نهم عصای موسی از ده گز قد بیش نداشت و در حجم مقدار
درمی نه بود الا ماشاء الله و کلمه توحید را قد و قامتی است که زمین و آسمان و عرش و فرش و ملک و ملکوت
غیب و شهادت را فرا گرفته بلکه شهسواری است که جولانگاه وی فضای هوا هویت است مجلس آرای حضرت
بزم عندیت است قال علیه السلام ما قال عبد لا اله الا الله الا صعدت لا یردها حجاب فاذا وصلت
الی الله تعالی نظر الی قائلها وحق علی الله ان لا ینظر الی موحد الا برحمته و نیز محل عصا دست است
و تلک بیمینک یا موسی و محل توحید دل مومن است اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و دست از
عالم خاک و دل از عالم پاک است محل نظر خلق و این مهبط نظر حق است ان الله تعالی لا ینظر
الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم **لطیفه** شریفه حق تعالی عصای موسی را
در قرآن چهار جا چهار نام یاد فرموده اول عصا وان الق عصاک زیرا که متکای موسی بود دوم حیة
فاذا هی حیة زیرا که مرده بود زنده گشت سیوم ثعبان فاذا هی ثعبان مبین زیرا که سحر ساحران
بیکدم فرو کشید چهارم جان تهتز کأنها جان زیرا که سریع السیر بود آید روش در کلمه توحید نیز این
چهار معنی مندرج است متکای اهل اسلام واعتصموا بحبل الله حیة است دل مرده زنده میگرداند اومن
کان میتا فاحییناه ثعبان است که سحر سحره نفس اماره را بیکدم نابود میکند قولوا قولا سدیدا

جان است سریع السیر است بطرفة العینی از نزد بنده بجناب حق تعالی متصاعد میگردد والیه یصعد الکلم
الطیب نکته عصای موسی چهار جائی در قران بچهار نام مذکور شد هفتاد هزار خروار ساحران را
نابود کرد و کلمه توحید در قران قریب بیست جای بچهل نام مذکور شد اگر گناهان هفتاد ساله بنده را نابود
گرداند از کرم خداوندی عجیب و غریب نباشد و عصای از شعیب بموسی برای نگهبانی گوسفندان در بیابان
رسیده تا از شر سباع و گرگان که در کمین اغنام باشند از مواشی و مراعی او باز دارد و حضرت خدا تعالی
ترا در بیابان بدین دینی و علف زار زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ الآیة راعی خود و مرا عات مراعی
خویشتن تو ایجاب فرموده که عبارة از اعضاء و جوارح است فرستاده و بعلم قدیم میداند که گرگان
شیاطین در کمین هلاک عایائی تو اند لابد از برای دفع وسواس یُوَسْوِسُ فِی صُدُوْرِ النَّاسِ عصای
عروه وثقی است بتو انعام نموده و آن کلمه توحید است لا اله الا الله محمد رسول الله و خبر است
اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ رَاٰی سَبْعِیْنَ اَلْفَ حَدِیْقَةٍ فِیْ کُلِّ حَدِیْقَةٍ سَبْعُوْنَ اَلْفَ شَجَرَةٍ فی کل شجرة سَبْعُوْنَ اَلْفَ
وَرَقَةٍ وَعَلٰی کُلِّ وَرَقَةٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اُمَّةٌ مُّذْنِبَةٌ وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ کُلُّ وَرَقَةٍ عَرْضُهَا مِنْ
مَشْرِقِ الشَّمْسِ اِلٰی مَغْرِبِهَا فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا پس روان شد از ان سنگ دوازده چشمه و آن سنگ
چهار رو داشت از هر روی سه چشمه روان شد موافق عدد قبائل بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ کُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ
تحقیق دانسته بود هر قبیله از قبائل بنی اسرائیل جای آب خوردن خود کُلُوْا وَاشْرَبُوْا بخورید از من
و سلوی و بیاشامید از آب چشمه مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داد
وَلَا تَعْثَوْا و از حد در نگذرید فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ در زمین در حالتیکه شما تباه کارانید
و این آیه دلیل واضح است بر فضیلت امة محمد زیرا که بنی اسرائیل چون احتیاج آب شد آمدند
نزدیک نبی و حضرت موسی درخواست آب فرمودند از خدای تعالی برای ایشان و این امة را ارشاد
شد که هر حاجتی که دارید از من درخواست آن کنید که وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهٖ و نیز فرموده اُدْعُوْنِیْ
اَسْتَجِبْ لَکُمْ و نیز در این آیه بشارتیست عظیمه و آن آنکه درخواست نمودند موسی از پروردگار خود
آب برای قوم خود و درخواست نمودند حضرت عیسی از پروردگار خود مائده برای قوم خود
و درخواست فرمودند آنحضرت ع م برای امة خود بحکم خدای تعالی مغفرت را که وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ
وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ و قبول فرمود او تعالی درخواست ایشان و آن چیزی که سؤال کرده بودند بسبب آن نبی

بحکم او تعالی بجا آورده بودند از همه اولی قبول خواهد فرمود و نیز ازین آیه مستفاد شد اباحت خروج بصحرا برای نماز
استسقا در وقت قحط باران به تضرع و زاری چنانکه در مثنوی است تا فرود آید بلایای دافعی * چون نباشد از
تضرع شافعی * ما سقاهم ربهم آید خطاب * تشنه باش الله اعلم بالصواب * و دعا نکردن برای دفع بلا
نهایت مذموم است زیرا که دعا نکردن از خدا برای دفع آفات بمنزل مقاومت است از خدای تعالی
و دعوی تحمل مشقت و تکالیف است و در حدیث شریف واقع است لن تخلو الارض من اربعین رجلا
مثل خلیل الرحمن فبهم یسقون وبهم تنصرون ما مات منهم احد الا ابدل الله مکانه آخر گر نداری تو دم خوش در
در دعا رو دعا میخواه از اخوان صفا گویند که در عهد حجاج قحط باران واقع شد و مردمان طلب باران از
خدای تعالی عرض کردند لکن یکقطره از آسمان بزمین نرسید آخر گفتند که اگر شخصی پیدا شود گاهی از
سنت عصر و سنت اول از عشا فوت نشده باشد البته مقصد حاصل خواهد شد پس بعد از جستجوی تمام نیافتند
کسی را برین صفت پس یافت حجاج خود را بصفت مذکور و دعا نمود پس بارید بر ایشان باران از
برکت رعایت سنت رسول الله باوجودی که ظلم و ستم او مشهور است و در استسقا باید که تقدیم توبه و صدقه
وصوم کند و صلحا و اولیا را وسیله گرداند و جانوران تشنه و کودکان و پیران را آب دهد تا که ببرکت ایشان
آب یابند و نیز لابد است که دعا کننده و چنین جماعتی از مسلمانان باشند که آن جماعت مستحق اجابت باشند زیرا
که اجابت دعا از بعضی در دار بعضی از خلاق گریان نیست و در حدیث شریف است ادعو الله
بالسنة ما عصیتموه بها قالوا یا رسول الله ومن لنا مثلک لا السنة قال یدعو بعضکم لبعض لانک ما عصیت
بلسانه و هو ما عصی بلسانک و در تفسیر فاتحه فناری فرموده که در حالت طلب و دعا توجه مستقیم باید و نیز ندا در وقت
دعا شرطی است قوی در اجابت دمر دلیست که فرعون قبل از دعوی خدایی بر دروازه خود نوشته
بود بسم الله الرحمن الرحیم و هرگاه که ایمان بموسی نیاورد عرض کردند حضرت موسی که الهی فرعون ایمان
نمی آرد ارشاد شد که تو میخواهی ای موسی هلاکت او را زیرا که تو می بینی کفر و انکار او را و من بینم بسوی آنکه مکتوب است
بر دروازه او پس هر که بنویسد او را بر صفحه دل خود هفتاد سال لایق و سزاوارتر است برحمة پس هرگاه که شد
حال آنکس که نوشته بود نام خدای بر دروازه خود همچنین پس حال او چه خواهد شد که بر دل خود نقش کند
این نام را و دعا او لامحاله بدرجه قبول افتد و محققین گفته اند که درین آیه اشارتیست باینکه روح انسانی
و صفات انسانی در عالم قلب بمنابه حضرت موسی و قوم او باشند زیرا که روح از پروردگار خود

آداب دعاء استسقاء ۱۲

اشاره

سیطلبید برای قوم خود که آن صفات انسانیت تا که سیراب کنند ایشان را از آب حکمت و معرفت و آن روح
انسانی که مشابه به موسی است ماموراست بضرب عصا لا اله الا الله که دو شاخ دارد از نفی و اثبات که روشنی
می بخشند وقت غالب آمدن تاریکی و ظلمت از صفات نفس و گرفتیم این عصا را از جنۀ حضرت عزة و زدیم
بر سنگ دل پس روان شدند از آن دوازده چشمه از آب حکمت زیرا که حروف کلمه لا اله الا الله دوازده اند از
هر حرف چشمه روانست و دانست هر یک سبط از اسباط صفات انسانیه که دوازده سبط اند از حواس خمسه ظاهری
و حواس خمسه باطنی و قلب و نفس و بر سابی هر یک از ایشان مشربیست از چشمه حرف از حروف کلمه که میدانند مشرب خود را
و میسر شد برای گرفتن آب بر مشرب خود پس شرب یا شیرین و خنک است آنکه عذب فرات یا شور است
کسی ملح اجاج پس نفوس می آیند بر مناهل منی و شهوات و قلوب می نوشند از مشارب تقوی طاعات
و ارواح می نوشند از زلال کشف و مشاهدات و اسرار سیراب می شوند از چشمهاء حقایق که آن تجلی صفات
از جانب ساقی و سقاهم ربهم شراب صحلال و حقیقة ذات کلوا و اشربوا من رزق الله یعنی هر یک بخورید و
بیاشامید از رزق داده خدا الجکم و رضاء او ولا تعثوا فی الارض مفسدین یعنی از حد در نگذرید به ترک حکم او و تعا
مرتکب شدن جرایم و اوزار و فروختن دین به دنیا و اختیار آخرت بر دنیا و اختیار نمودن این هر دو بر مولی لا
یزال کذا فی التاویلات نجمیه و اذ قلتم یموسی و یاد آورید آن را که گفتید ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم
کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته
یکی می ساختند فادع لنا ربک پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و از و درخواه تا بقدرت خود
یخرج لنا مما تنبت الارض بیرون آرد برای ما از آن چیزی که آن را می رویاند زمین و نسبت انبات بزمین
مجازیست چه حق سبحانه بحقیقت برویاند و حرف من برای تبعیض است و حرف ما موصوله است من بقلها
من بیانیه است که موضع حال از ضمیر واقع شده ای از آن چیزی که آن را می رویاند زمین و حالت حالی که باشد
از ساگ و سبزی و تره آن زمین و قثائها و از خیار و بادرنگ آن و فومها و از گندم یا سیر آن
و عدسها و عدس آن زمین و بصلها و از پیاز آن زمین و بعضی از مفسران صحابه رض
فوم را بمعنی ثوم یعنی سیر نوشته اند برای مناسبت بصل بنا بر آنکه در اصل کلمه فوم ثوم بوده ثا بفا بدل
میکنند و بالعکس نیز و بعضی گویند فا اصلی است بمعنی گندم و در قرارت عبدالله و ثومها آمده و در آن
قرارت معنی سیر متعین است قال گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود أتستبدلون الذي هو ادنی

آیا بدل میکنید آنچه بری است بحسب واقع آن فروتر وخوارتر است هم از روی قدر و قیمت نه هم از جهت فائده
و منفعت و هم از جهت طعم و لذة چون سیر و پیاز بان چیزیکه فی نفس الامر آن بهتر است چنانکه منفعت
بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ بان چیزیکه آن نیکوتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ واکنون که چنین میکنید اهبطوا
فرود روید در شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام و مراد مصر فرعون نیست زیراکه مصر نام
شهر معین است غیر منصرف است تنوین بران داخل نشود بدلیل قوله تعالی یا قوم ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله علیکم والمصر البلد العظیم من مصر الشئ یمصره ای قطعه تسمی به لانقطاعه عن الفضاء
العمارة فَإِنَّ لَكُم پس هر آینه که دران شهر شمار است مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول
و غیر بقول وزده شد یعنی لازم گشت عَلَيْهِمْ برایشان جزای کفران نعمت عدم رضاء بقسمت الذلة
خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و دیگر برایشان صنع کرده شده درویشی و بیچارگی
هرچند توانگر باشند در روزی خود و محتاجی و بی نوای بخلق نمایند وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ از بس
ازان علو مرتبه بطفیل وجود انبیاء وصلحا در انها بهم رسانیده بودند بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم
شدند ذَٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بان بود که ایشان كَانُوا
يَكْفُرُونَ بودند که کافر میشدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات توریة که معجزات ظاهره بود و انکار قرآن
و محمد کردند و آنچه نعوت محمد در توریة نوشته بود منکر او شدند و کفر و انکار در زیدند بحضرت عیسی و انجیل
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می کشتند پیغمبران را چون ذکریا و یحیی و شعیب یا شعیا و حضرت عیسی نیز بزعم
خود بردار کشیدند و پیغمبر آخر الزمان را هم سحر کردند و زهر دادند و هر حیله که ممکن بود در قتل آن نفس
مقدس بکار بردند و در حدیث شریف است سخت ترین مردمان از روی عذاب کسی است که او را پیغمبر
کشته باشد یا او پیغمبر را کشته باشد یا پیشوای گمراهی گشته باشد که بسبب اغوای او مردم بسیار در گمراهی
افتاده باشند یا تصویر کننده جاندار و در روایت میکنند که بنی اسرائیل در یکروز هفتاد پیغمبر را کشته بودند
در مثنوی مولوی معنوی است چون سفیهانراست این کار و کیا ✱ لازم آمد یقتلون الانبیاء انبیاء
گفته قوم راه گم ✱ از سفه انا تطیرنا بکم بِغَيْرِ الْحَقِّ نا حق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی
که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشد ذَٰلِكَ این جرأت بر کشتن پیغمبران و این کفران ایشان بما عصوا
بسبب آن بود که نافرمانی احکام خدای و احکام پیغمبران وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد میگذشتند

از حد فرمان او میکردند بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینهٔ دل بیشتر می نشیند
مثنوی هر گناهی زنگی است بر مرآت دل ٭ دل شود زین زنگها خوار و خجل ٭ چون زیادت گشت
دل را تیرگی ٭ نفس جان زان پیش گرد خیرگی ٭ و باید دانست که درین آیة دلیلیست صحیح بر آنکه خوردن چیزهای
پاکیزه و لذیذه جائز است چنانکه دوست میداشت رسول الله صلعم خوردن حلوی و شهد و نوش میفرمودند
آب خنک و شیرین و عدس و زیت طعام صلحا است و در حدیث شریف واقع است علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس
وانه یرقق القلب ویکثر الدمعة فانه بارک فیه سبعون نبیا آخرهم عیسی ابن مریم وانه همین جامی است که در ایام
و شبهای متبرکه چون شب برات و شب قدر حلوی و عدس پخته میکنند و بران فاتحه خوانده هدیه بروح حضرت و به
ارواح عام مومنین میفرستند و بود عادت عمر بن عبد العزیز که میخورد دیگر روز نان بزیت و در روز دیگر بعدس
و در روز سیوم بگوشت و خوردن سیر و پیاز و آنچه که دران بوی کریه است مباح است و در حدیث است من
اکل البصل والثوم والکراث فلا یقربن مسجدنا فان الملائکة تتاذی مما یتاذی بنو ادم و مراد درین حدیث از
فرشتها اند که در مکان عبادت حاضر میباشند نه آن فرشتها که هر وقت با انسان میباشند و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اگر بخورید پیاز و سیر را اثر ایشان بکشید تا که بوی او دور شود و خبر این نیست که مکروه
میداشتند آنحضرت خوردن پیاز و مانند آن را بنا بر آنکه می آمد بسوی آنحضرت وحی از طرف خدای تعالی
و نیز مناجات میفرمودند و لیکن رخصت دادند جمیع مردمان را و در آخر عمر خود نوش فرمودند برای
آگاه نمودن اباحت خوردن او و باینه خود و عزیمة همین است که پیروی کند آدمی در اقوال و افعال و احوال او
صلی الله علیه و سلم فرمودند مولانا جامی قدس سره یا نبی الله السلام علیک انما الفوز لنفس مدیک ٭
گر نرفتم طریق سنت تو ٭ هستم از عاصیان امت تو ٭ مانده ام زیر بار عصیان پست ٭ افتم از پا اگر
نگیری دست ٭ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی نفاق گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند و از
دل تصدیق این دین ندارند وَالَّذِينَ هَادُوا آنانکه به یهودیت درآمدند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان
لقب ترسایان برای خود مقرر کردند ازین جهت که حضرت عیسی را مدد کرده بودند یا زیرکی آنکه بودند ایشان
همراه حضرت عیسی در دیهه که نام ناصره بود بنام آنها [illegible] آن دیهه وَالصَّابِئِينَ آنانکه بیرون
یعنی نه هر دینی که چیزی خوش می آمد اخذ میکردند یا ملائکه می پرستند و زبور میخوانند [illegible]
زنان میکردند و روی بکعبه آورده نماز میخواندند و گفته اند صابیان زنادقه اند [illegible]

هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوائف بِاللهِ بخدائی و صفات سلبی و ثبوتی او و بآن چیزیکه نازل شده
بر پیغمبران وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که ایمان و عمل ایشان ترتیب
میفرماید بجدی که ایمان یک لحظه و عمل صالح یک ساعت را ماحی کفر و فسق تمام عمر میسازد وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترس
نباشد بر ایشان از تاثیر کفر سابق در روز حشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات
بسبب فوت شدن عمل صالح در ایام کفر و در تفسیر ابن ابی حاتم مرویست که الصابی الذی یعرف الله وحده ولیست
شریعة یعمل بها و نیز در آن تفسیر است که الصابئون قوم مما یلی العراق یکفرون بالنبیین کلهم و از سعید بن
جبیر مرویست که الصابئة منزلة بین النصرانیة والمجوسیة و از ابو العالیه منقولست که الصابئون قوم من
اهل الکتاب یقرؤن الزبور و از سدی منقولست که الصابئون طائفة من اهل الکتاب و از قتاده
منقولست که الصابئون قوم یعبدون الملائکة و یصلون الی غیر القبلة و یقرؤن الزبور و قصه بنی
اسرائیل در بین استبدال شرع و عصیان الهی کرده بودند و فرمانی برده مخالفت ظاهر نمودند بجهت
ظهور مخالفت را از ایشان یاد میدهد وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید از آنکه فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان
شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و بر داشتیم بر زبر سر شما کوه را تا پیمان
بستند بنی اسرائیل بعد از نزول این آیة آغاز تمرد نهادند و گفتند که احکام این کلام بغایت دشوار است
ما گردن نمی نهیم حق تعالی کوهی از کوههاء فلسطین که از اطوار گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب
بود به طور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان باستاد و در پیش روی ایشان آتشی
افروخت و در عقب دریا زخار پدید آمد و چون گریز گاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی
گفت خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بگیرید آنچه را دادیم بشما از احکام شرعی که در توریت است بِقُوَّةٍ به کوشش
تمام و جهد قوی و مواظبت بر آن و متابعت این پیغمبر نیز از آن احکام توریت است وَاذْكُرُوا و یاد
گیرید و بوته یاد کنید مَا فِيهِ آنچه درین احکام است از اسرار و فوائد لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما
بسبب این ذکر و فهم پرهیز کنید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس رو بگردانیدید شما از فرمان ما یا از احکام
تمام توریت که احکام توریت بجا آوردید و نه این پیغمبر را متابعت کردید حال آنکه هر دو بقول
بعض توریت هست مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس عهدی که کردید که نزد اهل عقل مخالفت عهد و پیمان قبیح است

فلولا فضل الله علیکم ورحمته پس اگر نبودی فضل وبخشایش خدای تعالی بر شما ورحمت او بنسبت شما
لکنتم من الخاسرین هرآئینه میبودید شما از جمله زیان زدگان خسران در اصل بر باد رفتن راس المال را گویند و درینجا
بمعنی هلاکت نفس است و بدبختیکه جهان خداوست برامت محمد که بر ایشان فرض فرمود فضیها مرة بعد اخری
یعنی بتدریج نه یکبار چنانکه بر بنی اسرائیل فرض فرمودند و بر ایشان گران آمد قبول نمودن احکام توریت
بیکبارگی و لهذا قبول آن ننمودند تا آنکه آمد بر ایشان عذاب و بعد از ان الله تعالی حکم فرمود ایشانرا به نگاه داشتن
احکام و به عمل کردن بران و بعدم نسیان فرمود واذکروا ما فیه یعنی یاد دارید آنچه که درین است از ثواب
وعقاب همین مقصود است از انزال کتب محض تلاوت آن بزبان مثل آنکه سلطان هرگاه که سفیر
فرمان را بسوی کسی امیران خود در ملک خود میفرستد دران که درین دیار بنا کنید قلعه را و آن امیر موافق
فرمان بادشاه خود بنا کند آنرا لکن هر روز فرمان او میخواند پس اگر بادشاه دران دیار بیاید و نیابد قلعه
پس دران امیر مورد عقاب خواهد شد الغرض قران نیز به مثابه آن فرمانست که دران حکم فرموده است
خدای تعالی بندگان خود را بآنکه آباد کنید و بنا کنید ارکان دین را از روزه و نماز و سوا از آن پس تلاوت
قران بغیر عمل مفید نیست چنانکه در **مثنوی** است ؎ هست قران حالهای انبیا ؛ ماهیان بحر پاک کبریا
ور بخوانی و نه قران پذیر ؛ انبیا و اولیا را دیده گیر ؛ ولقد علمتم الذین اعتدوا و هر آئینه بتحقیق دانسته
اید شما آنانرا که در زمان داود از حد فرمان او گذشتند منکم از قوم شما در ایام فی السبت در روز شنبه
که منع کرده بودیم شما را از صید ماهی و ایشان مخالفت نمودند دران روز بحیله ها بگرفتند بدانکه سبت
که سبت در اصل بمعنی قطع کردن است زیراکه یهود مامور بودند باآنکه درین روز سبت کنند یعنی [illegible]
شنبه کار و بار خود قطع کنند ای موقوف دارند و بعبادت خدا مشغول شوند و نام نهاده شد قوم سبات [illegible]
در نوم یعنی در خواب که حرکات اختیاریه موقوف میمانند و تفصیل این قصه آنست که بنی اسرائیل در شهر ایله
سکونت میداشتند که آن شهر بر ساحل دریا بود و ایشانرا ابتلائی پیش آمد که در روز شنبه ماهیان [illegible]
بر روی آب نمودار میشدند زیراکه دران روز همه ماهیان دریا برای زیارت [illegible]
بودند جمع میشدند و دران روز بسبب آرام بودن شکار ماهی نتوانستند که [illegible]
گوشت خوردن ماهی که اهل سواحل را بیشتر مرغوب میباشد چون ماهی بی آب [illegible]
شنبه می گذشت ماهیان مختفی میگشتند هرگز نام و نشان ماهی معلوم نمی شد [illegible]

بی تاب شدند دانشمندان ایشان این حیله کردند که روز جمعه آخر روز بر ساحل دریا چقرها می کاویدند و روز شنبه اول
که آمدن ماهیان شروع می شد از دریا گرفته تا آن چقرها جو بچه های خردی ساختند تا همراه آب دریا ماهیان میان چقرها
در آیند و چون ماهیان در آن چقرها بر می شدند آن جو بچه ها را بند میکردند و ماهیان بدریا باز نگردند و چون روز
یکشنبه میشد آن ماهیان را بدام و شست از آن چقرها می گرفتند و در خانها خود می بردند و بخوردند و می
فروختند و می گفتند که روز شنبه ماهی را از آب بر نمی آریم بلکه در آب نگاه میداریم پس روز شکار ماهی
در روز شنبه بر نمی شود و بروز یکشنبه که شکار ماهی حلالست آنها را از آب بیرون می آریم و چون خدای
تعالی ایشان را بر این عمل شنیع فی الحال نگرفت دانستند که این عمل حلال است گویند که تا چهل سال
یا هفتاد سال این عمل در ایشان رائج ماند تا آنکه عهد نبوت و خلافت حضرت داود علیه السلام رسید حضرت داود علیه السلام
بر حال ایشان مطلع شدند ایشان را پند و نصیحت فرمودند که بند کردن شما جو بچه ها را و حبس کردن
شما ماهیان را در چقرها همین شکار است که در روز شنبه میکنید زنهار از این عمل باز آیید و الا بعقوبت
شدید گرفتار خواهید شد ایشان از عمل آن باز نیامدند و گفتند که از سالها و قرنها باین حیله شکار میکنیم
و بسبب شکار ماهیان و فروختن گوشت نمک سود ماهیان بدست مردم دور دست و دیگر استخوان و دندان
ماهی پیه و غیره صاحب ثروت شده ایم و وجهی از وجه معیشت بهم رسانیده ایم آن را نمی گذاریم حضرت
داود علیه السلام برایشان دعا بد و لعنت فرمودند حق تعالی اجابت دعاء حضرت داود علیه السلام فرموده از ایشان
انتقام گرفت چنانچه میفرماید فَقُلْنَا لَهُمْ و بس گفتیم تا ایشان را کُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ بشوید
بوزینه های خوار شدگان و قوه نطق هم از ایشان زائل گشت و فهم و شعور انسانی بجا ماند باهم می نگریستند
و میگریستند و بعد از سه روز همه هلاک شدند و مردند و گویند جوانان از ایشان بوزنه شدند و پیران
از ایشان خوک شدند و دم وار میگریستند و به سر خودها اشاره میکردند و در اخبار آمده که اهل آن شهر
در وقت شیوع این عمل قبیح سه گروه شدند یک گروه دوازده هزار کس از آنها در مقام وعظ و نصیحت
ایشان از این کار منع میکردند و حق امر بمعروف و نهی از منکر بجا می آوردند و قریب هفتاد هزار کس
بشکار ماهیان گرفتار بودند و جمعی دیگر نه انکار میکردند و نه انکار ساکت بودند و واعظان بجمیع وجوه
نجات یافتند و مرتکبان شکار ماهی مسخ شدند و مردند و در حق ساکتان خلاف است و قردة
جمع غیر ذوی العقول است و خاسئین حال است از ضمیر که در کونوا است فالمعنی کونوا قردة حال

لونکم خاسئین فی ہذا المسخ دالتبدیل فجعلنہا پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی و عقوبتی
کہ بند کنندہ و پند دہندہ باشد لما بین یدیہا مرآنکسانی را کہ پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند
وما خلفہا و آنہا را کہ از پس ایشان آیند و قصہ ایشان شنوند وموعظۃ و گردانیدیم اندرزی
للمتقین از برای پرہیزگاران از قوم ایشان یا از امت محمد یا برای ہر پرہیزگار کہ این قصہ شنود
بالجملہ بر ہر تقدیر لام برای استغراق عرفی باشد فرمودند سعدی رحمۃ اللہ بر مرغ سوی دانہ فراز
چون دگر مرغ بیند اندر بند * پند گیر از مصائب دگران * تا نگیرند دیگران ز تو پند و باید دانست کہ این
بلا و خسران جزا کفران نعمت و نداشتن قدر جہان اوست تو و عذاب امۃ سابقہ خسف و مسخ تن بود
و عذاب این امۃ بر دلہاست و عذاب دلہا سخت تر از عذاب نفس است کہ و نقلب افئدتہم و ابصارہم یکی نشد
حال آنہاست کہ در خدمت بادشاہان و باختیار نیکمند و قدم بحرمت می نہند ربسا قربت
و کلام بے بیکانہ در حضور بادشاہان بر زبان می رانند کہ موجب خسران و افتادن در پای سلطنت است
و علامت مسخ شابہ خنزیر خوردن نجاست است پس ہر کہ بخورد حرام را دل او مسوخ ہست و گویند علامت مسخ
دل سہ چیز است یکی آنکہ نمی یابد حلاوت و لذت در عبادت دوم از معصیت پرہیز نکند سیوم از
موت دیگران پند نگیرد بلکہ روز بروز در دنیا راغب تر باشد کذا فی زہرۃ الریاض روایت کنند عون
بن عبد اللہ از اہل اللہ کہ می نوشتند بعض از ایشان این سہ کلمات را کہ من عمل للآخرۃ کفاہ اللہ
امر دنیاہ و من صلح ما بینہ و بین اللہ صلح اللہ ما بینہ و بین الناس من اصلح سریرتہ اصلح اللہ علانیتہ
و محمد بن علی الترمذی میفرمایند صلاح اربعۃ اصناف فی اربعۃ مواطن صلاح الصبیان فی الکتاب
صلاح القطاع فی السجن و صلاح النساء فی البیوت و صلاح الکہول فی المساجد و اذ قال موسی و یاد کنید از آن
کہ گفت موسی علیہ السلام این توبیخ دیگر است برای بنی اسرائیل بیاد دہانیدن معصیت اسلاف
ایشان لقومہ مر گروہ خود را وقتی کہ در میان خود کشتہ یافتہ بودند عامیل نام و نمیخواستند
کہ قاتل او معلوم گردد ان اللہ یامرکم ان تذبحوا بقرۃ بکشید گاوی را ہر ستیکہ میفرماید خدا تعالی شما را آنکہ بسمل کنید
گاو را تا بعضی از آن بر مردہ زنید و مردہ زندہ شود و بگوید کہ قاتل او کیست بقرۃ بفتحتین نہ
بقر است بمعنی شگافتن زیرا کہ می شگافت زمین را برای زراعت قالوا اتتخذنا ہزوا
گفتند قوم موسی آیا فرا میگیری ما را از اہل افسوس یعنی با ما سخریہ میکنی ما می پرسیم کہ عامیل کہ

کرده است و تو میگوئی گاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ از آنکه باشیم از نادانان و افسوس کنندگان زیرا که سخریه در تبلیغ احکام خدای تعالی
جهل و نادانی است و درین دلیلست بر آنکه مستهزا بامر دین گناه کبیره است و همچنین مستهزء باهل اسلام و بآنکه
تعظیم ایشان واجب است زیرا که این علامت جهل است و مرتکب این مستحق وعید است لیکن مزاح و خوش طبعی از استهزا
و تسخر نیست قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان و سوال کن ای موسی از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را
يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ ما مبتداست و هی خبر تا که آن گاو را صفت چیست
و سال او چند است و سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از
انواع بقر بصورت صادر تواند شد پس آن را جاری مجری چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشان را
معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند لاجرم
در جواب ایشان قَالَ إِنَّهُ گفت موسی بدرستیکه خدای تعالی يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ میگوید که آن
گاو گاویست که لَا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه جوان و نارسیده عَوَانٌ
میانه است بَيْنَ ذَلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید آنچه فرموده
شده اید شما از طرف موسی قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا
تا پیدا و هویدا سازد از برای ما که مَا لَوْنُهَا چیست رنگ آن گاو قَالَ گفت موسی بعد مناجات
خدا و آمدن بیان إِنَّهُ يَقُولُ که خدای میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا آن
گاویست زرد در غایت زردی رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِينَ و آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد
از رنگ خود نظر کنندگان را بوی بسبب لذتی که در بدن او نهاده از صفائی رنگ و لطافت شاخها و سمها
و زرد رنگ را خاصیت است که در تفریح خاطر و دفع هموم و احزان نافع می افتد طبرانی
و خطیب و ثعلبی از حضرت ابن عباس رض روایت کرده اند که هر که جفت پاپوش زرد بپوشد همیشه در
شادمانی باشد مادام که آن جفت را پوشیده باشد و از حضرت علی رض است من لبس نعلا صفراء
قل همه و در بعضی روایات است که هر که جفت پاپوش زرد رنگ پی در پی بکار برد غم و اندوه او برود
و ابن زبیر و محمد بن کثیر منع کرده اند از پوشیدن جفت سیاه رنگ و گفته اند که موزه سرخ رنگ
فرعون را بود و سفید رنگ هامان می پوشید و موزه سیاه رنگ موزه علما است و می پوشیدند عجم

خاصیت زرد رنگ

نعلین پوشیدن نعلین زرد

موزه سیاه تنگ و عوان گویند سرخی جمال دارد و زردی در نظر خوش می آید و سبزی موجب تنگی دل و فاست و سیاهی
هولناک است و سفیدی فضیلت و خوبی دارد و بعضی بنی اسرائیل با وجود نشان دادن از رنگ آن گاو هنوز
از سوال باز نماندند قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي دیگر بار گفتند بخوان بهر ما خداوند خود را تا بیان
کند برای ما که آن چه گاو است کار کننده است یا در صحرا چرنده و در حدیث واقع شده اعظم الناس جرما من
سال عن شئ لم يحرم فحرم لاجل مسالته ان البقر تشابه علينا بدرستیکه گاوان متشابه شده اند
بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند وانا ان شاء الله لمهتدون و بدرستیکه ما اگر خدا خواهد
از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی
هرگز آن گاو را نیافتندی قال انه يقول گفت موسی که میگوید خدای انها بقرة لا ذلول
آن گاویست نه رام کرده و نرم کرده شده بحکم زراع تثير الارض بشورانند زمین را ولا تسقي الحرث
و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب برکشد برای زراعت مسلمة درست و آزاد شده
از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است و تمام خلقت لا شية نیست در وی رنگی جز
رنگ زردی باشد فيها در آن تا که شاخها و سمها او زرد اند چون بنی اسرائیل این نشانها
شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی صفت
تمام روشن گویند که آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی پرهیزکار بود که خدمت مادر او
قصه این چنان بود که در بنی اسرائیل مردی بود بسیار صالح و او را پسری بود صغیر و آن مرد صاحب
بسبب حوادث زمان غیر از گوساله چیزی باقی نمانده بود آن گوساله را گرفته مهری بر گردن آن نهاد
بنام ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب تبرک جسته در صحرا گذاشت و گفت خدایا این گوساله را برای پسر خود
نزد تو امانت میگذارم تا آنکه پسر من کلان شود و این گوساله بکار او آید و آن گوساله در بیشه بحمایت
بعنایت الهی از شر سباع و درندگان محفوظ میماند و هر گاه از بیشه می برآید و کسی از آدمیان ویرا
میدید و قصد گرفتن او می کرد میگریخت و مختفی میشد که هرگز بدست کسی نمی آمد چون این پسر کلان
شد بدستور خود بکمال صلاح و تقوی برخاست شب سه حصه میکرد یک حصه نزد مادر خود می نشست و خدمت
او میکرد و یک حصه می خوابید و یک حصه نماز میگذارد و چون صبح میشد رسن و تبر را گرفته راه صحرا
میگرفت و هیمه بسیار را بار کرده آخر روز در بازار میفروخت و قیمت همه را سه حصه میکرد یک حصه

برای خدا می داد و یک حصه خود می خورد و یک حصه به مادر میداد و تمام عمر بهمین اشتغال مشغول بود تا آنکه مادر او
او را گفت که پدر تو برای تو یک گوساله فلان بیشه سر داده بود و بنام الله ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیهم السلام امانت
گذاشته بود آن گوساله حالا بجوانی رسیده و شوخی نوجوانی از جانوران دارد باید که آن گوساله را از آن
بیشه بیاری و در کار بستن آن همه که از سر می آری صرف کنی این پسر گفت که آن گوساله را علامت چیست
مادرش گفت که علامتش اینست که رنگ زرد و صاف میدارد و اگر کسی او را از دور بیند چنان خیال کند
که شعاع آفتاب از پوست او می برآید و ما او را گوساله زرین ازین جهت نام کرده بودیم پسر گفت هنوز
بالیقین آن گوساله را نشناختم مبادا که گاو دیگر نیز بهمین رنگ درآن بیشه از ملک دیگری می چریده
باشد مادرش گفت که علامت دیگر آنست که آن گاو بدیدن آدمی میگریزد و هرگز رام نمی شود چون تو او را از دور
ببینی باید که بآواز بلند گوئی که ای گاو بنام خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیهم السلام رام شده پیش من بیا پسر
این علامت را بخاطر گرفته بسوی آن بیشه روان شد دید که گاوی بهمان صفت می چرد این پسر بهمان روش
که مادرش تعلیم کرده بود آواز کرد آن گاو چراگاه را گذاشته پیش آن پسر آمد و ایستاده شد این پسر را
مادرش وصیت کرده بود که گردن گاو گرفته کشیده بیاری بروی سوار مشو تا آن گاو در تصرف انسانی
نیاید و مستعمل نشود که مبادا بسبب استعمال آدمی برکت از وی زائل شود پسر موافق وصیت مادر گردن او گرفته
کشید آن گاو باذن خدا گویا شد و گفت که ای جوان بر من سوار شو تا بآسانی بخانه خود رسی این پسر گفت
مادر من بسواری تو نفرموده است بلکه گفته است که بگردن او را کشیده بیار گاو گفت که آفرین شاباش
من ترا امتحان میکردم اگر بر من سوار میشدی من ترا از پشت خود انداخته میگریختم که این همه طاعت من بسبب آنست
که تو با والده خود احسان مینمائی و از فرموده او تجاوز نمیکنی درین اثنا راه ابلیس لعین در صورت مسافری
باین پسر خورد و گفت ای جوان مرا حادثه پیش آمده و درین حادثه مرا مدد فرما من از طرف این کوه گله گاوان
دارم و آن گله را می چرانیدم ناگاه مرا حاجت انسانی رو داد و درین کوه برای قضای حاجت داخل شدم حالا
در شکم من دردی پیدا شده است که از راه رفتن عاجز شده ام تا به گله خود نمیتوانم رسید اگر تو بفرمائی
من برین گاو سوار شوم و ترا ده گاو دیگر از گاوان منتخب گله خود در بدل اجرت سواری این گاو حواله نمایم
این پسر گفت که مادر من خود مرا بسواری این گاو نفرموده است من چه قسم ترا بکرایه برین سوار کنم ابلیس گفت
که مادر تو چه عقل دارد پسر گفت که هرگز خلاف فرموده مادر نخواهم کرد شیطان دنبال او گرفت تا آنکه آن

پس عاجز شده بآواز بلند گفت که ای خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام مرا از دست این فسیق بد
خلاص کن ابلیس چون این آواز شنید بصورت جانوری خود را ساخته پریده رفت آن گاو باین جوان
خطاب کرده گفت که هیچ دانستی که این که بود این ابلیس بود میخواست که بحیله بر من سوار شود و بسواری وی
برکت از من دور گردد و باز بکار تو نیایم چون نام خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیهم السلام گرفتی و فریاد کردی
فرشته برای دفع شیطان حاضر شد و شیطان خود را بکمال اضطراب بصورت جانور ساخته پریده رفت القصه وقت شام
جوان گاو را گرفته پیش مادر خود رسید و او را این ماجرای عجیب و گویا شدن گاو آگاه کرد مادرش گفت که این گاو
ارزان نیست که او را در بارکشی بهتر است که این گاو بفروشی اگر کسی این گاو را بخوبی نگاه ندارد و وبال او
بر گردن او باشد و ترا هم چند روز از محنت هیمه فروشی فراغت حاصل شود چون صبح شد این جوان
گاو را گرفته از خانه برآمد و به نخاس خانه شد از مادر خود پرسید که بچه قیمت این گاو را فروشم گفت قیمت این گاو
درین وقت سه دینار است اگر کسی باین قیمت خرید کند باید که پرسیدن من شرط کنی و یکدفعه نفروشی خدای تعالی
برای تعیین قیمت این گاو فرشته را فرستاد که باین جوان در راه در خورد و گفت که ای جوان این گاو را
میفروشی جوان گفت تو چه قدر میدهی گفت که سه دینار جوان گفت که بشرطیکه مادر من راضی شود فرشته
گفت این شرط را موقوف کن و شش دینار از من بگیر جوان گفت که همراه شش دینار همین شرط است
گفته دوازده دینار بگیر و ازین شرط دست بردار شو جوان گفت که ای عزیز که اگر هموزن این گاو مرا زر خالص
خواهی داد من بغیر رضاء مادر خود این را نخواهم داد گفت که من فرشته ام آدمی نیستم برای امتحان تو آمده بودم
که چه قسم اطاعت مادر خود میکنی حالا این گاو را بخانه خود ببر در بازار کسی رهنمای بنی اسرائیل را واقعه در پیش
آمده و علاج آن واقعه موسی همین فرموده که این قسم گاو را ذبح کنند اگر بنی اسرائیل از تو خواهان این گاو شوند تو هرگز
بدست آنها نخواهی فروخت تا آنکه زر سرخ در پوست این گاو پر کرده بتو حواله نمایند که مدت عمر از وجه معیشت
ترا فراغت حاصل شود و مردم بدانند که هر که عیال خود را حواله بخدا کند و برود خدای تعالی باین وضع
پرورش می نماید و هر که مال خود را در امانت خدا می گذارد و خدای تعالی آن مال باین وضع نامی و بارور میدهد
این جوان گاو را گرفته بخانه آمد و تمام ماجرای با در خود اظهار نمود رفته رفته خبر این گاو در شهر شایع شد
و بنی اسرائیل برای خرید این گاو در خانه او هجوم آوردند و در قیمت آن گاو می افزودند جوان در داد
راضی نمی شدند تا آنکه چنین قرار یافت که پوست گاو را بعد ذبح و سلخ پر از زر کرده بآنها حواله نمایند آن جوان

وما در او حضرت موسی را ضامن گرفتند گاو بدست بنی اسرائیل سپردند فذبحوها پس بکشتند آنرا و کشتن
و کشتن آن سر لش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که بچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لائق
عبادت بصحیح القصه او را ذبح کردند وما کادوا یفعلون و نمی خواستند که بکشند این گاو را بسبب گرانی بهای
آن گویند که ذبح نمودند آن گاو را بعد چهل سال و درین کشتن گاو نهایت تامل و درنگ کردند پس باید اهل عقل را

مثنوی

شتابی کند در امتثال فرمان خدای و تفتیش و تفحص از حال نکند فرمودند در **مثنوی** تا خیال دوست
در اسرار ماست ؛ چاکری و جان سپاری کار ماست ؛ و در تاویلات نجمیه فرموده اند که ان الله یامرکم

اشاره

ان تذبحوا البقرة اشارتست بسوی ذبح نفس بقره بهیمیه زیرا که در ذبح آن حیات قلب روحانی است و سخن
جهاد اکبر که اشاره فرمودند آنحضرت بسوی این بقول خود رجعنا من الجهاد الاصغر الی جهاد الاکبر و بقول خود
المجاهد من جاهد نفسه قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا اشاره است بسوی همین معنی واذ قتلتم
اول قصه سفر باید که یاد کنید آنرا که بکشتند نفسا کسی را که نام ان عامیل بود فادّارأتم پس اختلاف
کردید فیها در ان نفس مقتول یعنی در کشتن او والله مخرج ما کنتم تکتمون و خدای تعالی بیرون آرنده
است و ظاهر کننده آن چیز را که هستید شما که آنرا به پوشید از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید
شما آن کشته شده را ببعضها بپاره از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیر چون بروی
زدند زنده شده و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه
مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این
مرده را زنده گردانید یحیی الله الموتی چنانچه این مرد را زنده ساخت الله تعالی همچنان زنده خواهد کرد مردگان
نزدیک نفخ صور ویریکم آیاته لعلکم تعقلون و می نماید شما را حق تعالی نشانهای قدرة و حکمت و برای
اقامت عدل عام و انتقام از جمیع ظلام و عدالت خون تا باشد که شما فهمید و باز دانید پس از جمله آیاتی که
ازین قصه روشن شد چند چیز بکار آمدنی است اول آنکه زدن عضوی میت بر عضوی میت دیگر چون
موجب حصول حیات شد بالیقین معلوم شد که موثر در ایجاد عالم بیجان ذات مسبب است نه اسباب دوم چون کسی خواهد
که فیض از عالم غیب بر خود بر خواند آن خود نازل کند پس طریق سنت که تقدیم ذبح و قربان و دیگر مبرات و
خیرات نماید تا ببرکت آن مطلب او حاصل شود سیوم آنکه سخت گیری از طرف خود موجب سخت گیری
از جانب خداست و مسامحت و امتثال اوامر و نواهی الهی موجب سهولت و آسانی و مقبولی است چهارم آنکه بیان

حق تعالی سور دلطف ورحمت خود میسازد بحکم تخلقوا باخلاق الله مراعات حال یتیمان وحفظ مال ایشان ومباشر
باب تجارت آنها بر کافه خلایق لازم است پنجم آنکه هر که عیال خود را برضا گذاشت ومال خود را در حفظ وکالت
الهی سپرد حق تعالی این قسم اورا نفع بر نفع بخشد ششم آنکه خدمت مادر وپدر موجب نزول برکت ورحمت
از جناب الهی است هفتم آنکه مالی که بآن تقرب بخدای جوئید از بدل آن ثواب جزیل خواهید یافت باید
که بهترین مالها باشد ونفیس ترین مرغوبات وبیش قیمت ترین آنها چنانچه آن بقره مذکوره بود لهذا
در اضحیه وقربانی تاکید تمام آمده که لاغر وعیب دار نباشد هشتم آنکه بنی اسرائیل را تنبیه وعبرت شود که
چون گوساله زرین را که ساخته سامری بود به تعظیم پیش آمدند در عوض آن هفتاد هزار تن از خویشان
ودوستان خود را کشتن لازم افتاد تا توبه ایشان صحیح شد واین گاو زرین را که توده های زر خریدند وبحکم
الهی ذبح کردند موجب ظهور چنین خارقه عجیب گردید که مرده به پایدن عضوی از اعضای این زنده
شد تا بدانند که گوساله پرستی بخلاف حکم الهی این وبال ونکال آورد وگاوکشی موافق حکم الهی وبقصد
تقرب خدا این برکت نمایان ونعم ما قیل بیت بی حکم شرع آب خوردن خطا است ؛ وگر خون
بفتوی بریزی روا است ؛ ونیز در اینجا باید دانست که قاتل عمدا وخطا هر دو در حرمان از میراث
مقتول برابرند باجماع علما اما اختلاف در آنست که اگر قاتل برحق باشد ومقتول برناحق مانع
امام اعظم رحمه الله تعالی میفرمایند که اگر قاتل عادل باغی را بکشد محروم از میراث نمیگردد وامام شافعی
میگویند که درین صورت هم محروم از میراث نشود وبعضی اهل معرفت گفته اند که گردانید حق تعالی
زنده کردن کشته بذبح نمودن بقره برای تنبیه نمودن بندگان خود نیز را که هر که خواهد زندگی
دل خود یابد که نفس خود را اول بکشد وهر که نفس را مرده کرد بریاضت گوناگون زنده گردانید اول خود را
به انوار مشاهدات وچنانکه زبان گاو زده بر مرده وان زنده شده استاده نمود وگفت که فلان کس مرا
کشته است همچنان هر که میزند زبان نفس مذبوحه را بگاه وصدق برگشته ومقتول دل خود را باز
ذکر زنده میگرداند حق تعالی دل ورا بنور خود بس می گوید که وَمَا اُبَرِّیُٔ نَفْسِی اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ چنانکه
سعدی علیه الرحمة میفرمایند نی تازد این نفس سرکش چنان ؛ که عقلش تواند گرفتن عنان ؛
تو برکره مار بوسی در کمر ؛ نگر تا نپیچد ز حکم تو سر ؛ اگر پالهنگ از کفت در گسیخت ؛ تن خویشتن
کشت وخون تو ریخت ؛ بس باید که آدمی مشغول شود بر زنده کردن نفس خود بحیات حقیقه وبه اصلاح

دل با صلاح حقیقی و اخلاص عمل باخلاص حقیقی زیرا که دل انسان نظرگاه خداست نه کوشک تن چنانچه در حدیث آمده
ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم بل الی قلوبکم و نیاتکم پس اعتبار باطن است نه ظاهر گفت سعدی علیه الرحمة شخصم
بچشم عالمیان خوب منظر است ۞ وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش ۞ طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش ۞ و از مشایخ است که میگویند اسلام عبارة است از کشتن نفس بشمشیر
مخالفت آن و مخالفت آن گذاشتن خواهش نفس است چنانکه حضرت سری سقطی میفرمایند که نفس من سی
سال است هر سال طلب خواهش جوز کرد لیکن من او را نخورانیدم گویند که شخصی را دیدند که بر هوا نشسته است
گفتند بکدام عمل این منزلت یافتی جواب داد که گذاشتم هوای نفس را بفرمان پروردگار شد برای من هوا و گویند
که شخصی بیاران خود گفت که میخواهم که حج کنم به تجرید گفتند که اول تجرید دل کن از سهو و تجرید نفس از لهو و
تجرید زبان از لغو باز برو هر جای که خواهی رفت ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس سخت گشت دلهای شما ای یهود
این خطاب باهل زمانه آنحضرت است از احبار یهود مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس زنده شدن عامیل و
مسخ شدن بشکل بوزنه و خوک برداشتن برایشان کوه را فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ پس آن دلها همچون سنگ است
در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت‌تر است در قساوت و غلظت از سنگ و معنی بل بازای تحجر
وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهٰرُ و بدرستیکه بعضی از سنگهاست آنچه هر آینه روان میگردد
از آن جویها بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ و بعضی دیگر هست که از آن آنچه هر آینه بشگافد پس
برون آید از آن آب خورد چون چشمها وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ و به تحقیق هست که از حجارت آنچه فرود آید
از بلندی به پستی فرآید مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ از ترس خدای وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ نیست خدای تعالی
غافل از آنچه شما ای یهود میکنید باید دانست که درینجا خدای تعالی سنگها را بصفت خشیت که معنی ترس است
موصوف ساخته اند و شک نیست که ترسیدن شی بدون حیات و دانش نمیشود و سنگ از آن هر دو صفت
عاری است پس موصوف نمودن باین صفت چگونه است جوابش آنکه نزد اهل سنت و جماعت هر یک از جمادات
حیوانات ذی حس است مجرد این تعبیر از ملکوت کل شی در آیت فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
فرموده اند و آن روح دراک است و صلوة و تسبیح کردن هر جماد و حیوان که منطوق کلام الهی است در آیات
بیان است مثل كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيْحَهُ وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ بهمان روح
مدلل است که آنحضرت صلعم بر کوه ثبیر تشریف داشتند و کافران در تجسس آنحضرت بودند کوه عرض کرد یا

رسول الله ازینجا فرود آیید مبادا بر پشت من شما را بگیرند و من شرمنده شوم و در صحیح مسلم بروایت جابر بن
سمره رض از آنحضرت به ثبوت پیوسته که فرمودند من میشناسم سنگی را در مکه که قبل از نبوت و بعثت بر من سلام
میکرد و کوه حرا با آنحضرت خطاب کرد الیّ الیّ یا رسول الله همچنین گویا شدن گرگ و نیز در حدیث شریف وارد
و در صحیحین موجود است که آنحضرت همراه اصحاب ثلثه رض بر کوه حرا تشریف داشتند سنگهای آن کوه بطور زلزله
جنبیدن گرفت آنحضرت عم آن سنگ را لگد زدند و فرمودند که با دب باش که بر پشت تو نیست مگر پیغمبر و صدیق و
شهیدان و بمجرد فرمودن آنحضرت عم کوه ساکن شد و آواز کردن ستون خانه بسبب مفارقت آنحضرت
القدر مشهور است که محتاج به بیان نیست و گریه کردن آن ستون و سکوت او چون آنحضرت عم او را در بر
گرفتند در مثنوی هست ؛ آنکه او را نبود از اسرار داد ؛ کی کند تصدیق او ناله جماد ؛ و آیه لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله صریح دلالت میکند در حیات او همچنین تسبیح کردن سنگریزه در دست آنحضرت
و کلام کردن گوسفند مسموم و آمدن دو درخت برای پرده نمودن آنحضرت در وقت قضاء حاجت باز رفتن انها در جای
خود الی غیر ذلک من الدلائل والحجة الباهرة و شیخ هدائی میگویند که من از آب جاری ذکر دائم یا دائم میشنیدم
چنانکه در مثنوی است ؛ نطق آب و نطق خاک و نطق گل ؛ هست محسوس حواس اهل دل ؛ فلسفی کو منکر حنانه است
از حواس اولیا بیگانه است ؛ هر که را در دل شک و پیچانیست ؛ در جهان او فلسفی پنهانیست ؛ و گفته اند که
معنی قسوت بیست است یعنی دلهای ایشان خشک اند از آب خشیة الله تعالی و از آب شفقت مخلوق و هر دلی
که دران خوف خدا و شفقت بر مخلوق او نباشد او مانند سنگ است یا سخت تر از سنگ است و در حدیث
شریف هست لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب و نیز فرموده اند اربعة من الشقاء
جمود العین و قسوة القلب و طول الامل و الحرص علی الدنیا و بعضی از مفسرین بآن رفته اند که مراد از آیه و ان
من الحجارة لما یتفجر منه الانهار آن سنگ است که بضرب عصای موسی منفجر انهار جاریه منبع عیون اثنی عشر گشت
و از وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء آن سنگ است که او را سد مأرب ساخته بودند بحکم الهی شگافته شد و آن
سیل را راه داد تا ملک سبا را خراب کرد و از وان منها لما یهبط من خشیة الله آن سنگ است که از جو آسمان بحکم الهی
افتاد و قوم لوط را زیر و زبر کرد القصه چون از سرزنش بنی اسرائیل بتذکیر حالات اسلاف ایشان فارغ شد الحال
مسلمانان را خطاب می فرماید که ای مسلمانان شما امید این قساوت را از ایشان که هر قدر دلائل بر ایشان قائم
کرده میشد ایشان در کفر و تکبار و عناد و درمیرفتند باز ایشان را بپند و نصیحت میخواهید که بر سر راه آرید

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ آیا طمع دارید ای مومنان برآنکه ایمان خواهند آورد این جهودان از تقلید
ایشان که در زمان شما هستند مر شما را و آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ
و حال آنکه بودند گروهی از اسلاف ایشان که بوسیله يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ می شنیدند سخن خدای را بر کوه طور یا می
شنیدند کلام خدای را در توریت که دلالت بر صدق پیغمبر شما میکرد ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ باز تحریف میکردند آن
کلام را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون در میان قوم در آمدند گفتند که ما سخن
حق و امر و نهی او شنیدیم ولیکن در آخر گفت که این ها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر نتوانید شاید برای
آن مکنید و باک ندارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا مینمایند و در [illegible] آورده که روزی حضرت
رسالت پناه علیه السلام امر فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود
بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود
می پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا [illegible] ملاقات کنند یهودان الَّذِينَ آمَنُوا آنان که ایمان
آورده اند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم قَالُوا آمَنَّا گویند که ما نیز ایمان آورده ایم بر دین شما
و در دل تصدیق این دین داریم وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ و چون خلوت می کنند بعضی ایشان به
برخی از ایشان چون کعب بن اشرف قَالُوا گویند ایشان أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید
اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب آن [illegible] عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما
تورات آمده که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت
مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته [illegible] از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را
از صفات محمد صلی الله علیه وسلم خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بآنچه
دانسته باشند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق شما را دانستید و متابعت
نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس نمی فهمید که مآل کار چیست و در نمی یابید این مقدار که اسرار خود را
با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ همزه برای انکار است و توبیخ و واو برای عطف است
بر مقدر [illegible] آیا نمیدانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدا میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه که نهان
میدارند و از عداوت رسول و اصحاب او وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبر و
صحابه بنفاق پس هر که داند حق سبحانه تعالی دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را

بفرمان بر داری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و پلیدی پاکیزه دارد و بیت بکن سر علان را
پاکیزه است که دانای نهان و آشکار است ❊ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ و از جهودان جماعتی اند نا نویسنده و خوانند
و امی منسوب بسوی امة عرب آن امت است که خالی است از علم و قراءة لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمی دانند
کتاب توریت را و نمی شناسند که در وی چه چیز است إِلَّا أَمَانِيَّ مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای
ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علماء خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان
ایشان را شفاعت خواهند کرد یا مفتریات ایشان از تغییر نعت محمد و استثنا منقطع است زیرا که امانی
از جنس کتاب و إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و نیستند ایشان مگر آنکه گمان می برند و یقین را نمیدانند فَوَيْلٌ
پس بادا اندوه و ویل مبتدا است و خبر او ما بعد اوست و در حدیث است که ویل نام چاهی است در جهنم که
دران کافران را خواهند افگند و تا چهل سال دران خواهند رفت که هنوز بقعر نرسیده لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ
الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ مر آن علماء را که ایشان می نویسند کتاب محرف بدستهای خود با دیده دانسته که این عمل زشت ما است
ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ باز میگویند که این نوشته ما همانست نازل شده از نزدیک خدا و چرا چنین میکنند
تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را یعنی
علماء یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی را که در توریت بدین وجه بود که مردی نیکوی روی و جعد موی
گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد سفید پوست
فرو هشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست
فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ پس وای مر ایشان را از آنچه نوشته و تغییر کرده دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
يَكْسِبُونَ و دیگر بار وای بر ایشان از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت و مال حرام باید دانست که ویل در لغت عرب
کلمه ایست که بر مصیبت زده میگویند و دلالت بر بدحالی او کند و در روز ایفای این وعید رنگارنگ ظهور خواهد کرد
در حق یهود محرفان کتاب بصورت کوهی از آتش نمودار شده بر ایشان خواهد افتاد و پاش پاش خواهند
کرد چنانچه ایشان کتاب الله را بتحریف خود پاش پاش و از هم جدا کردند و در حق کافر متکبر بصورت
غاری نمودار خواهد شد و آن کافر را در قعر جهنم خواهند انداخت و در حق چوب ها بیبین که بر فرقه خود ظلم و ستم
میکنند بصورت سنگی ظاهر خواهد شد و ایشان را تکلیف بر رفتن و فرود آمدن از آن سنگ نهایت بزرگ
خواهد بود و ... هد داد و در حق شراب خوران بصورت جوی روان ظاهر خواهد شد که زرد آب ...

مردان است و ایشان را تکلیف نوشیدن آن خواهد داد و نیز در حدیث است که ویل کوهی است از آتش و بیهقی در
کتاب البعث آورده است که ویل نام ناله ایست در دوزخ که اگر کوه های دنیا را در آن بیندازند و گداخته آب شوند بسبب
شدت گرمی بعضی از ظاهرین مفسرین از این آیه تمسک تحریم بیع و شرای مصاحف کرده اند و نیز در زمان
خلفای اربعه فروختن مصحف رائج نبود بلکه حسبة لله می نوشتند و اجرت نمی گرفتند و میدادند هر که میخواست از ایشان
لاکن ابن عباس و محمد بن الحنیفه باباحت آن فتوی دادند و فرمودند که لا باس انما یاخذون اجور ایدیهم و از
حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر مرویست که لا باس بشرای المصاحف و در تفسیر عزیزی فرموده اند لیکن الآن
فروختن مصاحف بدعت حسنه است بدعت سیئه نیست و درین آیه اشارتست بآنکه علم آدمی و یقین و معرفة
و کمالات آن بخدای تعالی مفید ایمان نیست مگر بفضل و رحمة خدای زیرا که می دانی که سخن فرموده او تعالی
بابلیس که یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی و نه فائده بخشید او را زیرا که نبود مؤید بفضل
او فرموده در مثنوی جز عنایت که گشاید چشم را ؛ جز محبت که نشاند خشم را ؛ جهد بی توفیق خود کس را مباد
در جهان و الله اعلم بالسداد ؛ جهد فرعونی چو بی توفیق بود ؛ هر چه او می دوخت آن تفتیق بود ؛ مثنوی
و نیز اشارتست بسوی آنکه پیدا کنند با تغییر و تبدل را راه و بدعت در دین و در مسائل شرعیه چیزی را که اصل اشاره
و دین نباشد آنکس نیز داخل این وعید است و بتحقیق ترسانیده رسول الله امت خود را از سبب آنکه پیدا شوند بدعتها
که در زمانه آخری خواهد بود و فرموده اند الا ان من قبلکم من اهل الکتاب افترقوا علی اثنین و سبعین ملة و ان
هذه الامة ستفترق علی ثلث و سبعین کلها فی النار الا واحدة کسب تحذیر فرمودند امت خود را از پیدا کردن چیزی از
احکام از طرف خود در دین خلاف کتاب الله و سنت رسول الله یا سنت اصحاب و گمراه کنندگان مردمان را و بتحقیق
شایع شد بکثرت این امور که از ان منع و ترسانیده بودند درین زمان انا لله و انا الیه راجعون فرمود سعدی علیه الرحمة
نخواهی که نفرین کنند از پست ؛ نکو باش تا بد نگوید کست ؛ نه هر آدمی زاده از دد به است ؛ که دد ز آدمی زاده بد
به است ؛ و نیز اشارتست بآنکه انسان رغبت بغفلت کند بارتکاب خواهش و رغبت شد در صحبت اهل
حق و پرهیز کند از عقاید بس وای است برای آنانکه مینویسند از الحاد از حق و گمراه کردن خلق از دین
در مثنوی میفرمایند ؛ صد هزاران دام و دانه است ای خدا ؛ ما چو مرغان حریص بی نوا ؛ دم بدم
پابسته دام نویم ؛ هر یکی گر باز و سیمرغ شویم ؛ وَقَالُوْا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ
مس نکند آتش دوزخ و نرسد اِلَّا اَیَّامًا مَّعْدُوْدَةً مگر مقدار روزهای چند شمرده شده که آن هفت روز است

هر روزی در مقابله هزار سال که از ان هفت هزار سال عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم با گوساله پرستی کرده اند و یا چهل سال زیرا که مدت سرگردانی ادر تیه همین مقدار بود و یا سات این طرفین جهنم که بعد چهل سال یا هفت روز که مدت خلقت نوع انسانی هفت هزار سال است و در کلام الهی آمده وَاِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ پس بجای هزار سال یک روز عذاب خواهند شد قُلْ اَتَّخَذْتُمْ بگو ایمحمد ایشانرا آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا نزدیک خدا عهدی و پیمانی که شمار زیاده ازانچه میگوئید عذاب نخواهند کرد و اگر چنین عهدی دارید فَلَنْ يُّخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهٗ پس هرگز خلاف نخواهد کرد خدای تعالی این عهد خود را اَمْ تَقُوْلُوْنَ بلکه میگوئید و دروغ میگوئید عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ بر خدای آنچه نمیدانید که راست است یا دروغ بَلٰى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً یعنی چنین نیست که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آرد و لفظ سیئة در اصل سیوئة بود از ساء یسوء که وادی است نه یائی واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند سیئة شد وَّاَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيْٓئَتُهٗ و فرا گیرد گرد اگرد او را گناه او یعنی بدی مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مشرکان اَصْحٰبُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند که هرگز از ان جدا نشوند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در ان آتش جاوید مانده اند وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویدند بخدای با نچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشند گاشتند و درینجا باید دانست نزد بعضی برای مرتکب کبیره وعید قطعی الهی ثابت میکنند و میگویند که اگر صاحب کبیره بمیرد حکم او حکم کافران است و همین است مذهب معتزله و خوارج هر چند معتزله میگویند که هو فی منزلة بین المنزلتین و خوارج میگویند که هو کافر لیکن چون از ایمان بر آمد نزد معتزله هم حکم کافر را گرفت پس او را در مقابر مسلمین دفن نباید کرد و بر نماز جنازه نباید خواند و برای او صدقات و فاتحه و درود و تلاوت قران و استغفار نباید کرد که این امور مشروط با یمان است اذا فات الشرط فات المشروط و مذهب صحیح که صحابه و تابعین است و اهل سنت و جماعت آنرا اختیار نموده اند آنست که مرتکب کبیره قابل عفو است اگر بی توبه بمیرد او مانند سایر مسلمین است در نماز جنازه و استغفار و اعانت بصدقات و فاتحه و درود و تبلیغ آیات و میراث و در حق او شفاعت پیغمبر علیه السلام و رحمت الهی امیدوار باید بود بلکه یقین باید کرد که حق تعالی برحمت بی نهایت خود یا بشفاعت پیغمبر علیه السلام از بعضی مرتکبان کبیره عفو خواهد فرمود و گو بعضی را الیتّه هم کند و نیز یقین باید کرد که هر که از ینها معذب خواهد شد عذاب او منقطع خواهد گشت عذاب ابدی خاصه

کفر است بهیچ گناه مستحق آن نتوان شد و آیات قرآنی مانند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ
ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَآءُ و غیر آن صریح ان نص است درین مذهب و نیز قران مجید مملو و مشحون است ازین صفات
وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا و کریمًا و اگر در احادیث نظر کنیم بالاتر از حد تواتر این مضمون را خواهیم یافت
وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت عهد و میثاق فرزندان
یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ نپرستید شما مگر خدا را که سزای پرستش اوست وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا نیکوی
کنید به پدر و مادر نیکوی کردنی که جامع انواع آن باشد و آن سه نوع است اول ترک ایذا قولا و فعلا دوم خدمت
ایشان به بدن و مال سیوم حاضر بودن در وقتی که استدعای حضور نمایند نوع اول واجب مطلق است
لهذا در ترک آن عقوق شنیع لازم می آید و نوع دوم مشروط است باحتیاج ایشان و قدرت این کس نوع سیوم نیز
مشروط است بانکه در حضور مفسده شرعی متحقق نگردد و الا واجب نیست و اگر والدین یا یکی از ایشان نفر
که نوافل طاعات را بگذار و پیش ما حاضر شو امتثال ایشان نمودن مقدم است و اگر نفر مایند که واجبات را
ترک کن یا برای حج فرض مر و قبول نکند و اگر سنتی مؤکده را مثل جماعات و روزه عرفه را ترک بکنانند حکم
ان است که اگر یک دو بار ترک بکنانند اطاعت ایشان نماید و اگر معتاد کنند باین ترک حکم ایشان را قبول
نکند بالجمله احسان والدین را عقب عبادت خود حق ایشان را بعد و ش حق خود ساختیم بچند وجه اول آنکه
والدین چنانچه سبب پرورش و تربیت اولاد خود اند همچنان سبب وجود اولاد نیز هستند و واسطه فیض ایجاد
الهی گشته اند و سوای والدین کسی این رتبه ندارد پس انعام کسی بعد از انعام خدا بزرگ تر از انعام
والدین نیست دوم آنکه انعام والدین مشابهت تمام دارد بانعام حق تعالی زیرا که ایشان نیز در
عوض این انعام ثنای و شکری نمی خواهند بخلاف انعام مردم دیگر که البته بغرضی مخلوط می باشد
سیوم آنکه چنانچه حق تعالی از انعام کردن بر بنده خود ملول نمیشود اگرچه بنده عاصی و نافرمان برابر
باشد همچنین نیز ایشان از شفقت و خیر خواهی اولاد ملول نمیشوند اگرچه اولاد ناخلف باشد چهارم
آنکه والدین را کمال مناسبت است بجناب واحد حقیقی چنانچه در مرتبه خدائی غیر از یک ذات مقدس همگی نیند
همچنان در رتبه پدری و مادری غیر از یک یک کس منتسب اند افتاد پنجم آنکه در حق اولاد هر کمالی که خود
والدین آن را آرزو می کنند بلکه ترقی اولاد را بر خود در هر کمال میخواهند و هیچ چیز نیک بروی حسد
نمیبرند و این خاصیت بغیر از والدین کسی را نیست و ازین است که تعظیم والدین کسی را نیست و ازین

بیان حقوق والدین سه نوع
نوع اول
نوع دوم
نوع سیوم

که تعظیم والدین در جمیع شرایع و ادیان هست بلکه مناسبت و محبت و میل والدین با اولاد ذاتی است در حیوانات
بی شعور نیز یافته میشود چنانچه محبت حق تعالی با بنده نیز ذاتی هست و لهذا در حق کافران نیز مصروف است
بفرستادن رسولان و نازل فرمودن کتابها و مهیا ساختن ادلهٔ و انزاله ازالهٔ اعذار و درین آیت که والدین را مطلق بی
قید ایمان مذکور فرموده اند اشاره است بآنکه پدر و مادر هر چند که کافر و منافق یا فاسق یا فاجر باشند اولاد را نسبت
بآنها نیز راه لطف و احسان باید رفت و ازین است که حضرت خلیل الله در ارشاد پدر خود طریق تلطف را اختیار
فرموده اند چنانچه در سورهٔ مریم مشروح است و حنظله که صحابی جلیل القدر است ازادهٔ کشتن پدر که کافر بود آنحضرت
منع فرموده اند و در احادیث صحیحه مرویست که والدین را از ته دل دوست دارد و در کلام و رفتار و نشست و خاست
دقایق ادب را مرعی کند و بعد از موت در جاری کردن وصیت ایشان مصروف باشد و در دعای نیک و استغفار
ایشان را یاد دارد و برای ایشان صدقات و خیرات بفرستد و در مقدار یک جمعه قبر ایشان را زیارت
کند و سورهٔ یٰسین خوانده ثوابش را بروح ایشان بگذارند خصوصا در روز وفات در ساعت وفات
که موجب خوشنودی روح است کذا فی المظهری و کسانی را با ایشان دوستی یا قرابت داشته تفقد نماید
که بر والدین باین اعمال تمام میشود کذا فی العزیزی و گفته اند که سه آیات مقرون بسه آیات نازل شده
اند که یکی را بجز دیگری قبول نمی فرماید اول اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ دوم اَنِ اشْکُرْ لِیْ وَلِوَالِدَیْکَ
سیوم اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ پس احسان بوالدین معاشرت ایشان است از معروف و تواضع
ایشان و فرمان برداری ایشان و محبت از دوستان ایشان و دعا و مغفرت بعد وفات ایشان
سعدی علیه الرحمة میفرماید سالها بر تو بگذرد که گذر ٭ نکنی سوی تربت پدرت ٭ تو بجای پدر چه
کردی خیر ٭ تا همان چشم داری از پسرت وَذِی الْقُرْبٰی و دیگر بنسبت خویشان قربی مصدقست
مانند حسنی و این احسان را در شریعت صله رحم میگویند و در حدیث شریف وارد است که الرحم شجنة من الرحمن
یعنی قرابت شعبه ایست از شعبه های ظهور اسم رحمان گویا رحمت الهی درین پرده ظهور میکند و اهل
قرابت دو قسم اند یکی آنکه محرمیت دارند مثل عم و خال و عمه و خاله و برادر و خواهر و اولاد برادران و خواهران
و احسان باین قسم فرض است تارک آن گنهگار قسم دیگر آنکه محرمیت ندارند مثل اولاد اعمام و اخوال و اولاد عمات و خالات
و احسان بایشان سنت موکده است بلکه نسبت بهمه اینها و بنسبت سایر مسلمین فرض است وَالْیَتٰمٰی
و احسان کنید به یتیمان و یتیم در عرف شرع طفلی است نابالغ که پدرش مرده باشد یا مفقود شده خواه مادرش زنده

یا نہ وسیم در جانوران جانوریست کہ مادر ندارد گو پدر داشتہ باشد و جہان بر یتیم دو قسم است اول آنچہ بر وارثان
او واجب است مثل حفظ مال او و تفقد مصالح یتیم از خوراک و پوشاک و تعلیم و کتابت و تلقین آداب بکمال نرمی و
دویم دیگر قسم آنست کہ بر عامہ مردم واجب است آن ترک ایذا است و تلطف و مدارا و بر سر یتیم دست مالیدن
و در کنار گرفتن و اظہار محبت نمودن و حق یتامی از انجہت تابع حق اقارب و والدین شد کہ چون یتیم گشت حق تعالی
جمیع بندگان خود را حکم فرمود کہ با او حکم پدری نمائید پس یتیم نیز قرابت شرعی دارد **بیت** از رحمت
بکن آبش از دیدہ پاک ۞ بشفقت بیفشانش از چہرہ خاک ۞ و در حدیث است ہر کرا در خوردن در پیالہ
یتیم شریک باشد شیطان نزدیک آن کاسہ نیاید و نیز در حدیث است ہر کہ یتیم را از مجلس عام مسلمانان بطعام
و شراب خود شریک نماید تا آنکہ یتیم پر شکم شود حق تعالی گناہ او را بیامرزد بہ برکت یتیم و نیز در حدیث شریف است
من ضم یتیما من بین مسلمین الی طعامہ وشرابہ حتی یغنیہ اللہ عز وجل غفرت لہ ذنوبہ البتۃ الا ان یعمل عملا لا یغفر
ومن اذہب اللہ کریمتیہ فصبر واحتسب غفرت لہ ذنوبہ قالوا وما کریمتاہ قال عیناہ ومن کان لہ ثلاث بنات
او ثلاث اخوات فانفق علیہن واحسن الیہن حتی یکبرن او یمتن غفرت لہ ذنوبہ البتۃ الا ان یعمل عملا لا یغفر
فناداہ رجل من الاعراب ممن ہاجر فقال یا رسول اللہ واثنتان فقال او اثنتان و نیز در حدیث است کافل الیتیم
انا وہو کہاتین فی الجنۃ واشارۃ فرمود بہ انگشت سبابہ و وسطی نیز در حدیث دیگر آمدہ است احشر انا وابوبکر
وعمر یوم القیامۃ ہکذا و اشارہ فرمود بسہ انگشتان خود و المساکین و احسان کنید بہ گدایان و بی مایگان
و این متضمن است بر تیز کردن آدمی بر صدقہ و بر غمخوری و مہربانی نمودن بفقرا و مساکین و ضعیفان و در
حدیث شریف است کہ کوشش کنندہ بر زنان بیوہ و مسکین مثل جہاد کنندہ است در راہ خدا و از طاوس آمدہ است
کہ کوشش و سعی بہ خواہر افضل از جہاد است نخواہی کہ باشی پراگندہ دل ۞ پراگندہ گان را ز خاطر مہل
پریشان کن امروز گنجینہ چیست ۞ کہ فردا کلیدش نہ در دست تست **وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا**
و بگوئید با مردم سخن نیک موجب لنگی نباشد و احسان قولی و شرع چند مرتبہ دارد اول در وقت تحیت
سلام کردن و بہ بشاشت دادن دوم دلالت بر خیر و منع از بدی برفق و نرمی کردن سیوم در وقت
ملاقات اظہار دوستی کردن و تفقد احوال نمودن چہارم در وقت خواندن او یاد کردن او بہ بہترین نامہا
و لقبہا پنجم آنکہ غائبانہ او را بخوبی یاد کند ششم آنکہ در وقت مشورہ صلاح نیک دہد و دریغ ندارد و علی ہذا القیاس
و اکثر این معاملات اگر چہ نیز موجب اجر و ثواب است لہذا قولوا للناس حسنا فرمودہ نہ احسنوا ایمان و

بیان قولوا للناس حسنا

اسلام مقید ساخته گر ابتداء بتحیت سلام علیک مخصوص باهل اسلام است بدلیل آنکه حضرت حق تعالی در حق
حضرت موسی و حضرت هارون فرموده فقولا له قولا لینا یعنی بگوئید با فرعون سخن نرم تا بپذیرد یا از
عذاب ترسد و بدلیل آنکه در مدح آنحضرت حق تعالی فرموده است فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک یعنی کمال مهربانی خداست که خود بخود نرم طبع شده برای منافقان و کافران اگر
درشت گو و سخت دل میشدی البته از صحبت تو می گریختند و سخن ترا نمی شنیدند و نیز فرموده حضرت ادع
الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و نیز فرموده اند ادفع بالتی هی احسن پس ثابت شد که سخن نیک گفتن
مخصوص باهل اسلام نیست بلکه با جمیع طوائف بنی آدم در معاملات دین و دنیا طریق حسن خلق و نرمی
و آداب تواضع مستحسن است چنانچه حافظ شیرازی فرماید آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان تلطف
با دشمنان مدارا و سعدی فرموده اند درشتی نگیرد خردمند پیش نه سستی که ناقص کند قدر خویش نه
مهربان جائیکه بغیر سخت گوئی کار دین یا دنیا بر نیاید حسن خلق و آنجا مداهنت شمرده شود پس آنجا غلظت
و تشدد اختیار باید نمود و همین است محمل این آیه که یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و از
حضرت امام باقر منقول است در تفسیر قولوا للناس حسنا بگوئید با مردم سخنی که اگر شما را کسی آن سخن گوید
خوشدل شوید الغرض در هر امور خواه دینی باشد چون امر بمعروف و نهی عن المنکر یا دنیوی مثل تقاضا
قرض و طلب حق میباید که رفق و نرمی اختیار کند واقیموا الصلوة و برپا دارید نماز را درست که آنرا
بوجهی که هیچ کجی در آن نماند زیرا که نماز عماد دین است شامل اعمال زبان و دست و پا وآتوا الزکوة
و بدهید زکوة را که قدر معین از مال است چهارم حصه از نقدین از قیمت اموال تجارت بشرطیکه بگذرد
یکسال و از مواشی و زراعت مختلف است بحسب اختلاف اجناس و اصناف چنانچه در کتب فقه مذکور است
زیرا که این عبادت هرچند بصورت حق خداست لیکن در معنی حق بندگانست و در تحسین اخلاق و دفع
رذیله بخل و بخیلی تمام دارد ثم تولیتم باز روگردان شدید شما ازین عهد و پیمان با وجود تاکید
و توثیق آن و همه این تکلیفات هشت گانه را ضایع ساختید الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی از
ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند یا چون عبدالله بن سلام و اسد و اسید پسران کعب
که بعد از بشرف متابعت پیغمبر وقت خود مشرف شده و در توحید و ادای حقوق عباد و حقوق الله ثابت
قدم بودند وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگان اید از احکام در عادت که در متابعت

وصل الاعراض الذهاب عن المواجهة والاقبال الى جانب العرض وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ و آنرا یاد کنید
که گرفتیم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم در توریت که لَا تَسْفِكُوْنَ دِمَاۤءَكُمْ نریزید
خونها اقربا و همدینان خود را وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ و بیرون نکنید کسان خود را بستم از خانمان
خویش زیرا که جلا وطنی آفتی است قریب بهلاک و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ
اَقْرَرْتُمْ باز اقرار کردید و قبول نمودید وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای
شما این عهد نموده اند ثُمَّ اَنْتُمْ هٰۤؤُلَاۤءِ باز بعد ازین اقرار و شهادت شما که حاضر این وقت اید نقض
میکنید این هر دو عهد را که حق تعالی با اسلاف شما بطریق خبر گرفته بود و این نقض شما مشابهت دارد و تکذیب
خبر الهی العیاذ بالله سبحانه زیرا که شما تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ می کشید گروهی هم مذهب هم قوم خود را وَتُخْرِجُوْنَ
فَرِيْقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ و بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سراها و منزلهای ایشان
تَظٰهَرُوْنَ عَلَيْهِمْ و هم پشت شده بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْاِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ
و افزون طلبی و بیداد می در مدینه دو قبیله بودند یکی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی قبل از هجرت
و دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق
کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی بعد از غلبه و خرابی منازل
ایشان کوشیدندی تا همه قوم مغلوب بجلا انجامیدادی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی
چنانچه میفرماید وَاِنْ يَّاْتُوْكُمْ اُسٰرٰى تُفٰدُوْهُمْ و اگر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل ایشان را فدیه
میدهید یعنی باسیری دیگر بدل می کنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ ضمیر شان و مبتدا است مُحَرَّمٌ این آیه تعلق
با قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه شان اینست که حرام کرده شده است
عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق اِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتٰبِ
آیا پس ایمان می آرید به پاره از احکام توریت که فدا اسیر است وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعض دیگر
از احکام کتاب که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاۤءُ مَنْ يَّفْعَلُ ذٰلِكَ پس نیست مکافات آنکس که میکند
ذٰلِكَ همچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهودید اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
مگر خواری و رسوائی در زندگانی دنیا که آن قتل بنی قریظه است و جلای بنی نضیر و گرفتن جزیه
وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّوْنَ و روز قیامت باز گردانیده شوند از حشرگاه اِلٰۤى اَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت

ترین عذاب که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست و در حدیث است که فضیحت در سوای
دنیا بهتر است از رسوائی آخرت زیرا که عذاب دنیا منقطع است و عذاب آخرت دائم است سخت ترین عذاب
برای ایشان بسبب سخت ترین معصیت ایشان است **بیت** هر که ظالم تر چهش باهول تر ❊ عدل
فرمودست بدتر را بتر ❊ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی غافل نیست از آنچه عهد شکنان میکنند
وحقص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است اُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا
این گروه آنانند که از بیخردی خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاودان
آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بمقتضای
خریده و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع قتال
از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات باید دانست که اسیران چند نوع اند اول اسیر هوا که خلاصی آن
از قید هوا بدلالت هدایت است دیگر اسیر در محبت دنیا و رهائی آن از ذکر دید موت است چنانچه در
مثنوی میفرمایند **ع** ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز ❊ چشم نرگس را ازین کرگس بدوز ❊ سوم اسیر
در قید وسواس که شیطان در دل او می اندازد و نجات او به تلقین مرشد است و چهارم اسیر در قهر حق تعالی
که نه برای این فدا است نه عوض نه بدل نه جدل نه بسوی این قیدی کسی را راه است و نه برای این اسیر
قرار است نه فرار پس انتقام اولیاء کاملین است پس هر که اختیار نمود این طریق را رسید بمراد
خود و رهائی یافت از خواری و رسوای که آن کوری دل است از مشاهده حق و کوری است در صحرا
باطل دنیا و آخرت ونعم ما قال فی المثنوی اهل صد یوسف جمال ذوالجلال ❊ ای کم از زن شو
فدائی آن جمال ❊ اهل بیند دیده چون احول بود ❊ فرع بیند چونکه مرد احول بود ❊ سرمه توحید از کحال
حال ❊ یافته رسته ز علت و اعتلال ❊ حکایت کنند که یک پیرزن در آن بازار که یوسف را برای فروختن
آورده بودند یک کلاوه ریسمان در دست خود گرفته حاضر شد و گفت که بنویسید نام مرا در خریداران حضرت یوسف تا که
در دفتر عاشقان یوسف نام من هم یافته شود والاهدمن الحق فی طریق الحق وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
و بدرستیکه عطا کردیم موسی را توریت که در آن جمیع مواثیق و عهود الٰهیه مذکور بودند وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ
و از پی او آوردیم از پس یکدیگر فرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام
وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی که پسر مریم بود بزبان سریانی بمعنی خادمه عابده است ...

ما ایشان نذر کرده بودند برای خدمت مسجد و ذکر فرمود حق تعالی نام مریم همراه انبیا در قرآن سه یفیه هفده
مرتبه و خطاب فرمود با ایشان چنانکه خطاب میفرمود با انبیاء عم چنانکه فرمود یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی
مع الراکعین پس شریک فرمود مریم را با مردان در خطاب بلفظ برکه عبادت ایشان البینات نشانها
و معجزات شوید چون اخبار غیب و احیاء موتی و به کردن کور مادرزاد و پیدا کردن مرغ پرنده و خود بخود آموختن
توریت و انجیل و غیر ذلک و ایدناه و نیز و مند کردیم و قوت دادیم او را بروح القدس بجان پاکیزه یا بجبرئیل
که در همه وقت قرین عیسی بودی یا باسم اعظم که به برکت آن مرده را زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی
جان از آن یافتند رباعی دل تازگی از حسن کلام دارد جان زندگی از سماع نامت دارد ✽ هر جا که ز
وقف اسرار بوده او نور صفای زیبایت دارد افکلما جاءکم رسول آیا پس هر گاه که آمد نزد شما رسول
بما لا تهوی انفسکم استکبرتم بآنچه دوست ندارند نفسهای شما از سخن او بر وفق او مدعا شما نباشد تعظیم نکرد
و گردن نهادید و تکبر میکردید از قبول آنها ففریقا کذبتم پس یک فرقه از ایشان تکذیب و انکار کردید
چون محمد و عیسی و فریقا تقتلون و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام چون شعیا و عیسی
بزعم خود و مثل پیغمبر آخر الزمان که یکبار سحر کردند و یکبار زهر دادند و یکبار ایشان را زیر دیوار نشانیده بود
خواستند که سنگ کلانی از بالا می افکند لیکن حق تعالی در همه احوال ایشان را محفوظ داشت و قالوا گفتند یهود
قلوبنا غلف دلهای ما در غلاف اند یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد این سخن را میگفتند
حضرت پیغمبر را ناامید از ایمان خود بفرمان و متابعت آنحضرت خدای تعالی و سخنی ایشان میکنند یعنی
بخالفت که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد و لطف
از ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب کفر ایشان زیرا که در نفس یهود محبت ریاست بود و بخوف زوال ریاست
ایمان نیاوردند و در نفس ایشان هفت صفات مذمومه اند عجب و تکبر و ریا و غضب و حسد و حب مال و حب جاه و برای دوزخ
نیز هفت در اند پس هر که نفس خود را ازین صفات پاک نمود پس آنکس بر نفس خود هفت در دوزخ را بند نمود
و مستحق دخول بهشت شد و در وصایای ابراهیم بن ادهم آورده اند که ایشان بیاران خود وصیت فرمودند
که کن ذنبا و لا تکن راسا فان الراس یهلک فی الذنب مسلم در مثنوی فرموده اند تا توانی بنده شو سلطان
مباش ✽ زخم کش چون گوی شو چوگان مباش ✽ نشتها ز خلق بند محکمست ✽ در ره این از بند آهن کم است
فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و فا برای

سبب لعن است بجهت عدم ایمان و ناز ایده است برای ما ولما جاءهم کتب من عند الله و آن هنگام که پیش ایشان
آمد نوشته از نزدیک خدای تعالی که قرآن است مصدق لما معهم موافق است آنچه همراه ایشانست از کتب انبیا
سابقین حال آنکه شخصی که براو این کتاب نازل شده با حاملان کتب واقفیت نداشت وکانوا من قبل و بودند
این یهودیان قبل از نزول این کتاب معترف و مقر به نبوة این شخص و بزرگی او بر جمیع انبیا زیرا که در وقت
جنگ و وقت شکست بر خود یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند از جناب الهی بنام این پیغمبر علی
الذین کفروا بر کسانیکه کفر ورزیدند بشرک و در عبادت غیر الله و انکار پیغمبران کردند پس گویا نام این
پیغمبر را نام خاص جمیع پیغمبران میدانستند و حاکم باسانید صحیحه و طرق متعدده روایت کرده که یهودیان مدینه و
یهودیان خیبر هرگاه که با بت پرستان عرب جنگ می کردند و مغلوب می شدند و شکست می خوردند ناچار شده
بدانشمندان و کتاب دانان خود رجوع آوردند آنها بعد تفحص بسیار این دعا از اسپاب انبیا فرو تعلیم کردند که در وقت
جنگ میخوانده باشند از آن پس مغلوب نشدند منصور و مظفر گشتند و دعا این است اللهم ربنا انا نسئلک
بحق احمد النبی الامی الذی وعدتنا ان تخرجه لنا فی آخر الزمان وبکتابک الذی تنزل علیه آخر ما
ینزل ان تنصرنا علی اعدائنا بالجمله یهودیان قبل آمدن این پیغمبر و این کتاب بوجه کلی احوال او را
میدانستند و بعد از آمدن این هر دو بوجه جزئی نیز ایشان را علم حاصل شد بحدی که تمام معرفت و شناخت
توان گفت فلما جاءهم ما عرفوا پس چون بیامد پیش ایشان چیزی که او را شناختند کفروا به کافر شدند
بدو وجه ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون بنی اسمعیل بود ناخوش شدند فلعنة
الله علی الکفرین پس لعنت خدای بر ناگرویدگان که بدانش خود هم انکار کردند و عناد ورزیدند و بنا برای سبب
لعنت بر کفر است و لعنت در حق کافران طرد و ابعاد از رحمت در آینده و جنت است مطلقا و در حق مومن
گناهگار ابعاد و دوری است از آن رتبه که موعود بود برای آنکه مرد این گناه نبود و از ین است که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در حق محتکر من احتکر فهو ملعون یعنی هر که حبس کند غله را باین نیت که خواهم فروخت وقت
گرانی غله و زیادتی قیمت و در ین ادخار نقصان مسلمانان باشد پس این چنین کس مطرود است از
درجه ابرار نه از رحمة غفار باید دانست که موجب لعنت سه چیز است کفر و بدعت و فسق و برای هر یک ازین
سه مرتبه اند اول لعنت بوصف عامه چون لعنة الله علی الکافرین والمبتدعة والفسقة دوم لعنت بوصف
اخص چون لعنة الله علی الیهود والنصاری یا علی القدریة والخوارج والروافض یا علی الزانی والظالم واکل الربا

این همه جائز است سوم لعنت کردن بر شخص معین پس این لعنت دو حال خالی نیست یکی آنکه شرعاً کفر او
ثابت شده باشد چون فرعون و ابوجهل زیرا که ثابت شد مردن ایشان بر کفر و شرع ثابت کرد کفر ایشان
پس جائز است لعنت ایشان دوم آنکه کفر او در شرع بپایه ثبوت نرسیده باشد چون لعنة زید و عمر و غیره بعینه
جائز نیست زیرا که حال خاتمه غیر معلوم است شاید کافر بوقت آخیر مشرف باسلام شود یا گناهگار تائب
شود و بمیرد در حال که مغفور و مقرب عند الله باشند می بینی بسوی وحشی که شهید کرد عم نبی را یعنی حضرت
حمزه رض باز باسلام آورد بر دست نبی صلعم و بشارت یافت از جناب خدا به در آمدن بهشت و همین حجت است
آنانکه قائل عدم لعن اند بر یزید زیرا که احتمال دارد که توبه کرده رجوع کرده ازین فعل قبیح مرده باشد و جماعت
قائل بلعن اند بسبب اشتهار کفر او و تواتر انتشار بدی او که امر کرد بکشتن حسین رض و بسبب قائل شدن تحلیل
خمر زیرا که میگفت فان حرمت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المسیح ابن مریم و اتفاق کرده
اند بر جواز لعن بر قاتل حسین رض چنانکه سعد الدین تفتازانی میفرماید الحق ان رضی یزید بقتل الحسین
و استبشاره واهانته اهل بیت النبی صلعم مما تواتر معناه وان کان تفاصیله آحاداً فنحن لا نتوقف فی شانه
بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه انتهی و صاحب ابن عباد بوقت نوشیدن آب برف
میگفت قعقعة الثلج بماء عذب تستخرج الحمد من اقصی القلب باز میگفت اللهم جدد اللعن علی یزید و لکن
بهتر است که ترک کند لعن را بلکه بدل آن مشغول شود بذکر و تسبیح زیرا که درین شغل ثواب است و در لعن
هیچ ثوابی نیست و اگرچه مستحق لعن باشد و در حدیث شریف وارد است رأیت النار و اکثر اهلها النساء
فانهن یکثرن اللعن و یکفرن العشیر فلو احسنت الی احداهن الدهر کله ثم اذا رأت منک شیئاً قالت
ما رأیت منک خیراً قط و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که هر کس که فتوی دهد بغیر علم
آسمان و زمین بر او لعنت میکنند و دختر علی بلخی از پدر خود در باب فساد وضو از قی که آمد
بسوی حلق پرسید علی جواب داد که واجب است بر او اعاده وضو پس در شب دید رسول الله صلعم را
در خواب که میفرمایند لا یا علی حتی یکون ملاء الفم پس ازین ماجرا معلوم شد که فتوی بی علم
کرده میشود در روبروی رسول الله پس قسم خوردند علی بلخی که گاهی فتوی نخواهم داد کذا فی الروضه
بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦٓ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز أَنفُسَهُمۡ بهره نفسهای خود را
و آن چیز یکه کدام است أَن يَكۡفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ آنکه کافر میشوند بآنچه خدا فرو فرستاده است

کردن قرآن است بَغْیًا از جهت حسد یعنی رشک می بردند اَنْ یُّنَزِّلَ اللّٰهُ بانکه فرو فرستد خدای تعالی مِنْ فَضْلِهٖ
از فضل خود که کتاب وحی است عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر کسی که خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود که سزاوار آن باشد
فَبَآءُوْ پس بازگشتند یهودان بِغَضَبٍ عَلٰی غَضَبٍ بخشم از خدای یا مستحق گشتند خشمی را بالای خشمی دیگر
خشمی بانکار حضرت عیسیٰ و انجیل خشمی بانکار محمد و قرآن شریف وَلِلْکٰفِرِیْنَ و مر کافران راست عَذَابٌ
مُّهِیْنٌ عذاب خوار کننده که هرگز مبتدل بانواع نعیم و دیگر نشود چند روز و نه بسکی تخفیف می پذیرد واز
معلوم شد که هر عذاب ذلیل کننده نباشد مثل عذاب عصاة مومنان که محض برای پاک کردن از لوث گناه ایشان
است نه برای اهانت و تذلیل بدلیل قوله تعالی وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ پس عذاب گناهگاران با ایمان از قبیل
زجر و توبیخ است که پدر مشفق با پسر خود می کند که برای منفعت اوست و یا از قبیل ختنه و حجامت و دلاک حمام است که برای
پاک کردن آواز چرک و سنخ بعمل می آرد و باید دانست که عزت دین و دنیا از فضل خدای تعالی است هر کرا
خواهد از فضل خود میدهد کسی را مجالی نیست که دم زند و خیال چنین در میان آرد چه جائی که حسد کند در الطاف
الله چنانکه این یهودیان در حق نبی آخر الزمان کردند زیرا که ایشان را چنین گمان بود که نبی آخر الزمان از
بنی اسرائیل شد و چون آنجناب از بنی اسمٰعیل بودند متابعت ایشان بسبب محبت ریاست و نخوت و حسد گوارا
نکردند و ندانستند که کمالات مثل نبوة و ولایة از امور کتابیه نیست که بسبب آن بنده بکوشش و سعی بسیار
بان کمال رسد اما نبوة که مختص بنبی است پس اختصاص الٰهی فیض خدای تعالی است و اما ولایت هم از اختصاص
الٰهی است نه حاصل از کسب بلکه جمیع مقامات از خصائص عطائیه اند از فیض اقدس او گو بظاهر حصول آن
بتدریج بشرائط و اسباب علوم میشود که این از کسبیات و در حقیقت از فیض اوست پس برین کمالات که مراتب
عطائی ربانی و فیض یزدانی است حسد کردن نهایت زبون است لیکن نادان حسد میکند و ازدست خود
زیان و ضرر بقضا حسب نعمت میرساند و لاضرر فیه نیغا که این حسد موجب ترقی درجات محسود است و ظهور کمال آن نعمت
حافظ درین چمن گل بی خار کس نچید آری ؛ چراغ مصطفوی با شرار بولهبیست ؛ و در مثنوی مولوی
معنوی است ؛ چون کنی بر بی حسد مکر و حسد ؛ زان حسد دل را سیاهیها رسد ؛ خاک شو مردان حق را
زیر پا ؛ خاک بر فرق حسد کن همچو ما ؛ وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ و چون گویند مر یهود را اٰمِنُوْا بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ ایمان آرید
بانچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن و جمیع کتب سماوی قَالُوْا نُؤْمِنُ بِمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا گویند که ایمان می آریم بانچه
برما فرستاده شده یعنی توریت و باین قید احتراز میکنند از انچه بر غیر بنی اسرائیل نازل شده است مثل

انجیل و فرقان وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ مانچه میکروند و کافر میشدند بانچه سوای کتاب خود ست وَهُوَ الْحَقُّ
مراد باوراء یعنی انجیل و قران درست و راست است مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ درحالتی که آن حق و باور دارنده ست
مرآن کتاب که بایشانست از توریت و ازینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست
کفر باشد بانچیز قُلْ بگو ای محمد درجواب آنها میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ که در اصل لما بود که لام علت
و داخل شد بر ما استفهامیه بازالف را از میان دور کردند برای فرق درمیان استفهامیه و خبریه تَقْتُلُونَ
یعنی پس چرا می کشید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ پیغمبران خدا را که قبل ازین گذشته اند إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر اوردید شما گرویدگان بتوریت و در تفسیر ابو اللیث است که درین آیة دلالت است بر آنکه رضا بمعصیت
شخص نیز در حکم معصیت آن شخص ست زیرا که یهود بقتل انبیا از اسلاف خود راضی بودند ایشان را نیز قاتل مقرر
کردند و اسناد فعل مضارع بسوی ایشان نمودند گویا چنین ارشاد شد که شما چرا درین زمان انبیای گذشته
را میکشید بطریق رضا بفعل اسلاف خود که وبال این فعل شنیع که اقرون و دهوا از وجود شما سبقت
داشت مال ما در جریدهٔ اعمال شما ثبت میشود وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ و هر آینه که آمد شما را موسی
به نشانهای درست مثل عصا و ید بیضا و فلق بحر و مانند اینها ست که احکام الواح است و لام در لقد جاءکم
برای قسم است یعنی بالله قد جاءکم ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ باز گرفتید شما گوساله لایعقل را معبود مِنْ بَعْدِهِ از پس
رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ حال ست از ضمیر اتخذتم یعنی معبود ساختند گوساله را در حالی که شما میدادید
کردید بر نفسهای خود عبادت را در غیر موضع آن نهادید وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید آن وقت را که گرفتیم ما عهد
شما را بر قبول احکام توریت وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بالای سرهای شما کوه طور را
تا بسبب خوف افتادن آن عهد خود نه بگردید و گفتیم بزبان حضرت موسی که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ و اگیرید
انچه بشما داده ایم از احکام توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جد تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان
برید از اوامر و نواهی الهی قَالُوا گفتند حاضران آنوقت از اسلاف شما چون از افتادن ترسیدند
سَمِعْنَا شنیدیم و پذیرفتیم ما احکام توریت را و پنهان با خود میگفتند وَعَصَيْنَا نافرمانی کردیم یا بگوش
شنیدیم و بدل عاصی شدیم پس هرگاه که حال اسلاف ایشان چنین باشد چه تصور کرده شود از خلاف
ایشان چنانکه فردوسی میفرماید زیدگوهران بد نباشد عجب ؛ سیاهی نباشد بر دید زشب ؛ زید اصل
چشم بهی داشتن ؛ بود خاک در دیدهٔ انباشتن ؛ وَأُشْرِبُوا و حال آنکه نوشانیده شده بودند ؛

فی قلوبهم در دلهای ایشان که مکان شرب است لقوله انما یأکلون فی بطونهم نارا العجل دوستی گوساله
بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان آیات الهی پیغمبر حق قل بئسما یأمرکم بگو ای محمد بد چیزیست
آنچه میفرماید شما را به ایمانکم آن چیز ایمان شما و آن کفر است بقرآن و به محمد در تفسیر البیان
فرموده اند و اضافة الایمان الیهم للایذان بانه لیس بایمان حقیقة کما ینبئ قوله تعالی ان کنتم مؤمنین ای ایمان
شما گرویدگان بخدای تعالی چه اگر کسی مومن باشد ایمان او را به کفر نفرماید و جهودان با اینهمه دعوی میکنند
که بهشت جز جای ما نخواهد بود و ازینجا معلوم شد که هر که دعوی ایمان میکند باید که فعل موافق قول
باشد ورنه او را مومن نخواهند گفت چنانچه حضرت جنید میفرمایند که توحید نزدیک اهل تصوف خروج
از اوطان و ترک مرغوبات و گذاشتن معلوم و غیر معلوم است یعنی در همه حال مطلوب جز خدای تعالی
دیگری نباشد ~ طالب توحید باید قدم بر لا زدن ، بعد از آن در عالم وحدت دم الا زدن ،
حدیث شریف است که هر گاه که یعقوب را مژده حیات در زندگی یوسف رسانیدند حضرت یعقوب از مبشر پرسید
که یوسف را بر کدام دین دیدی گفت بر دین اسلام فرمودند یعقوب الآن تمت النعمة علی یعقوب
که رسول الله دوست میداشتند سلام دحیه را زیرا که سردار قوم خود بود و دعا می فرمودند حق دحیه کلبی اللهم
ارزق دحیة الکلبی الاسلام پس هرگاه که به برکت دعاء آنحضرت رسالت پناه دحیه قصد اسلام کرد وحی فرستادند
به نبی آخر الزمان بعد از فراغ نماز صبح که یا محمد خدای تعالی ترا بعد از سلام میفرماید که [illegible]
تو میرسد و صحابه شنیدن جز قدوم او آزرده دل شدند زیرا که در زمان جاهلیت از وی چیزی ناپسند دیده بودند
و نیز جای دادن او در میان مجلس خود ناپسندیدند پس هرگاه که آنحضرت ازین احوال خبردار شدند [illegible]
آن را که دحیه را جائی نداده شود و طریق مراعات مهمان نوازی برای او بجا نیاورده شود القصه دحیه
داخل شد و چون نظر حضرت بر او افتاد فی الفور چادر خود را که بالائی بدن جدا کرده برای او گسترانیدند
فرمودند که یا دحیه برین چادر بنشین پس دحیه این چنین خلق محمدی را ملاحظه کرده بگریست و چادر را برداشته
بوسه داد و بر سر و چشم خود نهاد و عرض نمود که یا رسول الله شرائط اسلام مرا تعلیم فرمائی ارشاد فرمودند
که بگوئی لا اله الا الله محمد رسول الله پس دحیه این کلمه طیبه را بر زبان خود جاری نمود و از دل تصدیق نمود
آغاز گریه و زاری نمود فرمودند پیغمبر خدای که یا دحیه این گریه برای چیست در آئینه خدای تعالی
اسلام رسانید عرض کرد که یا نبی الله من بسیار گناهکارم زیرا که هفتاد دختران خود را بدست خود

از پروردگار خود که کفارهٔ این گناه من چیست اگر حکم فرماید خود را بکشم یا ارشاد شود که کل مال خود را الله بدهم

در این اثنائی جبرئیل در رسید و عرض بخدمت خاتم الانبیا رسانید که یا محمد الله تعالی سلام به تو میفرماید و میگوید که بگو به

جهه سوگند به عزت و جلال من هرگاه که گفتی لا اله الا الله محمد رسول الله آمرزیدم کفر شصت ساله و گناهان شصت

سال ترا پس چگونه نخواهم بخشید کشتن دختران ترا پس گریه کرد و جهه همراهیان او که قریب هفت صد بودند از

خاندان او و فرمودند حضرت رسول الثقلین الهی آمرزیدی و جهه را کشتن دختران او به یک شهادة لا اله الا الله

محمد رسول الله پس چگونه نخواهی بخشید مومنان را الشهادات کثیره که میگویند از صدق دل و بفعل خالص

از کرم و لطف کار هر او باش نیست ❊ ارجعی بر پای هر قلاش نیست ❊ و قال السعدی گر بمحشر خطاب قهر کند

انبیا را چه جای معذرتست ❊ پرده از روی لطف گو بردار ❊ کاشقیان را امید مغفرتست ❊ قُلْ

بگو یا محمد در جواب دعوی ایشان که میگویند که بهشت جز جائی ما نخواهد بود اِنْ كَانَتْ اگر هست

لَكُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ مر شما را برای آخرت و نعمت بهشت عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً نزدیک خدا

خالص شما مِنْ دُوْنِ النَّاسِ او بی دیگر مردمان از محمد و اصحاب او فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو

کنید مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست

چه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقاست بیت شد هوای

مرگ طوق صادقان ❊ که جهودان را بد این دم امتحان ❊ پس هر که آرزومند بود بمرگ مشتاق باشد

بلقا فرد مرگ است که دوست را رساند بر دوست ❊ آن کیست که او بمرگ شادان نبود ❊

وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ اَبَدًا و آرزوی نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بانچه پیش فرستاده

است دستهائی ایشان از قتل انبیا و تغیر لغت مصطفی وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ و خدائی داناست

به ستمگاران و دروغ گویان این توبیخ و تهدیدست برای جهودان روایت میکنند از ابن عباس رضی

که چون آیة اول نازل شد آنحضرت یهودیان را جمع فرموده گفتند که اگر شما درین دعوی راست میگوئید

پس یکبار بزبان بگوئید که اللهم امتنا قسم بخدای که جان من در دست قدرت اوست هیچکس

از شما این دعا نخواهد گفت مگر که آب گلوئی او را ماده خناق مهلک شده گلوئی او را بند خواهد

کرد فی الفور هلاک خواهد گشت یهودیان از گفتن این کلمه ابا ورزیدند و ترسیدند و بعد از آن این

آیة نازل شد وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ آنحضرت فرمودند والله لن تمنوه ابدا که آن قبیله معجزاتست

زیرا که حجاب بالغیب است پس اگر کوئی که باجماع ثابت است دخول مومنان در بهشت خاصة نه سوائی
ایشان کفار باز چرا آرزو نمی کنند برای مرگ پس چگونه حجت گرفتند بآرزوی مرگ کردن و یهود گوییم که
مومنان خاص نکردند بهشت را برای خود بسبب دعوی نمودن بزرگی و شرافت خود نزدیک خدای تعالی بانچه
که دعوی کردند یهودیان برای خود زیرا که ایشان دعوی کردند نحن ابناء الله واحباؤه و هر آئینه بهشت
خالص برای مومنان است و آدمی مکروه میداند رفتن خود نزد محبوب خود نمی ترسد ازو بلکه آرزوی
ملاقات او میکند لهذا ارشاد شد یهود را که آرزوی موت کنید اگر شما در دعوی خود که لا یدخل الجنة الا من
کان هودا است گویید پس هر گاه که آرزوی موت نکردند معلوم شد که در دعوی خود دروغ گو هستند
و پیغمبر ع منع فرمودند به آرزوی کردن به موت و فرمودند لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به ولکن لیقل
اللهم احینی ما کانت الحیاة خیرا لی و توفنی ما کانت الوفات خیرا لی و از سهل بن عبدالله تستری منقول است
لا یتمنی الموت الا ثلاثة رجل جاهل بما بعد الموت او رجل یفر من اقدار الله علیه او مشتاق یحب لقاء الله تعالی
منقولست که در وقت وفات صاحب مثنوی ملک الموت بشکل آدمی حاضر شد و بر دروازه استاده شد
و چون مولانا قدس سره او را دیدند فرمودند بیشتر آ بیشتر آ جان من ؛ پیک حضرت سلطان من ابو
حازم منقول است که قدوم مطیع نزد خدا مثل قدوم غائب است در مردمان خانه که مشتاق دیدار
این بودند و اما قدوم عاصی نزدیک خدای مثل قدوم بنده گریخته است از مولائی خود ؛ ابیات
تنگ آمد این جهان ؛ چون شهان رفتند اندر لامکان ؛ چون مرا سوی اجل عشق و هوست ؛ نهی لا تلقوا
بایدیکم مرست ؛ زانکه نهی از دانه شیرین بود ؛ تلخ را خود نهی حاجت کی شود ؛ پس باید که عاقل پیش از موت
نفس خود را از صفات ذمیمه خود پاک کند و در کار شایسته سعی کند ای برادر چو عاقبت خاک است ؛ خاک شو
پیش از آنکه خاک شوی اللهم یسر لنا الطریق ولتجدنهم و هر آئینه یابی جهودان را احرص الناس
علی حیوة حریص ترین مردمان بر زندگانی دنیا و من الذین اشرکوا و از آنهائی نیز که شرک آورده
یعنی کفار عرب صحیح است که مراد اینجا مشرکان مجوسند زیرا که مجوس زندگانی دوستر ازیشان نیست یود
احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی گبران لو یعمر الف سنة که کاش عمر دراز شود هزار سال
از نیست تحیت مجوس که چون گویند هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن [illegible]
وما هو بمزحزحه و نیست که رهاننده باشد من العذاب ان یعمر از عذاب [illegible]

طول عمر او واقع عذاب الهی نیست والله بصیر بما یعملون و خدای بیناست بانچه میکنند یهود و مجوس
و غیر ایشان و بصیر در کلام عرب آنست که داند حقیقة چیزها و کارها پوشیده باشند از کفر و معاصی و اراده
و آن ذات خدای تعالی است که می بیند آنچه که میکنند و جزای هر عمل خواهد داد بذلة و خواری در دنیا و
عذاب در آخرت و این زندگی دنیا بشتابی میگذرد و اگرچه آدمی هزار سال زنده ماند پس هرکه دوست
دارد درازی عمر برای کارها شایسته پس بدرستیکه بمراد خود رسید که در حدیث شریف آمده است طوبی
لمن طال عمره وحسن عمله و هرکه دوست دارد درازی عمر خود برای فساد و بدکاری پس بدرستیکه او گم
کرد و از آن چیزیکه میترسد نجات نخواهد یافت زیرا که موت بالضرور در پیش است که نه برای او سال
معلوم و نه وقت معلوم و نه مرض معلوم است و این بی علمی انسان برای آنکه تا که آدمی آماده مستعد
باشد هر وقت بر موت و از بعضی صلحا منقولست که شخصی آواز میکرد هر شب بدروازه شهر الرحیل الرحیل چون
وفات یافت آن آواز موقوف شد امیر آن شهر از فقدان آواز او پرسید گفتند که آنکس که آواز میکرد
مرد بانگ طبلت نمی کند بیدار ؛ تو مگر مرده نه در خوابی ؛ تو چراغی نهاده در ره باد ؛ خانه در ممر سیلابی ؛
روایت میکند شارح خطیب از وهب بن منبه که او میفرمود که دانیال بر ثنیة صحرا سمع یا دانیال قف تر عجبا
فلم یر شیئا ثم نودی الثانیة قال فوقفت فاذا بیت یدعونی الی نفسه فدخلت فاذا سریر مرصع
بالدر فانا قد قمت فاذا النداء من السریر اصعد یا دانیال تر عجبا فارتقیت السریر فاذا فراش من ذهب
مشحون بالمسک والعنبر فاذا علیه شاب میت کانه نایم واذا علیه من الحلی والحلل لا یوصف و فی
یده الیمنی خاتم من ذهب و علی راسه تاج من ذهب و علی منطقته سیف اشد خضرة من البقل فاذا النداء
ان السریر ان احمل هذه السیف ؛ واقرا ما علیه قال فاذا مکتوب علیه هذا سیف صمصام بن عوج
بن عنق بن عاد بن ارم والی عشرة الف عام و سبعمایة سنة و فتقتضت الف جاریة و بنیت
اربعین الف مدینة و خرجت بالجور والعنف والحمق عن هذا الانصاف و کان یحمل مفاتیح الخزائن
اربعمایة بغل و کان یحمل الی خراج الدنیا فلم ینازعنی احد من الدنیا فادعیت الربوبیة فاصابنی
الجوع حتی طلبت کفا من ذرة بالف قفیز من در فلم اقدر علیه فمت جوعا یا اهل الدنیا اذکروا اهلکم
و ذکر کثیرا و عبرة و بی لا تغرنکم الدنیا کما غرتنی فان اهلی لم یحملوا وزری شیا انتهی قال السعدی ؛ چون
همه نیک و بد بباید مرد ؛ خنک آنکس که گوی نیکی برد ؛ برگ عیشی بگور خویش فرست ؛ کس نیارد

زین پس تو بیش فرصت با عمر رفت و آفتاب تو زرد اندکی ماند و خواجه غره هنوز به وصال دانش باید که
علاج دل خود کند به حضور مجالس علماء و بشنیدن پند و نصیحت و خوف و رجاء و حکایات اخبار
صلحاء که دل قاسی را همین دوا است و نیز موت را یاد دارد زیرا که موت هادم لذات و مفرق جماعات
و یتیم کننده پسران و دختران است و نیز در وقت نزع بسوی میت نظر تامل کند و خیال کند که یکروز
برای من نیز این سکرات و نزع شدنی است کسی را ازین نجات نیست و دل را از خوشی دنیا باز دارد
و چشم را از نوم و بدن را از راحت باز دارد و سعی و کوشش کند در کارهای شایسته مستعد شود برای موت
قبل از نزول موت زیرا که موت اشد الشدائد است و در حدیث است لو ان شعرة من وجه المیت وضعت
علی اهل السموات والارض لماتوا اجمعین وان فی یوم القیمة لسبعین هولاً وان ادنی هول لیضعف
علی الموت سبعین ضعفا قُلْ بگو ای محمد در جواب یهودیان که میگفتند که صاحب محمد جبرئیل است و او
بدو فرو می آرد و بیشتر ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاء و عذاب بر آبای ما بوسیله او
نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ
هر که باشد دشمن جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبدالله و او امین خزینه وحی
خدای تعالی باشد پس هر که دشمن وی بود گو از خشم بمیرد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستیکه او فرو آورده
قرآن را که عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ بر دل تو بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن پیغمبر را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب منزله چون
توریت و زبور وَهُدًى و قرآن راه نماینده است بحق وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ و مژده دهنده مر مؤمنان را
بنجات و درجات و سبب نزول این آیت در تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم و کتب حدیث مثل طبرانی
و بیهقی و مسند امام احمد و عبد بن حمید رض چنین مروی شده که چون آنحضرت در مدینه منوره هجرت نموده
داخل شدند جمعی کثیر از یهودیان برای تفتیش حال پیش ایشان آمد سردار ایشان عبدالله بن صوریا که
از علمای فدک بود متصدی امتحان گشت و پرسید که اول ما را از کیفیت خواب خود خبر ده که از کیفیت
خواب پیغمبر آخر الزمان در کتابهای ما علامتی را نشان داده اند بگو که آن علامت در تو موجود است
یا نه آن حضرت فرمودند که چشمان من خواب میکنند و دل من خواب نمی کند و غافل نمیشود گفت
همین علامتست پس در من موجود است عبدالله بن صوریا گفت که راست گفتی همین علامتست

حالا ما از چند چیز میپرسم که آن چیز ها را بغیر از پیغمبران کسی نمیداند آنحضرت فرمودند که هر چه خواهید
بپرسید لیکن من از شما عهد خدا می خواهم و آن عهد مثل همان که حضرت یعقوب از فرزندان خود گرفته
بودند که اگر من شما را از آن چیز ها خبر دهم شما ایمان آرید و متابعت خود اختیار کنید همه ها گفتند که قبول است
بعد از آن عبد الله ابن صوریا گفت که باری بگو مشابهت فرزند گاهی با مادر و گاهی با پدر از چه سبب
می شود آنحضرت فرمودند که در مرد و زن هر دو منی موجود است منی مرد سفید و غلیظ می شود و منی زن
مائل بزردی رقیق می باشد هر منی که بالای می برآید و منی دیگر را در ته می نشاند یا در استقرار در رحم سبقت
میکند بیش از منی دیگر مجتمع میگردد و یا باعتبار اجزای حجم غلبه مینماید فرزند را مشابهت خود میکند اگر
ازین منی مرد تحقیق شد فرزند بخاندان پدر مشابهت پیدا گردد و اگر در منی زن این چیز ها بهم آمدند فرزند
بخاندان مادر شاکلت حاصل نمود بعد از آن پرسید که کدام کدام عضو از فرزند از منی مادر پیدا میشود
و کدام کدام از پدر آنحضرت فرمودند که استخوان ها و رگ ها و عصب ها از پدر میباشد و گوشت و خون و موی
و ناخن از مادر گفتند که راست گفتی همین قسم در کتابهای پیغمبران پیشین ما مذکور است حالا بگو که اهل
بهشتیان بمجرد آنکه به بهشت در آیند چه چیز خواهند داد آنحضرت فرمودند که اول طعام بهشتیان جگر
گوشه ماهی خواهد بود و در بعضی روایات واقع شده که گوشت نر گاو و ماهی خواهد بود گفتند این
راست است بعد از آن پرسیدند که حالا خبر ده ما را از آن طعام که حضرت اسرائیل بر خود حرام کرده بود
آنحضرت ع‌م فرمودند که حضرت اسرائیل را مرض عرق النسا عارض شد و امتداد بسیار کشید در جناب الهی نذر
بستند که اگر مرا ازین مرض صحت شفا حاصل شود هر چه از جنس طعام نزد من مرغوب است بر خود حرام سازد
حق تعالی ایشان را شفا داد ایشان گوشت شتر و شیر شتر را که مرغوب ترین طعام نزد ایشان بود
حرام ساختند و من بعد بر همه فرزندان ایشان این طعام حرام گشت گفتند که این هم راست است
آنحضرت ع‌م فرمودند چون مراد در جواب این گفتند که یک چیز باقی مانده است تا وقتیکه از آن چیز
تسلی ما حاصل نشود متابعت تو نکنیم آنحضرت فرمودند بگوئید که آن چیز چیست گفتند که ما را
خبر ده که کدام فرشته بر تو وحی می آرد و رفیق تو و غمگسار تو می باشد آنحضرت فرمودند که رفیق من
حضرت جبرئیل است ع‌م که همراه هر نبی میباشد و وحی بسوی او می آرد و درین امر شریک همه
پیغمبران گفتند که ما متابعت تو نخواهیم کرد زیرا که جبرئیل دشمن ما است اگر میکائیل صاحب وحی میبود البته

متابعت تو میکردیم آنحضرت فرمودند که جبرئیل را بچه سبب دشمن میدارید گفتند بچند سبب اول آنکه از قدیم ایام
رسالت در خاندان ما بود و حالا جبرئیل این منصب عمده را در بنی اسمعیل گردانید و ما را ازین خدمت معزول
ساخت دوم آنکه خسف و مسخ و عذاب قحط و وبا بر امم سابقه او کرده است و میکائیل صاحب باران و
ارزانی و رفاهیت است سوم آنکه پیغمبران ما را خبر داده بودند که بیت المقدس از دست شخصی که
بخت نصر نام دارد و او در زمین بابل عراق پیدا شود و وقت تولد او فلان تاریخ خواهد بود و بدست
او فلان موضع خراب خواهد شد و فرقه بنی اسرائیل را از دست او تباهی و خرابی حال زاید الوصف
رو خواهد داد چون وقت تولد او رسید بزرگان ما چند کس را از معتبران خود پنهان فرستادند که آن طفل را بحیله
و تدبیر بکشند هرگاه فرستادهای بزرگان ما در شهر بخت نصر رسیدند و او را در اطفال بازی کنان یافتند و خواستند
که بکشند جبرئیل بصورت آدمی ظاهر شد و آن طفل را زیر دامن خود پنهان ساخت و گفت که اگر این طفل همانست
که از دست او شما اذیت دیدن مقدر است پس شما را قدرت بر کشتن او نخواهد شد زیرا که تقدیر را تبدیل نیست و اگر
این طفل آن طفل موعود نیست پس چرا طفل بیگناه را می کشید فرستادهای بزرگان ما برگشته آمدند و بخت
نصر چون جوان شد و فوج بر سر شام و بیت المقدس کشید و بنی اسرائیل را زیر و زبر ساخت لهذا جبرئیل را
عداوت میداریم و میکائیل دشمن جبرئیل است اگر میکائیل صاحب وحی تو میبود البته متابعت تو میکردیم حق تعالی
این آیه را فرستاده و باز پیغمبر را فرمود که هر که دشمن جبرئیل است او دشمن میکائیل است و هر که دشمن است این دو فرشته
مقرب خدای را الله تعالی دشمن اوست مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلّٰهِ هر که دشمن باشد مر خدای تعالی را وَمَلٰٓئِكَتِهِ
وَرُسُلِهِ و فرشتگان او را و پیغمبران او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ
پس تحقیق که خدای تعالی دشمن است مر کافران را هر که دشمن ملائکه و رسل اند و در تفسیر عزیزی میفرمایند که اینها
بچند وجه کفر ورزیدند و هم خدا را دشمن داشتند و هم فرشتگان و هم رسولان را و هم جبرئیل و هم میکائیل را خدای تعالی
ایشان را چرا دشمن ندارد که کفر ایشان انواع کفر شد درینجا باید دانست که ذکر جبرئیل و میکائیل بعد
ذکر ملائکه که شامل اینهاست دلالت میکند بر آنکه ایشان در قرب و منزلت و مرتبه بسیار بلند اند که بالخصوص
دشمن ایشان موجب دشمنی خدا میشود گویا این هر دو فرشته با جمع [illegible] که موجب [illegible] است
دارند که محبت ایشان ایمان و عداوت ایشان کفر میگردد و برای افاده این خصوصیت بالانفراد
و الاستقلال نام این هر دو فرشته را یاد فرمودند والا ذکر خاص بعد از ذکر عام چندان درکار نبود و نیز [illegible]

هر دو فرشته در مقام دوستی مگر سرہم است و آن آنست که سبب نزول این آیت قیل و قال بود که در حق جبرئیل و میکائیل
سوم فیما بین یهودیان و مسلمین واقع شده بود و هر چند در مقام عداوت مذکور فقط جبرئیل بود نه میکائیل لیکن چون
جبرئیل و میکائیل باہم در اتحاد مرضی و اطاعت پروردگار خود حکم یکجان و دو قالب دارند بذکر میکائیل اشاره فرمودند
بآنکه عداوت جبرئیل بعینها عداوت میکائیل است اگرچه بزبان نگویند و خود را دوست میکائیل هم دانند مثل فرقه
روافض که عداوت خلفای ثلاثه در دل دارند و بزبان خود را دوست دار خلیفه چهارم پندارند حال آنکه عداوت این هر سه
بعینها عداوت چهارم هم است و لنعم ما قیل رباعی ربط خلفای اربعه است ازلی * گفتن برخلاف شان بود
شرک جلی * داند این نکته طفل ابجدخوان هم * که وصل سه سه مفرد است ترکیب علی * بالجمله عداوت جبرئیل
ازین جهت که قرآن مجید را بر غیر فرقه بنی اسرائیل نازل نموده حقیقت عین عداوت ماست زیرا که نازل
کردن کتابها کار ماست و جبرئیل پیش از سفارش منصبی ندارد وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ و بتحقیق ما از مقام عظمت
خود نازل کرده‌ایم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتها روشن درست درست یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا
إِلَّا الْفَاسِقُونَ و کافر نشوند بدین آیتهای مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی بایدانست که قرآن
نور نیست که بازان دور میشوند همه تاریکیها و جهودان خواستند که آن را بکشند و خدای تعالی تمام کننده نور
اوست که وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و درین انکار از نور ایشان را حاصل نیست مگر فضیحت و خواری به مشابهت
آنکسانیکه در شب تاریک در حمام آمدند و در آن حمام مردمان تندرست و بیمار و معیوب بودند از پس ایشان داخل
شد مردی که در دست آن شمع بود که روشنی او بر همه می افتاد پس برکشتن شمع جرأت نخواهد کرد مگر آنکه در بدن
خود عیبی دارد تا که عیب او بر مردمان ظاهر نشود تا که مذمت باو لاحق نه آید ه شمع کشنده در آن جمع معلوم
گردد تا عیب شان در شب تاریک باند مستور * وای آن وقت که روشن شود این راز چو روز * پرده برخیزد
و این حال بباید بظهور * أَوَ همزه برای انکار است كُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا آیا هرگاه که یهود عهد
کردند عهد کردنی یا برسالت یا با خلق دیگر نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُم می‌اندازد آن را پس پشت خود فریقی از ایشان
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه بسیاری از ایشان ایمان ندارند بتوریت و مواثیقی را که در توریت موجود است
وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ و آن هنگام که آمد بدیشان رسول از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد
مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ تصدیق کننده مر توریت را که با ایشان است نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
بیفگندند گروهی از آنکه [...] شده‌اند توریت یعنی علما ایشان بیفگندند كِتَابَ اللَّهِ مفعول نبذ است

توریت را با قرآن راکه در آن نوشته است که محمد فرستاده خداست وَدَاعُوا ظَهْرِيًّا یعنی پس پشت خود کردند اهل الکتاب
آن ندارند گانهم لا یعلمون گویا که آن علما نمیدانستند که آن کلام الله است و محمد رسول الله است حضرت سفیان
توری رحمة الله سفیر مینوید که یهودیان توریت در غلافهای دیبا و حریر مید اشتند و بزر و لاجورد مطلا میکردند لیکن
حلال او را حلال نمید انستند و حرام او را حرام نمی انگاشتند از جهت حق تعالی ایشان را به برتافتن کتاب
الهی وصف فرمود و مسلمانان را نیز باید که از مانند این عمل بترسند و در پی علم بکتاب خود و عمل بمضمون
آن باشند زیرا که مجرد خواندن کتاب بغیر عمل بمضمون آن فایده نمی بخشد مثالش آنکه بیماری کتب طب
به بیند و علاج موافق آن نکند او را دیدن کتابهای طب فایده نمی دهد و نیز خلق آنحضرت قرآن بود یعنی عمل
بان قرآن بدانکه عمل بعلم ظاهر بدون دریافتن این چهار مرتب ممکن نیست اول ندامة یوم و آن آنست
که آدمی از خانه خود بیرون رود بغیر خوردن طعام دوئیم ندامة سنة و آن آنکه در وقت کشت کار تخم زراعت
نیند از دو سوئیم ندامة عمر و آن آنکه جفت ناموافق باشد و چهارم ندامة الابد و آن فرو گذاشتن احکام خدای
تعالی است و در حدیث شریف واقع است وعظ اللسان ضایع کلامه و وعظ القلب نافذ سهامه اول عالم بے
عمل است و دوئیم عالم با عمل است که کلام آن در دلها تاثیر میکند پس لازم است بر صاحب عقل که سعی کند در فرمان برداری
احکام قرآن زیرا که همین است علاج تزکیه نفس و تصفیه قلب والا مجرد خواندن قرآن بلا عمل اعتباری ندارد و قوله تعالی
اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی یعنی یک قرآن را خواندی و هزارها احکام او را فراموش کردی
حکایت میکنند که روزی نصیر الدین طوسی برای زیارت ولی از اولیاء خدا حاضر شد حاضر الوقت
بخدمت آن ولی عرض نمودند که این عالم دنیا نصیر الدین طوسی حضور شما حاضر شده است آن ولی فرمودند
که این عالم چه کمال دارد گفتند که در علم نجوم مثل خود ندارد ولی فرمودند که خر سفید ازین عالم تر است
پس نصیر الدین ازین کلام ناخوش شده از مجلس برخاست رفت بجستجوی تحقیقات در این شب قریب دروازه
خراسی مقام نمود صاحب مکان گفت که اندرون مکان من در آئی و به آرام تمام خواب کنی که شاید
باران از آسمان بیاید نصیر الدین پرسید که ظاهر بر آسمان چیزی از علامات باران معلوم نمیشود تو چگونه
دانستی که باران آید گفت نزد من خر است برنگ سفید که چون دم خود را بسوی آسمان کند با حرکت بیاید
باران از آسمان می آید و چون بسوی زمین بجنباند باران از آسمان بسوی زمین می آید الغرض
هر گاه شنید احوال آن خر را که خاصیتی دارد عجیب اقرار بعجز خود نمود و تصدیق آن ولی کرد و

نصیر الدین طوسی

بودند که خوشنود از این عالم رحلت نمود و غصه او زایل شد و نیز حکایت میکنند که یک ولی با ابن سینا فرمودند که عمر خود تمام کردی در کسب علوم عقلیه بکجا مرتبه رسیدی و چه کمال حاصل نمودی ابن سینا گفت که یک ساعت میدانم که در آن ساعت آهن بشابه خمیر میشود آن ولی فرمود که چون آن ساعت بیاید مرا از آن خبر دهی و هرگاه که آن ساعت رسید همو نوقت ولی را خبر کرده و در دست خود آهن را گرفته بیش ولی آمد دیدند که بانگشتان او در آهن نفوذ کرد چنانکه در خمیر نفوذ میکنند و بعد از گذشتن این ساعت گفت که درین ساعت هم قدرت داری در نفوذ انگشت خود در آهن گفت ندارم زیرا که این نرمی آهن از خصایص آن ساعت است پس بر گرفت آن ولی در دست خود آهن را که نفوذ کردند در آن همه انگشتان او و فرمود که باید دانشمند را که عمر در شیء نازاید فایق بر باد نه کند چنانکه ابن سینا دعوی استقلال عقل کرد در طریق وصول بمراتب و مستحق دوزخ شد همچنین این یهودیان که انکار ورزیدند از متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از عمل نمودن بقرآن که فرستاده از طرف خدای تعالی است و دعوی استقلال کردند پس با آن کار شدند و ماندند در تاریکی جهل و کفر چنانکه مولانا علیه الرحمة در مثنوی میفرمایند ای که اندر چشمهٔ شور ست جات تو چه دانی شط و جیحون و فرات * وای آن زنده که با مرده نشست * مرده گشت و زندگی از وی برست * **وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِيْنُ** و پیروی کردند این یهود آن چیز را که میخواندند دیوان **عَلٰى مُلْكِ سُلَيْمٰنَ** در زمان بادشاهی سلیمان و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدها صد تنگها نیرنگهای کهانت در آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود و سلیمان بر آن اطلاع یافته بفرمود آن نوشته ها را آورده در صندوق نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرده و بعد از وفات سلیمان دیوان از زیر تخت بیرون آورده چنان قرار نمودند که سلیمان بان سحرها و شعبدها بادشاهی میکرد که باد و وحوش و جن و انس برای او مسخر بودند شما نیز موافق آن عمل نمائید تا مانند سلیمان از دست شما نیز عجایب و غرایب ظهور نماید مردم با غوای شیاطین آن کتابها را آوردند و آن افسونها را خواندن گرفتند و خواص عجیبه را در آن یافتند تا آنکه اشتغال تورات و علوم دینی مطلق موقوف شد و گفتن گرفتند که سلیمان ساحری بود پرکار چنانچه ابن جریر از شهر بن حوشب روایت کرده است که یهودیان باهم گفتند که ببینید محمد را که حق را بباطل خلط میکند و سلیمان را همراه انبیا مذکور مینماید حال آنکه سلیمان ساحری بود که بزور سحر بر پشت هوا سوار می شد حق تعالی گمان ساحری حضرت سلیمان را باین عبارت رد نمود **وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ** و هرگز کافر نشد سلیمان

ودیو نکرد و لکنّ الشّیطین ولکن شیاطین جن وانس که بحضور سلیمانؑ بدیدن معجزات او ایمان
آورده بودند و در گروه مسلمانان داخل شده بودند و در جوهر نفوس ایشان شرارت و کفر مخمر بود بعد
وفات سلیمان کافر شدند و تهمت سحر بر سلیمانؑ بستند کفروا کافر شدند یعلمون الناس می آموختند
مردمان را السحر جادوئی تا مردم دیگر را هم رنگ خود کافر و ساحر سازند و مردم بافترا و دروغ
ایشان فریب خورده گمان کنند که عمل سحر بدی ندارد و الا همچو پیغمبر عالی قدر چرا بآن مشغول می باشند
وما انزل و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرود فرستاده شده از سحر علی الملکین بر دو فرشته
ببابل در شهر بابل بالمعنی فی است و این متعلق است با انزال و آن بابل عراق است یا بابل زمین
کوفه و غیر منصرف است بسبب عجمة و علمیة هروت وماروت و آن دو فرشته است که نام ایشان هاروت
و ماروت است و عطف بیان ملکین است و علم است برای آن هر دو فرشته و غیر منصرف اند بسبب عجمیة و علمیة
و قصه ایشان چنان روایت کرده اند که ایشان بر آدمیان گنهگار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان
بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راست بودی صدور گناه باید تر از افعال
ایشان از شما ممکن دشتی ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه نفس بشری بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین
فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند
و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب بر ایشان در جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل بوی
سر آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق تعالی
در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت تعلیم اسم اعظم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان کیفیت
این علم در آموخت تا جمیع زیرکان التعلیم نهند باید دانست این هر دو فرشته در میان فرشتگان ممتاز بودند تا تمام
روز در دنیا بشغل قضا مشغول میماندند و بوقت شب این اسم اعظم را خوانده بالای آسمان صعود میکردند تا آنکه
قسم آمد و رفت میکردند تا که زهره که از جمیع زنان آن وقت در حسن و جمال ممتاز بود در باب خلع خود و پیرایه تکاف
بر شوهر خود داد خواه شده پیش ایشان آمد گویند که در اصل او را شوق آموختن اسم اعظم بود این هر دو فرشته بمجرد
دیدن حسن و جمال او فریفته شدند و از وفعل شنیع در خواستند او گفت که شما بر دین دیگر و من بر دین دیگر با وجود
اختلاف دین این معامله نمیشود و نیز شوهر من مرد غیور است اگر خواهد دانست که من با شما نشست و برخاست
میکنم مرا خواهد کشت اول باید که برای صنم من سجده کنید بعد از آن شوهر مرا بکشید بعد از آن بمن صحبت

تحقیق هاروت ماروت

خواهم کرد آنها گفتند معاذ الله که شرک و قتل نفس بغیر حق نهایت قبیح است ما هرگز نخواهیم کرد و آن زن بر گشته
رفت لیکن در دل اینها قلق و اضطراب محبت او خیلی غلبه نمود روز دیگر نزد آن زن پیغام فرستادند که ما در خانهٔ
تو مهمان شویم او گفت بسر و چشم مکانی را مهیا ساخت و خود را نیز مزین ساخت و شیشه‌های شراب نیز حاضر کرد و چون
ایشان در آن مکان رسیدند گفت حالا من شما را در چهار چیز اختیار دادم یا برای بت من سجده کنید یا شوهر مرا بکشید
یا اسم اعظم مرا تعلیم کنید یا یک قدح از شراب بنوشید باهم این هر دو مشوره کردند که شرک و قتل نفس هر دو گناه شدید اند
و اسم اعظم سر الهی است با کس نتوان گفت و شراب خوردن گناه سهل است همین را اختیار باید کرد بمجرد آنکه
شراب خوردند مست شدند و بحکم آن زن بت او را هم سجده کردند و شوهرش را هم کشتند و اسم اعظم را هم تعلیم کردند
و در بعضی روایات چنین وارد است که آن زن بخواندن اسم اعظم بالای آسمان رفت حق تعالی روح او را با
ستاره زهره متصل گردانید و بصورت زهره مسخ شد این هر دو فرشته با او رفتن نتوانستند و اسم اعظم از یاد
ایشان رفت چون از مستی شراب بخود آمدند افسوس و ندامت شروع کردند حق تعالی فرشتگان آسمانی را بر حال
ایشان اطلاع فرمودند که این هر دو فرشته باوجودیکه از تجلیات من غیبت ندارند بغلبهٔ شهوت درین معصیت
گرفتار شدند بنی آدم که غائب از حضور من اند و شهوت در طینت آنها مخمر است اگر مصدر معاصی شوند چه عجب
فرشتگان همه اقرار بخطائی خود کردند و من بعد برای زمینیان مشغول باستغفار شدند چنانچه حق تعالی میفرماید
والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض بالجمله آن دو فرشته حالت خود را دگرگون دیده
مضطرب شدند پیش حضرت ادریس آمدند و حال خود را عرض کردند و شفاعت در حق خود درخواستند
حضرت ادریس وعده فرمودند که باشید تا روز جمعه برای شما در جناب الهی عرض نمایم چون روز جمعه گذشت فرمودند
که درین جمعه مراد شما اجابت نشد روز جمعه دیگر منتظر باشید چون روز جمعه دیگر آمد حضرت ادریس فرمودند که
حق تعالی شما را اختیار داده اگر خواهید عذاب دنیا برای خود قبول کنید و اگر خواهید عذاب آخرت را آماده
باشید ایشان عذاب دنیا اختیار نمودند حق تعالی فرشتگان را حکم فرمود که در زنجیرهای آهنی سوی سر و تن
ایشان از فرق تا قدم بربندند و ایشان را سرنگون ساخته سر پائین و پا بالا در چاهی که آتشی در آن
شعله میزند بیاویزند و یک فرشته بطریق نوبت بزدن تازیانه‌ها آتشین قیام نمایند تا انقراض دنیا
گویند که هر فرشته که از زدن تازیانه فارغ شده بار دیگر نوبت او نمیرسد فرشته دیگر می‌آید و بآنکار مشغول
میشود بر ایشان تشنگی بحدی مسلط ساخته اند که زبانهای ایشان بسبب کمال عطش از دهان برون

افاده بقدر یک وجب است دهان ایشان آب سرد خوشگوار را میدارند هرگز دهان ایشان بآن نمیرسد و
العیاذ بالله من غضب الله واین قصه در تفاسیر محدثین سنن بیهقی و مسند امام احمد و در کتب حدیث
بروایات متعدده و طرق مختلفه که بعضی از آن صحیح اند مروی و ثابت است و گویند که بوی شمع شحم کریه
می آید بملائکه تا آنکه گفته اند که هاروت و ماروت معذب اند به بوی شمع شحم واما بوئی شمع عسلی پاکیزه است
کذا فی ملتقطات الهدائی و در حدیث شریف وارد است اتقوا الدنیا فو الذی نفسی بیده انها لاسحر من هاروت
و ماروت چنانکه خسرو دهلوی میفرماید بهر این مردار جیفت گاه زاری گاه زور ؛ چون غلیواجی که
شش ماه ماده و شش نر است ؛ و درین قصه اشاره است بر آنکه آدمی اعتماد نکند بر کسی چیز از فضل و بزرگی
مگر بفضل و رحمة خدا زیرا که عظمة از آثار حفظ خدا است چنانکه مولانا در مثنوی میفرماید همچو هاروت و چو ماروت شهیر ؛ از بطر
خوردند زهر آلوده تیر ؛ اعتمادی بودشان بر قدس خویش ؛ چیست بر شیر اعتماد گاومیش ؛ گرچه او با شاخ
صد چاره کند ؛ شاخ شاخش شیر نر پاره کند ؛ گر شود پرشاخ همچون خار پشت ؛ شیر خواهد گاو را ناچار کشت
وَمَا يُعَلِّمَانِ ونیاموزانند این دو فرشته در هر وقت که در چاه اند مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی را من زایده است مفید
برای فایده بخشیدن استغراق که مستفاد است از لفظ احد حَتَّى يَقُولَا تا وقتیکه گویند پیش از
آموزانیدن آنکس را که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که از مایان خلقیم از خدای تعالی فتنه یعنی آزمایش و امتحان
گویند چنانکه در محاوره عرب میگویند فتنت الشیء وقتیکه امتحان میکنند آن شی را و فتنت الذهب بالنار وقت
امتحان زر بآتش تا که معلوم شود زر خالص است یا نه فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو بر اعتقاد کردن که بر عمل سحر
گناهی مترتب نیست و میگویند این کلمه را هفت بار تکرار میکردند اگر باز ماندی فبها والا بیاموزانند فَيَتَعَلَّمُونَ پس
می آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ آن چیزی را که جدائی افکنند بآن بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
میان مرد و زن و این بدترین کارها است زیرا که جدائی میان زن و شوهر کنانیدن کبیره است از کبائر
و موجب قطع نسب است و مخالف مرضی خدا است چه خدای تعالی وصل ایشان میخواهد ایشان قطع میکنند
و در حدیث وارد است در سنن ابن ماجه که آنحضرت عم فرموده اند که بهترین سفارشها و صلح کارها آن است که در میان
دو کس صلح کند و در مقدمه نکاح و در صحیح مسلم است که آنحضرت عم فرموده اند که شیطان بر روز در وقت صبح
تخت خود را بر آب می نهد و تابعان خود را بر روی زمین برای خراب کردن مردم میفرستد و در وقت شام
جائزه اعمال آنها می بیند هر که فتنه عمده در میان مردم پیدا کرده می آید او را قرب و منزلت بیشتر میدهد

از یکی تابعان آدمی آید و میگوید که من فلان کس را آنقدر دنبال گرفتم که او زنا کرد یا دزدی کرد یا شراب خورد شیطان
میگوید هیچ نکردی باز دیگری می آید و میگوید که من فلان کس را آنقدر اغوا کردم که در میان زن او جدائی انداختم شیطان بسیار
خوش میشود و او را نزدیک خود میطلبد و با سینه خود می چسپاند و میگوید که خوش پسری بوده و حاکم بسند صحیح و بیهقی در
سنن خود از حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رض روایت آورده که زنی بعد از وفات آنحضرت صلعم قدوم کرد
آنحضرت صلعم را می جست و میگفت که مرا از آن جناب چیزی پرسیدنی بود افسوس که ایشان رحلت فرمودند چون
پیش من رسیده اند و پرسیدم که حاجت خود بگو او گفت که مرا شوهری بود که با من بدسلوکی میکرد و من از این
واقع نهایت تنگ دل می بودم ناگاه پیرزالی در خانه من درآمد با او شکایت این ماجرا آغاز نهادم او گفت
که اگر آنچه من بگویم بعمل آری شوهر تو مانند غلام مسخر تو شود گفتم البته بجا خواهم آورد چون آخر شب شد آن
پیرزال پیش من آمده همراه خود دو سگ سیاه آورد و بر یک سگ خود سوار شد و بر سگ دیگر مرا سوار کرد و روانه
شدیم لمحه نگذشته بود که در زمین بابل رسیدیم می بینیم که در آنجا دو مرد را بر دو پای آنها آویخته اند و سرنگون ساخته
آن هر دو مرد از من پرسیدند که چرا آمدی من بتعلیم آن پیرزال گفتم که برای آموختن سحر آمده ام آن هر دو
گفتند که سحر کفر است با موختن آن کافر میشوی و بخانه خود باز گرد من گفتم که مرا هرگز روی بازگشتن نیست
بدون آموختن سحر نخواهم رفت آنها هر چند مرا منع کردند من اصرار میکردم چون الحاح من بسیار شد مرا گفتند
که بسوئی این تنور برو و در وی بول کن من بسوئی تنور رفتم لیکن بدیدن آن تنور ترس بر من غالب
آمد و موئی بر تن من برخاست بازگشتم و پیش آنها رسیدم و گفتم که من بول کرده آمده ام گفتند چه دیدی گفتم
هیچ ندیدم گفتند دروغ میگوئی تو بول نکرده ای حالا هم برو در حق تو همین بهتر است که بخانه خود باز روی و کافر
نشوی من گفتم که من هرگز نخواهم رفت گفتند پس برو در تنور بول کن باز سوئی تنور رفتم تا زمان حال
پیش آمد تا اگر سه بار همین قسم واقع شد چهارم بار جرأت کرده در آن تنور بول کردم دیدم اسپ سواری زره
پوشیده سلاح از سر تا پا در آهن غرق از درون می برآید و بسوئی آسمان پریده رفت و از چشم من غایب شد پیش
آنها رفتم و اظهار کردم گفتند راست می گوئی این سوار زره پوش ایمان تو بود که از تو برآمده رفت حالا
برو که در فن سحر کامل شدی من با پیرزال که رفیق من بود گفتم که من برای آموختن سحر آمده بودم
تا حال هیچ نیاموختم و نه اینها مرا هیچ تعلیم کردند پس مطلب من حاصل نشد آن پیرزال گفت تو نمیدانی
تعلیم اینها همین طور میباشد حالا هر چیز را هر چه خواهی گفت همان قسم خواهد شد من گفتم که من چه قسم

باو گفتم آن پیرزال گفت که یکدانه گندم بگیر و در زمین انداز بگو که از زمین برآئی بجز و گفتن من برآمد باز گفتم
و دراز شو دراز شد باز گفتم خوشه برآر خوشه برآورد باز گفتم خشک شو باز گفتم آرد شو آرد شد باز گفتم که نان پخته
نان پخته شد چون اینحال دیدم هر چیز را هر چه میگویم همان میشود و در دلم افسوس و ندامت بسیار بر رفتن ایمان
خود می آید و قسم بخدای خورم ای مادر مومنان که تا حال من حق کسی بدی نکرده ام و نخواهم کرد حالا اوصاف
پیغمبر خدا را شنیده آمده بودم که از ایشان تدبیری پرسم تا ایمان رفته من باز آید چون ایشان را نیافتم
نهایت در حسرتم حضرت ام المومنین رض فرمودند که یاران حضرت بسیار موجود اند برو به پرس آن زن پیش همه
یاران رفت و حال خود را بیان نمود هیچ کس از صحابه رض جرات ننمودند که برای باز آمدن ایمان او تدبیری
بگوید مگر ابن عباس رض و بعضی یاران دیگر گفتند که اگر هر دو مادر و پدر تو زنده باشند یا یکی از انها زنده باشد
ترا کفایت میکند خدمت انها بجا آر تا ایمان تو بتو باز گردد وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
و نیستند جادوگران ضرر رساننده بسحر هیچکس را مگر بقضا و قدر خدای تعالی و در تفسیر روح البیان فرموده اند
واعلم ان حکم الساحر القتل ذکرا کان او انثی اذا کان سعیه بالافساد والاهلاک فی الارض و اذا کان سعیه بالکفر
فیقتل الذکور دون الانثی فتضرب وتحبس لان الساحرة کالمرتدة والکافرة لیست من اهل الحرب فاذا کان
الکفر الاصلی یدفع عنها القتل فکیف الکفر العارضی والساحر اذا تاب قبل ان یؤخذ تقبل توبته وان
اخذ ثم تاب لا تقبل کما قال فی الاشباه کل کافر تاب فتوبته مقبولة فی الدنیا والاخرة الا الکافر بسب نبی
وبسب الشیخین او احدهما وبالسحر ولو امراة وبالزندقة اذا اخذ قبل توبته والزندیق هو الذی قال بقدم الدهر
واسناد الحوادث الیه مع اعتراف النبوة واظهار الشرع انتهی وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ و می آموزند چیزی که
ایشان را زیان رساند وَلَا يَنفَعُهُمْ و سود نکند ایشان را وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه بتحقیق دانسته اند یهود
لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بند مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ نیست مر او را
در آخرت بهره از نکوئی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ و بد چیزیست آنکه فروختند بدان أَنفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی
سحر را اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر آنها
این جهودان ایمان آوردندی به محمد علیه السلام وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش
یافتندی و پوشیده نیست لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش و ثوابی مِنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ نزدیک
خدای تعالی بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر علیه السلام می ستانند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ کاش ایشان بودی

بدانند که ثواب از طرف خدا بهتر است و محض علم بزبان فائده ندارد بجز آنکه تاثیر او در دل برسد علامت تاثیر آنست
که کار بند آن کارهای شایسته و بمتابعت کتاب و السنة پس هر که اختیار کند متابعت سنت رسول را او اخذ و ترک از روی
محبت و بغض در دل او نور پیدا شود و گویا شود بحکمت و هر که متابعت نفس و هوا اختیار کند ظاهر شود از و کارهای بد چنانکه
شیخ ابو الحسن میفرماید هر علمی که ترا حاصل شود و بسوی آن نفس تو راغب شود و طبیعت تو از ان لذت حاصل کند
پس او را و رکن اگرچه حق باشد و عمل گیر بعلم خدای تعالی که فرو فرستاده است او را بر رسول خود و پیروی کن آنان
را به خلفاء و اصحاب آن و من بعدهم اقتدا کن تابعین و ائمه مجتهد مبرئین از هوی چه متابعت ایشان محفوظ
دارد از ظنون و شکوک و اوهام و دعوی های دروغ که گمراه کننده اند از راه راست زیرا که کفایت نخواهد کرد
ترا این علم و عمل بغیر اقتدا ایشان و بیاید تو کفایت میکند علم توحید زیرا که از علم حاصل میشود محبت
خدا و رسول و محبت اصحاب و تابعین و ائمه دین و پیروی اجماع امت محمد و از بعضی علماء منقولست که زیادتی
علم در آدمی بدگوهر مانند زیادتی آب است در بیخ حنظل چندانکه تر و تازگی در و زیاده شود تلخی او زیاده
خواهد شد و هر کس که علم برای حصول دنیا میخواند مثابه آنست که میگیرد به چمچه یاقوت نجاست را زیرا که
از اشرف وسیله که آن علم است حاصل میکند اخس را که دنیا دنی است و ایثار دنیا است بر آخرت و خدای تعالی
میفرماید وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَّاَبْقٰى یعنی آنچه که ثواب اخروی است بهتر و باقی است از منافع دنیوی
بالجمله چنانچه این هیوبان از کتابهای الهی اعراض کرده در پی تحصیل سحر جانهای خود را در آن شغل قبیح
در باخته همچنان عادت گرفته اند در کلام و تخاطب بزرگان تلبیس میکنند که وجهی از تعظیم و وجهی از تحقیر
و اهانت دارد و این قسم تلبیس در سخن خصوصا در مخاطبه بزرگان که موجب التعظیم اند واقع شود نیز مشابهت تمام
بسحر دارد که عقل قبیح را که تحقیر بزرگان ست در پرده حقیقی تعظیم مخفی می سازند تا کسی بتحقیر بودنش پی نبرد چنانچه
فعل خود را در پرده خوارق و کرامات نیکان مخفی میسازند پس ایشان هم مرتکب سحر حقیقی میشوند و هم مرتکب
سحر لسانی و مثال این تلبیس ایشان کلمه آنست که چون آنحضرت را میدیدند و با آنجناب هم کلام میشدند می گفتند
راعنا که معنی ظاهرش طلب رعایت توجه بحال ما است یعنی بحال ما متوجه شوید و این دلالت بر تعظیم میکند
و معنی دیگر دارد قبیح زیرا که در لغت احمق را گویند مشتق از رعونت که بمعنی حمق ممزوج به نخوت است
و الف آخرش منقلب تنوین بعضی است و در حالت وقف میگردد و این لفظ را حکم منادی نکرده و اداده منصوب
میکردند یعنی ای احمق [illegible] از ین معنی فاسد بیخبر بودند بلکه کلمه تعظیم پیغمبر میدانستند زیرا که [illegible]

ایشان لفظ راعنا بمعنی مراعات میگفتند خدای تعالی مومنان را ازین لفظ تلبیس منع فرمود چنانچه میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا ای مومنان مگوئید لفظ راعنا در خطاب پیغمبر عم که یهودیان گفتار
شما را اتباع نموده ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و اراده معنی باطل میکنند گو شما از ان معنی باطل بیخبر اید
وقولوا انظرنا وبگوئید انظرنا یعنی بشفقت بنگر بسوی ما که معنی صحیح راعنا ادا میکنند واسمعوا
بشنوید حکم خدای تعالی السمع قبول و اطاعت وللکافرین عذاب الیم و مر کافران راست یعنی آنها را
که بسبیل اهانت این کلمه میگویند عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد باید دانست که این آیه دلیلی است
بر منع گفتن از کلمات محتمله که دران تعریض باشد که فی نفسه معنی دارد و از معنی دیگر اراده کنند موافق مطلب
خود بالجمله تصریح و نه تعریض باید که دران با مومنان ایذا رسد چنانچه در حدیث شریف واقع است المسلم
من سلم المسلمون من لسانه و یده و ذکر زبان اول فرمودند زیرا که تعرض از زبان کثیر الوقوع است و نیز
تخصیص دست بنابر آنست که از ان کارهای بزرگ صادر میشوند در مثنوی فرموده اند این زبان چون
سنگ هم آهن وش است ٭ وانچه بجهد از زبان چون آتش است ٭ سنگ و آهن را مزن برهم گزاف
گه زروی نقل و گاه از روی لاف ٭ زانکه تاریکست و هر سو پنبه زار ٭ در میان پنبه چون باشد شرار ٭ عالمی
را یک سخن ویران کند ٭ روبهان مرده را شیران کند ٭ و نیز باید دانست که حق سبحانه در قران مجید در بسیار
جاهای مومنان را باین لفظ خطاب فرموده که یا ایها الذین آمنوا و این موضع اول موضع است و گفته اند که
خطاب مومنان خاصه این کتاب حمید است در کتابهای سابق خطاب مصروف بانبیاء عم میشد که تبلیغ الی
خود را برسانند و درینجا بلا واسطه خطاب باین امت میفرمایند و این شرفی است عظیم که ایشان را بتبعیت
افضل المرسلین حکم پیغمبران داده اند و الحمد لله و از ینجا پرده میشود بانکه چون درین دار ایشان را
بایمان ملقب فرمودند دران دار نیز از اهل امن و امان باشند که وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا
و در مسند امام احمد و در شعب الایمان بیهقی و دیگر کتب معتبر وارد است از عبد الله بن مسعود رض که فرمودند
چون این لفظ را بشنوی که یا ایها الذین آمنوا پس فی الفور گوش خود را متوجه کن و ذهن خود را حاضر
کن زیرا که او تعالی بلا واسطه بتو خطاب میفرماید و بچیزی نیک می فرماید و یا از چیزی بد منع میکند
ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابن عباس رض روایت میکند که هیچ آیة مصدر به یا ایها الذین آمنوا نازل
نشده الا که حضرت علی سر آن آیه است و نیز در حلیة الاولیا و در کتب حدیث و تفسیر آورده اند که جا

در قرآن یا ایها الذین امنوا وارد شده و مثل آن مقام در توریت و انجیل یا ایها المساکین بوده مَا يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا دوست نمیدارند کسانیکه کافر شده اند از اهل کتاب یعنی یهودیان مدینهٔ منوره وَلَا الْمُشْرِكِينَ
و نه مشرکان که اَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ آنکه نازل کرده شود بر شما مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ هیچ امر خیر از طرف پروردگار
شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یعنی یهود نمیخواستند که نبوت با آل اسمعیل علیه السلام انتقال کند
و مشرکان را هم این آن بود که پیغمبری باید بغیر و با نعیم سنتی رسد وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ و خدای اختصاص
میدهد برحمت خود یعنی به نبوت و وحی خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد از بندگان اگرچه در نظر ظاهر
بینان لیاقت آن رحمت نداشته باشد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ خدای تعالی خداوند فضل بزرگ است بر
هر که خواست او را نبوة داده و در صفت فضل شعاری است بآنکه فرد و فضلی او فضلی است افزون از عدد
لطف و لطفی است بیرون از شمارش و اگر یهود برای تشویش مسلمانان این شبه در خاطر آنها اندازند که اگر این
نزول قرآن از آثار رحمة اوست و از افضل عظیم میدانید پس نسخ احکام که در دین شما مکرر واقع شده و میشود
چه معنی دارد اگر حکم اول نیک بود پس حکم دوم بد شد و اگر حکم دوم نیک بود حکم اول بد شد این کدام
رحمت و فضل است برای دفع این شبه میفرماید مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ هرچه منسوخ میگردانیم از آیت قرآن
بروفق مصالح خلقت و مقتضای زمان یا آن آیت در تلاوت برقرار و در مصاحف مکتوب و در صدور
حفاظ محفوظ باشد چون آیه وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وَّصِيَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا اِلَى الْحَوْلِ
که حکم آن وجوب عدت یکسال است و به آیت دیگر که حکم آن وجوب عدت چهار ماه و ده روز است منسوخ شد
و چون آیه يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقَةً که حکم آن نیز منسوخ است
و تلاوتش باقی و همچنین آیه مصابره در جنگ کفار که یکی را مقابله ده کس حکم بود منسوخ شد و در سورهٔ
انفال موجود و مقروست اَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میکنانیم آن آیت را از خاطر پیغمبران و دیگر قاریان
تا الفاظ آن آیت بخوبی بیاد ایشان نماند و در قرآن مکتوب نباشد و حکم آن آیت برقرار باشد مثل آیة
الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم که حکم برقرار است و لفظش بخوبی یاد
نمانده کسی میگوید در آخرش والله عزیز حلیم است و کسی میگوید و کان الله عزیزا حکیما است و همچنین موضعش
معلوم نیست که در کدام سوره بود از جنبت آنحضرت بامر جبرئیل آنرا از تلاوت موقوف فرمودند
و مانند لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آبائکم الولد للفراش وللعاهر الحجر کما رواه ابن

عبد البر فی التمهید عن عمر و مانند جاهدوا کما جاهدتم اول مرة رواه ابو عبید عن عبد الرحمن بن عوف
و مانند بلغوا قومنا انا قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا که از زبان شهداء بیر معونه حکایة نازل شده
بود رواه البخاری و مسلم و مانند لو کان لابن آدم وادٍ من ذهب لابتغی الیه ثانیا ولو کان له وادیان لابتغی
الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب که اکثر محدثین از صحابه کثیر نقل
کرده اند و در مصحف ابی بن کعب مکتوب هم بود اما بعضی الفاظ مشتبه شده مثل بطن ابن آدم یا جوف ابن آدم
و موضع او نیز مشتبه گشته که سورهٔ احزاب بود یا سوره برات و صدر او نیز فراموش گشته که انا انزلنا المال لاقام
الصلاة وایتاء الزکاة بود و چیز دیگر همچنین آیت ان الله سیؤید هذا الدین برجال ما لهم فی الآخرة من خلاق
یا باقوام لا خلاق لهم فی الآخرة رواه ابو عبید و غیره عن ابی موسی الاشعری و غیره و علی القیاس خواه
حکم آن نیز موقوف شده باشد مثل عشر رضعات معلومات یحرمن که صدر و ذیل این آیت همه فراموش
شده و موضع آن نیز ناپیدا گشت و حکم آن نیز موقوف است رواه البخاری و مسلم عن عائشة رض و ابو داود
او و در کتاب ناسخ و منسوخ و بیهقی در دلائل النبوة بروایت ابو امامة بن سهل بن حنیف آورده اند که شخصی از
انصار شب هنگام برای تهجد برخاست و بعد از فاتحه خواست تا سوره را که یاد داشت و همیشه از تلاوت میکرد
بخواند هرگز بر تلاوت او قادر نشد و تمام آن سوره از حافظه او رفت غیر از بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان او جاری
نشد صبح هنگام متعجب شده از صحابه نو پرسید همه ها گفتند که آن سوره همین قسم از یاد ما هم رفته است همه پیش
آنحضرت آمدند و ماجرا عرض کردند آن حضرت فرمودند که درین شب این سوره منسوخ التلاوت گشته
از سینه من سینه همه مردم بدر رفت بلکه از انچه بروی نوشته بودند نیز نقوش خطیه آن زائل شد بهر حال
ازین هر دو طریق هر چه که واقع شود نأت بخیر منها می آریم بهتر را از آن آیت منسوخه یا آیت فراموش
شده او مثلها یا مانند آن آیت منسوخه یا فراموش شده در خوبی پس هر دو آیت منسوخ و ناسخ
خیریت موجود میباشد اگر منسوخه در خیریت زاید باشد از ناسخه در بعضی اوقات تفصیل این اجمال آنکه
اگر آیت منسوخة الحکم است پس ناسخ او آیت دیگر می آید که حکم دیگر از آن مستنبط میشود و آن حکم نسبت
بحکم منسوخ بهتر است که سهلتر در عمل میشود مثل فاقرؤا ما تیسر من القرآن که سهلتر است از قم اللیل
الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا در عمل یا در عمل هم سهل میباشد و با
مصلحت وقت هم موافق تر می افتد مثل الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا که هم در عمل سهلتر است

بامصلحت وقت موافق تربیت کرد وقت کہ طبائع مردم ضعیف القلب نیز در میان شان می باشند اگر اینها را نیز مانند اقویا
تکلیف مصابرت یک کس مقابلہ دہ کس دہ شود از جہاد تن خواهند زد و دل خواهند دزدید یا با مصلحت عامل موافق
تر شود گو در عمل سہولت نداشته باشد مثل تعیین صوم در ماہ رمضان کہ ناسخ مخیر شد در میان فدیه دادن و روزہ داشتن اجر
افزون تر باشد گویا مصلحت عامل ہم چنان او فق نا فتد و در عمل ہم سہل نباشد مثل امر جہاد در صدر اسلام کہ ہنوز
اجتماع بسیار نشده بود و مردم جنگ آزموده درین دین داخل نشده و آن ناسخ آیات صبر و عفو گشت یا حکم آیت منسوخ
می باشد درین امور کہ مذکور شد و اگر آیات فراموش شده باشد پس در عوض آن آیتی دیگر می آید کہ بجائی آن این را نجوانند
و ثواب حاصل کنند و آن نیز گاہی بہتر از آیت سابقه می باشد در کثرت ثواب فصاحت والفاظ و بلاغت کلام چنانچہ ان الذین
عند اللہ الاسلام بجائی ان ذات الدین عند اللہ الحنفیة السمحة لا الیہودیة و لا النصرانیة و گاہی ہم مانند فراموش
شده می باشد درین امور مانند اکثر سورہ باقیه و حکمة در نسخ کردن آیات نوشته اند کہ این نسخ احکام از طرف خدای تعالی
است کہ بہ مصلحت میکند چنانکہ طبیب برای اصلاح بدن انسان تغیر غذا و دوا بحسب اختلاف مزجہ و ازمنه میکند
و ہمچنین علاج میکند برای اصلاح نفوس تغیر اعمال شرعیہ و خلاق مرضیہ بحسب تغیر و خلاف وقت و قیاس کن
بر ہمین حال مرشد مسترشد را نیز کہ تربیت موافق قاعدہ سلوک بحسب احوال سالک شارب است و حاصل نکند
از مرشد تربیتی مگر آنکہ صاحب رضا و تسلیم می شود چنانکہ در مثنوی میفرمایند ؎ رمز نسخ آیة او ننسها ؛ نأت خیرا
در عقب میدان مها ؛ ہر شریعت را کہ حق منسوخ کرد ؛ او گیا برد و عوض آورده ورد ؛ اندرین شہر حوادث
میر اوست ؛ در ممالک مالک تدبیر اوست ؛ آنکه داند دوخت او داند درید ؛ ہر چہ را بفروخت نیکوتر خرید ؛
الم تعلم ایا منیای خطاب بامنکران نسخ است جہود ان در نسخ مجادلہ میکردند و میگفتند کہ پشیمانی است و بر خدای
روا نیست و از حکمت الہی و مصلحت بادشاہی در نسخ احکام غافل و ذاہل بودند حق تعالی میفرمایند کہ ای منکر آیا
معلوم نداری یعنی میدانی ان اللہ علی کل شیء کہ بدرستیکہ خدای تعالی بر ہر چیز از محو و اثبات و نسخ و نشا
قدیر توانا است بر کمال الم تعلم ان اللہ آیا ندانستی آنکہ بتحقیق خدای راست یعنی نیک مر او راست
ملک السموت والارض پادشاہی آسمانہا و زمین ہر چہ خواہد کند و ما لکم من دون اللہ
من ولی ولا نصیر و نیست مر شما را جز خدای دوستی کہ از و شمار النفعی برسد و نہ یاریکہ از شما دفع
ضرر کند و در تفسیر روح البیان آورده اند الفرق بین الولی والنصیر ان الولی قد یضعف عن النصرة والنصیر
قد یکون اجنبیا من المنصور ام تریدون میخواہید ان تسئلوا رسولکم آنکہ سوال کنید پیغمبر خود را

كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ چنانكه سوال كرده شده بود موسى مِنْ قَبْلُ متعلق بسئل است پيش ازين جهودان ميگفتند كه
محمد بايد كه كتابى يكبار بيارد چنانچه موسى آورده بودند و حق تعالى فرمود كه شما از محمد همان ميطلبيد از سوالها
متعصبانه كه پدران شما از موسى ميطلبيدند وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ و هر كه بدل كند كفر را با ايمان
يعنى كفر را بر ايمان بگزيند فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ هر آئينه كه گمراه گشته است از ميان راه راست در
تفسير روح البيان فرموده وسواء السبيل وسط الطريق السوى الذى هو بين الغلو والتقصير وهو الحق وفى الاية
اشارة الى حفظ الاداب فمن لم يتأدب بين يدى مولاه ورسوله وخلفائه فقد تعرض للكفر وحقيقة الادب
اجتماع خصال الخير وعن النبى صلى الله عليه وسلم قال حق الولد على والده ان يحسن اسمه ويحسن مرضعه ويحسن ادبه فانه
مسئول عنه يوم القيمة ومواخذ بالتقصير فيه قال فى بستان العارفين مثل الايمان مثل بلدة لها خمسة من الحصون
الاول من ذهب والثانى من فضة والثالث من حديد والرابع من جوكل والخامس من لبن فما دام اهل البلد
يتعاهدون الحصن الذى من اللبن فالعدو لا يبلغ فيهم فاذا تركوا التعاهد حتى خرب الحصن الاول طمع فى الثانى
ثم فى الثالث حتى خرب الحصون كلها فكذلك الايمان فى خمسة من الحصون اولها اليقين ثم الاخلاص ثم
اداء الفرائض ثم اتمام السنن ثم حفظ الادب فما دام يحفظ الادب ويتعاهده فان الشيطان لا يطمع فيه
فاذا ترك الادب طمع فى السنن ثم فى الفرائض ثم فى الاخلاص ثم فى اليقين وينبغى ان يحفظ الادب فى جميع
اموره من امر الوضوء والصلاة والبيع والشراء والصحبة وغير ذلك واعلم ان الشريعة هى الاحكام والطريقة
هى الادب واكثر ما ارتد لعدم رعاية الادب كابليس وغيره من المردودين كما قيل بى ادب مردك زهر
بهتر ☆ گرچه او را جلالت نسبت ☆ با ادب باش تا بزرگ شوى ☆ كه بزرگى نتيجه ادبست ☆ وسئل ابن سيرين
اى الادب اقرب الى الله فقال معرفة ربوبيته والعمل بطاعته والحمد على السراء والصبر على الضراء انتهى كلامه
وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست ميدارند بسيارى از اهل توريت چون فنحاص بن عاذورا كه دانشمند
بود و امثال او از احبار لَوْ يَرُدُّونَكُمْ كه باز گردانند مر شما را مراد حذيفه يمان و عمار ياسر كه فتنها بديد
اومر ايشان را گفت كه باز آئيد بهوديت حق سبحانه فرمود كه يهود ميخواهند كه بگردانند شما را مِنْ بَعْدِ
ايمانكم از پس ايمان شما اى مومنان كُفَّارًا ناگرويدگان حال است از ضمير يكم در يردونكم است يا مفعول
ثانى است از يردونكم اگر بمعنى صير گرفته شود حَسَدًا مِنْ عِنْدِ از روى حسد از نزد يك أَنْفُسِهِمْ نفس
ايشان يعنى باين حسد بمقتضاى طبع ايشان است نه بفرموده كسى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ از پس آنكه روشن

گشت مرایشان را حق انچه رسیدست و درست است یعنی رسالت محمد و حقیقت قران و صحت دین اسلام فاعفوا پس در
گذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال با ایشان واصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتی یاتی
الله بامره تا وقتیکه بیارد خدای تعالی فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه یا قتل بنی قریظه یا جلاء وطن
بنی نضیر مرویست که صحابه رض از رسول صلی الله علیه حاجت خواستند به قتال یهود پس این آیه نازل شد به ترک
قتال و اعراض از مکافات تا وقتیکه اجازت و اذن آید از جانب خدای تعالی ان الله علی کل شیء قدیر بدرستیکه خدای تعالی
بر همه چیزها از تعذیب و انتقام توانا است و اگر شمارا شوق جهاد تقاضای شدید میکند پس تا آنوقت بجهاد
نفس خود مشغول شوید واقیموا الصلوة و بر پا دارید نماز را که خیلی عبادت شاقه بر بدن است و نفس را زیر و زبر
میکند واتوا الزکوة و بدهید زکوة را که خرج کردن مال زیاده تر بر نفس گران است از مشقت بدن و اگر
بر یقین شمارا اطاعت حاصل نشود نوافل طاعات بدنی و مالی بجا آرید وما تقدموا لانفسکم من خیر وانچه که پیش
میفرستید برای نفع جانهای خود از قسم نیکی و خیرات تجدوه بیابید ثواب آنها و جزای آنها عند الله
نزدیک خدای تعالی محفوظ نزد او تعالی پس بیابید ثواب لقمه در آخرت مثل کوه احد و در لفظ تقدیم اشاره ایست
بانکه مقصود اصلی در جمیع نعمتهائی که او تعالی در دنیا به بندگان خود انعام فرموده اند آنست که پیش بفرستند
آنهارا بسوی معاد خود و ذخیره کنند برای روز قیامت کما جاء فی الحدیث اذا مات الانسان قال الناس
ما خلف وقالت الملائکة ما قدم ان الله بما تعملون بصیر بتحقیق خدای تعالی بانچه میکنید از خیر و صدقات
و حسن نیت و شوق طاعات بیناست و بر حسب آن شمارا جزا میدهد و نزد او ضایع و رایگان نخواهد
رفت عمل عامل چنانچه مرویست از حضرت عمر بن الخطاب رض که گذر فرمودند بر گورستان بقیع و فرمودند
السلام علیکم اهل القبور اخبار ما عندنا ان نساءکم قد تزوجن ودورکم قد سکنت واموالکم قد قسمت
پس از هاتف غیبی آوازی آمد یا ابن الخطاب اخبار ما عندنا ان ما قدمناه وجدناه وما انفقناه فقد
ربحناه وما خلفنا خسرناه ولنعم ما قیل قدم لنفسک قبل موتک صالحا ؛ واعمل فلیس الی الخلود سبیل
و شیخ سعدی رحمه الله میفرماید تو غافل در اندیشه سود و مال ؛ که سرمایه عمر شد پایمال ؛ غبار هوا
چشم عقلت بدوخت ؛ سموم هوا کشت عمرت بسوخت ؛ بکن سرمه غفلت از چشم پاک ؛ که فردا
شوی سرمه در چشم خاک ؛ باید دانست که بعد مرگ آدمی عمل او منقطع میشود مگر از این چهار اولاد
اگر یکی هم باقی مانده اجر او منقطع نخواهد شد اول آنکه پیدا میشود از مال انسان مثل بنای مسجد

اولاد اول ۱۲

و پل و چاه و مهمان سرای و اوقاف وغیره از خیرات کما فی البستان السعدی رحمة الله ؛ از آن کس که خیری بماند روان ؛ دمادم
رسد رحمتش بر روان ؛ بمرد آنکه ماند پس از وی بجای ؛ پل و مسجد و خان و مهمان سرای ؛ هر آن کو نماند از پسش یادگار ؛ درخت
وجودش نیاورد بار ؛ وگر رفت و آثار خیرش نماند ؛ نشاید پس مرگ الحمد خواند ؛ و به همین اشاره فرموده آنحضرت
بقول خود من صدقة جاریة در حدیث اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلاث و دوم آنکه متولد میشود از عقل
کامل چون علم که از و مردمان فائده میبردارند و بسوی همین اشاره است از قول علیه السلام او علم ینتفع به گویند
که مراد ازین احکام مستنبطه اند از نصوص الغرض که این علم عام است از هر چه که بعد خود گذاشته رفت از تصنیف
و تعلیم و تعلم و قید علم به منتفع بنابر آنست که علمی که از وی نفع نگرفته شود مشابه آنست که پوشیده شی منتفعه بها را ثواب
هم بر آن مرتب نیست بلکه وبال است کما ورد فی الحدیث من کتم علماً یعلمه الجم یوم القیمة بلجام من النار سوم
آنکه پیدا میشود از نفس چون پسر و دختر و بسوی همین اشاره است از قول علیه السلام او ولد صالح یدعو له چهارم
آنکه پیدا میشود از روح و آن اولاد معنویست که متولد میشود از تربیت چون اولاد مشائخ کاملین متشرعین و محققین
از صوفیه کرام و در تفسیر عزیزی وغیره آورده اند که اکثر مفسرین سبب نزول این هر دو آیت را چنین حکایت
کرده اند که روزی فنحاص بن عازورا و زید بن قیس و جماعه از یهودیان بعد از واقعه احد که شکستی که دران واقعه بر
مسلمین افتاده بود با حذیفة بن الیمانی و عمار بن یاسر گفتند که ببینید شما را چه آفت رسید و سرداران شما کشته شدند
اگر شما بر حق مے بودید شما را این هزیمت نمی افتاد پس بهتر است که باز در دین قدیم خود داخل شوید و عمار بن یاسر
جواب ایشان گفتند که نقض عهد نزد شما چه حکم دارد گفتند نقض عهد گناه سخت است عمار گفت با محمد عهد بسته ام که در زندگی
خود از وی برنگردم و منکر او نشوم و حذیفه گفت که اگر از حال من می پرسید پس من بخدای راضی شدم که او پروردگار
من است و محمد پیشوای و امام من است من بعد هیچ پروای مصیبت نیست چون این هر دو ماجرای خود پیش حضرت
عرض کردند آنحضرت فرمودند که خوب گفتید و رستگار شدید حق تعالی این هر دو آیه فرستاد و درین آیت مذمت
حسد واقع شده زیرا که موجب کفر و ضلال غیر میگردد و در حدیث صحیح وارد است که حسد نیکیها را می خورد چنانچه
آتش هیمه را میخورد و اهل تجربه گفته اند که شش فرقه بحساب بدوزخ روند امرا بسبب ظلم و عربها بسبب تعصب
و حمیت و دهاقین بسبب تکبر و نخوت و تاجران بسبب خیانت و بادیه نشینان بسبب جهالت و علما بسبب حسد و درین
نیز است که حضرت موسی در معراج روحانی خود در سایه عرش شخصی را دیدند که در کمال قرب تجلی الهی است
عرض کردند که بار خدایا این کیست که بدین مرتبه عظمی رسیده ارشاد شد به سبب عمل اول آنکه بر هیچ حسد نکرد دوم آنکه با

میپد و خود عقوق میں و در زیب سوم آنکہ چغل خوری و سخن چینی میکرد عبداللہ بن عمر از فضل بن مہلب روایت میکنند کہ
مے فرمودند بہ من کہ تکبیر مکن زیرا کہ این اول گناہی ست کہ در عالم واقع شدہ و ابلیس بسبب آن گناہ ملعون ابدی گشت
و نیز از حرص و طمع خود را نگہدار زیرا کہ حرص آن گناہی ست کہ آدم را از بہشت برآورد و در محنت سرای دنیا افگند
و نیز از حسد دور باش کہ قابیل را باعث کشتن ہابیل ہمین خصلت ذمیمہ گردید و حکما برای تفہیم ضرر حاسد مثالی بیان
کردہ اند کہ حاسد بعینہ مانند کسی ست کہ بدشمن خود سنگی بیندازد و آن سنگ بدشمن نرسیدہ باز گردد و یک چشم او را
کور کند و این سانحہ بار دیگر از سنگ بیندازد و چشم دوم او نیز کور شود و بار سوم سر او را بشکند و دشمن او ہر بار سالم ماند و مردم
دیگر برای تماشای حرکات پوچ این کس ایستادہ خندہ میکنند و این ہمہ وبال در دنیا ست و لعذاب الآخرۃ اشد و ابقی
و در تفسیر روح البیان از بکر بن عبداللہ نقل میکنند کان رجل یاتی بعض الملوک و یقیم بحذائہ و یقول احسن الی المحسن باحسانہ فان المسئ سیکفیکہ اسائتہ فحسدہ رجل علی ذلک فسعی بہ الی الملک
فقال ان ہذا الرجل فی یزعم انک ابخر فقال الملک کیف یصح ذلک عندی قال فانظر الیہ اذا دنا منک وضع یدہ علی فمہ لئلا یشم
ریح البخر فخرج من عند الملک فدعا الرجل الی منزلہ فاطعمہ طعاما فیہ ثوم فخرج الرجل من عندہ فجاء عند الملک فقال علی
عادتہ مثل ما قال فقال لہ الملک ادن منی فدنا منہ ووضع یدہ علی فیہ مخافۃ ان یشم الملک منہ ریح الثوم فصدق
الملک فی نفسہ قول الحاسد الساعی فکتب لہ کتابا بخطہ الی عامل لہ اذا اتاک الرجل فاقتلہ فاخذ الکتاب وخرج فلقیہ
الرجل الحاسد الذی سعی بہ فاخذ منہ ذلک الکتاب بانواع التضرع والامتنان ومضی الی العامل فقال لہ العامل ان
فی کتابک ان اذبحک قال ان الکتاب لیس ہو لی اللہ اللہ فی امری حتی اراجع الملک قال العامل لیس لکتاب الملک
مراجعۃ فقتلہ وسلخہ وبعث بہ الی الملک ثم عاد الرجل کعادتہ فتعجب منہ الملک فقال ما فعلت بالکتاب قال لقینی فلان
فطلب الکتاب منی فوہبتہ قال الملک انہ ذکر لی انک تزعم انی ابخر فقال کلا قال فلم وضعت یدک علی فمک قال کان اطعمنی
طعاما فیہ ثوم فکرہت ان تشمہ قال ارجع الی مکانک فقد کفی الحاسد حسدہ و نعم ما قیل ؎ ہر کہ او نیک میکند
یابد ؎ نیک و بد ہر چہ میکند یابد ؎ اللہم احفظنا من مساوی الاخلاق ف لو یعنی برای بازگردانیدن شما
و بین شما القای شبہہ النسخ و دیگر اغراض بہ ج میآیند و میگویند لن یدخل الجنۃ ہرگز نخواہند آمد در
بہشت اگرچہ تقیا و احکام الہی نماید و در جمیع پیغمبران گرویدہ شوند و عمر خود را در عبادت و بندگی صرف نماید
الا من کان ہودا مگر کسی کہ باشد یہودی و بر طریق یہود یان اعتقاد و عمل درست کند و ہود در اصل جمع ہائد است
و ہائد در لغت توبہ کنندہ را گویند چنانچہ در سورۂ اعراف واقع شدہ کہ انا ہدنا الیک ای تبنا الیک و یہودیان
در باب توبہ فعل شاق بعمل آوردہ بودند کہ خود را بدل گوسالہ پرستی بکشتن دادہ ملقب بایں لقب شدند

او یا میگویند که هرگز در بهشت نخواهند در آمد مگر که باشد نصارى جمع نصرانست که مرادف ناصرست
وچون حواریان با حضرت عیسی عهد بستند که با انصار دین تما خواهم بود چنانچه در سوره صف
سوره ها مذکورست ملقب باین شدند وکان بصیغه مفرد نیز بود ند بسبب رعایت لفظ من وخبر جمع آورند
معنی لفظ من تِلْكَ این دعوی از هر دو طایفه اَمَانِيُّهُمْ آرزوی باطل ایشانست قُلْ بگو
هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجت خود را بدین دعوی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان هاتوا در اصل
ایتوا بود بصیغه امر از باب افعال که ایتا است بمعنی آوردن همزه را بسبب قرب مخرج بها بدل کردند
هات شد و این قلب در همه صیغهای امر مستعمل است هات هاتیا هاتوا هاتی هاتیا هاتین بَلَىٰ چنین است
ایشان میگویند بلکه مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ هر که تسلیم کرد همه خود را برای طاعت خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و او
نیکو کارست در کردار و گفتار و ذکر وجه درین آیة بطریق مجاز است از باب ذکر جزو مراد کل و نیز روی
انسان از بزرگترین اعضاست از جهت آنکه روی معدن حواس و فکر و خیال است وهو محسن حال
از ضمیر که در اسلم است یعنی حال آنکه آن کس بخلاص تمام بخضوع و انقیاد همه تن خود را تسلیم کرد برای
طاعت حق تعالی نیکو کارست در جمیع اعمال از قول و فعل و حقیقت احسان آنست که بجا آرد عمل را چنانکه حق بجا آوردن
اوست چنانکه در حدیث شریف وارد است ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک فَلَهُ أَجْرُهُ پس
برای اوست اجر عمل نیک او که بهشت و رضوان الهی و قرب مکانیست از آثار آن اجرست عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار
او و عندیة درینجا برای تشریف آورده اند و جمله جواب من واقع شده است اگر من شرطیه اراده کرده شود و خبرست
در صورتیکه مراد گرفته شود از من من موصوله و فا آورده اند بسبب تضمن آن معنی شرط را وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترس
نیست برین قسم اشخاص را از ترسانیدن مخالفان ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین میشوند از طعن
و تشنیع مخالفان ایشان در دنیا و نه در آخرت در وقت در آمدن بهشت چنانکه میفرماید تعالی بطریق خبر از
ساکنان جنت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن اما در دنیا باید که بترسد از عمر خود و تفویت اعمال صالحات
و از شدائد و اهوال روز قیامت چنانکه مولانا رحمه الله تعالی در مثنوی خود میفرمایند لا تخافوا هست نزل
خائفان ؛ هست در خور از برای خائف آن ؛ هر که ترسد مر او را ایمن کنند ؛ مر دل ترسنده را ساکن کنند
آنکه خوفش نیست چون گوئی مترس ؛ درس چه دهی نیست او محتاج درس ؛ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ
النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ گویند جمعی از نصاری بنی نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند و سر فرقه

والبطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند وحق سبحانه این آیت فرستاد که گفتند جهودان نیستند گروه ترسایان
بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی از دین که معتد
باشند وَهُمْ وحال آنکه همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدای یعنی یهود از توریت میدانند
نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را باطلند وترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار حضرت
عیسی و انجیل کافر و بیجا صلند ولام در لفظ الکتب برای جنس است یعنی ایشان از اهل علم و کتاب اند و اهل
تلاوت کتابها اند كَذَٰلِكَ کاف در موضع نصبست زیرا که مفعول قال است همچنین که اینها میگویند
قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ
قَوْلِهِمْ که بدل است از محل کاف مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتار هم درباره ایشان همین گفتند
که جهود بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس خدای تعالی حکم و داوری خواهد کرد درمیان اهل کتاب
وجاهلان آن دیگر روز قیامت برسانیدن جزای هر کس بقدر گناه فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه در دنیا
اختلاف میکنند باید دانست که درین آیة ذکر محکوم فیه فرمودند و ذکر محکوم به نفرمودند و نیز باید دانست
که این آیة خاصة نازل شد درشان مشرکان عرب اما حکم او عام است در هر فرقه که خطا و دیگر گیرد چه عالم عامل
وصوفی وصوفی شیخ و شیخ که همیشه در رد و کد میانند و تخطیه دیگر میگیرند بهتر آنست که پیروی هدایت
کنند و هر که دعوی صاحب دلی وارشاد خود کند بغیر تزکیه نفس و معرفة مبدأ و معاد برای حصول دنیا ولی
برای آن عذابی است دو چندان مانند عذاب آن زنان که در شب معراج ملاحظه فرمودند رسول الله که بریده
مے شدند پستانهای ایشان بمقراضهای آتشین پس پرسیدند رسول الله احوال این زنان از حضرت جبرئیل
پس عرض کردند که ایشان زنان زانیة اند پس آن دعوی بلا دلیل است و صاحب آن دعوی گمراه کننده
مردمان است و مدعی مانند زن زانیه است و اطاعت نفس مشابه والد الزنا است زیرا که ولد الزنی
هالک است حکما بسبب نبودن مربیے و از طاعت مبتدع نه حاصل خواهد شد بجز بدعت و الحاد چنانکه
حکایت کنند شخصی در تبریز مشهور بود بعارف روزی در مجلس بعضی از عارفین حاضر شد پرسیدند که
نام تو چیست گفت نام من عارف مشهور است گفتند آیا شناختی ذات خود را که گویند ترا عارف
گفت کتابها بسیار از کتب مشایخ و صوفیه کرام خوانده ام گفتند این کلام ایشان است ترا چه حاصل
ن بپر خویش باید کرد پرواز * ببال دیگران نتوان پریدن * الغرض محض خواندن کتاب فایده ندارد

بغیر عمل چنانچه یهود و نصاری که میخوانند کتاب را و عمل نمیکردند بر آن کافر ماندند و در مثنوی میفرمایند
مرغ بر بالا پران و سایه اش ٭ می دود بر خاک پران مرغ وش ٭ ابلهی صیاد آن سایه شود ٭ می دود چندانکه
بی مایه شود ٭ بی خبر کان عکس آن مرغ هواست ٭ بی خبر که اصل آن سایه کجاست ٭ تیر اندازی بسوی
سایه او ٭ ترکشش خالی شود از جست و جو ٭ ترکش عمرش تهی شد عمر رفت ٭ از دویدن در شکار سایه تفت ٭
سایه یزدان چو باشد دایه اش ٭ وارهاند از خیال و سایه اش ٭ باقی ماند درینجا سوالی جواب طلب و آن
آنکه کذلک کلمه تشبیه است مرکب از کاف تشبیه و ذلک که اسم اشاره است و ظاهر است که مشار الیه درینجا
همان کلام سابق است پس لفظ مثل قولهم تکرار محض شد زیرا که کاف تشبیه مرادف مثل است و قولهم
بجائی ذلک افتاد جوابش آنکه مثل قولهم تاکید ذلک است زیرا که در میان بسبب آمدن موصول و صله فاصله
بسیار شد یا مدلول کذلک تشبیه بقول است و مدلول مثل قولهم تشبیه مقول بمقوله یا بر عکس یا بر اختلاف وجه تشبیه محمول است
تفصیلش آنکه مراد از کذلک فی البطلان و الفساد است و مراد از مثل قولهم کونه ناشیا عن العداوت است
بالجمله غرض از آوردن این دو لفظ بیان آنست که چند وجه درین قول مشابهت بجاهلان مشرکان مکه
و مجوس و هنود بهم رسانیدند که ادیان حقه را منکر شدند و اگر در حال خود تامل کنند خود را از بیان حق و اتباع
انبیا در کمال دوری بفهمند زیرا که باجماع بنی آدم و اطباق اهل ملل تعظیم مساجد واجب است و منع کردن از مردم
ذکر الله حرام و ایشان ازین هر دو فعل شنیع بعمل می آرند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
و کیست ظالم تر از آنکه منع میکند در مسجد های خدا از آنکه یاد کرده شود در وی نام خدای تعالی خواه بدل
خواه بزبان از ذکر و قرائت قرآن و تسبیح و تهلیل و خواه بجمیع اعضا که عبارت از نماز است و برین قدر
اکتفا نکردند بلکه خواست تا خانهای خدا را از بیخ و بن برکند وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا و سعی نمود در ویرانی
آن مساجد و آن بخت نصر بابلی و یا طیطوس رومی که پادشاه نصاری بود بجهت تعصب یهودیان مسجد
بیت المقدس را که بنای حضرت داود و حضرت سلیمان علیهم السلام بود و از آنوقت همیشه عبادتگاه انبیاء بنی اسرائیل
مانده و مملو بذکر خدا بود خراب ساختند و نجاسات و خس و خاشاک انباشتند و خوکها را در آن ذبح کردند
و اولاد بنی اسرائیل را قید نمودند و توریت را بسوختند و بدل آن مکان متبرک در مکان شرقی آن که مولد
حضرت عیسی بود عبادتگاه مقرر کردند و آن مسجد متبرک تا وقت شیوع اسلام خراب ماند تا آنکه حضرت امیر المومنین
عمر ابن الخطاب رض بر ولایت کسری فتح یافتند و مالهای ایشان غنیمت گرفتند خود بنفس نفیس خود و دیگر صحابه

حرام را مسلمانان را از نجاسات پاک کردند و باز در دست نصاری از فرنگ آمد تا آنکه پادشاه صلاح الدین که از اولاد
ایوب بود در سنه پانصد و هشتاد و پنج هجری آن شهر را فتح نمودند و جاهلان مکه آنحضرت را و مسلمانان را از درآمدن
در مسجد الحرام و نماز خواندن دران و ذکر خدا دران مانع آمدند بلکه هر کرا از مسلمانان میدیدند که در آنجا نماز میگذارد
و ذکر خدا میکند او را بضرب و شتم ایذا میدادند و یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد
یعنی محل سجده یا حکم او عام و شامل است. ای مسجد و اسمه مفعول دوم منع است اُولٰٓئِكَ آن گروه که در منع کردن
و خرابی سعی نمودند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نه سزد اَنْ يَّدْخُلُوْهَآ آنکه در آیند در آن
مسجد اِلَّا خَآئِفِيْنَ مگر ترسان و هراسان واین صورت در زمان دولت اسلام که ترسایان از خوف
زیستن و ... نیست ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ در جهان رسوائی خواری
و جزیه دادن و قتل و بندی و جلا از وطن و گرفتن شهرها و ملکها از دست ایشان وَّلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ
عَذَابٌ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيْمٌ بزرگ آن عذاب دوزخ است وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ و مر خدای راست جائی برآمدن آفتاب و جای فرو رفتن آن آورده اند که جمعی از لشکریان
آنحضرت علیه السلام شبی بسبب تاریکی و ابر در سمت اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند
و چون روشن شد خطوط محرابهای ایشان از سمت قبله منحرف بودند چون بمدینه رسیدند باعادت قضای آن
نماز از حضرت علیه السلام اجازت خواستند و این آیه نازل شد که بعد از آن که تحری کرده آید اعادت نماز حاجت
نیست چرا که همه جهات از آن اوست و تحقیق فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس هر کجا که روی آرید
ان آنجا مقصود خداست یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته است که از آنجمله زبان
حال ... حضرت حقایق تربیت ولایت منقبت درین ابیات اشارتی بدان میفرماید **مثنوی**
... تولوا خوان ... ثم وجه الله هست تمم دان ... یعنی آن سو که روی قصد آری ... تا حق بینی گیش
... وجه حق کان بود حقیقت او ... باشد آنجا بسوی او کن رو ... هیچ جا را اگر ورد استثنا ... پس بود عین
حق عیان همه جا ... عارف حق شناس باید ... که بهر سو دیده بگشاید ... بیند آنجا جمال حق بیدا ... یکسله جمال
... قطعا ... ... مکان است و در ینجا منصوب است به تولوا و ما برای تاکید
... کرده شده و ثم ظرف مکان است ... هناک و خبر است مقدم و وجه الله مبتدا و موخر اوست
... در محل جزم است زیرا که در جواب شرط واقع شده است اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای ...

بزرگ مغفرتست و بسیار عطاونامی برنهان و آشکار است و از مجاهد و حسن است که چون آیة وقال ربکم ادعونی استجب لکم نازل شد گفتند بکدام طرف دعا خواهیم این آیة نازل شد ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله بی جهتی و مکانی و اگر کوئی بر داشتن دستها در وقت دعا بسوی آسمان چه فایده دارد زیرا که او تعالی منزه است از جهة و مکان گوئیم که انبیا و اولیا همچنین می برداشتند برای آنکه خدای تعالی و این جهة و مکان است بلکه مے برداشتند بنا بر آنکه خزانهای خدای تعالی در آسمان است که فی السماء رزقکم وما توعدون و نیز وان من شئ الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم الغرض برداشتن دستها در وقت دعا بطرف آسمان بنا به اشاره کردن سائل است بسوی خزانه بادشاه بانه میخواهد از بادشاه که مرا ازین خزانه عنایت فرمائی و روایت میکنند که امام الحرمین در یک مجلس از علما نشسته بودند که شخص از آن مجلس از ایشان سوال کرد از تنزیه حق سبحانه از مکان و حال آنکه در قران مجید میفرماید الرحمن علی العرش استوی و گفت چه دلیل داری بر لامکانی او تعالی فرمودند دلیل بر لامکانی حق تعالی قول حضرت یونس است در شکم ماهی که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس همه علماء ازین جواب متعجب شدند و صاحب انجا بخدمت امام عرض کردند که این جواب را به تفصیل و انشراح بیان فرمائید فرمودند درین مجلس فقیریست که برا و دین یکهزار درهم است اگر قرض او را ادا نمائی البته تفصیل این جواب بخوبی بیان کنم پس الصاحب خانه بدل قبول فرمود و قرض او از ذمه او ادا نمود و بعد از ان امام فرمودند که چون آنحضرت در شب معراج بقرب او تعالی عروج فرمودند عرض کردند لا احصی ثناء علیک وانت کما اثنیت علی نفسک و چون حضرت یونس در قعر دریا شکم ماهی مبتلی شدند فرمودند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس هر یک از ایشان خطاب کرد بسوی خدای بلفظ انت و این خطاب برای حاضر است و اگر او تعالی مقید بمکان بودی چگونه این خطاب درست و راست آمدی پس این دلیلیست قوی برانکه او سبحانه منزه است از جهت و مکان در حدیث شریف وارد است که لا تفضلونی علی یونس بن متی فانه رای فی بطن الحوت ما رایته فی اعلی العرش و بعضی گویند که چون جهودان دیدند که آنحضرت صلی الله علیه قبله قدیم را که بیت المقدس بود ترک کردند و نماز بسوی کعبه میگذارند زبان طعن بر نسخ قبله دراز کردند این آیة نازل شد ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله و اهل تاویل میگویند که مراد از آیة ولله المشرق والمغرب عالم ظهور و نور و عالم خفا و ظلمة است فاینما تولوا بسوی کدامی جهت از ظاهر و باطن متوجه شوید

فثم وجه الله پس بهمون جهت است ذات او که متجلیه است بصفتهای جلال وجمال خود بیت میان کعبه
وبتخانه هیچ فرقی نیست ؛ بهر طرف که نظر میکنی برابر اوست ؛ باید دانست که شهود خلق بحق وشهود حق
بخلق بلا پرده از یکدیگر مقام بقاست واین حصول مقام ممکن نیست مگر به تجلی عینی ووصول حقیقت
بعد از خدمت حق چنانکه در تفسیر روح البیان فرموده ان الامام الاعظم والهمام الاقدم رحمه الله لم یشتغل
بالدعوة الی مذهبه الا بالاشارة النبویة فی المنام بعد ما قصد الاعتزال وهذا اعدل دلیل الی وصوله الی
الحقیقة وکان یقوم کل اللیل سمع رحمه الله هاتفا فی الکعبة ان یا ابا حنیفة خصلت خدمتی وحسنت معرفتی
فقد غفرت لک ولمن تبعک الی قیام الساعة کذا فی عین العلم للشیخ محمد البلخی رح واز بعض عارفان
منقول است که قبله انسان کعبه است وقبله اهل آسمان بیت المعمور وقبله کروبین کرسی وقبله حاملان
عرش عرش است ومطلوب همه وجه الله سبحانه تعالی است و ولله المشرق والمغرب جهات برای تشریف
وتعظیم است چنانچه در بیت الله وناقة الله وجانور قربانی ومساجد الله است ولهذا انبیا بجهت تشریف
مکانهای مساجد را بیوت الله وخانه های خدا میگویند وازین است که در حدیث صحیحین وارد است
که دوست ترین مکانات شهرها نزد او تعالی مسجدهای آن شهرها است زیرا که خدا را یاد میدهانند ودل را
بسوی او تعالی متوجه میسازند وناخوشترین مکانات شهرها بازارهای آن شهرها است که از یاد او مشغول
ساخته بامور دنیا مصروف میسازند ونیز چون خراب کننده مساجد را وعید شدید فرمودند بطریق
مقابله فهمیده شد که معمور سازنده مساجد را در بدل آن حکم بعدل وایمان خواهند فرمود چنانچه در آیة
إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آیه ان شاء الله تعالی بحرمة محمد ولهذا در حدیث شریف وارد است
که چون بینید شخصی را که خبرگیری مسجد می کند وباربار دران مقام متبرک آمد رفت می نماید پس برای
او گواهی ایمان دهید ونیز در حدیث است که هر که در خانه خود طهارت بوجه احسن نماید باز بسوی
مسجدی از مسجدها روانه شود محض به نیت ادای فرض خدا تعالی به هر گام او کاری می کند که بیک گام
یک گناه او فرو می ریزد وبه یک گام درجه او در بهشت بلند میشود وخس وخاشاک دور کردن وجاروب
کشی نمودن آن مکان متبرکه مهر بهشت است وَقَالُوا گفتند یهود ونصاری ومشرکین عرب اتَّخَذَ
اللَّهُ وَلَدًا گرفته است خدا برای خود اولاد یهودیان میگویند که عزیر پسر خداست ونصاری میگویند
مسیح پسر خداست ومشرکین عرب میگویند فرشتگان دختران خدا اند سُبْحٰنَهٗ بلکه وی عیسی او راست

ازین کہ اورا اولاد باشد زیراکہ اگر اورا فرزندی باشد پس اگر فرزند نیز منصب خدائی دارد میباید کہ مستقل
بذاتہ باشد و اورا تعلقی در وجود با نجناب نباشد و چون چنین نباشد معنی ولدیت کہ مقتضی تعلق فرع
باصل ست برہم گردد و اگر فی حد ذاتہ واجب الوجود نباشد لابد با یجاد آنجناب موجود بود و درین صورت
عبدیت لازم آمد و معنی فرزندی و ولدیت باطل گشت پس معلوم شد کہ مرتبہ خدائی با فرزندگرفتن
منافات صریح دارد زیراکہ فرزند را می باید کہ از جنس پدر خود باشد والا فرزند نخواہد بود و جناب کبریا
ہیچ چیز مجانس نتوانند شد سبحانه لم یلد ولم یولد ست او از قدم ہا نی پدر دارد نہ فرزند نہ عم بَل
نجانست کہ ایشان میگویند بلکہ لَّهُ مرا ورست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچہ کہ در آسمانہا و زمین است
ہمہ مملوک مالک مربوب وی باشند پس عزیر و عیسیٰ ولد او نتوانند بود چہ ولد نمی باشد الا از جنس والد
واین المملوک من المالک كُلٌّ ہمہ آنچہ در آسمانہا و زمینہا ست لَّهُ قَانِتُوْنَ مر او را فرمان بردار
اند یعنی مغلوب اند در تحت و تصرف قدرت او بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ از سر نو پیدا کنندہ آسمانہا
و زمین ست بی آنکہ سابق از پیدائش آنہا مادہ قابل این پیدائش باشد پس از وی چہ بعید است
کہ آدمی را بغیر پدر پیدا کند و در تفسیر روح البیان ست والابداع اختراع الشئ من غیر مادۃ و مدۃ
وسمی صاحب الهوای مبتدعا لما لم یسبقہ احد من ارباب الشرع فی النشاء مثل ما فعلہ والبدیع بمعنی المبدع
وهو الذی یبدع الاشیاء علی غیر مثال سابق وَاِذَا قَضٰٓى و چون خواہد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا
يَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست کہ گوید مر آن چیز را كُنْ بباش فَيَكُوْنُ پس میباشد بلا توقف پس اگر پیدا
کردن چیز بدون مادہ و اسباب مقتضی آنست کہ آنچیز فرزند خالق خود شود پس در ہر چیز دعوی ولدیت
و فرزندی لازم خواہد آمد و عیسی و عزیر و فرشتگان علیہم السلام را خصوصیتی نخواہد ماند زیراکہ در حقیقت
پیدا کردن آن بامر ست و نہ باسباب گو در نظر ظاہر بین کہ یک چیز را بعد از چیز دیگر بیند اسباب موہوم
شوند و ابوبکر ابی شیبہ از عبدالرحمن بن ابطر روایت کرد کہ دعا کنندہ در مسجد آن حضرت دعا می کرد
باین وضع کہ اللهم انی اسئلک باسمک الذی لا الہ الا انت الرحمن الرحیم بدیع السموات والارض واذا اردت
امرا فانما یقول لہ کن فیکون آنحضرت عم این دعا را بشنید و فرمودند کہ این دعا کنندہ را خبر رسانید کہ
دعای او باسم اعظم واقع شدہ و مقرون باجابت گشت و گویند کہ وحی فرمود حق سبحانہ بسوی حضرت
عیسیٰ باین کلمہ انت نبی بہ تقدیم نون چہ و دانت بہ تقدیم با بر نون مبدل ساختند و نیز

خدائی تعالی با احباری و ابنا و رسلی ایشان تعبیر نموده گفتند یا احبائی و یا ابنائی حق سبحانه ایشان را تکذیب
فرمود که وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس حق تعالی منزه است
از صدود جهات و مبرا است از لوث عیال و اولاد لیس کمثله شیء فی الارض ولا فی السماء و در صحیح بخاری و دیگر صحاح
بروایت ابن عباس رضی الله عنه در حدیث قدسی آمده که فرمود او تعالی که تهمت دروغ میدهد مرا آدمی و هرگز او را لائق
نبود و دشنام میدهد مرا و هرگز او را لائق نبود اما تهمت دروغ پس از انجهت که میگوید مرا باز در آخرت
زنده نخواهد ساخت او مرا اول آفریده است حال آنکه دوباره پیدا کردن بر من دشوارتر نیست از اول
بار پیدا کردن او را و این شبهه و تکذیب بخاطر راه یابد اما دشنام پس از انجهت که میگوید که پروردگار
اولاد دارد مانند جانوران و آدمیان حالانکه من خدای عزوجل بی نیازم نه زائیم و نه از کسی زائیده
شده ام و نه کسی از همسر من تواند شد القصه باید صاحب عقل را که پرهیز دارد از دروغ و دشنام و از جمیع
کارهای ناشائسته و همیشگی نماید در توحید خدا و اطاعت رسول و خلفاء راشدین و ائمه مجتهدین و مرشدین
از لوث هوا و حرص و مشغول باشند در هر اوقات از لیل و نهار و اسحار و صباح در ذکر خدای کریم و در حدیث
شریف وارد است لو یعلم الامیر ماله فی ذکر الله لترک امارته ولو یعلم التاجر ماله فی ذکر الله لترک تجارته
ولو ان ثواب تسبیحة قسم علی اهل الارض لاصاب کل واحد منهم عشرة اضعاف الدنیا و نیز در حدیث است
للمومنین حصون ثلاثة ذکر الله وقراءة القرآن والمسجد و مراد از مسجد جائی نماز خواندن اوست
خواه در خانه باشد یا دیگر جای اما حضور و خلوص لابد است تا که ظاهر شود اثر توحید در عالم ملک و ملکوت
چنانچه در مثنوی است هست تسبیحت بخار آب و گل ⁝ مرغ جنت شد ز نفخ صدق دل ⁝ اللهم اوصلنا
الی الیقین و هب لنا مقاما من مقامات الیقین آمین وقال الذین لا یعلمون گفتند آنانکه هیچ نمیدانند
از اهل کتاب و مشرکان عرب لولا یکلمنا الله اگر ما را بتوحید دعوت میکند چرا کلام نمی کند با ما بلا [illegible]
چنانکه کلام می کند او تعالی با محمد و با فرشتگان و با موسی او تأتینا آیة یا چرا نمی آید پیش ما آیتی که
بسبب آن علامت ما را حاصل شود حقیقت او را و یا هم کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم چنین گفته رفته اند کسانی که
پیش از ایشان بودند مانند گفت ایشان بلا تفاوت زیرا که اوائل ایشان در خدمت حضرت موسی
ارنا الله جهرة و لن نصبر علی طعام واحد و اجعل لنا الها کما لهم آلهة گفته اند و در خدمت حضرت
عیسی هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء گفته رفته اند تشابهت قلوبهم ماننده گشت

وہمرنگ شدہ است دلہا کفار ومنکران اہل کتاب کفر وقساوت وسوالات از روی عناد وکدورت تیرگی وفرق میان تشبیہ وتشابہ آنست کہ تشبیہ دلالت بر مخالفت مشبہ ومشبہ بہ میکند وتشابہ بر مساوات وبرابری دلالت میکند قَدۡ بَيَّنَّا ٱلۡأٓيَٰتِ تحقیق واضح وروشن کردیم علامات ومعجزات این پیغمبر مثل انشقاق قمر وسلام وکلام کردن حجر وآمدن شجر بفرمودہ او ونالیدن چوب ستون بفراق او وتسبیح کردن سنگ سیزہا در دست او ودر دست یاران او وروان شدن چشمہائی آب از انگشتان او وشکایت مادہ آہو ومادہ شتر ودیگر جانوران بی زبان پیش او وگواہی دادن سوسمار وگرگ بر صدق او وسیر شدن لشکرہا از طعام اندک ببرکت او ودور شدن مرض بدست رسانیدن او لیکن این ہمہ علامات روشن ومعجزات واضح لِقَوۡمٖ يُوقِنُونَ برای گروہی کہ طالب یقین اند نزد تحقیق إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بدرستیکہ ما فرستادیم ترا ای محمد بِٱلۡحَقِّ براستی ودرستی وگفتہ اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرٗا مژدہ دہندہ با مومنان وَنَذِيرٗا وبیم کنندہ کافران وَلَا تُسۡـَٔلُ ونہ پرسیدہ خواہی شد روز قیامت عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ از اہلہا کہ اہل جحیم اند وجحیم آتش سوزندہ بسیار زبانہ باشد روزی بر زبان حضرت رسالت جاری شد کہ اگر خدای تعالی بر یہود دری از درہای عذاب بکشاید واثر غضب بدیشان نماید تعالی است کہ از بیم عذاب الیم بمنہاج مستقیم باز آیند حق سبحانہ این آیہ فرستاد کہ ایشان اصحاب الجحیم اند وما ترا نخواہیم پرسید کہ چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی ورسالت است دلجواب اہل ضلالت است ومراد ازین بیان شدت عذاب دوزخیانست لیکن عبدالرزاق وابن جریر از محمد بن کعب قرظی وابو داود بن ابی عاصم روایت کردہ اند کہ آنحضرت ہم روزی میفرمودند کاش بدانم انجام مادر وپدر من چہ شد حق تعالی این آیت فرستاد من بعد آن حضرت گاہی مذکور والدین خود نفرمود تا آنکہ وفات یافتند وشیخ جلال الدین سیوطی بعد از ذکر این دو روایت گفتہ اند کہ باوجود ارسال سند وہنا دیہما ہم ضعیف است ومعہذا با سابق مناسبت ندارد کہ آیات ما قبل ما بعد من قولہ تعالی یَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ الی اذابتلی ابراہیم کلیہ منزل بحق اہل کتاب گشتہ اند بناء علیہ تمام وختتام قصہ ہمچو آغاز کلام صدارت مقام فرمود چنانچہ ہمین معنی مترشح میشود از حیثیت مناسبت لفظیہ ومعنویہ چہ طبقہ جحیم از اعظم طبقہ واکبر درکات واہول مقامات نیران است چنانچہ برای ہمین مقر ومسکن ہمچو کافر ابوجہل لعین گردیدہ مقبول ام حسین قتل ان دو عزوہ بدر فرمودہ مات فرعون ہذا الامہ کما یستفاد من ظاہر کلام اسیوطی

پس بہ اہل فترۃ و اہل قرابتہ آن سراپا رحمت چگونہ صدق این معنی راست آید و جہند التحقیق در علوم حدیث
متقرر و متحقق گردیدہ است کہ حکم سبب نزول این آیۃ حکم حدیث مرفوع است مقبول نمیشود ازان مگر صحیح
متصل الاسناد نہ ضعیف و مقطوع و علاوہ آنکہ احادیث نجات و اسلام و حیات ابوین آنحضرت کہ بہمہ وجوہ
او فوق واوثق و صدق ازانہا اند تمامی اسوانند متحقق و مثبت اند چنانچہ حضرت مرزا جان بر کے محدث رح
در نظم الدرر والمرجان میفرمایند والمتاخرون اثبتوا اسلام والدیہ و ہمین است مذہب امام فخر الدین رازی
و مولانا قاضی عیاض و صاحب سیرت شامی و شیخ حفراوی رح در مسالک الحنفاء میفرمایند والدی المصطفی ابی
استقرات امہات الانبیاء فوجدتہن مومنات باللہ توفیت رحمۃ اللہ علیہما و امام اسمٰعیل حنفی در تفسیر روح البیان
و امام قرطبی در تذکرہ روایت میکنند از ام المومنین عائشہ رض کہ ہمراہ رسول مقبول بودند در حجۃ الوداع
کہ حج آخری بود زیرا کہ بعد ادای این حج آنحضرت ازین جہان رحلت فرمودند کہ فرمود رسول اللہ صلعم ذہبت
لقبر آمنۃ امی فسالت اللہ ان یحییہا فاحیاہا فآمنت وللہ در الحافظ الدمشقی حیث قال حبا اللہ
النبی مزید فضل علی فضل کان بہ رؤفا فاحیا امہ وکذا اباہ لایمان بہ فضلا لطیفا فسلم فالقدیم
بہ قدیر وان کان الحدیث بہ ضعیفا و در اشباہ و النظائر است ان اللہ تعالیٰ احیا ہما لہ حتی امنا کذا فی مناقب
الکردری و نیز درین ذکر کردند خرجا من قبر ہما ببرکۃ الدعاء النبی و اسلما ثم ارتحلا و در تفسیر روح البیان اوردہ اند
ولیس احیاؤہما وایمانہما بممتنع عقلا ولا شرعا وقد ورد فی الکتاب احیاء قتیل بنی اسرائیل واخبارہ بقاتلہ
وکان عیسٰی یحیی الموتی وکذلک نبینا احیا اللہ علی یدیہ جماعۃ من الموتی واذا ثبت ہذا فما یمنع
من ایمانہما بعد احیاۓہما زیادۃ فی کرامتہ وفی فضیلتہ وما روی من انہ زار قبر امہ فبکی وابکی من حولہ فقال
استاذنت فی ان استغفر لہا فلم یؤذن لی واستاذنت فی ان ازور قبرہا فاذن لی فزوروا القبور فانہا تذکر
الموت فہو متقدم علی احیاۓہما لانہ کان فی حجۃ الوداع واللہ اعلم بالصواب وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰى
و ہرگز خوشنود نشوند از تو جہودان و نہ ترسایان حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا نگاہ پیروی کنی کیش ایشان را
قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ بگو ای محمد وقتی کہ ہر یک ازیشان ملت خود را ستایش کنند بدرستیکہ راہ نمودن خدا
تعالیٰ هُوَ الْهُدٰى اوست راہ نمودن بحق نہ آنچہ یہودیت و نصرانیت میخوانند و مرا باسلام راہ نمایند
وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ و اگر متابعت کنی ای محمد آرزوہا ایشان را در دین و اہوا جمع ہوی است باید دانست
کہ طریقہ شرعیہ را ملۃ نامند زیرا کہ پیغمبران املا و اظہار کردہ اند این طریقہ را برای امۃ خود چنانکہ

بیان اسلام و احیاء والدین آنحضرت

بیان بودن یہود و نصاری ازین دین ...

نام نہادند دین را دین باعتبار فرمان برداری نمودن بندگان باحکام خدائی تعالے و نیز میگویند شریعت
بشریعة زیراکه ان شریعة جائی فراہم شدن تشنگان ہست برای نوشیدن آب زلال ثواب رحمة او تعالے
بَعْدَ الَّذِیْ پس از چیزی که برستی جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ آمده ہست بتو از دانش که وحی ہست در حقیقت اسلام
و بطلان ملت ایشان یا مراد از علم قران مجید ہست و من العلم حال ہست از ضمیری که در جاءک ہست مَا لَكَ
مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَّلِیٍّ وَّلَا نَصِیْرٍ نیست مر ترا از عذاب خدای از دوست رہا سنده و نه مددگاری که عذاب
از تو دور نماید صورةً خطاب بحضرت ہے و منعت ہست و معنی راجع بامت و من ولی مرفوع بالابتدا و ہست و لکن خبر او
و من الله منصوب المحل است زیراکه حال ہست اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی
توریت بقولی که این آیة در شان عبدالله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی در شان اصحاب سفینه بود
از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابیطالب از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قران بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود
آمده باشد و بر ہر تقدیر یَتْلُوْنَهٗ حَقَّ تِلَاوَتِهٖ میخوانند آن کتاب را چنانچه حق خواندن ہست یا متابعت کردن
ہست باحکام آن از اوامر و نواہی و حق تلاوة نعت مصدر محذوف است ای یتلونه تلاوة حق تلاوته یا منصوب
بنا بر مصدریه ہست برین تقدیر تلاوة حقا اُولٰٓئِكَ آن گروه که موصوف باین صفات اند یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان
دارند بکتاب نه آنہا که تحریف کردند وَمَنْ یَّكْفُرْ بِهٖ و ہر که کافر گردد بکتاب و باحکام او تغیر دہد فَاُولٰٓئِكَ
هُمُ الْخٰسِرُوْنَ پس آن گروه ایشانند زیان زدگان یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْٓ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ
اے فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهائی مرا آن نعمتهائی که انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ
عَلَی الْعٰلَمِیْنَ و بدرستیکه من بدران شما را تفضیل دادم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیة بجهت
تقریر و تذکیر نعمتهائی الہی ہست وَاتَّقُوْا و بترسید بر عدم ایمان آوردن خود از یَوْمًا عذاب روز یکه
از ہیبت آن لَّا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَیْئًا کفایت نکند کسی از کسی دیگر چیزی را از حقوق یا از مذاہب کما ورد
فی الحدیث من کانت له مظلمة لاخیه من عرض او غیره فلیستحلل منه الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درہم
ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا
و قبول کرده نشود از ہیچ نفسی عَدْلٌ بدلی که بعوض او معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا و سودی نکند
ہیچ نفسی را شَفَاعَةٌ شفاعتی بر تقدیر وجود شفیع وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ و نباشند کافران که ممنوع
گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب باز رہانند بیت سودی نه دہد یاری ہرکس

تا در رسد وعده هر کار که هست ٭ وسعدی علیه الرحمه میفرماید قیامت که نیکان باعلی رسند ٭ ز قعر ثری بر ثریا
رسند ٭ ترا خود بماند سر از ننگ پیش ٭ که گردت برآید عملهای خویش ٭ برادر ز کار بدان شرم دار ٭ که در روی
نیکان شوی شرمسار ٭ در آن روز کز فعل پرسند و قول ٭ اولو العزم را تن بلرزد ز هول ٭ بجایی که دهشت خورد
انبیاء ٭ تو عذر گنه را چه داری بیا ٭ باید دانست که در آیة ولئن اتبعت اهواءهم اشارتست بر قبح صحبت با اهل
هوی و بدعت و با اتباع ایشان در کردار و گفتار ایشان و در حدیث شریف وارد است اتبع قوما علی اعمالهم
حشر فی زمرتهم وحوسب یوم القیمة بحسابهم و ازینجهت اسلاف صلحاء از مجالس اهل لغو و هوی و از ابناء

حکایت ابن المبارک رحمه الله

اهل بدعت پرهیز میکردند چنانکه نقل میکنند که شخصی ابن المبارک رحمه الله را در خواب دید و پرسید از
احوال ایشان گفتند که عتاب فرمودند مرا او تعالی تا سی سال بسبب آنکه دیده بودم روزی بدیدهٔ غبطت
بسوی مبتدع و فرمودند که بیزار نشدی از دشمن دین پس چه حال آنکسانیکه پیروی میکنند و میشنوند
همراه اهل بدعت و هوا و از راه مستقیم که عبارتست از متابعت بکتاب الله و سنت رسول محمد و اجماع امت
رو بگردانند و هر که دست میزند بوقت فساد خلقت و اختلاف مذهب بسنت سید الانام بیابد ثواب
صد شهیدان که در راه خدا جان داده اند چنانکه در حدیث نبوی وارد است یأتی علی الناس زمان
تخلق فیه سنتی وتتجدد فیه البدعة فمن اتبع سنتی یومئذ صار غریبا وبقی وحیدا ومن اتبع بدع الناس
وجد خمسین صاحبا او اکثر غرض در صحبت تاثیریست بس عظیم نخست موعظه بر مجلس این حرفست که
از صحبت ناجنس احتراز کنید وَاِذِ ابْتَلٰی رَبُّهٗ ویاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد مر ابراهیم را که پسر

تحقیق لفظ ابراهیم

تارخ بود و تارخ را آزر نیز لقب میکردند و ابراهیم در لغت عرب بمعنی اب رحیم است بنا بر مهر و رحمت ایشان که بر
اطفال دارند بجهت حضرت ابراهیم و ساره را خدای تعالی کفیل اطفال مومنان کرده است تا قیامت و در
تذکرة الموتی آورده اند که اسم او در اصل ابرم است و زیاده کردند درمیان ها را ازیرا که در لغت سریانی ها برای تعظیم
و تشریف می آرند رَبُّهٗ بِكَلِمٰتٍ پروردگار او به سخنان او امر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرة
اسلام شمرده اند و اظهر فرق است یعنی شگافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و بودند
رسول محمد که موی بر سر مبارک خود میداشتند و تراشیدن موی سر علیه السلام معدود بود و در جنایات
الذخیرة آورده اند که درین زمان موی بر سر نگاه داشتن برای کودکان حرام است بسبب "یعنی چندیار" طمع فاسده
و گویند که شخصی با پسری خود در حضور خلیفه اول حاضر شد و بر سران پسر موی بود که بعضی تراشیده بود و

و بعضے بر سر گذاشته مثل گرده و پٹه که درین زمان مروج اند پس حکم فرمودند بکشتن آن پسر پس آن
پسر این حکم شنیده توبه آورد و عفو طلبید از و که این موی را دور خواهم نمود و باین طریق نخواهم گذاشت
بباید دانست که درین اشارتست بر آنکه مرتکب چنین امر قبیح لائق قتل است و همچنین حضرت امام ابو یوسف
رحمه الله در مجلس خود میفرمودند که رسول الله کدو را دوست میداشتند شخصی از ان مجلس گفت که من او را دوست
نمیدارم پس ابو یوسف فتوی بقتل او دادند پس آن شخص تائب شد رهائی یافت و مضمضه است و استنشاق
و مسواک و موی لب گرفتن و آنحضرت بروز جمعه علی الدوام موی لب میگرفتند باز بنماز جمعه تشریف فرما
میشدند و مختار آنست که موی لب مشابه ابرو باریک بکنند و لا باس بگذاشتن هر دو طرف موی لب گفته اند
و غرض سنت تقصیر موی لب است و حلق آن بدعت است مانند تراشیدن ریش که در حدیث است
جزوا الشوارب و اعفوا اللحی ای تقصیر کنید موی لب را و بگذارید ریش را بحال خود و تراشیدن ریش مثله است و حرام
چنانکه تراشیدن موی سر عورت مثله و حرام است و تشبه بمردان است و تفویت زینت و آرایش است مانند
تراشیدن ریش که مثله است در حق مردان و تشبه بزنان است و منهی عنه و تفویت زینت است چنانکه فقها
میگویند اللحیة فی وقتها جمال و فی حلقها تفویتة علی الکمال و از تسبیح فرشتگان است سبحان من زین الرجال
باللحی و زین النساء بالذوائب و در کشاف در مقام مدح مردان تحت تفسیر آیة الرجال قوامون علی النساء
گفته و هم اصحاب اللحی و العمائم و در نصاب الاحتساب است و لا باس باخذ الزائد علی القبضة من اللحی لانه
کان یاخذ من اللحیة طولا و عرضا اذا زاد علی قدر القبضة و یکره نتف الشیب کما یفعله البعض فی زماننا
للتشیب و اساءة للشباب قال الحافظ سواد نامهٔ موی سیاه چون طی شد ٭ بیاض کم نشود گر صد انتخاب رود
یسودوا اعلاها و یبیض صلها ٭ و لا خیر فی الاعلی اذا فسد الاصل و ناخن گرفتن و در حدیث آمده است من قلم
اظفاره یوم الجمعة اعاذه الله تعالی من البلایا الی الجمعة الاخری و زیادة ثلاثة ایام و نیز در حدیث دیگر است
من اراد ان یامن من الفقر و شکایت العین فلیقلم اظفاره یوم الخمیس بعد العصر و امام نودی فرموده اند
که مستحب آنست که اول ناخن دستها بگیرد و بعد از ان ناخن پاهی بگیرد و شروع کند بانگشت شهادت از دست
راست باز انگشت وسطی باز انگشت بنصر باز خنصر باز انگشت نر من بعد شروع نماید از خنصر دست راست
باز به بنصر و وسطی و سبابه و ابهام باز متوجه شود بگرفتن ناخن پا و راست از انگشت کوچک تا آنکه بگیرد از
انگشت کوچک پای چپ و در حدیث است انقوا البراجم که آن مفاصل انگشتها است و جمع برجمة است

بیان چیدن موی لب ۱۲

بیان تراشیدن ریش ۱۲

بیان ناخن گرفتن ۱۲

ترتیب ناخن گرفتن ۱۲

بضم با و جیم بسکون را و حکمت در امر آنحضرت بپاک کردن براجم آنست که احتمال نرسیدن آب است
دران بسبب بودن چرک دو سخ زیرا که اگر آب دران نخواهد رسید جنابت باقی خواهد ماند و غسل جائز
نخواهد شد کذا فی تفسیر القرطبی و از مجاهد مرویست که حبس وحی شد بر آنحضرت بنا بر آنکه آنحضرت پاک
فرموده بودند براجم خود را چنانچه دران حدیث وارد است که فرمودند علیه السلام ما حبسک یا جبرئیل
قال و کیف اتیکم و انتم لا تقصرون اظفارکم و لا تاخذون من شواربکم و لا تنقون براجمکم چیدن موی
بغل و حلق عانه و استنجا باب و ختنه و ان بریدن جلد زائد است از ذکر و بمذهب جمهور از سنن موکدات
است و از فطرة اسلام است و ترک نکرده شود مگر آنکه پیدا شود بچه ختنه کرده شده و وقت ختنه کردن
از روز هفتم از روز ولادت تا ده سال است و گذشتن تا وقت بلوغ مکروه است و ابو الشیخ در کتاب العقیقه
از طریق موسی بن علی بن رباح عن ابیه روایت کرده که حضرت ابراهیم علیه السلام را چون حکم ختنه
فرمودند ایشان در آن وقت هشتاد ساله بودند بعجلت تمام به تیشه که در خانه موجود بود ختنه کردند بعد
از ان درد بسیار کشیدند و در جناب الهی دعا کردند حق تعالی به ایشان وحی فرستاد که تو شتابی کردی و قبل از انکه
ترا از طریق و آله اینکار نشان دهم خود را در معرض هلاک انداختی و در تفسیر روح البیان آورده اند فانه
ختن نفسه بلدة قدوم و بیهقی روایت کرده است که حضرت ابراهیم حضرت اسحاق را روز هفتم از تولد
ایشان ختنه کردند و حضرت اسمعیل ع را بعد از بلوغ در سن سیزده سالگی و آنحضرت ع حضرت حسنین رض را روز
هفتم از تولد ختنه فرمودند و حاکم و بیهقی بطریق صحیح روایت کرده اند که حضرت ابراهیم است اول کسیکه رسم ختنه
آورده اند و انبیا ازین مختون پیدا می شدند و اول کسیکه موی او سفید شد حضرت ابراهیم ع م است
چون سفیدی در موی خود دیدند عرض کردند بار خدایا این چیست حکم شد که این وقار است عرض کردند
رب زدنی وقارا و اول کسیکه موی لب و ناخن را گرفتند و موی زهار دور کردن رائج ساخت و التزام
نمودند حضرت ابراهیم ع م است و اول کسیکه از دوخته پوشید حضرت ابراهیم ع م است و اول کسیکه خضاب
حنا و وسمه کرد حضرت ابراهیم ع م است و اول کسیکه خطبه بر منبر خواند ... ابراهیم ع م است و اول کسیکه
در راه خدا جهاد کردند حضرت ابراهیم ع م اند و اول کسی که لشکر ... میمنه و میسره
و قلب قرار دادند حضرت ابراهیم اند و در شعب الایمان روایت کرده است که حضرت ابراهیم ع م را
بجهت کثرت مهمان داری ابو الضیفان لقب شد و کوشک ایشان چهار دروازه بود تا از هر طرف که خواهد

بیان ختنه

بیان ایجاد آثار و اختیار

مهادر ایدو در مسند امام احمد وارد است که حضرت ابراهیم ع م در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا در زمین کسی نیست
سوائی من که ترا عبادت کند حق تعالی سه هزار فرشته را نازل فرمود که با حضرت ابراهیم ع م شریک عبادت شوند
حضرت ابراهیم تا به روز قیامت فرشتها مشغول اند و اول کسیکه شرید سنت حضرت ابراهیم اند و اول کسیکه
نان شیرال بخت حضرت ابراهیم اند و اول کسیکه در وقت اظهار دوستی معانقه کرده است ابراهیم اند و در
تفسیر زاهدی میفرماید بکلمات الخصال التی بنی علیها الاسلام او الکلمات الاوصاف التی مدح بها المومنین
وهو ثمان وثلثون عشرة منها فی سورة الاحزاب قوله ان المسلمین والمسلمات الایة وعشرة منها فی
سورة الرعد قوله تعالی افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی الایة وستة فی اول سورة
قد افلح الی قوله تعالی اولئک هم الوارثون وستة فی اول سورة البقرة من قوله تعالی هدی للمتقین الی قوله
واولئک هم المفلحون وقال بعضهم الکلمات الدعوات التی فی القران رب اغفر لی ولوالدی ولا تخزنی
یوم یبعثون فاتمهن پس ابراهیم با تمام رسانید آن را و قیام نمود بآن قال انی جاعلک گفت خدای تعالی
که چون متابعت فرمان کردی در قیام نمودن کلمات بدرستیکه من گردانند توام للناس اماما برای
مردمان پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو به تو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه تعالی پیغمبر ما را فرمود که اتبع
ملة ابراهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای ایجاز این وعده است لهذا جمیع اهل ادیان
متفق اند بر تعظیم حضرت ابراهیم و جمیع امة محمد در آخر نماز خود میگویند اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما صلیت
علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث است ان ابراهیم رای فی المنام جنة عرضها
مکتوب علی اشجارها لا اله الا الله محمد رسول الله فسال جبرئیل عنها فاخبره بالقصة فقال یا رب اجر علی لسان
امة محمد ذکری فاستجاب الله دعاءه وضمه فی الصلوة مع محمد کذا فی تفسیر روح البیان قال ومن ذریتی
عطف بر کاف جاعلک است و من برای تبعیض است و متعلق است بجاعل یعنی گفت ابراهیم با حق تعالی
واز فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن و در تفسیر زاهدی میفرماید که فرق میان شفقت خلیل
وحبیب اینست که شفقت ابراهیم بر اولاد او بود که خواست برای اولاد خود امامت را و فرمودند و من ذریتی شفقت
محمد اینست که شریک فرمودند جمیع اهل آسمان و زمین را در آن کرامتی که اکرام فرمود الله تعالی بآنحضرت در شب
معراج بقول خود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته فرمودند آنحضرت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
قال لا ینال عهدی الظالمین گفت خدای در جواب او نرسد عهد من یعنی رسالت با امامت مسلمانان

ستمگاران را یعنی کافران را از ذریت تو و درین آیه دلیل است واضح بر عصمت انبیا علیهم السلام از کبایر قبل
بعثت و بعد از آن و نیز بر آنکه ظالم تا وقت ظلم [illegible] نیست و نیز درین آیه اشارتست بآنکه هر که
میخواهد که بدرجه نیکان برسد باید که پیروی ایشان کند [illegible] خدای تعالی بیت چو یوسف
کسی در صلاح و تمیز ❊ بسی سال باید که گردد عزیز وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و یاد کن ای محمد آن وقت را که گردانیدیم
خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیان را که
هر سال بوی باز گردند و از انجا بثواب رسند زیرا که حج این خانه موجب کفاره جمیع گناهانست بحکم حدیث
صحیح که من حج البیت فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه و عمره این خانه نیز کفارتست بحکم العمرة الی العمرة
کفارة لما بینهما و نیز در حدیث وارد است النظر الی الکعبة عبادة و نیز در کتب حدیث بروایت ابن عباس
مرویست که حق تعالی هر روز برای این خانه صد و بیست رحمت نازل میفرماید شصت از آن برای طواف
کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای بینندگان و چون این خانه مکان حصول ثواب
شد لابد محل اجتماع و ازدحام مردمان نیز خواهد بود بیت هر جا که چشمه بود شیرین ❊ مردم و مرغ و مور گرد آیند
و برای ایمن گردانیدیم آن خانه را وَاَمْنًا جای امن امان از قتل و غارت یا از جنون و جذام و برص یا از
دستبرد ظالمان چون اصحاب فیل یا جای امان شکارهاست تا آنکه شیر یا گرگ قصد گرفتن آهو کند و آن
آهو در حد حرم در آید پس آن شیر و گرگ از آن باز گردد و گویند که مراد درین جا ساکنان حرم اند زیرا که
ایشان را اهل الله میگویند و حرمت وی در بت پرستی هم بود و هم در اسلام از آن وقتیکه پیدا فرمودند این
خانه را چنانکه در حدیث شریف واقع شده الا ان مکة حرام حرمه الله یوم خلق السموات والارض جای
امین و شگفتش بقهر گی رسول تا هر که قصد شکستن حق حرام کرد یا هلاک شد یا مثل یا نابینا شد و چون
اسلام آشکارا شد قهر بر داشت و بغفرات [illegible] و گفت امین دارید حرم را کما قال وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ
آمِنًا جزء است بمعنی امر فامنوا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِيمَ مُصَلًّى و بگیرید جای ایستادن ابراهیم را که سنگی است معین
و بر آن سنگ ابراهیم ایستاده بنای کعبه میفرمود و [illegible] بر همان سنگ ایستاده اذان حج بمردم
داده و هر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم در آن سنگ نقش گشته و ابو شجاع بجلی از تفسیر در مکنون نقل
میکند در تحت تفسیر این آیه که ثابت گشتن نقش قدم حضرت ابراهیم در آن سنگ چون ظاهر شدن اثر او
در غیر و معجزه آنحضرت ع‌م ابلغ و اعلی است از آن زیرا که ظاهر شد اثر هر دو قدم مبارک آنحضرت ع‌م

بیان فضیلت کعبه

بیان مقام ابراهیم

در سنگ بارہا بلکہ اثر سم بغل و براق در شب معراج و اثر سر و اثر ذرعہ و ساعد کہ ثابت است بدلایل باہرہ
و براہین قاہرہ کذا فی تفسیر عمان فی معانی القرآن و انسان العیون والمواہب اللدنیہ و فرح الحبیب و نظم الدرر المرجان
و در کتاب نزہۃ عبد الرحمن صفوری و ہم شرف الدین صاحب قصیدۂ ہمزیہ و امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ در قصیدۂ خود
میفرمایند ہذا الذی ان مشی فی الرمل لا اثر یری لہ و یری فی الصخر و الجبل کما حققتہ فی ہدیۃ الحرمین و در
احادیث صحیحہ وارد است کہ سنگ اسود و این سنگ یعنی مقام ابراہیم ہر دو از بہشت آمدہ اند ہمراہ
حضرت آدم عم و روز قیامت ہر دو را چشمان و زبان و لبان خواہند داد تا با آواز بلند برای کسی زیارت
ایشان کرد گواہی دہند مُصَلًّى نماز گاہ و حفص و اتخذوا بصیغہ ماضی میخوانند یعنی فرا گرفتند مردمان
ان را پیش از شما نماز گاہ و گویند مقام ابراہیم کل حرم است یا موضع مناسک یا مکہ یا مسجد الحرام یا خانۂ
کعبہ است مگر اظہر آنست کہ مقام ابراہیم ہمون سنگ است معین کہ ابراہیم بران استادہ بنای کعبہ فرمودہ
اند و نزول این آیۃ از موافقات عمر است رض چہ ایشان در باب ہمین سنگ عرض کردہ بودند کہ نماز
طواف را در عقب او مقرر باید فرمود حق تعالیٰ موافق رای حضرت عمر رض این آیۃ نازل فرمود و در حدیث
شریف وارد شدہ من طاف البیت سبوعا و صلی خلف مقام ابراہیم رکعتین و شرب من ماء زمزم غفر اللہ ذنوبہ
بالغۃ ما بلغت وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ عہد کردیم بسوی ابراہیم و اسمٰعیل أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ آنکہ پاک سازید خانہ مرا
از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حائض لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ برای طوف کنندگان
و برای مقیمان و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان یعنی نماز گذارندگان
اہل اشارت برانند کہ پاک دارید خانہ دل را کہ حرم دوست است از اوثان تعلقات کونین و گفتہ اند
تطہیر بیت از ادناس اوثان است و تطہیر دل از ملاحظہ اغیار است اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک ؛
صفائی وحدت صرف اندر کہی ادراک ؛ و در تفسیر روح البیان فرمودہ ان البیت الذی شرفہ اللہ باضافتہ
الی نفسہ و ہو بیت القلب فی الحقیقۃ یامرہ اللہ تعالیٰ بتطہیرہ من دنس الالتفات الی ماسواہ فانہ منظر اللہ
کما قیل ؛ دل بدست آور کہ حج اکبر است ؛ از ہزاران کعبہ یک دل بہتر است ؛ کعبہ بنیاد خلیل آزر است ؛ دل
نظر گاہ جلیل اکبر است وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آن وقت را کہ گفت ابراہیم عم یعنی دعا کرد کہ
رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا پروردگار من بگردان این مکان را کہ برای تو در انجا خانہ ساختیم بَلَدًا آمِنًا
شہری ایمن از قحط و خسف و مسخ وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ روزی دہ این بلدہ را از میوہا حق تعالیٰ

این دعا را مستجاب گردانید و حکم فرموده تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار
از آن زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طوف داده بر زمین تهامه بر سه مرحله از مکه
نهاد و آن دیهه را بجهت طواف خانه کعبه طائف میگویند و میوه اهل مکه از انجاست پس ابراهیم تخصیص
کرد رزق را بمومنان و گفت مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ و روزی ده هر کرا که ایمان دارد از آنانکه ساکنان
این شهر باشند بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و روز بازپسین قَالَ گفت خدای تعالی
وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَاُمَتِّعُهٗ قَلِيْلًا پس برخورداری دهم برخورداری اندک
یعنی در دنیا ثُمَّ اَضْطَرُّهٗ پس او را به بیچارگی برانم اِلٰی عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ
وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد مرجعی است دوزخ زیرا که در دنیا اگر مکانی نسبت بمکانی دیگر بیک جهت
بد میباشد از جهت دیگر خوب هم میباشد و مکان از هر جهت بد است هیچ خوبی ندارد وَاِذْ يَرْفَعُ
اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمٰعِيْلُ و یاد کنید آن وقت را که بلند میکرد ابراهیم دیوارها را از بن خانه بدست
خود و اسمعیل که پسر او بود و فرزندان ابراهیم چهار بودند اسمعیل و اسحق و مدین و مدائن اسمعیل
از آن جهت نامیده شدند که حضرت ابراهیم باین کلمات دعا از خدا میخواستند اسمع یا ایل و ایل نام خدا است
بود که این فرزند متولد شد نام کرده شد به اسمعیل در اینجا باید دانست که از لفظ یرفع ابراهیم القواعد
من البیت موخرین چنین استنباط کرده اند که بنیاد خانه کعبه قبل از زمان ابراهیم موجود بود و حضرت
ابراهیم بر همان بنا دیوارها بلند کردند چنانچه بیهقی در شعب الایمان و ازرقی از وهب بن منبه روایت
کرده اند که چون حضرت آدم بر زمین افتادند ایشان را بسبب تنهائی وحشت عظیم بهم رسید عرض کردند یا
خدایا من تنها در زمینم هیچکس نیست که همراه من در عبادت تو شریک شود ارشاد شد عنقریب
از اولاد تو مردم بسیار پیدا شوند و به تسبیح و تقدیس من مشغول شوند و خانه ها بنا کنند لیکن میباید
که اول خانه بنام من بنا کنی و آن را مانند عرش و بیت المعمور قبله و طواف گاه سازی و من
بعد برای خود و برای اولاد خود خانه بنا کنی حضرت آدم عرض کردند که بار خدایا آن خانه کجا بنا کنم فرمودند
در جائی که خاک بدان قرار گرفته کرده بودم حضرت آدم عرض کردند که مرا نشان آن جا باید داد حضرت جبرئیل
را حکم شد که همراه آدم رفته نشان [illegible] جبرئیل همراه آدم آمدند و آن
مکان [illegible] بنیاد [illegible]

بیت المعمور را که در آسمان ملائکه طواف او میکردند نازل فرموده بران بنیاد نهادند و حضرت آدم را
حکم شد که گرد آن طواف و بسوی آن نماز گزارند و بنای خانه کعبه تا ایام طوفان بر همون اسلوب بود
و وقت طوفان بیت المعمور مرفوع شد و محاذی کعبه بر آسمان هفتم نهاده شد و فرشتها بطواف آن
مشغول اند و آن بنیاد حضرت آدم زیر زمین برقرار ماند اما مردم برای طلب حاجات و دعای مهمات خود همان
مکان را قصد میکردند و بهدایا می آوردند تا آنکه حضرت ابراهیم به بنای کعبه مامور شدند و بر همان بنیاد دیوارها
ها بر داشتند تعیین آن مکان حضرت جبرئیل ابری را آورده بسایه آن یا براه نمائی عنکبوتیکه بر در غار ثور
وقتیکه آنحضرت دران مستور شدند جالا بران بوریده و بقبیله رهنمای موضع کعبه مشرف بدیدار نبوی شد تشخیص
آن موضع کردند و قصه بنا حضرت ابراهیم موافق آنچه در حدیث آمده این است که چون حضرت ابراهیم از آتش
نمرود نجات یافتند و از ایمان قوم و پدر خود مایوس شدند ترک وطن کرده بسمت حران نزد عم خود که
هاران نام داشت رفتند و او دختر خود را که ساره نام داشت در نکاح ایشان داد باستمالت و دلجوئی
نزد خود نگاه میداشت و غرضش آن بود که ایشان را بطمع مال و متاع دنیوی و زن و فرزند از دین
خود برگردانند چون ابراهیم بر توحید اصرار نمودند و حضرت ساره نیز با ابراهیم متفق شدند هاران بر آشفت
و هر دو را از اموال و متاع و لباس زیب و زینت برهنه کرده اخراج کردند ایشان ساره را همراه خود گرفته
بر آمدند و غیر از حضرت لوط که برادرزاده این هر دو میشدند دیگری همراه نشد اول قصد مصر کردند
اتفاقا درانجا بادشاهی ظالمی کافری مسلط بود عادتش چنان بود که هر زن خوش روی را از مالک
آن غصب میکرد و اگر شوهرش میشد او را قتل میکرد و اگر برادر و یا دیگر وارثش میبود قتل نمیکرد چون
ایشان دران شهر داخل شدند و این ماجرا شنیدند ترسیدند زیرا که ساره در حسن و جمال از زنان آن وقت
ممتاز بودند چنانچه در حدیث شریف آمده است که حسنی که آدم را داده بودند نصفی از آن بحضرت یوسف
داده اند و ششم حصه بحضرت ساره ع م و مابقی در جمیع مردمان مقسوم گشته القصه حضرت ابراهیم ع
با حضرت ساره گفتند که عادت بادشاه اینجا این است اگر بیادیگان برای آبروی شما باید شما اظهار
نخواهد کرد که من شوهر شما ام بلکه بگوئید که برادر شما زیرا که من باعتبار دین و اسلام برادر شما میشوم
و حق تعالی شما را از دست آن ظالمان محفوظ خواهد داشت ناگاه مردم آن بادشاه حسن و جمال حضرت
ساره را شنیده بیش او عرض کردند که درین شهر زنی وارد شده که در حسن و جمال بی نظیر است

قصه بنای کعبه حضرت ابراهیم موافق [illegible] حضرت اسمعیل علیه السلام

آن ظالم گفت که بیارید واگر شوهری دارد او را بکشید پادشاه پیش ابراهیم علیه‌السلام آمدند و پرسیدند که زنیکه با شماست با شما
چه علاقه دارد گفتند که خواهر دینی من است ایشان حضرت ابراهیم را گذاشته حضرت ساره علیهاالسلام را بردند چون
ابراهیم حال بر این منوال دیدند برای نماز ایستادند مشغول بدعا شدند و چون ساره علیهاالسلام پیش آن ظالم
رسیدند بمجرد دیدن فریفتهٔ جمال ایشان شده خواست که بی ادبی نماید ساره علیهاالسلام گفتند که مرا مهلتی ده که
هنوز غبار راه بر من نشسته است شست وشوئی بکنم و رسم عبادت خود بجا آرم بعد از آن هرچه خواهی
بکن آن ظالم فرمود که آفتابه و طشت بیارند و همین مکان شست وشوی بکنانند ساره علیهاالسلام وضو کرده
برای نماز ایستادند و نماز را گذاردند و بدعا مشغول شدند آن ظالم چون دید که از نماز بر نمیگردند خواست که در
عین نماز بر ایشان دست درازی کند و بهمین اراده دست رسانید با ایشان هر دو دست او بند شد
و منصرع گشته افتاد چون حضرت ساره علیهاالسلام دیدند که این ظالم را اینجا بهم رسید ترسیدند که مبادا بسبب
از نفس او چوکیداران خبردار شده مرا بقتل آن تهمت کنند و مرا بکشند در جناب الهی دعا کردند که بار
خدایا این ظالم را بگذار که عبرت گرفته است چون بافاقت آمد باز بهمان اراده کرد باز بهمین قسم رو داد
باز اراده کرد باز بهمین قسم رو داد بعد از بار سیوم گفت که این زن را ببرید که این آدمی نیست بلکه
است یا ساحره است و از شهر من برآرید و همین قسم زنی دیگر دارم که او را از قبطیان طلبیده بودم
به این زن نیز دستیاب نشدم آن زن را باین زن حواله کنید ساره علیهاالسلام حضرت هاجره علیهاالسلام را گرفته آوردند حضرت
ابراهیم درآنوقت مشغول به نماز بودند چون ساره علیهاالسلام را دیدند سلام داده پرسیدند که چه حال است
گفتند که خیریت است او تعالی دست ظالم را کوتاه کرد و یک خادمی بما داد که نام او هاجره است ابراهیم خوش
شدند و از آنجا نیز رحلت فرمودند بزمین شام اقامت کردند و مردم آنجا قدوم ایشان را غنیمت
دانسته زمین وافر نیاز کردند که محصول آن زمین بایشان میرسید و حضرت ابراهیم را دران زمین وسعت
بسیار حاصل شد و غلامان بسیار خریدند و مزارع بسیار آباد کردند و مواشی بسیار را نگاه داشتند و رسم
ضیافت و لنگر خانه برپا نمودند و حضرت لوط را برسم رسالت طرف دیگر شهرها از آن ضلع فرستادند
چون بی‌بی ساره را اشتیاق اولاد غلبه کرد با حضرت ابراهیم فرمودند که هاجره را من بشما هبه کردم
شاید از شکم او فرزندی پیدا شود با و مشغول شوید ابراهیم گفتند که در مزاج شما غیرت و رشک
غالب است مبادا چون ازین خانه فرزندی متولد شود بر شما گران آید و شما بر وی خشم نمائید

ساره برین معنی اصرار نمودند تا آنکه از شکم هاجر اسمعیل پیدا شد و در کنار ساره پرورش میشدند و هاجر ایشانرا شیر میدادند لیکن ابراهیم بخوف ساره بسوی اسمعیل نظر نمیکردند روزی بحکم جبلت بشری در مکان تنها اسمعیل را در کنار هاجر دیدند محبت پدری غلبه کرد در کنار خود گرفته چند بوسه بر روی ایشان دادند ناگاه ساره هم براین امر مطلع شدند و رشک بر ایشان غلبه کرد و گفتند که همین وقت این پسر و مادر او را از خانه برآرید و در صحرای که آب و دانه و سایه و گیاه نداشته باشد گذاشته بیائید ابراهیم هرچند فهمانیدند پیش نرفت در جناب الهی التجا کردند حکم شد که موافق حکم ساره عمل آرید حضرت ابراهیم هر دو را سوار کرده روان شدند و منزل بمنزل طی کرده می آمدند تا آنکه بمیدانی رسیدند حکم الهی در رسید که این هر دو را در همین مکان گذاشته بروید ابراهیم اسمعیل را و مادر ایشان را نزدیک خانه زیر تنه درختی که بر مقام زمزم بود گذاشتند و در آنوقت در زمین مکه متنفسی نبود و نه آب موجود بود ابراهیم انبانی پر از خرما و چند کاک نان و مشکی آب نزد مادر اسمعیل گذاشته رفتند و فرمودند که ای هاجر شیر بده و در همین مقام باش بعد ازان حضرت ابراهیم برگشتند مادر اسمعیل از عقب ایشان رفته و میگفت که ما را کجا گذاشته میروید درین صحرا نه آب است و نه انیسی و نه مکانی سایه و چه قسم زندگی بسر کنیم پشت داده میرفتند و بسخن او ملتفت نمیشدند آخر هاجر گفت که آیا شما را این کار بحکم الهی فرموده است ایشان فرمودند آری هاجر گفت که بس ما را ابروی هیچ چیز نیست او تعالی ما را ضایع نخواهد کرد و چون ابراهیم از پشته کوه گذشتند و دانستند که حالا مرا حضرت هاجر نمی بینند این دعا در جناب الهی عرض کردند که رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ تا آخر و ادر حضرت ساره تا وقتیکه آب مشک موجود و خرما و نان باقی بود میخوردند و طفل خود را شیر خورانیدند و آب می نوشانیدند چون آب تمام شد تشنگی بر ایشان غالب آمد و بر پسر ایشان نیز تا آنکه خود را بر زمین میزد و می پیچید الحال بر ایشان دشوار آمد و برخاستند و بسمت کوه صفا آمدند و بران ایستاده می بینند که اگر جای آدمی یا جانوری بنظر آید سراغ آب از و جویند لیکن بران کوه بهمان قدر بالا رفتند که طفل از نظر غائب نشود هرچند چپ و راست دیدند هیچ بنظر نیامد مایوس شده ازان کوه فرود آمدند و بسمت مروه شدند و در اثنای میدان بخاطر ایشان رسید که مبادا در وقت که من از پسر خود غائب ام درنده بیاید پسر مرا ببرد و بسبب این خیال در نشیب آن میدان که او را بطن الوادی گویند دویدن آغاز نهادند و من خود بر شتابی سعی شدید کردند تا آنکه از میدان بر زمین هموار آمدند و دیدند

موقوف کردند زیرا که مکان پسر ایشان بران زمین چندان مستور نبود و چون متصل مروه رسیدند بهمان مقدار
بالائی آن کوه برآمده چپ و راست نظر افگندند هیچ چیز را ندیدند باز طرف صفا متوجه شدند و در نشیب میدان
دویده در زمین هموار با آهستگی رفته برآمدند و همین قسم هفت بار ایشان را از صفا بمروه و از مروه بصفا آمد
و رفت اتفاق افتاد آخر بار چون بر مروه رسیدند آوازی بگوش ایشان رسید خود در خطاب کرده گفتند که صه
یعنی از اندیشه باز مان و بسمت آواز گوش دار بعد از ان باز همان آواز شنیدند گفتند که آواز شنوانیده کاش
نزد تو چاره کار ما باشد این بگفتند و دویده نزد پسر خود برآمدند دیدند که فرشته نزدیک موضع زمزم پر خود را
یا پاشنه خود در پا پاشنه اسمعیل خود را میزند و آب از زمین جاری است ایشان آن را خواستند که در حوضی جمع
کنند از خاک توده توده می آوردند و گرداگرد آب بانند حوض می ساختند آنحضرت میفرمودند اگر مادر اسمعیل
آن آب را بطور خود مخلی بالطبع میگذاشت زمزم چشمهٔ میشد جاری القصه آن آب را خود هم نوشیدند و پسر
خود را هم می نوشانیدند و آن فرشته ایشان را تسلی میداد که شما مترسید که حق تعالی شما را درین مکان
ضایع نخواهد ساخت زیرا که درین مکان خانه خداست که آن را این طفل جوان شده همراه پدر خود بنا خواهد
کرد مادر اسمعیل و پسرش در انجا به تنهائی میگذرانیدند که اتفاقا جماعتی از قوم جرهم در پائین مکه فرود شدند
دیدند که مرغان بسیار میپرند با هم گفتند که مرغان جائی می باشند که آبادی آب باشد ما همیشه در سفر ها
ازین مکان گذشته ایم هیچگاه در اینجا نشان آب ندیده ایم یکی برای تحقیق این امر فرستادند یک
دیده رفت که درین مکان آب از غیب جاری شده میرفت و زنی و طفلی در حوالی آن آب سکونت
دارند جماعه مذکور این قصه را شنیده در سکونت این مکان رغبت کرده نزد ها جر آمدند و از ایشان
اجازت سکونت درین مکان درخواستند هاجره نیز در مجاورت انها راغب شدند و خواستند که در تنهائی
انیسی بهم رسد انها را اجازت سکونت دادند لیکن باین شرط که حقی در آب نداشته باشند انها این شرط
را قبول کرده سکونت ان مکان اختیار نمودند و در انجا آباد شدند و اسمعیل از ایشان زبان عربی را
آموختند تا آنکه جوان شدند از ان جماعه جرهم سرداری دختر خود را با ایشان نکاح کرد و درین اثنا هاجره
وفات یافتند و چون اسمعیل چهارده ساله شدند ابراهیم را از شکم ساره هم نیز فرزندی بوجود آمد که حضرت
اسحاق اند و ساره هم به پرورش آن فرزند مشغول شدند و فی الجمله رشک ایشان کم شد ابراهیم اجازت خواستند
تا اسمعیل را دیده بیایند ایشان اجازت دادند تا باین شرط که از اسب فرود نیایند و در خانه اسمعیل

چشمهٔ زمزم

بیان رسیدن قوم جرهم ...

شب باش نشوند ابراهیم بهمین شرط روانه شدند چون در آن مقام رسیدند تفحص کردند معلوم شد که آن پسر جوان شده
خانه دار گشته است و مادرش وفات یافت خانه حضرت اسمعیل را تفحص کرده بر دروازه ایشان آمدند اتفاقا اسمعیل
آنوقت برای شکار بصحرا رفته بودند ابراهیم چون اسمعیل را ندیدند زن ایشان را بر دروازه طلبیده پرسیدند که شوهر تو
کجا رفته است و کی خواهد آمد گفت که بصحرا رفته است برای تلاش معاش و تا شام خواهد آمد و ابراهیم احوال معیشت
و گذران ایشان پرسیدند آن زن گفت که حال معاش ما بسیار تباه و خراب است و شکایت بسیار کرد ایشان
این را شنیده فرمودند چون شوهر تو بیاید از طرف من سلام او را بگو و بگو که چوب سر دل دروازه خود را تبدیل
کند که این سر دل لایق او نیست این فرمودند و مراجعت کردند وقت شام که اسمعیل آمد چیزی از انوار
و برکات نبوت ایشان محسوس میشود از زن خود پرسیدند که کسی در اینجا آمده بود گفت که آری پیر مردی
سوار که شکل او چنین بود و رنگ او چنین بر در دروازه استاده مرا طلبید از احوال شما پرسان شد ایشان در دل
خود دانستند که این پیر مرد حضرت ابراهیم ع‌م بودند زیرا که از مادر خود حلیه و شمائل آنجناب را شنیده بودند القصه
زن حضرت اسمعیل تمام ماجرا بیان نمود و گفت که مرا از وجه معیشت ما پرسیده بود من گفتم که ما در کمال
فقر و تنگی گرفتاریم اسمعیل ع‌م گفتند که باز آن هرچه فرموده رفت زن گفت که همین فرموده رفت که شوهر
خود را از طرف من سلام بگو و بگو که سر دل خانه خود را تبدیل کند اسمعیل گفتند که آن پیر مرد پدر من بود مرا
فرموده رفت که ترا از خود جدا کنم برو بخانه پدر خود باش با من سروکار مدار چون اسمعیل ع‌م آن زن را جدا
کردند دیگری را از فرقه جرهم دختر خود را با ایشان نکاح کرده داد و در خانه ایشان آن دختر کتخدائی مینمود
تا آنکه بعد از مدت دراز حضرت ابراهیم از ساره ع‌م باز اجازت دیدن حضرت اسمعیل درخواستند و گفتند که
من بار اول اسمعیل را ندیده ام خاطر من تسلی نیافت حضرت ساره باز بهمان شرط اجازت دادند حضرت
ابراهیم باز برای دیدن حضرت اسمعیل روانه شدند چون بخانه ایشان رسیدند باز ایشان را نیافتند
پرسیدند که اسمعیل کجاست زن جدیده ایشان بر سر دروازه برآمد و گفت مرحبا یا حضرت بیائید و فرود
آئید و بفرمائید که من سر مبارک را بشوئیم که از غبار راه بسیار گرد آلوده است حضرت ابراهیم فرمودند
که مرا حکم فرود آمدن نیست آن زن سنگی کلانی آورده متصل رکاب ایشان گذاشته بالائی آن سنگ برآمد
و حضرت ابراهیم نیز پائی خود را بر آن سنگ نهاده سر خود را خم کردند آن زن سر ایشان را خوب شسته
پاک کرد و شانه نمود ابراهیم درین بنا از زن احوال پسری اسمعیل میفرمودند و شکر گذاری اخلاق ایشان

میکرد تا آنکه حرف از معیشت وگذران رسید آن زن بسیار شکر حق تعالی نموده وگفت که الحمد لله در کمال رفاه
و فراخی معیشت میگذاریم وگوشت وآب زمزم نزد ما موجود است که حضرت اسمعیل از شکار صحرایی آرند بخوریم
میخوریم و میگذرانیم ابراهیم دعا کردند و فرمودند که حق تعالی شما را در گوشت وآب برکت عطا فرمایند در حدیث است
که خاصیت دعای ایشان این شد که هرکه در مکه معظمه بر گوشت وآب اکتفا کند او را حاجت بحبوب غله نمی آید
و قوت او برقرار می باشد و در شهرها دیگر این خاصیت نیست القصه حضرت ابراهیم ازانجا مراجعت نمودند
وگفتند که چون شوهر تو بیاید او را از طرف من سلام رسان و بگو که این سرل دروازه تو بسیار خوب است او را
غنیمت دان و بخوبی نگهدار اسمعیل چون وقت شام آمدند باز ایشان را انوار و برکات معلوم شد از زن
خود پرسیدند که امروز کسی اینجا آمده بود زن ایشان گفت که آری پیرمردی چنین چنان آمده بود من
سر او را شستم و توضیع او نمودم لیکن او از پشت اسپ فرو نیامد وگفت که مرا حکم فرود آمدن نیست و از
احوال معیشت ما پرسید و برای ما دعای خیر کرده رفت حضرت اسمعیل فرمودند که دیگر چه فرموده رفت زن
گفت که این فرمود که شوهر خود را از طرف من سلام رسان و بگو که سرل دروازه خود را غنیمت دانسته
بخوبی نگاه دار فرمودند که آن پیر مرد پدر من بود و در حق تو سفارش کرده رفتند سرل دروازه خانه
من تو می باید که ترا بحسن سلوک نگاه دارم چون برین ماجرا هم مدتی بسر آمد بار دیگر ابراهیم برای دیدن
اسمعیل اجازت از حضرت ساره عم طلبیدند حضرت ساره بهمان شرط اجازت دادند ابراهیم روانه
شده رسیدند و دیدند که اسمعیل زیر درختی که متصل بزمزم بود نشسته تیرها را درست میکنند بمجرد دیدن حضرت
اسمعیل حضرت ابراهیم را شناختند بی اختیار برخاستند و باهم معانقه فرمودند و آنقدر گریستند و آوازها
ایشان بلند شدند که جانوران پرنده در هوا نیز گریان و فغان شروع کردند و بعد ازان حضرت ابراهیم
حضرت اسمعیل را فرمودند که مرا حق تعالی فرموده است که درین مکان خانه برای خدا بنا کنم و این کار
بدست خود خواهم کرد اگر اعانت من کنی بهتر باشد اسمعیل فرمودند که کجا ایشان فرمودند که برین توده
بلنده اسمعیل فرمودند که حکم شما و حکم خدا هر دو بر سر و چشم من البته اعانت شما درین کار خواهم نمود و حضرت
ابراهیم غره ذیقعده بنای خانه کعبه شروع فرمودند بست و پنجم ماه مذکور آن بنای کعبه تمام شد و درین بین حضرت
اسماعیل سنگها را از کوه ها نقل کرده می آوردند و حضرت ابراهیم بنا می فرمودند و گویند بنا کرده شد این خانه کعبه از
سنگهای پنج کوه کوه طور سینا و کوه طور زیتا و کوه لبنان و کوه جودی و کوه حرا و حاکم و بیهقی در دلائل النبوة

بیان ملاقات حضرت اسمعیل با حضرت ابراهیم و بیان تعمیر بنای کعبه بهم حضرت ابراهیم و اسمعیل

از حضرت علی ع روایت میکنند که خانه کعبه اول خانه ایست که برای عبادت خدا در زمین مقرر کرده شد و نوح
بران اتفاق شد و بعد از حضرت ابراهیم مدت دراز ان بنا قایم ماند تا آنکه بسبب سیلها منهدم شد و عمالقه آنرا
بر اسلوب حضرت ابراهیم بنا کردند باز منهدم شد و فرقه جرهم بنا کرد باز منهدم شد و قریش بنا کردند و هنگامیکه
قریش بنا میکردند چون نوبت بنهادن حجر اسود رسید باهم مناقشه و منازعت آغاز نهادند و هر فرقه از فرقهای قریش
میخواست که این سنگ را ما از دست خود بنهیم برای قطع این نزاع چنین قرار دادند که اول کسیکه به مسجد درآید
او را حکم کنند که موافق حکم او عمل آرند ناگاه اول کسیکه درآمد آنحضرت ص بودند که از راه دروازه بنی شیبه درآمدند
و موافق قرارداد خویش ایشان را حکم ساختند ایشان فرمودند که چادری بیارید آن چادر را گسترده و حجر را
بدست خود در میانه آن چادر گذاشتند بعد از ان سرداران هر فرقه را از فرقهای قریش فرمودند که یک یک گوشه
چادر را گرفته بردارند چون آن چادر محاذی موضع حجر اسود رسید آنحضرت ص آن حجر را بدست خود برداشته دران
موضع نهاده با سنگهای دیگر وصل کردند و درینجا باید دانست که خانه کعبه را چهار کنج است دو کنج را یمانی گویند که
یکی ازانها کنج حجر اسود است که جانب مشرق واقع است و یکی ازانها ملقب بکنج یمانی است که جانب غرب واقع است
و دو کنج را رکن شامی میگویند یکی ازانها که جانب شرق است ملقب برکن عراقی است و دوم که بجانب غرب است
موسوف برکن غربی است و آورده اند که بنا کعبه ده بار واقع شده است بنا ملائکه قبل پیدایش حضرت آدم
و بنا آدم و بنا بنی آدم و بنا خلیل و بنا عمالقه و بنا جرهم و بنا قصی ابن کلاب و بنا قریش و بنا عبد الله
بن زبیر و بنا حجاج بن یوسف و از حافظ سهیلی منقولست که بنا این خانه کعبه سوای از پنج بار زیاده
نشده و اصل ان بنا و نسبت است در خبر وارد است هذا البیت خامس خمسة عشر سبعة منها فی السماء الی العرش
و سبعة منها الی تخوم الارض السفلی و اعلی الذی یلی العرش البیت المعمور و لکل بیت منها حرم کحرم هذا البیت لو سقط
منها بیت سقط بعضها علی بعض الی تخوم الارض السابعة و لکل بیت من اهل السماء و من اهل الارض من یعمره کما یعمر هذا البیت
و محدث کازرونی در مناسک خود از ابن عباس رض روایت میکند که چون پیدا کرد خدای تعالی عرش عظیم را بر آب قبل از
آفریدن آسمانها و زمین و بعد از ان فرستاد و تعالی بادی که خشک کرد آن آب را تا آنکه ظاهر شد در مقام کعبه چیزی
مانند قبه موافق انداز کعبه و من بعد گسترانید همه زمین را از زیر ان و نهاد دران زمین کوه ها را تا آنکه زمین از لرزیدن
قرار یافت و اول کوهی که در زمین نهاد کوه ابوقبیس بود و ازینجهت مکه معظمه را ام القری نامیده اند و از کعب
منقولست که بنا کردند حضرت سلیمان ع بیت المقدس را بر بنیاد قدیم چنانکه بنا ساختند حضرت ابراهیم کعبه را بر بنا

بیان نهادن حجر بمقام خود

بیان ارکان چهارگانه کعبه

وجه تسمیه مکه معظمه بام القری

قدیم که بنیاد نهاده ملائکه بود و آن چنان بود که چون فرمود خدای تعالی اِنّی جاعلٌ فی الارض خلیفه گفتند فرشتگان
اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک پس ایشان مورد عتاب حق تعالی
شدند تا آنکه پناه گرفتند بسوی عرش طواف آن بجا آوردند و استغفار نمودند تا آنکه خدای تعالی از ایشان
راضی شد و فرمود که ای فرشتگان بنا کنید برای من در زمین خانه که مردمان طواف آن بجا آرند چنانکه شما طواف
این عرش میکنید پس ملائکه موجب امر حق تعالی بنا کردند این خانه کعبه و محققان گفته اند که بلد صورت جسمانیه
انسان است کعبهٔ دل انسان است و طواف حقیقی طواف دل است بحضرت خداوندی زیرا که طواف حقیقی
قلبی آنست که میگویند در حق او که کعبه زیارت میکند ایشان را که طواف کنندهٔ دل اند بحضرت ربوبیت که در خبر است
ان ﷲ عبادا تطوف بهم الکعبة و فرق میان آنانکه بروند برای زیارت بیت اللّه و آنانکه میروند برای زیارت
رب البیت آنکه گویند که عارفی از اولیاء اللّه قصد ادای حج کعبه کرد و مر او را پسری بود نابالغ آن پسر پرسید
که ای پدر کجا میروی گفت بسوی خانه خدا پسر را از شنیدن این کلام گمان آمد که هر که خانه را ببیند لابد صاحب
خانه را هم ببیند بخدمت پدر عرض کرد که ای پدر مرا نیز همراه خود بگیر پدر گفت که تو لائق برداشتن مشقت
این سفر دور دراز نیستی زیرا که هنوز طفل هستی پسر ازین کلام نهایت اندوهگین شد و گریه آغاز نهاد تا آنکه
پدر ناچار شده همراه خود گرفت و روان شدند تا آنکه بمیقات رسیدند و احرام بستند و لبیک گفتند و داخل
حرم کعبه شدند و چون بیت اللّه را دیدند آن پسر بیقرار شده بیفتاد و جان را بصاحب خانه سپرد پس پدر او
آن حال پسر خود را دیده نهایت بیتاب شده گفت که چه شد پسر مرا او کجا رفت جگر گوشهٔ من و گریه میکرد ناگاه
از گوشهٔ خانهٔ کعبه آوازی رسید که تو طالب خانه آمدی خانه را یافتی و پسر تو طالب و مشتاق صاحب خانه آمده بود او صاحب
خانه را یافت درین بین چه می بینند که آن طفل افتاده از نظر مردمان غایب شد و از هاتف غیبی ندای رسید که
طالب مولی را نه جای است در زمین نه در آسمان نه در جنت بلکه جای دادند او را در حضور خود که عبارت فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر از وست الغرض هر که رو گرداند از جمیع جهات صوری ظاهری و متوجه شود بسوی حق
پس خواهد شد برای او قبله حضرت حق و این خواهد شد قبله برای کل مانند قبله بودن آدم برای فرشتگان زیرا که
آدم واسطه بودند میان خدای تعالی و میان ملائکه چه حضرت آدم لباس و خلعت جمال و جلال و تعالی میداشتند
چنانچه حضرت شیخ عطار قدس سره در منطق الطیر میفرمایند حق تعالی گفت آدم غیر نیست ٭ کور چشمی ورنه ترا
این سیر نیست ٭ شد نفخت فیه من روحی آشکار ٭ سر جانان گشت بر خاک استوار ٭ از دم حق آدمی م...

حکایت

اصل کرتنا بنی آدم توئی ؛ قبلۂ کل آفرینش آمدی ؛ پائی تا سر عین بینش آمدی ؛ اللھم اوصلنا الی العین
وغلفنا بین الیدین و در حدیث آمده است که حضرت ابراہیم بجائی گل کار مشغول بنائی کعبہ معظمہ بودند وحضرت
اسمٰعیل بجائی مزدور کاری گلابہ میکردند وسنگہا بردشتہ مے آوردند واین ہر دو بزرگ در آنوقت این دعا
میکردند کہ ربنا تقبل منا اے پروردگار ما بفضل خود قبول کن از ما این محنت واین خدمت را انک انت
السمیع العلیم بتحقیق توئی شنوندۂ دعای ما ودانای نیت ما وفرق درمیان قبول وتقبل است
کہ اگر چیزی لیاقت قبول دارد در انجا میگویند قبول کن و اگر انچیز ناقص میباشد وقابل آن نباشد کہ او را کسی
قبول کند میگویند کہ این چیز را تقبل کن پس درین لفظ کمال ہضم نفس وتوضع وکوتاہ بینی عمل خود است یا قابل
آن نیست کہ مقبول شود مگر انکہ از راہ عنایت بفضل خود این را قبول کنی ربنا واجعلنا مسلمین لک اے خداوند
وگردان ما ہر دو را ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد ومخلص لک مر ترا ومن ذریتنا وگردان از بعض
فرزندان ما امۃ مسلمۃ لک گروہی گردن نہادہ ومنقاد شدہ مر ترا جز این نیست کہ خاص فرمودند
در دعا خود اولاد خود را زیراکہ اولاد حق بہ شفقت است بہ نسبت دیگران کما قال تعالیٰ قوا انفسکم واہلیکم نارا
تا ار او موجب باقی ثواب والدین است کہ در حدیث آمدہ است ما من رجل من المسلمین یخلف من بعدہ ذریۃ یعبد
اللہ تعالیٰ الا جعل اللہ مثل اجورہم ما عبد اللہ منہم عابد حتی تقوم الساعۃ ونیز اولاد انبیا سبب صلاحیت عام اند پس
گویا حضرت ابراہیم واسمٰعیل دعا فرمودند کہ بار خدایا منقاد وفرمان بردار کن جمیع بندگان خود را بسبب
برداری وصلاحیت اولاد ما این ومن برائے تبعیض است زیراکہ میدانستند کہ در اولاد ما نیک وبد وظالم ومظلوم خواہند
بود وبسبب آنکہ ارشاد شدہ بود در وقت استدعای امامت برائے ذریۃ خود کہ لاینال عہد الظالمین وارنا
مناسکنا ونمائی ما را موضع کہ در آن افعال حج بجا باید آورد وچون میقات برائے احرام وعرفات برائے
وقوف وموضع طوف وسعی میان صفا ومروہ ومکان رمی جمار وموضع قربانی وتب علینا واز ما در گذر
اگر در عمل قصوری وتقصیری واقع شدہ انک انت التواب الرحیم وبتحقیق توئی پذیرندۂ توبہ وتقصیر
وبخشندہ بر گناہگاران باید دانست کہ انبیاء از گناہ معصوم اند بار توبہ ایشان بحکم حسنات الابرار سیئات
المقربین بسا چیز است کہ در حق انبیا حکم گناہ دارند ودر حقیقت گناہ نیستند سیئات نزدیکان
بیش بود حیرانی ؛ ہم بیشتر عنایت وہم بیشتر عنا ؛ ولہذا در حدیث آمدہ است کہ یا ایہا الناس توبوا
الی اللہ فانی اتوب الی اللہ فی الیوم مائۃ مرۃ ربنا وابعث فیہم رسولا منہم اے پروردگار ...

آن است پیغامبری که مِنْهُمْ از ہمان است تا رسول امت ہر دو در ذریت ما باشد و شرفی عظیم ما را حاصل آید چه کسیکه از اولاد ما باشد و محتاج برسولی گردند که نه از اولاد ما باشد پس ما را چه شرف و مرتبه باشد زیرا که اگر او از ہمین امت باشد شفقت او بر ایشان وافر بود زیرا که شفقت آدمی بر قوم و قبیله خود زیاده تر می باشد به نسبت اجانب لهذا در حدیث شریف وارد است که اوّل من اشفع له من اُمّتی اہل بیتی ثم بنوا ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش ؛

یَتْلُوا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِكَ بخواند بر ایشان آیات ترا وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و بیاموزاند ایشان را کتاب و معانی آن تا لذت کتاب و احکام آن دریابند و به نشاط تمام در امتثال فرمان برداری آن کتاب سرگرم شوند وَالْحِكْمَةَ و بیاموزد ایشان را اسرار و حکمتی که در ہر ہر حکم آن کتاب مودع و مستور است وَیُزَكِّیْهِمْ و لوح نفوس و ارواح ایشان را پاک کند از کدورتی که آئینه استعدادات ایشان را تصقیل تام نماید اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ تو نهایت صاحب غرتی و بغایت صاحب حکمتی باید دانست که علما را در تفسیر حکمة اختلاف است بعضی گفته اند که مراد از حکمت بر صواب بودن قول و عمل است و بعضی گفته اند که حقیقت حکمة تشبه بجناب حضرت حق است بقدر طاقت بشری مناسب ہمین قول است آنچه در حدیث صحیح وارد است تخلقوا باخلاق الله و از قتاده و امام شافعی مروی است که مراد از حکمت درینجا سنت نبوی است که رکن دوم از ارکان شرع و اصل عمده از اصول دین است و بعضی گفته اند مراد از کتاب آیات محکمات اند و از حکمت آیات متشابهات و مراد از تزکیه وعظ و تذکیر و وعد و وعید با شبهات بعدالت بالجمله ازین قصه نص صریح ابراهیم و اسمعیل بر صحت نبوت پیغمبر آخر الزمان و مقبول است او و آنکه مبعوث شدن این پیغمبر و پیدا شدن این است چیزیست که این ہر دو بزرگ عالی قدر بکمال آرزوی از جناب الهی در وقت مشغولی به بنای کعبه که بلا شبه وقت استجابت دعا بود خواسته اند و لهذا امام احمد و بیهقی بروایت صحابه کثیره رض آورده اند که قال رسول الله صلعم انی عند الله فی ام الکتاب لخاتم النبیین و ان ادم لمنجدل فی طینته و ساخبرکم عن بدء امری انا دعوة ابراهیم [illegible] ربنا وابعث فیهم رسولا منهم و بشری عیسی و رؤیا امی التی رأت حین وضعتنی [illegible] قصور الشام بصری و در تفسیر روح البیان فرموده اند ثم ان فی الآیة اشارة [illegible] حکمة ای مصلحة و عاقبة حمیدة لان عمارة الظاهر و عمارة الباطن و نظام العالم بهم [illegible] ولو رثتهم من الاولیاء الکاملین حظ اوفر فی باب التزکیة فلا بد للعبد من دلیل و مرشد یهتدی به الی المقصود و من لیس له شیخ فشیخه الشیطان قال الحافظ بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم ؛ که من بخویش نمودم صد اہتمام و [illegible]

بیان [illegible]

بیان [illegible]

ع

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ و کیست که باز گردد و استفهام برای انکارست یعنی هیچکس باز نگردد از کیش ابراهیم اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهٗ مگر کسی که از راه بیوقوفی جاهل شد از نفس خود و مرویست که عبد الله بن سلام سلمه و الی مهاجر را دعوت اسلام نمود و گفت که خدای تعالی در توریت در شان محمد فرموده که انی باعث من ولد اسماعیل نبیا اسمه احمد فمن امن به فقد اهتدی و من لم یومن به فهو ملعون شما بدانید که این همون محمد است که ذکر او در توریت مذکور فرموده پس سلمه و الی مهاجر ایمان آوردند پس نازل فرمود این آیة را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و هر آیینه ما برگزیدیم ابراهیم را به نبوت و حکمة و کرم و فتوت یا عبادت خلت یا بعمارت خانه کعبه فِي الدُّنْيَا درین سرای وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ و بدرستیکه در ان سرای از جمله فیروزی یافتگانست بصلاح فلاح و خیر و استقامت و در تفسیر روح البیان آورده اند وانه فی الاخرة لمن الصالحین بشارة له فی الدنیا بصلاح الخاتمة و وعد بذلك و كم من صالح فی اول حاله ذهب صلاحه فی ماله و كان فی الاخرة لعذابه و نكاله كبلعم و برصیصا و قارون و ثعلبه اِذْ قَالَ لَهٗ رَبُّهٗٓ اَسْلِمْ یاد کن آن وقت را که گفتیم ابراهیم را پرور دگار او گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد و این در انوقت ارشاد شد که حضرت ابراهیم از کنج غار بر آمده بودند و دیدند بسوی ستاره و ماهتاب و آفتاب قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را به پرورنده عالمیان تا هر چه خواهد کند فان شاء احیانی وان شاء اماتنی بیت بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست ؛ کز دوست بمن هر چه رسد بمن نیکوست ؛ چون انی وجهت وجهی للذی فطر السموت والارض الآیة چون حضرت ابراهیم منقاد شدند بجمیع قوی و لطائف و جوارح و اعضا خود برب العالمین پس او تعالی نجات بخشید او را از آتش نمرود و پسر او را از ذبح و اهل تفاسیر گفته اند که ابراهیم در زمانه نمرود بن کنعان متولد شدند و نمرود اول کسیکه است که تاج بر سر نهاد و دعوی الوهیة کرد و کاهنان و منجمان او را گفتند که امسال درین شهر پسری متولد شود که از دست او زوال ملک تو خواهد شد و ترا هلاک کند فرمود تا پسران را بکشند خداوند تعالی حضرت ابراهیم را در شکم مادر پنهان میداشت تا کس ندانست تا آنکه بعد گذشتن نه ماه در قرده شروع شد دردی بار نهاده برد و او را در غار کوهی نهاد و در ان غار گذشته در ان غار استوار کرد و گفت خود سپردم و دوست تر دارم که بدست دشمن افتد از بعد مدتی باز رفت یافت پسری را کلان گشته بصورت نیکوترین از اهل آن زمانه و آورده اند که بر وزی چند ابالیدی که دیگران بماهی چندان بالیدی دیگران بسالی روزی مادر را گفت خداوند من کیست مادرش گفت من گفت خدای تو کیست مادر ساکت شد

حکایت ولادت حضرت ابراهیم

و پدرش را خبر کرد و گفت که میترسم که آن پسر این پسر من خواهد بود که ملک که نمرود بدست وی تباه خواهد شد پدر
با مادرش آمدند باز مادر را سؤال کرد که خدای تو کیست گفت پدر تو گفت خدای وی کیست گفت نمرود گفت
خدای او کیست گفت ساکت باش و طپانچه بر روی ابراهیم زد و گویند که حضرت ابراهیم در غار مدة پانزده ماه یا هفت
سال یا اکثر ازین ماندند و چون شب آمد قریب غار آمدند و دیدند از روزن سنگ که بر در او بر غار نهاده بود
آسمان را و آنچه که در آسمان بود از ستارها و مهتاب گفتند هذا ربی باز نظر کردند در روز بسوی آفتاب باز گفتند
هذا ربی یعنی این است پروردگار من و چون آن ستارها و آفتاب و ماهتاب فرو شدند فرمودند انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض الاٰیة بالجملة ابراهیم منقاد و فرمان بردار شدند برای پروردگار خود
و بود بر صراط مستقیم در وی منگر و اندازین راه مگر آنکه بیوقوف و نادان باشد و آنکه فکر نه کند دران لمة
چنانکه حضرت ابراهیم فکر فرمودند و پی بردند و سفیه نادان و جاهل را میگویند و هر که راه مستقیم را گذاشته
بسوی غیر الله متوجه شود پس او نفس خود را در تاریکی جهل انداخت و گمراه شد زیرا که شناخت خالق خود را
چنانچه در حدیث شریف وارد است من عرف نفسه فقد عرف ربه و در اخبار آمده است که ان الله تعالی اوحی
الی داود اعرف نفسک بالضعف والعجز والفنا، واعرفنی بالقوة والقدرة والبقاء، ونعم ما قال فی المثنوی
چیست تعظیم خدا افراشتن ؛ خویشتن را خاک و خواری داشتن ؛ چیست توحید خدا آموختن ؛ خویشتن
را پیش واحد سوختن ؛ بیت ؛ هست آن هستی نواز ؛ همچو مس کیمیا اندر گداز ؛ جمله معشوقست و عاشق
پرده ؛ زنده معشوقست و عاشق مرده ؛ وَوَصّٰى بِهَا و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه اسلمت اِبْرٰهِيْمُ
بَنِيْهِ ابراهیم مر پسران خود را که هشت نفر بودند کلان تر آنها حضرت اسمعیل اند مادر ایشان حضرت
هاجر قبطیه و حضرت اسحاق مادر ایشان حضرت ساره بودند و این هر دو پیغمبران عالی مقدار بودند و شش
دیگر از شکم قطورا بنت یقطن کنعانیه بود که بعد از وفات ساره او را در نکاح آورده بودند و آن شش پسر مدین
و مداین و زمران و یقشان و نشبق و نوخ اند که پیغمبران نبوده اند وَيَعْقُوْبُ معطوف بر ابراهیم است
و وصیت کرد یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم نیز پسران خود را که دوازده نفر بودند که روبیل و شمعون
و لاوی و یهودا که بودند از شکم لیا دختر لایان که خال حضرت یعقوب میشد و یسوخر و زبولون
و زودانا و نفتونا و کوزا و اوشیر از شکم کنیزکان بودند و یوسف و بنیامین از شکم راحیل دختر دوم لایان بود
و در تفسیر شرح البیان سفر آمده و سمی یعقوب لانه مع اخیه عصو کانا توامین فتقدم عیصو فی الخروج من بطن امه

بیان نام فرزندان ابراهیم

بیان نام پسران یعقوب

وخرج یعقوب علی اثره اخذ العقبہ وذلک ان ام یعقوب حملت فی بطن واحد بولدین توامین فلما تکامل عدة اشهر الحمل وجاء وقت الوضع تکلما فی بطنها وهی تسمع فقال احدهما للآخر طرق لی حتی اخرج قبلک فقال الآخر لئن خرجت قبلی لاشقن بطنها حتی اخرج من خصرها فقال الآخر اخرج قبلی ولا تقتل امی قال فخرج الاول فسمیه عیصو لانه عصا فی بطنها وخرج الثانی وقد امسک بعقبه فسمیه یعقوب وروی انهما ماتا فی یوم واحد ودفنا فی قبر واحد وقیل عاش یعقوب مائة وسبعا واربعین سنة ومات بمصر واوصی ان یحمل الی الارض المقدسة ویدفن عند ابیه اسحٰق فحمله یوسف فدفنه عنده ومضمون وصیت ان هر دو این بود یَا بَنِیَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَکُمُ الدِّیْنَ اے پسران من بدرستیکه خدا برگزیده برائے شما دین مرضی مشروع ماموریہ کہ اسلام است فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ پس نمیرید مگر شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ برسد شما با اسلام در یابد پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ زیرا که موت در قبضہ ایشان نیست واین وصیت از جهت کرده بودند که چون حضرت یعقوب در مصر داخل شدند دیدند که مردم آنجا بعضی بت پرست وبعضے ستاره پرست وبعضے آتش پرست ترسیدند که مبادا اولاد من بصحبت این مردم گمراه شوند ازین جهت در وقت وفات خود همه را جمع کرده باین نوع وصیت کردند و در تفسیر روح البیان آورده اند ولابد من الوصیة والتحذیر فی باب الدین لان الانسان اذا انس باهل الشر یخاف ان یتخلق باخلاقهم ویعمل عملهم فیجره ذلک العمل الی الهاویة کما قیل نفس از همنفس بگیرد خوئی پر حذر باش از لقای خبیث ؛ باد چون بر فضای بد گذرد ؛ بوی بد گیرد از هوای خبیث ؛ اللهم وفقنا للعلم والعمل قبل الاجل اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَآءَ آیا شما حاضر بودید وگواه اِذْ حَضَرَ یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ وقتیکه نزدیک آمد یعقوب را موت خصوصا اِذْ قَالَ لِبَنِیْهِ وقتی که گفت پسران خود را مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِیْ چه چیز را عبادت خواهید کرد بعد از من قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰهَکَ گفتند ما عبادت خواهیم کرد معبود ترا وَاِلٰهَ اٰبَآئِکَ وخدای پدران شما اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ ابراهیم را که جد او بود و پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد واسمٰعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند وحرمت او برابر پدر بجا آرند واین نظر بر اتحاد اصل است اِلٰهًا وَّاحِدًا عبادت کنیم خدایرا که یگانه ویکتا است بدل است از اله آبائک وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ وحال آنکه ما مر او را انقیاد کننده ایم بطاعت وعبادت تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ آن جماعت یعنی ابراهیم ویعقوب واولاد ایشان گروهی بودند که درگذشتند لَهَا مَا کَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَکُمْ مَّا کَسَبْتُمْ ومر شما راباشد آنچه کسب کردید ایشان وشما را بر عملها پاداش خواهد داد وَلَا تُسْئَلُوْنَ عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ وشما پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند عقاید جهودان بود که

مگر آیا نیز ابطال عبادات ایشان ثواب نهند و بر کفر آنها ایشان را معاقب سازند و در این آیت فرمود که نه شما را با عمال ایشان مثاب
خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند کرد و در تفسیر سوره بیان آورده اند در آنکه لما ادعی الیهود
ان یعقوب مات علی الیهودیة و انه وصی بها بنیه یوم موته و رد بقوله ام کنتم شهداء الآیة گفتند یهودیان ما ان هیچنیست
مگر آیا این لابد نفع خواهیم گرفت بحسب اصلاح ایشان و بر مرتبتی که ایشان را حاصل است نزد پروردگار ایشان
و فخر میکردند به اسلاف خود پس خدای تعالی رد فرمود دعوی افتخار ایشان به پدران ایشان زیرا که هیچ
نفع نخواهد داد ایشان را به انتساب به پدران ایشان ولیکن منتفع خواهند شد به پیروی نمودن ایشان
به اعمال ایشان زیرا که افتخار ایشان به پدران خود مشابه آنکه افتخار کنند به متاع غیر خود و این افتخار رجال غیر
از قبیله جنون است پس لابد است ایشان را از کسب عمل با اخلاص زیرا که این عمل بخلوص نجات دهنده است
بفضل حق تعالی کما جاء فی الحدیث هو ان رسول الله قال انی رأیت البارحة عجبا رأیت رجلا من امتی جاءه ملک
الموت لیقبض روحه فجاءه بره بوالدیه فرده عنه ورأیت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه
فاستنقذه من ذلک ورأیت رجلا من امتی قد احتوشته الشیاطین فجاءه ذکر الله فخلصه من بینهم ورأیت رجلا
من امتی قد احتوشته ملائکة العذاب فجاءته صلاته فاستنقذته من ایدیهم ورأیت رجلا من امتی یلهث عطشا
کلما ورد حوضا منع منه فجاءه صیامه فسقاه وارواه ورأیت رجلا من امتی والنبیون قعود حلقا حلقا کلما
دنا لحلقة طرد فجاءه غسله من الجنابة فاخذ بیده واقعده الی جنبی ورأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة
ومن خلفه ظلمة وعن یمینه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن فوقه ظلمة ومن تحته ظلمة فهو متحیر فیها فجاءته حجته
وعمرته فاستخرجاه من الظلمة وادخلاه فی النور ورأیت رجلا من امتی یکلم المومنین فلا یکلمونه فجاءته صلة
الرحم فقال یا معشر المومنین کلموه فکلموه ورأیت رجلا من امتی یتقی وهج النار وشررها بیده عن وجهه فجاءته
صدقته فصارت سترا علی وجهه وظلا علی رأسه ورأیت رجلا من امتی قد اخذته الزبانیة من کل مکان فجاءه امره
بالمعروف ونهیه عن المنکر فاستنقذاه من ایدیهم وادخلاه مع ملائکة الرحمة ورأیت رجلا من امتی جاثیا علی رکبتیه
بینه وبین الله حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذ بیده فادخله علی الله ورأیت رجلا من امتی قد خف میزانه فجاءه
افراطه فثقلا میزانه ورأیت رجلا من امتی قائما علی شفیر جهنم فجاءه وجله من الله فاستنقذه من ذلک ومضی
ورأیت رجلا من امتی قد هوت صحیفته من قبل شماله فجاءه خوفه من الله فاخذ صحیفته فجعلها فی یمینه ورأیت
رجلا من امتی هوی فی النار فجاءته دمعته التی بکی بها من خشیة الله فاستخرجته من النار ورأیت رجلا من امتی

بیان قوله علیه السلام ۱۲

تا یا علی الصراط یرعد کما یرعد السعفة فجاءته حسن ظنه بالله فسکن رعدته ومضی ورأیت رجلا من امتی علی الصراط
یزحف احیانا ویحبو احیانا ویتعلق احیانا فجاءته صلاته علی فاخذته بیده واقامته ومضی علی الصراط ورأیت
رجلا من امتی انتهی الی ابواب الجنة فغلقت الابواب دونه فجاءته شهادة ان لا اله الا الله ففتحت له الابواب وادخلته الجنة
قال رسول الله من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة قیل یا رسول الله ما اخلاصها قال ان تحجزه عن محارم الله
پس دانسته شد ازین حدیث که اخلاص اگرچه متوسط بر فضل خداست لکن منوط با عمال صالحه هم است و قرابت فائده
نخواهد داد چون عمل بد باشد ونعم ما قیل اصل را اعتبار چندان نیست روی تر گل را خار چندان نیست چون
زغوره شود نشکر از تست چه عمل از نخل حاصلت بقی ۰ وَقَالُوْا كُوْنُوْا هُوْدًا و گفتند جهودان مر اهل اسلام
که باشید از جمیع یهودان زیرا که پیغمبر ما بهترین پیغمبر است و کتاب ما بهترین کتابهاست و دین ما افضل الادیان
اَوْ نَصٰرٰی یا باشید ترسایان زیرا که پیغمبر ما عیسی بهترین پیغمبر است و کتاب ما انجیل بهترین کتابهاست
و دین ما بهترین ادیان است و کافر شدند بموسی و توراة و بمحمد و قرآن مجید تَهْتَدُوْا تا راه یابید جواب امر
است یعنی اگر چنین شوید راه یابید از گمراهی قُلْ بگو ای محمد بسبیل رد قول ایشان بَلْ نه جهودی کنیم
و نه ترسائی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا مذهب ابراهیم را در حالتیکه از ملت
مائل است از همه کجها براه راست یا ابراهیم مائل بود از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ
و نبود ابراهیم از شرک آرندگان و درین آیه اشارت است بسوی اتباع دین ابراهیم که بودند براین دین ائمه
پیغمبر ما و اصحاب و تابعین و ائمه مجتهدین قُوْلُوْا اٰمَنَّا بگوئید ای تابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید
از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را به جهودی و ترسائی دعوت میکنند بگوئید بِاللّٰهِ وَمَا
اُنْزِلَ اِلَیْنَا بگروید بخدای و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَا اُنْزِلَ اِلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ و بآنچه فرو فرستاده
شده است بسوی ابراهیم که ثلث یا ده صحیفه بوده است وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان او اسمعیل
و اسحق و یعقوب که نبیره او بود ——— و بفرزندان یعقوب اگرچه با اولاد ابراهیم و یعقوب هیچ
کتابی فرو نیامده اما چون متعبد با حکام صحیفه بودند گویا که این نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن
منزل است بر ما والاسباط جمع سبط وهو فی الاصل شجرة واحدة لها اغصان کثیرة والمراد منها اولاد
یعقوب وهم اثنا عشر سموا بذلک لانه ولد لکل منهم جماعة وسبط الرجل ولد ولده والاسباط من بنی اسرائیل
کالقبائل من العرب والشعوب من العجم وهم جماعة من اب و ام وَمَا اُوْتِیَ مُوْسٰی وَعِیْسٰی و بایمان دارم

بانچه داده شده اند موسیٰ عیسیٰ یعنی توریت و انجیل و سائر دلائل نبوت وَمَا اُوْتِیَ النَّبِیُّوْنَ و ایمان داریم بانچه
عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد خدا خود لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ هیچ جدائی نمی
افگنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ و حال آنکه با مر خدا ایم گردن نهادگانیم
فَاِنْ اٰمَنُوْا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ بانند آنچه شما ایمان آوردید
بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آئینه راه راست یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند
و اعراض نمایند فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست ایشان فِیْ شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند
با محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَیَکْفِیْکَهُمُ اللّٰهُ پس زود باشد خدای تعالیٰ کفایت کند و از
تو باز دارد شر یهود و نصاری و ترا نصرت دهد وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ و او ست شنوا اقوال موحدان کافران
با قرار و انکار و مید هند نیت ترا از اظهار دین پس او ست شنوا و قبول کننده دعائی تو و برساند ترا
بمقصود تو و دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیه جهودان کلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و
ترسایان نیز طرح مخالفت افگنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه ایست و نه شما را و صبغه
ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک
کننده مولود است از غیر دین مسیحا و از اقامه مقام ختنه دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیه حق
تعالیٰ امر فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ بگوئید اے مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خدا ست
و گوئید او ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً و کیست نیکوتر از خدای از جهت
دین و تلقین و تطهیر مومنان از او ناس تلویث و صبغة الله منصوب علی البدلیه است زیرا که بدل است
از ملة منه که ملة است یعنی متابعت کنید ملة ابراهیم را و متابعت کنید صبغة الله را که اسم است مر دین را
و خدائی تعالیٰ در قرآن شریف دین را بچند نام یاد فرموده ند دین و اسلام و ملة و فطرة و کلمة و طریق و سبیل
و منهاج و حبل و صبغة و در تفسیر زاهدی آورده اند و انما سمی الدین صبغة لان النصاری اذا ولد فیهم ولد
و مضی علیه سبعة ایام غمسوه بالمعمودیة او المعمودیة و هو الماء الذی ولد فیه عیسیٰ و کانوا یقولون صبغناه
بدین النصرانیة وَنَحْنُ لَهٗ و ما حق را باتباع صبغة الله عٰبِدُوْنَ پرستش گرانیم و العابد هو العامل
بحق العبودیة مجتهد فی مرضات ربه گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا بنگ دستی
بر آورند از همه عالمش بر سر آورند و نزد محققان صبغة الله رنگ بے رنگی است و تا کس از رنگ امیزی پاک

نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه سائل درویشان و نقاده عبادت و اشارت بیان معنی این صبغت است
و حقیقت ازین رباعی که حضرت صاحب لوایح خلدت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده
بی میتوان برد **رباعی** بس بیرنگ است یار دلخواه ای دل ؛ قانع نشوی برنگ تا آگاه ای دل ؛ اصل همه
رنگها از آن بیرنگیست ؛ من احسن صبغة من الله ای دل ؛ و در مثنوی مولانا معنوی فرموده اند که در آن
از برون مر درا ؛ از درون چو رنگ سرخ و زرد را ؛ رنگهای نیک از خم صفاست ؛ رنگ زشتان از سیاه آب
جفاست ؛ صبغة الله نام آن رنگ لطیف ؛ لعنة الله بوی این رنگ کثیف ؛ و در تفسیر روح البیان
فرموده اند که اوقات العبد اربعة الطاعة والمعصیة والنعمة والبلیة ولکل وقت منها سهم من العبودیة یقتضیه
الحق منک بحکم الربوبیة فمن کان وقته النعمة فسبیله الشکر وهو فرح القلب بالله ومن کان وقته البلیة
فسبیله الرضی والصبر فعلیک ان ترقب الاوقات الی ان تصل اعلی الدرجات وغایة الغایات چنانکه
مولانا معنوی میفرمایند ؛ کافرم من گر زیان کرده است کس ؛ در ره ایمان و طاعت یک نفس ؛ سر شکسته نیست
این سر را مبند ؛ یک دو روزه جهد کن باقی بخند ؛ تازه کن ایمان نه از گفت زبان ؛ ای هوا را تازه کرده
در نهان ؛ تا هوا تازه ست ایمان تازه نیست ؛ کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ؛ یهود و نصاری
از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما را که شرف دوستی
و عزت فرزندی حق ثابت باشد کوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که
بگو یا محمد در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ آیا مخاصمت میکنید با ما در دین خدای و دعوی اولویت در
انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم
است پس عبودیت او بر همه واجب باشد وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و ماراست جزای کردارها و مر شما راست
مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و اعمال در توحید و عبادت و
المخلص الذی لا یشرب ایمانه شک فی العمل ریاء و یسمی کلمة التوحید کلمة الاخلاص أَمْ تَقُولُونَ آیا میگویند
یهود و نصاری و حفص بخطاب میخواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان از راه سخن پروری إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ بدرستیکه ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اولاد که نواده گان
بودند جهودان بقول جهودان است أَوْ نَصَارَى یا بر کیش نصرانیان است و این سخن ترسایان است
قُلْ بگو یا محمد در جواب ایشان ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ آیا شما داناترید با دیان انبیا یا خدای تعالی

خود را که ما را خبر داده است ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین
ومن اظلم ممن کتم شهادة و کیست ظالم تر از خود از آنکس که بپوشد گواهی را عنده که نزدیک او ثابت است
من الله از جانب خدا یعنی بواسطه کتاب الهی نسخه بود و درین تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت
درباب نبوة حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام وما الله بغافل عما تعملون و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه
شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قران و انکار محمد تلک امة قد خلت آن قوم که گروهی بودند که رفتند
و درگذشتند و اعمال خود را همراه خود بردند برای شما آن اعمال ذخیره نگذاشته رفته اند که شما را بکار آید
لها ما کسبت مر ایشان را است آنچه خواهد رسید که خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم و مر شما را نیز همان
خواهد رسید که کسب کرده اید ولا تسئلون عما کانوا یعملون و مسئول نشوید از آن چیزی که دیگران
کرده اند تکریر این آیت برای تاکید و تقریر یا جهت تنبیه و تحذیر است تا آنکه افتخار مجوئید از اعمال پدران خود
و یا اعتماد کنید بر اعمال اسلاف خود که دعوی میکنند که ما شرف دوستی و عزت نسبی میداریم و مفید است
شرف حسب نسب بکار نمی آید بجز اعمال صالح که مخصوص باشند بدلیل قوله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب
گویند که چون هارون الرشید بعد از ادای حج بکوفه رسید روزی در بازار میرفت ناگاه بهلول مجنون او را
آواز داد که یا هارون یا هارون گفت کدام کس مرا میخواند گفتند بهلول گفت ای بهلول مرا می شناسی
گفت میشناسم هارون گفت من کیستم بهلول گفت تو آن هستی که اگر کسی بمشرق ستمی کند و تو
در مغرب باشی بروز قیامت ازین سوال کرده شوی پس هارون رشید ازین سخن بگریه آمد و گفت
یا بهلول چگونه حال من می بینی گفت عرض کن حال خود را بر کتاب خدا که ان الابرار لفی نعیم و
ان الفجار لفی جحیم باز گفت چه طور اند کردارهای من گفت انما یتقبل الله من المتقین باز گفت کجاست
قرابت من برسول گفت فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم نقل است که حضرت رسالت علیه الصلاة والسلام در مکه تا وقت
توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز بگذارید یهود از این مبتهج
شده میگفتند که از قبله ما [illegible] نماز میگذارد [illegible] می گفتند این مرد و اصحاب او راه ما
او را [illegible] پیروی [illegible] ندید جهت قبله را نیافتند خاطر آنحضرت ملول گشت فرمان الهی صادر گشت
که از بیت المقدس بکعبه [illegible] بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از انحال [illegible]

تمت بالخیر

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ عنقریب خواهند گفت بیخردان بیوقوفان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلَّاهُمْ
عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا چه چیز باز گردانید مسلمانان را از قبله ایشان که بودند بران یعنی بیت المقدس ما برای استفهام
انکاریست و محلا مرفوع است بابتدا و ولیهم خبر اوست گویند که آنحضرت صلعم نماز گزاردند بسوی بیت المقدس قریب هفده ماه بنا بر تالیف دلهای
یهود باز بفرمان پروردگار قبله مسلمانان کعبه معظمه قرار یافت تا [illegible] قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بگو ای محمد مر خدا راست همه
جهات هم مشرق که خانه کعبه بدان جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس بان صوب واقع شده هر مکان را خواهد قبله گرداند و هرگاه که خواهد آنرا
موقوف کرده مکان دیگر را قبله سازد يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه مینماید هر کرا خواهد از بندگان بسوی راه راست
که دین اسلام و قبله ابراهیم است * جهان مرآت حسن شاهد است فشاهد وجهه فی کل ذرات * وَكَذَٰلِكَ و همچنین قبله شما را ای مسلمانان
بفضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا و همچنان گردانیدیم شما را امتی میانه مانند خانه کعبه که در وسط شهر باشد یا مکانی که در وسط
خانه باشد یا مسندیکه در وسط گستره باشد یا شهریکه در وسط حلقه نشسته باشد حلقه همه بسوی او کرده هر چه بمعنی میانه میباشد بهتر از دیگران
همچنان خود میشود از ینست که هم قبله شما و هم امت هم شما بهتر چیده و برگزیده آمده این همه برای آن کردیم لِتَكُونُوا تا باشید بسبب این برتری
و اعتبار خود شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ گواهان برای انبیا بر منکران نبوت در روز قیامت در بخاری و دیگر صحاح مرویست که یدعی نوح
یوم القیامة فیقال له هل بلغت فیقول نعم فیدعی قومه فیقال لهم هل بلغکم فیقولون ما اتانا من نذیر فیقال لنوح من یشهد لک *
فیقول محمد و امته فتدعون فیشهدون له بالبلاغ و یشهد علیکم فذلک قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا والوسط العدل و امام
احمد و نسائی و ابن ماجه در تتمه این قصه این لفظ هم آورده اند که فیقال لهم ما علمکم فیقولون جاء نبینا فاخبرنا ان الرسل قد بلغوا و از جمله شهادت
این امت شهادت در حق اموات است که ملائکه رحمت و عذاب بر حسب آن تنعیم و تعذیب ایشان عمل مینمایند لیکن قبول این شهادت خاص
بصلحاء این امت است و اهل صدق از ایشان در بخاری و دیگر صحاح مرویست از انس بن مالک رضه که روزی بحضور آنحضرت صلعم جنازه
کسی می بردند مردم بر وی ثنای نیک میکردند فرمودند وجبت باز جنازه دیگری را بردند مردم ثنای بد بر وی کردند فرمودند وجبت حضرت
عمر فاروق رضه عرض کردند که یا رسول الله چه چیز واجب شد ارشاد کردند که بر جنازه اول شما مردم ثنای نیک کردید او را بهشت واجب شد
و بر این جنازه ثنای بد کردید او را دوزخ واجب شد گواهان خدا یید در زمین و در نوادر الاصول حکیم ترمذی بعد از روایت این قصه
مذکور است که آنحضرت صلعم این آیه تلاوت فرمودند امام احمد و بیهقی در شعب الایمان و دیگر محدثین روایت کرده اند که آنحضرت صلعم بر منبر فرمودند
که هر مسلمانی که بمیرد و چهار کس از همسایهای نزدیک وی گویند که از حال او آنچه میدانیم نیک است حق تعالی میفرماید که شهادت شما را قبول کردم
و آنچه شما از حال او نمیدانید از آن گذشتم و آمرزیدم این همه شهادت مشروط بحفظ لسان و گرفتن لگام زبان است چنانچه در مسلم و دیگر
صحاح مرویست از روایت ابی الدرداء که آنحضرت صلعم فرمودند که لعنت کنندگان روز قیامت شاهد نخواهند شد و نه شفیع گویا [illegible]

خصلت نهم مخصص این دایره امت محمدی آنکه مساواة الله من ذلک شرف عظیم که این امت بآن مخصوص است از وست میدهد سعید بن منصور و ابن ابی حاتم از کعب احبار روایت کرده اند که این امت را سه چیز داده اند که غیر از انبیاء دیگر امتی را نیست اول آنکه هر نبی را مبعوث میشد میگفتند بلغ ولا حرج و این امت را هم گفته اند ما جعل علیکم فی الدین من حرج دوم آنکه هر نبی شاهد میباشد بر امت خود و این امت را فرموده اند لتکونوا شهداء علی الناس سوم آنکه انبیا را میگفتند که دعا کنید اجابت خواهم کرد و تمام این امت را فرموده اند ادعونی استجب لکم و در حدیث شریف وارد است اذا جمع الله عباده یوم القیمة کان اول من یدعی اسرافیل فیقول له ربه ما فعلت فی عهدی هل بلغت عهدی فیقول نعم یا رب قد بلغته فیدعی جبریل فیقال له هل بلغک اسرافیل عهدی فیقول نعم فیخلی عن اسرافیل ثم یقال لجبریل هل بلغت عهدی فیقول نعم قد بلغت الرسل فیدعی الرسل فیقال هل بلغکم جبریل عهدی فیقولون نعم قد بلغنا جبریل و بلغت الامم فیدعی الامم فیقال هل بلغکم الرسل عهدی فمنهم المکذب ومنهم المصدق فیقول الرسل ان لنا علیهم شهداء فیقول من فیقولون امة محمد فتدعی امة محمد فیقال لهم اتشهدون ان الرسل قد بلغت الامم فیقولون نعم فیقول الامم یا ربنا کیف یشهدون علینا من لم یدرکونا فیقول امة محمد ربنا ارسلت الینا رسولا وانزلت علینا کتابا وقصصت علینا فیه ان بلغوا فنشهد علیهم بما عهدته الینا فیقول الرب صدقوا فذلک قوله وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ۞ و در تفسیر فتح العزیز در تحت تفسیر این آیه آورده اند که ازین آیه معلوم شد که اجماع این امت حجت است و مطابق آن عمل واجب زیرا که مخاطب لتکونوا شهداء علی الناس جمیع امت است از وقت نزول تا قیام قیامت چنانچه در امثال این خطاب هر جا همین قسم مراد میشوند مانند کتب علیکم الصیام کتب علیکم القصاص لیکن اگر درینجا تمام امت از اول تا آخر اعتبار کنیم قاعده تکلیف بهم میگردد زیرا که بعد از انقضای تمام امت هیچ کس باقی نخواهد ماند که قول ایشان بر وی حجت تواند شد پس معلوم شد که مراد اهل زمانه اند و چون اهل زمانه مخلوط میباشند عالم و جاهل و صالح و فاسق همه را آنها موجود میشوند بقرائن عقلیه معلوم شد که اعتبار یکفته علمای مجتهدین مهتدین است نه غیر ایشان و بهر حال اجماع ایشان بر خطا ممکن نیست الا این امت خیار و عدل نباشند و میان ایشان و امم دیگر فرقی نماند و این شرافت عظیم که این امت را بجهت اجماع حکم معصوم داده اند چنانچه حکم پیغمبر معصوم از خطا و واجب القبول است همچنان حکم این امت باجماع معصوم از خطا و واجب القبول و تفسیر روح البیان میفرمایند جعلنا سبحانه وتعالی اخر الامم لتکون یوم القیامة شهداء علی جمیع الماضیة ویکفی شرفا لهذه الامة المرحومة ما قال صلی الله علیه وسلم فی حق علمائه علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و ذکر الراغب الاصفهانی فی المحاضرات انه قال الامام الشاذلی صاحب حزب البحر اضطجعت فی المسجد الاقصی فرأیت فی المنام قد نصب تخت خارج الاقصی فی وسط الحرم فدخل خلق کثیر افواجا افواجا فقلت ما هذا الجمع فقالوا جمع الانبیاء والرسل قد حضروا لیشفعوا فی حسین الحلاج عند محمد لاساءة ادب وقعت منه فنظرت الی التخت فاذا نبینا محمد جالس علیه بانفراده وجمیع الانبیاء علی الارض جالسون مثل ابراهیم وموسی وعیسی ونوح فوقفت انظر واسمع

کلامهم مخاطب ہے موسیٰ بنبینا وقال الہ انک قد قلت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فأرنا منهم واحدا فقال علیه السلام هذا واشار
الی الامام الغزالی فسأله موسیٰ سؤالا فأجابه بعشرة اجوبة فاعترض علیه موسیٰ بان السؤال ینبغی ان یطابق الجواب والسؤال
واحد والجواب عشرة فقال الامام هذا الاعتراض وارد علیک ایضا حین سئلت ما تلک بیمینک یا موسیٰ وکان الجواب عصای
فعددت صفات کثیرة قال نبینا انا متفکر فی جلالة قدر محمد وکونه جالسا علی التخت بانفراده والخلیل والکلیم والروح جالسون علی
الارض اذ رفسنی شخص برجله رفسة مزعجة فانتبهت فاذا القیم ثم غاب عنی فلم اجد الی یومنا هذا ومن ثم قال فانسب الی ذاته ما شئت من
شرف وانسب الی قدره ما شئت من عظم انتهی اگر در قیامت امتهای دیگر از این اعتبار و عدالت شما انکار کنند تکذیب شما را
در اثبات عدالت معتبر خود دست آویزی سند باشد ویکون الرسول علیکم شهیدا و باشد رسول شما بر شما گواه زیرا که
او مطلع ست بنور نبوت بر رتبه متدین بدین خود که کدام درجه از دین من رسیده و حقیقت ایمان او چیست و حجابی که بدان از ترقی
محجوب مانده است کدام ست پس او می شناسد گناهان شما و درجات ایمان شما را و اعمال نیک و بد شما را و اخلاص و نفاق شما را لهذا
شهادت او در دنیا بحکم شرع در حق امت مقبول و واجب العمل ست و آنچه او از فضائل و مناقب حاضران زمان خود مثل صحابه و
ازواج واهل بیت یا غایبان از زمان خود مثل اویس و مهدی و مقتول دجال یا از معایب و مثالب حاضران و غایبان میفرماید
اعتقاد بر آن واجب ست و از این ست که در روایات آمده که هر نبی را بر اعمال امت خود مطلع میسازند که فلان امروز چنین میکند و فلان
چنان تا روز قیامت ادای شهادت تواند کرد و چون پیغمبر شما شما را تعدیل نماید و معتبر شما بیان کند دیگر شما را از انکار امم دیگر چه باک
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها و نگردانیده بودیم قبله شما آن قبله را که تو بودی چندی روز بر آن متوجه الا لنعلم من
یتبع الرسول مگر برای آنکه بدانیم و ممیز و جدا کنیم آن کس را که پیروی رسول کند و از قبله ممن ینقلب علی عقبیه از آن کس که
باز گردد و بر پاشنهای خود مثل ست در باب کسی که باز گردد و آنچه را او عدول کند یعنی تا از حد اسلام نه برآید و بر گردیدن ایشان بر
پاشنهای خود دلیل ست که مدد ایشان در رجوع مومن ایشان از دین حق بسوی باطل و در تفسیر روح البیان فرموده اند المعنی
لیعلم رسول الله والمومنون وانما اسند علمهم الی ذاته لانهم خواص اهل الزلفی عنده تعالی وان کانت و بدرستیکه هست قبله یعنی
تحویل آن لکبیرة هر آینه شاق و گران الا علی الذین هدی الله مگر بر آنکه راه نموده است خدای ایشان را تا تحویل این قبله را
حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت
المقدس نماز گزاردند از صحابه پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون سعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی
فرمود که وما کان الله لیضیع ایمانکم و نیست خدا بفضل و کرم که ضایع گرداند نمازهای شما را که بطرف
گزارده اید یا تباه کند ایمان شما که روی به بیت المقدس داشته اید ان الله بالناس لرءوف رحیم بدرستیکه خدای تعالی

بمردمان عموماً خواه مسلمان باشند خواه کافر خواه صالح خواه فاسق خواه منقاد و خواه متمرد باشند البته مهربان بسیار
و بسیار رحیم است که صلاح ایشان فوت نگذارد و مزد ایشان ضایع نگرداند بیت فرو ماندگان را برحمت قریب تضرع
کنان را بدعوت مجیب ٭ حکایت میکنند که در عهد حضرت داؤد علیه السلام ظالمی بود که نهایت ستم بر مردمان میکرد او را
گرفتند و وقت عشا بالای کوهی بردند و بگلوی او رسن انداخته بر درختی آویختند و بجاهای خود آمدند و آن ظالم در نهایت
تضرع کنان متوجه ببتان شد هیچ فائده نیافت باز ناچار شده بسوی پروردگار التجا برد و گفت ای بار خدا تو معبود برحقی
اکنون بسوی تو فریاد آورده ام بمن بپای برحمت و رافت خود ناگاه از جانب خدای تعالی بجبرئیل فرمان رسید که ای جبرئیل این
این بنده من بتها از زر و سیم بسیار داشته بود لکن با این بیکسی کسی بکار نیامد و بفریاد او نرسید بدرگاه ما متوجه شد فریاد
میخواند و زاری میکند ذات ما بر بندگان رحیم و مهربان بسیار دارد دعا او قبول فرمودم پس برای بنده ما را و خلاص کن او را و بسلامتی و
عافیتی تمام زنده او را بر زمین ایستاده کن پس جبرئیل بمجرد ارشاد بزمین رسید او را از آن خلاص نموده بر زمین قایم نمود
چون صبح شد همه مردمان بآن کوه آمدند و دیدند که آن شخص زنده است نماز میگذارد و باز از آن جا رفتند حضرت داؤد را این
ماجرا خبر دادند داؤد برای انکشاف این ماجرا از خدای تعالی استدعا فرمودند پس وحی و ندا بداؤد رسید که یا داؤد انی ارحم من ان
یدعونی فان لم افعل فای فرق بینی و بین الصنم و بعضی از مفسرین ایمان را بر نماز حمل کرده اند چنانچه بخاری از ابن عباس روایت
کرده و برین تفسیر مخالفت عظیم اعمال ایمان بنماز ثابت میشود که او را حق تعالی عین ایمان گردانیده و لهذا در حدیث شریف وارد است
که بین العبد و بین الکفر ترک الصلاة و از آیت سوره روم که و اقیموا الصلاة و لا تکونوا من المشرکین نیز اشعار باین مطلب
فهمیده میشود قد نری تحقیق می بینیم لفظ قد بر تقلیل مضارع می آید لیکن درین آیه برای تکثیر واقع شد بطریق استعاره بنابر مجانست
در میان ضدین ضدیت و دیگر در لفظ مستقبل است و در معنی ماضی روشن شد و نیز متاخر است در تلاوت متقدم است بنابر
معنی زیرا که اول قصه است معنی چنین باشد که دیدیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ گردانیدن روی تو در جوانب
آسمان برای انتظار وحی این آیت در تحویل قبله است سید عالم علیه الصلوة والسلام از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبله ما
میگذارد ملول شد او را آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم اقدم القبلتین است درین باب بجبرئیل سخن گفت جبرئیل متوجه
مقام خود شد و سید کائنات هر ساعت از پی او بسمای نگریست منتظر وحی میبودند تا جبرئیل آمد و این آیت ورد که با توجه
تو باسمان میدیدیم اول الخبر یکه ناسخ شد در منسوخات آن نماز بود که منسوخ شد بنماز پنجگانه برای تخفیف بعد از آن تحویل
قبله بسوی بیت المقدس منسوخ شد بتوجه کعبه معظمه فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا پس البته متوجه خواهیم کرد ما ترا بسوی قبله که تو خواهی
و پسند میکنی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را در همه اوقات شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است

بخانه کعبه نزد و شنبه منتصف رجب سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این
حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمحراب کعبه توجه فرمودند و آن مسجد بمسجد القبلتین اشتهار یافت بعد از تخصیص خطاب
جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید در بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید
نماز گزارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور زیرا که آن قبلة البیت تا نفخ صور
وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و بتحقیق آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
هر آینه میدانند که این تحویل یا توجه درست و راست و حکم آن از پیش پروردگار ایشان است چه در توریت خوانده اند که پیغمبر
آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله که بدان باز گردد کعبه است لیکن ایشان دیده و دانسته این فضیلت این امت را بلکه جمیع فضائل
انبیا را می‌پوشند و کلماتی را که در نعت این پیغمبر در کتابهای ایشان است تحریف میکنند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
يَعْمَلُونَ و الله تعالی غافل نیست از آنچه بعمل آرید از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و بخدا که اگر بیاری
تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهودان و ترسایان بِكُلِّ آيَةٍ بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی که
از تو خواهند بر حقیقت توجه کعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیز
نیستی تابع شونده مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ و نیست بعضی از ایشان که یهود باشند تابع قبله
بعضی دیگر که نصارا باشند چه میان ایشان دو معتبر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ و اگر پیروی کنی ای محمد بر سبیل فرض
آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنکه آمده است پیش تو علم یقینی از راه وحی که
قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستیکه تو باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمائی هر آینه از جمله
ستمکاران ظاهر خطاب راجع است بسوی پیغمبر اما معنی راجع است با متان و نیز درین آیه تحذیر است متابعان هوا
و شهوات نفسانیه زیرا که هر که پاک است از هوا و حرص و شان او از متابعت هوا منع فرمود بر سبیل فرض محال چه گمان
بآنانکه موصوف باین صفت معصومیت نیستند که در مثنوی میفرماید شعر هوا تا تازه است ایمان تازه نیست ه این هوا
جز قفل آن دروازه نیست الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب خواه یهود باشند خواه نصرانیان
يَعْرِفُونَهُ می‌شناسند قرآن را و اصح آنست که پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ چنانکه می‌شناسند پسران خود را در میان
کودکان یعنی شناختن ایشان در باب پیغمبر علیه السلام بی‌شبهه است لیکن در اظهار این مقدمه مختلف اند بعضی از ایشان از راه حق پرستی
اظهار میکنند وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بدرستیکه فریقی از ایشان هر آینه می‌پوشند حق را
دیده و دانسته که ایشان میدانند که می‌پوشند لیکن حق واقعی بپوشیدن ایشان پوشیده نمی‌ماند زیرا که الْحَقُّ حق

همانست که نازل شده من ربک است از پروردگار تو فلا تکونن پس مباش خطاب بآنحضرت است مراد امت اند یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان امر قبله را که من عند الله است و معنی نهی امت از شک امتثال امر است بجا آوردن ضد آن که یقین است و طمانیت دل گویند که آدمی را سه مراتب اند یکی مرتبه تقلید که آن برای عوام است دوم مرتبه تحقیق و ایقان و آن برای مجتهدان است مانند ائمه اربعه و سوم مرتبه مشاهده و عیان است و آن برای کاملان اهل سلوک اند و تا وقتی که آدمی نفس خود را از اخلاق ردیه پاک نمیکند راه عرفان نیابد اگرچه در علم و عقل کامل باشد نمی بینی بسوی شیطان که با وجود عقل و علم چگونه در ورطه تکبر و نافرمانی خدا افتاده بجهت آنکه در نفس خود تکبر و حسد میداشت و همچنین حال اهل کتاب است امر قبله و در نشان پیغمبر که نفع داد ایشان را علم و معرفت بسبب خبث باطنی ایشان را لازم است که در تزکیه نفس و تصفیه قلب و استقامت امر حق سعی بلیغ نماید بحدیکه حاصل کند مرتبه یقین را ⁂ عاشقی دید از دل بیتاب حضرت حق تعالی اندر خواب ⁂ دامنش را گرفت آن غمخوار ⁂ که ندارم من از تو دست گذار ⁂ چون برآمد ز خواب خوش آن درویش ⁂ دید محکم گرفته دامن خویش ⁂ حکایت میکنند که شیخ یونس در خدمت مرشد خود قریب صد سال الصلوت حاضر مانده بود و همیشه بر پشت خود هیمه و چیزهای شیخ بار کرده میرسانید تا آنکه پشت او ورم گرفت و گاهی شکایت بزبان نیاورد و مرشد نیز بسوی او نظر مهر میداشت و دیگران این حسد میکردند و میگفتند که چنین شفقت برای آن میکند که میخواهد که از دختر مرشد نکاح کنم تا آنکه این سخنان بگوش شیخ نیز رسید مگر شیخ سخنان ایشان التفات نفرمودند تا آنکه روزی یونس هیمه را بر پشت بار کرده حاضر شد مرشد فرمودند چه خوش چوب است یا یونس عرض کرد که از بهر آن لایق در دروازه نیست لیکن مرشد او را نزد خود طلبیده دختر خود را به عقد نکاح او داده و فرمودند تا که بشنوند برادران این سخنان دروغ گویان و نا حق شود خجالت ایشان بود آن دختر باین مرتبت که چون تلاوت قرآن شروع نمودی آب جاری باز ماندی یونس تا آخر عمر خود گاهی قصد قربت او نکرد و میگفت مرا لایق نیست که با چنین زن پارسا دست سانم ادب باید کرد الغرض ⁂ سالک را باید که هوای نفس را ترک نماید و بر قدر کفایت قناعت کند و نه مقید شود بارزوهای نفس زیرا که مخالفت هوای نفس موجب دخول جنت است لقوله تعالی اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی ولکل و مر هر گروهی را از خداپرستان از انبیا که ارباب شرایع اند یا سوی جهتی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدا تعالی او را بدان سو گردانیده فاستبقوا الخیرات پیشی گیرید بر یکدیگران بخوبیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که ازین نهادی چیز پیش رو و از هر سوی اظهور کرده که قبله دست و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میمانند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله فانیا تولوا فثم وجه الله در نظر نمیگردد ⁂ مثنوی ⁂ قبله شاهان بود تاج و کمر ⁂ قبله ارباب دنیا سیم و زر ⁂

بیان
مرتبه مراتب ایمان

حکایت
شیخ یونس رحمة الله علیه

قبلهٔ صورت پرستان آب و گل ؛ قبلهٔ معنی شناسان جان و دل ؛ قبلهٔ زهاد محراب قبول ؛ قبلهٔ بد سیرتان کار فضول ؛
قبلهٔ تن پروران خواب و خورش ؛ قبلهٔ انسان دانش پرورش ؛ قبلهٔ عاشق وصال بی زوال ؛ قبلهٔ عارف جمال ذی الجلال
قبلهٔ اصحاب منصب مال و جاه ؛ قبلهٔ اهل سلوک اسباب راه ؛ قبلهٔ حرص و امل ارشد هوا ؛ قبلهٔ قانع توکل بر خدا ؛
صاحب الحقایق فرموده که هر چیز را از انسان قبله ایست که روی توجه بدان آرد قبلهٔ بدن آنچه حواس خمسه بدان لذت یابند
از ماکولات و مشروبات و مشمومات و مبصرات و امثال آن و قبلهٔ نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبلهٔ دل آخرت است
و قبلهٔ روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبلهٔ سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار آورده
که هر کسی را روی بجانبی آورده اند ای موحدان شما ما را باشید و روی از ما متابید قل الله ثم ذرهم در باب ایشان شماست هدایت و میفرماید
أَيْنَمَا تَكُونُوا هر جا که باشید بهر قبله که رو آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا خواهد آورد شما را او تعالی بجای
در محشر برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه خدای تعالی بر همه چیزها از احضار و تمیز تواناست
و در تفسیر فتح العزیز آورده اند که از لفظ فاستبقوا الخیرات امام شافعی استنباط کرده اند که نماز را در اول وقت ادا کردن
افضل است تا معنی استباق متحقق گردد و پیش از مردم دیگر ادا نماید و موید این استنباط است حدیث نبوی که فرموده اند یا
علی سه چیز را تاخیر مکن نماز چون وقت او رسد و جنازه چون حاضر شود و زن بیوه چون برای او شوهر مناسب بهم رسد
لیکن نماز ظهر را در وقت شدت گرما تاخیر مستحب است و همچنین نماز عشا را تا ثلث شب تاخیر مستحب است بدلیل احادیث صحیح
درین باب و نزد امام اعظم رحمه الله تاخیر نماز از اول بهتر است که موجب کثرت جماعت میباشد و ثواب انتظار هم حاصل
میشود مگر در نماز مغرب که بهر حال تعجیل و بهتر است و نماز ظهر را در غیر موسم گرما نیز تعجیل مستحب است بالجمله بتقدیر خود اجماع امت است
که بعد از دخول وقت تکاسل از تهیه نماز با اشتغال امور دیگر ممنوع است فقط ظاهر مدلول استباق خیرات همین قدر است
کسی که با انتظار جماعت نشسته است در حکم مصلی است و در امتثال امر استبقوا مشغول وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان
و در هر زمان که بیرون می آئی از مکه را نوقت پشت بکعبه و انه شد فَوَلِّ وَجْهَكَ پس رو خود را بگردان در وقت ادای
نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَإِنَّهُ و تحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ هر آئینه راست و پسندیده است
و فرود آمده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بیخبر نیست از آنچه شما میکنید از جهت
استقبال کعبه میآئید نماز شما عند الله صحیح است و ثواب آن جناب برابر ان عود وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از هر جا که بیرون می آئی پس بگردان روی خود در نماز بسوی مسجد حرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
و هر جا که باشید ای امت خواه در حضر خواه در سفر خواه در راه صحرا خواه در منزل و سرا و خواه در مسجد خواه در خانه و خواه در بازار

قولوا وجوهکم شطره پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه تن خود بجانب همان مسجد الحرام بمتابعت پیغمبر خود
و هیچ گاه مخالفت این نکنند لئلا یکون للناس تا نباشد مر یهود یا مشرکان را علیکم حجة بر شما در باب توجه بمسجد اقصی
حضوری و حجتی که یهود میگفتند که محمد دین ما انکار میکند و قبله ما اعتقاد میکند و مشرکان طعنه میزدند که این مرا چه شد که روی از
قبله پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا منهم مگر آنها که ستم کردند بر
نفس خود بعناد و تعصب و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند که از میل با قبله آبای خود روی گردانید و
مشرکان طعنه میکردند که محمد دانست که ما بر حق ایم دیگر باره رو بقبله ما کرده فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در
توجه بجانب کعبه و اخشونی و بترسید از من بجا آوردن فرمان من و لاتم معطوف است بر لئلا یکون یعنی رو بکعبه آرید
تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنیم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنفیه
علیکم بر شما و لعلکم تهتدون و دیگر تا باشد که شما راه بیابید به شرایع دین و احکام آن گفته اند نعمت بر شما
تمام کنم در آخرت و در حدیث شریف وارد است که آنحضرت صلعم شخصی را شنیدند که در دعا خود میگفت اللهم انی اسئلک تمام النعمة
فرمودند هیچ میدانی تمام نعمت چیست تمام نعمت دخول بهشت کما ارسلنا چنانچه در دنیا بارسال رسول انعام کرده
کرده فرستادیم فیکم رسولا در میان شما رسولی منکم از جنس شما که عربی نژاد و قریشی نسب است و این تمام نعمت است
که آن رسول از قوم شماست تا تمام قوم را شرف و فخر بوجود او حاصل شود تا قیام قیامت آن شرف و فخر باقی و مستمر ماند
یتلوا علیکم آیاتنا که میخواند بر شما آیتهای قرآن را و یزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار
میکند تا از گناه پاک شوید و یعلمکم الکتاب و می آموزد شما را معانی ظاهر قرآن و الحکمة و معانی اسرار و دقایق
آن کتاب یعنی احکام آن از حلال و حرام و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و تعلیم میدهد شما را از آنچه نیستید که شما خود
بدانید آنرا بر دو فکر و کاوی خود مثل عدد رکعات تعین اوقات نماز و نواقض وضو و موجبات غسل و غیر ذلک پس چون
دانستید که باین مرتبه مرهون احسان و منعم انعام من آید فاذکرونی پس یاد کنید مرا بهر رنگ که ممکن شود و بزبان مثل
تلاوت قرآن و یاد نام من و جلیها ذکر و حمد و تسبیح و تکبیر و تهلیل و بجوارح و اعضا که هر عضوی را از منهیات من که متعلق
بآن عضو است یاد کرده و از من بترسید باز مانید اذکرکم من نیز شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه میگوید که در اخبار رسیده
است که حق سبحانه تعالی امر فرموده که من بنده را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ
بر ایشان تمام کردمی آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال
عبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد از این ذکر نه ذکر زبانست

بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین رحمه الله پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می شنوم فرمود
که زبان بیگانه است در میان یکجند و شیخ ابوبکر واسطی فرموده اند که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و [illegible]
فرزند اعز صفی الدین علی را رباعیست رباعی جز یاد توام در دل ناشاد برفت ٭ وز سینه هوای گل و شمشاد برفت ٭
مستغرق ذکر تو چنانم کز دگر ٭ در ذکر توام ذکر تو از یاد برفت ٭ و در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده اند فاذکرونی
بالتذلل اذکرکم بالتفضل او فاذکرونی بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة و فاذکرونی بالارادة اذکرکم بالافادة عاقلان
مدام بدل او را یاد کنند زیرا که شادی دل ایشان بذکر وی است کما قیل آنها که ورا بجان و دل یاد کنند جان و دل خود را
بیاد او شاد کنند ٭ الله اعلم انی لست اذکره فکیف اذکره اذ لست انساه ٭ عجبت لمن یقول ذکرت ربی ٭ وهل
انسی فاذکر ما نسیت ٭ شربت الحب کاسا بعد کاس ٭ فما نفد الشراب و ما رویت ٭ و یکی از جمله بزرگان ابراهیم ادهم را بخواب
دید گفت یا معلم الخیر ارشدنی فقال الخیر کله فی ذکر مولاک و الشر کله فی حبک دنیاک و در تفسیر روح البیان آورده اند
فاذکرونی بالطاعة لقوله علیه السلام من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلت صلاته و صیامه و قراءة القرآن و من عصی الله فقد
نسی الله وان کثرت صلاته و صیامه و قراءة القرآن اذکرکم بالثواب و اللطف و الاحسان و افاضة الخیر و فتح ابواب
السعادات و عبد الله بن جبیر از ابن عباس رضی در تفسیر این آیت آورده یقول الله ذکری لکم خیر من ذکرکم لی یعنی ذکر مرا
در حق خود قیاس کنید از ذکر خود در حق من اگر شما مرا بوجه نیک یاد میکنید من هم شمارا بوجه نیک یاد می کنم و اگر در حالت
بدی یاد میکنید من هم شمارا ببدی یاد میکنم و ابن جریر از سدی روایت کرده که هیچ کس از بندگان یاد خدا نمی کند مگر که
حق تعالی نیز یاد او میکند که مؤمن باشد است او بمغفرت و رحمت یاد میفرماید و اگر کافر است او را بعذاب و لعنت و گفته اند اذکرونی
بطاعتی اذکرکم برحمتی و مغفرتی اذکرونی بالمجاهدة اذکرکم بالمشاهدة اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالاجابة اذکرونی
فی ملاء من الناس اذکرکم فی ملاء من الملائکة اذکرونی فی الرخاء اذکرکم فی البلاء اذکرونی فی السراء اذکرکم فی الضراء
اذکرونی فی الیسر اذکرکم فی العسر اذکرونی فی الحیوة اذکرکم بعد الممات اذکرونی فی الدنیا اذکرکم فی الآخرة اذکرونی
بالعبودیة اذکرکم بالربوبیة اذکرونی بالصدق والاخلاص اذکرکم بمزید الاختصاص و نیز محدثین بروایت ابن عباس رضی
از آنحضرت صلعم آورده اند که هر کرا چار چیز از جانب خداوندی عنایت شده او را خیر دنیا و آخرت حاصل گشت دل
شاکر زبان ذاکر و بدن صابر و زوجه که بر ناموس و مال آن شخص نگهبان و امین باشد و ابن حبان بروایت ابو سعید خدری
آورده که آنحضرت صلعم فرمودند که مردم بسیار بر مسندهای بلند نشسته و بر بالشها آرمیده مشغول بذکر خدا خواهند بود
حق تعالی ایشان را برکت ذکر با وجود این بر تبه های بلند و بهشت درجات بلند عطا خواهد فرمود و در صحیحین آمده است

که مثال ذاکر مانند زنده است و مثال غیر ذاکر مانند مرده است و در صحیح مسلم و دیگر صحاح از آنحضرت مرویست
که هیچ جماعت برای ذکر خدا نمی نشینند مگر ملائکه گرد اگرد ایشان میگردند و رحمت الهی ایشان را میپوشد و سکینه بر ایشان نازل
میشود و حضرت حق تعالی ایشان را در مقربان حضور خود یاد میفرماید نیز در صحیحین وارد است که بسیاری از فرشتگان خدا
کوچه بکوچه برای تلاش اهل ذکر میگردند و جاییکه جماعه را مشغول بذکر می بینند چون مجالس فاتحه درود که مردمان
جمع شده قرآن میخوانند و ذکر کلمه میکنند آن فرشتگان باهم آواز میکنند که اینطرف بیایید و اینک مطلب شما اینجاست
پس آن جماعت را بپرهای خود احاطه کرده و در زده ایستاده میشوند تا باسمان و چون اهل ذکر فارغ شده متفرق شوند آن
فرشتگان نیز باسمان روند و حق تعالی از ایشان می پرسد حال آنکه داناتر است از کجا آمدید فرشتگان میگویند که از نزد بندگان
تو آمدیم که در زمین ترا یاد میکنند و برای تو تسبیح و تهلیل میکنند حق تعالی میفرماید که آیا مرا دیده اند فرشتگان میگویند نه
حق تعالی میفرماید که اگر مرا ببینند چه کنند فرشتگان میگویند اگر ترا ببینند زیاده تر مشغول بذکر تو شوند و بکمال جد و کوشش
ترا یاد کنند باز حق تعالی میفرماید که از یاد کردن من چه چیز میخواهند و از چه چیز پناه میجویند فرشتگان میگویند که بهشت
میخواهند و از دوزخ پناه میجویند حق تعالی میفرماید که این هر دو را دیده اند فرشتگان میگویند که نادیده طالب بهشت اند
و گریزان از دوزخ و یقینست که اگر ببینند آنرا زیاده تر طالب شوند و ازین زیاده تر گریزان باشند حق تعالی میفرماید
که پس شما گواه باشید که من ایشان را آمرزیدم و مطلب ایشان را بایشان دادم فرشتها عرض میکنند که فلانی هم در میان اینها بود
لیکن از اهل ذکر نبود برای کاری آمده بود و نشسته بود حق تعالی میفرماید او را هم آمرزیدم این جماعه مرتبه دارند که همنشین ایشان
نیز رستگار میشود و در صحیح مسلم و دیگر صحاح وارد است که روزی آنحضرت از خانه خود برآمدند و بر حلقه ایستاده شدند
و پرسیدند که شما بچه غرض حلقه زده نشسته اید عرض کردند که ما برای یاد خدا نشسته ایم و ادای شکری میکنیم که ما را هدایت
باسلام فرمود آنحضرت فرمودند که قسم خورده بگویید که شما برای همین غرض نشسته اید آنها قسم خورده عرض کردند آری
فرمودند که من شما را بتهمت قسم ندادم که تهمت دروغ بر شما داشته باشم لیکن پیش من جبرئیل آمده بود و مرا خبر داده رفت
که حق تعالی بشما با فرشتگان فخر میفرماید خواستم که وجه فخر را از شما تحقیق کنم و در طبرانی بروایت متعدده وارد است
که آنحضرت میفرمودند که بجانب راست تجلی الهی جماعه بر منبرها نشسته خواهند بود که انبیا و شهدا بر حال ایشان رشک بر
خواهند فرمود حال آنکه انبیا و شهدا نیستند و چون مردم پرسیدند که یا رسول الله این جماعه کدام مردم خواهند بود فرمودند
که آن مردم یک فرقه نیستند بلکه از فرقهای مختلف و شهرهای مختلف محض لوجه الله باهم دوستی پیدا کرده اند و برای
ذکر خدا جمع میشوند چون جمع شدن مردمان برای مجلسهای درس و وعظ و غیره از مجلسها ذکر و ابن ابی شیبه از حضرت

امام باقر آورده که هیچ چیزی نزد خدا محبوب تر از ذکر و شکر نیست و لهذا در جایکه مقام امتنان است همین دو چیز را طلب فرموده است
که فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولا تکفرون یعنی یاد کنید مرا و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و کفران نعمت مکنید و ناسپاسی مکنید و در تفسیر وجیز العبارات
فرموده اند و لا تکفرون تنبیها علی ان ترک الشکر کفر و در تفسیر فتح العزیز آورده اند که در شرع چند چیز برای ادای شکر چند نعمت
مقرر فرموده اند شکر تولد ولد عقیقه است و برابر موی سر او نقره را وزن کرده خیرات کردن و شکر نکاح ولیمه و شکر پوشیدن جامه
نو آنست که جامه کهنه را بنام خدا بمحتاجان بدهد و شکر روزه ادای صدقة الفطر و توسیع و تکلف و تزئین در روز عید الفطر است
و شکر ادای حج قربانی عید اضحی است و تکلف و تزئین آن روز و شکر نوشیدن و خوردن و از خواب برخاستن اذکاریست که
کردن در اوقات دعاهای ماثوره بخوانند و شکر مال آنست که بر خود و اثر آن را ظاهر کند و در لباس و خوراک بصورت مفلسان نماند
و شکر سواری جانور آنست که گاه گاه بمحتاجان بعاریت دهد و شکر مواشی آنست که شیر یک جانور از آنها براه خدا بمستحقان میداده باشد
و شکر زراعت و میوه آنست که از خوردن آن کسی را منع نکند اما اگر کسی خواهد که برداشته ببرد او را از حرمت میرسد و شکر صنعت
آنست که محتاج را بآن اعانت نماید خصوصا مثل کتابت و خیاطت و تعلیم قرآن و مسائل دین و شکر نعمت علم است
وعلی هذا القیاس یا ایها الذین آمنوا یعنی کسانیکه ایمان آورده اند اگر ادای حق ذکر و شکر و ترک کفران نعمتهای
من بر شما دشوار افتد استعینوا بالصبر مدد طلبید بصبر که کلید نجات است و از فضائل صبر آنست که حق تعالی او را در
هفتاد و چند جا از این کتاب عزیز ستوده از آنجمله وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل
بما صبروا و لنجزین الذین صبروا انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و از این معلوم شد که هر طاعت را اجر و مقدار است غیر از صبر که اجر او در مقدار
و اندازه نمی آید و از فضائل صبر آنست که عبادت عمده که روزه است محض صبر است از اکل و شرب و جماع و در حدیث
در حق آن عبادت وارد شده که الصوم لی و نیز نصرت و امداد را متعلق بصبر فرموده اند در آیت ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم
من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة و نیز صابران را مجمع عنایات خاصه خود ساخته اند در آیت اولئک علیهم صلوات
من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون و در حدیث صحیح است که الصبر نصف الایمان و حضرت علی کرم الله وجهه و عبدالله
بن مسعود فرموده اند که الصبر الایمان کله والصلوة و مدد طلبید بنماز زیرا که نماز عبادتی است مرکب و تریاقیست
مجرب از چند جزو و جزو اعظم آن خلاصه ارکان آن دعاست که گره کشای هر خرد و کلان و سبب قضای حوائج است چنانچه
صلوة الحاجة برای هر مطلبی و صلوة الاستسقا برای طلب باران و مطلق نوافل برای فتح مضطر و در حدیث شریف وارد است
که چون آنحضرت را امری مضطر می کرد در مشغول نماز میشدند و حاکم و بیهقی روایت کرده اند که یکبار عبدالرحمن بن عوف را
غشی رو داد تا آنکه مردم گمان کردند که وفات یافته باشند از نزد ایشان برخاستند و مکان را خالی کردند درآنوقت بهوشی

زن ایشان ام کلثوم بنت عقبه در مسجد آمدند و این آیت بخواندند که یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة و بنماز مشغول
شدند ساعتی نگذشت ایشان را افاقت شد و دو حیات دوباره یافتند و نماز حضرت ابراهیم در وقتی که ساره را [illegible]
جبار کشیده بردند سابق مذکور شد و نماز جریج راهب وقتی که او را تهمت زنا کردند در بخاری و مسلم است و در تفسیر روح البیان آورده اند
که الصلاة ام العبادات و معراج المؤمنین و مناجات رب العالمین و انما خص الصبر والصلوة بالذکر لان الصبر اشد الاعمال
الباطنة علی البدن و الصلوة اشد الاعمال الظاهرة علیه لانها مجمع الطاعات من الارکان و السنن و الآداب و الحضور
و الخشوع و التوجه و السکون و غیر ذلک مما لا یتیسر حفظها الا بتوفیق الله تعالی و اکتفی بذکر الصلاة لان الخطاب لکل
من المؤمنین و المشترک بین الجمیع بعد الایمان الصبر عن المعاصی و الصلاة و اما الزکاة فمختصة باصحاب النصاب
و اما الحج فباصحاب الاستطاعة و الصوم صبر عن الاکل و الشرب و غیرهما إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بدرستیکه خدای تعالی
با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت و اجابت دعوة وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ
و مگوئید مر آنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بذکر شهدا میکردند بعضی
بسبیل تحسر میگفتند که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده
مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ ولیکن نمیدانید کیفیت حیات ایشان را
زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده والآیة رد علی المعتزلة فانهم قالوا المیت جماد و تعذیبه
مستحیل و انما سماهم احیاء باعتبار المآل بمعنی انهم یصیرون احیاء فی ثانی الحال و الجواب قلنا تخصیص الله تعالی الشهداء
بالحیوة فی الحال اثبات الترزیق لهم یعنی بما قالوا لوان کنا لا نعرف کیفیة الترزیق لهم و در تفسیر فتح العزیز آورده اند
که چون آدمی میمیرد روح او از بدن جدا میشود و بیحس میشود یعنی عدم حس و حرکت و ادراک و شعور جسد را میدهد اما روح و سید بدو در
روح تعلق تغیر نمیشود چنانچه حاصل بود حالا هم هست شعور و ادراک که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر
زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلانیه او را از صفای ادراک مانع میشد چون از بدن جدا شد مانع مرتفع گشت پس ارواح را
تعلق خواه روح شهید باشد یا روح عامه مؤمنین یا روح کافر و فاسق یا بمعنی مرده توان گفت مرده صفت بدن است
[illegible] ادراک نعمت بسبب تعلق بدن باز از وی ظاهر میشدند و حالا نمیشوند ارواح را و بعض لاحق میشود
[illegible] بعد از مفارقت بدن اثری باز بسیار میشدند وقتی که با بدن متعلق میشدند تیسیر روح او فراغ بود و حالا که
[illegible] متمتعات و لذات مثل اکل و شرب میسر بود که بواسطه بدن با نها خوگر شده بود از دست داده اند و لهذا او را
مرده [illegible] حکم موت [illegible] و در موقع مستعمل میگویند که اعمال نیک بداو ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد

ذکر حال شهدا

بیان نعم

[illegible]

و بر سعادت یا شقاوت مرده و من بعد او را تدارک یا آفات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت زیرا که
حالا او را کاری بمال آنجا نماند و زن او فارغ شد از نکاح اگر بعد انقضای عدت با دیگری نکاح کند جائز است زیرا که علاقه
که باین زن داشت با آن متمتع میشد موقوف برین جسد بود و آن جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت
دیگر او را حاجت زین و توبره و لگام نماند و سوای اگر چیزهای که اندوخته موقوف کرده دیگر افزودن مال او را ممکن نیست همان
اندوخته خودش او راست لیکن موت ارواح باین معنی هم غیر شهیدان را حاصل است اما شهیدان راه خدا در حقیقت
باین معنی موت هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که ایشان را در ترقی و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که
برای آن مرده اند و در آن جان داده حکم عمل دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند و در حدیث صحیحین وارد است
که هر آدمی چون میرد بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسیکه در جهاد در راه خدا مرده باشد که عمل او تا روز قیامت گویا جاری
میکنند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز ایشان موقوف نکرده اند بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان
در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطه آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده که آنحضرت فرمودند که ارواح شهدا را در شکم جانوران سبز رنگ
مثل طوطیان و سبزک ها می اندازند و ایشان را پروانگی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم سیر کرده بیایند و از
نهرهای بهشت هرچه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانه های ایشان قندیلهاست که معلق است بعرش
و در آن استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود است پس ارواح شهیدان از تمتعات آنجهان
و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدانی بی تکلیفات میکنند و اصلا رنج و غم و الم نمی بینند پس حقیقت حیات
ایشان اتم از حیات دنیوی است انتهی و در تفسیر روح البیان فرموده اند و فی الآیة دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة بانفسها
مغائرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة و علیه الجمهور و در تاویلات آورده اند لا تحسبوا من قتل من اهل
الجهاد الاکبر بسیف جلال الله فی سبیل الله بالفناء فی الله امواتا وان فنیت اوصاف وجودهم فانهم احیاء بشهود جمالهم
و در تفسیر امام قشیری آورده اند لمن فنیت فی الله اشباحهم لقد بقیت بالله ارواحهم حضرت جنید رحمه الله فرموده اند
من کانت حیاته بنفسه یکون مماته بذهاب روحه ومن کانت حیاته بربه فانه ینتقل من حیاة الطبع الی حیاة الاصل و هو الحیاة
الحقیقة و در مثنوی فرموده اند ؎ می کند دندان بدان طبیب ؛ تا رهد از درد و بیماری حبیب ؛ پس زیادتها درون نقصهاست
مر شهیدان را حیات اندر فناست ؛ گر یکی سر ببرند از بدن ؛ صد هزاران سر برآرد در زمن ؛ حلق ببرند خورد شربت ولی
حلق از لا رسته مرده در بلی ؛ ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمی یابید یعنی با شما معامله زندگان نمیکنند و گرنه بر هر عالم

با هیچ پوشیده نیست آن آزمایش بچه چیز است بِشَیْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ بچیزی اندک از بیم دشمن در غزا تا صبر نمایید و
اسلام با وجود ترس از ایذای دشمنان آزموده شود وَالْجُوعِ و گرسنگی و قحط و تنگی وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ
و نقصان بعضی از مالها بدزدی و غارت گرفتن پادشاه و بایجاب زکوة و صدقة الفطر و حق مساکین و اضیاف ایتام
و تکلیف ایثار محتاجان بخود و بر عیال خود و به پایمالی زراعت بآمدن فوج کفار و علاوه بران خواهد شد وَالْأَنْفُسِ
و کم کردن جانها شمار زیرا که اقارب و عشایر از اهل هر خانه در جنگهای پی در پی کشته خواهند شد و در مشقت سفر
جهاد بگرسنگی و تشنگی و صدمات نکبات تلف خواهند گردید چنانچه در مهاجرین و انصار هر سال نقصان میرسید
راه می یافت در جنگ احد از انصار هفتاد کس کشته شدند و در جنگ بیر معونه نیز هفتاد کس ایشان شهید شدند
و بعد از شکست احد هیچ خانه در مدینه نبود که از صدای نوحه و شیون پر نبود و خود آنحضرت در سفر جهاد و نعلیه گرسنگی سنگ را
بر شکم می بستند و حالت ابوبکر صدیق که مشهور به مالداری بودند باین حد انجامید که آنحضرت روزی بسبب شدت گرسنگی
بیتاب شده از دولتخانه خود برآمدند و حضرت ابوبکر صدیق ملاقات کردند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بچه سبب این وقت از خانه
برآمده اید فرمودند گرسنگی حضرت صدیق رضی الله عنه عرض کردند والله من نیز بسبب گرسنگی برآمده ام این است حالت
گرسنگی و کسانیکه درین جنگهای پی در پی زنده باقی ماندند کسی را شکسته شدن دست و پای و کسی را کوری و کری
و دیگر آفات نقصان تن بهم رسیده بود و حضرت طلحه را دست شل بود و علی هذا القیاس و کمی از وَالثَّمَرَاتِ و کم کردن
میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دل اند و مردن ایشان بر آدمی شاق تر از جان و تلف
مال است لهذا این مصیبت را بعد از همه مصائب فرموده اند و در حدیث صحیح وارد است که چون فرزند فرد مسلمان
می میرد حق تعالی بفرشتگان قابض الارواح میفرماید که آیا شما قبض کردید روح فرزند بنده مرا آنها میگویند که آری
باز میفرماید که آیا قبض کردید میوه دل او را آنها میگویند آری حق تعالی میفرماید که پس این بنده من چه گفت آنها
میگویند که ترا حمد گفت و انا لله و انا الیه راجعون گفت از جناب الهی حکم میشود که برای بنده من در بهشت خانه
بنا کنید و بیت الحمد نام نهید و چون درین آزمایشها شما صبر کردید و کامل العیار برآمدید معیت خاص حق تعالی
نصیب شما شد و بیست آیه یعنی بعد امتحان صبر ایشان از حال ایشان خبر کن تا که قدر ایشان زیاد گردد وَبَشِّرِ
الصَّابِرِينَ الَّذِينَ و بشارت ده صابران را که کیستند آنکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ
چون برسد ایشانرا دشواری و زحمتی و آفتی از هر جا و هر طرف که برسد چه مصیبت است و آن صابران در وقت
رسیدن مصیبت قَالُوا گویند إِنَّا لِلَّهِ ما از آن خداوندیم او هر چه خواهد بکند و حکم قضا را بصاف به تسلیم و رضا وَإِنَّا

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بالسوی حق بازگردندکانیم اعتراف بہ بعث و نشور و در حدیث شریف وارد ست کہ یکبار
چراغ آنحضرت بسبب بادی خاموش شد آنحضرت فرمودند انا للہ و انا الیہ راجعون حضرت عایشہ عرض کردند کہ یا
رسول اللہ این ہم مصیبتے بود فرمودند آری ہر چہ از و در باطن آدمی قلقی بہم رسد مصیبت ست و نیز در حدیث ست
کہ ہر مسلمان کہ او را مصیبتی برسد پس در مقام جزع و فزع این کلمہ را بار بار بگوید حق تعالے او را عوض نیک از ان
مصیبت عنایت فرماید و اجر و ثواب ان مصیبت در حق او ذخیرہ باشد ام سلمہ میفرمودند کہ چون ابو سلمہ کہ شوہر اول
ایشان بود و خیلی مرد بزرگ صالح وفات یافت مرا این حدیث یاد آمد و در دل خود گفتم کہ عوض این مرد چہ
نیک چہ خواہد بود لیکن موافق فرمودہ آنحضرت این کلمہ را گفتم حق تعالے مرا عوض او آنحضرت را داد کہ در نکاح
ایشان در آمدم و طبرانی بروایت ابن عباس آوردہ کہ آنحضرت فرمودند کہ امت مرا چیزی دادہ اند کہ ہیچکس را از امتہا سابق
ندادہ اند و ان کلمہ استرجاع ست کہ در وقت مصیبت باید گفت و بیہقی در شعب الایمان آوردہ کہ این کلمہ انبیاء پیشین را ہم ندادہ بودند
چہ جای امتیان ایشان آنکہ حضرت یعقوب در کمال حزن حضرت یوسف ہمین گفتند کہ یا اسفا علی یوسف و انا للہ
و انا الیہ راجعون نگفت و بیہقی بروایت عبد اللہ بن عمر آوردہ کہ چہار چیز ست در ہر کہ جمع شوند حق تعالے برای او خانہ در بہشت
میسازد اول آنکہ در ہر کار و بار خود التجا بخدا نماید دوم آنکہ در وقت مصیبت انا للہ و انا الیہ راجعون بگوید سوم آنکہ چون
نعمتی از جناب الہی باو برسد الحمد للہ گوید چہارم آنکہ چون گناہی از و سر زد شود استغفر اللہ بگوید و نیز در حدیث ست کہ
چون یکی را از شما خبر وفات برادر مسلمان برسد باید کہ انا للہ و انا الیہ راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون بگوید تا میت خود را نیز در نظر آرد
و لنعم ما قیل بیت جای آن ست کہ در مرگ حلاں پیشہ کنی ۔ کہ ز مرگ دگران مرگ خود اندیشہ کنی ۔ و معمول سعید
بن مسیب و حضرت حسن بصری آن بود کہ این ہر دو بزرگ را چون نماز جماعت فوت میشد باواز بلند استرجاع کردند
تا آنکہ مردم برای تعزیت می آمدند بالجملہ این قسم صابران را میفرماید اُولٰٓئِكَ عَلَیْهِمْ آن گروہ کہ برایشان نازل میشود
صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ عنایات خاصہ تازہ از پروردگار ایشان کہ بان عنایات خوف مصیبت آخرت نمی ماند و ہیچ گناہ
باوجود عنایات تاثیر نمیکند و صلوۃ در حقیقت نام آن عنایت خاصہ در حضرت حق ست عز و علا کہ از قصر ربوبیت
مطلق مامون میسازد و لہذا بخصوص اصالۃ بحضرت انبیا و این جماعہ را نیز در افاضہ آن عنایت ہم رنگ انبیا ساختہ اند
فرق اینست کہ در حق انبیا ان عنایت خاصہ موجب عصمت از گناہ میشود و ہیچ گناہ از انہا صادر نمیگردد و در حق این جماعہ
بسبب قصور استعداد ہمین قدر تاثیر مینماید کہ گناہ کردہ برای ایشان فتد و لہذا در ترمذی و ابن ماجہ و دیگر صحاح ستہ وارد ست
کہ ہر کرا سہ فرزند نابالغ مردہ باشند او را کلید بہشت و سپر محکم از آتش دوزخ حاصل گشت و چون بعض مردمان و زنان پرسیدند

کہ یا رسول اللہ اگر کسی را دو فرزند یا یک فرزند مرده باشد او را این مرتبه هم میرسد فرمودند آری قسم بخدای که بچه ناتمام
ساقط شده نیز مادر خود را بناف خود کشیده به بهشت خواهد برد اگر بی صبری نکرده و متوقع ثواب از خدا بوده باشد و امام مالک
در موطا و بیهقی در شعب الایمان بروایت ابوهریره رض آورده اند که آنحضرت صلعم فرمودند که مرد با ایمان را پی در پی در جان و
مال و عیال و اطفال مصیبت ها میرسد تا آنکه روز قیامت با خدا ملاقات خواهد کرد و هیچ گناه بر او نخواهد ماند و امام احمد
و نسائی و بیهقی و حاکم بروایت قره مزنی آورده اند که شخصی بخدمت آنحضرت صلعم می آمد همراه وی پسری بود روزی آنحضرت صلعم ازو
پرسیدند که معلوم میشود که تو این پسر را بسیار دوست میداری که از خود جدا نمیکنی او عرض کرد که یا رسول الله خدا تعالی شما را
الله دوست دارد که من این پسر را دوست دارم بعد چند روز آن شخص را آنحضرت صلعم از مجلس خود گم کردند از مردم احوال او پرسیدند
مردم گفتند که پسر او که همراهش میبود مرد او در غم عظیم مانده شده بدیران لاحق گشته آنحضرت صلعم برای ملاقات او تشریف بردند
و او را گفتند که روز قیامت بر هر دروازه بهشت که خواهی رسید او را از آن طرف دیده آن دروازه را برای تو خواهد کشاد و در
بعضی روایات این قصه این هم وارد است که بر هر دروازه دوزخ برای تو خواهد ایستاد تا ترا از در آمدن منع کند کذا ذکره
ابن ابی الدنیا فی کتاب العزی و بیهقی عن انس و حاکم بسند صحیح از بریده اسلمی آورده که باری نزد آنحضرت صلعم حاضر بودیم
که ناگاه کسی خبر آورد که فلان زن را از انصار پسری مرده است و بسیار جزع فزع میکند آنحضرت صلعم برخاستند و یاران
همراه ایشان روانه شدند چون بخانه آن زن رسیدند او را تعزیت و تسلی فرمودند و ارشاد کردند چرا این قدر جزع مینمائی
او عرض کرد که من چرا جزع نکنم که هیچ فرزند مرا نمی زید پس من رقوبم آنحضرت صلعم فرمودند غلط است رقوب همان است که تمام
اولاد او زنده باشند که هیچ کس از آنها ذخیره عاقبت نشده باشد بلکه هیچ زن مسلمان را سه فرزند نمیرند و او طالب
اجر از آنها میشود مگر که بهشت برای او واجب میکرد و حضرت عمر رض عرض کردند که یا رسول الله اگر دو فرزند بمیرد فرمودند
دو فرزند نیز همین حکم دارند تا آنکه ابی بن کعب سید القراء عرض کردند که مرا یک فرزند گذشته است فرمودند که یک فرزند نیز
حکم همین دارد لیکن میباید که در صدمه مصیبت اول صبر کرده باشد و باوجود این عنایات خاصه که صبرکنندگان را از
خوف مصیبت گناه مامون ساخت بمرتبه انبیا رسانید انداز عنایات عامه که موجب گوناگون ثواب آخرت
است هیچ عوض خواهد شد چنانچه میفرمایند و رحمة و برایشان مهربانگی خداست در عوض تلف شدن جان و مال
ایشان چنانچه آن عنایات خاصه عوض صبر ترک جزع و فزع بود اولئک هم المهتدون و آن گروه
ایشانند راه یافتگان که بعین مصیبت که باعث قوی برای ازخیاب بود و فاتح باب شکایت و ناخوشنودی الهی
تجربه و تحمل [illegible] بعین سبب قرب وصال ساختند و کمال راه یافتند

همین است که از هر جانب سعی اگر مطلب جوید پیدا کند و از هر کنج مدعا خود برآرند چنانچه در حدیث وارد است که عجب است از حال
مومن که هر کار او خیر است اگر حالتی خوش رسد خدا تعالی را حمد میگوید بدین وسیله قرب خداوندی و اجر و ثواب حاصل
میکنند و اگر او را حالتی ناخوش میرسد استرجاع مینماید و صبر میکند و بدین راه نزدیک مستحق اجر و ثواب میگردد
گویا از هر طرف راه قرب برای او کشاده اند و در حدیث شریف وارد است ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی یؤتی
باهل البلاء یوم القیامة فلا ینشر لهم دیوان ولا ینصب لهم میزان یصب علیهم الاجر صبا ثم قرا انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب ﴿اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ﴾ بدرستیکه صفا و مروه و آن دو کوه اند مقابل کعبه معظمه در جانب شرق آن
صفا مائل بجنوب و مروه مائل بشمال و از صفا تا مروه به مقصد رفتار دیگر مسافتی است که سعی در میان آن میکنند ﴿مِنْ
شَعَائِرِ اللّٰهِ﴾ از نشانهای حج خانه خدا است ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ﴾ پس هر که حج کند خانه کعبه را یا هر که قصد کند خانه خدا را
باعمال مخصوص حج در حالت احرام ﴿اَوِ اعْتَمَرَ﴾ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملها مختصه بعمره یعنی عمره نماید از خانه خود
یا از بیرون حرم فرق در میان حج رفتن بعرفات شرط است و آنجا آمدن برای طواف کعبه در عمره رفتن بعرفات شرط نیست
اگر عمره کنند از بیرون مکه می آید پس او راست بمکه باید آمد و طواف باید کرد و اگر ساکن مکه است پس او را به حرم
برآمد و از آنجا احرام بسته برای طواف کعبه باید آمد و نیز حج نمیشود مگر یکبار در یکسال زیرا که رفتن عرفات در روز نهم ذی الحجه
است شرط حج است این در روز یکسال مکرر نمی تواند آمد و عمره چند بار می تواند شد و برای او وقتی مخصوص نیست در همه سال
سعی در صفا و مروه در هر دو نسک ضروریست پس هر که قصد حج یا عمره نماید ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ پس
گناه نیست او را که طواف کند بر این هر دو کوه ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا﴾ و هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری را که آن کار
که نیک باشد ﴿فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ﴾ پس بدرستیکه خدای تعالی قدر دان است عمل ورا رایگان نمیکند گو بظاهر مشابهت
با کفار پیدا شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی داناست بنیات عمل کنندگان پس هر که درین مکانات بنیت
تعظیم بتان میکرد عمل او را رد میفرماید و هر که بنیت ادای مناسک میکرد عمل او را قبول میکند سعید بن منصور و ابن جریر
و دیگر محدثین از شعبی روایت کرده اند که بر کوه صفا بتی بود که او را اساف میگفتند و بر کوه مروه نیز بتی بود که او را
نائله میگفتند و اهل جاهلیت چون بعد از طواف خانه کعبه در میان این دو کوه سعی مینمودند این هر دو بت را بوسه میدادند و دست
میرسانیدند چون آنحضرت در مدینه منوره تشریف آوردند و در صورت حج امر بطواف خانه کعبه و سعی در میان صفا و مروه
مذکور شد مردم عرض کردند که یا رسول الله در میان صفا و مروه برای آن دو بت اهل جاهلیت میدویدند این سعی از شعائر الله
نیست پس ما را چه ضرور است که در میان این دو کوه سعی نمائیم بلکه خوف آنست که اگر ما نیز مرتکب این سعی شویم بمشابهت

که یاسم جاهلیت کرده باشیم حق تعالی این آیه فرستاد و خطرهٔ گناه از خاطر ایشان دفع نمود و نیز بهمین مضمون محدثین مذکور نیز
ساقطعیا بر روایت کرده اند که نصاری از راه طعن میگفتند که سعی درمیان این دو سنگ از عمل جاهلیت و بت پرستان
است نه از احکام ملت ابراهیم حق تعالی این آیه نازل فرمود باید دانست که در اصل اساف و نائله مردی و زنی بودند که در عین
کعبه بشهوت یکی دیگر را دست رسانیده اراده زنا نموده بجوهر سنگ ممسوخ گشته بودند و عقلای آن وقت برای عبرت مردمان
اساف را بر صفا و نائله را بر مروه نهادند این جاهلان صورت تراشیده از سنگ رایت خیال کرده معبود ساختند و در
هر سال درمیان این دو کوه برای پرستش آنها مجمعی مینمودند و ابن جریر از قتاده آورده است که کان من سنة ابراهیم و اسمعیل
الطواف بینهما و حاکم از ابن عباس رضی روایت کرده که ایشان مردم را در صفا و مروه طواف کنان دیدند گفتند که این
میراث از حضرت اسمعیل است که برای شما گذشته است و ابن ابی شیبه از حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی آورده اند
که هر که قصد حج خانه کعبه کرده بیاید میباید که اول نزد خانه بیاید و گرداگرد او هفت بار بگردد و باز نزد مقام ابراهیم بیاید و دو رکعت
نماز طواف عقب او ادا نماید باز بکوه صفا متوجه شود و بالای آن کوه آنقدر برآید که خانه کعبه نمودار شود آنگاه مستقبل
کعبه ایستاده هفت بار تکبیر بگوید و درمیان دو تکبیر بحمد و ثنای خدا و درود پیغمبر مشغول شود و حاجت خود از خدا خواهد باز به سمت
مروه برود و همچنین بران کوه عمل نماید و بروایت ابن مسعود آورده که حضرت موسی چون حج گذاردند درهمین مقام
لبیک گفتن دیدند و از جناب الهی لبیک عبدی در جواب شنیدند و دعای ایشان دران این بود که رب اغفر وارحم انک انت
الاعز الاکرم و در خبر است از رسالت پناه الصفا والمروة بابان من الجنة و موضعان من مواضع الاجابة ما بینهما و سعید
الفی نبی سعیها بعدا ان سعین تقبه و در تفسیر روح البیان آورده صفا علم لجبل بمکة و سمی الصفا لانه جلس آدم صفی الله
علیه و هو علم لجبل بمکة ایضا و سمی المروة لانه جلست علیه مرأة آدم حوا علیهما السلام و در آیه و من تطوع خیرا فان الله
شاکر علیم تنبیه است بر اشتغال بنوافل طاعات یعنی که بجا آورد یک نفل را بدرستیکه خدا تعالی قدردان و قبول کننده او است
چه جای شبهه و باکثر اوقات بیاد نوافل طاعت مشغول باشد یعنی ذره نفلی نفس زیر شود و به یاد او از زکوة و خیرات
پاکی نفس حاصل میشود و به یاد او نماز معراج روحانی و بیاد ای حج خانه کعبه وصول الی الله حاصل اید حکایت میکنند از
حضرت سفیان ثوری که میفرمودند که در یکسال حج ادا کردم و در دل گفتم که من بعد ازین حج نخواهم کرد ناگاه شخصی را
دیدم که بسوی من نظر تیزی مینید من ورا سلام گفتم او در سلام من این کلمه و علیک السلام یا سفیان باز آی
ازین نیت من گفتم او را سبحان الله عجیب است از کجا دانستی عزت دانستم بالهام خدا تعالی و سوگند بخدای که ترا خبر میدهم باکنه
حج ادا کردم هفتم پنج بار و بودم در حج اخیر بعرفات و در دل نذر میکردم که آیا حج من و حج دیگران بدرگاه بزرگ قبول افتاد

حکایت سفیان ثوری رحمه الله

ودرین فکر بودم تا آنکه آفتاب مغرب رفت و مردمان از عرفات بمزدلفه رفتند و من تنها در انجا ماندم تا آنکه خواب
بر من تاختن آورد و چون در خواب شدم دیدم که قیامت قائم شد و مردمان از گورها برآمدند و میزان و پل صراط قائم شد و
دروازهای دوزخ و بهشت مفتوح شدند پس ناگاه ندای شنیدم از آتش که میگفت بار خدایا نجات ده حاجیان خانه
کعبه را از گرمی و سردی من پس ندا رسید بآن آتش دوزخ که ای دوزخ حاجیان خانه کعبه را مترسی زیرا که ایشان گرمی عرفات
و تشنگی این صحرا چشیده اند و نجات یافتند ایشان از تشنگی این روز زیرا که برای رضای من کل تکالیف شاقه
برداشته و مالها خرج کرده خود را درینجا رسانیدند گفت آن شیخ که من ازین خواب ترسیده بیدار شده دو رکعت نماز
گذاردم و باز در خواب شده باز همین ماجرا در خواب دیدم گفتم در خواب که یا این ماجرا که می بینم از جانب خداست
یا از جانب شیطان پس ندا آمد من سید که ای شیخ بلکه این از طرف خدای است و راز کن و برکت خود را پس ناگاه دیدم
بر کف دست خود که نوشته است برات من حق تعالی بعرفه و زار البیت شفعه فی سبعین من اهل بیته حضرت سفیان میفرمایند
که من نوشته کف دست او را دیدم و خواندم از آن شیخ بحضرت سفیان گفتند که نمی آید سالی مگر بر سر من حاج میکنم تا آنکه در
سال هفتاد و ششم حج تمام شد کذا فی زهرة الریاض و در اشباه و النظائر است بناء الرباط بحیث ینتفع به المسلمون افضل من الحجة
الثانیة والحج تطوعاً افضل من الصدقة النافلة و حج الفرض اولی من طاعة الوالدین بخلاف النفل و حج الغنی افضل
من حجة الفقیر لان الفقیر یؤدی الفرض من مکة و هو متطوع فی ذهابه ففضیلة الفرض افضل من فضیلة التطوع انّ
الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستیکه آنان از علمای یهود که از حسد میپوشند مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ آنچه فرستادیم از نشانهای
روشن در توریت چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ و راه نمودن سوی وصف و نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ
لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ پس از آنکه بیان کردیم آن هدی را برای بنی اسرائیل در توریت یعنی آشکارا ساختیم و ایشان تحریف
گردانیدند أُولَٰئِكَ آن گروه که پوشندگان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ دور میراند ایشان را خدا از رحمت خود و میکنند
وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه با همه آفریدگان از جن و انس با تمام
مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق بر این وجه اللهم العنهم و همه این طائفه سزاوار لعنت اند و این آیت
در حق یهود و نصاری است که برای طعن مسلمانان عظمت خانه صنعا و غیره و نعت آنحضرت که معلوم داشتند می پوشیدند اما
مضمون او عام است در حق هر کسیکه بود و دانسته امر دین را در وقت احتیاج باظهار آن پوشیده کنند خواه عالمان از راه تعصب
خواه امرا و ظالم از راه طمع یا پاس داری خواه قاضیان و مفتیان و مرتشی علی هذا القیاس از راه طمع حق را باطل و باطل را
حق و ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم قرار دهد حق را بپوشند و ابن ماجه و دیگر محدثین بروایت براء بن عازب آورده که

بیان وعید کتمان علم

کرا روزی همراه آنحضرت در جنازه بودیم آنحضرت فرمودند که کافر را در قبر در میان دو چشم او گرزی میزنند که آواز آن را
همه جانور غیر ثقلین میشنود و آن کافر را لعنت میکنند و همین است معنی این آیه که ویلعنهم اللاعنون و در روایت ابن ماجه از ابوسعید
وارد شده که هرگاه خدا تعالی علمی داده باشد و کسی از آن علم او بپرسد این کس آن علم را پنهان کند بگوید خدا تعالی روز قیامت
لگامی از آتش دوزخ در دهن او خواهد انداخت و نیز ازین حدیث بلکه ازین آیه نیز استنباط کرده اند که فرد [illegible] روا اجرت گرفتن
بر علوم دینی حرام است لیکن درینجا دقیقه باید فهمید که اجرت بر نفس تعلیم گرفتن حرام است اما در خانه کسی قطع مسافت کرده
برای تعلیم رفتن و اطفال را از صبح تا شام مقید داشتن عملی است زائد بر التعلیم در مقابله این عمل اجرت گرفتن بلاشبهه حلال است
و همچنین مقید بودن در جلوس مدرسه تذکره کسی تا مدت دراز نیز مقابل اجرت میتواند شد و ابن ماجه بروایت جابر آورده اند
که هرگاه آخر این امت اول این امت را لعنت کردن گیرد چنانچه درین وقت در فرقه روافض و فرقه لا مذهبان این عمل شنیع
رواج یافته پس آن وقت هرکه حدیثی را پوشیده دارد پس گویا جمع کتابهای منزله الهی پوشیده داشت کذا فی فتح العزیز الا الذین
تابوا مگر آنکه باز گردیدند از شرک با ایمان یا توبه کردند از کتمان بعث نبوی استثنا متصل است و مستثنی منه ضمیر است که در یلعنهم است
واصلحوا و به صلاح آوردند کارهای تباه شده در حق پوشی خود را وبینوا و بیان کردند از صفات حضرت آنچه پنهان
میداشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بر ایشان برحمت وانا التواب الرحیم
و منم قبول کننده توبه بندگان و مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر
شدند از خود بانکار نبوت محمد وماتوا وهم کفار و بمردند در حالیکه ایشان کافر بکتمان حق اولئک علیهم لعنة
الله آن گروه آنانند که بر ایشان است لعنت خدا بعد از مرگ ایشان والملائکة والناس اجمعین و لعنت فرشتگان
و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که انتفاع ایشان با انسانیت ثابت است خالدین فیها و این ملاعین
جاوید اند بلعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف عنهم العذاب سبک کرده نشود از ایشان عذاب ولا هم
ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند والهکم اله واحد لا اله الا
هو الرحمن الرحیم و خدای شما معبودیست یگانه نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد مگر او که احدست در ذات و واحد

بیان معنی الله

است بکمال صفات بخشنده است بسیار [illegible] مهربانست در تحقیقات ارواح محققان میگویند که کلمه الله علمیت است نیز اکثر
اسم دلالت میکند بر ذات احدیه پس این اسم محض است نزد ایشان هیچ مظهر باشد خواه مضمر و لهذا میگویند عالم الهوت
و در مثنوی آورده اند ز هوا ها کی رهی جام هو ۞ ای ز هو قانع شده با نام هو ۞ هیچ نامی بی حقیقت دیده ۞ یا ز
کاف و لام گل گل چیده ۞ اسم خواندی رو مسمی را بجو ۞ مه ببالا دان نه اندر آب جو ۞ گر ز نام و حرف خواهی بگذری

پاک کن خود را از خودبینی و کبر ۔ تا همچو سکندر آن آینه بی زنگ شود ۔ در ریاضت آئینه بی زنگ شود ۔ خویشتن را صافی
کن از اوصاف خود ۔ تا ببینی ذات پاک صاف خود ۔ بینی اندر دل علوم انبیا ۔ بی کتاب و بی معید و اوستا
علم کان نبود ز هو بی واسطه ۔ آن نپاید همچو رنگ ماشطه ۔ و اسماء بنت یزید روایت میکند از آنحضرت که میفرمودند
انّ فی هاتین الآیتین اسم الله اعظم والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ
بدرستیکه در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون از فرشته و بی علاقه در هوا معلق ایستاده و در هر آسمان قنادیل نور که کواکب
درخشنده اند معلق ایستاده و مطالع هر کوکب متقارب آن از اجزای آسمان جای دیگر و اثری دیگر دارد و حرکت هر آسمان اندازه دیگر
مثلا آسمان آفتاب را سیصد و شصت و پنج روز و کسری و آسمان مهتاب را بیست و هشت روز و آسمان عطارد و آسمان زهره
مانند آسمان آفتاب دورهای خود تمام میکنند آسمان زحل را سی سال و آسمان مشتری را دوازده سال و آسمان مریخ را دو سال و
آسمان ثوابت را سی و شش هزار سال و آسمان محیط در یک روز و شب دورهای خود تمام میکند وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین
که بساطی است مبسوط و مهادیست مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز یکدیگر را بسبیل تعاقب یا اختلاف
ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض و مجموعه روز و شب را بیست و چهار ساعت است شش ماه شب دراز و روز کوتاه
شش ماه بالعکس وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ و در کشتیهای گرانبار که میروند در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ با چیزی که نفع
رسانند مردمان را از تجارات و مکاسب و اینجا موصول است یا برای مصاحبت و جمله در مقام نصب است بنابر حالیه از فاعل تجری وَمَا
أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ و در آنچه فرستاده است خدا از جانب آسمان یا از ابر از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا پس زنده ساخت تازه گردانید بآن آب زمین را از پس مرگی آن وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ و پراگنده کرد در
زمین از هر جنبنده چون بهائم و سباع و وحوش و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و گردانیدن بادها از هر جهتی ابو عبید و ابن ابی الدنیا
و دیگر محدثین از عمر رض آورده اند که حق تعالی در قرآن مجید هشت باد قسم فرموده است چهار از آن آثار رحمت و چهار از آن
آثار عذاب اما آثار رحمت پس ناشرات و مبشرات و مرسلات و ذاریات اند و اما آثار عذاب پس عقیم و صرصر در بر و
عاصف و قاصف در بحر و ابو الشیخ از ابن عباس رض نیز همین مضمون را روایت کرده اند و نیز علی ابن ابی عیسی خیاط
آورده اند که بادها هفت قسم است صبا و دبور و جنوب و شمال و خروق و نکبا و هوای قائم صبا از مشرق می آید و دبور از
مغرب و جنوب از جنوب و شمال از شمال و نکبا مابین صبا و جنوب و خروق مابین شمال و دبور و هوای قائم دم انفاس خلق است و ابو الشیخ
آورده که آنحضرت صلعم میفرمودند باد جنوب از بهشت است همان باد است که او را خدای تعالی لواقح فرموده است منافع بسیار
آن برای مردم گذشته است در اصل از دوزخ بر می آید لیکن در راه بر بهشت گذر دارد پس اثری از بهشت حاصل

حاصل میگردد و خشکی او از ین است و بخاری در تاریخ خود بروایت ابو درداء آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند که حق تعالی در
بهشت بادی را پیدا میکند و دری محکم بر روی آن می نهد که از درزهای آن در گذشته بشما میرسد اگر آن در گشاده باشد بسبب تندی
باد ما بین زمین و آسمان منتشر گردد و نیز ابو الشیخ از بعض صحابه نقل کرده است که اگر تا سه روز باد نجنبد ما بین آسمان و زمین بد بوی
پیدا شود و تعفن پیدا کند و هم بروایت ابن عباس آورده که هیچ گاه باد تندی در نرسید مگر که آنحضرت بر سر زانو خود می ایستادند
و با بین صیغ عا میکردند اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و در ابر یکه مخفی به تسخیر الهی معلق می ماند در میان آسمان و زمین تا به هر طرف که حکم شود میرود لَآيَاتٍ
هر آینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنائع حکمت و بدائع فکرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر
گروهی را که خرد دارند و نظر تامل بر موجودات گمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم می پرستیم و ایشان همه
معبودان یک شهر ما راست نمیتوانند کرد و محمد میگوید که من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد اگر درین سخن حجتی بیارد و
علامتی بنماید ما نیز او را اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای
بر کسی که این آیت بخواند و در و تفکر نکند و در بعضی روایات آمده وای مر کسی را که این آیت را خوانده مانند ابن مضمضه
از دهان انداز و این دلائل را بدل جا ندهد و ملی از انس روایت کرده که آنحضرت میفرمودند هیچ چیز سخت تر بر شیاطین و جن
ازین آیات نیست که در سوره بقره اند و الهکم اله واحد تا آخر آیتین و ابن عساکر از ابراهیم بن رتیمه آورده اند که آیاتی که خدای
تعالی به برکت آنها آسیب جن و جنون را دفع میکنند هر که آنها را هر روز بخواند هر چه ازین باب در وی باشد بالکلیه برود و آن بیست
آیات است الهکم اله واحد و آیة الکرسی و سه آیت آخر سوره بقره و ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض و آخر سوره حشر و میگفت
که این آیات بر کنجهای عرش مکتوب اند و نیز میگفت که این آیات را برای اطفال خود نوشته بر بندید تا در امان باشند از آفات و
مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا و از مردمان کسی هست که فرا گیرد بجز خدا همتایان و شریکان یعنی بتان
يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ چنانچه خدا را دوست باید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ و
آنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تر و ثابت تر اند در محبت خدا از محبت آلهه مشرکان یعنی دوست میدارند مؤمنان
او را دوست گرفته است با میدی دین عمر میگذارند و دیگر محبت کفار محبتیست فانی بنفسانی و دوستی مؤمنان محبت باقی ربانی
و حقیقت دوستی اشد حبا آنست که اول خدای ایشان را دوست داشت که يحبهم ایشان او را دوست گرفتند که يحبونه پس دوستی
ایشان مر خدا را بدوستی خدا نیست مر ایشان را. پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم يحبهم کشته نهال يحبونه نرستی فرد
اگر از جانب معشوق نباشد کششی بطلب عاشق بیچاره بجائی نرسد ؎ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببیند و بدانند آنها

بیان علامتی در دفع باد تند از آنحضرت بجواهر ۱۲

ذکر بلات بجواهر دفع آسیب جن و جنون ۱۲

که ظلم کرده اند با نخواهند دید اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ بوقتیکه معاینه کنند عذاب دوزخ را بدانند اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا
انکه همه قدرت و غلبه خدا راست وَاَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعَذَابِ و آن نیز بدانند که بدرستیکه خدای سخت عذاب
است مر ایشان را اینه بدانند مضرت نخواهند و زیان تجاوز از عبادت العباد اِذْ تَبَرَّاَ یاد کن ای محمد آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِیْنَ اتُّبِعُوْا
آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا از آنان جمعی که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا
سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند در روز قیامت وَرَاَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَ
تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ و بریده شود از ایشان سببها و واسطه ها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی
و صحبت وَقَالَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا و گویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان را یعنی تابعان چون بیزاری
متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ پس بیزاری
کنیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوْا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما كَذٰلِكَ همچنانچه در آن روز عذاب بدیشان نمود
یُرِیْهِمُ اللّٰهُ بنماید خدای کافران را اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرٰتٍ عَلَیْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالیکه
بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب حسرت ایشان گردد و باعمال سیئه که شر آن
میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُمْ بِخَارِجِیْنَ مِنَ النَّارِ و نیستند تابعان و متبوعان
بیرون آیندگان از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند اکثر اهل ایمان که بشامت گناهان در دوزخ درآمده بودند بشفاعت
پیغمبر و قرآن یا بنابر ایمان خواهند برآمد و موافق قاعده عربیت که نزد معتزله نیز مسلم است چنانچه در ترکیب ما انا قلت
با آن تصریح کرده اند و گفته اند که تقدیم مسند الیه بر اسم صفت که در معنی فعل باشد و آن را متصل بحرف نفی آوردن موجب تخصیص نفی
به مسند الیه و اثبات آن بر غیر او می باشد این آیه دلیل صریح است بر آنکه عاصیان اهل ایمان بعد از در آمدن بدوزخ از آن
خواهند برآمد تا نه بر آمدن از دوزخ مخصوص بکافران باشد و مرویست که چون کافران بدوزخ درآیند بر هر عضوی از ایشان
عذاب باشد یا مارها گزند یا فرشتگان بزنند چنانچه از یک ضربت فرشتگان بمقدار چهل روز در آتش دوزخ فرو روند و منتهی
او نخواهد رسید باز شعله آن آتش او را بالا بیارند و باز فرشته او را بزند باز در آتش فرو رود و چون کافران بسبب آن گرمی
و سوختگی فریاد آب کنند داده شوند ایشان را از آب حمیم چون این حمیم را نزدیک دهن رسانند از گرمی آن گوشت رویهای ایشان
ریزه ریزه شده بیفتد باز چون او را بنوشند دندانهای ایشان تمام بریزند و چون در شکم فرو رود رودهای ایشان بریده شده
بیرون بیفتد و جلدهای ابدان ایشان گداخته شوند و همچنین ایشان در این عذاب بمانند نه ایشان را مرگ رسد در آن آتش و نه
زندگی و نه توانند که از آن آتش بیرون آیند و از سعید بن جبیر است که در روز قیامت خدا تعالی امر فرماید آنها را که در دنیا

بیان خلاصی عاصیان

ع

جان خود را سوختند بر پرستش بتان که در آید همراه معبودان خود ها در آتش جهنم پس ایشان نخواهند که در آیم در دوزخ
زیرا که میدانستند از این آتش نجات نیست این عذاب دائمی است من بعد از ایشان فرمان رسد بمومنان که در آیید
در این دوزخ اگر شما دوست هستید مرا پس مومنان دویده در آیند که ناگاه ندا رسد از زیر عرش وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا
لِلَّهِ زیرا که اول ایشان را خدا تعالی دوست داشت از پس آن ایشان خدا را دوست گرفتند و بر کار گواهی بد خدا تعالی به
محبت دوستی بود محبت او اکمل و اتم کقوله یحبهم و یحبونه يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ ای مردمان
بخورید آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک پاکیزه یعنی روا که بی شبهه و در حدیث شریف وارد که ان الله طیب
ولا یقبل الا الطیب یعنی پاک از عیب و شبهه چون مال غصب و خیانت و عاور شوت و سود و دزدی و در تفسیر روح البیان
فرموده اند واعلم ان اکل الحلال الطیب یورث القیام بطاعة الله تعالی والاجتناب عن خطوات الشیطان فالعمل الصالح
نتیجة اللقمة الطیبة روایت کرد ابن عباس که فرمود علیه السلام که اگر یکی از بندگان مر خدا تعالی را چندان عبادت کند
که پشت او کوژ گردد چنانچه و پهلوی او مثل کمان گردد و روزه دارد تا آنکه ضعیف و باریک شود مثل زه کمان سوگند
بخدا که عبادت او را هیچ نفع نرساند مادام که بخورد خورش حلال و تقوی را حرفت خود سازد حکایت آورده اند که شخصی
جوانی خواست تا از منهیات احتراز کند پس بجانب بر رفت بخوردن سبزه دشت اکتفا نمود روزی ایستاده و شکم خود نظر
میکرد دید که روده ها تمام سبز رنگ گشته اند بعد از آن در خواب دید که گوینده میگوید اکنون وجود تو پاک گشت و فی المثنوی: علم و
حکمت زاید از لقمه حلال : عشق و رقت آید از لقمه حلال : چون ز لقمه تو حسد بینی و دام : جهل و غفلت زاید آن را دان حرام
هیچ گندم کاری و جو بر دهد : دیده اسپی که کره خر دهد : لقمه تخم است و برش اندیشها : لقمه بحر و گوهرش اندیشها
زاید از لقمه حلال اندر دهان : میل خدمت عزم رفتن آن جهان وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی مکنید گامهای
ابلیس را یعنی پیروی او مکنید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال حرام میگردانید چون بحیره سائبه و انعام حرث
حق سبحانه فرمودند که و تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان نهید و در دار از راه او بگردانید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
بدرستیکه او شما را دشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و وسوسه بدوزخ برد و در تفسیر
امام زاهد است نظم این آیه ماقبل آنکه خبر داد که اعمال کافران بقیامت حسرت بود بر ایشان بدین آیه بفرمود که ای مردمان کار
مکنید که بقیامت شما حسرت بود حلال خورید که بنای دین شما بر حلال خوردن است نه بینی که حق جل جلاله پیغمبران را بدین
فرمود يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا مقدمه عمل صالح حلال خوردن فرمود غالب از مرد
حلال خوار عمل صالح آید بدین روزگار همه احتیاط بدان کنند تو احتیاط در نان کن لقمه پاک دار در آن سخن بسیار است

و در حرام خوردن هیچ رخصت نیست بادشاه تعالی و تقدس حبیب خود را از خوردن زهر نگاه میداشت و از خوردن شبهات نگاه داشت زهر دشمن جانست و حرام دشمن ایمان ما دوستان خود را از دشمن ایمان نگاه میداریم لیکن از دشمن جان نگاه میداریم و بیان این آنست که رسول علیه السلام مهمان مرد انصاری رفت گوشت بریان که در آن زهر انداخته بود پیش آنحضرت آوردند آنحضرت نخوردند و بار دیگر چون روز حرب خیبر فارغ شدند زنی جهوده گوشت بره که در آن زهر آمیخته بود پیش حضرت آورد آنحضرت از وی یک لقمه گرفته در دهان نهاد و فرو بردیاری بود او نیز یک لقمه بخورد و گویند که آن بره مسلم بریان کرده بود آن بره باو بسخن آمد و گفت یا رسول الله لا تاکل منی فانی مسمومة و آن یار در وقت بمرد و او را تا نگاه داشت تا بخورد وی بود و اهل تفاسیر را اختلاف است سبب نزول این آیه بعضی از ایشان بر آنند که این آیه در شان عبدالله بن سلام و یاران او نازل یافته زیرا که ایشان خوردن گوشت شتر بر خود ها حرام کرده بودند و بعضی گویند که در شان اهل کتاب ابنه نازل شد که ایشان بحیره و سائبه و وصیله بر خود و حام حرام کرده بودند و بعضی میگویند که این آیه در شان بنی خزاعه و بنی ثقیف نازل شد چه ایشان بر و غنم را بر خود حرام کرده بودند باز اختلاف کردند در اصل اشیا که بر خطر است یا اباحه نزد بعضی در اصل همه اشیا اباحه است تا وقتیکه دلیل حرمت نیافته شود و حجت گرفته اند بدین آیه و آیه یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و بعضی قائل بحرمت اصل اشیا اند امام حسن بصری رحمه الله گفته میفرماید حلال آنست که ترا بقیامت بخوردن او سوال نباید و حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرموده اند حلال طیب آن بود که بدنیا بی تبعت بود و بال بود و بقیامت بی عذاب بود و گویند حلال طیب آن بود که مفتیان بر وی فتوی دهند و طیب آن بود که دست تو گواهی دهد که حلال است کما قال النبی علیه السلام دع ما یریبک الی ما لا یریبک انما یامرکم مخبر این نیست که میفرماید شمار الشیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء والفحشاء به بدی کار زشت گفته اند که سوء گناهان نهانست و فحشا معاصی آشکارا یا سوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی از صغائر و کبائر که شیطان آدمیان بدان امر میکند و ان تقولوا و دیگر میفرماید که بگوئید و افترا کنید علی الله بر خدای و تحلیل خبائث و تحریم طیبات ما لا تعلمون آنچه نمیدانید حقیقت آن را و کفر صریح گرفتار شوید اعتقاد اشاعه سرمایه ایمان شما است باو سود و اگر کسی گوید که شیطان در بعضی اوقات سوای این چیز ها نیز میفرماید چنانچه از بزرگی منقول است که او را شیطان برای نماز صبح بیدار میکرد زیرا که یکبار که نماز صبح وی فوت شده بود او بعد گریه و زاری نموده بود که دریای رحمت الهی جوش کرده او را اضعاف مضاعف ثواب نماز بر وقت عنایت کرده جواب آنکه شیطان در هر امر و کار خود بدی را مقصود میدارد گو در ضمن آن بدی بجمله نیکی هم بآدمی برسد مثلا بخوف حصول ثواب عظیم در کاری به کاری دیگر که چندان ثواب ندارد گو نیک باشد مشغول سازد

چنانچه مرقصه این بزرگ کرد بالجمله هر چند ورود این آیت در منع از تحریم حلال است لیکن ازین دو قید مستفاد میشود که در
خوردن احتیاط باید کرد تا حلال و پاک باشد و چیزی را که حلال نباشد مثل مردار و خون و شراب و خوک و سود و غصب و چیزی
بطریق رشوت گرفته خوردنش جائز نیست لهذا ابن مردویه از ابن عباس رضی روایت کرده که روزی این آیه نزد آنحضرت
خوانده می شد سعد بن ابی وقاص رضی در همان حالت عرض کردند که یا رسول الله دعا کنید که حق تعالی مستجاب الدعوات سازد
فرمودند که ای سعد طعام خود را احتیاط بسیار کن که حلال و پاک باشد تا خود بخود مستجاب الدعوات خواهی شد که بعضی اوقات
مرد لقمه حرام در شکم خود می اندازد و دعای او بشامت آن لقمه تا چهل روز قبول نمیشود هر بنده که گوشت او از سحت و سود روییده
باشد آتش دوزخ باو لایق است وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه فرو فرستاده خدا یعنی قرآن و بحلال و حرام بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ
نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا بلکه پیروی میکنیم آنچه یافته ایم بر آن پدران خود را این سخن بنی اسد عبد الدار گفته اند أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند اگرچه بودند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
که فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند دهندگان کافران كَمَثَلِ
الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند چوپان زاغ برای جمع کردن یا گریزانیدن بِمَا لَا يَسْمَعُ
بجانوری که نمی شنوند یا یان حروف مقطعات که خود هم می شنود از ان حروف و مقطعات إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً
مگر خواندنی و آوازی و هیچ از ان فهم نمیکنند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت
سخن او را در نمی یابند صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ کر انند از شنودن کلام حق گنگ انند از گفتن سخن درست کور انند از دیدن راه راست
فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان هیچ عقل ندارند در مقدمات دین مانند جانوران عقل معاش داشته باشند و در تفسیر روح البیان
میفرماید و لهذا قیل من فقد حسا فقد فقد علما و هکذا لا ینفع الوعظ فی آخر الزمان لان آذان الناس سد و عن استماع الحق
و افهامهم مسدودة عن قبوله و نعم ما قال السعدی : فهم سخن چون نکند مستمع : قوت طبع از متکلم مجوی : فسحت میدان ارادت
بیار : تا بزند مرد سخن گوی گوی : و درین آیه اشارت است که سوای اجتناب و پرهیز نمودن از اسلاف بد و از متابعت اهل هوا
و بدعت که نمی فهمند راه حق را و گمراه شدند و محبت دنیا و علم خواندند برای تحصیل مال و جاه و ترک نمودند جاده حق و صراط شریعت
پس ایشان لایق اقتدا و متابعت نیستند بطریق میراث و نعم ما قال السعدی : چو کنعان را طبیعت بی هنر بود : پیمبر زادگی
قدرش نیفزود : هنر بنمای اگر داری نه گوهر : گل از خارست و ابراهیم از آزر : و در تفسیر زاهدی آورده اند و مثل الذین کفروا
مثل آنکسها که کافر شدند چون مثال آن کسی است که بانگ بر گوسفندان زند ازین گیاه خورید و آن مخورید و انجا روید و انجا مروید

ونشنوند این گوسفندان ازین گفتار ای دیگر آوازی نرم یا بلند گردانند و گنگانند و کرانند و کورانند ایشان بیخردند
ونعم ما قیل فی المثنوی ؛ گرچه ناصح را بود صد داعیه ؛ پند را اذنی بباید واعیه ؛ تو بصد تلطیف پندش میدهی
او ز پندت میکند پهلو تهی ؛ یک کس نامستمع ز استیز و رد ؛ صد کس گوینده را عاجز کند ؛ ز انبیا ناصح تر و
خوش لهجه تر ؛ کی بود که گرفت مشان در حجر ؛ زانچه کوه و سنگ در کار آمدند ؛ می نشد بدبخت را بگشاده بند ؛ آنچنان
دلها که بدشان ما و من ؛ نعتشان شد بل اشد قسوة ؛ و صائب گفته است ؛ جز ز عمر شکایت کنم که همچو حباب
همیشه خانه خراب هوای خویشتنم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ای گروه مومنان بخورید از
پاکیزه یعنی حلالات آنچه شمارا روزی داده‌ایم در تفسیر روح البیان فرموده اند والطیب له ثلاثة معان المستلذ طبعا
والمباح شرعا والطاهر ضعا وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و سپاس گوئید مر خدای را بر روزی حلال إِن كُنتُمْ اگر هستید شما از روی
صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خاص مر او را می پرستید ونعم ما قال السعدی ؛ مکن گردن از شکر منعم بپیچ ؛ که روز
پسین سر برآری بهیچ ؛ وهم و خیال و عادت خود را دخل منهید چه منظور از عبادات رضامندی معبود است بهر رنگ
که راضی شود بیت گر طبع خواهد ز من سلطان دین ؛ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ؛ و فقها نوشته اند که
خوردن نعمتهای الهی که بنده را میرسد در اصل مباح است و امری که در کلوا وارد است برای اجازت و اباحت است
و نه برای تکلیف لیکن گاهی واجب هم میشود چنانچه در وقتی که مشرف بهلاک گردد و از ضعف طاقت حرکت نماند
و گاهی مستحب میگردد چنانچه برای موافقت مهمانان و از زید بن علی بن الحسین علیهم السلام که مشهور بزید شهید اند
منقولست که ایشان میفرمودند که اگر شخصی باین تقریب در خوردن و پختن طعام تکلف کند محسوب نمیشود و در حساب
آخرت معاف خواهد بود برای مهمان اگرچه خود هم ازین طعام بخورد و برای افطار و سحر روزه دار گو خود باشد و برای
مریض که رغبت طعام دارد مگر نفاست جنس بالجمله منطوق این آیه همین است که هرچه حلال بی‌شبهه است گو لذیذ و نفیس
و گران قیمت باشد خوردن آن جائز است و بنیت ادای شکر مستحب و مندوب گردد و اصلا مخالف مقتضای ایمان
و مقتضای محبت الهی نیست آری مخالف ایمان و منافی محبت الهی آنست که إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ جز این نیست
که حرام کرده خدای بر شما مردار و آن آنچیزیست که ذبح نیافته باشد بشرطیکه حیوان ماکول اللحم بود مثل گلوی او خفه
کرده یا بزدن چوب و سنگها و غلولها یا از بالای بام افگنده یا یک جانور جانور دیگر را بشاخ زده یا درنده او را کشته شد
همه چیزها مردار اند وَالدَّمَ و خون روان را چنانچه بحدیث و مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون چون سپرز و جگر حلال
است و بعضی علما گفته اند که شش مانند جگر است خوردن او حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ و گوشت خوک و همه

بیان وما اهل به لغیر الله

اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است و باجماع این جانور نجس العین و حرام بعینه است وَمَا أُهِلَّ بِهِ
و حرام کرد آنچه آواز برآورند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند و در تفسیر مدارک
است ما اهل به لغیر الله ای ذبح للاصنام فذکر علیه غیر اسم الله و در تفسیر روح البیان است ای و حرم ما رفع به الصوت
عند ذبحه للصنم و در تفسیر زاهدی است او ما ذبح لغیر الله و در تفسیر جلالین آورده و ما اهل به لغیر الله ای ذبح علی اسم غیره
والاهلال رفع الصوت وکانوا یرفعونه عند الذبح لالهتهم و در تفسیر عباسی میفرماید و ما اهل به لغیر الله ما ذبح
لغیر اسم الله عند الاصنام و در تفسیر بیضاوی فرموده اند ای رفع به الصوت عند ذبحه للصنم وکذا فی جمیع التفاسیر
و در حدیث صحیح وارد است هر که ذبح جانور تقرب بغیر خدا نماید ملعون است و در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد و در تفسیر فتح العزیز میگوید آری گر نام خدا
بران جانور در وقت ذبح گرفتی فائده نمیدهد که قصد تقرب بغیر خدا را از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده ذبح کند
فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درماند باکراه و یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ در حالتیکه
ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طاعت معصیت نباشد و نه تجاوز کننده از حد شرع با شمشیر کشنده برائت
یا زیاده بر قدر سد رمق و حفظ قوت خورده رود و شکم سیر گرداند پس اگر باین شرط ازین چیزها در حالت ناچارگی تناول کند
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدا آمرزگار است مر
کسی را که عند الضرورة ازین محرمات بخورد مهربان است برخصت دادن بندگان در خوردن محرمات و اینجا باید دانست
که مضطر را چنانچه در خوردن این چهار چیز رخصت است همچنان در دیگر چیزهای حرام نیز رخصت است و در
مداوات به شراب و جمیع محرمات اختلاف است در حدیث صحیح بخاری و مسلم وارد است که آنحضرت جماعه را از مستسقیان
بخوردن بول شتر امر فرموده اند و ظاهر دیگر محرمات هم برین قیاس اند اما تجربه و باگفتن حکماء متدین شرط است و
گفتن حکماء بیدین مثل نصاری و هنود کفایت نکند و همچنین فساق از حکمای مسلمین إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
بدرستیکه از علمای یهود میپوشند بجهت اخذ رشوت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ آنچه فرو فرستاده خدای از توراة
و احکام آن و نعت محمد وَيَشْتَرُونَ و میخرند یعنی بدل میکنند به ثَمَنًا قَلِيلًا بدان کتمان بهای اندک
أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ آن گروه نمیخورند در روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش
ذکر شکم تاکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند فلان از فلان مال خورده است
و تبته تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فرو آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند کنایت است از آنکه در

در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و سخن نگوید
خدای با ایشان روز قیامت که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نگرداند ایشانرا از خباثت
اعمال یعنی گناهان ایشان با تش سوخته نشوند دران روز که پاک گردند مومنان از گناهان بمغفرت وَلَهُمْ
عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشانرا باشد عذاب دردناک جاوید اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ ان گروه انانند که از راه جهالت
اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بخریدند بهوست را که محض گمراهیست بِالْهُدٰی با یمان و معرفت این معاملہ دنیاست
وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را بامرزش ربانی و این سودای اخرت است فَمَآ اَصْبَرَهُمْ
پس چه چیز ایشانرا شکیبای گردانید یا چه شکیبا اند عَلَی النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابدالابدین دران
باید بود ذٰلِکَ این عذاب مر ایشانرا بِاَنَّ اللّٰهَ نَزَّلَ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ بسبب آنست که خدای فرو فرستاد
توریت را براستی و ایشان حکم انرا پوشیدند و درکتمان نعت محمد کوشیدند تا قرانرا فرستاد و ایشان متابعت
نه نمودند و در مخالفت افزودند وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا بدرستیکه انانکه اختلاف کردند فِی الْکِتٰبِ در
توریت یا در قرآن و اکر جنس گیرند ہمہ کتابہای منزله اختلاف کردند و آن اختلاف آن باشد که به بعضی
ایمان اوردند و به بعضی کافر شدند پس این اہل اختلاف لَفِیْ شِقَاقٍۭ بَعِیْدٍ ہر آئینہ در خلاف و عناد
دراز اند و در ضلالت دراز باید دانست که درین آیات وعید است بمن ترک مرا انہا که می پوشند و یده و دانسته امر حق را
برای غرض فاسد دنیوی چون علما سوء امرا ظالم و قاضیان مرتشی از راه محبت دنیا و ریاست یا بتنعم در خورد
نوش و پوشاک و سواری و مکان و ظروف و زینت الی غیر ذلک یا برای خوشامد و تملق کلمه حق نمیگویند حالانکه
کلمه حق گفتن بهتر از جهاد کردن است که در حدیث شریف وارد است ان افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر
و مدار کتمان حق محبت دنیا است که سر ہر بدیست از حضرت حسن منقولست که زبانیہ دوزخ از بت پرستان بسوی
عالمان بشتاب تر رسند ایشان عرض کنند ای پروردگار ما این چه سبب است که نزد ما پیش از سبقت کنند گفتہ شود
لیس من یعلم کمن لا یعلم پس ہر که بخرید دنیا را بدل دین پس بدرستیکه افتاد در زیان آشکارا حکایت کنند
که سکندر ذو القرنین بر قومی گذر کرد که ایشان دنیا را بالکلیه ترک کرده بودند و قبرہای مردگان ایشان پیش
دروازه خانہای ایشان بود و غذای ایشان از روئیدنی زمین بود و شب و روز در طاعات خدای تعالی مشغول می بودند
سکندر ذو القرنین از ایشان پرسید که چه سبب که در میان شما زر و سیم نمی بینیم ایشان گفتند که در دنیا ما کسی طالب دنیا
نیست زیرا که کسی از دنیا سیر نمیشود گردانیم گور را پیش خانہای تا که فراموش نکنیم موت را بعد از این یک سرشانه

رفته آگاه شدند و گفتند ای سکندر این سریست از پادشاهان که بغایت جفا کار بود و مال خزینه بسیار جمع کرده بود
پس بمرد و بمظالم گناهان کرده اوست و از پس آن سر دیگر آوردند و گفتند این سر شاه عادل مهربانست پس
از جهان رحلت کرد و در بهشت قرار یافت و درجهای بلند یافت باز دست بر سر سکندر نهاده گفتند که ای سکندر
معلوم نیست که این سر تو از کدام این هر دو سر است پس سکندر از شنیدن این سخن بنهایت زاری نمود و گفت اگر تو
وزیر من باشی چه خوب باشد گفت لی لی سکندر گفت چرا گفت زیرا که مردمان بسبب ملک و سلطنت تو از تو دشمنی
میدارند و همه دوستدار من اند بسبب قناعت و نعم ما قال السعدی در گوشه قناعت نان پاره و پنیره ❊ در پیش اهل معنی
بهتر ز صد خزینه ❊ اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز
گذاریم و این نیکوی بنام ماست حق سبحانه تعالی فرمود لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیرات
اقتصار باید کرد اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ آنکه بگردانید روی خود را از بنا قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون
نصاری وَالْمَغْرِبِ بطرف مغرب چون یهود وَلٰكِنَّ الْبِرَّ ولیکن نیکوی یعنی صاحب نیکوی مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ
آنکس که ایمان آورد بخدای بیگانگی یکتائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شریک کنند وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ و ایمان آورد بروز قیامت و متعلقات آن هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میکنند
وَالْمَلٰئِكَةِ و دیگر فرشتگان و همه را دوست دارند نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی ورزند وَالْكِتٰبِ و ایمان آورد بهمه
کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيّٖنَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتابین که بعضی ایمان
آرند وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ و بدهد مال خود را برای دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال او وجود آنکه دوست میدارد و از بسیار نیاز
میگذرد و در راه خدا امید بدهد و نعم ما قال السعدی ❊ پریشان کن امروز گنجینه چیست ❊ که فردا کلیدش نه در دست تست ❊ کنون بر کف
دست نه هر چه هست ❊ که فردا بدندان گزی پشت دست ❊ ذَوِي الْقُرْبٰى صاحبان قرابت را تا هم خیرات باشد و هم
صله رحم و هم دور از طلب عوض و لهذا در حدیث شریف که بیهقی و دیگر محدثین آن را روایت کرده اند که بهترین صدقه
آنست که صاحب قرابت را دهی که کاشح باشد یعنی روگردان و نیز بیهقی آورده است که مردم از آنحضرت پرسیدند
که یا رسول الله اتی المال علی حبه چه معنی دارد زیرا که هر کس مال را دوست میدارد و فرمودند معنیش آنست که آنمال را در وقتی
دهی که در دل تو خیال عمر دراز و خوف فقر و تنگدستی خطور کند و درنگ نه کنی تا آنکه روح تو بحلقوم برسد و آنوقت گوئی
که فلان را انقدر بدهید فلان را انقدر و حال آنکه انوقت مال تو مال نیست مال دیگری شد وَالْيَتٰمٰى و بدهد آن مال بیتیمان
که خورد سال اند وَالْمَسٰكِيْنَ و محتاجان را که سوال نکنند بقناعت و صبر و سکون میگذرانند بدلیل حدیث صحیح که

در صحاح وارد است که فرمودند رسول الله مسکین آن را نه پندارید که بدروازه ها می ایستد و یک لقمه و دو لقمه از هر خانه وصول
کند بلکه مسکین کسیست که بقدر حاجت خود مال نمی یابد و کسی از حال او خبر ندارد تا باو خیرات برسد بدلیل آنکه درین آیت
سوال کنندگان را جداگانه مذکور فرموده اند پس مساکین درین جا همینها باشند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را که در دست هیچ ندارند
یا مهمانان را و لهذا ابن عباس رضی الله عنه نظر باین خصوصیت ابن السبیل را بمهمان تفسیر فرموده اند چنانچه ابن ابی حاتم از ایشان
روایت کرده که می گفتند ابن السبیل هو الضیف الذی ینزل بالمسلمین و نیز در حدیث است که من کان یومن بالله
(ای ابن عباس) والیوم الاخر فلیکرم ضیفه و نیز اکرم هو الضیف ولو کان کافرا وَالسَّائِلِينَ و بدهد آن مال بدرویشان خواهنده را خواه
مسلمان باشد خواه کافر در مسند امام احمد و ابو داود واقع است بروایت امام حسین که آنحضرت فرمودند للسائل حق
وان جاء علی فرس و ابن ابی شیبه از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند که سائل را حقی است اگرچه
سوار شده بر اسپ باشد و اسپ او را سیکلی نقره هم باشد و ترمذی آورده اند که فرمودند رسول خدا سائل را خالی مگردان اگرچه
سم سوخته بزه گوسفند باشد و ابو نعیم از ابن عمر رضی الله عنه مرفوعا آورده که سائل بر دروازه بیاید هدیه خداست برای مرد با ایمان
و لنعم ما قال السعدی رحمه الله تعالی : نه خواهنده بر در دیگران : بشکرانه خواهنده از در مران : وَفِي الرِّقَابِ و بدهد
آن مال را در خلاص کردن گردنها خواه بندیان و اسیران که مسلمانان باشند در دست کافران خواه بندگان مکاتب
که برسم کتابت معونت طلبند یا بندگان را بخرد و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و درست دارد نماز مفروضه را بر وجه کمال
زیرا که نماز عبادتیست شامل جمیع اجزای و اعضای آدمی را از باطن تا ظاهر و چون درست کرد ادای حق الهی از
هر عضو متحقق گشت پس ادای حق بدنی که هر روز پنج وقت بذمه او واجب بود فارغ گشت وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد
زکوة مقرره را چه قبل ازین در آیت مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود و زکوة نام قدری معین است از مالی که
بر آن سال کامل گذشته باشد بشرطیکه آن مال بحد نصاب رسد حد نصاب پنجاه و دو نیم توله است از نقره و هفت و نیم توله
از زر و متاع سوداگری را از هر جنس که باشد بقیمت نصاب زر یا نقره مشخص کرده زکوة باید داد و قدر واجب زکوة
چهلم حصه است از مواشی و زراعت که در زمین خراج نباشد پس در تفصیل است طویل که در کتابهای فقه مسطور است
وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ و وفا کنندگان باشند بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند خواه آن عهد را با خدا بندند و
نذری بر خود مقرر نمایند یا سوگند بنام او بر کاری نیک بخورند و خواه با خلق عهدی بربندند یا امانت کسی بگیرند یا به کسی وعده
نیک کنند که در جمیع این صورتها وفا واجب است امانت وفا می باید که در دل مصمم باشد و در حدیث شریف وارد است که
من اعطی عهد الله ثم نقضه فالله لا ینظر الیه و من اعطی ذمته رسول الله ثم غدر فالنبی خصمه یوم القیمة و الیه و نقض العهد

قال الله تعالی وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ و فی المثنوی چون درختست ای عهد و بیخ را تمار یعنی باید بجهد عهد
فاسد بیخ پوسیده بود وز ثمار لطف ببریده بود شاخ و برگ نخل گر چه سبز بود چون تبه شد بیخ سبزی نیست سود
ور ندارد برگ سبز و بیخ هست عاقبت بیرون کند صد برگ دست وَالصَّابِرِينَ و نصب او بر مدح است
جهة اظهار فضل صبر بر سایر صفات یعنی این فالکند کان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در
رنج و سختی درد و مرض وَحِينَ الْبَأْسِ و در وقت جنگ که هم قحط غله و آب هم هجوم دشمنان و خوف آنها و هم محنتهای
بدنی و بیخوابی و هم تلف اعضا و زخم رو نماید و چون کسی در این حالت صبر پیشه گرفت توان دانست که صبر او کامل است
أُولَئِكَ آن گروه که موصوف بدین صفتها اند الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در پیمان
با عهد باتباع حق وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و آن طائفه ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها محققان گفته اند
کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق
حق سبحانه و سایر مومن بهاست و حسن معاشرت مواسات کردن کمال است با ارباب استحقاق تهذیب نفس اقامة صلوة
و دادن زکوة و وفا کردن عهد و صبر مجموع در این آیه مذکور است پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موضح از
ابو هریره نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل ایمانه باید دانست که اهل عربیت گفته اند که نصب والصابرین
بنا بر مدح و اختصاص است زیرا که ایشان چون صفتی را از جمله صفات چند مزید شرافت و عظمت میخواهند که ممتاز کنند برای
اشعار بامتیاز معنی در اعراب اختیار میدهند و صبر در شدائد و معرکه های جنگ صفتی است عمده پس این صفت را
از ماسبق امتیاز دادن ضرور بود بنا بر آن اعراب او را از اعراب ماسبق تغیر کرده از رفع بنصب آوردند گویا چنین
میفرماید که مخصوص میکنیم صابران را بمدح عظیم و کمال نیکی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ
ای مومنان فرض کرده شد بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در مقدمه کشتگان یعنی سبب این
و قضیه که قتل بعمد باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب واقع شدی و آن قبیله که مناسب بودند از قبیله دیگر بعوض بنده
آزادی و بعوض زنی مردی میکشتندی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید حکم ربانی نازل شد که
در قتل قصاص باید یعنی مساوات و در تفسیر روح البیان آورده اند که این خطاب یا ایها الذین آمنوا الآیه برای ائمه
مومنان است باین تقدیر که یا ایها الائمة فرض علیکم استیفاء القصاص و نیز محتمل است که این خطاب متوجه باشد
بسوی قاتل پس معنی چنین خواهد شد یا ایها القاتلون کتب علیکم تسلیم انفسکم عند مطالبة الولی بالقصاص و
القتلی جمع قتیل و فی للسببیة ای بسبب القتل کما فی قوله علیه السلام ان امرأة دخلت النار فی هرة ربطتها ای بسبب

بسبب لطفها ایا ها وحسن الوقف فی قوله القتلی الحر بالحر هر آزاد برابر است با آزاد دیگر گو از روی علم و نسب و جمال
تفضیلات داشته باشد والعبد بالعبد و هر بنده برابر بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزاد را برای بنده
بکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیه بآیه النفس بالنفس منسوخ است [illegible]
بکشند والانثی بالانثی و زن برابر زن و امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنابر اجماع قتل مرد را برای انثی روا دارند
و امام اعظم رحمه الله بحدیث المسلمون تتکافأ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی له پس هر که عفو کرده شد
او را که قاتل است من اخیه شیء از قصاص برادر او که مقتول است چیزی اشاره بآنکه عفو کردن بعضی
از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتل است بعد از
عفو از پی رفتن بالمعروف بنیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت و اداء و ادا کردن دیت
الیه بوارث مقتول باحسان بنیکی و خوش سلوکی نه ببطل و بدخوئی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت
تخفیف من ربکم سبک کردن است تکلیف شرع را بر شما از پروردگار شما و رحمة و بخشایش از و در اسلام
و تحصیل نفع چه این نعمت در شریعت یهودیان نبود بلکه در شریعت آنها عوض خون خون گرفتن مقرر بود و
همچنین در شریعت نصاری خون بها گرفتن مقرر بود فمن اعتدی بعد ذلک پس هر که از حد بگذرد بعد
از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستاند یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل را ستم کند
و بعد از آنکه دیت را گرفته باشد و دیگر بار بکشد فله عذاب الیم پس مر او راست در آخرت عذاب دردناک و
ابن جریر روایت کرده که فرمودند آنحضرت من هرگز معاف نخواهم کرد کسی را که بعد از گرفتن خونبها قاتل را بکشد
که وارث آن قاتل معاف کرده باشد زیرا که خدا تعالی میفرماید فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ولکم فی
القصاص حیوة و مر شما راست در حکم قصاص بقا و زندگی یعنی کسی قصد قتل کند و بخوف قصاص باز ایستد شخص
از کشتن سالم ماند و او از قصاص این اندیشه حکم قصاص سبب بقا شماست یا اولی الالباب ای صاحبان عقل
خالص که در مغز سخن می رسید لعلکم تتقون تا باشد شما بپرهیزید از قتل ناحق زیرا که خون ناحق بدترین گناهان است
و اول آنست پرسیده شود بنده را روز قیامت چنانچه پرسیده شود اول بنده از نماز و در حدیث شریف آمده است
یاتی المقتول معلقا راسه باحدی یدیه ملببا قاتله بیده الاخری تشخب اوداجه دما حتی یوقفا فیقول المقتول لله سبحانه و
تعالی هذا قتلنی فیقول الله للقاتل تعست و یذهب الی النار باید دانست که معصیت بر سه نوع است اول آنچه
درمیان بنده و درمیان خدا است چون زنا و لواطت و غیبت و بهتان تا وقتیکه نشنید آنکه غیبت کرده یا بهتان بر بسته شد

شده است چون او شنید غیبت کننده و بهتان گرفته را معاف کرد این نیز ازین گناه توبه نمود امید است از رحمت
خدای که او را بیامرزد و همچنین اگر زنا کرد بزنی کسی اگر شوهر او نخواهد بخشید خدا تعالی نیامرزد او را زیرا که خصم او داد است
کرد امانت او خیانت کرد بلکه ملک او را غصب نمود و اگر از شوهر او معاف کنانید امید دارم که بخشیده شود دوم
معصیتی است میان بنده و میان احکام خدا تعالی چون ترک نماز و روزه و زکوة و حج پس آمینه درین او امر توبه هیچ
فائده ندهد تا آنکه نماز و غیره قضا نکند زیرا که از شرایط توبه است که ادا کند آنرا که گذشته بود و چون ادا کرد
پس گو یا انس توبه کرده است سوم معصیتی درمیان بنده و درمیان بندگان خدای چون غصب مال دیگری یا زدن
یا دشنام دادن یا کشتن کسی این را هم توبه کفایت نکند تا هنگامیکه خصم خود را راضی نکند و در تفسیر روح البیان
فرموده اند والاشارة فی الایة ان الله کتب علیکم القصاص فی قتلاکم کما کتب علی نفسه الرحمة فی قتلاه کما
قال من طلبنی قتلته ومن قتلته فانا دیته ونعم ما قال فی المثنوی گر یکی سر را ببرد از بدن ؛ صد هزاران سر برآرد
در زمن ؛ اقتلونی یا ثقاتی لائما ؛ ان فی قتلی حیاتی دائما ؛ ان فی موتی حیاتی یا فتی ؛ کم افارق موطنی
حتی متی ؛ شیر دنیا جوید اشکار و برگ ؛ شیر مولی جوید آزادی و مرگ ؛ چونکه اندر مرگ بیند صد وجود ؛ همچو پروانه
بسوزاند وجود کُتِبَ عَلَیْکُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شده اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ چون حاضر شود
یکی را از شما اسباب علامات مرگ از مرض و غیر آن اِنْ تَرَکَ خَیْرًا اگر گذارد مالی را مراد و مال بسیار است اَلْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ
وصیت کردن برای پدر و مادر وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان فرزندان بِالْمَعْرُوْفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت
بحق و راستی عَلَی الْمُتَّقِیْنَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بیا و سمعة وصیت میکردند و والدین و
خویشان را محروم میساختند حق سبحانه تعالی ایشان را از ان منع کرد و وصیت برای این جمع مقرر ساخت یا حکم این آیه بآیت میراث
منسوخ شد و سهم میراث قرار یافت حالا وصیت افضل است بعرض دان نیز درباره درویشان باید و نشاید که
ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهٗ بَعْدَ مَا سَمِعَهٗ پس هرکه تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه شنیده
فَاِنَّمَا اِثْمُهٗ عَلَی الَّذِیْنَ یُبَدِّلُوْنَهٗ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد برآنکه تبدیل الصیا میکند ورنه موصی
ازان بری باشد اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ بدرستیکه خدای شنونده است هم کلام موصی را و هم قول مبدل را داناست
بنیت موصی و تبدیل وصیت فَمَنْ خَافَ پس هرکه بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث خواه وصی یا امام یا قاضی
مِنْ مُّوْصٍ جَنَفًا از وصیت کننده میل از حق بسهو عدول از ذوالقربی اَوْ اِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت
بزه و تدبیر فَاَصْلَحَ بَیْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی لهم میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی که در وصیت

دوم

سوم

اشاره

مخالفت شرع میکند نگذارد و میان شخص موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بروی گناه نیست
ان الله غفور بدرستیکه خدا آمرزگار است مر شخص را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست نزد وصی کنا مضمون
وصیت را نگذرد و بدانکه برای وصیت نمودن مستحب است بنابر احتیاج آدمی به وصیت چه آدمی مغرور میباشد بامید
درازی عمر خود و مقصر میباشد در اعمال نیک چون او را پیش می آید بیماری و دران خوف هلاک میباشد حلت می افتد او بسته ا
نمودن مال خود بروجهی که اگر میسر شود مقصود مالی او حاصل شود و اگر صحت یابد از ان بیماری خرج کند او را بسوی مطلب حالی خود چنانچه
در حدیث نبوی وارد است ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم فی آخر اعمارکم زیادة لکم فی اعمالکم تضعونها حیث شئتم و
وصیت کند به فدیه دادن نماز و روزه خود برای هر نماز و هر یک روزه نیم صاع که بقدر دو سیر مروج این دیارست همچنین برای نماز
وتر و روزه نذر دو سیر پخته وزن گندم دهد و در تفسیر مفتح آورده اند و من کان علیه حج او کفارة ای شی من الواجبات فالوصیة
واجبة والا فهو بالخیار و علیه الفتوی و یوصی برضا خصمائه و دیونه **حکایت** میکنند که حضرت امام شافعی رحمة الله چون
بمرض الموت مبتلی شدند فرمودند که فلان کس مرا غسل دهد پس چون امام صاحب ازین جهان رحلت فرمودند او را در خبر دو چون آنکس
حاضر شد گفت که بیارید تذکره امام پس آوردند تذکره دید که دران تذکره بر امام هفتاد هزار درهم دین است پس همه نوقت
آن دین را از طرف امام از ذات خود ادا نمود و گفت این بود وصیت امام بغسل دادن من او را و در حدیث صحیح است که من لم
یوص لم یؤذن له فی الکلام مع الموتی عرض کردند یا رسول الله آیا کلام میکند میت فرمودند نعم و زیارت او و حضرت امام نقل میکنند
از بعض ائمه اعلام که ارواح بر دو قسم است یا منعمه است یا معذبه اما معذبه محبوس اند مشغول اند نه زیارات باهم و ملاقات اما
منعمه باهم ملاقات و زیارات میکنند و یاد میکنند آنچیزی را که در دنیا گذاشته اند و آنچه که میکنند اهل دنیا و میباشد هر روح
همراه رفیق خود که آن رفیق مثل او اعمال کرده است و نیز این معیت و همراهی ثابت است در دار برزخ و در دار جزا و آدمی همراه آن
باشد که او را دوست دارد درین دار و در دار برزخ و دار جزا و در موقف که در حدیث واقع است المرء مع من احب و محشور
شود هر کس بمحبوب و امام پیشوای خود تا آنکه در تفسیر این آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم مفسرین نوشته اند که مقلدان همراه
امام همراه امام خود محشور شوند بلکه خوانده شوند بنام امام خود چون یا حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی الغرض اهل عقل را باید که
صحبت نیکان اختیار کند و شب و روز در طاعت خدا مشغول باشد هر وقت مرگ را یاد دارد و به مال و منال خود مغرور نشود
زیرا که دنیا فانی است که و کل من علیها فان و خوف خدا تعالی هر وقت هر لحظه قرین خاطر خود گذارد و نعم ما قال الصائب
ع وسعت این غافلان طول امل دانی که چیست ٭ آشیان کردست مرغی در کبوتر خانهٔ ٭ و درین آیه اشارتست بآنکه حق تعالی
نوشت بر توانگران وصیت بمال برای اولیا و وصیت بحال پس توانگران در آخر عمرهای خود وصیت میکنند بثلث مال برای اولیا

بیان حکایت امام شافعی بیان ارواح بیان صحبت نیکان بیان

بوقت حرکت دل را بحضور او تعالی حاضر ساخته تمییز از نقیض خود از صفات طبیعیه حیوانیه کما قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا
و بیگذارند دنیا و عقبی را پس بر ایشان است صیت مؤمن و الدین خود را که آن روح علوی و بدن سفلی است زیرا که نفس مؤمن است
که میان شود بازدواج آنها و اقربین قلب سر اند و باقی مانده از روحها بشریت اند از مشارب و ماکل الی غیر ذالک با قیات
صالحات اند چون مسجد و مدرسه و پل و چاه و علم و ولد که دعا کنند برای او یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا ای گروه که گرویده اید
گفته اند یا حرف ندا است و آن ندا است حبیب از حبیب و ها تنبیه است از حبیب حبیب و آمنوا شهادت است از حبیب حبیب حضرت
جعفر صادق رضی الله عنه فرموده اند که چه خوب لذتی است درین ندا که دور میشود بآن رنج و عناء عبادت حسن فرموده اند که
چون بشنوی قول خدا را یا ایها الذین آمنوا گوش را بدو دار و دل و جان و تن و سر متوجه شو بامر او تعالی و شیخ ابو الاسرار
اجهوری مالکی و قاضی بیضاوی رحمهما الله میفرمایند که یا حرف ندا است که وضع شده برای ندای بعید گاهی ندا کرده میشود
بآن قریب وقتیکه آن منادی قائم مقام بعید نهاده شود یا بجهت عظمت شان آن یعنی منادی چون یا رب و یا الله
و حال آنکه او نزدیکتر است از شاه رگ یا بجهت غفلت و کم فهمی منادی و ابن حاجب کافیه آورده که یا اعم حروف النداء ینادی
بها القریب و البعید علی السواء کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ فرض کرده شد بر شما روزه داشتن رمضان کَمَا کُتِبَ عَلَی
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ همچنانکه نوشته شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند از انبیا و امم از آدم علیه السلام درین تاکید حکم است و
ترغیب آن و تطییب و تانیس است مر آن برای عابدان که میگویند که این عبادت خاص شما نیست بلکه سنت است از زمان قدیم
طاعت آن از انبیا نبودند و در امثال آمده است که البلیة اذا عمت طابت و در تفسیر روح البیان آورده اند و الظاهر ان التشبیه عائد
الی اصل ایجاب الصوم لا الی کیفیة الصوم المکتوبة و بیان وقته و کان الصوم علی آدم یوم ایام البیض و صوم عاشوراء علی موسی
و التشبیه لا یقتضی التسویة کل وجه کما یقال فی الدعاء اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
و کما قال علیه السلام انکم سترون ربکم کالقمر لیلة البدر فان هذا التشبیه الرؤیة بالرؤیة لا تشبیه المرئی بالمرئی لَعَلَّکُمْ
تَتَّقُوْنَ تا شاید که بپرهیزید شما از معاصی و متقی شوید به شرع در صوم که شکننده آرزو هاست اَیَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ
روزه دارید روزهای چند شمرده و مراد روزه رمضان است که بیست و نه روز است یا سی روز گویند این روزها ایام البیض است
و یوم عاشوره که قبل از روزه رمضان فرض بوده فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَّرِیْضًا پس هر که باشد از شما که مکلف اند بروزه
بیمار که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده میشود اَوْ عَلٰی سَفَرٍ یا راکب سفر بود که در آن قصر باید کرد چون افطار
کند فَعِدَّةٌ پس واجب است روزه داشتن بشمار روزها که افطار کرده اند مِّنْ اَیَّامٍ اُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَی الَّذِیْنَ
یُطِیْقُوْنَهٗ و بر آنانکه ایشان توانند که روزه دارند فِدْیَةٌ فدا دادن است و آن طَعَامُ مِسْکِیْنٍ خوردنی

درویش هر درویشی را بازای هر روزی نصف صاع از گندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب بدو آثار باشد این حکم
در ابتدای اسلام بوده بعده منسوخ شده و گفته اند اینجا لا مضمر است تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون
پیران از کار رفتاده فدیه دهد برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد فمن تطوع خیرا پس هر که زیاده کند خیرا یعنی روز زیاده از مقدار
فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین طعام کند یا جمع کند میان صیام و طعام فهو خیر له پس آن تطوع بهتر است او را
بسبب زیادتی اجر وان تصوموا و آنکه روزه دارید ای مطیقان امیگوید یا رخصت داده گان را از افطار خیر لکم بهتر است
مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید شما که بدانید فضیلت روزه را در تفسیر امام اسمعیل مسطور است واعلم
ان الله تعالى امرنا بصيام شهر كامل ليوافق عدد السنة في الاجر الموعود بقوله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فالشهر
الكامل ثلثمائة وستة ايام من شوال ستون يوما فان نقص يوم من عدد الشهر لم ينقص الثواب و آن رسول الله
صلى الله عليه وسلم صام ثمانية رمضانات خمسة منها كانت تسعة وعشرين يوما والباقي ثلثين يوما وفرض الصوم
بعد خمس عشرة سنة من النبوة بعد الهجرة بثلث سنين و اول من فرض الصوم على الاغنياء لاجل الفقراء في زمن الملك
الطهورث ثالث ملوك بني آدم وقع القحط في زمانه و امساكهم بالنهار شفقة على الفقراء و ايثارا عليهم بطعام النهار
تعبدوا تواضعا لله تعالى و در صحاح متواتر ثابت شده که آنحضرت علیه السلام فرموده اند هر عمل آدمی در ثواب مضاعف میشود
یک نیکی را بجای ده نیکی می نویسند موافق آن چه امید هست تا آنکه بعضی را بجای هفتصد نیکی شمار میکنند لیکن حق سبحانه تعالی
میفرماید که روزه ازین حکم مستثنی است زیرا که روزه خاص برای منست و من خود جزای آن میدهم که روزه دار طعام و شراب
و مرغوبات خود را محض برای من میگذارد و در حدیث است من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و
عمرة في رمضان تعدل حجة برابر روزه دار رمضان دو شادی هست یکی در وقت افطار دوم در وقت لقای
پروردگار و بوی دهن متغیر روزه دار نزد خدا تعالی خوشبوی بهتر از بوی مشک است و روزه سپر است از آتش دوزخ و
بیهقی روایت کرده که پرسیدند از سفیان رحمه الله معنی این حدیث که کل عمل ابن آدم له الا الصوم فانه لی و انا اجزی به
فرمودند که این حدیث صحیح ترین احادیث است و معنیش اینست که چون روز قیامت در میان آدمی و خصمان او
محاسبه واقع شود آنچه نزد او از حقوق خلق باشند ظاهر شوند و از اعمال نیک این بنده به خصمان داده شوند تا آنکه
هیچ عمل نیک نزد این بنده باقی نخواهد ماند بجز روزه رمضان و چون نوبت بروزه برسد حق سبحانه تعالی روزه را
بدل مظلمه او نخواهد داد و ارشاد کند که این روزه را بگذارید که خاص برای منست و مظالمه باقی را خود متحمل شده اهل
حقوق را راضی خواهد فرمود پس روزه همراه این بنده شده به بهشت خواهد برد روایت کرد نافع بن بردة از ابی مسعود

بیان
فضیلت
[illegible]
رمضان

استغفار می نماید که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که روزه دارد یکروزه اندر رمضان مگر که نکاح کرده میشود زنی را از حور عین که باشند در خیمه از دُر مجوّف از آن حورها که ستوده است خدا در قرآن حور مقصورات فی الخیام ای حورها اند پوشیده شده در حکم خانه در خیمه که بر هر یک از آن حورها هفتاد حله که نباشد از آن حله بر رنگ دیگری و داده شود هفتاد تخت از یاقوت سرخ موشح بمروارید بر هر تختی هفتاد فرش باشد بر هر فرشی تکیه های آراسته باشند و هر زنی را هفتاد هزار خادم باشند و نیز مر هر شوهر او را هفتاد هزار خدمتگار باشند با هر خدمتگاری کاسه باشد از زر که دران قسمی باشد از طعام سیر یابد مر هر لقمه را لذتی دیگر و نیز داده خواهد شد زوج آن زن را مانند این هر تخت از یاقوت سرخ اینست بعوض آن روزه که داشته است در دنیا از رمضان سوای آنکه عمل کرده است از نیکویی های دیگر و نیز در صحاح سته بروایت شده است که بهشت را هشت در اند از انجمله یک دروازه را ریان نام است از آن دروازه روزه داران داخل خواهند شد و دیگر همراه ایشان نخواهد بود و خاصیت آن دروازه آنست که هر که از آن دروازه در آید تشنگی از وی دور شود و ابدالآباد و تا ابد تشنه نخواهد شد و در صحیح این خزیمه وارد است که هر که از آن در خواهد در آید او را شربتی خواهند نوشانید خاصیت آن شربت آنست که تشنگی را بالکلیه دور می کند و نیز در صحاح سته بروایات متعدده وارد است که هر که تمام ماه رمضان را بحکم ایمان و طلب اجر ثواب روزه گیرد گناهان گذشته او معاف میشوند و نیز امام اسماعیل در تفسیر روح البیان و ملا معین رحمهما الله در معارج النبوة در غرائبات سدرة المنتهی آورده که فرمود بعد فرشته دیدم بس با عظمت که بطول و عرض وی فرشته ندیده بودم مرتبه بلندی آن فرشته هزار هزار ساله راه بود و مر او را هفتاد هزار سر بود و بر هر سری هفتاد هزار روی بود و بر هر روی هفتاد هزار موی بود و بر هر سری هفتاد هزار گیسوی بود و بر هر گیسوی هزار هزار لولوی بود معلق بقدرت الهی آویخته و درون هر لولوی جوی بود از نور و در آن جوی بحری بود از نور و دران بحر ماهیان بودند و طول هر ماهی دو صد ساله راه بود و بر پشت هر ماهی نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله این فرشته یکدست بر سر خود نهاده بود و دست دیگر بر پشت خود نهاده و به تسبیح مشغول گشته هر بار که تسبیح میگفت از حسن صوت وی عرش مجید در لرزه و اضطراب آمد از جبرئیل سوال کردم که این فرشته کیست و کار او چیست جبرئیل گفت این ملکی ست که حق تعالی او را پیش از آدم بدو هزار سال آفریده گفتم ای جبرئیل منزل و ماوای این فرشته تا اکنون بکجا می بوده گفت در مرغزاریست در بهشت بر یمین عرش این فرشته آنجا می بوده چهار هزار فرسنگی در چهار هزار فرسنگ است آن مرغزار جای قرار این فرشته و محل بودن وی بوده از آنجا باینجایش آورده اند و به تسبیحش مشغول گردانیده یا رسول الله بر وی سلام کن حضرت فرمود بر وی سلام کردم از غایت اشتغال سلام من نشنید تا جبرئیل او را واقف از من گردانید به تعظیم من بپای اقبال خود برخاست و مرا در بغل گرفت و بوسه بر روی من داد و گفت ای محمد بشارت باد

روایت
بیان خاصیت باب ریان
روایت
بیان غرائبات سدرة المنتهی

مر ترا که حق تعالی ترا و امت ترا بیامرزید از برکت ماه مبارک رمضان از این بشارت فرحناک گشتم نظر کردم پیش
روی صندوق دیدم بر هر صندوق هزار قفل از نور و بیک ریسمانی صندوق قفل از نور نهاده از جبرئیل پرسیدم که
این صندوقها چیست گفت یا رسول الله خود از خدای سوال کن آنگاه پرسیدم گفت یا رسول الله درین صندوقها برات
صائمان امت است آزادی از آتش جهنم و من یطیعون آن برات گواهیم طوبی لک ولامتک و در حدیث است من حافظ
علی ثلث فهو ولی الله حقا و من ضیعهن فهو عدو الله حقا الصلوة والصوم والغسل من الجنابة و در اخبار آمده که
بهشت مشتاق چهار نفر است یکی روزه دار رمضان دوم تلاوت کننده قرآن سوم نگاه دارنده زبان چهارم
دهنده طعام به گرسنگان و بدرستیکه خدای تعالی بیامرزد بنده مسلمان را وقت افطار آن آنچه قدم نهاد سوی او و آنچه
که دست گرفت او را و آنچه دید چشم او و آنچه شنید گوش او و آنچه گویا شد زبان او و آنچه در دل او خطور کرد از ناشایستگی
و هم در حدیث واقع شده که چون بروز قیامت خلقت از گورهای خود بیرون آیند ارشاد شود به رضوان جنت که ای رضوان
بیرون آورده ایم روزه داران را از گورهای ایشان گرسنه و تشنه پس استقبال ایشان کنید با مرغوبهای ایشان از بهشت پس ندا کند
این رضوان ای غلمان و ای ولدان بیارید طبقهای نور پس فراهم شوند افزون تر از عدد ریگ و قطرهای باران و ستارهای
آسمان و برگهای درختان با میوهای کثیره و شربتهای لذیذه و خوردنیهای شهیه پس بخورانند این گرسنگان روزه داران رمضان را
از امت محمد و گوید رضوان ایشان را که بخورید از میوها و بیاشامید از شربتهای خوردنی و آشامیدنی گوارنده بدل آنکه عمل کردید
در روزهای گذشته یعنی در دار دنیا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم شهر رمضان این روزها گفتم ماه رمضان
است و نامیده شد این ماه به شهر بجهت شهرت آن و رمضان مصدر است از رمضی بمعنی احترق و غیر منصرف است بجهت
تعریف و الف و نون زائدتان و در تفسیر روح البیان و تفسیر امام رازی و غیره آورده اند که روایت کرد اصمعی که گفت ابو عمرو
جز این نیست که نامیده شد این ماه برمضان زیرا که گرم میشود این ماه بیشتر از گرمی آن یا سنگها گرم میشوند و می طپند درین
ماه بسبب گرمی یا بدان جهت رمضان گویند که رمض کند گناهان روزه داران را یعنی میسوزد گناهان را و همچنین روایت
از نبی صلی الله علیه وسلم یا از آنکه دلهای صائمان بهره بردارند گرمی گرسنگی که در دل روزه دار ظاهر میشود یا از گرمی
پند و فکر در امر آخرت چنانچه بهره میگیرند ریگها و سنگها از گرمی آفتاب و خلیل میگوید که ماخذ رمضان رمضی است آن باران
که میبارد در موسم خریف و لهذا نامیده شد این ماه برمضان که در آن رحمت خدای باریده میشود به بدنهای ایشان از گناهان می پاک
میکند دلهای ایشان را پاک کردنی چنانکه آب باران میشوید گرد و غبار را از اشجار و احجار و بعضی گویند که رمضان اسمی است از
اسمهای خدای تعالی و روایت کردند حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه از پدران خود رضی الله عنهم از نبی صلی الله

بیان استقبال رضوان صائمان را

بیان وجه تسمیه رمضان

علیه وسلم که فرمود علیه السلام شهر رمضان شهر الله وروایت کرد حضرت انس ابن مالک رضی الله عنه از رسول
که فرمود علیه الصلوة والسلام لا تقولوا رمضان بل انسبوه کما نسبه الله تعالی فی القرآن فقال شهر رمضان و الفاظ
کرده اند از اینکه علم ورسد ماه از ماهها مجموع مضاف ومضاف الیه است شهر رمضان و ربیعین یعنی ربیع الاول
وربیع الثانی کذا فی شرح الکشاف للسعد وبعضهم قال ذکر والشهر هو مع رمضان والربیعین غیر ذا لم یجز کذا فی الاتقان
ودر کفایه شعبی آورده است که نام ماه رمضان در توریت حطه بود یعنی گناهان روزه داران درین ماه محو کرده میشوند ودر
انجیل نام آن طاب بود زیرا که نفس روزه دار درین ماه از گناه پاک میشود ودر زبور نام این قربه است زیرا که روزه دار
این ماه را قرب خدا میسر میشود ودر قرآن شریف نام این ماه رمضان است یعنی گناه صایم درین ماه سوخته میشود ودر حدیث
شریف وارد است من فرح بدخول رمضان حرم الله جسده علی النار وهم در حدیث است اذا کان اول لیلة من
رمضان یقول الله تعالی من ذا الذی یحبنا فنحبه ومن ذا الذی یطلبنا فنطلبه ومن ذا الذی یستغفرنا فنغفر له بحرمة
رمضان انتهی من کتاب الحیات وعن حفص الکبیر انه قال یقول داود الطائی غلبنی النوم فی اول لیلة من رمضان
فرایت الجنة وکانی جالس علی شط نهر من یاقوت واذا رایت جواری الجنة کان وجههن الشمس من نور وجههن فقلت
لا اله الا الله محمد رسول الله فقلن لا اله الا الله محمد رسول الله نحن للحامدین الراکعین الساجدین فی شهر رمضان من روق
المجالس ونزهة الناصحین حکی ان رجلا اسمه محمد کان لا یصلی قط فاذا دخل رمضان یزین نفسه بالثیاب والطیب ویصلی
ویقضی ما فاته فقیل له لم تفعل فقال هذا شهر التوبة والرحمة والبرکة عسی الله ان یتجاوز عنی بفضله فمات فرئی فی المنام فقیل
له ما فعل الله بک فقال غفر لی ربی بحرمة تعظیمی رمضان ودر صحابت جدید است سلمان نقل میکند که گفت سلمان فارسی
خطبه خواند ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم در پسین روز از ماه شعبان و فرمودند علیه السلام ای مردمان بتحقیق سایه انداخت
کرد سایه انداخت شما را ماهی بزرگ و ماهی که برکت کرده شده است در وی و گردانیده خدای عزوجل روزه ماه رمضان را
فرض و گردانیده است نماز کردن را در شب وی نفل کسیکه نزدیکی جوید بدرگاه حق در وی بخوبی و عمل از نیکی یعنی نفل باشد
همچو کسیکه بگذارد فرض را در ماهی که غیر رمضان است کسیکه ادا کند فریضه را در وی باشد همچو کسیکه بگذارد هفتاد فریضه را
در ماهی که غیر رمضان است و آن ماه ماه صبر است از شهوات نفس و ثواب صبر بهشت است و ماه غمخواری و گرسنگان است
و ماهی ست که زیاده کرده میشود روزی رزق مسلمان و برکت داده میشود روی و نیز توسیع رزق و مواسات که در وی
مر کرده اند لابد سبب وسعت رزق فقراء ومحتاج خواهد شد کسیکه روزه کشاید روزه داری را باشد سبب آمرزیدن گناهان
ورا و سبب آزادی وی از آتش باشد مراو را مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم کرده شود از مزد وی چیزی گفتم

بیان

حکایت

حکایت

بیان

بیان

نیست همه را این صفت که بیابیم چیزی را که روزه بگشاییم بیم روزه دار را گفت پیغمبر خدا امید دهد خدا تعالی این ثواب
بکسی که روزه کشایاند روزه دار را بدمی از شیر آمیخته و یا بیک خرما و یا بدمی از آب و کسیکه روزه دار را سیر گرداند بنوشاند
او را خدا تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد و بعد از وی هرگز تا آنکه در آید بهشت را چون
در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است و ماه رمضان اول وی سبب افاضه رحمت است از جانب حق که بدان مستعد
و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گناهان و کثافت معصیت برآیند و میان وی سبب مغفرت و آمرزش
گناهان است و آخر ماه رمضان آزاد شدنی است از آتش دوزخ چون طاعت میسر شد و صغایر معاصی مغفور گردید از آتش
دوزخ آزاد شد و مستعد دخول جنت گردید و کسیکه تخفیف کند از آزاده و غلام خود که روزه دارانند و تکلیف و مشقت
نکند بیامرزد خداوند تعالی او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ و مرویست از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که بهشت آراسته میشود برای رمضان از سر سال تا سال آینده پس چون بباشد از روزه رمضان می وزد بادی از زیر
عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم دراز مژگان کشاده چشم پس میگویند
آن زنان بهشت ای پروردگار ما بگردان برای ما از بندگان خود شوهران که خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ما بایشان و خنک گردد
و قرار گیرد چشمهای ایشان بما روایت کرد ابو نصر از پدر خود باسناد از محمد بن احمد و از عبدالله بن محمد و از ابو القاسم
بن عبدالله بن محمد و از حسن ابراهیم بن سیار و از ابراهیم بن محمد بن حارث او از سلمه بن شبیب او از قسم بن محمد او از هشام
بن ولید او گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلم و وی از حسن از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس او گفت شنیدم از نبی
علیه السلام بدرستیکه بهشت پاک کرده میشود و آراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت آمدن رمضان پس هرگاه که
باشد اول شب از ماه رمضان می وزد بادی از زیر عرش گفته میشود آن باد را مثیره که باهم میزند برگهای درختان
بهشت را و حلقهای درهای بهشت را پس شنیده میشود از آن چنین آوازی که نشنیده شنوندگان بهتر از وی پس آراسته کرده میشود حور عین
تا آنکه می ایستند درمیان بلندیهای بهشت پس ندا کنند آیا هست کسیکه پیغام رساننده است بسوی خدای تعالی پس
تزویج کند او را خدا تعالی پس میگویند رضوان را چیست این شب پس جواب میدهد رضوان حوران را لبیک گفتن
ای نیکبختهای خوبرویان این اول شب است از رمضان کشاده اند درهای بهشت مر روزه داران را از امت محمد
پس میگوید خدا تعالی ای رضوان بگشا درهای بهشت را ای مالک ببند درهای دوزخ را از صائمین از امت محمد
ای جبرئیل فرود آی بر روی زمین و زنجیر کن متمردان شیاطین را و بند کن ایشان را بزنجیرها پس بینداز ایشان را در گردابهای
دریا تا که فساد نکنند بر امت محمد روزه ایشان را فرمود علیه السلام که میگوید خدا تعالی در هر شب از ماه رمضان سه بار

آیا کسی هست از سوال کننده که بدهم او را آیا هست توبه کننده پس قبول کنم توبه او را آیا کسی هست آمرزش
خواهنده که آمرزم مراو را کیست که قرض بدهد مر غنی را که وفا کننده هست و آن قرض یابنده که ظلم کرده شده نیست
و هم فرمود صلی الله علیه وسلم مر آن خدا راست در هر روز ماه رمضان وقت افطار هزار هزار آزاد کرده شده از آتش
که هر یک از آن مستوجب است مر عذاب را و شب جمعه و روز جمعه آزاد می کند خدا تعالی در هر ساعت هزار هزار از آتش
دوزخ که هر یک از ایشان لایق عذاب باشند و در آخر روز از ماه رمضان آزاد می کند بشمار آنچه که آزاد کرده است
از اول ماه تا آخر آن و چون شب قدر می باشد ارشاد میشود بجبرئیل که فرود آ بسوی زمین با گروهی از فرشتگان
پس فرود می آید جبرئیل با گروهی از فرشتگان و با وی لوای باشد سبز رنگ پس استاده میکند آن را بر پشت کعبه و مر وی را ششصد
بازو است که پراگنده نمیکند آنها را مگر در شب قدر پس پراگنده می کند آن را در شب قدر و میرود بمشرق و مغرب
و امر میکند بقیه فرشتگان بدر آمدن در میان این امت پس در آیند در میان ایشان پس سلام میکنند بر هر شب
زنده دارنده و نماز گذار و ذاکر را و مصافحه میکنند با ایشان و آمین میگویند بر دعای ایشان تا آنکه طلوع میکند
فجر باز ندا کند جبرئیل ای گروه دوستان خدا کوچ کنید پس میگویند ای جبرئیل چه معامله فرمود خدا تعالی در
حاجتهای مومنان از امة محمد صلی الله علیه وسلم میگوید که خدا تعالی نظر رحمت فرمود بسوی ایشان و معاف کرد
ایشان را و آمرزید ایشان را مگر چهار کس را پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم این چهار کس دائم الخمر است و
نافرمان والدین و قاطع رحم و کینه دارنده و چون شب جائزه می آید آمرزیده میشوند به عدد آنها که در تمام
ماه آمرزیده شده اند و چون روز فطر باشد پراگنده میکند خدا تعالی فرشتگان را در هر شهری پس فرود می آیند بجانب
زمین و استیند بر سرهای کوچها و راه ها پس ندا میکنند باواز که می شنوند هر چیز که مخلوق کرده خدا تعالی مگر جن و انس
پس میگویند ای امت محمد بیرون آئید بسوی رب کریم که میدهد عطای بزرگ و می آمرزد گناهان بزرگ را پس
چون می بر آیند بسوی عیدگاه خود میگوید خدا تعالی بفرشتگان خود که ای فرشتگان من چیست جزای مزدور
که عمل خود تمام کرد فرشتگان میگویند باید داد مزد او را بتمام و کمال پس فرماید حق سبحانه تعالی که گواه میکنم
شما را ای فرشتگان من هر آئینه گردانیدم ثواب روزهای ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان خوشنودی خود و
بخشش خویش باز میگوید ای بندگان سوال کنید از من پس سوگند مرا به عزت و جلال خود که نخواهید شما امروز
درین جماعت از برای آخرت خود چیزی مگر میدهم شما را و نخواهید از برای دنیای خود مگر نظر کنم من شما را و سوگند مرا
به عزت خود هر آئینه بپوشم بر شما لغزشهای شما و سوگند مرا بعزت خود فضیحت نکنم و خوار نسازم شما را در میان اصحاب

فضیلت شب قدر

عدو و بر گردید از اینجا دانستی که برگزیده شده اید شما آنچه راضی شدید شما از من و راضی شدم از شما و هم در حدیث

حدیث

که فرمود علیه السلام پس خوش شوند و میشوند فرشتگان و بشارت میدهند بخبری که داده است خدا تعالی این امت را وقتی که
افطار میکنند از ماه رمضان و روایت کرد ابی نصر از ابی سعید خدری رضی الله عنه که فرمود رسول علیه السلام ان
ابواب الجنة وابواب السماء لتفتح لاول لیلة من شهر رمضان و لا تغلق الی آخر لیلة منه لیس من عبد و امة یصلی فی لیلة
منها الا کتب الله تعالی له بکل سجدة الفا و سبع مائة حسنة و بنی له بیتا فی الجنة من یاقوت حمراء له سبعون الف باب لکل باب منها
مصراعان من ذهب موشح من یاقوتة حمراء فاذا صام اول یوم من شهر رمضان غفر الله له کل ذنب الی آخر یوم من
رمضان و کان کفارة الی مثلها و کان له بکل یوم یصومه قصر فی الجنة له الف باب من ذهب و استغفر له سبعون
الف ملک من غدوة الی ان تتوارى بالحجاب و کان له بکل سجدة یسجدها من لیل او نهار شجرة فی الجنة یسیر الراکب فی
ظلها مائة عام لا یقطعها و عن قتادة عن انس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان اول
لیلة من شهر رمضان نادی الجلیل جل عظمته رضوان خازن الجنان فیقول لبیک و سعدیک فیقول نجد جنتی
و زینها للصائمین من امة احمد لا تغلقها منهم حتی ینقضی شهرهم ثم ینادی مالکا خازن النار یا مالک
فیقول لبیک و سعدیک فیقول اغلق ابواب الجحیم من الصائمین من امة احمد ثم لا تفتحها علیهم حتی ینقضی شهرهم
ثم ینادی جبرئیل فیقول لبیک و سعدیک فیقول انزل الی الارض فغل مردة الشیاطین عن امة احمد حتی لا یفسدوا
علیهم صیامهم و افطارهم و لله عز و جل فی کل یوم من شهر رمضان عند طلوع الصبح و عند وقت الافطار عتقاء اعتقهم من النار

بیان

عبید و اماء باید دانست که روزه روزه دار مشابه است بروحانیان که ایشان را اکل و شرب نیست بجز تسبیح و تهلیل بحکم من تشبه
بقوم فهو منهم زیرا که روزه دار خوی ایشان گیرد و دیگر آنکه روزه قهر نفس است زیرا که مخالف هوای نفس است و مخالفت آن موجب
وصول جنت است مطابق آیه کریمه و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و هر کسیکه
ترسیده باشد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز داشته باشد نفس را از شهوت پس آنچه بهشت همانست جای او
گویند که پرسیدند از بعض مشایخ از حقیقت اسلام گفت اسلام کشتن نفس است بشمشیر مخالفت و مخالفت آن ترک
شهوات است حضرت مصطفی میفرمایند که نفس من طلب میکرد از من دوام را تا مدت سی سال یا چهل سال لیکن امر او را
نداد م گویند شخصی را دیدند که در هوا ما بین آسمان و زمین نشسته است گفتند چگونه یافتی این مرتبه را گفت گذاشتم هوای نفس را
پس مسخر شد مرا این هوا ؎ سر بطاعت نفس شهوت پرست * که هر ساعتش قبله دیگر است * کند مرد را نفس

حکایت

اماره خوار * اگر هوشمندی عزیزش مدار * حکایت کنند از ابو عثمان واسطی رحمه الله که میگفت که شکست کشتی من در دریا

مهر یاد من تا روی خود بر تخته ماندم که در این من خبری پیدا شد پس نوحه من فریاد العطش العطش آغاز نهاد و بسیر
من سر خود را باسمان کردم که ناگاه شخصی را دیدم که بر هوا نشسته است و در دست خود زنجیری از زر گرفته و در آن زنجیر کوزه
از یاقوت سرخ آویخته و با من بگوید بیا و بنوش پس گرفتم کوزه را و نوشیدم از آن پس یافتم او را پاکیزه تر از مشک و
شیرین تر از شهد پس گفتم مر او را تو کیستی رحمت کند مر ترا خدا تعالی گفت من غلام مولای توام گفتم بچه عمل رسیدی باین مرتبت
گفت گذاشتم هوای نفس خود برای خوشنودی خدا تعالی پس بعوض آن خدا تعالی نشانید مرا بر هوا باز ناپدید شد
از چشم من و نیافتم او را و دیگر آنکه روزه صبر کردن است از مفطرات و جزای صبر صائمان بیحساب است بمنطوق آیه
کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی جز این نیست تمام داده شوند شکیبایی کنندگان مزد ایشان بی حد و اندازه و شمار
و نیز سبب استجابت دعاست بواسطه تزکیه نفس و نیز باعث شادی است صائم را در دنیا و آخرت بنا بر مضمون حدیث نبوی
للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء ربه و نیز خواب صائم عبادت است و نفس آن تسبیح است و عمل آن
مضاعف کقوله علیه السلام نوم الصائم عبادة و نفسه تسبیح و عمله مضاعف آورده اند که چون ماه رمضان المبارک
در جهان می رسد فرمان خدا تعالی بجبرئیل می رسد که ای جبرئیل در بهشت برو و یک قدح آب طهور گرفته بحضور حبیب من
برو و عرض کن که یا محمد ماه رمضان رسید و درهای رحمت گشاده شدند تو هم بموافقت یاران خود آب طهور بنوش
پیغمبر ارشاد کند که ای جبرئیل بخیر است خود چگونه شربت طهور بنوشم فرمان از رحمان در رسید بنوش تا سعادت نصیب
پس خورده تو امت ترا روزی گردانم پیغمبر این بشارت شنیده قدری از آن آب بخورند و قدح بدست جبرئیل دهند گویند ای
جبرئیل چه کنم بخیر است این شربت مرا گوارنده می آید آنگاه فرمان از رحمان شود آنچه از قدح باقی مانده است آن قدر که روزه
داران رمضان را که روزه داشته اند در کاسه ها و کوزه های ایشان که برای افطار خود مهیا کرده اند بنهید تا ثواب خوردن آب
حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نصیب ایشان گردانم و هرکه آب طهور روزی گردانیده دوزخ را با او
چه کار و دیگر آنکه فرمان رسد بجبرئیل که ندا کن بر جمیع اهل گورستان که بشارت باد شما را که ماه رمضان
رسید که هیچ گوری عذاب نماند و قبرهای هریک پر نور و منور گردد و دیگر چون قیامت قائم شود حق تعالی ماه رمضان را
بصورت نیکو زیر عرش مجید حاضر کند و رمضان بسجده رود و فرمان رسد که ای رمضان امروز روز سجده نیست سر خود
از سجده بردار و طلب هر چه می طلبی رمضان گوید یا رب تو می بینی که امت محمد از قبرهای خود با تن برهنه و حال
خسته برخاسته اند فرمان شود تا حله های ایشان بپوشانند فرمان رسد که ای فرشتگان روزه داران
امت محمد برهنه تن از گورهای خود برخاسته اند ایشان را حله ها بپوشانند باز رمضان استاده ماند خدا تعالی فرماید

بیان آمدن جبرئیل بجام آب طهور بخدمت علیه السلام برای افطار

بیان شفاعت رمضان برای روزه داران روز قیامت

ای رمضان اکنون چه خواهی عرض کند یارب سرهای ایشان برهنه اند و این حلهٔ بی تاج نیکو نمی نماید حکم شود
هر یک روزه دار را بر سر تاج نهید و بروایتی هفتاد هزار تاج باز رمضان ایستاده ماند باز فرماید ای رمضان چه
خواهی التماس کند یارب ایشان پیاده یا اند تاج و حلهٔ بی مرکب خوش نمی نماید فرمان رسد برای هر یکی روزه دار
رمضان هفتاد هزار براق از بهشت گرفته نزد روزه داران رمضان رسانید باز رمضان ایستاده ماند باز فرماید
ای رمضان اکنون چه می خواهی گوید یارب ایشان گرسنه و تشنه از گورهای خود بر خاسته اند تو بکرم خویش ایشان را
سیر گردانی فرمان شود بفرشتگان که گاوی که در زیر زمین هفتم بود و جهان را در شاخ برداشته بود هم امروز را بقدرت
خود بریان کنیم بیارید آن گاو را پیش محمدیان ذبح کنید و کبابهای آن در کاسهای جنتی نهاده در خوان آراسته
بیارید و پیش هر یک روزه داران هفتاد هزار کاسهٔ جنتی نهند تا همه مومنان از آن تناول کنند باز ماه رمضان
گوید یارب آنچه عرض کردم درخواستم در حق ایشان از لطف اجابت فرموده شد که مرا یک عرض دیگر دارم اگر قبول فرمائی
فرمان با رمضان رسد که بگوی گوید یارب فرمان ده تا بسوی بهشت رهبر ایشان کنم حکم شود تو امام ایشان شده
همراه خود گرفته ایشان را بدار السلام برسان آنگاه فرمان شود که هفتاد هزار فرشته بدست راست و هفتاد هزار از دست چپ
و هفتاد هزار پس پشت و هفتاد هزار فرشته پیش هر مومن روزه دار طرقوا گویان روند چون امت خاتم پیغمبران با
شان و شوکت و عزت و حرمت رسیدن قیامت روان شود همه انبیا علیهم السلام و امتان ایشان تماشای
روزه داران امت محمد حیران مانند و گویند یارب ایشان را بکدام عمل این نوازشهای افزایش فرموده فرشتگان
ندا کنند که ایشان اند روزه داران ماه رمضان از امت محمد که امروز چنین عطای از خدای خود یافته اند چون ایشان
قریب دروازهٔ بهشت برسند فرشتگان از جنان برای استقبال ایشان آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین سلام بر شما خوش بودید پس آیند در آن بهشت جاودان چون ایشان در بهشت روند بعد ماه رمضان از
هر یک روزه دار رخصت شود و گوید الوداع یا صائمان رمضان الوداع من باز میگردم و شما را به هیچ جای نماند
اکنون مقصود و مطلوب خود رسید پس مومن را باید که حق حرمت رمضان نگاه دارد زیرا که روزه چشم و زبان
و دست و پا و چشم و گوش است و روزهٔ جسم آنست که بیجا صرف نماید و روزهٔ زبان آنست که ناخوردنی نخورد و ناگفتنی نگوید
و روزهٔ دست آنست تا گرفتنی از دست نگیرد و روزهٔ پا آنست که قدم بیجا ننهد و روزهٔ چشم آنست که نادیدنی نبیند الغرض
همچنین هر عضوی را روزه آنست که در راه نیک باستعمال آرد و از ناشایستگی باز دارد و غیر ازین که حق تعالی روزه را
بخود اضافت فرموده است نمیدانم که از من بیچاره مرحبا اجابت افتاده است یا نه زیرا که در حدیث آمده است

بیان فضل روزه علی کرم الله وجهه

کسی روزه دار انند که نصیب ایشان از روزه نیست مگر گرسنگی و تشنگی روزه بیایم دیگر چون امیرالمؤمنین
علی رضی الله عنه بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز عید مراجعت فرمودند میان راه بیهوش گشت و بزمین افتاد
این خبر بفاطمه سیده فاطمه زهرا رسید که از پدر خود رسول الله یاد دارم که میفرمودند که چون علی بیهوش شود باید که دستار از
بر سر علی باید نهاد و از بیهوشی بخود آید حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها بهودج سوار فرموده نزد حضرت علی رضی الله عنه
تشریف آوردند و عمامه محمدی بر سر علی نهادند و در زمان علی با خود آمد پرسیدند یا علی این بیهوشی چه بود فرمودند چون
از نماز عید بازگشتم در دل من گذشت که ای علی روزه داشتی هیچ میدانی که از تو بدرجه اجابت رسیده یا نه ازین هیبت
بیهوش گشتم خیال کن ای برادر که پاکان فریشان چنین اند اندران تر ساعتی و تو بس من تو کجا دیگر بعد ماه رمضان

بیان دعوت عثمان در رمضان

حضرت عثمان بن عفان پیغمبر خدا را بجهت افطار کیانیده این بعد دعوت نموده بودند ناگاه در دل عثمان رسید که
عرش مجید با عظمت نعلین تقدیم رسول الثقلین بخود شرف فخر نموده پس ای عثمان ترا نیز شکرانه این قدم مبارک
ادا باید کرد تا آنکه عقب حضرت میرفت گامهای پیغمبر در شمار آورد که از مسجد نبوی تا خانه عثمان غنی سیصد و هشت
گامهای جناب رسالت مآب شمرده شد پس همین قدر برده بخدمت حاضر ساختند رسول مقبول فرمودند یا عثمان
اینها را چرا جمع نموده عرض نمود که یا رسول الله برای شکرانه قدم مبارک تو که در سرا من رنجه فرموده بدله هر گامی آزاد کرده
ازدو کنم بعد ازین طعامها گوناگون پیش حضرت بر سفره چیدند چون جناب با صحابه از تناول طعام فارغ شدند دعا برای
عثمان بن عفان فرمودند و بدولتسرای خود باز آمدند چون علی این سامان دعوت عثمان معاینه کردند در دل گفت که
ای علی یکدامادی عثمان است و یکداماد تو ای او باین تکلف دعوت حضرت کرد و در خانه تو نان جو هم نیست که امام حسن
و امام حسین و فاطمه روزه اند افطار نمایند درین فکر بخانه خود در آمدند که ناگاه نظر خاتون جنت بر روی علی افتاد
فرمودند چه صعوبت که بخساره مبارک تو آزرده می بینم علی رضی الله عنه لب پاسخ نگشاد فاطمه رضی الله تعالی عنها بعد چند بار
گفت جانم فدای تو باد جواب چرا نمیگویی باز هیچ نگفت باز بنت رسول گفت یا علی شاید از جهت معاش من از زره
غم بخوری که فقر فخر من و بابای من است باز علی سخن نگفت آخر حضرت فاطمه رضی الله عنها طاقت نماند و برخاست
سه دفعه دامن گرد اگرد علی بگشت میگفت که اگر بجز خدای غیر را سجده روا بودی زنان شوهران خود را سجده کردندی اکنون
یا علی مرا طاقت نمانده بگو ترا چه غم است گفت یا فاطمه عثمان پدر شما را در خانه طلبیده و بدله هر گام برده آزاد کرده
و انواع نعمت پیش رسول علیه السلام با یاران کشیدند در خاطر من گذشت که یکداماد عثمان است و یکداماد
توی او چندین تکلف نمود و در خانه من نان جو بهر فرزندان هم نیست فاطمه گفت آنکه یا علی میخواهی که دولت

بیان

دولت فقر و فاطمه کنانی تو هم پدر و پیغمبر را فردای با دو چندان یاران دعوت کنی علی گفت یا فاطمه در خانه خود قوت
یکشب نمی بینم حضرت رسالت را با دو چندان یاران چگونه طلب نمایم حضرت فاطمه گفت یا علی اگر عثمان پیغمبر را بقوت حال
طلبید من بقوت پروردگار خود مطلوم علی چون این سخن از فاطمه شنید رخ بمسجد پیغمبر کرد و خود نزدیک رسول الله علیه
السلام حاضر شد و گفت یا رسول الله اتقدر که با یاران در خانه اخی عثمان رفته بودید امروز با دو چندان یاران بهنگام افطار
در خانه من تشریف ارزانی فرمایند ارشاد فرمود یا علی به بلال بگو تا منادی کند بیاران من که بهر افطار روزه بسوی خانه علی
حاضر شوند چون وقت افطار نزدیک آمد علی بر سر چهار گوشه خانه میدیدند که هیچ گوشه خانه بوی طعام و دود ندید هم بر این
انگاه به فاطمه گفت وقت افطار رسید اکنون چه خوانی ساز کرد گفت یا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم را با اصحاب بیار
علی در مسجد آمد گفت جناب با یاران خود در خانه دختر خود تشریف ارزانی دارند حضرت رسالت مآب همراه اصحاب بدر خانه
فاطمه تشریف آوردند و حضرت پیغمبر خدا ارشاد فرمودند که یا علی اول تو در خانه خود درآی باز من در خانه تو درآیم علی بامر رسول
اول الله در خانه درآمد دید که فاطمه سر بسجده نهاده بدرگاه خدا تعالی زاری عرض میکند که الهی عثمان غنی اگر بقوت مال جان
دعوت پدر من کرده بود من بر اعتماد لطف کرم تو پیغمبر را دعوت نمودم مرا امروز پیش پدر و یاران او و امروز پیش الله شرمنده
نفرمائی و بین این که علی بر در حجره استاده بود که ناگاه دید که خوانی از آسمان از کمال نور در میان هویدا شد
و اندرون حجره آن مطهره فرود آمد و قرار گرفت علی این حال دید گفت ای فاطمه سر از سجده بردار که مطلوب تو رسید
فاطمه سر از سجده برداشت خوان را معاینه نمود گفت یا علی هم بر دو دست حضرت همه اصحاب بشویان رسول با یاران
دست شستند و علی اندرون حجره آمده تا خوان را از حجره بیرون آورد که از آن کل بیرون آمد که یاران بسیار و خوان
خورد چگونه یاران بر این خوان خوانند گنجید فاطمه گفت یا علی تو آن معجزه پدر را مشاهده نفرموده که در فلان وقت
جمیع یاران در تشنگی گرفتار شده بودند و فریاد العطش بخدمت حضرت رسالت سابند و عرض نمودند که یا رسول الله
که درین وادی بیابان چگونه جان بسر خواهیم کرد که کسی جای آب نظر نمی آید و شتران و غیره زبان از دهن بیرون کرده اند
پیغمبر فرمود قدر آب بر قدح اندخته بیارید یاران بعد تفحص بسیار قدری آب پیش رسول حاضر کردند و رسول صلی
الله علیه وسلم پنج انگشت دست مبارک خود در آن قدح نهادند و از قدرت حق آب از انگشت حضرت جاری شد آن گروه
و همه یاران و جمله چهار پایان از آن سیراب گشتند یا علی تو نیز این خوان را نزد بابای من ببر و بگو که دختر خسته جگر تو میگوید
که اول دست با برکت خود در این خوان بنه تا که به برکت دست مبارک تو خوان چنان وسیع شود که تمام یاران حوالی
ان نشسته طعام تناول نمایند امیر المومنین علی کرم الله وجهه خوان را در خدمت حضرت سرا پا برکت حاضر آورده تمام

بیان

بیان نزول خوان از بهشت برای پیغمبر علیه السلام

فاطمه برسول مقبول عرض نمودند جناب سالت مآب اول دست بابرکت خود در خوان اندختند خطاب فرمود بخوان
که ای خوان چنان وسیع شو که جمیع یاران من تو را گنجند فی الحال آن خوان چنان وسیع شد که همه یاران پیغمبر یزدان حوالی آن
با ساختند تمام نشسته از طعام خوان سیر شکم شدند بعد از این جبرئیل از حکم رب الجلیل در رسیده بر پایان ایستاد چون
نظر فیض اثر حضرت بر جبرئیل افتاد فرمود یا اخی جبرئیل چگونه آمدی گفت یا رسول الله مژده از جناب خداوندی تعالی
و فاطمه آورده ام تا دل مبارک تو شاد شود و آن اینست که خدا تعالی ارشاد میکند که اگر عثمان گاه‌های تو شمرده بود و بدله
هر گامی برده آزاد گردانیده اما علی و فاطمه فقر دنیا اختیار کرده اند لهذا برای پاس خاطر ایشان فرمان بفرشتگان دادیم تا گام‌های
محمد علیه الصلوة والسلام در شمار آرند ای محمد بعوض هر قدم تو فرمان داده ایم که هفتاد هزار عاصی و جانی از امت تو که مستوجب
عقوبت عذاب آتش دوزخ اند آزاد گردانیدیم یا اخوانی هذه بشارة لمن صام عن الحرام وافطر علی الحلال وکف لسانه عن الکذب
والافتراء والغیبة والنمیمة ومنع نفسه عن القیل والقال وغض بصره عن المحرمات ونقی قلبه عن الحسد وعداوة المسلمین
اللهم وفقنا وجمیع المومنین بنیل تلک المثوبات الَّذِیٓ اُنْزِلَ فِیْهِ الْقُرْاٰنُ آن ماهی که فرو فرستاده شده در آن
قرآن یعنی ابتدای نزول در این ماه بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیه
آیه سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و حکمت تخصیص وی بدین ماه آنکه گویا خدا میفرماید که درین ماه
کلمات تعدی از رواح شما فرستادیم پس درین ماه از تعدی اشباح امساک بر خود لازم گیرید و در حدیث آمده که نزلت صحف
ابراهیم اول لیلة من رمضان وانزلت التورات لست مضین من رمضان والانجیل لثلاث عشرة والقرآن لاربع و
عشرین والقرآن من القرء وهو الجمع لانه مجمع علم الاولین والاخرین ثم ان جملة ما نزل علی الانبیاء علیهم السلام مائة صحیفة
ستون منها علی شیث وثلاثون علی الخلیل وعشرة علی موسی ومن الکتب اربعة القرآن والتوریة والانجیل والزبور وقد
نظمت فقلت مائة وصحف الله علی شیث نزل ستون والخلیل نصفها الکمل وعشرة علی الکلیم وعلیه توریة
ایضا والزبور بعده کتاب داود والانجیل علی عیسی وفرقان علی خیر الملل هُدًی لِّلنَّاسِ یعنی قرآن را
نازل ساختیم در حالیکه راه نماینده است مردمان را وَبَیِّنٰتٍ و دلالتهای روشن است مِّنَ الْهُدٰی از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ
و از حدود و احکام و سائر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل و در اینجا اندکی از فضائل قرآن بیان میکنیم
روایت کرد بیهقی در شعب الایمان که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم الصیام والقرآن یشفعان للعبد یقول الصیام
یا رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعنی فیه ویقول القرآن منعته باللیل فشفعنی فیه فلیشفعان و در
درة الواعظین و درة الناصحین فاضل حنفی رحمه الله آورده اند که وحی فرمود خدا تعالی بسوی موسی که عطا کردم امت

بیان بشارت الصائمین بتزیین علی و فاطمه

بیان وجه تخصیص نزول قرآن در ماه رمضان

بیان نزول جمیع صحیفها بر انبیاء علیهم السلام

فضائل قرآن

امت محمد را دو نور تا که ضرر نرسانند ایشانرا دو ظلمت پس گفت موسی یا رب آن دو نور کدام اند ارشاد شد
نور رمضان و نور قرآن است باز گفت آن دو ظلمت کدام است فرمود ظلمت قبر و ظلمت روز قیامت
و در حدیث شریف آمده من نظر الی مصحف فی شهر رمضان من غیر ان یقرأه فان الله تعالی یقضی له اربعین
حاجة کل حاجة خیر من الدنیا و ما فیها سبعین الف مرة و نیز فرموده علیه السلام من اراد ان یتکلم مع الله تعالی فلیقرأ
القرآن ع هست قرآن جانهای انبیا ٭ ماهیان بحر پاک انبیا ٭ در بخوانی و نه قرآن پذیری ٭ انبیا و اولیا را دیده گیر
و در حدیث است که من قرأ القرآن البس الله تعالی یوم القیمة لوالدیه تاجا ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا
و روایت کرد ترمذی من قرأ حرفا من کتاب الله تعالی فله حسنة و الحسنة بعشر امثالها و قرطبی در فضائل الانوار کابید
نقل کرده که فرموده هر که در هر روز دو صد آیة از قرآن ناظره بخواند شفاعت کند از صاحب هفت گورهای گرداگرد
خود و فقیه ابو اللیث سمرقندی در تنبیه الغافلین در باب فضیلت قرآن آورده اند که روایت کرد خالد بن بشیر از حسین
بن علی از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود علیه السلام هر که بخواند قرآن را استاده در نماز عطا کند او را خدا تعالی بدله هر حرف
یکصد نیکی و هر که بخواند در نماز نشسته نوشته شود برای وی بدل هر حرف پنجاه نیکی و هر که بخواند غیر نماز نوشته شود برای او
بدل هر حرف ده نیکی و هر که بشنود قرآن را باسید ثواب نوشته شود برای او بدل هر حرف یک نکوئی و هر که ختم کرد قرآن را
باشد مر او را نزدیک پروردگار او دعای مستجاب خواه معجل باشد یا موجل و امام سیوطی در اتقان گفته اند که هر یک حرف از
حرف قرآن در لوح محفوظ بمنزله کوه قاف است و زیر هر آیة از قرآن تفاسیر اند که نمیدانند او را کسی بجز خدا تعالی و هم روایت کرد
اعمش از ابی صالح از ابی هریرة رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود رسول الله هر که دور شود از برادر مومن کرب
و رنجی را از کربهای دنیا دور کند از و کرب را از کربهای آخرت و هر که احسان کند و فراخ کند بر صاحب تنگی و مشقت احسان
کند خدا تعالی بر وی در دنیا و آخرت و خدا تعالی در مدد بنده است ما دام که این بنده در مدد کاری برادر خود است و هر که قدم
نهد در راه طلب علم سهل کند خدا تعالی بر وی راه را و نیست قومی که فراهم میشوند در مکانی از خانهای خدا که تلاوت
میکنند قرآن را و درس میکنند باهم مگر نازل میشود بر ایشان تسکین و تاریکی میپوشد ایشانرا رحمة و فرشتگان ذکر ایشان
باهم میکنند و نعم ما قال ٭ دل پر درد را دوا قرآن ٭ جان مجروح را شفا قرآن ٭ هر چه جوئی ز نص قرآن جو ٭ که بود
گنج علمها قرآن ٭ و امام اسمعیل حقی رحمه الله تعالی در تفسیر روح البیان فرموده اند برای قاری قرآن سنتها اند
از انجمله خواندن قرآن در هر شب و روز تا فراموش نکند او را و از سینه او نرود و از انجمله گرداند مومن برای خانه خود نصیبی از
قرآن یعنی موافق قدرت خود بجهه میسر شود از قرآن در خانه خود ضرور بخوانند زیرا که در حدیث شریف وارد است ان

ان فی بیوت المسلمین لمصابیح الی العرش یعرفہا مقربوا ملائکۃ السموات السبع الارضین السبع یقولون ہٰذا
نور بیوت المومنین التی تتلی فیہ القرآن و از کعب احبار رضی اللہ عنہ ہست کہ قلعہای اہل ایمان و نگاہبان از شیطان سہ
مقام یکی مسجد کہ قلعۂ امان ہست از شیطان دوم ذکر خدا ہست کہ آنہا قلعۂ امان ہست از شیطان سوم قرأۃ قرآن قلعۂ امان ہست
از شیطان و چون این سہ چیز جمع شود چگونہ مامون و محفوظ نباشند صاحب آن از شر شیطان من الانس و الجان کما
فی منبہات ابن حجر عسقلانی و از جملہ سنتہا آنست کہ بشنود قرآن را گاہی بعضی را از دیگران زیرا کہ بود علیہ السلام کہ می شنیدند
قرأت قرآن از ابی و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ و از جملہ سنتہ مرعات حق قرآن آنست کہ در ہر سال در ماہ رمضان در
تراویح قرآن بخوانند زیرا کہ فرمود علیہ السلام ان اللہ فرض علیکم الصیام و سننت قیامہ فمن صامہ و قامہ ایمانا و احتسابا
خرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ رواہ ابن ماجہ و البیہقی و روایت کرد ابن ماجہ کہ بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ رغبت
میفرمودند در قیام رمضان بغیر آنکہ حکم میفرمایند ایشان را درین باب بعزیمۃ و میفرمودند من قام رمضان ایمانا و احتسابا
غفر لہ ما تقدم من ذنبہ و از جملہ سنتہا ہست قرآن خواندن در تراویح کہ با جماعت باشد زیرا کہ روایت کرد ابوداود و ترمذی
و نسائی کہ چون شب بیست و ہفتم از رمضان رسید فراہم نمود آنحضرت اہل و عیال خود را و مردمان دیگر را و قیام فرمود
بما در تراویح بجماعت زیرا کہ گفت عبد الرحمن کہ بیرون آمدم ہمراہ حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ یکشبی بسوی مسجد
ناگاہ دیدم مردمان را کہ جدا جدا ہر یک نماز خود میخوانند و یک شخص نماز میخواند با جماعت گفت حضرت امیر المومنین
عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ بدرستیکہ من اگر فراہم کنم این مردمان را بر یک قاری البتہ بہتر شد باز قصد این امر کرد
و جمع نمود مردمان را در تراویح بر حضرت ابی ابن کعب رضی اللہ عنہ و فرمود سیدنا علی رضی اللہ عنہ کہ اختیار نمود عمر ابن الخطاب
رضی اللہ عنہ کہ اختیار نمود عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ این تراویح را بحدیثیکہ شنیدہ بودم از رسول صلی اللہ علیہ
وسلم و آن این بود کہ فرمود رسول اللہ بدرستیکہ خدا تعالی گرداگرد عرش مجید مقامی بیافریدہ نام آن حظیرۃ القدس
نہادہ است آن فرشتہای بی شمار اند کہ شمار آن جز خدای کسی نمیداند و آن فرشتگان در عبادت خدا چنین مشغول اند
کہ یکساعت از آن تغافل نمیشوند پس ہر گاہ کہ می آید شبہای رمضان اجازت میخواہند از پروردگار خود بفرود آمدن بسوی زمین
و می آیند بزمین نماز میکنند با بنی آدم پس ہر کسیکہ مس کنند ایشان را از امت محمد یا مس کنند فرشتگان او را آن نیکبخت شد
کہ بدبخت نشود بعد از آن ہرگز پس بعد از شنیدن این حدیث از علی حضرت عمر فرمود کہ ہر گاہ کہ چنین معاملہ ہست
پس سزاوار تریم با این پس جمع شدند برای خواندن تراویح و سنت قرار داد و نیز روایت کرد حضرت علی رض کہ من
بیرون آمدم شب اول از ماہ رمضان پس شنیدم قرأۃ قرآن را در مساجد در تراویح پس گفتم نور اللہ قبر عمر کما نور مساجد اللہ

بیان تراویح

بیان بعضی از فضائل تراویح

بالقرآن و بیہقی مرویست از حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و در لفظ دیگر این چنین است کہ حضرت
علی صلعم بگذشت بمسجد ہا و آن مساجد را روشن بودند بقندیلہا و فرمود سارتراویح میگذارند پس فرمود علی ابن رو تعہا مساجد ہا
ارشاد نمودند نور اللہ عز وجل علی عمر قبرہ کما نور مساجدنا و فرمود علیہ السلام من علق فی بیوت من بیوت اللہ تعالیٰ قندیلا
لم تزل الملئکۃ یستغفرون لہ ویصلے علیہ وہم سبعون الف ملک حتی یطفی ذلک القندیل و مرویست از ابی عبد الرحمن
سلمی بدرستیکہ سیدنا علی کرم اللہ وجہہ طلب فرمود قاریان قرآن را در ماہ رمضان و حکم فرمود شخصی بخواندن بست
رکعت با مردمان و خود بود علی رضہ کہ وتر میخواندند با مردمان و ہم مرویست از ابی نعیم از ابی شیبہ ابراہیم بن عثمان
از حکم از ابن عباس کہ بدرستیکہ بود رسول اللہ صلعم کہ میخواندند در رمضان بست رکعت و وتر روایت کرد این حدیث را
بیہقی و بغوی در معجم خود و عبد بن حمید در مسند خود و گفت ابن حجر در تخریج احادیث رافعی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خواند با مردمان بست رکعت برابر دو شب و چون شب سوم شد مردمان جمع شدند و آنحضرت تشریف بر آن نیاوردند
باز روز دیگر عذربیان فرمودند کہ ترسیدم مبادا این تراویح بر شما فرض نشوند و این حدیث متفق علیہ است از
حدیث عائشہ رضہ و زیادہ نمود بخاری این کلمہ فتوفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والامر علی ذلک در موطا و مصنف ابن
ابی شیبہ و سنن البیہقی است کہ فراہم شدند مردمان نزد ابن کعب بود کعب کہ میخواند با ایشان بست رکعت تراویح و نیز روایت
کرد بیہقی و غیرہ باسناد صحیح از سائب بن یزید کہ گفت کنا نقوم فی عہد عمر رضہ بعشرین رکعۃ والوتر و در ہدایہ و کفایہ و شرح وقایہ
و عینی و مستخلص و غیرہ از کتب فقہ مسطور است کہ ان السنۃ فی شہر رمضان عشرین رکعۃ بعشر تسلیمات بین کل تسلیمتین
تسلیمۃ و عند مالک ستۃ وثلثون رکعۃ ولنا ما رواہ البیہقی باسناد صحیح انہم کانوا یقومون علی عہد عمر بعشرین رکعۃ وعلی عہد
عثمان و علی رضی اللہ عنہم ثم ان النبی خرج لیلۃ فی شہر رمضان فصلی بہم عشرین رکعۃ وفی الثالثۃ کذلک صلی بہم
بین العذر فی ترک المواظبۃ وہو خشیۃ ان یکتب علینا فصار اجماعا وہی سنۃ رسول اللہ صلعم کما فی المنار ووقتہا بعد
صلوۃ العشاء الی طلوع الفجر قبل الوتر بجماعۃ وختم القرآن فیہا مرۃ بان یقرأ فی کل رکعۃ عشر آیات لان عدد رکعات
التراویح فی الشہر ستمائۃ رکعۃ وعدد آی القرآن ستۃ الاف آیۃ وشیٔ ولا یترک الختم مرۃ لکسل القوم فعلم ان مجموع عشرین
رکعۃ فی التراویح سنۃ موکدۃ لانہ مما واظب علیہ الخلفاء وان لم یواظب النبی وسنۃ الخلفاء لازم الاتباع وتارکہا آثم
وان کان اثمہ دون اثم تارک السنۃ النبویۃ فمن اکتفی علی ثمان رکعات یکون مسیأ لترکہ سنۃ الخلفاء وان شئت
ترتیبہ علی سبیل القیاس فقل عشرون رکعۃ فی التراویح مما واظب علیہ الخلفاء الراشدون وکل ما واظب علیہ الخلفاء فہو
سنۃ موکدۃ ینتج عشرون رکعۃ فی التراویح سنۃ موکدۃ ثم تضمہا مع ان کل سنۃ موکدۃ یاثم تارکہ ینتج عشرون رکعۃ

بیان فضیلت تراویح

رکعة باثم تارکها فی التلویح ترک السنة الموکدة قریبا من الحرام یستحق حرمان الشفاعة لقوله علیه السلام من ترک سنتی
لم ینل شفاعتی وفی التحریر ان تارکها یستوجب التضلیل واللوم المراد الترک بلا عذر علی سبیل الاصرار کما فی شرح
التحریر لابن امیر حاج وفاضل مفتی عثمان بن احمد در تفسیر خود نقل میکند از حضرت علی ابن ابی طالب که پرسیدند
از نبی صلی الله علیه وسلم از فضائل تراویح در ماه رمضان فرمود علیه السلام بیرون می آید از گناهان خود در اول شب
رمضان چنانکه روز زاده بود او را از مادر او در شب دوم بیامرزد او را و پدر و مادر او را بشرط ایمان بمرد در شب سوم
ندا میکند فرشته از زیر عرش استانف العمل غفر الله ما تقدم من ذنبک در شب چهارم اجر یابد مثل خواندن از توریة
و انجیل و زبور و فرقان در شب پنجم عطا می کند او را خدا تعالی مثل آنکه خوانده در مسجد حرام و مدینه و مسجد اقصی در شب
ششم عطا میدهد او را خدا تعالی مثل ثواب آنکه طواف بیت المعمور بجا آورده و هر سنگ و کلوخ تسبیح خوانند برای او در شب هفتم
ثواب یابد چنانکه یافت موسی علیه السلام و مدد او شد بر فرعون و هامان در شب هشتم عطا میکند او را آنچه عطا فرمود حضرت
ابراهیم را در شب نهم گویا عبادت کرد خدا را مثل عبادت نبی صلی الله علیه وسلم در شب دهم روزی کند او را خدا تعالی نکوئی
دنیا و آخرت در شب یازدهم رحلت خواهد شد از دنیا مانند آنکه امروز از شکم مادر خود پیدا شده است در شب دوازدهم آید در روز قیامت
و روی آن چون ماه چهاردهم درخشان و تابان باشد در شب سیزدهم باید روز قیامت ایمن از هر بلائی در شب چهاردهم
آیند فرشتگان گواهی دهندگان برای که خوانده است این بنده تراویح را پس حساب کند او را خدا تعالی در روز قیامت
در شب پانزدهم استغفار میکنند و صلوة میفرستند برای حاملان عرش و کرسی در شب شانزدهم می نویسد برای او برات نجات
از آتش دوزخ و برات در آمدن در بهشت در شب هفدهم داده شود او را ثواب انبیاء علیهم السلام در شب هژدهم بلند میکند
الله تعالی درجات او را در فردوس در شب نوزدهم ندا میکند فرشته یا عبد الله ان الله رضی عنک و عن والدیک در شب بستم
یابد ثواب شهیدان و صالحان در شب بست و یکم بنا فرماید خدا تعالی برای او خانه در بهشت از نور در شب بست و دوم
بیاید در روز قیامت ایمن از هر غم و هم در شب بست و سوم بنا کند خدا تعالی برای او شهری در بهشت در شب بست و چهارم
بستد او را بست و چهار دعا مستجاب در شب بست و پنجم رفع میکند دور او را عذاب قبر او در شب بست و ششم بلند میکند
برای او ثواب چهل سال یعنی ثواب عبادت چهل سال در شب بست و هفتم بگذرد بر صراط چون برق جهنده در شب بست و هشتم
بلند کند برای او درجه در بهشت در شب بست و نهم عطا میفرماید خدای تعالی او را ثواب هزار حج مقبول در شب سی ام از ماه رمضان
میگوید خدا عز و جل یا عبدی کل من ثمار الجنة و اغتسل من ماء السلسبیل و اشرب من الکوثر انا ربک و انت عبدی
بخور از میوهای جنت
کفایه شعبی مذکور هست هر که بست تراویح بگذارد در برای او بهشت قصری دهد و درازی آن قصر یکماه راه باشد فمن شاء فلیعمل

شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که ببیند هلال
شهر را فَلْیَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را و در تفسیر کبیر مذکور است که شهود شهر حاصل میشود یا برؤیت یا بسماعت اما شهود شهر برؤیت
هلال رمضان از دو حال خالی نباشد یا منفرد باشد یا نه برؤیت یا منفرد نباشد باز اگر شاهد منفرد باشد هم از دو حال خالی نباشد
یا رد کند امام شهادت او را یا قبول کند باز اگر منفرد برؤیت است و امام شهادت او را رد کند پس نجات برنده بشاهد لازم شد که
خدای عز و جل گردانید شهود شهر را سبب وجوب صوم بر وی و حال آنکه حاصل شد شهود شهر در حق وی پس واجب باشد بر وی روزه اما اگر منفرد
برؤیت است امام شهادت او قبول شود یا منفرد برؤیت نیست پس هیچ کلام نیست در وجوب روزه اما شهود بسماعت پس گوئیم که چون
گواهی دهند دو گواه عادل برؤیت هلال حکم کرده شود به آن در روزه و فطر و چون گواهی دهد یک عادل برؤیت هلال شوال حکم کرده نشود
باو و چون گواهی دهد برؤیت هلال رمضان حکم کرده شود بآن شهادت بجهت احتیاط در امر روزه و فرق میان هلال شوال و هلال
رمضان آنست که هلال رمضان سبب دخول عبادت است و هلال شوال سبب آمدن از عبادت صیام و قیام است و حضرت امام
جعفر صادق رضی الله تعالی عنه میفرمایند که تاریخ پنجم ماه رمضان گذشته یکم رمضان آینده خواهد شد برین امتحان کردند قرنها
پس یافتند صحیح و مطابق و روایت کرده است از نبی صلی الله علیه وسلم که هر که ببیند از مومنان هلال رمضان را و خواند سوره فاتحه
هفت بار خدای تعالی او را نگاهدارد از آفت و شکایت چشم و گفت حضرت علی کرم الله وجهه که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم خطاب
فرمود که ای علی چون ببینی هلال رمضان را بگو الله اکبر سه بار و الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر لک منازل و جعلک آیة للعالمین یباهی
الله بک الملائکة و یقول یا ملائکتی اشهدوا انی قد اعتقت هذا العبد من النار کذا فی نزهة المجالس و در اذکار نووی مذکور است که آنحضرت
بوقت دیدن هلال رمضان میگفت اللهم اهله علینا بالامن و الایمان و السلامة و الاسلام ربی و ربک الله رواه الترمذی و نیز در
نزهته امام عبدالرحمن صفوری شافعی از مسعودی نقل کرده که هر که بخواند در شب اول ماه رمضان سوره فتح را نگاهدارد او را خدای تعالی
از جمیع مخاوف و نیز فاضل معنی عثمان بن احمد در تفسیر خود و هیثمی نقل کرده که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول
رمضان صاح العرش و الکرسی و الملائکة و یا دونهم یقولون طوبی لامة محمد بما عند الله تعالی لهم الکرامة و نیز در حدیث است
که چون فرشته روزه را بسوی خدای می برد ارشاد میشود ای روزه تعظیم را بجا آورده نزد من عرض کند آری یا رب نیز عوض باید
ای پروردگار من جا دهی مرا و رجائی که بهتر باشد و قرار دهی مرا در مانده نماز تراویح و نیز در حدیث است که فرمود صلی الله علیه وسلم
بدرستیکه درهای آسمان گشاده میشوند در اول شب از ماه رمضان تا آخر روز رمضان و هر که میخواند نماز در شبهای رمضان
نوشته میشود برای او بعوض هر سجده هفت صد نیکوئی و بنا کرده میشود برای او در بهشت خانه و فرشتگان میخوانند برای اصناف و تبتان
رمضان آفتاب و ماهتاب و کوکب و جانوران و ماهیان دریا و هر جاندار که بر روی زمین است مگر شیاطین علیهم اللعنة

چون صبح کنند میگذارد خدای تعالی ایشان را مگر آنکه بیامرزد او را خدای تعالی بفرشتگان که ای فرشتگان گردانید صلوة و تسبیح خود را که در رمضان خدای را میگوئید برای امت محمد صلی الله علیه وسلم آورده اند که اگر خدای میخواست که عذاب بدهد امت محمد را ندادی بایشان ماه رمضان و سورهٔ اخلاص گفت موسی ای پروردگار من اکرام فرمودی مرا بکلام فرمودن از من پس آیا اکرام نمودی چنین کسی دیگر را فرمان آمد زود است که ای موسی مرا بندگان اند که ایشان را و زبان آخری خواهم آفرید و اکرام کنم ایشان را بماه رمضان پس باشم قریب تر بایشان از تو زیرا که تو سخن گوئی از من در حالتی که میان من و میان تو هفتاد هزار پرده است چون امت محمد روزه ماه رمضان دارند تا آنکه لبهای ایشان سفید و رنگهای ایشان زرد شوند بردارم پرده ها را که میان من و میان روزه داران باشد وقت افطار ایشان ای موسی طوبی لمن عطش کبده و جاع بطنه فی رمضان و در کعب الاحبار است که وحی فرمود الله تعالی

موعظه

بموسی انی کتبت علی نفسی ان ارد دعوة صائم رمضان موعظه یوتی یوم القیمة بعبد الملائکة یضربونه فیتعلق بالنبی فیقول ای اذنبه فیقول او کنت شهر رمضان فعصیت الله فیه فیرید النبی ان یستشفع فیه فیقال یا محمد ان خصمه رمضان فیقول النبی انا بری ممن خصمه رمضان و در کتاب اوراد شیخ الشیوخ مسطور است هر که در رمضان یک روزه بعذر نخورد نه لک سال در دوزخ سزا یابد سبحان الله هر که روزه رمضان بعذر نخورد و شود مرور روزه خوردن او را روا دارد مراو را هفت لک سال عذاب شود و مقابله یک روزه رمضان بعذر نخورد صد سال در دوزخ ماند

لطیفه

لطیفه ابن جوزی در بستان ابوعظین آورده که دوازده ماه سال اند مانند دوازده اولاد یعقوب اند پس چنانکه حضرت یوسف عزیزتر و محبوب تر نزد حضرت یعقوب از همه اولاد بود همچنین ماه مبارک رمضان عزیزتر و محبوب تر است از دوازده ماه نزد خدای پس بخشید خدای عزوجل قصور همه برادران یوسف را از دعای یک از ایشان و آن یوسف بود همچنین خدای بخشیدن گناهان یازده ماه ببرکت ماه رمضان و در طبقات عیون المجالس تحت تفسیر آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها نوشته است ان صیام رمضان بعشرة اشهر و بقی شهران فیغفر الله ذنوب شهر جمیع کرده و ذنوب شهر شنبا امت محمد صلی الله علیه وسلم

حکایت

حکایت ... وارد و تفسیر زاد الواعظین مذکور که یک مجوسی پسر خود را دید که در ماه رمضان علانیه بحضور مسلمانان میخورد پس عقوبه نمود براو و گفت لم لا حفظت حرمة المسلمین فی رمضان پس آن مجوسی بعد مرگ بدیدند او را نخوبیک تمام آن شهر در بهشت که با سالیش تمام نشسته است پس گفت انعام او را در خواب است گفت مجوسیان ... حضرت ... بعد از اسلام باحترام شهر رمضان

مسئله

مسئله مقتضی نص صوم بالسعوة ... فقیه او بتی بمقرها مر که ... افطار کند فعدة من ایام اخر پس از ... بحکم این آیه منسوخ است ... تحت تفسیر ... این آیه نوشته ... ناسخ فدیه و علی الذین یطیقونه فدیة

طعام مسکین را بدهد است که مر روزه را شرطها اند بعضی از آن برای صحت روزه است و بعضی برای وجوب آن و
بعضی برای ظهور است نعم ما قیل شرط ادائه الصوم نیة و اسلام و ... کالکف عن مفطر و شرط وجوب
اطاقة و بلوغ هکذا نقلا اما انتقاد عقل فهو شرط طهارة و مجیئ وقت صیام هکذا نقلا یعنی نیت روزه رمضان در ادای
آن شرط است برای هر روز از غروب آفتاب تا قبل از زوال ما ثبت نیت روزه نفل و نذر معین و از مطلق نیت و نیت نفل هم جائز
است مگر از مریض یا مسافر موافق نیت اوست و در قضای رمضان و کفاره و مطلق نذر تعیین نیت شرط است و نیز اسلام
و زمانه ماه رمضان شرط ادا است مثل پاک ماندن زنان از مفطرات و اطاقت و بلوغ شرط وجوب است و اما عقل و آمدن وقت صیام شرط
برای ظهور است برای وجوب و آنکه یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ میخواهد خدای تعالی شما را آسانی و نمیخواهد
بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و محمد بن علی ترمذی قدس سره فرموده که الیسر اسم الجنة لان
جمیع الیسر فیها معنی آنست که میخواهد خدا بروزه شما دخال جنت نمیخواهد دخال دوزخ و شیخ علامه فضلی قدس سره
فرموده که مراد خدای تعالی آنکه حکم کرده شما را بروزه برای آسانی طریق نه برای دشواری اما آسانی در دنیا ترقی است
بفرشتگان و روحانیان و وصول بمعرفة و اما دشواری و عسر دنیا بقا است با بشریت و حیوانیت و انصاف است با صفات
طبیعیه و نفسانیه و اما یسر آخرت یافتن جنة و نعمة و قربة و وصلة و رویة است و اما عسر آخرت جهنم و عذاب و درکات و
نقمات اوست و در تفسیر زاهدی فرموده قوله یرید الله بکم الیسر یعنی فی اباحة الافطار فی السفر و المرض حتی لا یجتمع علیکم
مشقة السفر و الصوم او مشقة المرض و الصوم الاشارة ای بنده چون در سفر دنیا خدای عز و جل آسانی تو خواسته تا
و رنج بر تو در اینجهان جمع نگردد امید از ذات حیم لاریب آنست که در آنجهان هم بر تو دو رنج جمع نفرماید رنج سفر قیامت و رنج
سوختن دوزخ و شیخ اجهوری فرموده که مفسرین در اینجا احادیث نبوی در باب رویت هلال ذکر کرده اند تا آنکه فرموده
پیغمبر خدای صلعم که روزه مدارید تا آنکه ببینید هلال را و افطار مکنید تا آنکه ببینید او را پس اگر پوشیده شود ماه بر شما در ابر پس اندازه
کنید ماه را یعنی بشمارید روزهای او را یعنی سی روز تمام کنید و کامل گردانید این عدد را ... که پوشیده شده بر شما و در
مواهب لدنیه گفته است که همین است مذهب مالک و ابو حنیفه و جمهور سلف و خلف و در روایتی آمده که اگر ابر ماه پوشیده
شد پس روزه مدارید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر پوشیده شود ماه در ابر بر شما پس تمام کنید شمار سی روز و از حضرت ابو هریره
مرویست که فرمود علیه السلام مدارید پیشی مکنید یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز مگر آنکه باشد مردی که عادت روزه میداشت
که در روز معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد پس باید که روزه دارد
و از عمار بن یاسر است که فرمود رسول الله صلعم کسیکه روزه دارد در روز شک پس تحقیق نافرمانی نمود ابو القاسم یعنی محمد را و ابو القاسم

ابوالقاسم کیستان مشهور است و ابن داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی روایت کرده این حدیث را و یوم شک عبارت
از روزیست که احتمال دارد که این روز از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بجهت پوشیده شدن هلال در ابر یا غبار در شب
سی ام و علما در روزه این روز مختلف اند مختار ترد امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه
ندارد و در آن روز روزه داشتن مکروه گفته اند و اگر بنیت نفل تا فی الحال پس اگر این روز از رمضان ثابت شود روزه
از رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ایشان کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد روزه داشتن در آن روز
مرخواص را و دیگران افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما بر آنست که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک
نیست و حساب کرده شود روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه بعد از گذشتن بست و نه روز از شعبان
طلب میکردند هلال رمضان را اگر میدیدند یا می شنیدند روزه میداشتند و الا اگر مطلع صاف و بی علت بودی افطار میکردند
و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل نموده اند این روزه را بر نفل آنچه که در حدیث عمار بن یاسر آمده است چنانچه مذکور شد
مراد بدان روزه بنیت رمضان میدارند والله اعلم **وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ** و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را
یا ایامی که در آن بعد از مرض و سفر افطار کرده آید **وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ** و به بزرگی یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید در شب عید فطر از
وقت رویت هلال تا روز از اول روز تا وقت ادای نماز عید **عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ** بر آنچه که نمود شما را الصوم **وَلَعَلَّكُمْ**
تَشْكُرُونَ و تا که مگر شما شکر گوئید بر نعمت میسر یا بجای ثواب روزه و تخصیص اوکه الصوم لی و انا اجزی به که از فضائل
روزه است که او از بندگان را با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص میبخشد که الصوم لی و مجازات او را بحضرت
خود اختصاص میدهد که انا اجزی به **بیت** هر چه بدان شرع بشارت داده است به از همه حرف انا اجزی به است و در حدیث
شریف آمده که در روز قیامت قومی بیاید که او را پرها باشند چون پرهای پرنده که به پرند بالای دیوارهای بهشت پس گویند
ایشان خازن بهشت که شما چه کسانید گویند که ما یان از امت محمد ایم خازن گوید آیا دیدید حساب را گویند ندیدیم باز گویند
و دیدید پل صراط را گویند نه باز گوید چه یافتید این درجات گویند که ما یان عبادت او بجا آوردیم در دنیا پوشیده و خفیه روزه
آخرت هم در حدیث است که خدا تعالی بیافرید ملکی را که چهار روی دارد و از روی بروی دیگر مسافت هزار ساله راه است
و آن فرشته از یک روی خود سجده میکند و روز قیامت میگوید در سجده خود سبحانک ما اعظم جلالک و بروی دیگر می بیند
بطرف دوزخ و میگوید الویل لمن دخلها و بروی سوم می بیند بطرف بهشت و میگوید طوبی لمن دخلها و بروی چهارم می بیند
بجانب عرش و میگوید رب لا تعذب صائمی رمضان من امة محمد صلی الله علیه وسلم کذا فی درة الواعظین و
درة الناصحین و زهرة الریاض و هم در حدیث است که چون مومن در ماه رمضان از خواب بیدار شود و از جانبی بجانبی

بیان
[illegible]

بجانبی میگردد و بر زبان نام خدا جاری میکند میگوید در آنحال مرا او فرشته که قم رحمک الله چون استاده میشود دعا
میکند مرا او فراش او اللهم اعطه الفراش المرفوعة فی الجنة و چون جامه میپوشد آنجامه دعا میکند او را که اللهم اعطه حلل
الجنة و چون پای پوش در پای میکند دعای میکند مرا او را پای پوش او که اللهم ثبت قدمیه علی الصراط و چون و بدبرای
وضو می بردارد آن آب دعا میکند برای او که اللهم اعطه اکواب الجنة و چون وضو میکند آن آب وضو برای او دعا
میکند که اللهم طهره من الذنوب و الخطایا و چون برای نماز استاده میشود دعا میکند برای او و خانه که در آن نماز میگذرد
که اللهم نور لحده و وسع قبره و نظر رحمت می اندازد خدا تعالی باین بنده و میگوید که بنده من از جانب تو دعاست و از
جانب ما اجابت اوست کذا فی درة الواعظین و ترتیب امام عبد الرحمن رحمه الله و حکمت در تقرر سی روز مر روزه داشتن
برای امة مرحومة آنست که بعوام حضرت سالت از تقرر روزه سی روز پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان
ارشاد کرده اند که چون حضرت آدم دانه گندم خورده بودند اثر آن در شکم تا سی روز باقی ماند بجهت این سی روزه مقرر فرمود
نیز مروی است در مشروعیة صوم که چون خدای ایزد متعال عقل را آفرید پس فرمان رسید العقل حاضر شو حاضر شد باز
حکم شد برو برفت باز فرمود من انت و من انا عرض نمود انت ربی و انا عبدک الضعیف فرمود خدای تعالی ایا العقل ما خلقت
خلقا اعز منک باز بیافرید نفس را و گفت باو بیا نزد من او هیچ جواب نداد باز گفت من انا و من انت گفت انا انا و انت انت
پس عذاب داد نفس را بنار دوزخ تا مدت صد صال بعد از صد سال از آتش دوزخ بیرون آورده و فرمود من انت و من انا
پس جواب داد مثل جواب اولی تا رانداخت او را در آتش گرسنگی تا مدت صد صال باز فرمود من انت و من انا پس اقرار نمود که
انا عبدک و انت الرب پس لهذا واجب فرمود خدای عزوجل بر این نفس روزه را **لطیفه** رمضان خمسة حرف فالراء
رضوان الله و المیم مغفرة الله للعاصین و الضاد ضمان الله للطائعین و الالف الفة الله للمتوکلین و النون نور الله للصابرین
و گفته اند جبرئیل امان است مرا بر آسمانها و محمد صلی الله علیه وسلم امان است مرا بر زمین را و رمضان امان است امت را
و روزه سپر است بروز قیامت از عذاب نقل کرد فقیه ابی اللیث سمرقندی رضی الله عنه از پدر خود از ابو جعفر از محمد بن
از فضل بن عصام از سلمه بن شبیب از قاسم بن الحکیم العدی از هشام بن ولید از حماد بن سلیمان سه و عدی
از ضحاک بن مزاحم از عبدالله بن عباس رضی الله عنهم از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود رسول الله که بدرستیکه جنت را آراسته میشود
از سالی بسالی برای آمدن ماه رمضان و چون شب اول از ماه رمضان میشود می وزد بادی از زیر عرش میگویند آن باد را
مثیره پس با هم میزند برگ درختان جنت و حلقهای مصاریع را پس شنیده میشود از این آوازی که نشنیده است شنونده خوشتر
از و پس ظاهر میشوند حور عین تا آنکه استاده میشوند بر بلندیهای بهشت ندا میکنند آیا کسی هست که خواستگاری ما کند

که تا ترویج ما کند خدا تعالی از و بار میگوید یا رضوان چیست این شب پس میگوید لبیک یا خزانت حسان این شب اولی از ماه رمضان است زینت دهی و بشو از جانب پروردگار بر ضوان یا رضوان بگشا درهای جنت را برای روزه داران
از امت محمد صلی الله علیه وسلم یا مالک بند کن درهای دوزخ را از روزه داران امة محمد تا آخر حدیث **شعر** ثم اذا شهر الصیام
یدخل ؛ تفتح ابواب الجنان یا فل ؛ و تغلق الابواب من جهنم ؛ فقد جاء هذا فی حدیث الحکم ؛ و فیه ابواب السماء تفتح ؛ و قیل
دعاء مرتجی ؛ کفتحها فی غیره عند الزوال ؛ الی صلوة الظهر من غیر احتمال ؛ و فی لیالیه ینادی ملک ؛ هل من کذا
فیستجیب الملک و در حدیث شریف است که بدستیکه مر خدا تعالی ملکی است که سر ان زیر عرش است و دو قدم او زیر زمین است
و مر او راه دو پر اند که یکی از ان بمشرق است و دیگری بمغرب یکی از یاقوت سرخ و دوم از زمرد سبز و آن فرشته ندا میکند
هر شب از ماه رمضان هل من تائب فیتاب علیه هل من مستغفر فیغفر له هل من طالب حاجة فیسعد بحاجته یا طالب الخیر ابشر
یا طالب الشر اقصر و در حدیث آمده که دعا مقبول میشود در شب عیدین و شب برات و اول شب از رجب و شب قدر و شب جمعه
و روز عرفه و در ماه رمضان **نظم** ست لیال یجاب الدعاء بها ؛ لیلتا العید لا تنکر ؛ و لیلة نصف شعبان ضعف بدو
قدر و جمعة فاستبشر ؛ و اولی لیالی الرجب الذی ؛ من الحرم المجتبی الازهر ؛ و شهر الصبر یوم یکون ؛ به موقف الحج لا تمتر
و در تفسیر روح البیان چنین فرموده اند و لعلکم تشکرون ای انما رخصنا لکم بالافطار لکی تشکروا الله علی هذه النعمة باللسان
و القلب و البدن باید دانست که از آداب روزه آنست که نگاه دارد جوارح ظاهری را و خواطر باطنی را و تمام نشود تقرب بخدای
مگر بترک حرام چنانچه منقول است از ابو سلیمان دارانی قدس سره که میفرمودند که روزه دارم بروز و بگشایم بلقمه حلال نزد من
فاضل است محبوب تر از قیام شب و روز و حرام است بر آفتاب توحید که در آید در دل بنده که در شکم او لقمه حرام باشد خصوصا
در وقت روزه پس باید که اجتناب نماید روزه دار از خوردن حرام زیرا که زهریست هلاک کننده دین و تعجیل در فطور و تاخیر در
سحور سنت است و برای امت ایشان سه عید اند یکی عید الافطار و آن عید طبیعی است دوم عید الموت که مر ایمان کامل را عید
کبیر است سوم عید تجلی خدا در آخرت و آن اکبر الاعیاد است روایت کرد ترمذی و صحیح کرد این را زید بن خالد که هر که بگشاید
روزه روزه دار را مر او راست اجر او بغیر آنکه کم شود از اجر روزه دار چیزی حماد بن مسلمه که امام و حافظ بود و افطار میکنانید در هر شب
از رمضان پنجاه مردم را و چون شب فطر میشد ایشان را پوشاک میداد و بود که شمرده میشد از ابدال و در حدیث است که من
اشبع جائعا او کسا عاریا او اوی مسافرا اعاذه الله من اهوال القیمة **نقل** است که عبد الله بن المبارک نفقه میکرد بر فقرا
و طالبان علم در هر سال لکه درهم و درهم **نقل** میکنند از یحیی برمکی رحمة الله علیه که میداد حضرت سفیان ثوری رحمة الله علیه در هر ماه
هزار درهم و حضرت سفیان دعا میفرمودند برای او در سجده و میگفتند اللهم ان یحیی کفانی امر الدنیا فاکفه امر آخرته چون

چون مرد یحیی را دید بعضی از یاران او در خواب و گفت چه معامله کرد خداوند تعالی به تو گفت غفر لی بدعا سفیان
و نعم ما قال الصائب   سیر مردان جهان ابجد اعمی در یاب که پیش از مرگ ترا شمع مزار باید شد   و اذا سألك
عبادی عنی فانی قریب و چون بپرسند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم بندگان من از صفت من یا سماع من
در وقت دعا پس من نزدیکم بعلم و اجابت سه فرو باید گذار رحمت قریب به تضرع کنانرا دعوت مجیب به صحابه
رضی الله عنهم گفتند خدا را چگونه بخوانیم نگویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای من نزدیک است تا با آواز گویم
یا دور است تا آواز بلند بر داریم این آیت نازل شد که من بندگان نزدیکم و هر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست

بیت دوست نزدیک تر از من بمن است وین عجب تر که من از وی دورم   اجیب دعوة الداع
اجابت میکنم خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخوانند حاجت او روا میسازم اگر خواهم یا سوال آن
موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت بود فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی پس باید که بندگان من مرا اجابت کنند
و باید که ایمان بمن ثابت باشند تا وثوق ایشان با اجابت محقق باشد سه وداع دعا یا من یجیب المضطر اذا دعاه و یستجیب
عند ذلک مجیب لعلهم یرشدون تا شاید که بر راه راست باشند و بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و داعیان روزه
داران اند که دعای ایشان قرین با جابت است انکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه بود و بعد ازین حکم شبهای روزه

بیان

بیان فرموده موکد این قول است در تفسیر امام اسمعیل مذکور است که اجابت دعا از خدای تعالی به بندگان وعده ایست که
در آن هیچ خلافی نیست اما بسا اوقات اثر آن با فیه نشود و در این چند وجه است یکی آنکه اجابت لا محاله حاصل است اما اگر
اجابت دعا شی دیگر است و قضاء حاجت چیزی دیگر چرا که اجابت دعا آنست که چون بنده گوید یا رب از جانب او تعالی
ارشاد میشود لبیک عبدی پس این موعود موجود برای هر داعی است و از قضای حاجت مراد دادن حاجت بنده است و این
قضاء حاجت گاهی در حال گاهی بعد مدت گاهی در آخرت حاصل میشود دوم آنکه عدم اجابت بیک جهت نیست بلکه
بچند جهت است چنانچه در حدیث شریف آمده است که دعوة المسلم لا ترد الا لاحدی ثلث ما لم یدع باثم او قطیعة رحم اما
ان یدخر له فی الاخرة واما ان یصرف السوء عنه بقدر یا دعا سوم آنکه اجابت مقید است بمشیة خدای تعالی در ازل
چهارم آنکه مر اجابت دعا را شرطها و آداب ها اند هر که بشرائط و آداب ظاهری و باطنی دعا کند امید که اجابت شود
پنجم آنکه اجابت دعا موقوف است بتزکیه بدن که اول تزکیه بدن کند از لقمه حلال و اجتناب کند از حرام چنانچه گویند
الدعاء مفتاح باب السماء و اسنانه لقمة الحلال و در حدیث است الرجل یطیل السفر یمد یده الی السماء اشعث اغبر یقول

حکایت

یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک حکایت کنند که در کوفه مردمان مستجاب الدعوات

بودند و هرگاه ملک ایشان والی می‌نمود ایشان در حق آن دعا میکردند و آن والی هلاک میشد چون حجاج والی
آن ملک شد وی برای دفع دعای ایشان تدبیری نمود و آن تدبیر این بود که حجاج از طرف خود دعوت ایشان کرد و
چون ایشان بر خوان حجاج حاضر شدند و از مائده طعامهای گوناگون خوردند و رفتند حجاج گفت اکنون از دعای
ایشان ایمن شدم زیرا که در شکم هر کس که لقمه حرام رفته باشد دعای او کجا قبول شود و باید دانست که دعا بر دو قسم است
یکی داعی هر دعا دائم قاری بدعا لیس بر او دعا در دروازه های آسمان کشاده میشود تا آنکه میرسد دعا را و بعزت
سعی هر چند که قاری دعا است نمیرسد دعای او مگر با گوش او و در رساله قشیریه است فی الخبر ان العبد یدعو الله سبحانه وهو
یحبه فیقول یا جبرئیل اخر حاجته فانی احب ان اسمع صوته وان العبد لیدعوه وهو یبغضه فیقول یا جبرئیل اقض حاجته
عبدی فانی اکره ان اسمع صوته آورده اند که یکبار در بغداد شریف قحط افتاد و بسبب آن مردمان از امر خلیفه
برای خواندن نماز استسقا بیرون شهر جمع شدند و طلب باران بغایت تضرع و زاری کردند مگر باران نبارید
لاچار شده باز آمدند و بعد از ایشان یهود بطلب باران بر آن جا که آن بصحرا رفته باران از ابر دمان خواستند باران
هجوم آورده باریدن آغاز نهاد پس خلیفه ازین ماجرا بغایت متحیر شد و از علما ازین معامله پرسان شد کسی را
ازین واقعه جواب نیامد که امین ابن سهل بن عبدالله رسید و لب بپاسخ آن کشاد و گفت یا امیرالمؤمنین
ما یان گروه مسلمانیم و دوست دار خدا تعالی و بدین اسلام ما را هدایت کرده ما را دوست دارد دعای ما و تضرع و زاری ما و لهذا
به تعجیل اجابت دعای ما نمیکند و یهود گروه مبغوض خدا اند و ملعون اند و لهذا بتعجیل اجابت دعای ایشان میکند تا گرداند
از در دروازه خود و فرموده علیه السلام قوام الدنیا باربعة اشیاء بعلم العلماء و عدل الامراء و سخاوة الاغنیاء و دعوة الفقراء
و باید که سوال کند از خدا تعالی باسماء حسنی و ادعیه ماثوره از سلف کرام و نیز باید که توسل خواهد بسوی خدا تعالی بانبیا
و اولیا و صلحا و هم باید دانست که مر دعای را مقامهای اجابت اند مثلا وقت رویت کعبه و مساجد ثلثه و مابین جلالتین
از سوره انعام و در میان طواف کعبه و نزدیک ملتزم شریف و اندرون خانه کعبه و نزدیک چاه زمزم و نزدیک
نشستن آب آن و بر کوه صفا و مروه و مابین سعی آن و پس مقام ابراهیم و در عرفات و مزدلفه و منی و نزدیک
جمرات ثلثه و وقت ختم قرآن شریف و نزد قبور انبیاء علیهم السلام و گفته اند صحیح نیست تعیین قبر از انبیا جز قبر نبی ما
محمد علیه السلام و قبر ابراهیم علیه السلام که داخل سور است معین و تجربه نموده شده است استجابت دعا نزدیک قبور صلحا
اللهم افض علینا من برکات الصالحین و امام کاشفی در تفسیر حسینی فرموده که در بدایت حال مسلمانان را در شبهای
رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن یا دست مجامعت مفطرات نبود و جمعی از اصحاب بواسطه غلبه شهوت ب

بیان اقسام دعا

بیان قحط در بغداد شده بود

بیان مقامات اجابت دعا

صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند و شکایت این بصورت بحضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم رسید این آیت نازل شد أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ حلال کرده شد مر شما را در شب روزه
مباشرت إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود صاحب تفسیر جامع البیان و امام شیخ اجهوری سبب نزول این آیه نوشته اند
که در ابتدای اسلام مسلمانان در ماه رمضان از وقتیکه افطار میکردند بر ایشان حلال میشد خوردن و نوشیدن و
مباشرت با زنان که رفث کنایه از آنست تا ادای نماز عشا اخیره یا خواب کنند قبل از نماز عشا و چون از نماز عشا
فارغ میشدند یا از قبل نماز عشا خفتی خوردن و نوش و مباشرت با زنان بر ایشان حرام گشتی تا شب آینده
یکشب حضرت عمر بعد ادای نماز عشا مباشرت بزن خود کرد و هرگاه که غسل فرمودند آغاز گریه کردند و ملامت
بر نفس میکردند و آمدند در خدمت نبی و گفت یا رسول الله انی اعتذر الی الله و الیک من نفسی هذه الخاطئة انی
رجعت الی اهلی بعد ما صلیت العشاء فوجدت رائحة طیبة فسولت لی نفسی فجامعت اهلی فقال النبی ما کنت
جدیرا بذلک یا عمر فقام رجال و اعترفوا بمثله فنزلت هذه الآیة فی عمر و اصحابه رضی الله عنهم و سعادت لهم سبب الرحمة
فی جمیع الامة هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ ایشان پوشش اند مر شما را وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز لباس اید مر ایشان را
کنایه از اختلاط است و التصاق چنانچه لباس را با بدن میباشد که وقت خواب هر دو دستهای خود را در گردن یکدیگر
انداخته می خسپند یا برای آنکه هر یک از زوجین می پوشد حال صاحب خود را و منع میکند از فسق و فجور و از حرام
چنانکه در حدیث شریف آمده من تزوج فقد احرز ثلثی دینه شعر اما الصحیح تبتی عطفها ... زنت ولکنت علیه لباسا
و در در المختار است لیس لنا عبادة شرعت من عهد آدم الی الآن ثم تستمر فی الجنة الا النکاح و الایمان نعم ان فی الدنیا
انما هو لکونه سببا لکثرة المسلمین و لما فیه من الاعفاف و نحوه و کونه فی الجنة کما ورد فی حدیث المؤمن اذا اشتهی الولد
فی الجنة کان حمله و وضعه و سنه فی ساعة واحدة کما یشتهی در حدیث است که هرگاه جفت کرد پس تحقیق کامل کرد
نیمه دین خود را و اختیار کنید زن صاحب نسب را و دختر بیگانه بکر را که زاینده زنان باشد زیرا که فرمود رسول صلی
الله علیه وسلم جابر بن عبدالله را هرگاه که خبر داد پیغمبر را که جابر زن بیوه کرد فرمود علیه السلام مر جابر را آیا نیست دختر که
بازی کنی تو با او و بازی کند آن تو را و آخلاق النساء مذکور است که در اخبار آمده هر که وقت رفتن که کنایه از جماع است
با زوجه خود تکبیر و بستان او بسم الله ثواب خواندن قرآن در بیت الله بیابد و نوشته شود برای او ثواب عبادت یکصد و هشتاد
سال و قبر او پر ضیاء و نور باشد و همراه وی هشتاد هزار فرشته باشد که در دست هر فرشته هشتاد طبق از نور باشد و هر که بگیرد
عضوی از اعضای زوجه خود بطریق خوش مزاجی خوشبو برابر دو حسنه محو کند از وی ده بدی و چون بوسه زن خود

بیان سبب نزول این آیه

فضیلت نکاح

بیان فضیلت ...

زن خود مگر نوشته شود برای هر دو ثنی درجه و درجه چون مجامعت کند نوشته شود پنجاه درجه و چون غسل کنند بنویسد
خدا تعالی برای او چندین مقابل هر مو که بر تن باشد یک نیکی و دور گرداند از وی یک بدی و بلند کند برای هر دو باشد این ترجمه
حدیث است که التزویج خیر من عبادة الف سنة عَلِمَ اللهُ اَنَّكُمْ دانست خدا در ازل که شما كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَ
باشید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت زنان در وقت آن ه ترا نگو هر دل کرده اند امانت دار
روزه را امانت حق پس نگاه و اجتناب فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بر شما رحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در
شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما الخیانات را فَالْآنَ بَاشِرُوْهُنَّ پس اکنون مباشرت کنید با زنان
در لیالی صیام وَابْتَغُوْا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ و بجوئید آنچه نوشته است خدا بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد است
که غرض اصلی از مباشرت توالد و تناسل است مجرد التذاذ و شهوت یعنی بجوئید فرزند بنزدیکی کردن و همچنین باید زنان را
که نکاح کنند بنیت پاک داشتن اندام خود را و بطلب پاکی فرزند و نیز بنیت صبر کردن نزد شوهر با طاعت او و در بار
و مشقت کشیدن و پروردن فرزند زیرا که زیاد بن میمون از انس بن مالک رضی الله عنهم روایت کرده که در مدینه
گفت انس که زنی بود از اهل مدینه که او را حولاء عطاره می گفتند روزی نزد ام المومنین حضرت عائشه رضی الله عنها
آمد و گفت یا عائشه شوهر من فلان نام است و شوهر من او آنست که هر شب آرایم خود را و خوشبوئی مالم چنانکه عروس
نو عروسه امروز آمده ام که سیره شده ام بطرف او پس جمع بن لحاف او نزد او می آیم برای رضامندی خدا و رسول او وی
از من میگرداند چنانکه کسی از دشمن روی میگرداند گفت حضرت عائشه رضی بنشین تا آنکه پیغمبر در آیند حولا میگوید که من
نشسته بودم که ناگاه پیغمبر تشریف آوردند و فرمودند که چیست این بوی که می یابم او را یا داده است نزد شما حولا چیزی بداد
از وی گفت عائشه سوگند بخدا یا رسول الله چیزی نخریده ام با زحولا قصه خود را پیش حضرت رسالت عرض نمود
پس فرمود علیه السلام بحولا برو و بشنو فرموده او و اطاعت او کن حولا عرض نمود که اطاعت او می کنم مگر یا رسول الله
چیست مرا اجر او فرمودند نیست هیچ زنی که برداشته است از خانه شوهر چیزی و نهاده است او را بجائی در آنحال که میخواهد درست
درست کردن خانه شوهر مگر نوشته شود مر او را نکوئی و دور کرده شود از او گناهی و بلند کرده شود مر او را پایه در بهشت
و نیست کسی از آن که حمل گیرد از شوهر خود مگر باشد مر او را از اجر چون قائم شب و روزه دار روز و جنگ کننده در راه خدا
و نیست کسی از زن که می آید او را درد زه مگر آنکه باشد مر او را ثواب هر دردی آزادی بنده و هم کسیدن شیر از پستان او را
ثواب آزادی بنده چون باز ده اشت فقند ندیه از شیر آواز کنی او را آواز کنند جاز آسمان که هر آئینه تمام شود کار خود را
در زمان گذشته اکنون باز سر گیر کار را در زمان باقی گفت حضرت عائشه رضی که تحقیق داده شدند زنان ثواب بسیار

حکایت حولا عطاره

بیان ثواب بسیار زن که فرمانبر شوهر خود باشد

بیان ...

البته زنی چیست با گروه قرآن پس بخواند رسول الله فرموده علیه السلام نیست هیچ مردی که گرفت دست زن خود را
را توقف کرده در وقت سکیند از یعنی بهانرت میکند با او نویسند برای او نیکوئی و اگر دست در گردن او اندازد حق
تو ننهد شود مراو را ده نیکی پس چیزی آن که مذکور باشد بهتر از دنیا و ما فیها و چون غسل میکند میکند زیرا آب بهر یکی از موی او
بنویسند مراو را نیکوئی و دور گردد از وی بدی و بلند گردانند او را درجه و بچه که داده میشود بغسل نمودن آن بهتر است از دنیا
و ما فیها و مر بندگیکه خدای تعالی فخر میکند بغسل او مر فرشتگان و میگوید که ببینید کسی بنده من که نجاست شب بسر برای
غسل از جنابت و گواه باشید مراو را که بیامرزیدم او را و مرویست از عبد الله بن مسعود که شخصی از عبد الله بن مسعود
گفت که من زن کرده ام زن باکره مگر میترسم که با خویش دارد مرا یا دشمن شود مرا گفت عبد الله بن مسعود بدرستی که
الفت از جانب خدا است و عداوت از جانب شیطان و در حدیث شریف آمده ایما امرأة ماتت و زوجها راض عنها دخلت
الجنة کما فی ریاض الصالحین **نصیحت** گویند که زن مثل کبوتر است که چون پر داد میپرد پس همچنین اگر
مردی زن خود را بسیار است از زیور و لباس آرایش نمیکند در خانه خود **منقول** گفت شخصی گاهی در خانه با بچه بیاید
دانائی جواب داد که از کجا در آمد زن تو و نعم ما قال السعدی رح دلارام باشد زن نیک خواه :: ولی از زن بد خدا
پناه و بعضی گفته اند عصمت زن را بتمام جمال به جلوه حرام است مگر با حلال بنقلست که در بنی اسرائیل شخصی بود
صالح و بود مراو را زنی که نهایت دوست میداشت او را پس خدای عز و جل با و حکم فرستاد که بخواه از من سه حاجت خود را
پس آن مرد صالح بزن خود گفت که حاجت من بسیار است نمیدانم که چه کنم زن او گفت که یک حاجت از برای من بخواه
و دو حاجت برای خویش آن مرد صالح گفت بگو حاجت تو چیست گفت حاجت من اینست که تو از پروردگار خود
درخواست کن که خدای تعالی مرا چنین صورتی عطا کند که مثل من در جهان دیگری از حسن و جمال نباشد پس آن مرد
حاجت زن از قاضی الحاجات درخواست پس خداوند تعالی او را چنین حسنی عنایت فرمود که از حسن او تمام خانه
روشن شد پس در حال از جائی خود برخاست باراده بیرون رفتن از خانه خود گفت شوهرش او را که کجا میروی گفت نزد
امرا و سلاطین میروم گفت شوهرش چرا نزد امرا و سلاطین میروی گفت این حسن و جمال خود را چون تو ضائع نمی
کنم زیرا که مرد فقیر را همچون من با حسن و جمال باید زوج او را او نهایت از این قصد منع نمود مگر او قبول نکرد تا آنکه
خبر این ماجرا بکسی از سلاطین رسید پس او سپاهیان خود فرستاده بجبر نزد خود طلب نمود و در تصرف خود در آورد
آن مرد بیچاره متوجه بخدای ایزد متعال شده عرض نمود که ای پروردگار من از آن سه حاجت دو حاجت نزد تو
باقی مانده پس بگردان او را بصورت بوزنه پس در حال مجیب الدعوات صورت آن مسخ نمود پس آن

ان بادشاه این صورت ممسوخه او را دیده از نزد خود براند و نزد شوهرش فرستاد و چون آن زن نزد شوهر خود
رسید بار شوهرش برای وی دعا کرد که ای پروردگار از کرم خود این زن را بصورت اصلی گردان پس با وجود
جمیع بد رهایت او عبث و شوهر آن زن فلاح یافت نشان مرد و بسوی همین اشاره فرمود حضرت ابن عباس
رضی الله تعالی عنه بقول خود کانی انظر الی الاتربن لا اراقی کما تهزین لقوله تعالی ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف
و گفت عبد الله بن مسعود که چون مرد آید بعروس در خانه پس بگو او را که نماز بخوانند دو رکعت از پس تو و بگوید اللهم
لی اهلی و بارک لاهلی فی اللهم ارزقنی منهم و ارزقهم منی اللهم اجمع بیننا اذا جمعت الی خیر و چون خواهد که جماع کند
بگوید بسم الله العظیم اللهم اجعل ذریته طیبة ان قدرت ان تخرج عن صلبی اللهم جنبنی الشیطان وجنب الشیطان
ما رزقتنی و چون فارغ شود بگوید بسم الله الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا
بگوید در دل گوید و اصل درین است که روایت کرد کریب از ابن عباس که فرمود رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم هر که خواهد آمدن زن خود و بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان ما رزقتنا اگر مقدر باشد در میان ایشان فرزند
رنج نرساند او را شیطان هرگز و چون ثابت حمل ظاهر شود باید که خوراک زن پاک کند از حرام و شبهه تا نطفه زاینده شود
فرزند بر جنیا و نیک که نباشد شیطان را بر او راه و افضل آنست که احتیاط خوراک کند از هنگام شیر دادن بچه
بر ستمگر زنا که نجات یابند دردو زن اولا از شیطان در دنیا و در آخرت از آتش دوزخ چنانکه میفرماید او تعالی در قرآن مجید
یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا و چون فارغ شود از جماع دور شود از زن بشوید خیر که
با او ست از نجاست وضو کند اگر باز اراده بازگشتن بر زن میدارد و در نه غسل کند و نه باند بر جنابت که آن گروه
و در بغل کنند بوقت جماع و پوشیده دارد بدن خود را زیرا که در حدیث است که چون می آید یکی از شما با اهل خود
پس باید بپوشد بدن پس آن است که چون نپوشد بدن را از شرم میدارند فرشتگان و از انجا بیرون می آید و شیطان
در انجا حاضر شود و در وقتیکه میباشد ایشان را فرزند میشود و او شیطان شریک چون وقت جماع نام خدا نگوید شیطان
ذکر خود را بر سوراخ ذکر او در و وطی میکند شیطان بزن چنانچه وطی میکند او و مستحب است که پیش از جماع بازی
خود بازی کند و نیز انتظار زن بکشد بعد انزال خود تا زن نیز حاجت خود را تمام نماید پس بیشتر ترک انتظار
رنج رسانی بزن است و موجب عداوت و جدائی است و نیز مستحب است که زن بعد فراغت برودی نخیزد بلکه
قرار گرفتن نطفه اندکی قرار بجا خود گیرد تا اولاد پیدا شود از مباشرت زیرا که در حدیث است تناکحوا تناسلوا
فانی مکاثر بکم الامم ولو بالسقط و در تفسیر می مسطور است قوله عز و جل وابتغوا ما کتب الله لکم ای بالمباشرة ما احل الله

ما احل الله لكم ولا تعتدوا الى غيره من الاتيان فى المحيض و الادبار وقيل و ابتغوا على ازواجكم وملك يمينكم ولا تبتغوا
الا ما كتب الله لكم اى ما قضى الله لكم من الولد بتلك المباشرت يعنى با شرا هن على هذا القصد فان الله قدّر من النكاح
التوالد فال النبى صلعم تناكحوا توالدوا فان ولد المؤمن اذا توفى و مات يشفع وقال الحسن رحمة الله عليه سمعت انس بن مالك يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الرجل كثرة ان عاش و عاده وان مات يشفع له در حديث تعريف است در
دوستى و محبت اولاد و جمالى است از آتش دا كرام ايشان جوازيست بر عبور صراط و خوردن با ايشان برأه است از
آتش و هم در حديث است كه چهار نفقات اند بحساب نفقة نمودن بر والدين و نفقه بر فطار خود و نفقه سحور خود و نفقه
بر عيال خود كذا فى تفسير روح البيان وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و بخوريد و بياشاميد در شبها روزه حَتّٰى يَتَبَيَّنَ
تا وقتيكه روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مر شما را رشته سفيد كه كنايت از روشنائى روز است مِنَ الْخَيْطِ
الْاَسْوَدِ از رشته سياه كه اشارت بتاريكى است در صحيح آمده كه بعضى از اصحاب رشته سفيد و رشته سياه بر پاى
بسته بمعطرات اشتغال مى نمودند تا وقتيكه ميان بياض و سواد فرق ميديدند تا آنكه مِنَ الْفَجْرِ بيان
خط ابيض است نازل شد و دانستند كه مراد ظهور صبح است و آية حَتّٰى يَتَبَيَّنَ غايه امور مذكوره است يعنى مباشرت
و اكل و شرب است و در تجويز مباشرت تا طلوع صبح دلالتى است و الفجر بر جواز تاخير غسل تا صبح و بر جواز روزه جنب آنكه
چون مباشرت جائز شد تا طلوع صبح پس در آن صورت اغتسال ممكن نيست مگر بعد از صبح مگر البته مباشرت بايد
قبل آخر شب بقدر آنكه از وقت غسل ميتوان كرد مباشرت حرام است و اين مخالف كلمه حتى است كذا فى تفسير
البيان و گويند نازل شد اين آية در شان صرمه بن انس العنوى ابن صرمه مرد بود كم چيزى و مزدورى يك روز تمام
ستانى آبيار بود و مانده گشته شبانگاه بيامد و ماه رمضان بود و زن او طعام پخته كه متر شنده بود و گرم نمود و ى
بخواب رفت اهليه او وى را بيدار كرد و خواست كه بيا سايد چون بيدار شد وقت خوردن و نوش گذشته بود و امروز نخورد و ديگر
روز روزه داشت آمد بمسجد رسول عليه السلام در حاليكه او را نهايت ناتوانى رو مى داد و متغير رفت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود چه شد ترا اى صرمه پس وى ماجرا خود بيان كرد پس اين آيه فرود آمد در شان وى به بركت تعظيم او بجا آورد
و شد اكل و شرب مباح چنانكه مباشرت مباح شد در شبهاء رمضان بسبب حضرت عمر رضى الله تعالى عنه و بركت تعظيم وى
بقوله عز و جل احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم باز فرمود ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ پس تمام سازيد
روزه تا شب و آن دخول شب است كه حاصل ميشود بغروب آفتاب و مراد از اتمام اداكردن روزه است و در حديث
آمده و اذا اقبل الليل و ادبر النهار و غابت الشمس فقد افطر الصائم يعنى داخل شد وقت افطار روزه گويند كه

بیان نفی روزه وصال ۱۲

در این آیة دلالتی است بر جواز نیت روزه رمضان بروز و نیز نفی روزه وصال اما اول بجهت آنکه چون خدای تعالی
مباح فرمود اکل و شرب را تا صبح ظاهر و هویدا شد که ابتدای روزه بعد از فجر شود پس معنی آیة آنست که پس ابتدا کنید
بروزه و تمام کنید او را تا شب الغرض شد امر بروزه بعد از فجر پس روزه محض امساک نیست بلکه روزه امساک
بنیت است پس آیة ثم اتموا الصیام الی الیل تنبیه بر روزه است بعد از طلوع فجر و اما دوم پس بجهت آنکه خداوند تعالی گردانید
شب را غایت روزه و غایت شی منقطع شود پس لابد بعد غایت روزه افطار باشد و هم نفی وصال باشد
و بعضی گویند لیل غایت وجوب روزه است پس چون شب در آید روزه واجب نباشد اما بر عدم جواز روزه بعد دخول
شب این آیة دلالت ندارد و هم مثل این چنین امر یعنی باشروهن و کلوا و اشربوا برای اباحة و رخصة است نه برای وجوب
پس اکنون این آیة دلالت نمیکند بر نفی وصال کذا فی تفسیر روح البیان و چون گمان شد که حال اعتکاف مثل
حال روزه باشد در حرمت مباشرت در روز نه در شب لهذا بیان فرمود که مباشرت بر معتکف حرام است در شب

بیان اعتکاف ۱۲

و در روز معا وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ و حال آنکه شما معتکف
باشید در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمة الله علیه همه تلذذات
بر معتکف حرام میدانند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دائره امر و نواهی و شیخ ابوبکر واسطی

منقوله شیخ واسطی در بیان اعتکاف

رحمة الله علیه فرموده اند که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این همه شرط بجای آری هر جا که
خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدر در آمد و خادم خود را گفت مرا بجای پاک بنشان تا نمازی در انجا گزارم
خادم گفت دل خود را از ما سوی الله پاک کن و هر جا که خواهی نماز گزاری نظم از ان محراب ابرو رو بگردان ٭
اگر در مسجدی در خرابات ٭ دلی فارغ بباید پاک از اغیار ٭ که تا لذت بیابی در مناجات ٭ تو گر در بند مال و جاه باشی
کجا یابی صفا هیهات هیهات باید دانست که اعتکاف در شرع عبارت است از قرار نمودن در مسجد بطاعة خدا
و تقرب جستن بسوی پروردگار و این اعتکاف از شرایع قدیمه است که فرمود خدای تعالی أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْعَاكِفِينَ که فرود آمد از جانب الله الصمد در حق معتکفان مسجد پس چون ایشان را حاجتی بزن خود افتادی
از مسجد بیرون آمدی و مباشرت زن خود نمودی و غسل نموده و در مسجد آمدی پس نهی فرمود ازین کار الغرض
جماع بر معتکف حرام است و اعتکاف را باطل میسازد و لفظ مساجد در این آیة دلالت میکند بر جواز اعتکاف
در هر مسجد [illegible] مسجد جامع افضل است برای آنکه احتیاج بیرون آمدن برای نماز جمعه نمی افتد و اعتکاف
[illegible] است [illegible] والله وعظ فرموده که معتکف

کہ معتکف باشد مخصوص است کہ او را حاجتی باشد از بزرگان چون امراء و سلاطین پس بیاید بر دروازه او و تمام شب
بر در او و سکو بدار زین و نخواہم رفت تا آنکہ حاجت من حاصل نشود پس ہمچنین معتکف می نشیند بر خانہ خدا و
میگوید نخواہم برخاست از زمین جانا آنکہ بیامرزی مراد در حدیث شریف وارد است من مشی فی حاجة اخیه فکانما
اعتکف عشر سنین و من اعتکف یوما جعل الله بینه و بین النار ثلث خنادق کل خندق ابعد مما بین
الخافقین بفتح قاف و کسره فا مشرق و مغرب را گویند تلک حدود الله یعنی کہ گفته شده در باب روزه
و متعلقات آن اندازہا است کہ خدا تعالی در دین مقرر کرده اند فلا تقربوها پس بآن نزدیکی مکنید
بمبالغه و شروع تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد کذلک ہمچنانکہ تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان
میکند خدا آیاته نشانہای خود را از امر و نہی و وعد و وعید للناس برای مردمان لعلهم یتقون تا شاید
کہ بپرہیزند و از حدود الله نگذرند و التقوی انواع الشرک ثم بعده اتقاء المعاصی السیئات ثم بعده اتقاء الشبهات
ثم یدع بعده الفضلات فی الحدیث لا یبلغ العبد درجة المتقین حتی یدع ما لا باس به حذرا مما به باس قال الله تعالی
ترا گنده و چشم و دہان داد و گوش بد اگر عاقلی از در خلاف مکوش چو پاک آفریدت بهش باش و پاک کہ ننگ است
ناپاک رفتن بخاک بد عمر و زیر بار گنه ای پسر کہ حمال عاجز بود در سفر مکن عمر ضایع بافسوس حیف کہ فرصت
عزیز است الوقت سیف جعلنا الله من اهل الیقظة والیقین و لا تأکلوا اموالکم و مخورید مالهای شما
کہ واقع بینکم میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر بالباطل بنا راست چون دزدی و خیانت و غصب و قمار
و عقود فاسده یا مالهای خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و فواحش این آیہ نازل شده در
حق دو کس کہ مخاصمه میکردند با ہم بر زمینی کہ در آن ہر دو شریک بودند و خواستند کہ یکی از ایشان کہ سوگند دروغ
خورده زمین شریک خود بگیرد و اندیشه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود رسول مقبول انما انا بشر مثلکم
یوحی الی وانتم تختصمون الی ولعل بعضکم الحن بحجته من بعض فاقضی له علی نحو ما اسمع منه فمن قضیت له بشیء
من حق اخیه فلا یأخذه فانما اقضی له قطعة من النار پس این را شنیده ہر دو گریستند و ہر یک گفت اما حلال لصاحبی پس
فرمود علیه السلام اذہبا فتوخیا ثم استہما ثم لیحلل کل واحد منکما صاحبه و تدلوا عطف بر فعل منہی است
یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بدان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت
به حکام مدہید لتأکلوا تا بخورید بسبب ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم
بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور و انتم تعلمون و شما میدانید کہ ستم میکنید و قبح آن میدانید و

وارتکاب معصیت با وجود دانستن ناشایستگی آن اقبح است صاحب آن احق است بتوبیخ و زجر وگویند
الدنیا ثلثة اشیاء حلال و حرام و شبهه پس حرام موجب عقابست و شبهه موجب عتاب و حلال موجب
حسنات است و نعم ما قال المولوی فی المثنوی علم و حکمت زاید از لقمه حلال * عشق و رقت آید از لقمه
حلال * چون ز لقمه تو حسد بینی و دام * جهل و غفلت زاید آنرا دان حرام * لقمه تخمست و برش اندیشه
لقمه بحر و گوهرش اندیشها * زاید از لقمه حلال اندر دهان * میل خدمت عزم رفتن آنجهان *
پس باید که انسان از دنیاء حرام و مشتبهه پرهیز نماید که الدنیا جیفة وطالبها کلاب مخبر صادق فرموده و نعم
ما قال الحکیم السنائی * این جهان بر مثال مرداریست * کرکسان اندرو هزاران هزار * این مرآنرا همی زند مخلب
وآن مر این را همی زند منقار * آخر الامر بگذرند همه * وز همه بازماند این مردار * و هم باید که از حقوق عباد و

حکایت نوشیروان عادل

مظالم تا بقدور اجتناب نماید حکایت کنند که چون نوشیروان عادل را موت در رسید در تمام مملکت او گردانیدند و ندا
میکردند که هر کسی را حقی از حقوق بذمه من باقی مانده باشد پس بیاید و بگیرد القصه نیافتند کسی را در ولایت
او که مر او را حقی مانده باشد از یک درهم نقلست که روزی حضرت امام ابوحنیفه رحمة الله بخانه مجوسی که مدیون

نقل حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله

امام بود برای طلب مال خود روانه شدند حسب اتفاق نزدیک مکان او نجاستی در پای بوش امام افتاد امام
بهر حق پای بوش خود را بیفشاندند ناگاه آن نجاست از پای بوش جدا شده بر دیوار مجوسی بیفتاد امام ازین
ماجرا نهایت در حیرت آمدند و گفتند حکیم اگر بهمچنین میگذارم دیوار او آلوده از نجاست ماند و اگر این را از دیوار
دور میکنم می ترسم مبادا گل از دیوار او کنده شود آخر الامر ناچار شده دستک بر دروازه او زدند چون
آواز دستک اندرون خانه او رسید کنیزک او بیرون دروازه آمد امام او را گفت که مولای خود بگوی که ابوحنیفه
آمده است پس چون مالک نام امام شنید در حال حاضر شد و معذرت آغاز نهاد امام گفت درینوقت ما شما را ترم
باعذار زیرا که نجاست از من بر دیوار تو افتاد چه راه باشد برای تطهیر او گفت مجوسی ابتدا کن بتطهیر نفس من

نکته

بدین اسلام آور و نکته درین آنست که امام همام چون احتراز نمود از ستم المجوسی در این قدر قلیل پس برکت این
مسلمان شد مجوسی نجات یافت از شقاوت ابدی غرض هر که احتراز نمود از ظلم و فساد یافت سعادت دارین

حکایت نصرانی

مدام الاباد حکایت کنند که نصرانی زن خود را بر خر سوار کرده در بعضی از دیهات مسلمانان آمد در بین راه کسی
از ... خر ... بریده ... آن زن که بر آن خر سوار بود از پشت خر افتاد و شوهر دست او
... آن نصرانی بحینه ظلم و جور از اهل آن ده دیده و رسید فریاد بتقاضی

بقاضی آن دیار برد قاضی حالات این مظلوم شنیده حکم داد بان مرد ظالم بگرفتن خر و زن او فا ابهمت که
ذبت خر بریده و زن را حمل گیر و بنهر دوست داد درست نشود بقصر آنچون این قضای قاضی شنید گفت بابا
اینچنین است حکم شریعت شما و سر بآسمان کرد و گفت الهی انت حلیم ولا تصبر علی هذا انا حکم یا ناظر الملهوفین یا
ناصر المظلومین پس آن قاضی حاجات و رجال صوت آن قاضی بصورت سنگ مسخ فرمود و مقصود از ذکر این
حکایت دو چیز اند یکی آنکه این قاضی بسبب ظلم خود افتاد درین بلای عظیم دوم آنکه واجب است بر هر کس احتراز نمود
از ظلم و جور اگرچه مظلوم کافر باشد زیرا که دعای کافر مظلوم مقبول میشود و هم درین آیه اشارتست بآنکه مال آفریده
شده است بجهت درستی قوام مردمان و نفس آفریده شده بجهت قیام بمراسم عبودیت که وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون تا بدانید که مال و جان هر دو امانت است پس تصرف نکنید درین هر دو مگر بامر خدای عز وجل که فرموده
ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی مخورید مالهای خود را با هم بهوای نفس و حرص و شهوت و بر غفلت بخورید بحق و قناعت
وتقوی بر طاعت لتأکلوا فریقا تا بخورید شما مقداری از آن مالها که آفریده شده بجهت استعانت بآن بر عبودیت
بجرم گناه یعنی بقطعیه و غفلت که مد و بخورید بآن بر معصیة مثل حیوانات و بهائم پس آخر الامر حاصل شما و
مرجع و مثوای شما آتش دوزخ است و میخورند مالهای باطل را چنانکه میخورند چهارپایان و حال آنکه آتش دوزخ
جای ایشان اند وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید حاصل امر و عمل مکنید نقلست که ذوالقرنین
رسید بقومی که ایشان دنیا را ترک نموده بودند و بر دروازه های خود گورها میداشتند و قناعت میکردند بنباتات روئیدنی
زمین و مشغول میماندند بطاعة خدای تعالی پس گفت ذوالقرنین با ایشان چه سبب است که نزد شما نمی بینم زر و نقره را
گفتند نیست در میان مایان طالب نیاز زیرا که نه سیر میشود کسی از و ما هم از آن ترک نمودیم و گرد آمدیم گورهای خود را
نزدیک خود تا فراموش نکنیم مرگ خود را با بیرون کرد سری سر او می او گفت این سریست از پادشاهان که ستم
میکرد به رعیت خود و ظلم میکرد در دنیا پس ناگاه اجل او رسید بمرد و باند [illegible] دبان سیئات او [illegible]
سری دیگر گفت این سر بادشاه عادل و منصف است که شفیق بود بر رعیت پس بمرد رفت در فردوس
و یافت درجات بهشت باز دست بر سر سکندر نهاد و گفت معلوم نیست که سر تو از کدام این دو سر است
پس گریست و زاری نمود سکندر گفت او را اگر تو منظور کنی صحبت من میدهم ترا وزارت خود گفت هیهات
هیهات گفت سکندر چرا این گونه میگوئی گفت بجهت آنکه همه خلایق دشمنان تو اند بسبب مال و جاه
و همه دوستدار من اند بسبب قناعت و ریاضت بیت در گوشه قناعت [illegible]

اهل معنی بهتر ز صد خزینه * قناعت سرافرازد ای مرد هوش * سر پر طمع برنیاید ز دوش * گر آزاده
بر زمین خسپ و بس * مکن بهر مال زمین بوس کس * کذا فی التاویلات النجمیة و تفسیر روح البیان و فی
یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ سوال میکنند ترا ای محمد از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه رضی الله عنهما که از
اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند که چیست سبب که جرم قرص ماه گاه گاه باریک مینماید و بمرور
ایام نور او تمامی میگیرد و دیگر باره روی بنقصان می نهد حق سبحانه تعالی بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان
و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب بر معرفت فائده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو ای محمد که آن هلالها مَوَاقِيتُ
لِلنَّاسِ نشانهای هنگامها و وقتهاست برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع
و فصال و آجال دینها و تحقیق شهرها وَالْحَجِّ و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدان میدانند و آنکه جمع الاهله
و هلال نور قمر است در شب اول و دوم و سوم ماه را میگویند و در این دلیلیست واضح برآنکه اگر سوال کند کسی از عالمی در
مسئله از مسائل باید که عالم جوابی دهد چنانکه بهتر و اصلح باشد برای سوال کننده گو که جوابها دیگر هم باشد چنانکه جواب
داد حضرت یوسف در وقتیکه پرسیده شد از تعبیر خواب که فقال احدهما انی اعصر خمرا الآیه پس حضرت یوسف از جواب
تعبیر گذاشته متوجه شد بآنکه افضل و اصلح بود و آن دعوت اسلام بود و گفت لا یاتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله
و این جمله اخبار بود تا سخن خود را در دل ایشان بزرگ کند تا دعوت کندشان باسلام همچنین سوال کردند
از نبی از کیفیت هلال و جواب داد ایشان را بآنکه انفع و افضل بود در فرمودهی مواقیت للناس و در تفسیر تیسیر آورده
ثم الشمس حالة واحدة لانها ضیاء للعالم قوام لمصالح الناس و القمر متغیر لان الله علق به ما قلنا من
المواقیت و ذلک یعرف بهذه الاختلافات وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا و نیست
نیکوئی بآنکه در آیید بخانها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج یا عمره احرام گرفتی به وقتی که محرم بودی اندر
خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام برآمدی یا بر دیوار سوراخی ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدی
و باعتقاد خود این عمل را نیکو تمام دانسته ند تارک آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود
مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان را بسبب صلابت در دین
و امین حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از دری ببستانی در آمدی متعاقب آن رفاعه انصاری هم از آن
در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند چون حضرت صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که این حرکت
چرا کردی گفت من فدای تو شوم تو خود چه علم صلی الله علیه وسلم فرمودند مرا او را بود از در بیرون آمدن من احمسی

د تو نیستی و گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من نیز احمسیم که دین من دین تو است و آئین من آئین تو
فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نه بر است وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى ولیکن بر بر کسیست
از خشم خدا پرهیز نماید و از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و در آئید بخانها در حال
احرام وغیره از درهای آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای پاس و امر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ تا
شما رستگار شوید در تفسیر زاهدی آورده اند لا یکون الرجل تقیا حتی یحاسب نفسه محاسبة شریکه و حتی یعرف
من این مکسبه و مطعمه و مشربه و درینجا باید دانست که تقوی را سه مرتبه است مرتبه اول خود را از عذاب جاوید
نگاه داشتن است و این ادنی مرتبه تقوی است که بسبب دور داشتن نفس خود از انواع شرک حاصل میشود و بهمین
معنی اشارتست در آیه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى مرتبه دوم خود را از گناهان دور داشتن و بهمین معنی است
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرٰى آمَنُوْا وَاتَّقَوْا و در اصطلاح اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامند مرتبه سوم آنکه از شبهات
خود را نگاه دارد و از بعضی مباحات که منجر بارتکاب گناه میشوند اجتناب نماید و باطن خود را از شغل بغیر
حق باز دارد و بالکلیه بجمیع اعضا و جوارح خود متوجه خالق گردد و این مرتبه تقوی حقیقی و ولایت نامند و بهمین
مرتبه اشارتست در آیه وَاتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖ و ابن ابی حاتم از معاذ بن جبل آورده اند که مدار کار ربا
بهشت بچهار فرقه است اول متقیان دوم شکر گذاران سوم ترسندگان چهارم اصحاب الیمین و مر این آیه
تاویل دیگر هم بیان کرده اند و او آنست که در عهد جاهلیت کسیکه بکاری یا سفری قصد کرده از خانه بر آمدی
و کسی او را به سفر رفتن یا کاری کردن مانع آمدی در خانه از در نیامدی تا وقتیکه آن کار حاصل نشدی و بود
این عمل در قبائل عرب بدفالی و بدشگونی و این عمل را در ایشان طیره میگفتند باعتقاد خود و این عمل را بر نیکی انگاشتند
فرمود خدا تعالی لیس البر یعنی نیست نکوئی بآنکه نه در آئید بخانه از درها و بیائید از پشتهای خانه بلکه بر آنست
که بترسد از کسی بجز خدا و توکل اختیار نماید و نعم ما قال الصائب چون بمقام رضا ایستاده ام آسوده
خاطرم ز بهار و خزان هیچ پیش و درین آیه اشارتست بآنکه هر آئینه برای هر شی سببی و مدخلی است که بسبب آن و
در آمدن در آن ممکن نیست مگر بواسطه سبب و مدخل کقوله تعالی وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا حاصل کلام آنکه
سبب وصول بحضرت علام الغیوب نیست چیزی مگر تقوی که آن جامع است بهر اعمال ظاهر و احوال باطن و قیام
باتباع موافقات و اجتناب از مخالفات و تصفیه ضمائر و مراقبه سرائر الغرض وصول حق بقدر سلوک مراتب تقوی
حاصل میشود و بهمین مرتبه وصول اشارتست در آیه اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ و در حدیث نبوی علیکم بتقوی الله

الله فانه جامع کل خیر وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ و بکشید کارزار کنید در راه خدای آنانرا که
با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد درنگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیۀ سیف
منسوخ است إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدا دوست ندارد ستمکارانرا در آن سال که آنحضرت
با جمعی صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند صنادید عرب مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در
حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر خالی کنند تا ایشان بفراغت
بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تامل دست داد که مبادا
قریش از سر عهد درگذشته طرح جنگ افگنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده
که اگر جنگ کنند جنگ کنید ربیع رحمه الله میفرماید که این اول آیتی است که فرود آمده در حکم قتال بمدینه منوره
و این خروج آنحضرت با جمعی صحابه که یکهزار و چهار صد نفر بودند در ماه ذیقعده بود در سال ششم از هجرت و دیگر فرمود
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را هر جا که یابید ایشانرا در حل و حرم و ماههای حرم
وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از
مکه اول یا از بار دوم بیرون کردند آنحضرت آنانرا که ایمان نیاوردند از مکه معظمه در روز فتح مکه وَالْفِتْنَةُ
و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است و ناپسندیدگی از کشتن شما ایشانرا در حرم
و فتنه در اصل انداختن زر است در آتش تا پاک شود از غش باز نام نهادند بر هر چیزی که موجب امتحان باشد
بجهت مشابهت این در این اصل یعنی سختی و تلخی که امتحان و آزمایش کرده بان انسان چون بیرون
کردن از وطن و این جمله و الفتنة اشد من القتل متعلق است بآیه اخرجوهم یا متعلق است بآیه و اقتلوهم و بعضی
حکما گفته اند که اخراج از وطن سخت تر است از موت وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و مقاتله
نکنید با کافران نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند
با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند پس این آیه مخصص است آیۀ براءة را و اقتلوهم حیث ثقفتموهم فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ
پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم
بر طرف نهاده اند و باب مقاتله گشاده اند كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ همچنین است پاداش کفار ستمکار
و کاف بمعنی مثل است ای مثل ذلک در موضع رفع است بمبتدائیت فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک و از مقاتله باز
ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند

شان نزول این آیه قتال

مهربان است که ببرکت اسلام ایشان را در اسلام میپذیرد و در تفسیر امام آمده است که باز ایستند از کفر و حرب و آزار
رسول و مومنان فان الله تعالی غفور لمن تاب عن الشرک رحیم بعد التوبة بتحقیق فرو ماندگان را برحمت و کرم
تضرع کنان را بدعوت مجیب ۝ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه
نباشد یعنی از شرک اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ و باشد پرستش و طاعت مر خدا را و شیطان را در آن
بهره نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر نیست
ستمکاری یعنی جزای آن مگر بر ستمکاران اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال
که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ مقابله ماه حرام یعنی ذوالقعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست
که اگر جنگ کنند نترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند و رمی بسهام و سنگ کردند شما
نیز اگر درین ماه قتال کنید بعوض ایشان و مار از ایشان بر آرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها راست قصاص
یعنی حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که
بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله در ماه حرام فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بروی ستم کنید یعنی با او قتال نمائید
این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم بدو رسد چنانکه در آیه جزاء سیئة سیئة وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدا و پرهیزگاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بدانید که خدا با پرهیزگاران است بنصرت
و معاونت ابن ابی الدنیا در کتاب التقوی روایت نموده از حضرت حسن بصری که ما زالت التقوی
بالمتقین حتی ترکوا کثیرا من الحلال مخافة الحرام و نیز از عبدالله بن المبارک آورده که اگر شخصی از صد گناه
پرهیز کند و از یک گناه پرهیز نکند از متقیان نباشد و نیز از ابن المبارک آورده که حضرت داود حضرت
سلیمان علیهما السلام را فرموده که بر تقوی آدمی از سه علامت استدلال توان کرد اول حسن توکل بر خدا در آنچه بدو نرسیده
دوم بحسن رضا در آنچه او را عنایت فرموده از سوم زهد در آنچه ازو فوت شده و نیز از سعید جبیر آورده که
شخصی پیش حضرت عیسی علیه السلام آمد و گفت یا معلم الخیر مرا نشان بده که چه قسم متقی توان شد فرمودند که این امری
آسان است تمام دل خود محبت خدا بجا آر و بقدر قوت و استطاعت خود برای او عمل کن و این جنس خود را
چنان رحمت فرما که بر جان خود رحمت میکنی او گفت ابن جنس کیست فرمودند همه آدمی و آنچه را دوست
نداری که با تو کنند با هیچکس مکن اگر این کار کنی حق تقوی بجا آری بالجمله آنحضرت با صحابه
بمکه در آمدند و طواف خانه کعبه بجا آوردند و قربانی کردند مگر برین شرط که زیاده از سه روز در مکه اقامت نکنند

علامت متقی

دو رکعت سفلی که بهتر است طعام است آنحضرت میمونه بنت الحارث را در نکاح خود آوردند و خواستند که ولیمه خورانیم که ناگاه پیغام تکاری

بآنحضرت رسید که از مکه بیرون روید زیرا که مدت قیام سه روز شما که سه روز بود و با نقضا آورد و آنحضرت مع اصحاب از مکه بیرون

آمدند و ولیمه خورانیدند امی برادر بدانید که حق سبحانه تعالی امر فرموده به بندگان حج و بقتال در راه او تا که آشکار آید آنکه دعوی

میکند حج نمودن و قربان نمودن جان او در راه او تعالی و امر فرموده بدادن زکوه تا که ظاهر شود آنکه دعوی میکند

به دوستی خدا الغرض عزو معیار محبت الهی است زیرا که هر آدمی دوست میدارد زندگی دنیا و جاه و ریاست را

پس امتحان کرده شد بجهاد و زکوة دادن در راه خدا تعالی دلیلست قطعی بر آنها که مدعیان محبت خدا اند زیرا که

هر کس دعوی دوستی او میکند و همین سبب است جهاد و لهذا فرمودند سیدنا علی خیر الخصال فی الفتی الشجاعة و

السخاوة و هما تو اما ن فکل شجیع سخی و عبد الله بن عمر از پدر خود روایت کرده اند که از آنحضرت پرسیدند که یا رسول الله

ما الاسلام فرمودند طیب الکلام و اطعام الطعام و افشاء السلام قیل فای المسلمون افضل قال من سلم

الناس من لسانه و یده قیل فای الصلاة افضل قال طول القیام قیل فای الصدقة افضل قال جهد من مقل

قیل فای الایمان افضل قال الصبر و السماحة قیل فای الجهاد افضل قال من عقر جواده واهریق دمه قیل فای

الرقاب افضل قال اغلاها ثمنا و الجهاد جهادان ظاهر و باطن و الظاهر مع الکفار و الباطن مع النفس و

الشیطان و هذا اصعب لان الکافر ربما یرجع بالجاریة او بالصلح او یبذل النفس و المال و بوجه من الوجوه

و الشیطان لا یرجع عنک دون ان یسلب الدین کذا فی تفسیر روح البیان و مولوی معنوی میفرماید اشعار

کشتیم اخصم برون ٭ ماند خصمی زو بتر اندرون ٭ کشتن این کار عقل و هوش نیست ٭ شیر باطن سخره خرگوش

نیست ٭ سهل شیر ان که صفها بشکند ٭ شیر آنست که خود را بشکند ٭ و شیخ نجم الدین قدس سره در تفسیر

این آیه فرموده اند که اشارتست درین آیه که اگر بسبب شامت نفس اوقات و اوراد و شما فوت شده باشند پس

تدارک آن کنید ماه بمقابله ماه و روز بروز و ساعة بساعة و وقت بوقت و اوراد باوراد و قضا کنید فائته را و

حق خدا و حق بنده را زیرا که چون هر صفتی از صفات نفس تو غالب آید باید که علاج آن کنید بغذا چون علاج

مرض بخل بنوشیدن شربت سخاوت و علاج مرض غضب بمسهل حلم و علاج حرص بترک شهوت بریاضت و

علی هذا القیاس و اتقوا الله بترسید از خدا در افراط ستمی برای احتراز از هلاکت نفس بکثرت مجاهدات و اعلموا ان

الله مع المتقین یعنی بدانید که خدا با پرهیزگاران است به نصرت و معاونت بر جهاد نفس و انفقوا فی سبیل الله

بیوت آنحضرت عمره قضا کرد همی گفتند که ما توشه راه نداریم و انهارا که دسترس است با چیزی نمیدهند

میدهید که توشه راه سازید حکم کرد نفقه کنید ای توانگران در راه خدا از حج و عمره و جهاد و صله رحم یا در تقویه

ضعیفان از فقرا و مساکین یا در رعایت حقوق اهل و اولاد و یا سلاح سازید برای جهاد یعنی برهنه و بی سلاح

بحرب مروید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و میفگنید خود را بدستهای خود بورطه هلاکت یعنی بخیلی مکنید

که هوی به هلاکت دل است که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار **مثنوی** بخل و خست مرد را

رسوا کند ؛ بلکه در چاه هلاکش افگند ؛ روی جنت را نبیند بخیل ؛ بسته افتاده اندر پای پیل ؛ اشجار را

با جهنم کار نیست ؛ جای ممسک جز میان نار نیست ؛ و با در آید بایدیکم زائده است که مفعول به است زیرا که القی

متعدی بالذات میشود کقوله تعالی فالقی موسی عصاه و نمیگویند القی بیده مگر در اعمال نشر و ستر وَأَحْسِنُوا و نیکوئی

کنید با غازیان و پریشان ای کار ایشان بسازید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستیکه خدا دوست دارد

نیکوکاران را یعنی میخواهد با ایشان خیر و بهتری را روایت میکنند که چون حجاج بن یوسف مالک عراق شد همیشه بوقت چاشت

و بوقت عشا هزار خوان از طعام مردمان میخورانید و بر هر خوان طعام ده ده نفر میخوردند و مردم را از خادمان حجاج

برای دعوت مردمان میفرستاد و میگفت که ای مردمان فرستاده من بطرف شما آفتاب است چون آفتاب طلوع کند

برای خوردن طعام صبح حاضر شوید و چون غروب شود برای خوردن طعام شب حاضر شوید اینچنین بود کرم و احسان

حجاج با خلق خدا با وجود آنکه ظالم تر از اهل زمانه خود بود و نعم ما قال السعدی ؛ کرم کن که فردا که دیوان نهند ؛

منازل بمقدار احسان نهند ؛ روایت کنند که چون آنحضرت در شب معراج دوزخ دیدند ناگاه معاد دران دوزخ

بنظر فیض اثر در آمد که دران مقام مرد نشسته است آتش دوزخ باو نمیرسد که این چه سببست که آتش دوزخ باو

نمیرسد و حال آنکه این شخص میان آتش نشسته جبرئیل عرض کردند که یا رسول الله این مرد حاتم طی است

که خدای تعالی بسبب سخاوت او این آتش را از وی دور میدارد کذا فی انیس الوحده و در احادیث قدسیه وارد شده که خدای تعالی

وحی فرمودند بحضرت عیسی که اگر ترید ان تطیر علی السماع الملائکة المقربین کن فی الشفقة کالشمس و فی الستر

کاللیل و فی التواضع کالارض و فی الحلم کالمیت و فی السخاوة کالنهر الجاری و محققان گفته اند که خرج کنید در

راه خدا ارواح خود را و میفگنید بدستهای خود در هلاکت یعنی بازداشتن جانهای خود را از شهادت یافتن در راه خدا و

حیوة ابدیه و نیکوئی کنید به تسلیم جانها جز بسوی مالک خود چه او جانهای شما از شما خریده کرده است بدرستیکه حق تعالی

دوست میدارد چنین نیکوکاران را و لنعم ما قال المولوی فی المثنوی مرگ بی مرگی بود ما را حلال ؛ برگ

بی برگی بود ما را نوال ؛ ظاهرش مرگ و بباطن زندگی ؛ ظاهرش ابتر نهان پایندگی ؛ چون مرا سوی اجل

قطعه

بیان

اجل عشق و هواست؛ نهی لا تلقوا باید یکم مراست؛ زانکه نهی از دانه شیرین بود؛ تلخ را خود نهی حاجت کی شود
دانه کش تلخ باشد مغز و پوست؛ تلخی و مکروهیش خود نهی اوست؛ دانه مرغ مر اشیرین شده است؛ بل همه آن حیاتی
هین آمده است؛ و در تاویلات نجمیه آورده اند و انفقوا فی سبیل الله الآیة یعنی نفقه کنید مال و جان خود را در راه خدای
و منفک کنید دستهای خود را در هلاکت یا باز داشتن از تسلیم مبیعه خود را به مشتری آن پس هلاک کردید قیمت آن مبیعه را
بعد تسلیم آن بهالک یعنی خریدار و آن قیمت بهشت است و نیکوئی کنید با جانهای خود به نگاه داشتن آنها از شر
شهوات و لذات فانیه بدرستیکه خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران از که آنها در عبادت خدای تعالی اند بوصف مشاهده

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرائض و سنن و آداب از اتمام بجا آرید
برای خدای نه چون کفار که طوف و تلبیه بنام بتان میکنند و ارکان حج پنج اند احرام و وقوف بعرفات و طوف
و سعی میان صفا و مروه و تراشیدن موی سر و قصر رکن از آن گویند که حاصل نشود تحلل مگر به بجا آوردن او
و واجبات حج آنست که چون او ترک نشود دم لازم آید سنن حج آنست که از ترک او هیچ چیزی واجب نشود و همچنین
افعال عمره مشتمل است بر این امور ثلثه و ارکان عمره چهار اند احرام و طواف کعبه و سعی میان کوه صفا و کوه
مروه و حلق سر را جمع و تحلل اند یعنی آن امور که برای شخص حاجی حرام اند این دو چیز حلال میکنند و اسباب تحلل
سه اند رمی جمره عقبه در روز نحر و طواف زیارت و حلق و چون یافته شود دو تا ازین هر سه چیز مذکور حاصل شد
تحلل اول و بدوم حاصل شد تحلل دوم و بتحلل اول همه محظورات جائز شد مگر عورت و بدوم همه اشیا جائز شد

فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف دشمن و گم شدن راحله و سائر عوائق بعد بستن
احرام از سیقات از ادای حج و وصول بخانه کعبه فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ پس بر شما آنچه میسر شود از قربانی
خواه نر باشد خواه گاو خواه شتر و آنرا به منا باید فرستاد که محل ذبح است بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا
رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهٗ تا وقتیکه برسد قربانی
بمحل او که منا است و محل بکسر حاء مشتق از حلول است آن نزول است که اطلاق او بر زمان و هم به مکان
میشود وقت ادای واجبات بر آن محل و بن گویند و در آنجائیکه قربانی ذبح میکنند محل بدین میگویند و محل قربانی
ذبح کردن تمام حرم است و این حکم شامل است حاج مفرد و قارن و متمتع را فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيْضًا پس هر که
باشد از شما بیمار در وقت احرام اَوْ بِهٖۤ اَذًى مِّنْ رَّاْسِهٖ یا باشد او را رنجی از سر او چون درد سر یا جراحت
[illegible] بن سعد ضرورت شود که تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر او ست فدا دادن در اسباب نزول آمده که کعب

بیان ارکان عمره
بیان واجبات حج و سنن حج
بیان ارکان اربعه عمره
بیان اسباب ثلثه تحلل

کعب بن عجرہ را وقتیکہ محرم بود خزندگان ریزہ بوی آوردہ بودند وچون مردم محفوظ دیدہ در کاسۂ سرش انبوہ
حضرت بدان اطلاع یافتہ فرمودند کہ سر تراش وگوسپند بکش ودرویشان را بخوران گفت یا رسول اللہ سر
ندارم حکم صادر شد کہ فدادہد مِّنْ صِيَامٍ از روزہ وبحدیث مقرر شدہ کہ سہ روز روزہ دارد اَوْ صَدَقَةٍ
یا صدقہ دہد وان طعام شش مسکین باشد ہر یک را دو من گندم اَوْ نُسُكٍ یا قربانی واونی وآن گوسپندیست
فَإِذَا أَمِنتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ پس ہرکہ برخوردی
جمع کند میان حج وعمرہ بسفر واحد بطریقہ تمتع باید دانست کہ حج وعمرہ یا بطریق افراد است کہ اول بحج احرام
گیرد وشرائط آن بجا آرد وچون حج تمام شد از حرم بیرون رفتہ بزمین حل واز انجا بعمرہ احرام گیرد واعمال وی بجا آرد
ونزد امام شافعی وامام مالک رحمہما اللہ این افضل است یا بطریق قرآن کہ در وقت احرام نیت حج وعمرہ کند و
گوید لَبَّيْكَ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ مَعًا وبر اعمال حج اقتصار کند کہ عمرہ درو مندرج است چون وضو در غسل ونزد امام اعظم رحمہ اللہ
این قسم فاضل تر است یا بوجہ تمتع کہ چون در موسم حج بمیقات رسد واحرام بعمرہ گیرد وبمکہ درآمدہ از اعمال عمرہ
فارغ شود واز احرام بیرون آید وبہ محظورات متمتع گردد وانگاہ از درون مکہ یوم الترویہ احرام گیرد بحج وبمکہ درآمدہ
از اعمال فارغ شود وامام احمد رحمہ اللہ این قسم را اختیار فرمودہ اند ودرین آیہ میگوید کہ ہرکہ متمتع باشد
فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ پس بروست آنچہ میسر شود از گاو یا گوسپند یا شتر از قربانی شکرانہ آنکہ توفیق یافتہ در
جمع میان دو عبادت ونزد ابو حنیفہ رحمہ اللہ قربانی ذبح کردہ شود مگر در روز نحر وخوردہ شود گوشت او مثل
گوشت اضحیہ فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس ہرکہ نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم او ست
روزہ سہ روز است پیوستہ ناگسستہ فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ وروزہ داشتن ہفت روز دیگر است إِذَا
رَجَعْتُمْ چون بازگردید بوطن خود بعد از فراغ حج تِلْكَ این ایام سہ وہفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ دہ عدد تمام است
این قید برای تاکید است وزیادتی اہتمام باتمام آن ذَٰلِكَ این حکم ہدی یا صیام یا تمتع ویا قران لِمَن مر کسی راست
کہ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ نباشد اہل او یعنی نباشد ساکن مکہ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی
باشد نہ مکی آفاقیان بشہر حج بہرہ عبادت تمتع میتوانند شد واہل حرم وغیر ایشان حج بعمرہ احرام میتوانند گرفت
پس ایشان را قران وتمتع نباشد واین قول امام اعظم رحمہ اللہ است وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای وہر آنچہ دربارہ
حج صادر شدہ محافظت نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وبدانید کہ خدای سخت عقوبت است
برکسیکہ حفظ امر ونہی نکند ونعم ما قال السعدی مرو زیر بار گناہ ای پسر کہ حمال عاجز بود در سفر ونیز تعقیب

در عفو کوبند که سوی وی زاری و فغان بر چوب زده و در تاویلات نجمیه آورده اند که حج عوام قصد خانهٔ کعبه و زیارت
اوست و حج خواص قصد رب البیت شهود اوست چنانکه فرمود حضرت ابراهیم انی ذاهب الی ربی سیهدین
و فدا او نفس خود و مال خود و فرزند خود در راه خدا و گرفت سوی الله دشمن خود کما قال فانهم عدو لی الا رب
العالمین نه خانه که چه قدر بمهمانان داد و دید با آتش نمرود بستر بقربان دل را بر جان بنهزنا انکه در عجب ماندند
فرشتگان از سخاوت او تا بنویس حق تعالی تشریف داد او را به خلت و فرمود و اتخذ الله ابراهیم خلیلا از مالک بن دینار
منقول است که دیدند جوانی را در سفر مکه معظمه بوقت شب روی خود بجانب آسمان کرده میگوید ای آنکه ترا
عتی که خوش نشود بطاعة و نه ضرر رساند ترا معصیت بده مرا انچه که ترا خوش نرساند و بیامرز مرا انچه ترا ضرر
نرساند و چون مردمان از میقات احرام بسته لبیک گفتند آن جوان لبیک نگفت مالک او را که لبیک
چرا نمیگوئی گفت ای شیخ نه بی پروا کرد مرا لبیه از گناهان گذشته و عصیان سابقه می ترسم که بگویم لبیک
او تعالی گوید مرا لا لبیک و لا سعدیک نمی شنوم سخن تو و نه نظر کنم بسوی تو باز رفت آن جوان و نیافتم او را در
منزل مگر یافتم او را در منا که میگفت اللهم اغفر لی رب حاجیان ذبح کردند قربانی و نیست نزد من چیزی که قربان کنم
سوای جان خود یا الهی قبول کن جان من از من نعره زد و بیفتاد و جان بجان آفرین داد اللهم عاملنا بکمال
کرمک و اوصلنا الی حضرتک العلیا و حرمک الحج بحذف مضاف یعنی زمان حج اشهر معلومات ماههای
مشهور و معروف اند یعنی شوال و ذوالقعده و نه روز از ذوالحجه و شب نحر تا صبح مذهب امام شافعی رحمه الله امام اعظم رحمه الله
روز نحر را نیز در شمار آورده فمن فرض فیهن الحج پس هر که فرض گردانید بر خود درین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی
بمذهب حنفی و بنیت احرام بقول شافعی رحمه الله فلا رفث نفی است بمعنی نهی است یعنی باید که از جماع و دواعی
با نسوان پرهیز کند با کلام بیهوده نگوید و لا فسوق و از حد شرع نگذرد و ارتکاب محظورات نکند و لا جدال
و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان رفیقان و خصومت نورزد فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله مینمودند
در منا و هر یک میگفتند حج من تمام تر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید و تمامی مرامی شرط است و ما تفعلوا
وانچه میکنید من خیر از نیکوی یعلمه الله میداند انرا خدای و تزودوا و زاد توشه برگیرید قومی از قافله یمن
بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی می طلبیدند حق تعالی فرمود که توشه
بردارید تا بر دل مردم گران نباشد فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیز کردن است از طمع
و ترک تشویش دادن مردم و سوال کردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت اشارت بزاد و توشه گرفتن

در سفر آخرت وبهترین زادی دران راه پرهیزگاری است امام قشیری رحمة الله فرموده که تقوی عوام دوری است
از لوث گناه وتقوی خاص اجتناب است از مشاهده ماسوی الله وحقیقت آنست که هیچ توشه در راه
عشق بسر نتوان برد بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد **بیت** زاد راه عاشقان درد است وروی زرد
آه ۞ راه رنگونه است بسم الله که دارد عزم راه وَاتَّقُونِ وبترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوند عقل
منقولست از قاشانی که زمان حج بر سه قسم است هر زمانه بمثابه راه است یکی زمانه نشو ونما دوم زمانه وقوف و
قرار سوم زمانه کهولت چنانچه ارشاد شد در وصف گاو که لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک و نعم ما قال الحافظ ۞
عشق وشباب رندی مجموعه مراد است ۞ چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد ۞ ودر تفسیر روح البیان آمده
فلا رفث اشارة الی قهر القوة الشهوانية ولا فسوق اشارة الی قهر القوة الغضبية التي توجب المعصية و
التمرد ولا جدال اشارة الی قهر القوة الوهمية التي تحمل الانسان علی الجدال في كل شيء فلما كان الشر محصورا
في هذه الامور الثلاثة لاجرم قال فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج واز حضرت ابو جعفر محمد باقر روایت میکنند
که میفرمودند که باید عازم حج خانه کعبه که همراه خود این سه چیز دارد اول ترک نمودن نامرضیات خدا را دوم باز داشتن
خود را از غضب وغصه واختیار نمودن حلم او سوم خوش خوئی با رفیقان پس هر که این سه خصال را در سفر خصوصا
در سفر حج اختیار نمود کامل شد حج او واگر نه اختیار نمود این عمل تو را نه کامل شد حج او و نعم ما قال السعدی بنا مرز
بگوی حاجی مردم گزا ۞ که پوستین خلق بازار میدرد ۞ حاجی تو نیستی شتر است از برای آنکه ۞ بیچاره خار میخورد و
بار میبرد ۞ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ نیست بر شما گناهی در آنکه طلب کنید در موسم
حج روزی از پروردگار خود بواسطه تجارت جمعی از عرب تجارت را که در حج آمدندی میگفتند داج لا حاج یعنی این
آینده است بی حاصل حق سبحانه تعالی فرمود که سود و معامله ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه
مقصد اصلی وی حج باشد مگر ترک آن بهتر است بدلیل آیه وما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين واخلاص آنست
که سوای عبادت وبطرف دیگر خیال نکنند فَإِذَا أَفَضْتُمْ همزه برای تعدیه است ومفعول محذوف یعنی پس
چون روانه سازید خود را و برگردید مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحال
همدیگر متعارف شدند یا بجهت آنکه جبرئیل بیاموزانید حضرت ابراهیم را مناسک حج ودرین مکان رسیده
بود این مکان وگفت با ابراهیم عرفت فرمود حضرت ابراهیم عرفت یعنی شناختم ودر تفسیر روح البیان آورده
وحقيقة الافاضة هنا هو اجتماع الكثير في الذهاب السير یعنی چون برگردید از مقام عرفات بعد غروب آفتاب

بیان جبل عرفات

آفتاب بکثرت و ازدحام خلق کرو الله پس یاد کنید خدای تعالی را بتهلیل و تلبیه و تسبیح و تحمید و ثنا و دعا
عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین میان عرفات و منا که از مزدلفه
میگویند وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یادکردنی نیکو كَمَا هَدٰىكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک
حج وَاِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما مِنْ قَبْلِهٖ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلب که محمد رسول الله است
لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ از جمله راه نایافتگان بایمان و اطاعت ثُمَّ اَفِيْضُوْا پس بازگردید خطاب بقریش و خلفای
ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی
بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در تعاضت نیز براه دیگر بازگشتندی حق سبحانه فرمود که بازگردید
مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ از انجا که باز میگردند همه مردمان از عرفات نه از مزدلفه در عهد جاهلیت قریش
وقوف میکردند در مزدلفه و میگفتند که اهل خدائیم و ساکنان حرم اوئیم و ما بیرون نمی آئیم از حرم و با مردمان
بعرفات وقوف نمیکردند و سائر عربان بعرفات وقوف میکردندی برای اتباع ملة حضرت ابراهیم و چون مردمان از عرفات
برمیگردیدند ایشان از مزدلفه میگردیدند این حکم فرود آمد که بازگردید از عرفات از انجا که باز میگردند همه مردمان و
اسْتَغْفِرُوا اللهَ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و طلب آمرزش کنید از خدا بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان
گذشته مستغفران را مهربانست بر ایشان که حج بگذارد و در حدیث شریف واقع است که خدای تعالی مباهات میکند نزد فرشتگان
باهل عرفات و میفرماید ای فرشتگان ببینید بندگان مرا که از راه دور و دراز آمده اند در انحال که چهره های و موهای
سر ایشان غبار آلوده اند گواه میکنم شما را ای فرشتگان که من از رحمت خود ایشانرا بیامرزیدم و نیز در روایت آمده
که شیطان ندیده شود حقیر و خوار تر که بروز عرفه زیرا که دران روز بر بندگان که بر عرفات ایستاده اند نزول
رحمت میشود و آمرزیده شود گناهان چنانچه آمده است که گناهی از گناهان که نیامرزیده شود مگر آمرزیده شود
بوقوف عرفات و لهذا در حدیث نبوی وارد که اعظم الناس ذنبا من وقف بعرفة فظن ان الله تعالی لا یغفر له
و یک حج افضل است از بیست جهاد که در راه خدا کرده باشد و گویند که شتری که بران سوار شده یکبار حج خانه کعبه
ادا نموده است برکت داده میشود در چهل پشت او و چون هفت بار بران حج کرده خدای تعالی آن شتر را در باغ
جنت چاره دهد و موید این قول آنکه میسر مانند نهرانی رحمة الله علیه رسید بمن این خبر که شخصی استخوان شتر را
در تنور انداخت آتش او را نسوخت باز آن را از تنور بیرون کرده انداخت عرض سه بار در تنور انداخت مگر آتش آن را
نگرفت آن شخص ازین ماجرا در حیرت ماند ناگاه آوازی از غیب بگوش این رسید که وای بر تو این استخوان

بیان فضیلت وقوف بعرفات

بیان فضیلت شتری که سواری حاجیان باشد

استخوان شتر نیست که ده مرتبه بجانب کعبه رفته است چگونه سوخته شود با آتش جهنم ای برادر که چون این رأفت و رحمت
بحال سواری حاج است پس چه قدر بحال حاج باشد باید دانست که فضل خدای بر بندگان سه قسم است
اول آنکه متعلق بمعاش انسان است از مال و جاه و غذا و پوشاک و این فضل مفسر است برزق که وابتغوا
من فضل الله دوم آنکه متعلق بمصالح اخروی باشد و این هم بر دو گونه است یکی آنکه متعلق باعمال بدن باشد
بموافق شرع و متابعت شارع و اجتناب از طریقه شیطان منازع که یبتغون فضلاً من الله ورضوانا
دوم آنکه متعلق باعمال دل و تزکیه نفس باشد که ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکا منکم من احد ابدا قسم سوم
از آنکه متعلق بخدا باشد و آن هم دو نوع است اول آنکه متعلق بمواهب قربت او باشد که وبشر المؤمنین بان
لهم من الله فضلاً کبیرا ای قربا کبیرا زیرا که نزدیکی او تعالی بزرگتر است از دنیا و آخرت دوم آنکه متعلق باشد
بمواهب وصلت که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم یعنی بزرگی بخشش وصلت بزرگتر است
از هر چیز و برای هر قسم ازین سه اقسام مقامی است در ابتغا اما آنکه متعلق بمصالح اخرویه است آن فضل رحمت است
پس مقام ابتغاء آن ترک موجود و بذل مجهود است و آن در ضمن سیر عرفات است و اما آنکه متعلق بخدا دارد آن
فضل موهبت است پس مقام طلب و ابتغاء آن در وقت وقوف بعرفات است مراد از عرفات معرفت خدا است
و اما آنکه تعلق بدوستی دنیا دارد و آن فضل رزق است پس مقام طلب و ابتغاء آن پس از استکمال وقوف بعرفات
معرفت است وقت بازگردیدن پس درین آیه تقدیم و تاخیر است اذا افضتم من عرفات لیس علیکم جناح الخ زیرا که
احوال اهل سلوک در بدایت ترک دنیا و تجرید از دنیا است و در وسط توکل و تفرید است و در نهایت معرفت و توحید است
و درین حال تصرف و گردیدن ایشان بخدای و در خدای و برای خدای باشد نه تصرف و گردیدن ایشان
برای حظوظ نفس بلکه برای درستی دین و رسانیدن خیر و بهتری بدیگران است کذا فی التاویلات النجمیه
ونعم ما قال فی المثنوی * کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه باشد در نوشتن شیر شیر * فاذا قضیتم مناسککم و چون
حج بگذارید و بجا آورید مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله کذکرکم آباءکم پس یاد کنید او را
تا گوئید خدای را همچون یاد کردن شما پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ در منا
در پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمت بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد و مفاخر
کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدای را ذکر بکنید که اگر از حق نه توفیق خیری رسد کی از بنده خیری
بغیری رسد او اشد ذکرا بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او بدان شمار ابدان مناقب و تربیت

اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا پس از مردمان کسی هست که بگوید
ای پروردگار ما بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع مختصر دنیا میطلبند وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ و نیست خواهنده دنیا را در آن سرای هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب
افتاده و اگر مومن است چون دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
و از مردمان کسی باشد که بگوید ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت یا صحت و
کفاف وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی ثواب و رحمت و گفته اند حسنه این جهان قناعت است
و در آنجهان شفاعت یا حسنه در دنیا زندگی نیک است یعنی به نیکوئی زندگی کردن و مردن بشهادت و در
آخرت بیرون آمدن از قبر به بشارت و گذشتن از پل صراط بسلامت وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب
آتش دوزخ بعفو و حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنه اینجهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور
پسندیده بیت چو مستور باشد زن خوبروی ٭ بدیدار او در بهشت است شوی ٭ و عذاب النار زوجه نااهل است
زشت خوی سخت گوی ٭ مثنوی زن بد در سرای مرد نکوی ٭ هم درین عالم است دوزخ او ٭ زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار ٭ أُولَٰئِكَ آن گروه دوم که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا مر ایشانرا
بهره است از آنچه عمل کردند و درخواست نمودند از نیکوئیهای دین و دنیا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای زود شمار است
بدان چیزی که بر کردار های شما که بمقدار لمحه شمار همه خلایق را حساب کند پس باید که مبادرت نماید مومن بذکر
خدا و به اکتساب حسنات و ذکر خدا در هر حال چنانچه حضرت امام حسن بصری رحمة الله فرموده اند که یاد کنید
چنانکه یاد میکند بچه پدر خود را زیرا که اول بچه سخنیکه میگوید میگوید یا اب یا اب پس بر هر مسلمان لازم که در هر
وقت گوید یا رب یا رب و اکثر اوقات دعاء آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین بود ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و
فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید بعد هر نماز و وقت ذبح قربانی و
رمی جمار و غیره فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده که آن ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از
عید و نزد امام اعظم رحمة الله بعد از صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب
هفت ... تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است و در تفسیر کواشی آورده که
معدودات جمع معدودة است یا ام جمع بوده دلالت نعت المذکر مونث فلا یقال یوم معدودة و قیاسه ایام معدودة
... جمع ... مونث ... لن تمسنا النار الا ایاما معدودة قالوا و وجه اینجا جری معدودات علی

النصف
ع

علی لفظ ایام و قابل الجمع بالجمع مجازا انتهی فَمَنْ تَعَجَّلَ فِیْ یَوْمَیْنِ پس هر که شتاب کند و از منا برود در روز
یازدهم و دوازدهم ذی الحجه بعد روز نحر و اکتفا نمود بر رمی جمار در دو روز از این سه روزها فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ پس نیست
هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه تعالی فرمود که در
تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست و محصل آنکه حاجیان در شب دوم و سوم از ایام تشریق در منا خواب
کنند و در هر روز بعد زوال بست و یک سنگریزه اگر فیند رمی جمار کنند و بر هر جمره هفت سنگریزه ها پرتاب کنند
و اگر بضرورت ترک بیتوتت کند رخصت است وَمَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد
پس هیچ جنحیت مطلقا در و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقٰی خبر مبتدا محذوف است ای مر کسی را که پرهیز کند بعد از
ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَیْهِ
تُحْشَرُوْنَ و بدانید آنکه شما بسوی خدا تعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید
گناه بعد حج علامت عدم مقبولیت است و علامت حج مبرور یعنی مقبول آنکه بعد ادای حج زاهد باشد در دنیا و راغب
باشد در آخرت چنانکه ابراهیم بن ادهم حج کرده بودند که چون بعد ادای حج بخانه آمد همه ملک و مال و اهل عیال گذاشته
در ملک غربت بادشاهی کرد و گفته انداز او کردیم و حج خانه عظیم است که عهدی قدیم را که در روز میثاق بخدا
بسته است بشکند و چون نفس تو شکستن عهد تقاضا کند بگو او را معاذ الله انه ربی احسن مثوی نعم قال
فی المثنوی نقض میثاق و شکست توبه ها : موجب لعنت شود در انتها : چون ترازوی تو کژ بود و دغا
راست چون جوئی ترازوی جزا : و بعضی از مردان منقول است که میگفت که چون من از حج کرده آمدم تغیر
من خواهشی بدی کرد پس ناگاه آوازی شنیدم از گوشه خانه که گوینده میگفت ای ابر تو آیا حج نکرده پس
حق تعالی مرا نگاهداشت از آن بدی و حکایت میکنند که یک شخص از اتراک در مجلس شیخ الاسلام احمد نامقی
جامی قدس سره حاضر میشدی و از گردن او نوری میدرخشید بحسب اتفاق به راه حج رفت و چون از حج مراجعت
کرد بحسب دستور در خدمت شیخ حاضر شد دیدند که آن درخشندگی نور از گردن او زائل شد و از شیخ سبب
زوال نور پرسیدند فرمودند که قبل از حج صاحب تضرع و عاجزی بود و اکنون مغرور شده بحج خود نهند فرو
افگندی خود را از مرتبه خود و نمی بینم آن نور را و بر حاجی واجب است که پرهیز کند از محارم و نه حج کند در دین ماه
انحرام ان الله لا یقبل الا الطیب گویند که حاجی در راه بمرد بوقت مراجعت از حج در اهم اسباب دفن
کردند و تبر را در قبر او فراموش کرده آمدند باز قبر او را برای گرفتن آن بکشادند دیدند که دستهای او در گردنش

علامت حج مقبول

فائده

حکایت

حکایت

در گردن چسپیده اند و آن تبر بطور طوق در گردن افتاده است پس خاک بر و انداخته باز گردند و آمدند
بسوی اہل او و پرسیدند از ایشان احوال او گفتند مال رفیق خود گرفته برای حج رفته بود یعنی بطور غصب مال
گرفته بود و در حدیث شریف وارد است من حج بیت الله من کسب الحلال لم یخط خطوة الا کتب الله له
بها سبعین حسنة وحط عنه سبعین خطیئة ورفع له سبعین درجة کذا فی الخلاصة واز ابی القاسم حکیم نقل
میکنند که روزینه از بادشاه می یافتند و از دیگران قرض گرفته در کار خود می آوردند و باز از آن روزینه ادا
میکردند و از ابو یوسف رحمة الله روایت است که فرمودند همین است جواب که مباح میگویم و در مثل این علی
ابی القاسم کذا فی خزانة الفتاوی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ واز مردمان هست آن کسیکه خوش آید ترا
و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت آمد و مرد شیرین سخن و نیکو
صورت بود و حضرت را طراوت روی و حلاوت گفتگوی او خوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام
تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام صلوات الله علیه بر دوش اطاعت گیرم
واین سخنان را بسوگند موکد ساخته خدا را بگواهی آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه درگذشت زرعت
قومی را از آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه تعالی این آیة فرستاد که کسی از مردمان
اگر هست که ترا در عجب افگند سخنی که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللهَ
وگواهی می آورد خدای را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچیز که در دل اوست یعنی میگوید که دل اوست یعنی میگوید که
دل و زبان یکی است وَهُوَ وحال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنان است فی ظاهر سخنان شیرین
و در دل تلخی عداوت برسول کار ملحد و زندیق است زیرا که دوست نمیکند مگر آنکه دوست دارد او را محبوب خدا
ونعم ما قال الشاعر تعصی الاله وانت تظهر حبه ۞ هذا لعمری فی الفعال بدیع ۞ لو کان حبک صادقا لاطعته
ان المحب لمن احب مطیع ۞ قال الحافظ بصدق کوش که خورشید زاید از نفست ۞ که از دروغ سیه روی
گشت صبح نخست ۞ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ وچون برگردد از حضرت تو برود و بشتابد در زمین
مدینه منوره لِيُفْسِدَ فِيهَا تا فساد و تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و تا نابود گرداند کشت زار را بحرق
وَالنَّسْلَ و هلاک کند چارپایان را وَاللهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وخدای نمی پسندد معصیت و تباهی کار را وَ
إِذَا قِيلَ لَهُ وچون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللهَ بترس از خدا تعالی أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت
و جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ پس بسنده است مر او را دوزخ و آن نام آتشی است که

که دوزخیان بدان عذاب کنند یا چاه بعید القعر است از دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشی است
از آتش و از ابن مسعود رضی الله عنهما است از بزرگترین گناه است که گویند بنده را که اتق الله و او جواب گوید
علیک نفسک یعنی بر تو است نفس تو یعنی خود را نگاه دار ما را چه گویی و گفتند حضرت عمر را اتق الله بنهاد
روی خود بعاجزی بر زمین وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ و از مردمان هست کسیکه میفروشد نفس
خود را یعنی جان بذل میکند زیرا که مکلف چون بذل کرد جان خود را در طاعت خدا از نماز روزه حج و زکوة
و جهاد گویا فروخت جان خود را و بعوض آنچه عنایت کرد او را ثواب و درجات از فضل خود ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
بطلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مکه بمدینه رفتند و خبیب
رضی الله عنه را که در جنگ بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند و از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و
هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته بر زمین نهادند
و زمین او را فرو برد و بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه (زبیر و مقداد) با هفتاد تن اعیه محاربه نمودند و کافران در
حرب ایشان حرفه ندیده باز گشتند و گویند که این آیت در شان صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه هست
که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت در رضاء خدا و خوشنودی پیغمبر مال و دنیا بخرید
فرد بزر وصلش ار می توانی بخر ﴿ که وصلش عزیز است در هیچ نیست ﴿ و گفته اند که در حق امیر المؤمنین
حیدرا علی رضی الله عنه است که در شب تار بر فراش سید مختار صلی الله علیه وسلم تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت
کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدای مهربان است به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکردند
بیت ای بسا نفس شهید معتمد ﴿ مرده در دنیا و زنده میرود ﴿ نقلست که در آن شب حضرت علی
کرم الله وجهه جای داری مصطفی مینمودند و جان شیرین خویش فدای آنحضرت میفرمودند حضرت جلال احدیت
جل و علا بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من در میان شما عقد مواخات بستم و عمر یکی را بیشتر از عمر دیگر ساختم
کدام یکی از شما حیات یار خود را بر حیات خود اختیار میکند هر یک از آن دو فرشته مقرب گفتند که ما حیات خود را
دوست میداریم و اختیار زندگی دیگری بر زندگانی خویش نمیکنیم وحی آمد که چرا مثل علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه نباشید که میان او و محمد عقد مواخات بستم و او جان خود را وقایه نفس گران مایه وی
ساخته حیوة محمد را بر حیوة خویش اختیار نموده اکنون از این طارم خضرا بخطه غبرا روید و علی را از شر اعدا
نگاه دارید ایشان بفرمان سلطان بیچون جل و علا از این سقف نیلگون در پرواز آمده بعرصه ربع مسکون

نزول فرمودند جبرئیل بر بالین علی نشست و میکائیل در پایان پای او و جبرئیل میگفت بخ بخ لک یا علی کیست مثل تو ای علی که مباهات کرد خدای تعالی بتو بر ملائکه ملاء اعلی **بیت** هر آنکه بهر خدای راه نفس بربندد ملک ز عرش بفرمان او کمر بندد و حق تعالی در باره علی این آیت فرستاد که از مردمان هست که بفروشد جان خود را بطلب رضای خدا و خدا مهربانست به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند و شاه مردان نیز درین باب بیتی چند فرموده است **شعر** وقیتُ بنفسی خیر من وطی الحصی ٭ ومن طاف بالبیت العتیق وبالحجر ٭ رسول الله خاف ان یمکروا به ٭ فنجاه ذو الطول الاله من المکر ٭ وبات رسول الله فی الغار ٭ وستره و بت اراعیهم وما یتهمونی وقد وطنت نفسی علی القتل و الاسر کذا فی المعارج یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر خطاب بمنافقان است و در تفسیر زاهدی فرموده اند که یا ایها الذین بدانکه یا حرف ندا است و ندا بر وجوه است ندای مدحت و ندای مذمت و ندای رحمت و ندای وحشت و ندای نسبت و ندای جنسیت اما ندای مدحت یا ایها الذین آمنوا و ندای مذمت یا ایها الذین کفروا و یا ایها الکافرون و ندای رحمت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله اما ندای وحشت و نادیهما ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة و ندای نسبت چون یا بنی اسرائیل و ندای جنسیت یا ایها الناس نحویان گویند ندا بر سه گونه است ندای مفرد و مضاف و مشبه بالمضاف اما ندای مفرد مبنی بضم میباشد و مضاف و مشبه بمضاف منصوب میباشد بنا بر اصل ندا و علی گوید یا ایها الذین آمنوا این سه نداست یا ندای نفس است ای ندای قلب ها ندای سر الذین اشارت است آمنوا بشارت است معنی اینست که ای تن بخدمت ما آی و ای دل بقربت ما آی و ای سر بمشاهدت ما آی و اهل معرفت گفته اند ندا بر دو گونه است ندای علامت و ندای کرامت چون یا آدم و یا ابراهیم و یا داود که همه پیغمبران باسم علامت خوانده شده اند مگر پیغمبر ما علیه السلام باسم کرامت خوانده شده اند چون یا ایها الرسول و یا ایها النبی و هم چنانکه پیغمبر ما را از میان پیغمبران بنام کرامت خوانده همچنین امت او را از میان امتان بنام کرامت یاد فرموده و امت پیشین را در توریت یا ایها المساکین و در انجیل یا ایها الفقراء ندا فرموده و در بعضی جا یا ابن الماء و الطین ندا کرده و این امت را در قرآن هشتاد جای یا ایها الذین آمنوا کرده و توقیت و شرف این خطاب را چه داند کسی چون عمری باید تا وی قدر این خطاب بداند پسر خویش عبد الله را گفت ای پسر تو قدر اسلام و عزت ایمان چه دانی که ذل کفر نچشیده قدر اسلام پدر تو داند که مدتی روزگار در بیگانگی گذشته است و خویش را بنیش سنگی دو تا کرده است تلخی صبر نچشیده بود لذت عسل چه داند هر که در تحت این خطاب یا ایها الذین آمنوا در آمد اهل گشت مردود

بیان اقسام ندا

دوستی مولی را کقوله تعالی الله ولی الذین آمنوا و اهل گشت مر مقام عزت را کقوله تعالی ولله العزة ولرسوله
والمؤمنین و اهل گشت مر مقام نصرت را که کان حقا علینا نصر المؤمنین و اهل گشت مر قربت را کما قال
وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و اهل گشت مر بشارت رحمت را که وکان بالمؤمنین
رحیما و اهل گشت مر فضل مولی را که وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و اهل گشت مر شفاعت مصطفی را
که وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و اهل گشت مر استغفار ملائکه را که ویستغفرون للذین آمنوا
و اهل گشت مر استغفار انبیا را که واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و نیز فرمود حضرت نوح رب اغفر لی
ولمن دخل بیتی وللمؤمنین والمؤمنات و اهل گشت مر استغفار مومنان را چنانکه گفت ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان پادشاه تعالی تخت ترا نام ایمان بستود و باز تو در آمدن در اسلام خطاب فرمود
که ادخلوا فی السلم کافة در اسلام همه یکبار با مومنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید و کافة حال از ضمیر فاعل است
که در ادخلوا است گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نگاه میداشتند
و تعظیم شنبه نموده گوشت شتر و شیر شتر تناول نکردند حق سبحانه تعالی فرمود که یکبارگی با اسلام در آیید ولا تتبعوا
خطوات الشیطان و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمائید
وخطوات جمع خطوة است بالضم والسکون و آن مسافت میان دو قدم است انه لکم مر شما را یعنی که شیطان مر شما را
عدو مبین دشمنی است هویدا که بوسواس خود خاطر شما را متزلزل میسازد و باین وساوس خراب میکند
اسلام شما را فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام دین قرآن من بعد ما جاءتکم البینات
از پس آنکه آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله عزیز حکیم پس بدانید که خدای تعالی غالب است
و قادر بر عقوبت مخالفان دین محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند
که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند الا ان یاتیهم الله مگر آنکه بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او زیرا که حق
تعالی منزه است از آمد و رفت و از حرکت و سکون زیرا که این چیزها محدثات است و ذات او قدیم است و مذهب
متقدمین در مثل این آیه آنکه ایمان آرد بظاهر آن و پیروی کند علم حقیقت آن بحق تعالی و مذهب جمهور متکلمین
آنست که لابد است در مثل این آیه از تاویل پس تفصیل فی ظلل من الغمام در سایبانها از ابر سفید رقیق
چنانچه قوم شعیب در یوم الظلة بود و الملائکة و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب و سایقه اند در آن
امداد تعالی و قضی الامر و گذارده شود کار یعنی آنچه هر کسی بدو رسد والی الله ترجع الامور و بسوی

ولیسوی خدای یعنی بجزای او باز گردانیده شوند کارها یا آنکه او امر و احکام سلاطین حکام که امروز بر رعایا شد
میکنند روز قیامت باطل شود امروز فرمان جز حق نبود والامر یومئذ لله یعنی حکومت دران روز برای خدای
تعالی است که حکم کند درمیان ایشان و درمیان شیث معاقب پس باید مومن را که سعی کند در انقیاد و اطاعت خدای
تعالی و یکسو شود از شهوات و خطوات شیطان و در حدیث آمده که فرمودند رسول الله علیه السلام که گفت
خدا تعالی که یا محمد من بیرون کردم شیطان را از جنت برای ایشان و ایشان نافرمانی من میکنند و فرمان برداری
شیطان میکنند کما قال السعدی رحمه الله؛ کجا سر برآریم زین عار و ننگ؛ که با او بصلحیم و با حق بجنگ؛ نظر
دوست نادر کند سوی تو؛ چو در روی دشمن بود روی تو؛ ندانی که کمتر نهد دوست پای؛ چو بیند که دشمن بود در سرای
پس از بزرگترین طاعات راندن شیطان است از خود و کشتن نفس چنانچه نقل کنند که شخصی چهل سال روزه
داشت و بحسب اتفاق حاجتی در پیش آمد دعا خواست از بارگاه او تعالی دعا او قبول نشد ندمت کرد نفس خود را
که ای اصل شر این عدم قبولیت از شر تست پس وحی رسید بسوی نبی آن زمان که بگو او را که کشتن نفس نزد ما
دوستتر است از داشتن روزه چهل سال کما قال السعدی رحمه الله خورنده که خیری برآید ز دست؛ به از صائم
الدهر دنیا پرست؛ سَلْ بیرون خطاب با نحضرت است یا هر کرا صلاحیت خطاب است میگوید پرس بَنِیٓ اِسۡرَآءِیۡلَ
یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را که در زمانه تو موجود اند که کَمۡ اٰتَیۡنٰهُمۡ ما چند داده ایم پدران و اسلاف
ایشان را مِّنۡ اٰیَةٍۭ بَیِّنَةٍ از نشانها روشن و پیغامها نیکو در شان محمد یا معجزات چون عصا و ید بیضا و من و سلوی
و مثال آن وَمَنۡ یُّبَدِّلۡ و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعۡمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است مِنۡۢ
بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ از پس آنکه آمده است بدو بتورات فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِیۡدُ الۡعِقَابِ پس بدرستی که خدای
سخت عقوبت است بدو در دنیا بقتل و اسرا و جلا و وطن و در آخرت بعذاب بی منتهی گفت این بجید تبدیل
نعمت بغیر علم حرام است و بعلم سخت ترحرام است لهذا بعد این آیه وعید برای عالمان بی عمل سخت تر از جاهلان احکام
دین که دیده و دانسته مرتکب مناهی میشوند زُیِّنَ لِلَّذِیۡنَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان
حق الۡحَیٰوةُ الدُّنۡیَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَیَسۡخَرُوۡنَ مِنَ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوا
و تسخریت میکنند و افسوس میگیرند از آنکه ایمان آوردند ابنای قریش بر فقرای اصحابه چون عمار و امثال ایشان
رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت
اشراف عرب بنام ایشان و عادات ایشان درشکنم و اگر کار وی حق بودی می بایستی که سادات عرب

نفس ۱۲

ع

عرب اما اهل قبایل تبع وی بودند حق سبحانه تعالی فرمود وَالَّذِینَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی این
درویشان و گدایان که فقر اختیار کردند فَوْقَهُمْ بالای ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز قیامت یعنی بمنازل
در درجات اعلی علیین از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین و سجن سجین وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ
بِغَیْرِ حِسَابٍ و خدا روزی میدهد هر کرا خواهد در دو جهان بی اندازه بحسب حکمت و مشیت بر بندگان و
برای بعضی مردمان توسیع میشود بطریق استدراج مثل این کافران و قارون و امثال ایشان و برای بعضی
بطریق کرامة چون اغنیاء مومنان و سلیمان و امثال ایشان و در حدیث شریف وارد است که فرمود نبی
وقفت علی باب الجنة فرأیت اکثر اهلها المساکین و وقفت علی باب النار فرأیت اکثر اهلها النساء و اذا اهل الجد
محبوسون الا من کان منهم من اهل النار فقد امر به الی النار نعم ما قال الحافظ ؛ ازین رباط دودر چون ضرورتست
رحیل ؛ رواق طاق معیشت چه سر بلند چه پست ؛ به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوشدل باش ؛ که نیستی است
سرانجام هر کمال که هست ؛ ببال و پر مرو از ره که تیر پرتابی ؛ هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست ؛ حکایت
میکنند که حضرت عیسی با رفاقت یک کس از یهود بسفر رفت و سه نان همراه گرفته بودند و این نانها به یهودی
دادند و فرمودند که این را نگاه دار پیدا ان یهودی یکی ازان نانها بخورد من بعد ازین حضرت عیسی ان نانها را
طلب فرمودند یهودی دو نان پیش نهاد حضرت عیسی فرمودند نان سوم کجا است گفت همین دو نان بودند
زائد نبود باز حضرت عیسی و یهودی از آنجا راهی شدند و در میان راه از حضرت عیسی عجائبات بسیار
دید باز حضرت عیسی قسم اورا دادند تا که نان سوم اقرار کند او اقرار نکرد ناگاه در میان راه سه خشت از زر
یافتند گفت یهودی این تقسیم کنی فرمود عیسی یک خشت من میگیرم و یک تو بگیر و یک برای او ست
که نان سوم خورده است یهودی گفت که من خورده ام حضرت عیسی فرمودند دور باش از من و با من میا
زیرا که چنین عجائبات قدرة خدا مشاهده کردی اقرار نکردی اکنون بدیدن زر اقرار نمودی الغرض عیسی آن
خشتها را انداخت و آن یهودی گذاشته راه خود گرفتند ناگاه سه دزد بر سر آن رسیدند و یهودی را کشتند و آن خشتها را
گرفتند بعد ازان یکی را از میان خود از برای آوردن طعام فرستادند و چون او از چشم ایشان غائب شد این هر دو
بر کشتن او عهد بستند و او از برای ایشان زهر خریده در طعام آمیخت تا که آنها ازین طعام خورده خواهند مرد
من هر سه خشت خواهم گرفت پس چون نزد ایشان رسید این هر دو او را کشتند بعد ازان این هر دو باهم نشسته
طعام خوردند و مردند بعد ازان حضرت عیسی با ان مقام گذر کردند و دیدند آن یهودی و سه نفر دیگر مرده افتاده اند

وہر شخص نند میان ایشان نہادہ است حضرت عیسی از پیش ما جرا در حیرت اند کہ دین بین جبرئیل و رسید
والا قصہ ایشان خبر او محصل کلام انکہ انسان را باید کہ بزیادتی دنیا مغرور نشود و غنیا و فقرا را بنظر حقارت
نہ بیند و سخریت با ایشان نکند چہ این صفت کافرانست و نعم ما قال السعدی چو منعم کند سفلہ را روزگار نہد
بر دل تنگ درویش بار چو بام بلندش بود خود پرست کند بول و خاشاک بر بام پست کَانَ النَّاسُ
بودند او میان یعنی از وقت آدمؑ و اولاد او تا وقت بعثت حضرت نوحؑ و بود میان آدم و نوح دہ قرن
و ہر قرن ہشتاد و سالہ میباشد اُمَّةً وَّاحِدَةً گروہ یگانہ بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللّٰهُ
النَّبِيّٖنَ پس برانگیخت خدای پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیہما السلام و غیر ایشان مُبَشِّرِيْنَ مژدہ دہندگان
اہل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِيْنَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی کہ نوح
علیہ السلام مبعوث شد ہمہ عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراہیمؑ نیز ہمین واقع بود و حق سبحانہ
تعالی پیغمبران را فرستاد وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ و منزل کرد با ایشان کتابہا کہ احکام شرائع ایشان
در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند ہر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان
فِيْمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ در ہر چیز کہ اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِيْهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در
امر دین اِلَّا الَّذِيْنَ اُوْتُوْهُ مگر آنانکہ کتابہا بدیشان دادہ بودند از یہود و نصاری کہ ایشان تبدیل و
تحریف میکردند مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکہ آمد بدیشان معجزہای روشن و حجتہای
ہویدا و خلاف نہ از روی دین بود بلکہ بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جہت حسد کہ میان ایشان است یا از روی ستمکاری
چنانکہ قابیل کرد ہابیل کہ کشت ہابیل را بسبب حسد فَهَدَى اللّٰهُ پس راہ نمود خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
لِمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ آنانکہ ایمان آوردند بدانچیز کہ اختلاف کردند و آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف
فیہ است یعنی حق سبحانہ مومنان را الحق مختلف فیہ راہ نمود بِاِذْنِهٖ بعلم و ارادت و امر خود و این اختلاف
در امر قبلہ بود کہ بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب یا خدای راہ نمود مومنان را بکعبہ کہ وسط است
یا مخالفت در فضل ایام ہفتہ نمود یہود شنبہ و نصاری یکشنبہ اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعہ
فا ضلترین روزہاست راہ نمود وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ و خدای راہ مینماید
ہر کرا خواہد بسوی راہ راست کہ آن راہ انبیاء و اولیا و ائمہ دین است اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای اصحاب آن
کہ ترک خانہا گرفتہ اید و در محنت فاقہ و کربت و غربت گرفتار اید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکہ در بہشت در آیید

وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامد شما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از
پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آنست که می پندارید که رایگان به بهشت
روید و بشما نرسیده الخ دوستان خدا پیش ازین کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان رسید سختی
و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و تشنگی و گرسنگی نقل است که پیغمبران و طائفه ها از پیغمبران
یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث شریف آمده که سخت ترین بلاها متوجه به انبیا است
و نکته با ولی بی مثل او و این بیت مؤید این قول است **مثنوی** زان بلاها کانبیا برداشتند * سر بچرخ
هفتم افراشتند * هر که در راه محبت پیشتر * بر دل او بار محنت بیشتر و فرمودند آنحضرت که امتهای پیشین
نهایت سختی ها برداشته اند تا آنکه ازاره از سر تا پای دو پاره کرده شده اند و از شانهای آهنی گوشت و پوست
خراشیده شده اند مگر از دین نگردیده اند و از پس انبیا بلاها بر اولیا و صلحا است **بیت** غبار از سر
آسیا بود و مصائب * امان ز حادثه آسمان چه میخواهی * پس انبیا و اولیا و مومنان بمحنت گذرانیده
وَزُلْزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با پیغمبران یعنی گفتند
باتفاق مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدا ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل النصر
میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمود حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ
بدانید یاری دادن خدا مومنان را نزدیک است و نعم ما قیل فلک مشام کسی خوش کند ببوی مراد
که خاک معرکه باشد عبیر و عنبر او * يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ می پرسند ترا چه چیز نفقه کنند سوال
کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ توانگر از حضرت پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ بگو ای محمد الخ نفقه میکنید و اخراج مینمائید از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای
مادر و پدر را ولی تر سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که
نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین است وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان
نزدیک که وارث باشند چه آن صله رحم است زیرا که نفقه کردن بر ایشان تابع نفقه والدین است چه هر قرابتی
که در عالم است یا بواسطه والدین است مثل برادران و خواهران حقیقی یا بواسطه یکی از ایشان چون
پدری و برادران علاتی و اعمام و عمات که بسبب پدر قرابت [illegible] برادران و خواهران [illegible]

وجد مادری و اخوال و خالات که بسبب او در قرابت وا رسیده‌اند پس جمیع اقربا با والدین در قرابت شریک شدند
و فرق همین است که والدین بالاصالة قریب واقع شده‌اند و در سلسله وجود ایشان بالتبع و لهذا در اصل نفقه
شریک‌اند و از این نفقه در شریعت بصله رحم تعبیر کرده می‌شود و در حدیث شریف وارد است که الرحم شجنة
من الرحمن یعنی قرابت شعبه ایست از شعبه‌های ظهور اسم رحمان گویا رحمت الهی درین پرده ظهور میکند و
لهذا حق تعالی قرابت را فرموده است من وصلک وصلته و من قطعک قطعته یعنی هر که با تو سلوک
نیک کند من با او سلوک نیک کنم و هر که با تو سلوک بد کند من با او سلوک بد کنم وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران
خردسال که قادر نباشند بر اکتساب خواه از جنس مردان باشند یا زنان و یتیم در عرف شرع طفلی است
نابالغ که پدرش مرده باشد یا مفقود شده خواه مادرش زنده باشد یا نه و اگر مادر هم ندارد زیاده‌تر مستحق نفقه
میگردد و یتیم در جانوران جانوریست که مادر ندارد گو پدر داشته باشد و یتیم در جواهر و امتعه نفیسه چیزیست
که ثانی و نظیر خود نداشته باشد چنانچه گویند دریتیم و یتیم را بر یتامی جمع کرده‌اند حال آنکه جمع فعیل بر فعالی نمی‌آید
لیکن چون یتیم آفت زده است بصورت جمع آفت زدگان جمعش آورده‌اند مثل وجاعی و حباطی و صاحب
کشاف گفته است که یتیم را هر چند صفت است حکم اسمای غالبه داده‌اند مثل صاحب و فارس و بر شکل
اینها جمع نموده پس در اصل یتائم بود و قلب مکانی نموده یتامی ساختند و حق یتامی از آن جهت تابع
حق اقارب و والدین شد که چون شخصی یتیم گشت و بی پدر شد حق تعالی جمیع بندگان را حکم فرمود که با او حکم
پدری نمایند تا عجز حکمی که بسبب موت پدر او را لاحق شده بود باین قوت حقیقی که او را از ایشان بهم رسید
منجبر گشت پس یتیم نیز قرابت شرعی دارد چنانچه اقربین قرابت عرفی داشته بودند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان
و گدایان که بسبب عجز حالی و فقر بالفعل حکم یتیمان دارند گو ایشان قوت کسب ندارند و ایشان دارند و از جهت عجز
یتیمان مقدم بر مساکین آمده‌اند وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان و نفقه دهید از مال که خرج ندارد و
یا سواری سایه ندارد گو در وطن مالدار باشد خصوصاً چون مهمان شود که سوال بزبان حال مینماید و لهذا ابن
عباس تصریح به خصوصیت ابن السبیل را بمهمان تفسیر نموده‌اند وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکوئی
با کسی باشد فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدا بآن خبردار است بر آن جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ فرض شده بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال با نفس و شیطان است زیرا
عظیم‌ترین دشمنان ایشان‌اند و این قتال را شما سخت مکروه میدارید چرا که نفس را خوردنی و خورش خواهید

بیان در لفظ یتیم

ولباس اعلی پوشیدنی خوش نماید ونخواید که از سپاه در گذشته روی به بندگی آرد وخود را یکی ازین بندگان حق شمارد وپس خلاف نفس بر شما مکروه است وحال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت صدساله ونعم ما قال السعدی مبر طاعت نفس شهوت پرست ٭ که هر ساعتش قبلهٔ دیگر است ٭ کند مرد را نفس اماره خوار ٭ اگر هوشمندی عزیزش مدار ٭ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وان قتال مکروه است مر طبع شما را وشاق است بر نفس شما وان کراهت نفرمان خدا نبوده بلکه مقتضای طبع بشری است که تلف مال وهلاک نفس کاره باشد وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وشاید که شما مکروه دارید چیزی را بسبب طبع خود وحال آنکه آن نیک باشد که وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وحال آنکه آن نیکوی باشد شما را چون غزو که مکروه میشمارید ونیکوئی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر وغنیمت وقهر اعدا واعزاز دین وهم بحسب آخرت از رتبهٔ شهادت ونعیم مخلد ودرجات علیین ونعم ما قال فی المثنوی خنجر وشمشیر شد ریحان من ٭ مرگ من شد بزم ونرگسدان من ٭ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وشاید آنکه دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وآن بدی باشد شما را هم در دنیا تحمل ذل وغلبهٔ عدا ورهم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو وبعد از درجهٔ شهادت وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدا میداند مصلحت شما وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما از آن نمیدانید وازین جهت او را مکروه میدانید تنبیه باید اهل عقل را که نفس وشیطان را بکشند تا که دفع شود از حرص هوا وشهوات وبدعة وقرار گیرد در دل انسان عمل موافق کتاب وسنت واز حضرت ذو النون مصری قدس سره منقولست که بنیاد وبربادی خلق از شش چیز است اول ضعف نیت بعمل آخرت دوم تن برور از شهوات نفس سوم امید ها واز دور داو خود نزدیکی مرگ چهارم اختیار نمودن رضا خلق بر رضا خالق پنجم پیروی هوا وگذاشتن سنت نبی خود ششم گرفتن زلات اسلاف خود حجت برای خود وته خاک کردن مناقب کثیرهٔ ایشان يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ می پرسند از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش پسر عمزاده صلی الله علیه وسلم را در ماه جمادی الآخره قبل از جنگ بدر بدو ماه بر سر هفده ماه از مقدم مدینه با جماعتی از صحابهٔ مهاجرین مکتوبی داده فرستادند وفرمودند که بر پیام خدا ونظر کنی درین مکتوب مگر بعد دو روز از سفر چون عبد الله بعد از دو روز در مقامی فرود آمد آن مکتوب را دید وخواند که در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برو به برکت نام خدا با همراهیان خود تا نکه برسی ببطن نخله در اثنای راه میان ایشان کاروان قریش که از طائف می آمدند مقابله شد وعمرو بن

بن حضرمی از کفار کشته شده بود و این اول قتیل از مشرکان و حکم بن کیسان و عثمان بن عبد الله را
قید کردند و این هر دو از اول اسیران اند در اسلام و نماز شام هلال ماه رجب بنظر مسلمانان در آمد
و بدانستند که امروز از سلخ جمادی الاخری بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه
حرام را حلال کرد و اتباع خود را خون ریختن در ماه رجب فرمود و مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال
کردند جواب آمد قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ بگو ای محمد در جواب ایشان که در محرم جنگ کردن کار بزرگ است یعنی
در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود و حرمت آن بآیه سیف منسوخ گشت و اگرچه این قتال بزرگ بود
اما آنچه کافران میکنند از بی راهی و قتال میدانستند و خبر او کبیر است و درست است ابتدا بنکره زیرا که آن
نکره موصوفست بفیه وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مبتدا و باز داشتن مسلمانان را از ایمان وَكُفْرٌ بِهِ
و ناگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عطف است بر سبیل الله و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف
آن و نماز در آن و زیارت آن وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد را یعنی محمد و اصحاب او
مِنْهُ از مسجد یعنی از مکه که بر مسجد مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ خبر اشیاء معدوده است یعنی این اشیاء
چهار مذکوره بزرگتر گناه است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک یا اخراج
از مکه و باز داشتن مسلمانان را از ایمان ابتدا و بقا أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر است از قتل حضرمی در
شهر حرام و چون این آیه نازل شد نوشت عبد الله بن انیس بسوی مومنان مکه که چون قتال کردند
مشرکان با شما در شهر حرام شما قتال کنید با کافران وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بسبب عناد
يُقَاتِلُونَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ تا شما را بازگردانند از دین شما که اسلام
إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ و هر که برگردد از شما از دین خود
و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا بمرگ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ پس آن گروه مرتدان باطل شود اعمالهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که ایشان را امان نماند
و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ و در آن سرا که مستحق ثواب نماند و [illegible]
[illegible] استدلال کرده اند [illegible] ردت اعمال را باطل کند اگرچه [illegible] و امام اعظم رحمه الله قائل شده اند
[illegible] مرحجه [illegible] آیه حجت تمسک کردن بعموم آیه و لو اینکه [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

واگر وه ملازمان دوزخ اند ایشان در آن آتش دوزخ خالدون جاویدانند پس لابدست مر هوشمند را
که عمر خود در کارهای نیکوی صرف کند و از کردارهای ناشایسته که موجب بطلان ثواب اعمال باشند پرهیز کند زیراکه
سبب ارتکاب او عدم یقین است والا چگونه شیطان و شرک و ریا کرد و موحد حقیقی آید و عمل صالح آنست که خالص
لوجه الله باشد و دران عرض فاسد نباشد زیراکه عمل صالح بغیر خلوص فائده ندهد صاحب خود را ونعم ما قال الحافظ
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ؛ شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد ؛ و از بزرگترین نیکوئیهای توحید است
زیراکه اصل هر عمل است و لهذا در کفه میزان وزن کرده نشود چنانچه در حدیث شریف وارد است ان کل
حسنة تعملها توزن یوم القیمة الا شهادة ان لا اله الا الله فانها لا توزن فی المیزان لانها لو وضعت السموات
والارضون السبع وما فیهن کان لا اله الا الله ارجح ونیز در حدیث آمده افضل الاعمال العلم بالله وقلیل
العمل ینفع مع العلم وان کثیر العمل لا ینفع بالجهل و این حاصل نمیشود مگر بتصفیه باطن و صیقل ز توحید
وانواع ذکر بیت ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز ؛ چشم نرگس را ازین کرگس بدوز ؛ شیخ حسن محمد
ابن سراج نقل میکند از حضرت جنید قدس سره که میفرمود که شبی در عالم رؤیا شیطان را برهنه تن
دیدم و گفتم او را که شرم نداری از مردم گفت ازین مردم چه شرم دارم که با ایشان بازی میکنم چنانکه
کودکان بازی بگوی میکنند لیکن شرم میکنم از قومی که در مسجد شونیزی اند که بدنهای ایشان گداخته اند و
دلهای ایشان سوخته اند بنور محبت خدا جنید میگوید که ازین خواب بیدار شدم و رفتم بآن شب بمسجد شونیزی
یافتم دران مسجد سه نفر را بر سرهای خود برقع انداخته نشسته اند چون حرکة پای ما گوش ایشان رسید یکی
ازان سر خود را بیرون کرده گفت بابا هرچه گفتن بود بتو همین است [illegible] و ایشان بطاعت خدا و
صفای اسرار ایشان از ماسوای او تعالی پس همین گروه است از اهل سلام حقیقی میگوید فقیر محمد عبد الحلیم
ناظم این رساله دیدیم در تفسیر روح البیان که قوله علیه السلام بدا الاسلام غریبا وسیعود غریبا المراد بالاسلام
هو الاسلام الحقیقی وصاحبه لا یتبدل ابدا و کونه غریبا ان لا یوجد له نظیر قال فی المثنوی بود گبری در زمان
بایزید ؛ گفت او را یک مسلمان سعید ؛ که چه باشد گر تو اسلام آوری ؛ تا بیابی صد نجات و سروری
گفت این ایمان اگر هست ای مرید ؛ آنکه دارد شیخ عالم بایزید ؛ مؤمن ایمان اویم در نهان ؛ گرچه مهرم هست
محکم بر دهان ؛ باز ایمان خود گر ایمان شماست ؛ نی بدان میلستم و نه مشتهاست ؛ آنکه صد میلش سوی
ایمان بود ؛ چون شما را دید آن فاتر شود ؛ زانکه نامی بیند و معنیش نی ؛ چون بیابان را مفازه گفتنی

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بخدای و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنها که ببرون کرده اند از اوطان خود را وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی عبد الله بن جحش

و یاران أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ آنگروه امید میدارند رحمت خدا را وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

نقل

خدای آمرزنده است مومنان و مجاهدان را و بر ایشان مهربانست نقلست که ابو عمر بیکندی بحسب اتفاق بکوی رسید که در آن ازدحام مردمان بود و دیدند که مردمان جوانی را از محله بیرون میکنند و زنی دید در آنجا بغایت گریان ابو عمر از مردمان ماجرای این جوان و از گریه و بیقراری آن زن استفسار نمود گفتند این جوان مفسد است ازین جهت این را از محله خود بدر میکنیم که نهایت تنگ آمدیم و این زن که گریه میکند مادر اوست پس ابو عمر را بر حال آن زن شفقت آمد و گفت آنها را که بسر این زن را بمن بدهید دیگر اگر باین مرتبه او را آزار برید و قصور او را معاف نمائید و اگر باز بر عادت خود بفساد عود کند شما را اختیار است هر چه خواهید باین جوان بکنید آن مردمان بشفاعت ابو عمر آن جوانرا گذاشتند و ابو عمر براه خود رفت و چون بعد از چند روز باز اتفاق ابو عمر به رفتن آنطرف شد ناگاه آواز گریه آن زن از اندرون خانه بگوش ایشان رسید ایشان در دل خود گفتند که شاید آنجوان باز بفساد عود نمود و بدر کرده شد از محله و مادر او بر جدائی او میگرید ایشان نزدیک دروازه آنخانه رسید و آواز داد و از احوال آن جوان پرسان شد گفت مادر آنجوان که او ازینجهان رحلت نمود و چون مرگ او رسید گفت که ای مادر بمرگ من خبر مکنی به همسایگان زیرا که آنها را از من اذیتی رسیده است و ایشان بر جنازه ام نخواهند آمد مگر چون مرا در قبر دفن کنی این مهر را که در آن بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است نزد من بنهی و ساعتی بر قبر من توقف کنی و دعای مغفرت گناهان من از خدا خواهی پس من بر وصیت او قیام نمودم و چون از سر قبر او بازگشتم شنیدم آواز جگر پاره خود که میگوید برو ای مادر من بدرستی که پروردگار خود را بر خود رحیم و مهربان یافتم و نعم ما قیل

بیان

اقسام

ہجرت

به بهانه میطلبد بهانه بید که او مهربانست به بنده اگر چه گناهان او زیاده از کف دریا باشند باید دانست هجرت بر دو وجه است هجرت ظاهری و هجرت باطنی هجرت ظاهری منقطع شد یعنی حکم آن بفتح مکه کما قال علیه السلام لا هجرة بعد الفتح و هجرت باطنی سفر است از وطن نفس بالی الله برای فتح کعبه دل و خلاصی آن از بتان شرک حرص و هوا که حکم آن تا قیامت باقیست همچنین جهاد نیز دو قسم است اصغر و آن جهاد با کافران است و اکبر و آن جهاد با نفس است زیرا که اول برای اصلاح ظاهر است و دوم برای

بیان

اقسام

جہاد

اصلاح باطنی واین سخت تر است ونیز اول سبب وصول جنت وحرمت است ودوم باعث وصول بمشاهدۀ
حق وجمال مطلق است ونیز اول موجب شهادت است ودوم سبب بوصول بمرتبۀ صدیقیت است و
صدیقان بزرگتر اند از شهیدان کما قال تعالی أُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ پیش قدم فرمود صدیقان را از شهدا پس چون بنده رسید بصلاح نفس بجهاد اکبر که آن عزیز تر
از کبریت احمر است رحم میکند خدا تعالی بر ان با ایشان ضرر نمیرساند حکایت است که شخصی نزد شیخی آمد و عرض کرد
که مرا تعلیم کنی اسم اعظم را شیخ گفت تو اهلیت این اسم داری گفت آری فرمود برو و بنشین در دروازه شهر باز
خبر دهی مرا از آنچه در انجا می معاینه کنی پس رفت و نشست بر دروازه شهر ناگاه دید شخصی هیمه را بر خر بار کرده
می آید که یک لشکری آن شیخ را زد و کوب کرده هیمه او بظلم گرفته رفت عرض چون این ماجرا دید از انجا
باز گشت و بخدمت شیخ رسید و از ان قصه آگاه کرد گفت شیخ اگر تو اسم اعظم را میدانستی چه کردی باد گفت برای
او دعای هلاک کردمی گفت شیخ همون هیمه فروش مرا اسم اعظم تعلیم کرده است آگاه باش که اسم اعظم را اهل
نیست مگر او را که باشد باین صفت از صبر رحمت و شفقت بخلق ونعم ما قال السعدی علیه الرحمة ‡ مکن ‡
تا توانی دل خلق ریش ‡ وگر میکنی میکنی بیخ خویش ‡ ونیز کم خوردن بهترین چیزها است در اصلاح نفس
چنانکه لقمه پاک نافع تر است در اصلاح طبیعت وصفای دل کما قال فی المثنوی طفل جان از شیر شیطان
باز کن ‡ بعد از آنش با ملک انباز کن ‡ تا تو تاریک وملول وتیره ‡ دانکه با دیو لعین همشیره ‡ لقمه
کو نور افزود وکمال ‡ آن بود آورده از کسب حلال ‡ روغنی آید چراغ ما کشد ‡ آب خوانش چون
چراغی را کشد ‡ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ می پرسند ای محمد از تناول خمر ومباشرت جمعی از
اکابر صحابه رضی الله عنهم چون عمر بن الخطاب ومعاذ بن جبل رضی الله عنهما بان حضرت گفتند که
فتوی ده مارا در خمر که زایل کننده عقل است و در قمار بازی که سبب سلب مال است و دران زمان خمر حلال
بود حق سبحانه فرمود قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ بگو درین هر دو گناه بزرگ است وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ومنفعتها است
مراد میان را و منافع خمر بادنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی وهضم طعام یا خلقی چون تواضع
متکبران وسخاوت ممسکان وجرات بیدلان ویا مالی چون سود فراوان در بیع شراب و فواید میسر
توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار به مساکین قسمت میکردند ودر حقایق
سلمی آورده که اسم کبیر است در اشتغال بدانها ومنافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا وگناه خمر وقمار أَكْبَرُ

أكبر من نفعهما بزرگتر است از نفع آن هر دو زیرا که در اشتغال به خمر ایقاع عداوت و بغض و باز داشتن
از ذکر خدا و نماز است و هم زوال عقل است تا آنکه شارب الخمر بازی میکند ببول و براز چنانچه ذکر کرد ابن
ابی الدنیا که دیدم یک شارب خمر را که بول میکرد و در دست خود گرفته بشابه متوضی دست در و خود را
از آن بول می شوید و میگوید الحمد لله الذی جعل الاسلام نورا والماء طهورا مرویست که روزی جبرئیل
در خدمت حضرت رسالت حاضر شد و عرض نمود که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم که حق تعالی شکر میفرماید
به جعفر طیار بسبب چهار خصلت که بود او را در زمان جاهلیت و اکنون که در اسلام آمد هم بر ان خصلتها است
پس پرسیدند آنحضرت از آن خصال از جعفر طیار عرض کردند که یا رسول الله اگر خدا تعالی ترا آگاه
نفرمودی هرگز نه اخبار کردمی گفت یا رسول الله نه تناول کردم خمر را گاهی زیرا که دیدم او را فزاینده عقل و
بتان را پرستش نکردم گاهی نه در جاهلیت و نه در اسلام زیرا که دیدم ایشان را که نه ضرر میرسانند نه نفع و نه زنا
کردم گاهی بسبب غیرت من باهل خود و نه گاهی دروغ گوئی کردم زیرا که دیدم او را اخسترین چیز ها و
روایت است از حضرت علی کرم الله وجهه که میفرمودند لو وقعت قطرة فی بئر فبنیت فی مکانها منارة
لم اوذن علیها و لو وقعت فی بحر ثم جف فنبت فیه الکلاء لم ارعه و نعم ما قال الحسین الواعظ الکاشفی
ترا رحمان همی گوید که ای مومن مخور باده ترا ترسا همی گوید که در صفرا مخور حلوا بهمی مانی زنا پاکی براگفته
رحمان بباقی شهد و شکر ای برای گفته ترسا باید دانست که سرکه خمر حلال است اگرچه بعلاج ساخته باشد
چون انداختن آب گرم یا نمک یا نان و این تخلیل مکروه نیست در حدیث آمده خیر خلکم خل خمرکم این بود
بیان خمر و اما قمار آنکه مذکور شد که درین تفسیر مال است و نزد بعضی علما مراد از آیه جمیع انواع قمار
از نرد و شطرنج و غیره است روایت که مردی از مردی گفت که اگر یک بیضه خوری چنین مال خواهم
ترا و اگر دو بیضه خواهی تناول نمود چنان مال بر ذمه من است فرمودند حضرت امیر المومنین جدا علی
نزد آن رعیتا این هم قمار است نعم ما قال السعدی رحمه الله کهل گشتی و همچنان طفلی شیخ بودی و همچنان
نشانی تو بیا زمی نشسته جیب را ستینه میرسانیر حرخ بر تابی جاهای گریست مصیبت هر که تو
[illegible] تعالی باید دانست که درین آیه اشارتست با آنکه خمر ظاهری ساخته میشود از اجناس مختلفه
[illegible] غیر همچنان خمر باطنی از اجناس مختلفه ساخته میشود چون غفلت و شهوت و لهو دنیا
[illegible] و این خمور مدهوش میشوند نفوس و عقول ایشان و درین گناه است بزرگ و

حکایت شرابی

بیان

دربیان

ولهذا فرموده كل مسكر حرام و از بعض حكما نقلست كه مست ميكنند قلوب و ارواح و اسرار را اوان شراب
وارادات است و ركاهاى مشاهدات از جناب تجلى صفات يعنى چون ان خمر بر نفوس ايشان
ريخته شود فرو مى نشاند شهوات را و مست ميكند قلوب و ارواح را و اسرار را بملاحظه جمال پس همين شراب
نفع معتد و حلال است براى مردمان و نعم ما قال فى المثنوى ما اگر قلاش و اگر ديوانه ايم * مست
ان ساقى و آن پيمانه ايم * مست مى هشيار نشود در نشود * مست حق نايد بخود تا نفخ صور * جرعه چون
ريخت ساقى الست * بر سر اين خاك شد هر ذره مست * جوش كرد آن خاك و ما زان جوششيم *
جرعه ديگر كه بس بى كوششيم * وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ و مى پرسند ترا اى محمد چه چيز نفقه كنند عمرو بن
جموح رضى الله عنه نوبت اول سوال كرد و جواب بتعيين مصارف نازل شد و ديگر باره گفت يا رسول الله
دانستم صدقه بكه ميبايد داد و من نميدانم كه چه دهم جواب آمد كه قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضلتر آمد از نفقه اهل و
عيال فرو بعضى از علما حكم اين آيه بآيت زكوة منسوخ شد كَذٰلِكَ همچنانكه احكام انفاق بيان كرد
كذلك در موضع نصب است زيرا كه صفت مصدر محذوف است اى تبيانا مثل اين تبيانست و افراد
حرف خطاب با وجود تعدد مخاطبين باعتبار قبيله يا فريق يا قوم است يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰيَاتِ بيان
ميكند و روشن ميگرداند خداى براى شما نشانهاى مهربانى خويش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ فِى الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ تا باشد كه شما تفكر كنيد در كار اين سراى يعنى دل بر دنيا منهيد زيرا كه دنيا و ما فيها فانى است و هيچ
روى از دست منهيد زيرا كه اين باقيست سلمى رحمه الله فرموده كه تفكر در دنيا و آخرت آنست كه
بدانى ايشانرا كه قاطعان راه اند چنانكه در حديث است الدنيا حرام على اهل الآخرة و الآخرة حرام
على اهل الدنيا و هما حرامان على اهل الله بيت دنيا و عقبى حجاب عاشق است * ميل ايشان
كى ز عاشق لايق است * و درين آيه ترغيب است در تصدق كردن مال در راه خدا نمى بينى كه صديق
اكبر رضى الله عنه همه مال خود تصدق كرد و عمر رضى الله عنه نصف مال براى عيال خود گذاشت و نصف براه خدا داد و فرمود
رسول الله در حق ايشان ما بينكما ما بين كلاميكما و شيخ ابو قتاده قدس سره فرموده بود ابو بكر غالب
المعرفة و عمر غالب الشريعة و عثمان غالب الطريقة و على غالب الطريقة رضى الله عنهم * حسين
واعظ كاشفى فرموده مايه توفيق كرم كردن است * گنج يقين ترك درم كردنست * زاده همت عليا
وا دنست * زندگى عشق ز جان دادنست * پس سخاوت عوام دادن مال است و سخاوت خواص

بدل روح است ایچنین سخنان اندک اندیست **بیت** هست جوانمردی درم صد هزار * کار چو با جان فتد آنست کار
مرویست که آنحضرت مردمان را بر صدقه دادن در راه خدا ترغیب میدادند و مردمان صدقه میدادند و
ابو امامه باهلی نزد آنحضرت نشسته چیزی زیر لب خود میگفت فرمود صلی الله علیه وسلم چه میگوئی عرض کرد که میبینم
مردمان را خیرات میدهند و من چیزی ندارم که خیرات کنم من در دل خود میگویم و نیز بزبان گویم سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر فرمود علیه السلام گفتن این کلمات افضل اند ترا از دادن یک من
از زر سرخ بمساکین سه تا نده ایم و کرامتش در زمان ماست * یادش ابیض هوشن جان و روان
ماست * و اول کلا میکه گفت جبرئیل در وقتیکه دید عرش عظیم را بود سبحان الله هر که این کلمه را بگوید باید
ثواب جبرئیل را و اول انکه گفت الحمد لله حضرت آدم بودند که بعد از عطسه گفته بودند و هر که این را بگوید
مستحق رحمت شود چنانکه آدم را خطاب یرحمک ربک رسید و اول انکه گفت لا اله الا الله نوح بود
که وقت مشاهده طوفان و شدت بلا این کلمه بر زبان راندند پس هر که این کلمه را بگوید یابد حظ وافر
از ثواب نوح و اول انکه گفت الله اکبر حضرت ابراهیم بودند که وقت مشاهده کبش اسمعیل گفته بودند
پس هر که این کلمه را ورد سازد یابد فیضی از فیض حضرت ابراهیم علیه السلام * اللهم اجعل عبد الحکیم
من الذاکرین الرب الرحیم * وَيَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْيَتَامٰى و می پرسند ترا ای محمد از کیفیت معیشت
با یتیمان و اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم با یه وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ نازل شد آنها
که قیم اموال ایشان بودند و در ان معاملات تصرف مینمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از
قیام حیات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید کائنات رسانیدند حق سبحانه فرمود قُلْ
اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب
از ایشان آورده که جمیع طعام ایتام جدا بخشیدند و از جلوس بر فرش ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع
راه مخالطت با ایشان نگشودند حق تعالی فرمود وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید طعام
خود را با طعام ایشان خلط کنید فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادر شما اند در دین وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ
مِنَ الْمُصْلِحِ و خدا میداند تباه کننده مال ایشان را از اصلاح کننده کار ایشان وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَاَعْنَتَكُمْ
و اگر خواستی خدای تعالی هر آئینه شما را در رنج افگندی و کار بر شما تنگ گرفتی بانکه مخالطت با یتیمان حرام کردی
اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ بدرستی که خدای تعالی غالب است قادر بر اعنات و داناست در انچه کرد از ترک اعنات

باید دانست که مخالطت با یتیمان از اخلاق کرام ست و در ترحم بر ایشان بسیار فوائد اند فرمودند آنحضرت من وضع
یده علی راس الیتیم ترحما علیه کانت له بکل شعرة تمر علیها یده حسنة ونیز در حدیث است ثلاثة فی ظل عرش الله
یوم القیامة امرأة مات عنها زوجها وترک علیها یتامی صغارا فخطبت فلم تتزوج وقالت اقیم علی الیتامی حتی
یغنیهم الله او یموت یعنی یتیم یا مادر او یا او ورجل له مال صنع طعاما فاطاب صنیعه واحسن نفقته فدعا الیه الیتیم والمسکین
وواصل الرحم یوسع له فی رزقه ویمد له فی اجله ویکون تحت ظل عرشه قال الله تعالی یا موسی کن للیتیم کالاب
الرحیم وکن للارامل کالزوج الشفیق وکن للغریب کالاخ الرفیق اکن لک کذلک نعم ما قال الحافظ ؎
تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است ؛ جانان مگر این قاعده در شهر شما نیست ؛ ونیز در حدیث است انا وکافل
الیتیم کهاتین فی الجنة واشارة فرمودند بانگشت سبابه ووسطی ونعم ما قال السعدی رحمة الله چو بینی یتیمی سر افگنده
پیش ؛ مده بوسه بر روی فرزند خویش ؛ الا تا نگرید که عرش عظیم ؛ بلرزد همی چون بگرید یتیم ؛ و بر بهتر کند حق
پرهیز کردنی از اخذ مال یتیم واز ظلم و قهر نمودن بران حکایت کنند که چون رستم بن زال بر اسفندیار با وجود
کثرت فوج فتح نیافت و بنهایت زخمی شد و بر بدن اسفندیار چیزی از اسلحه کار نمیکرد زیرا که بدن اسفندیار چون جلد
ماهی بود چیزی در او اثر نمیکرد آخر کار رستم با پدر خود زال مشاورت کرد که چه کنم او گفت فتحیاب نخواهی شد
مگر آنکه تیر دو پیکاله را بسازی و در کار جنگ آری رستم تیر دو پیکاله ساخت و گذاشت بسوی اسفندیار پس رسید آن بچشم او
و غالب آمد بر اسفندیار و سبب این آن بود که اسفندیار در عهد جوانی خود یتیمی را بشاخی از درخت زده بود که
در چشم یتیم رسیده بود و آن یتیم از درد آن بنهایت گریان شده بود باز آن یتیم همان شاخ در زمین قائم کرد
از قدرت قادر مطلق آن شاخ درخت کلان شد و باز ازین درخت وقت جنگ اسفندیار رستم
تیری ساخت و بسوی آن پرتاب نمود آن تیر در چشم او فرو رفت مغلوب آمد کذا فی تفسیر روح البیان
و درین آیة اشارت است یعنی وان تخالطوهم باید که ایشان را با مردمان بخورد زیرا که بدترین
آدمیان است که تنها بخورد و در حدیث شریف واقع ان من احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی
کذا فی العوارف ونیز در حدیث وارد من اضاف مومنا فکانما اضاف آدم ومن اضاف اثنین فکانما اضاف
آدم و حوا کذا فی الرسالة العلیا لحسین الواعظ ولا تنکحوا المشرکات و نزد بعضی نکاح اسیر مشرکه یا داخل
زنی کتابی هم از مشرکات است لیکن نکاح آوردن او جمهور جائز داشته اند بدلیل آنکه در سوره
مائده واقع است والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و سوره مائده تمام ثابت است

حکایت

آیتی ازان منسوخ نیست حَتّٰى يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا صلعم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود
بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان درمانده را که از آن جا بودند پنهان از کفار بیرون آرند مرثد چون بمکه
رسید زن مشرکه عناق که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله
محبت را تحریک نمود مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شد و مواصلت بر وجه زنا از محالات است
عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است باجازت پیغمبر صلعم بعد از مراجعت
این صورت بعرض آنحضرت صلعم رسانید و حکم الهی شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در دائره ازدواج داخل
نسازید و هم درین اوقات عبدالله بن رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی
او زده بود او دادخواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله تعریف کنیزک
فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد و اما سخن زشت
و فرمان نابرنده هست حضرت رسالت فرمود پس او مؤمنه باشد باوی نیکوئی کن عبدالله او را آزاد کرده
و بزنی بخواست جمعی زبان طعن بگشادند که این واحد کنیزک سیاه خود را در نکاح آورد و حال آنکه فلانه زن
مشرکه با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ و هر آینه کنیزک مؤمنه
بهتر است از زن مشرکه آزاد وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ و مدهید زنان مومنات را بمردان مشرک حَتّٰى يُؤْمِنُوْا تا وقتیکه ایمان آرند
وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ و هر آینه که بنده مومن بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ
و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اُولٰٓئِكَ آن مشرکین و مشرکات
يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب دخول است بدوزخ وَاللّٰهُ
يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ و خدای تعالی میخواند بواسطه رسل یا اولیا خدای تعالی میخواند بسوی بهشت
و آمرزش یعنی عملهائیکه بدان آمرزیده شوند و در بهشت روند بِاِذْنِهٖ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ
لِلنَّاسِ و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ شاید که ایشان
پند پذیرند پس درین آیه نهی است از مواصلت کفار و ترغیب مواصلت مومنان باید که مومن بسبب
حسن و جمال و دولت و مال با زنان مشرکات فریفته شده دین خود را بر باد ندهد و لکن علة الضم جنسیت
کما قال الله تعالی اَلزَّانِیْ لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً و میل طبیعت پلید بسوی ناپاک است کما قال

قال تعالی الخبیثات للخبیثین والطیبات للطیبین ونعم ما قیل کند ہمجنس باہم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز • وامام کاشفی رحمۃ اللہ فرمودہ جاذب ہر جنس را ہم جنس دان • جنس جنس اغاز جا وادان • تلخ با تلخان یقین ملحق شود • کی دم باطل قرین حق شود • طیبات آمد بسوی طیبین • الخبیثات للخبیثین ست ایمن • ویسئلونک عن المحیض ومی پرسند ترا ای محمد از حیض زنان یہود در حال حیض زنان خود را از ایشان مہاجرت کردندی وچشم بر روی ایشان نیفکندندی وخوردن طعام وگفتن کلام با ایشان حرام انستندی ونصاری برعکس این دران حال با ایشان مکالمت ومواکلت می نمودند بلکہ در مباشرت مسارعت می افزودند ثابت بن دحداح گفت کہ یا رسول اللہ ما زنان خود در حال حیض چہ سلوک کنیم آیت آمد قل ہو اذی بگو ای محمد کہ حیض مکروہی کہ نفس آدمی را ازان نفرت باشد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس دور باشید وکسسور وید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت وپس انکہ ترک مخالطت ومکالمت نمائید بحہت نالیدسگوید ولا تقربوہن ونزدیک مشوید بایشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطہرن تا وقتیکہ غسل کنند بعد از انقطاع دم واین مذہب امام شافعی ست وحفص یطہرن بسکون طا وضم ہا خواندہ یعنی وقتیکہ پاک شوند ودم منقطع گردد واین قول امام اعظم رحمۃ اللہ ست کہ چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال ست فاذا تطہرن فاتوہن من حیث امرکم اللہ پس چون غسل کنند وپاک شوند پس بیائید بایشان از انجا کہ امر کردہ یعنی مقامی مقرر کہ آن فرج ست ان اللہ یحب التوابین بدرستی کہ خدا تعالی دوست دارد توبہ کنندگان را از مناہی ویحب المتطہرین ودیگر دوست دارد پاکیزگان را یعنی پرہیز کنندگان از فواحش ونجاسات چون مجامعت حائض وآمدن در غیر جائی ماموریہ چون دخول در دبر نساؤکم حرث لکم زنان شما موضع کشت شمایند یہود میگفتند کہ ہرگاہ در وقت مباشرت طہر زن جانب او باشد فرزند احوال آید مسلمانان بدان نوع اقدام نمودہ بودند وحکایت بجناب نبوت عرضہ کردند جواب از حق سبحانہ تعالی رسید کہ زنان شما محل زرع جنت اولاد اند فاتوا حرثکم انی شئتم پس بیائید بکشت زار خود ہرچہ گونہ کہ خواہید بطریق ادبار واقبال واستلقا وغیرآن چون تقاوا باشد یعنی مقامی موضع حرث بود ومحل فرث نبود کہ دبر موضع کشت نیست • در حدیث ست ملعون

من امرأته فی دبرها وهو اللواطة الصغری والاتیان فی دبر المذکر اکبر لواطة و امام میفرمایند هر زن
قبل غلاما بشهوة فکانما زنی بامه سبعین مرة ومن زنی بامه مرة فکانما زنی بسبعین بکرا ومن زنی
مع البکر مرة فکانما زنی بسبعین الف امراة وحکم اللواطة التعزیر والحبس فی السجن حتی یتوب وعندهما
یحد حد الزنا فیجلد ان لم یکن محصنا ویرجم ان کان محصنا وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فرا پیش دارید برای
نفس خود یعنی طلب اولاد بکنید یا از پیش فرستید نیت خالص و قصد صیانت نفس کنید از حرام
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در مخالفت امر او و مباشرت نهی او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید
که شما رسندگانید بآنچه از پیش فرستید یا ملاقات کنندگانید انرا که می پرسید یعنی او را در عقبی بدیده سر
خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض شدگانست بر خدا کما قال وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ و مژدگانی ده مومنان را بهشت و رویت باید دانست که از فحوای این آیه صاف ظاهر و
هویدا است که سوای وطی فی القبل وطی فی الدبر اصلا جایز نیست چنانکه روافض انی را بر تخییر و امکنه
محمول میکنند بلا اصل است چنانچه در تفسیر منثور از جابر رض روایت کرد که فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم بیایید زنان خود را هرچه گونه خواهید بشرطیکه صمام واحد باشد و صمام بکسره صاد مهمله یعنی
ثقب یعنی روزن که مراد ازین فرج است و همچنین روایت کرد ابن عباس رض که فرمود حضرت رسالت
که بیایید کشت زار خود را هرچه گونه خواهید اذا کان ذالک فی الفرج یعنی بشرطیکه در فرج باشد و همچنین روایت
کرد عبد بن حمید از حسن و اخراج کرد امام ابوحنیفه در مسند خود از ام المومنین حفصه رض و امام احمد از طلق بن
یزید و ابن عدی از عقبه بن عامر و نیز روایت کرد ابن ابی شیبه ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس رض
که فرمود رسول الله لا ینظر الله الی رجل اتی رجلا او امراة فی دبرها و روایت کرد ابن عدی از ابوهریره رض از آنحضرت صلعم
که فرمودند علیه السلام من اتی شیئا من الرجال والنساء فی الادبار فقد کفر و عقبه بن عامر میگوید که فرمود رسول الله
ملعون من اتی النساء فی محاشهن محاشی جمع محشه است و محشه در لغت عرب بیت الخلا را گویند و محققان
گفته اند و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه یعنی ای خاصان خدا که تصرف میکنید در کشت دنیا و آخرت بترسید از
خدا انجا از برا که شما ملاقات او تعالی خواهید کرد بلا حجاب و مژده ده مومنان را که ایشان از خدای ملاقات خواهند
کرد و مشرف بدیدار او خواهند شد و نعم ما قال الحافظ جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر
توانی کرد وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً و مگردانید نام خدا را بهانه و دستاویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را

عبد الله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید
و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی این آیه فرستاد که مگردانید ذکر خدای تعالی را
أَنْ تَبَرُّوا از آنکه نکوئی کنید با اقربا و احبا وَتَتَّقُوا و از آنکه بپرهیزید از عداوت و با یاران مکالمت
کنید وَتُصْلِحُوا و از آنکه اصلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای
شنواست سوگند را و دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبد الله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه
گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد و نعم ما قال فی المثنوی ازپی آن گفت
خود را حق بصیر * که بود دید ویت هر دم نذیر * ازپی آن گفت خود را حق سمیع * تا ببندی لب
ز گفتار شنیع * ازپی آن گفت خود را حق علیم * تا نیندیشی فساد او زمین * لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد
شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ به بیهوده که واقع شود در سوگندهای شما لغو بقول
امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بملاحظه آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود
و امام شافعی رحمه الله لغو آنرا دانند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت
که لا والله و بلی والله و مراد او در آن قصد سوگند نباشد و بهر تقدیر یمین لغو کفارت نیست
و خدای بر آن مؤاخذه نکند وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ولیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه
عزم کند دلهای شما بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده
بیاید ان شاء الله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای تعالی آمرزنده است بنده را که یمین لغو کند حَلِيمٌ بردبار است
و سوگند عمد در عقوبت تعجیل نماید با وجود اقتدار بر عجلت و وصف حلم بر آدمی ظاهر است پس حلم
از نیک خصال بنده است و در حدیث شریف وارد است که مرد مسلمان بسبب حلم میابد رتبه صائم
قائم را و نعم ما قال الکاشفی علم با حلم حال زر بود * علم بی حلم خاک کوی بود * بردباری جوهر ذات
خرد است * هر کرا حلم نیست زیور نیست * لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ مر آنانرا که سوگند خورند
از زنان خود دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون کسی بزن میل نبودی و غیرت داشتی
که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت یا سنه
و گشته نگذاشتی و آن بیچاره نه متاهل بودی نه بیوه بود نه از کدخدائی با سود خدای تعالی این را نپسندید و حکم
فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است

فَاِنْ فَاۗءُوْ پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان بسوی زن چهار به رجوع نمایند و مباشرت کنند
فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستی که خدا تعالی آمرزنده است شکننده سوگند را در منصوبات رَّحِیْمٌ
مهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند را کفارت مقرر فرمود و حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای
چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده ثابت است و بر وی کفاره سوگند
و اگر مدت بسر آید و بعد از مقاربت نکند نزدیک امام اعظم رحمة الله طلاق بائن واقع شود و قول
امام شافعی رحمة الله آنست که زن را رسد که مطالبه کردن که باز آئی و وطی کنی و یا طلاق ده و بر
حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از و طلاق تواند داد و ف
وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ و اگر قصد کنند طلاق را پس خدا تعالی شنوا است ل
مولی و داننده است عزم مولی اشاره و تحقیق این دو آیه آنست که بنده را معلوم شود که خدا ضائع نکند
حق کسی از بندگان خود و درین اشارتیست عجیبه و آن آنکه مدت تعلق روح با جنین است کما قال
علیه السلام ان احدکم یجمع خلقه ای نگاه میدارد و قرار میدهد ماده خلقت او را فی بطن امه در شکم مادر
یعنی در رحم او [illegible] ذکر کلی و اراده جزوی است اربعین یوما چهل روز و حضرت ابن مسعود فرموده
که چون نطفه در رحم می افتد و خدا تعالی میخواهد که پیدا کند از ان بنده را منتشر میکند اثر او در تمام بدن
زن [illegible] بمو میرسد و قرار میکند در چهل شب باز بعد از چهل روز خون را می آرد در رحم
پس [illegible] است جمع نمودن ماده خلقت بعد از ان علقه میشود و آن پاره خون غلیظ است چهل روز
[illegible] پاره گوشت که خائیده شود همین چهل روز باز بفرشته حکم شود که بر وی نویسد و بدمید در ان
[illegible] روح را و این قول ابن مسعود دلالت میکند بر آنکه تصویر بعد سه چله تمام میشود
بار [illegible] نوشتن چار کلمه و آن کلمه ایست رزق و اجل و شقی و سعید و محققان گفته اند
[illegible] سلوک اوراد ایشان برسد از ملال نفس یا نفرت طبع پس لازم است بر سالک که از وجد
بلکه [illegible] همت عالیه را حاصل کردن او و انتظار رجوع تا چهار ماه کند پس اگر باز آیند و رجوع نمایند
بسوی [illegible] طلب و عاینه حق صحبت او [illegible] خواهد از انچه از و صادر شده بود و بدمید در ان روح
ارادت [illegible] باز دیگر پس این [illegible] این گمر عارفان خدای اند و اگر قصد طلاق کنند بعد از گذشتن چهار
ماه آن منکوحه معرفت را و باز آمد بسوی حرائم متروکه خود پس الله شنوا است مقالات ایشان و دانا است

بحال ایشان ونعم ما قال السعدی ؎ نه ما را در میان عهد و وفا بود ، بجفا کردی و بد عهدی نمودی
هنوزت گر سر صلح است باز آی ، کز آن محبوب تر باشی که بودی ؛ و ابو عبد الله شیرازی سفر مانند کرده بود
آنحضرت را در خواب که میفرمودند من عرف طریقا الی فسلکه ثم رجع عنه عذبه الله بعذاب لم یعذب به احدا من
العالمین کذا فی الواقح الانوار القدسیة فی مناقب العلماء والصوفیة و در تفسیر مدارک آورده قوله عز وجل
وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم یعنی وان عزموا ای وان منعوا عن الجماع واظهروا عزیمة الطلاق
فان الله سمیع لمقالتهم بالیمین علیهم بقصدهم والمطلقات و زنان طلاق داده شده که مدخول بها که
حامله نباشند زیرا که بر غیر مدخول بها عدت واجب نباشد و عدت حامله وضع حمل است و عدت صغیره و کبیره
که آئسه باشد سه ماه است یتربصن بانفسهن انتظار نمایند بنفسهای خود و تاکید است در انتظار ثلثة قروء منصوب است
بنا بر ظرفیت سه قرء و آن در مذهب امام شافعی رحمه الله و امام مالک رحمه الله طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله
حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر میشود که در حیض ثالث شروع کرد عدت منقضی شده بقول آنکه قرء
طهر را گویند و بقول آنکه حیض را گویند انقضاء عدت حیض ثالث است و قروء جمع قرء است و این از اسماء
اضداد است که در کلام عربان واقع میشود بر طهر و حیض لیکن مشهور آنست که در [illegible] وحقیقه است
مثل شفق که اسم سرخی و سپیدی هر دو است ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن
و حلال نباشد زنان را آنکه پنهان کنند آنچه آفریده است خدای در رحمهای ایشان از حمل و حیض تا [illegible] حیض
ابطال حق الرجعة از زنان روا نبود ان کن یؤمن بالله والیوم الاخر اگر هستند که ایمان دارند
بخدای و روز قیامت وبعولتهن جمع بعل است و بعولة زن را گویند و بعل در اصل سردار و مالک را گویند
و نام نهاده شد شوهر بعل بجهت قیام و درستی آن با کارهای زوجه خود گویا که زوج مالک و رب است مر
زوجه خود را و در بعولة برای تانیث جمع است زیرا که جمع بمعنی جماعت است و آن در حکم مونث است
و ه برای تاکید تانیث زیاده کرده شده است و تسمیه زوج به بعل بعد طلاق رجعی است صریح زیرا که نکاح
قائم و حل ثابت است و ضمیر هن راجع به بعض افراد از مطلقات است زیرا که این حکم و شامل است
به مطلقه رجعی و بائن در مطلقات و لیکن مراد از ازواج مطلقه رجعی است نیست [illegible] احق بردهن
یعنی شوهران ایشان سزاوار ترند برجوع کردن بر ایشان فی ذلک در زمان تربص از مرد معلوم است
برای شوهر در مدت عدت است و چون عدت منقضی شد پس باطل شد حق رجوع [illegible]

بمعنی فاعل است اِنْ اَرَادُوْا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار
تا زنانرا نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان و در ابتداء اسلام زنانرا طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک شدی
که مدت بسر آید رجعت میکردند و زنانرا با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان فساد بودی نه
اصلاح وَلَهُنَّ و مر زنانراست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ مانند آن حقوق که مردانراست بر ایشان
بِالْمَعْرُوْفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان او ببرد و ناموس شوهر نگاه دارد
و قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی بوجه احسن بسر برد و آنچه
از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ و مر مردانراست بر زنان بلندی و افزونی
عقل و دین و آنکه مهر بر ایشانست و نفقه از ایشان یا میراث که دو چند ضعف زنان میبرند و یا بطلاق و یا رجعت
که سررشته اختیار آن بدست رجال است و زن هیچ نوع ازین امور اختیار ندارد و تا آنکه زنرا روزه
نفل داشتن جایز نیست بغیر اذن شوهر خود و از خانه بیرون رفتن درست نیست مگر باذن شوهر خود و حضرت
ابی هریرة رضی روایت کرد از آنحضرت صلعم که میفرمودند لو کنت امرًا ان یسجد لاحد غیر الله لامرت المرأة ان
تسجد لزوجها لما اعظم الله من حقه علیها قال تعالی الرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَی النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ
بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ وَّبِمَآ اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ و خدای عزیز است غالب میگیرد انتقام از
و فضل میدهد بر زنان ایشانرا است و بحکمت حکم میکند بر بندگان و در حقایق بخنیه مذکور است که فضل مردان
بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از
زنان دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما باید دانست که مقاصد
زوجیت تمام نشود مگر باصلاح هر واحد از زوجین و مراعات هر یک بحقوق دیگر و در حدیث آمده جهاد
المرأة حسن التبعل و نیز در حدیث شریف واقع است ایما امرأة ماتت و زوجها راض عنها دخل الجنة
کما فی ریاض الصالحین و نیز از حقوق زن تزیین است بمعروف کما قال ابن عباس رض انی لا
تزین لامرأتی کما تزین لقوله تعالی لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ گفته اند که مثال زن مثل
کبوتر است که چون پر و بال رویند می پرد همچنین زنرا از زیور و لباس بیار است و نیز در خانه قرار کند
و نعم ما قال السعدی رحمة الله شعر دلارام باشد زن نیکخواه ولی از زن بد خدایا پناه و نعم ما قیل
عصمت زن نه ز بند و حجاب جلوه حرم هست ... حکایت کنند که شخصی از نحو ... بنجابت دوست

بیان حقوق زن و مرد

بیان تفضیل مردان بر زنان

بیان تزیین زن بجهت شوهر

حکایت

دوست میداشت آن مرد در بنی اسرائیل بود خدا تعالی بسوی نبی آن زمانه وحی فرستاد که او را بگوید که از ما سه حاجت خود را بخواه آن مرد بزن خود گفت که حاجتها بسیار دارم چه حاجت خواهم زن گفت یک حاجت برای من بخواه و دو حاجت برای خود مرد گفت تو چه خواهی گفت میخواهم که من در حسن و جمال یکتای زمانه شوم که مثل من زن دیگر در دنیا یافته نشود پس آن مرد حاجت زن خود از خدای قاضی الحاجات درخواست خدا تعالی او را چنان حسنی داد که تمام خانه از ضیاء حسن او روشن شد خواست که بیرون روم و شوهر از بیرون آمدن او از خانه مانع آمد و زن با شوهر گفت من در خانه تو نخواهم ماند زیرا که تو لائق چنین حسن و جمال من نیستی اکنون من لایق شاهان شده‌ام تا آنکه بعضی از سلاطین از ماجرای این زن آگاه شدند و او را بجبر از شوهر او گرفتند پس شوهر او ازین بیوفائی و بدسلوکی زن نهایت تنگ آمد و دعا خواست از پروردگار خود که یارب باقی مانده تو دو حاجت من پس یک حاجت میخواهم که این زن را بصورت بوزنه کن خدا تعالی همونوقت صورت او مسخ کرد بشکل بوزنه و آن بادشاه او را از نزد خود اخراج نمود و نزد شوهرش فرستاد بار شوهر او دعا کرد که یا الهی زن این را بصورت اصلی گردان تحصیل کلام آنکه هر سه حاجت او رایگان رفت و هیچ فلاح یافت آن مرد و نه آن زن کذا فی تفسیر روح البیان اَلطَّلَاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتَانِ دوبار است عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود اگر فرضا زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیاری بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند روزی زنی بخدمت حضرت عائشه آمد از بدخوی شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد مینالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دوبار است و بعد از دو طلاق فَاِمْسَاكٌۢ بِمَعْرُوْفٍ باز نگرفتن است برجعت بقصد اصلاح و حسن معاشرت اَوْ تَسْرِیْحٌۢ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن به نیکوئی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ آنکه فرا گیرید از آنچه داده اند بزنان خود را شَیْـًٔا چیزی از اسباب نزول آیت آنکه ثابت بن قیس بن شماس را زنی با عین بحساب مهر خود جمیلة بنت عبدالله بن ابی ابن سلوک داده بود و زن از وجه طلبیده بسبب زشتی روی ای بسیار ننگ بود بهمان کابین خود را باز خرید آیت نازل شد و ابتا شد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق

إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ مگر آنکه دانند که بترسند مرد و زن آنکه بپا نمیتوانند داشت احکام الهی را در صحبت و معاشرت قوله الا ان یخافا استثناء مفرغ است و ان یخافا منصوب المحل است بنا بر آنکه مفعول است از استثناء عام که محذوف است این تقدیر ولا یحل لکم ان تاخذوا بسبب من الاسباب الا بسبب خوف عدم اقامة حدود الله فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و عطا بدست شماست أَلَّا يُقِيمَا آنکه مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حُدُودَ اللّٰهِ حکمهای خدا را در امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ درد و بال نیست مر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد و بان خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرده و در تفسیر روح البیان مذکور است عموم قوله تعالى فيما افتدت به يشعر بجواز المخالعة على قدر المقبوض من الزوج وعلى الازيد والاقل عليه جمهور الفقهاء ثم ان ظاهر الاية انه لا يباح الخلع الا عند الغضب او الخوف وجمهور المجتهدين على جوازه في حالة الخوف وفي غير حالة الخوف فلا بد حينئذ ان يجعل قوله الا ان يخافا استثناء منقطعا كما في قوله تعالى وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطأ اي لكن ان قتل خطأ فدية مسلمة الى اهله قال البغوي ويجوز الخلع في غير حال النشوز غير انه يكره لما فيه من قطع الموصلة بلا سبب قال رسول الله ان من ابغض الحلال الى الله الطلاق تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللّٰهِ اندازهای خدا است که برای مصالح بندگان مقرر کرد فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن درمگذرید بمخالفت وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ و هر که درگذرد از اندازهای خدا فَأُولٰئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود بدان آبرار که چون پاک شد از مواضع ظلم و موصوف شد بعصمت و عفت پس باید که شوهر او از آن زن بحسن معاشرت زندگی کند و اگر بدخلقی او صبر کند و ادب و ضیاء داب آنحضرت که بوده اند آنحضرت با ازواج خود با خلق و نرمی گفتار و در دلجوئی ایشان در هر حال و هر که صبر کند بر بدخوی ایشان شمرده خواهد شد از جهاد کنندگان در راه خدا حکایت است که شخصی عابد بر زوجه خود بهتان خوش خوئی و نیک سلوکی گذران نموده بعد از موت زوجه او مردمان او را برای تزویج از زن دیگر گفتند او ابا نمود و گفت تجرید بهتر است بار روزی گفت که دیدم در خواب که دروازهای آسمان کشاده است و مردمان از آسمان نزول میکنند و در هوا سیر میکنند یکی از میان ایشان که سوی من دید گفت پس این شوم است گفتند ای پس من از این سخنان ایشان بغایت ترسیدم و یکی از ایشان پرسیدم که شوم کدام است

بیان خلع ۱۲

حکایت عابد ۱۲

گفت تو گفتم چرا مرا شوم میگوئید گفت همیشه اعمال تو با مجاهدان که در راه خدا جانبازی میکنند می
اکنون از روز جمعه بمن حکم صادر شد که عمل این بنده با مخالفان بنه پس نمیدانیم که چه از تو عملی نا پسندیده
صادر شد پس بعد از دیدن این ماجرا در خواب گفت که من زن میکنم تا انکه همیشه از یک شکوجه یا دو شکوجه
خالی نمی ماند نعم ما قال الکاشفی ؛ مردی گمان مبر که بزور است یا بزدلی ؛ با نفس اگر جهاد کنی مرد کاملی ؛
و اگر تو اراده طلاق داری نفس را طلاق بده کما قیل هر که زن نفس شوم را او طلاق ؛ جفتش نبود
بزیر این نیلی طاق ؛ از فرجه نفس قدم بیرون نه ؛ تا روح کند نسیم وصل استنشاق ؛ و در تفسیر مدارک
مذکور است و المعتزلة تعلقوا بهذه الایة و قالوا اسم الایمان یزول عن المؤمن بالذنب الاکبر لان الله
سماهم ظالمین و الجواب قلنا ذکر الحدود فی الایة مطلقا و من ترک الحدود کلها یکفر کما قال تعالی و من یعص
الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها و المؤمن لا یتعد الحدود کلها و ان کان عاصیا و ان
کان الایمان باق و الثانی من تعدی بعض الحدود اعتقادا فهو من الظالمین الثالث انه سماه ظالما
و الظلم وضع الشیء فی غیر موضعه و هذا مستقیم علی الاحوال کلها فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بار طلقه
ثانیه زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد برآن مرد من بعد بعد از طلاق نه بطریق
رجعت و نه به تجدید عقد حتی تنکح زوجا غیره تا وقتیکه بنکاح در آید شوهر دیگر را و زوج ثانی با مباشرت
بر خورد زن رفاعه در خدمت حضرت رسالت حاضر شد و عرض کرد یا رسول الله رفاعه
و مرا جدا کرد یعنی سه طلاق بمن داد و عبد الرحمن بن زبیر مرا در نکاح خود آورد و بدرستیکه نیست
ذکر او جز از این جامه نرم پس تبسم فرمود علیه السلام و فرمود اتریدین ان ترجعی الی رفاعة قالت نعم فقال
لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک مراد از عسیله جماع است تشبیه لذت جماع
مرد اجنبی را شوی زیرا که بعقد میشود شوی پس گویند او را زوج باسم عاقبت و در تفسیر
قوله فان طلقها هذا بیان الطلقة الثالثة فقد ثبت بهذه الایة نصا و ثبت الدخول به بالسنة و هو
خبر رفاعة ابن رافع فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت
فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا که باهم رجوع
نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یا گمان برند ان یقیما حدود
الله آنکه بپای دارند احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند و در تفسیر روح البیان آورده اند که قال ابن

ان نظنا ولم یقل ان نعلما لان الحوادث غیر معلومة والانسان لایعلم ما فی الغد وانما یظن ظنا
وتلك واین احکام که گفته شد از تحریم وتحلیل حدود الله اندازهای احکام است که خدا تعالی
یبینها بیان میکند لقوم یعلمون برای قوم که دانند ازپیش حق است وبدان بگروند ودر تفسیر
البیان فرموده اندای یفهمون یعلمون بمقتضی العلم وتخصیصهم العلما بالذکر مع عموم الدعوة
والتبلیغ لما انهم المنتفعون بالبیان والجاهل اذا بین له لا یحفظ ولا یتعاهد ❊ نکته گفتن پیش کژ
فهمان ز حکمت بیگمان ❊ جوهرچند از جواهر ریختن پیش خر است ودرین آیه اشارتست بسوی فضیلت
وشرف علم وخساست جهل بعضی از حکما گفته اند که در قرآن مجید حق تعالی هفت چیز را فرموده است
که باهم برابر نیستند بلکه یکی از دیگری بهتر است اول هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
دوم قل لا یستوی الخبیث والطیب سوم لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة چهارم لا یستوی
الاعمی والبصیر پنجم ولا الظلمات ولا النور ششم ولا الظل ولا الحرور هفتم وما یستوی الاحیاء
ولا الاموات ومرجع این تفضیل درین اشیا هفت گانه تفضیل عالم بر جاهل است ازینجا معلوم شد
که هر تفضیلی که هست راجع بر تفضیل عالم بر جاهل است لهذا در حدیث شریف عالم را بر عابد بار بار
بعبارات مختلفه ترجیح داده اند ونیز حق تعالی در مقام تفضیل انبیا بعض ایشان بر بعض بهمین صفت
وشعبه‌های این صفت ترجیح فرموده خصوصا هفت کس را از انبیا بهفت علم صراحة تفضیل داده
حضرت آدم علیه السلام را العلم لغت که وعلم آدم الاسماء کلها وحضرت خضر را العلم فراست که وعلمناه من لدنا علما
وحضرت یوسف را العلم تعبیر که وعلمتنی من تاویل الاحادیث وحضرت داود را العلم صنعت که وعلمناه
صنعة لبوس لکم وحضرت سلیمان را بدانستن زبان جانوران که علمنا منطق الطیر وحضرت
عیسی را العلم توریت وانجیل که ویعلمه الکتاب والتوریة والانجیل وحضرت محمد رسول الله را العلم
احکام که وعلمک ما لم تکن تعلم گفته اند که این هفت علم در حق این هفت پیغمبران عجب طاهر نمود حضرت
آدم را علم ایشان مسجود ملایکه ساخت وحضرت خضر را علم ایشان استادی مثل حضرت موسی عنایت
فرمود وحضرت یوسف را علم ایشان بپادشاهی مصر ساند وحضرت عیسی را علم ایشان موجب زوال
تهمت زنا از ایشان شد وحضرت سلیمان را علم ایشان بی مانند بلقیس آن دولت وجاه وملک وحشم
بخشید وحضرت داود علم ایشان را ریاست پادشاهت رسانید وحضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را

بیان آنکه هفت چیز باهم برابر نیستند

بیان تفضیل هفت پیغمبر بهفت علم

بیان ثمرات علوم هفت پیغمبر

علم ایشان بخلافت کبری و شفاعت عظمی سرفراز ساخت اهل نکات گفته اند که حضرت آدم را دانستن
نامهای مخلوقات مسجود ملایکه گردانید و دانستن نامهای پروردگار و صفات او بچه حد خواهد رسانید و
حضر را علم فراست صحبت حضرت موسی مشرف ساخت امت محمد را علم حقیقت و شریعت و طریقت اگر بصحبت
انبیا رساند چه بعید اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین حضرت یوسف را دانستن تاویل
خواب از زندان دنیا نجات بخشید اگر مفسران این امت را تاویل کتاب الله از زندان شبهات
و از زندان آخرت نجات بخشد چه عجب گفته اند که فضیلت علم این بس است که سگ شکاری که معلم شد حلال
محض به برکت تعلیم با آنکه نجس الاصل است مورچه ضعیف را حق تعالی باین مرتبه برکت یک نکته علمی از نقد
پسند فرمود که آن نکته را از زبان در کلام منزل خود نقل نمود و تمام سوره را مضاف بان مورچه ساخت
و سوره النمل نام نهاد و آن نکته این است که لشکریان انبیا دیده و دانسته بر مورچه ضعیف ظلم نمیکنند چنانچه
از زبان او نقل فرمود که لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون پس فیض صحبت انبیا را باید دانست
که صحبت سر ایشان که لشکریان امیر مشیود انقدر و تنویر باطن و رفع ظلم تاثیر میکند که دیده و دانسته
بر مورچه ضعیف هم ستم نکنند وای بر حال آنکسان که مصاحبان و برتبه پیغمبر را ظالم و غاصب حق وقت
خاندان پیغمبر خود گمان میکنند بالجمله علم را چنان تنبیه نفع داد که فرمود که قیام با حکام خدا تعالی به برکت
عالمان اند که میدانند که این احکام از جانب خدا اند و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را
فبلغن اجلهن پس برسند نزدیک مدت یعنی بانقضای عدت خود فامسکوهن بمعروف پس
رجعت کنید بایشان و نگاه دارید ایشان بطریق اصلاح نه بطریق اضرار و مراد ازین حسن معاشرت
است او سرحوهن بمعروف یا رها کنید ایشانرا به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک
نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت
کردند و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه ازین آیه از آن کار
و فرمود و لا تمسکوهن و باز ندارید ایشانرا و رجعت مکنید ضرارا از روی رنج رسانیدن
لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت و من یفعل ذلک و هر که چنین کند
بمسلمانی رساند فقد ظلم نفسه پس بیداد کرد بر نفس خود و او را در معرض غضب الله
آورد و آزار رسانند به زنان نزد صاحب شرع ملعون است در اخلاق رکینه آورده که زنان امت موسی

مثنوی

هر کرا خواستندی که دعای بد کند گفتندی بدکردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه بود زود به
هلاکت در افتد **مثنوی** نکوخواه مردم نباشد بدیش ÷ نورزد کسی بد که نیک افتدش ÷ شر انگیز هم
در سر شود ÷ چو کژدم که با خانه کمتر رود ÷ وَلَا تَتَّخِذُوٓا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا و مگیرید حکمهای خدا را بفسوس
یعنی اعراض مکنید از ان و تهاون منمائید در عمل بدان این آیه در شان جماعتی ست که امر نکاح و
طلاق را سست میگرفتند و میگفتند که بازی میکردیم ونعم ما قال الحکیم السنائی داشت هست و کار سستی
صحبت ست صف شکستن کو ÷ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض میگردانید ÷
عَلَيْكُمْ بر شما خصوصاً در باب مناکحت چه در شرایع امم سابقه بعضی را از یک زن در رتبه نکاح جایز نبود
و بعضی را وانیجا تا چهار حره در عقد واحد جایز نیست و آنانرا بعد از طلاق جایز نبودی و انجا روا ست و تا
وامی که زن مطلقه زنده بودی مرد را احلال نبودی تزوج بزن دیگر چه جای دو و درین شریعت
حلال است وَمَآ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ معطوف است بر نعمت الله یعنی و دیگر ذکر کنید آنچه بر شما فرستاد
مِنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود و آن نیز از قرآن و سنت خیر الانام يَعِظُكُمْ بِهٖ حال است
از ضمیر فاعل که در انزل مستتر است یعنی یاد کنید نعمتهای خدا را و آنچه که بر شما فرستاده است از آنحال
که پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو غیر آن ÷ مرد باید که گیرد اندر گوش ÷
ور نوشته است پند بر دیوار وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوٓا أَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ و بدانید آنکه خدای تعالی بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است باید دانست که درین
آیه اشارتست بآنکه آزار و اضرار از اسلام و از آثار ایمان نیست و نه از شعار مسلمانان است کما
قال علیه السلام المؤمن من امنه الناس و نیز فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده که متضمن
حسن معاشرت است با جمیع مخلوق و اما بر ازواجات خصوصیتی است بسبب امر او تعالی بحسن معاشرت
[illegible] و ترک آزار ایشان و هر که آزار و اضرار و ستم و اعتدا بر ایشان نمود آنکس ستم کرد
[illegible] حق تعالی در روز جزا خواهد داد نکوئیها ظالم بمظلوم و بدیها مظلوم بظالم خواهد داد
[illegible] ستم بر کسی کرد گویا که بر جان خود ستم نهاد و چون بکسی نیکوئی رساند گویا که بر جان خود
[illegible] و بیست ظلم بر جان او رسد نه بغیر او زیرا که آن ظلم حقیقتا بر نفس او ست نه بر دیگری و نه
[illegible] إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و نعم ما قال السعدی رحمة الله مکن تا توانی

دل خلق ریش ٭ وگر سکّنی میکنی ریخ خویش ٭ وَلَا تَتَّخِذُوْا اٰیٰتِ اللّٰهِ هُزُوًا ٭ و فرا مگیرید آیات خدا را بفسوس
یعنی تلاوت ظاهر الفاظ قران بلا تدبر در معانی و تفهم اشارات و اسرار و حقایق و تنویر بانوار و اتعاظ بمواعظ
و حکم آن گویند که واعظ مثل شاهین است زیرا که واقع میشود بر زنده نه واقع میشود بر مرده پس هر کرا دل مرده
باشد نعوذ بالله من ذلک تاثیری نپذیرد بوعظ واعظ و نصیحت ناصح چنانچه در حدیث شریف وارد است انتم
الیوم علی بینة من ربکم یعنی بر بینه که بیان کرده شد برای شما طریق شما تا وقتیکه غلبه نکند در شما دو چیز از مسکرات که
آن نشهٔ عیش و نشهٔ جهل است روایت است که در سفر حج دایهٔ حضرت امام حسن بصری گم شده بود و امام از پی طلب
آن میرفتند که ناگاه از کودکی پرسیدند و آن کودک دایه را نشان داد و چون آن دایه در دست او آمد گفت
آن کودک ایشیخ چه میخوری ٭ و چه می پوشی فرمود نان جو میخورم و صوف میپوشم تا که شهوت نفس بمیرد گفت کودک
هر چه خواهی بخور و هر چه خواهی بپوش مگر حلال باشد گفت امام رح اگر تو کودکی هستی و هر آینه از تو چیزی حاصل میکردم آن
کودک بخنده آمد و گفت ترا غافل می بینم زیرا که ترا آگاه نمودم از دنیا تو آنرا قبول کردی و اگر ترا آگاه کنم از
دین از کلام من نفرت خواهی کرد برو بخانه خود و نیست برای تو حج کعبه نعم ما قال السعدی مرد باید که گیرد اندر گوش
و رنوشته ست پند بر دیوار ٭ وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ و چون خواهید که طلاق دهید زنانرا
پس برسند بانتهای مدت یعنی عدت ایشان تمام شود فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید
اَنْ یَّنْكِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ ازانکه نکاح در آیند شوهران پیشینهٔ خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که
این عضل مطلق در میان شما وجود نگیرد آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و
عبد الله ویرا طلاق داده هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت گفت
که خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدا که او هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه
این آیه فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود اِذَا تَرَاضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ چون رضا
دهند میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاشرت و شاهدان عادل و در تفسیر وجیز بیان
آورده و المعروف ما یعرفه الشرع و تستحسن المروة و فیه اشعار بالمنع من التزوج بغیر کفو و بما دون مهر مثلها
پس من باب العضل و العضل المنع و الحبس و التضییق ذٰلِكَ یُوْعَظُ بِهٖ این نهی عضل که کردیم مَنْ كَانَ مِنْكُمْ
هر که باشد از شما که بروجه اخلاص یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ میگرود بخدای و بروز رستخیز که وعید
همه روزها ست ذٰلِكُمْ این پندگرفتن شما یا ترک منع اضرار اَزْكٰی لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما

چه زوجین مریکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان باهم اولی است از نکاح باکسی که نادیده و ناشناخته
باشد وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر از انکه حرام اندیشند و فجور نمایند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای امید اند که زن و مرد خواهان
یکدیگر اند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما منید انید به بر و علم یک ذره پوشیده نیست که نهان و پیدا نزد وی یکیست
پس باید بنده را که بگذارد خواهش خود را و اطاعت او تعالی کند در امر و نهی لیکن نصیحت نصیب جاهلانست کما
قال الامام الغزالی قدس سره العالی النصیحت سهل والمشکل قبولها زیراکه نصیحت در مذاق اهل هوی تلخ است
چنانچه رد لهای ایشان محبوب و مرغوب است پس وعظ و پند نفع میرساند به مومن حقیقی که فرموده خدای تعالی در
صفت آن انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و ابن مسعود فرموده السعید من وعظ
بغیره و مثالکم فی استماعکم ما قیل ان رجلا اصطاد طیرا فقال له لا تذبحنی فای فائدة لک بن خلنی و اعلمک ثلاث
حکم تنفعک کلها الاولی لا تترک الفائدة المعلومة بالمظنونة والثانیة لا تصدق الشیء المستحیل والثالثة لا تمد
یدک الی ما لم تنله فلما خلاه و طار قال ان فی حوصلتی جوهرة کبیرة لو استخرجتها لفزت فاخذ یدنو منه والطیر یتباعد
عنه فقال یا احمق ما اسرع نسیت الحکم ترکت الفائدة المظنونة حیث خلیتنی والان تمد یدک الی ما لم تنل و
صدقتنی فی المستحیل فان فی حوصلتی لا تسع الا حبة او حبتین فکیف یحتمل فیها الجوهرة الکبیرة فکذلک انتم فی
استماعکم و نعم ما قال السعدی ؛ بگوی انچه دانی سخن سود مند ؛ وگر هیچکس را نیاید پسند ؛ که فردا پشیمان برآرد
خروش ؛ که اوخ چرا حق نکردم بگوش ؛ اللهم اجعلنا من المتعظین بموعظ کلمات وَالْوَالِدٰتُ
و مادران یعنی زنانیکه مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره درمیان بود
خواه قبل از طلاق متولد شده باشد خواه بعد از ان حکم انست که ایشان یُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَیْنِ
کَامِلَیْنِ شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ مر انکس را که خواهد انکه تمام
کند شیر دادن فرزندان خود را درینجا باید دانست که مدت رضاع نزد امام اعظم رحمه الله دو و نیم سال است و نزد
صاحبین دو سال فقط بدلیل همین آیه و امام ابو حنیفه میفرمایند که این ایت محمول است بر مدت استحقاق اجرت
زیراکه باجماع مدة رضاع در استحقاق اجرت رضاع بر پدر دو سال است و بعد دو سال جبر نکرده شود پدر بر دادن اجرت
قال تعالی فان ارادا فصالا عن تراض الایة و اگر رضاع بعد اتمام دو سال موجب حرمت نبودی هیچ فائده در
عن تراض منهما و تشاور حاصل نشدی پس رضاعت که از و حرمت ثابت شود ان رضاعت است که
در میان سی ماه باشد نزد امام اعظم رحمه الله و حرمت ثابت نشود برضاعت بعد گذشتن سی ماه و نزد صاحبین

نصیحت و اندوه

احکام رضاعت

حرمت در دو سال ثابت است و بعد دو سال ثابت نیست و نیز مذهب شافعی همین است وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر آنکه
که فرزند برای او زاده اند و آن پدر است و علی المولود له فرمود و علی الوالد نفرمود تا که معلوم باشد که اولاد برای
پدر است زیرا که زوجه نمی زاید مگر برای شوهر خود و ازینجهت فرزندان منسوب بپدران خود میشوند نه بمادران
نقلست که چون مامون بن رشید از عابد بن هشام بن علی طلب خلافت کرد گفت عابد که تو خلافت میخواهی
و حال آنکه تو ابن امة یعنی کنیزک زاده پس چگونه خلافت بتو درست آید گفت مامون که حضرت اسمعیل علیه السلام فرزند حضرت
هاجر بودند و آن کنیزک بود و حضرت اسحق علیه السلام فرزند حره بودند پس بین که پیدا کرد خدای تعالی از نسبت حضرت اسمعیل علیه السلام
بهترین اولاد آدم را که آن نبی خاتم انبیا و رسل است صلی الله علیه و سلم و گفت شیخ لا تزرین بفتی من ان یکون لها
ام من الروم او سوداء و عجماء فانما امهات الناس اوعیة مستودعات وللآباء ابناء نگونها را اصل عود
بخوبست ببین دو دوش چه نیستی و خوبست رِزْقُهُنَّ روزی این شیردهندگان یعنی خورش ایشان
وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا
وُسْعَهَا مفعول دوم کلف است زیرا که کلف متعدی بدو مفعول میشود یعنی تکلیف کرده و رنج یافته
نشود هیچ نفسی مگر آنکه گنجایش و توانائی آن دارد لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا
بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را
بر رضاع اکراه نکند و اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگیرد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر
بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود بواسطه فرزند یعنی از او
زیاده از خورش و پوشش نطلبد وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث
صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شود و لازم است مِثْلُ ذَلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و
عدم اضرار و اجر رضاعت و نفقه محارم نزد مایان بهمین آیه واجب است فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا پس اگر خواهند
پدر و مادر جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی
خوشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازینجهت وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه باسترضاع محتاجید آن
أَنْ تَسْتَرْضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر مانعی باشد از شیر دادن و خواه نه
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن و درین آیه دلیلی است واضح بر آنکه پدر را میرسد که

که برای پسر خود دایه بگیرد و مادر را منع کند از شیر دادن اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَّآ اٰتَیْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن از اجرت ایشان بِالْمَعْرُوْفِ بنیکوئی و خوشخوئی بی مضایقه و مبالغه و گویند مراد از معروف اجرت دادن بدایه از کسب حلال است زیرا که دایگان چون از روزی پاک بخورند شیر او بصبی نافع تر و قریب تر بصلاح او باشد

وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا تعالی در باز گرفتن مزد مزدوران و در امر اطفال وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ و بدانید که خدای بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بیناست پس جزا دهد شما را باین و درین آیه از وعید و تهدید است کما لا یخفی ؎ که برهنه برون آئی ز دو تهمت جیون آئی جامهٔ ظاهری که نیست بهر تو فضیحت سخن میان بشر فکر آن کن که بی لباس ورع چه کنی در مقام هول و فزع خویشتن در لباس تقوی دار تا شوی در دو کون برخوردار و نیز این آیه مشتمل است بر تمهید قواعد صحبت و تعظیم محاسن اخلاق و احکام عشرت بلکه شامل است بر شیوع رحمت و شفقت بر خلق که مَنْ لَّا یَرْحَمُ لَا یُرْحَمُ و در حدیث شریف وارد است که در خدمت آنحضرت مذکور شد که فلان کس با اولاد خود بوسه نمیدهد فرمود حضرت رسالت ان اللّٰه لا ینزع الرحمة الا من قلب شقی و نیز در حدیث آمده که حب الاولاد ستر من النار و کرامتهم جواز علی الصراط والاکل معهم براة من النار و هم در حدیث واقع اربع نفقات لا یحاسب العبد بهن یوم القیمة نفقة علی ابویه و نفقة علی فطاره و نفقة علی سحوره و نفقة علی عیاله غرض لطف و رحمه عموما و خصوصا ممدوح است و در حدیث شریف واقع است که زن فاحشه در موسم گرما سگی را دید که زبان بسبب غلبهٔ تشنگی از دهان خود بیرون انداخته است و اشاره بسوی چاه میکند پس آب از چاه کشیده او را نوشانید و امرزیده شد بخاری میگوید که موزه از پای خود کشیده و از دامنی خود آب از چاه کشید سگ را نوشانید پس بسبب این رحم که با سگ تشنه نمود بخشیده شد و این حدیث دلالت میکند بر امرزش گناه کبیره بغیر از توبه نمودن و همین مذهب اهل سنت و جماعت است پس از اهل عقل آنست که عمل کند بکتاب و سنت و اجماع امت و بقول امام خود وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ و آنانکه بمیرند از شما وَیَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را از پس خود و ازواج جمع زوج است و زن منکوحه را زوج و زوجه گویند اما تذکیر غالب تر است کما قال تعالی اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ و جمع اوهمی آید ازواج بلغت تذکیر و زوجه بلغت تانیث باید که این زنان ایشان یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا یا برای تعدیه است انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل است یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز است و بود عدت وفات در ابتدای اسلام یکسال باز منسوخ شد باین آیه و قوله عشرا ای عشرة ایام و تانیث عشر باعتبار لیالی است زیرا که

بیان مشتمل بر شفقت بر خلایق و ذکر نفقات ۱۲

حکایت در عفو زن فاحشه بسبب سگ ۱۲

بیان عدت زن متوفی عنها زوجها

زیراکه حساب تاریخ نزدیک عربان بشب است بنابرانکه شب اول از روز است و روز تابع اوست و حکمت
در اندازه عدت موت بچهار ماه و ده روز آنست که بچه اگر مذکر است غالباً حرکت میکند در سه ماه و اگر مؤنث است
حرکت میکند بچهار ماه پس اعتبار کرده شد نهایت هر دو مدت و نیز زیاده کرده شدند ده روز برای
استظهار علم و یقین بسبب این ده روز بفراغ رحم زن زیراکه گاهی حرکت در ابتدا ضعیف میباشد
و محسوس نمیشود فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان عدت خویش فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ درود و بالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء ازواج یا حکام
فِيمَا فَعَلْنَ فِيْ اَنْفُسِهِنَّ در آنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن یا زینت گرفتن که آن در ایام
عدت بر زن حرام بود بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود
عدول وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا آنچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِيْرٌ دانا است ای مطیع چون دانستی
که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب
برهاند **رباعی** هر که دانست آنکه در همه وقت ❊ حق تعالی بحال او بیناست ❊ همه کردارهاش باشد
خیر همه گفتارهاش گردد راست ❊ **بیت** هر که عاصی شود بامر خدا ❊ بیخ او را کند قهر خدا ❊ و بدانکه
که مراد از تربص درینمقام امتناع است از نکاح دیگر و امتناع بیرون آمدن از مکانی که در آن شوهرش
مرده است و هم امتناع از زینت گرفتن است اما امتناع از بیرون از خانه واجب است مگر بضرورت و حاجت
و اما ترک زینت نیز واجب است بدلیل آنکه روایت کرد حضرت عائشه و حضرت حفصه فرمودند آنحضرت
لایحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الاخر ان تحد علی میت فوق ثلاث لیال الا علی زوجها اربعة اشهر
و عشرا و جز این نیست واجب شد حداد زیراکه چون حرام شد برا او نکاح در مدت عدت پس ترک
زینت هم امر فرمودند تا که مشابه زنان شوهر دار نشود و نیز اظهار تأسف و رنج باشد به فقدان نعمت نکاح که
کسب راحت و کفایت آن بود از نفقه و سکنی و غیر ذلک پس تعزیت بر میت سه روز است و زیاد از آن
حرام است و در کتاب سراج مذکور است وقت التعزیة من حین یموت الی ثلثه و یکره بعدها و در کتاب
انوار آورده التعزیة سنة و الجلوس لها فی موضع معین مکروه و مدتها ثلثة ایام تقریبا و یکره بعده و در فتاوی
غرائب است تعزیة الحاضر ثلثة ایام و تعزیة الغائب یوم واحد و فوقها مکروه مرجع این عبارت آنست
که تعزیت به میت تا سه روز جائز است و زیاد از سه روز مکروه است بلکه در تفسیر روح البیان حرام گفته است

وازین جهت همه مردمان از دور و نزدیک بروز سوم نزد صاحب ماتم برای تعزیت جمع میشوند و قرآن
و کلمه خوانده بروح میت می بخشند و تعزیه صاحب ماتم کرده میروند اما امتناع از نکاح دوم در عدت
باجماع است بآیهٔ تربص وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ در آنچه
تعریض کنید به بدان یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستگاری زنان معتده
یعنی کلامی گویند با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا بر نوعیکه تو از شوهر نخواهی ماند
یا مرا مثل تو زنی میباید چون عدت بسر آید مرا خبر کن از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی
نیست که سخن بتعریض گویند خطبه بکسر خا خواستگاری نکاح را گویند و بضم خا کلامی است که مشتمل بر پند و توبیخ
باشد أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه پوشیده فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود مفعول اکننتم محذوف است و آن ضمیریست که
راجع است بسوی ما موصوله که در فیما عرضتم است یعنی پوشیده داشتید در دلها خود از نکاح ایشان عَلِمَ اللَّهُ
أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ دانسته است خدای بعلم قدیم خود آنکه شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکوی یعنی
بموافقت شرع بعد از تزویج وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ ولیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا مفعول دوم تواعدوا
است بعلی که از ایشان پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید إِلَّا استثناء
مفرغ است از انچه که نهی بر و دلالت میکند أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا یعنی وعده مدهید ایشان را مگر
آن وعده که گوئید سخن نیکو تر مراد بشارت به تصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ و قصد
مکنید عقد نکاح ایشان را در زمان عدت حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدا نوشته و فرض کرده
از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای تعالی يَعْلَمُ
مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شما است از عزم هر کاری که جائز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید
و حذر کنید از عذاب و عقاب او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت
حَلِيمٌ بردبار است بعذاب تعجیل نکند پس بپرهیزید از اسباب عقوبات و بدانید آنچه که خدای تعالی بان
امر فرموده است و غنیمت شمارید زمانه زندگی خود را تا که تاسف نکنید بروز قیامت و حسرت نکنید در عمر
گذشته خود در دنیا بفایده **بیت** ندانستم توانستم چه سود به چون بدانستم توانستم نبود لَا جُنَاحَ
ع
عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ گناهی و وبالی نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ
ما مصدریه ظرفیه است و زمان و رنجه محذوف است یعنی مادامیکه مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس

بیان متعه دادن بزنان

بیان اقسام زنان مطلقات

لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمة الله خلوت صحیحه را حسب مس میدانند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمة الله مس را کنایت از جماع داشته لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکنند اَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ یا آنکه نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِیْضَةً مهر مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوْهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی از انصاری زنی خواست و صلب عقد نام مهر نبود و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد و حضرت رسالت فرمود که متعها ولو بقلنسوتک عوض آنست که متعه باید داد و آن نقد حال طلاق دهده باید عَلَی الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ بر مرد توانگر باندازه و توانائی وی وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهٗ و بر مرد درویش تنگدست بمقدار دسترس وی و ابن عباس فرمود که اکثر متعه چادریست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله کرته است و چادری و معجری مگر نصف مهر المثل ازین باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را مَتَاعًا اسم مصدر فعل مذکور است از قبیل قوله تعالی اَنْبَتَکُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا ای برخورداری که متلبس باشد بِالْمَعْرُوْفِ یعنی باندازه توانائی متعه دادن بر وجهی که شرعًا و عرفًا شاید حَقًّا صفت متاع است یعنی متاع واجب یا مصدر فعل محذوف یعنی حقه واجب گردانید متاع را واجب گردانید عَلَی الْمُحْسِنِیْنَ بر نیکوکاران و اینجا باید دانست که مطلقه بر چهار قسم است اول آنکه غیر ممسوسه و غیر مقرره مهر باشد دوم آنکه ممسوسه مهر مقرره باشد سوم آنکه ممسوسه باشد و مهر مقرر نشده باشد چهارم غیر ممسوسه باشد و مهر مقرر شده باشد پس رفع جناح بمعنی نفی مهر در صورت اول است نه در باقی از سه اقسام مذکوره زیرا که در اینها مهر واجب لازم است و در قسم اول مهر واجب نیست نه کل اما عدم وجوب بعض بجهت آنکه مهر مثل تنصیف کرده نمیشود و اما عدم وجوب تمام مهر بجهت آنکه زن مطلقه غیر مدخوله بها است لیکن متعه باید داد بجهت قول او تعالی وَمَتِّعُوْهُنَّ زیرا که این حکم در حق زنان مطلقات غیر ممسوسه است که برای ایشان مهر مقرر نکرده شده است زیرا که برای ایشان اگر مهر مقرر بود هر آئینه ایشان مستحق تمام مهر بودندی نه محض متعه وَاِنْ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوْهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را از پیش آنکه مس کنید ایشان را بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستی که مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِیْضَةً برای ایشان مهر مقرر فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما است نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیة کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بوی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در صورة احزاب حکم صادر شد فَمَتِّعُوْهُنَّ وَسَرِّحُوْهُنَّ پس بعد ازین آیة تنصیف شد مهر لازم گشت الا

اَنْ یَّعْفُوْنَ مگر آنکہ عفو کنند آن زنان کہ اہلیت عفو داشتہ باشند از بلوغ و رشد و عقل اَوْ یَعْفُوَ الَّذِیْ بِیَدِہٖ عُقْدَۃُ النِّکَاحِ یا آنکہ عفو کند آنکس کہ بدست اوست عقدۂ نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمۃ اللہ و این وقتی وہست کہ آن زن بکر و نارسیدہ باشد و او را ولی بود و امام اعظم رحمۃ اللہ فرمودہ است مراد الذین کس شوہر است کہ درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مہر بدہد و موید ہمین قول است آیتکہ میگوید وَاَنْ تَعْفُوْا آنکہ درگذرید شما ای شوہران و تمام مہر بدہید اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی نزدیک تر است به پرہیزگاری از بیدادی و درینجا باید دانست کہ از علامات و شرائط متقیان کہ در احادیث صحیحہ و آثار صحابہ و تابعین رضی وارد شدہ بعضی ازان مذکور کنیم تا فی الجملہ معنی تقوی و متقین در ذہن جاگیر و ابن ابی حاتم از معاذ بن جبل رض روایت میکنند کہ مردم را در روز قیامت در یک میدان فراخ حبس خواہند کرد و با آن یک منادی ندا خواہد نمود کہ متقیان کجا ہستند بشنیدن این ندا متقیان خواہند برخاست در سایہ پروردگار بوجہی متصل مقام تجلی الہی خواہند شد کہ آن تجلی یک لحظہ از ایشان محجوب و مستور نخواہد شد مردم پرسیدند کہ متقیان کدام فرقہ باشند معاذ بن جبل رض گفت کہ اینہا کسانی باشند کہ از انواع شرک بت پرستی خود را نگاہ داشتند و عبادت خود را خالص برای خدا کردند و امام احمد ترمذی و دیگر محدثین از عطیہ سعدی رض کہ صحابی است روایت کردہ اند کہ آنحضرت صلعم میفرمودند بندہ باین درجہ نمیرسد کہ از متقیان شمار کردہ شود تا آنکہ بگذارد و ترک کند چیزہای کہ ہیچ خطرۂ شرعی دران نیست بسبب ترس از وقوع در حرام و در رواز ابو ہریرہ شخصی معنی تقوی پرسید ابو ہریرہ فرمود کہ گاہی در راہ پر از خار رفتہ آن شخص گفت آری پس گفت چہ بعمل آوردہ گفت جاییکہ خار میدیدم از آن کنارہ میشدم و راہ خود میگرفتم ابو ہریرہ گفت ہمین است حقیقت تقوی چون تو در معاملات دین ہمین قسم احتیاط بکار بری متقی شوی و در تاویلات نجمیہ فرمودہ اند المتقون ہم الذین اوفوا بعہد اللہ من بعد میثاقہ و وصلوا ما امر اللہ بہ ان یوصل من مامورات الشرع ظاہرا و باطنا و نعم ما قال السعدی رہ ترا آنکہ چشم و دہان داد و گوش ؛ اگر عاقلی در خلافش مکوش ؛ چو پاک آفریدت بہش باش و پاک ؛ کہ ننگ است ناپاک رفتن بخاک ؛ مرو زیر بار گنہ ای پسر ؛ کہ حمال عاجز بود در سفر ؛ مکن عمر ضایع بافسوس و حیف ؛ کہ فرصت عزیز است و الوقت سیف وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را درمیان یکدیگر یعنی مرد اندیشہ کند کہ این زن بعقد من مجبوس بودہ و از وصال من محروم و مایوس شدہ و او را بہر مسمی لشاگر دانیم و زن نیز فکر کند

کہ این مرد بمن رسیده واز مواصلت من بهره مند گشته اولی آنکه از وی هیچ نگیرم و در تفسیر روح البیان
مذکورست که المعنی لاتترکوا الفضل والافضال فیما بینکم باعطاء الرجل تمام الصداق وترک المرأة نصفه حتی یکون
جمیعا علی الاحسان والافضال وقوله بینکم منصوب بلاتنسوا که کسی نیک بینید بهره دوسرا بنه که نیکی
رساند بخلق خدای اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ بدرستی که خدای بانچه میکنید از جود وفضل بصیر بینا
است ضائع نخواهد کرد اعمال شما را از تفضل واحسان وجزای کردارهای شما از جود واحسان خواهد داد پس
باید که نگاه دارید احکام اورا از اوامر ونواهی کما قال فی المثنوی ؛ از پی آن گفت حق خود را سمیع ؛ تا ببندی
لب زگفتار شنیع ؛ از پی آن گفت حق خود را بصیر ؛ که بود دیدوریت هر دم نذیر ؛ از پی آن گفت حق خود را
علیم ؛ تا نیندیشی فسادی تو زبیم ؛ بیت هر چه دانستنی در دو جهان ؛ نیست از علم شامل تو نهان
و در تفسیر روح البیان آمده والبصر فی حقه تعالی عبارة عن الوصف الذی ینکشف به کمال نعوت المبصرات
والحظ الذی للعبد من البصر ان یعلم انه خلق البصر لینظر الی الآیات والعجائب لملکوت السموات
فلا یکون نظره الا عبرة گویند که از حضرت پرسیدند که آیا کسی هست مثل تو فرمود هر که نظر او عبرت باشد و
خاموشی او فکر باشد و کلام او ذکر باشد پس آنکس همچون من است محققان گفته اند که درین آیات
اشارتست بانکه مفارقت اهل وعیال برای مصلحت دنیوی گناه نیست پس چگونه گناه باشد اگر مفارقت
کنی از ایشان برای مصلحت دینی بلکه مأموریم بمفارقت ایشان برای زیارت بیت الله پس چگونه باشد برای
زیارت الله پس واجب است در زیارت بیت الله مفارقت اهل وعیال واوطان ودر زیارت الله مفارقت
ارواح وابدان پس بگذار نفس خود را و بیا گو الله وهمه را ترک کن که قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
ونستعوا [illegible] اشارتست بانکه اهل ارادت مال را تقسیم کنند درمیان اقربا واحباء خود برفرض تعین خدا مانند
میراث زیراکه مرد در طلب حق وهمه اند ایشان وان تعفوا اشارتست بوصول حق اقرب التقوی وان
ترک ما سوی الله است ولا تنسوا الفضل بینکم در مقام در دنیا است زیراکه در آن [illegible] بهشت [illegible] بجای
بروز قیامت از فضل اوست که احلنا دار المقامة من فضله ان الله بما تعملون بصیر مع تعالی بانعام
فضل وفقدان آن بیناست اللهم اجعلنا من استعد للقائک وتهیأ النوال وصالک حافظوا
محافظت کنید علی الصلوات بر نمازهای فرائضیه ومراد از صلوات نماز پنجگانه است بر وزن شب
وعدد آن ثابت شد از آیات دیگر از قرآن وازاحادیث متواتره ونماز وسطی ودرین آیت آنست که

بیان

کہ درمیان دو عدد متساوی باشد و کمتر ازین پنج اندکہ دو نماز یعنی فجر و ظہر اول است و مغرب و عشا بعد است و درمیان این ہر دو عدد متساویہ صلوات وسطی ست وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وخصوصاً نماز وسطے یعنی شرائط محافظت بخصوصیتہ بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز وسطی بقول انس ابن مالک و معاذ ابن جبل و ابو امامہ و جابر رضی اللہ عنہم نماز بامداد است زیراکہ مابین شب و بیاض نہار است یا مابین نماز لیلی و نہاری است یا از ہر طرف او نمازی است کہ در او قصر واجب است و بقول عمر و زید بن اسامہ و نیز بعضے از اصحاب دیگر رضی اللہ عنہم نماز وسطی نماز پیشین است بجہت آنکہ او را در وسط النہار میگذارند یا در وسط صلوة نہاریہ است و بروایت دیگر از فاروق و مرتضی و عائشہ و ام سلمہ و حفصہ و ابن مسعود و دیگر از اکابر رضی اللہ عنہم اجمعین نماز دیگر ست و درہمین باب حدیث صحیح واقع شد در حرب احزاب کہ فرمود علیہ السلام شغلونا عن الصلوة الوسطے صلوة العصر و بجہت آن ارشاد نمود کہ دو نماز روز یکجانب اوست کہ در یکی قصر است و دیگری نہ و دو نماز شب نیز بیکجانب دیگر ہمین توجیہ دارد و ان نماز شام و نماز خفتن است کہ در یکی قصر است و در دیگر نہ و بروایتے از ابن عباس رض نماز وسطی نماز شام زیراکہ او میانہ است در مقدار رکعات چہ اکثر رکعات فرضیہ چہار اند و اقل او دو و مابین اقل و اکثر سہ رکعات اند و آن نماز شام است یا مابین دو نماز خفائیہ و دو نماز جہریہ است و جماعتی برآنست کہ نماز خفتن نماز وسطی است زیراکہ درمیان دو نماز جہریہ واقع شدہ است افتتاح و اختتام عبادات لیلیہ بدیشان است یا مابین دو نماز است کہ قصر را در آن راہ نیست باید دانست کہ صلوة الوسطی بمعنی متوسط است و اوسط شی بہتر و افضل می باشد و ان صلوة عصر است کہ مابین دو صلوة شب و دو صلوة روز است نیز بدلیل حدیث کہ واقع شد در روز احزاب شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر ملاء اللہ قبورہم و بیوتہم نارا و فضیلت آن بجہت کثرت اشتغال مردمان در انوقت بتجارات و مکاسب است و ہم در وقت اجتماع ملائکہ شب و ملائکہ روز است و در حدیث شریف است من فاتتہ الصلوة العصر فکانما وتر اہلہ ومالہ و نیز حدیث یوم الاحزاب حجتی است قوی برآنکہ قائل است الصلوة وسطی بجز نماز عصر و ہم برآنکہ گوید کہ نماز وسطے مبہمہ است کہ مبہم داشت خدا تعالی او را برای تحریص خلق بر محافظہ آن مثل ساعۃ اجابۃ روز جمعہ و اگر گوئی آنچہ کہ روایت کرد حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ عنہا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی والصلوة العصر دلالت میکند برآنکہ نماز وسطی غیر از عصر است گوئیم

گویم محتمل است که باشد وسطی لقب آن و عصر اسم آن پس بعد ذکر لقب ذکر نام او فرموده وَقُوْمُوْا اَمر
امر میکنید که بپای ایستید لِلّٰهِ برای خدای قَانِتِیْنَ در حالیکه فرمان بردار انید یعنی نماز گذارندگان و
گفته اند که مراد از قنوت سکوت است در نماز زیرا که زید بن ارقم رض میفرمود که هر یک با ما در عهد رسول الله صلعم
در نماز با همدگر سخن میگفت چون حکم قُوْمُوْا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ نازل شد ساکت شدند فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر
بترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضار یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حالت رفتن اگر وقوف
ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمة الله و نزد امام شافعی رحمة الله در وقت مستی خوف نماز توان گذار خواه
امکان وقوف باشد خواه نباشد اَوْ رُکْبَانًا یا سوار و نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود رو بقبله
یا پشت بدان فَاِذَآ اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف فَاذْکُرُوا اللّٰهَ نماز گذارید باتفاق اکثر
علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدا را کَمَا عَلَّمَکُمْ
همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرائط شکر مَّا لَمْ تَکُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ آنچه نبودید شما که از او دانید
و مراد تشبیه است که باشد ادای نماز بر وفق آنکه آموزانید او را خدای تعالی و شکر گوئید او را چنین شکری که بتقابل
تعلیم او باشد مر شما را آنچه نبودید شما که از او دانید از شرائع و احکام آن که از آنجمله کیفیت اقامت نماز است در حالت
خوف و امن و اینجا باید دانست که نماز بمنزله ضیافت است که مهیا فرموده است او را خدای برای بندگان
خود در هر روز پنج بار چنانچه در ضیافت فراهم از انواع اطعام میباشد مر هر طعامی را لذت
دیگر و رنگ و بوی دیگر پس همچنین در این نماز ارکان افعال مختلفه اند و مر هر فعل را از نماز لذت است
و تکفیر ذنوب است مرویست از کعب احبار رض که فرمود خدای تعالی بموسی در وقت مناجات او
که ای موسی چهار رکعت ظهر که ادا خواهند نمود احمد من و امت او بدهم ایشان را بعوض رکعت اول مغفرت
و به رکعت دوم گران بار کنم پله نکوی ایشان و به رکعت سوم مقرر فرمایم بایشان ملائکه که تسبیح کنند و
و امرزش خواهند برای ایشان تا آنکه نماند فرشته در آسمان و نه در زمین مگر آنکه استغفار خواهد مر ایشان را
از گناه و هر کرا استغفار کنند ملائکه او را عذاب نکنم هرگز و در رکعت چهارم بکشایم بر ایشان درهای
آسمان و بهشت بسوی ایشان حور عین ای موسی چهار رکعت عصر بخوانند احمد من و امت او هر چه خواهند از
حاجتی مگر دهم بایشان و محروم نسازم ای موسی سه رکعات مغرب بخوانند احمد من و امت او بکشایم بر ایشان
درهای آسمان ای موسی چهار رکعات نماز عشا بخوانند احمد من و امت او بهتر است مر ایشان را از دنیا و

بیان نماز در وقت خوف و امن

بیان نماز بمنزله ضیافت بودن

فضیلت چهار رکعت ظهر و عصر و مغرب و عشاء

و نامها و بیرون خوانند رفت از دنیا پاک و صاف از گناه چنانچه امروز زاده است ایشان را و ایشان را
و هم باید دانست که رخصت و جائز نیست مر کسی را که آواز اذان بشنود که جماعت ترک کند زیرا که جماعت
سنة موکده است که عامت تاکید کرده شده است تا آنکه اگر گروهی از محله جماعت را ترک نمایند واجب است
قتال بر ایشان بسلاح زیرا که جماعة از شعار اسلام است و اگر ترک نمود یکی از ایشان بغیر عذر
تعذیر مر او واجب آید و گواهی او قبول نیست و گنهگار شوند همسایگان و امام و مؤذن بجا موش
ماندن ازو کذا فی روح البیان و در غنیة الفتاوی مسطور است هر که بیاید مسجد جامع بسبب کثرت
جماعة در نماز پس مراد مسجد محله او افضل و اولی است خواه قلیل باشد در آن نمازیان خواه کثیر زیرا که
مر آن مسجد را بر او حق است که معارض او نخواهد شد کثرت جماعة و نه زیادتی تقوی و علم غیر او و باید که
مبادرت کند بصف اول بمقابله امام زیرا که در حدیث شریف آمده است که فرمود علیه السلام یکتب
للذی خلف الامام بحذائه مائة صلوة وللذی فی الجانب الایمن خمس وسبعون صلاة وللذی فی
جانب الایسر خمسون صلاة وللذی فی سائر الصفوف خمس وعشرون صلاة کذا فی القنیة و بر
گردنهای مردان نرود برای رسیدن بصف اول و فرجه در میان نگذارد و برابر پیوسته مقابل و محاذی
گردنها و شانهای یکدیگر در صف بایستد که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم رصّوا صفوفکم وقاربوا
بینها وحاذوا بالاعناق فوالذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل
الصف کانه الحذف الخلل الغرض کلام در ادای نماز به حضور و توجه تام است **بیت** محراب ابروی تو
اگر قبله ام نبود * کی بر فلک برند ملایک نماز من و فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة مر
اهلک بالصلوة فان الله یاتیک بالرزق من حیث لا تحتسب **شعر** الا فی الصلاة الخیر والفضل
اجمع * لان بها الارباب لله تخضع * واول فرض فی شریعة دیننا * وآخر ما یبقی اذ الدین یرفع * فمن
قام للتکبیر لاقته رحمة * وکان کعبد باب مولاه یقرع * وکان لرب العرش حین صلاته * نجیا فیا طوبی له
حین یخشع کذا فی شرح اربعین النوویة للشیخ احمد الفشنی رحمة الله علیه و گویند که در شهر نیشاپور آهنگری بود
که پیوسته نماز با جماعت میخواندی اتفاقاً عازم سفر شهر دیگر شد و چون نزدیک آن شهر رسید انتقام محافظت
آنجا بسبب محافظت راه برای دزدان نگاه داشته بودند و ده نفر دزدان گرفتار کرده بودند که ناگاه یکی
از ایشان بگریخت حافظان بخوف جان از پادشاه آنگاه آن آهنگر غریب الوطن را گرفته در سلک

بیان فضیلت نماز با جماعت

حکایت

دزدان آورده پیش پادشاه بزندان پادشاه بسبب شهرت ایشان هیچ تفحص حال ایشان نکرده
همه را بزندان فرستاد چون وقت نماز رسید آن آهنگر بیچاره بقید افتاده تیمم کرده در نماز مشغول شد و دست
بدعا بر داشت و گفت خداوندا تو علیمی تو بصیری تو مخبری تو عدلی تو نصیری این مظلوم را بی جماعت از نماز آن باید
چون مناجات بتقاضی الحاجات آغاز نهاد ناگاه پادشاه از تخت خود افتاد و لاحول کنان از خواب بیدار شد
و باز بر تخت آرامید باز افتاد و باز بر تخت خوابید باز از سر تخت بر زمین افتاد و در دل خود گفت شاید کسی مظلوم
ناحق در زندان گرفتار آمده باشد و این صدمه که بمن رسید جزای اوست در حال خادمی بزندان خانه بفرستاد
تا که تفحص کند که شاید کسی در آن مظلومی باشد آن فرستاده فریاد کرد که کسی مظلوم بیگناه در زندان گرفتار است
آن آهنگر جواب داد که آن مظلوم منم او را فی الفور پیش پادشاه حاضر آورد پادشاه صاحب ملک و سپاه از
احوال آن تفحص فرمود آهنگر سرگذشت خود بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه از استماع احوال او بسوخت
او را از قید رها کرد الغرض برکت جماعت اینست که آهنگر ببرکت خواندن نماز بجماعت از قید خلاصی یافت
باز آن پادشاه با آهنگر گفت که اگر ترا دشواری و حاجتی پیش آید نزد ما بیا و بگوئی و مرا یاد کنی گفت ترا چرا یاد کنم
او را یاد کنم که ترا سه بار از تخت بر زمین انداخت امام رافعی در شرح مسند آورده اند که نماز صبح آدم ع
خوانده اند و نماز ظهر داود ع و نماز عصر سلیمان ع و نماز مغرب یعقوب ع و نماز عشا یونس علیه السلام خوانده اند و این

حکایت

همه نمازهای انبیاء علیهم السلام جمع فرمود خدای معبود بر حبیب خود و برامت او بجهت عظمت شان حضرت
رسالت محمد مصطفی و امت او علیه الصلوة والسلام حکایت میکنند که شیخ ابو العباس رحمه الله در ابتدا
جوالقی میکرد و لهذا بجوالقی مشهور گردید و منبر وعظ بنشسته روزی خریداری را فراموش ساخت چون
وقت نماز آمد بخواندن نماز مشغول شد که در اثنای نماز در دل او خطور کرد که خریدار فلان جوالق کدام کس
بود چون سلام نماز داد گفت به شاگرد خود که در نماز بخاطر من آمد که فلان جوالق بدست کدام فروختم شاگرد
گفت یا استاد انت فی اداء الصلاة او فی تحصیل الجوالق پس اثر کرد این سخن شاگرد در دل شیخ پس ترک
جوالق و گذاشت دنیا و مشغول شد بریاضت تا آنکه رسید بان مرتبت که رسیده مردان بسعی و رنج بجای
رسیده اند تو بی بهر کجا رسی از نفس بپرورشی روایت است از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه
که خیر الایام یوم الجمعة وخیر الشهور شهر رمضان وخیر الاعمال الصلوة بخمس لوقتها اذا فی ذنبات
ابن حجر وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما یعنی قریب المرگ شوند وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا

دیگر آنکه زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک ساله عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده
تا عده ترک تزیین و تجمل نموده میگذرانیدند اگر از اهل مدر بودندی در همانخانه با اولیای شوهر بسر بردندی و اولیای
زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان
مرتب ساختندی و یک ساله از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتیکه از
خانه مقرره بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت ع بمدینه آمد مردی طایفی درگذشت
و از زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت صلعم ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی
تعین نفرمود اما حکم کرد که یک سال از ترکه شوهر نفقه بدو رسانند در آن محل این آیت نازل شد و حکم
فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند وَصِيَّةً فرض کرده شد وصیتی و حفص
بنصب خوانده معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان
مَتَاعًا متعه دادن نفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا بیک سال غَيْرَ إِخْرَاجٍ
بدل اشتمال است از متاعا ای بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از
انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال از مکان
شوهران باختیار خود فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر یا ای حاکمان و
امامان دین فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت و طلب
شوهر از آن چیزیکه بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت
امر وی کند صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی در وقت نبودن اولاد و ثمن
باشد از ترکه بوجود اولاد منسوخ است و عدت یکسال با چهار ماه و ده روز منسوخ شد چنانکه گذشت و سکنی
نیز ساقط شد بقول امام اعظم رحمة الله علیه وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند
مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ متعه است که بدان برخوردار شوند بطریق نیکو و توسط و نه غلو و نه تقصیر حَقًّا سزاوار
گردانیده است خدای این را سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزگاران مراد متقیان اند از شرک یعنی
همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد از طلاق و عدت يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ روشن
میگرداند خدای برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید از معاش و معاد لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید
شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید کما قال فی المثنوی * کشتی بی لنگر آمد مرد شر *

که زباد کتر نباید او حذر لنگر عقل است عاقل را امان ❊ لنگر دریوزه کن از عاقلان ❊ و درین آیه اشارت
که زن طلاق داده شده چون مبتلی شدند در فراق وجدائی از شوهران خود الله تعالی برای تسکین و آرام
ایشان امر فرموده بمتعه دادن ایشان را یعنی اشاره با آنکه مرید صادق چون مبتلی شود در طلب حق
بفراق عزیزان و خویشان و خروج از مال وجاه دنیا و ترک اوطان و مکان و نقل شود در بلاد صحبت
خواص بندگان به طلب فوائد پس خدا تعالی باحسان و کرم خود دلهای ایشانرا امتاع معروف کند
بدان برخوردار شوند همچنین بیان میکند برای شما آیات الطاف خود شاید که در عقل شما آید بسبب انوار
الطاف و کمالات اوصاف او پس باید که آدمی نظر بدنیا نکند بلکه عبرت پذیرد و از منافع آن تا آنکه برسد
بمطلوب خود و آن وصال بحق است حکایت کنند که حضرت شقیق بلخی ❊ تا سه روز گرسنه ماندند
و طعامی نیافتند مشغول بعبادت رب بودند و بغایت ناتوان شدند دست بدعا برداشتند و گفتند
ای پروردگار مرا سیر میکنی درین بین شخصی را دیدند که استاده است و میگوید یا شیخ سلام علیکم بیا همراه من
پس شقیق همراه او رفتند در خانه او رسیدند دیدند که گوناگون از طعام نهاده است و قریب خوان های
طعام غلامان و کنیزکان نشسته اند پس شقیق از آن خوردند و استاده شد گفت آنکس که همراه او رفته بود
که کجا میروی گفت به مسجد گفت چه نام داری گفت شقیق گفت ای شقیق این خانه و غلام و کنیزک از تست
و من نیز غلام توام زیرا که غلام پدر توام و پدر تو مرد اکنون خانه و آنچه در خانه است برای تست گفت شقیق اگر تو
غلام من هستی ترا آزاد نمودم برای خدای و اگر این مال منست همه بتو بخشیدم و نمیخواهم ازین مال چیزی که مانع
عبادت خدا شود و نعم ما قال السعدی رحمة الله تعلق حجابست و بیحاصلی ❊ چو پیوندها بگسلی واصلی
نقلست که روزی نزد حضرت سلیمان شراب بهشتی آوردند و گفتند اگر این شراب را بنوشی مرگ نخواهی
چشید پس حضرت سلیمان از سگی پرسیدند که این شراب بهشتی را بنوشم یا نه گفت نه نوشی گفت چرا گفت
این را بنوشی طول عمر خود در قید خانه دنیا خواهی ماند و موت عزت بهتر است از عیشی که در قید خانه بگذرد
بهمه حال اسیری که ز بندی برهد ❊ بهتر از حال امیری که گرفتار آید ❊ حضرت سلیمان فرمود ای سگ
نیکو گوئی و آن شراب در دریا انداختند از آن روز آب آن دریا شیرین شد شعر تزود من الدنیا فانک
راحل ❊ و بادر فان الموت لا شک نازل ❊ و ان امرأة قد عاش سبعین حجة ❊ و لم یتزود للمعاد لجاهل
و دنیاک ظل فاترک الحرص بعد ما ❊ علمت فان الظل لا بد زائل ❊ گر اند همتی مغرور نما قال ❊ گهی ان

از تنگدستی حسنه پیش نه چو دیسترا و ضرا حال اینست نه نداتم کی بحق پردازی از خویش یا اللهم اخصانی من الموانع و در تفسیر زاهدی فرموده اند ذکر فی الاية الاولی حقاً علی المحسنین ای الموحدین زیرا که متعه دادن آیة واجب بود که مهر مسمی نبود و بدین آیة حقاً علی المتقین گفت زیرا که مطلقات مطلق یاد کرده و هر که مطلقه را مهر بود متعه واجب نبود و لکن مروت بود و مستحب فلهذا ذکر المتقین لانه انما یعطی المتعة نفلا من کان متقیا کما قال ابن عباس للسائل متعها ان کنت متقیا ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ آیا ندیده ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه کرده و امام واحدی میگوید که معنی رویة و اینجا بمعنی رویة قلب است و آن بمعنی علم است و علما گفته اند که در همه جاها که از قرآن مجید لفظ الم تر واقع است حال آنکه ندیده اند او را پیغمبر مراد از و علم است و در تفسیر میسر آورده اند و تحقیقه اعلم ذلک و در کواشی مذکور است معنی آن وجوب است زیرا که همزه استفهام چون بر نفی باید استفهامی آید بمعنی تقریر و ایجاب کند پس معنی این است بدرستی که دانستی ﴿إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ﴾ بسوی آنکه بیرون رفتند از منزلها و سراهای خود ﴿وَهُمْ أُلُوفٌ﴾ جمع کثرت است و ایشان هزاران بودند امام سدی رحمة الله گوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یکبار از ده بیرون رفتند ﴿حَذَرَ الْمَوْتِ﴾ از جهت احتراز کردن از موت و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند ﴿فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ﴾ پس گفت مر ایشانرا که ﴿مُوتُوا﴾ بمیرید همه یکبار مردند و در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار مردند با چهار پایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا در گذشتند و بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ﴿ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾ پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بر آن وجه بود که روزی حزقیل بن بوزی که ثالث خلفای موسی بود بر آن موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه اثر هیبت بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشانرا زنده گردانم و این دعاء حزقیل از آن جهت بود که انبیا ملعن باشند بحکمت و موت آن قوم موت عقوبت بود نه موت اجل و موت ایشان همچنان بود و چون مرگ هفتاد تن که با موسی بودند بطور رفته بودند که بسوخت نشان از خدای

ع

خدای عز وجل و باز بدعای موسی زنده شدند و نظیر وی قصهٔ حضرت عزیر است که مبعوث شده
اختلاف است فاماته الله مائة عام ثم بعثه و در عدد این قوم اختلاف است و درست تر آنست که هشتاد
هزار بودند و بدعای حزقیل زنده شدند و متابع وی شدند و با کافران حرب کردند و بعضی گویند که سی هزار بودند و بهر وجهی که هست مراد
ازوی عظه و تنبیه است بر یاران مصطفی علیه السلام و رضی الله عنهم و ترغیب بغزو نشست بحرب کافران
که بعضی از یاران سستی میکردند و از کافران می ترسیدند و از خانه بیرون نمی آمدند و بحرب نمیرفتند
از بیم مرگ خدای عز وجل این آیت وحی کرد که قومی در بنی اسرائیل همچنین کردند که شما میکنید از
مرگ نترسیدند و بگریختند و همه بمردند شما چه پندارید که اگر از حرب بگریزید از مرگ برهید و در تفسیر روح
البیان است حزقیل و کان یقال له ابن العجوز لان امه کانت عجوزا فسألت الله الولد بعد ما کبرت
وعقمت فوهبه الله لها و قال الحسن هو ذو الکفل و سمی حزقیل ذو الکفل لانه کفل سبعین نبیا و انجاهم
من القتل انتهی اِنَّ اللّٰهَ لَذُوْ فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ بدرستی که خدای تعالی هر آینه خداوند فضل و رحمت است
بر مردمان وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُوْنَ و لیکن بسیاری از مردمان سپاس داری نمیکنند
خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزهای دیدند فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت
گیرید وَقَاتِلُوْا خطاب است مر این امت را و معطوف است بر مقدر تقدیرش چنین است پس اطاعت
کنید و کارزار کنید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا برای اشکارا کردن دین خدا وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ
سَمِیْعٌ و بدانید که خدای شنوا است قول مخالفان جهاد که با عذر ناپسندیده متمسک می نمایند عَلِیْمٌ
دانا است بضمائر ایشان پس ثابت شد باین آیه فضیلت قرار و نبودن فرار که در حدیث است
الفار من الطاعون کالفار من الزحف و این حدیث دلالت میکند بر حرمت خروج از مکان طاعون
و در حدیث صحیح مسلم و دیگر صحاح سته وارد شده که آنحضرت فرمودند که طاعون رجز است و بقیهٔ عذابی
که پیشینیان بآن معذب شده اند پس چون واقع شود در شهری و ملکی و شما در آن شهر و ملک باشید
از آن شهر و ملک فرار نکنید و اگر بشنوید که در شهری یا ملکی واقع شده پس در آن شهر و ملک هم داخل
نشوید زیرا که در صورت اول فرار از قضای الهی و مخالفت توکل و تسلیم است و در صورت ثانی تجری
بر عذاب الهی و اقدام بر غضب است و نیز در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه که وبا در جا افتد مردم بجای خود
کنند و صبر نمایند و از خدای تعالی برای صبر خود متوقع اجر باشند حق تعالی ایشان را بمرتبه شهیدان رساند

اشکال

گو سلامت شده و در بنجا اکثر ظاهر بنیان اشکالی رو میدهد که فرار از قحط و دیگر بلیات بلا شبهه در شریعت
جائز است چنانچه مشهور است که الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و با و طاعون که اشد بلیات است

جواب

چرا فرار ازین بلا در شریعت ممنوع داشته اند جواب آنکه این را دو جهت است اول آنکه در صورت وبا و طاعون
اکثر اهل شهر خصوصا اقارب و عشائر و اصدقا و معارف بیمار می باشند اگر مردم را حکم جواز فرار میفرمودند
این بیماران را بیمارداری که میکرد همه بخوف جان خود که خیلی شیرین است گریخته میرفتند و بیماران بی اجل می مردند
یعنی حرج عظیم میکشیدند پس درانوقت خدمت بیماران و نشکستن خاطر آنها و خاطر عاجزان و شکیبایان
که طاقت گریز مطلق ندارند حکم جهاد پیدا کرد و صبر دران مکان مثل صبر در صف قتال موجب اجر و ثواب
گردید بخلاف بلیات دیگر از قحط و خوف دشمن که این مانع از فرار در انجا متحقق نیست بلکه فقیران و بیکسان
درانوقت از همه پیش قدم میباشند در فرار و یا مستغنی میباشند از آنکه مال ندارند تا کسی دنبال آنها گیرد دوم
آنکه طاعون و وبا از آثار ارواح خبیثه جنیان است که یکبارگی برای ایذاء مسلمانان بنی آدم و غیر مسلمین
منتشر شده باین نوع اذیت میرسانند پس گریختن از مقابله ایشان دلیل ترسیدن از آنها است
و صبر و استقامت موجب ذلت آنها است پس باین جهت نیز حکم جهاد و صبر در قتال پیدا کرد و در حدیث نیز اشاره
واقع شده یعنی جائیکه فرموده اند در حق طاعون که فانها وخز اعدائکم من الجن غرض آدمی را باید که
راضی بقضا ماند کما قال السعدی رحمة الله قضا کشتی آنجا که خواهد برد ؛ وگر ناخدا جامه برتن درد
درآبی که پیدا نباشد کنار ؛ غرور شناور نیاید بکار ؛ و نیز در حدیث آمده که الحذر لا ینفع من القدر و اما
تقدیر معلق را نفع میدهد صدقه و خیرات کما قال علیه السلام الصدقة و الصلة تعمران الدیار و تزیدان
فی العمر و بعض محققان میگویند که مقدرات بر دو گونه اند یکی آنکه دران تغیر و تبدل راه ندهد و آن
چهار چیز است عمر و رزق و اجل و سعادت یا شقاوت دوم آنکه دعا و صله رحم و دیگر از نیکوئیها در آن
اثر کنند و ظهور آن در اشیا پیدا کنند مگر این حصول و ظهور اثر آن دعا و غیره بجهت آنست که همین
طریق مقدر بود چنانکه نقل است که گروهی از حواریین حضرت عیسی و نیز حضرت عیسی موجود بودند که شخصی
گذشت فرمودند حضرت عیسی که بیاید جنازه این شخص را وقت ظهر و انوقت جنازه او حاضر نیامد حضرت
عیسی علیه السلام درین متفکر بودند که درین این حضرت جبرئیل نزول فرمودند حضرت عیسی بجبرئیل فرمودند مرا
خبر داده بودی به مرگ آن و او نمرد گفت جبرئیل که آری خبر داده بودم مگر او سه نان خیرات داد و بسبب آن

نجات یافت از مرگ لہذا فرمود علیہ السلام وصلہ رحم عمر را زیادہ میکند یعنی در تقدیر ہمین نوشتہ بود
کہ اگر صدقہ خواہد داد عمر او زیادہ گردد یا ثواب زیادہ از عمر خود خواہد یافت مثلاً عمر او سی سالہ بود و درین مدت
عمر نیکوئیہا کرد ثواب یافت بسبب این نیکوئیہا چنانکہ شصت سال زندہ ماند و نکوئیہا بجا آورد اللہم اجعلنا
من الذین یفرون الی اجابتک ویمیلون مَنْ استفہامیہ مبتدا است ذا اشارہ است بسوی وام دہندہ
و خبر مبتدا است اَلَّذِیْ صفت ذا یا بدل از وے است یعنی کیست آنکہ بخلوص نیت یُقْرِضُ اللّٰہَ وام دہد
خدا را یعنی بندگان درماندگان او را کہ وام خواہند قَرْضًا مصدر یقرض است بمعنی اقراض کقولہ
تعالی انبتکم من الارض نباتا وام دادنے حَسَنًا نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت نہد یا طالب
عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شدہ کہ ثواب قرض دادن از صدقہ زیادہ است و برین تقدیر مضاف
محذوف باشد ای یقرض عباد اللہ و اصح آنست کہ اینجا حذف مضاف و اضمار نیست و مراد از قرض صدقہ است
تشبیہ کردہ صدقہ را فی سبیل اللہ در لزوم جزا بوام کہ بی شبہہ اعطاء عوض بران لازم است و قرض حسنہ
برین تقدیر آنست کہ خالص برای خدا دہد یا از مال حلال تصدق کند سہ قرض دہ زین دولت اندر قرض
تا کہ صد دولت ببینی پیش رو ٭ اندکی زین شرب کم کن بہر خویش ٭ تا کہ حوض کوثری یابی پیش ٭
و گویند قرض حسن بقول مجاہد نفقہ است و از انواع قرض حسن گفتن کلمہ سبحان اللہ الحمد للہ ولا الہ الا اللہ
امام اعظم رحمہ اللہ استفہام را حمل بر نفی میکنند یعنی آیا کسی ہست کہ قرض دہد تا فَیُضٰعِفَہٗ
منصوب است باضمار ان یا بنا بر جواب استفہام پس تا خدا مضاعف گرداند و زیادہ بر زیادہ سازد
اجر آن قرض را لَہٗ از برای او اَضْعَافًا جمع ضعف و حال است از ہای کہ در یضاعفہ است کَثِیْرَۃً
ضعفہای بسیار مبہم گذاشت تا اضعاف کثیرہ را بیرون از حیز شمار تصور کنند و گویند یک حسنہ مقصد
و امام بیہقی میگوید کہ تضعیفات فضیلت از جانب خدا تعالی کہ نمید انند او بجز خدای تعم قال لسعدی
علیہ الرحمۃ نکوکاری از مردم نیک رای ٭ یکی را بدہ مینویسد خدای ٭ کرم کن کہ فردا کہ دیوان نہند ٭
منازل بمقدار احسان دہند ٭ در تفسیر ایہی آوردہ اند کہ نظم آیت اول فرمود با کافران حرب کردن
و درین با کافران نفقہ باید والقرض القطع ومنہ المقراض والقرض بحسب ان لایمن بہ علی المستقرض
ولا یوذیہ بسببہ کما قال تعالی ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی وقال ابن عباس القرض الحسن ان
یستہ ویصغرہ ویعجل وہذا التلطف فی الامر بالاعطاء چون این آیۃ نازل شد یہود مطعنہ زدند کہ خدای

خدای چیزی بخواهد که از ما قرض بستاند چون مومنان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض
مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض را
چرا میطلبد آنحضرت صلعم فرمود که میخواهد که تا شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله
مرا دو خرماستانهاست و بهترین آن خرماستان حنینه نام دارد و اگر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن
بهشت من میشوید سید عالم فرمودند که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان آن در ریاض جنان بتو
دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند پس دست مبارک رسول صلعم بگرفت
و حنینه را در راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال بدر خرماستانها آمد مادر فرزندان او را گفت یا ام الدحداح
این حدیقه را صدقه دادیم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانیم و تو و کودکان تو با من باشید
ام الدحداح گفت خوش سودای است بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت صلعم در باره او فرمود
کم من عذق رداح و دار فی الجنة لابی الدحداح وَاللّٰهُ يَقْبِضُ و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را
بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آنست وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را
بر جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آنست وَاِلَيْهِ و بسوی او تعالی یعنی بپاداش او
تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد از خیر و شر بعوض سخاوت بهشت یابید بعوض بخل دوزخ و در معنی
قابض و باسط محققان راسخان نسبت ربحر الحقائق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده
اوست دست بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و دست اغنیا نکشند قابض اوست
که دیده شهود اغنیا جز وی نبیند و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند و بعضی چنین فرموده
که یکی را بقبض در زندان خود گرفتار گردانید و یکی را به بسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت
قدس سره گفته که الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست
رباعی گاهی که بخود درنگرم پست شوم * گاهی که بتو نگه کنم مست شوم * در حیرتم از حالت خود
یا دلدار * حیران شده ام فتاده و دست شوم * کذا فی الحسینی و امام حجة الاسلام غزالی قدس سره
در شرح اسماء حسنی میفرماید قابض آنکه فرا میگیرد ارواح را از ابدان و باسط آنکه نشر میکند ارواح را
در ابدان و در رساله قشیری مذکور است که قبض و بسط بموافق ترقی بنده حالت خوف و رجا
و قبض برای عارف بمثابه خوف و ترس مبتدی است و بسط برای عارف بمثابه رجای مبتدی است و به تقدیر

رباعی

این آیه مشتمل بر عدہ وعید است لتقلبت که جماعتی از توانگران وگدایان باہم نشسته بودند توانگر
از انہا گفت که خدا تعالی در حد یاپان بلند فرمود که از ما وام طلبید وگدا گفت اگر در حدیه ماوزگترست زیرا که
قرض از برای ما طلب فرمود وگاہی وام گرفته میشود بضرورت از برای آنکه دوست نباشد واز تو
قرض نیخواہد مگر برای دوست نه بینی که وفات یافت رسول الله در حالیکه جامه مبارک آنحضرت نزد
یهودی بعوض جو گرو بود و به بین که کدام وام گرفت وبرای که وام گرفت زیرا که آن جو فقط برای قوت
عیال خود گرفته بودند و برای خود تا که بفراغ دل مشغول بحق شوند و در حدیث شریف وارد است
یقول الله تعالی یوم القیمة ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی قال رب کیف اطعمک وانت رب العزة
قال استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذالک عندی ومرضت فلم تعدنی
این بنا بر شفقت و تلطف است بحال بیماران وگدایان واین را محققان تنزلات رحمانیه میگویند
ونعم ما قال فی المثنوی ای که خوبان زاینه زیبا شود ۞ روی احسان از گدا پیدا شود ۞ پس ازین فرمود
حق در والضحی ۞ بانگ کم زن ای محمد بر گدا ۞ چون گدا آئینه جود است هان ۞ دم بود بر روی آئینه
زیان ۞ اللهم متعنا بما الهمت قلوب اولیائک واجعلنا من الذین قصر اعینهم علی الاستطلاع
انوار لقائک الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی وعلم تو منتهی نشد الی الملاء گروه محتبی از اشراف
رای من بنی برای تبعیض است از ملا بنی اسرائیل ای حال آنکه از برخی اولاد یعقوب من برای
ابتدا است و متعلق است بالملاء متعلق شد بان جار اول بعد موسی بعد از وفات موسی اذ قالوا
چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبر را که بود ایشان را وان بقول اصح اشموئیل بود که حق
سبحانه تعالی او را بعد الیسع بہ بنی اسرائیل فرستاده گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون
بن صفیه بهر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز اینده برای ما یعنی تعین از میان ما
ملکا پادشاهی تا باعانت و نقاتل کارزار کنیم بجزم است بنابر جواب فی سبیل الله در راه خدا
جالوت قوم او وایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که ہمواره بت پرستند وشرک می ورزیدند و
اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل بدست ایشان زبون مانده بودند ومیان ایشان ملکی نبود قرانی نه
سبب آن از پیغمبر خود استدعا ملکی وحاکمی کردند که بعد او جهاد تو [illegible] قال گفت [illegible]
عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا چون فرض گردانیده [illegible]

کارزار کردن با دشمنان انکه شما مقاتله نکنید قَالُوْا وَمَا گفتند چیست امید است برای استفهام
انکاری است لَنَا خبر است مارا وچه بران وارد کہ اَلَّا نُقَاتِلَ تا قتال نکنیم فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ در راہ
خدا وَقَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَاَبْنَآئِنَا حال انکه ہر آینہ بیرون کردہ اند مارا از مواضع ومساکن ما
وپسران ما یعنی مارا مہجور ساختہ اند از ایشان در حدیث است کہ جالوت از ابنای ملوک زمانہ ایشان چہار صد
وچہل تن اسیر گرفتہ بود وچندان گروہ را از منازل ایشان بیرون کردہ وبدان سبب ایشان در زحمت
حرب مبالغہ داشتند وگویند کہ چون حضرت موسی وفات یافتند یوشع در بنی اسرائیل باحکام توریت
حکم میفرمودند وچون یوشع وفات یافتند ہمچنین کالب علیہ السلام ایشان را باحکام توریت عمل میفرمودند چون ایشان
نیز دنیا را پدرود کردند در بنی اسرائیل نہایت فساد پیدا شد پس حضرت الیاس درمیان ایشان مبعوث
شدند ایشان توریت را تعلیم میفرمودند باز بعد از حضرت الیاس الیسع پیغمبر آمدند وبعد از وفات الیسع
درمیان ایشان خلاف جور وستم شایع شد خدا تعالی بادشاہ جالوت قوم او را بر ایشان مسلط فرمود
بحدیکہ بسیاری از اولاد ایشان اسیر کردند وبسیاری اولاد ایشان را کشتند تا انکه نگذاشتند از بنی اسرائیل
نفسی مگر یک زن حاملہ را گذاشتہ بودند او پسر زائید کہ نام او شمویل بود تا انکہ او کلان شد ودر بیت
المقدس توریت خواند وشیخی از علمای ایشان آن پسر را بفرزندی خود گرفت چون این پسر بحد بلوغ
رسید شبی قریب پدر خود خفتہ بود کہ جبرئیل از حکم رب الجلیل رسید واین پسر مشابہ آواز شیخ ندا کرد کہ یا شمویل
پس این پسر بیقرار ومضطر شدہ استادہ شد گفت ای پدر مرا میخوانی گفت ای پسر تو بجای خود آرام کنی
پس آن پسر بجای خود در خواب رفت باز بار دوم ہمچنین واقع شد ودر بار سوم جبرئیل بر وظاہر شد وگفت
برو بسوی قوم خود درمیان رسالت خدای خود دعوت کن ایشان را بسوی دین زیرا کہ ترا پیغمبری دادہ اند
وچون شمویل درمیان ایشان دعوت آغاز نہاد ایشان انکار کردند وگفتند اگر تو پیغمبر حق ہستی وعاکن
کہ بادشاہی وحاکمی درمیان ما پیدا رسد کہ بمدد او جہاد توانیم کرد فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْہِمُ الْقِتَالُ پس
آن ہنگام کہ نوشتہ شد بر ایشان کارزاری با عدای دین تَوَلَّوْا برگشتند واز فرمان برو اعراض کردند اِلَّا
قَلِیْلًا مِّنْہُمْ مگر اندکی از ایشان سہ صد وسیزدہ تن بودند وَاللّٰہُ عَلِیْمٌ وخدای داناست بِالظّٰلِمِیْنَ
بہ ستمکاران کہ از جہاد تخلف ورزیدند ونعم ما قال الحافظ خوش بود گر محک تجربہ آید بمیان تا سیہ روی
شود ہر کہ در وغش باشد واز این آیہ مستفاد شد کہ خواص از بندگان وایشان اندک بودند کہ وقلیل

وقلیل من عبادی الشکور واین قلت خواص و زهاد نه بیشتر لیکن چیز عزیز قلیل هست باشد از چیزی قلیل و
خوار کما قال السعدی خاک مشرق شنیده‌ام که کنند به چهل سال کاسهٔ چینی صد بروزی کنند در بغداد به
لاجرم قیمتش همی بینی به و در تفسیر زاهدی مذکور است که و بعضی از قصه همی بگویم تا تفسیر آیت معلوم تر گردد
بدانکه ابراهیم را پسری بود اسمعیل نام عرب از نسل وی بود و هیچ نبی نبود از نسل وی مگر مصطفی خاتم
انبیا و پسری دیگر بود نام وی اسحاق و اسحاق را پسری بود نام وی یعقوب و یعقوب را دوازده پسر بود
و بنی اسرائیل همه از نسل این دوازده پسر بودند و از این پسران یکی را لاوی نام بود نبوت در خاندان وی
بود و دیگر پسری یهودا نام ملک در خاندان وی بود و اغلب در بنی اسرائیل نبی دیگر بود و ملک دیگر و سپاه
و قتال بدست ملک بودی و ملک بفرمان نبی بودی الحجه فرمان رب بودی نبی بملک رسانیدی و ملک بقوم
رسانیدی تابوتی بود بنی اسرائیل را که چون بحرب در آمدندی تابوت را پیش آوردندی و وقت ظفر و نصرت
بنی اسرائیل را بودی و سپاه دشمن هزیمت شدندی تا روزگار برآمد خلاف و معاصی در میان این قوم بنی اسرائیل
بسیار شد و ملک گردن از فرمان نبی باز پیچید و بر ایشان مسلط نام جالوت بود و این جالوت هم ترک
قوی بود چنانکه او را صد هزار سوار داشتند و مغفر و تنها سی صد رطل بود و هشتصد هزار سوار بسیار زر داشتی
بیامد بحرب بنی اسرائیل چون بنی اسرائیل آن بحرب پیش رفتند تابوت پیش در آوردند بشومی الخلاف و
معاصی که اشکارا کرده بودند از نصرت و ظفر محروم ماندند تا بدانی سلاح مومن اطاعت است
چون طاعت بود و سلاح نبود کار برآید چون سلاح بود و طاعت نبود عاقبت جز مخذولی نبود و سلاح
وبال شود و جالوت ایشان را شکست و سر از کشت و زنان و دختران و مالهای ایشان غارت کرد
و خانها و سرایهای ایشان بغصب بگرفتند و تابوت را بغارت بردند ایشان از نبی خود خواستند تا ملکی و
حاکمی کرد که بمدد او با ایشان جهاد کنیم شموئیل پیغمبر دعا کرد و خداوند تعالی اجابت کرد و عصا فرستاد و گفت
اشموئیل را هر که بااین عصا برابر آید بادشاهی این قوم را سزاوار است تا روزی مردی بود نام طالوت و ما
انما سمی طالوت لطوله از فرزندان ابن یامین برادر یوسف بعضی گفتند چرننده بود و بعضی گفتند
سقا بود و خری گم کرده بود و بطلب خر بشهر آمده بود بدر خانه اشموئیل پیغمبر گذشت غلام بود [illegible] گفت بخود
بیا تا بخانه نبی در آییم هم و را زیارت کنیم هم او را بدعا وصیت کنیم تا بو که [illegible] خر [illegible]
گفت وصیت با غلام سوی اشموئیل پیغمبر آمدند اشموئیل مردی را دید [illegible]

راست و نام پیامبر درازی بدان محل بود که درازترین مردان بنی اسرائیل از سینه وی بر نگذشتی اشموئیل
مر بنی اسرائیل را گفت اینک ملک شما خداوند تعالی او را ملکی داد بر شما عجب آمد بنی اسرائیل را گفتند و
چه سزای ملکی بود که وی از سبط ملوک نیست یعنی از خاندان ملوک نیست وی از فرزندان ابن یامین است
و در سبط ابن یامین نه ملک بودند نه نبی و دیگر که مال نبود که سپاه دهد بدین دو چیز طعن کردند اشموئیل
گفت خدای تعالی او را بر شما ملکی برگزید مال ندارد و باری قوت دارد و علم حرب دارد و گفتند نبی را آیا هیچ دلیلی
بر این گفت هست و آن آنکه تابوت را که سکینه شما بود بشما باز آرد و خداوند تعالی بیاری کی وی بشما باز رساند
شاد شدند و گفتند اگر این بود ما را گردن نهیم و مطیع و فرمان بردار وی باشیم و جالوت آن تابوت را
که از ایشان غصب کرده بود و بروایتی بسر فتن وانی افگنده بود و بروایت دیگر تابوت را برده بودند و به کلیساها نهاده بودند
چون اشموئیل مر قوم را این وعده داد هر روز در آمدندی به کلیسا تا بتان را نگونسار دیدندی و عقوبت پیدا
آمد میان ایشان هر که بخفتی چهار پایها بیامدندی و شکمش را بدرانیدندی دیگر روز او را مرده یافتندی این
بسیار شد در میان ایشان گفتند ما را این عقوبت از شومی آن غصب تابوت است که هرگز در عالم
مثل این عقوبت کسی را نبوده است و گفتند نمی بینید که هر روز در کلیسا نگونسار میشوند بعاقبت
تدبیرشان بران قرار گرفت که تابوت را بگردونی برنهند و گردونرا بگاوی بربندند و چوب زنند تا
سوی بنی اسرائیل رانند و یک روایت آنست که فرشته او را از هوا برداشت و در میان بنی اسرائیل بنهاد
و یک روایت آنست که فرشته آن گاو را راند تا به بنی اسرائیل رسید و بروایتی ابن عباس نقل است آنکه تابوت
بعد وفات موسی از بنی اسرائیل بشومی عصیان ایشان خدای تعالی برداشت و هرگاه که ایشان از پیغمبر خود
آیتی و علامتی بر ملک طالوت طلبیدند فرمود نبی ایشان که نشانی ملک او آنست که بیارد نزد شما از
جانب آسمان تابوت سکینه را و فرشتگان آن تابوت را نگاه میداشتند پس آورد آن تابوت را و جمیع الناس
میدیدند تا آنکه فرود آمد آن تابوت نزد طالوت و این تابوت را بیک روایتی سه گز درازی و بیک روایت
چهل گز بود و پهنای او دو گز و بروایتی شش گز درازه و دو گز پهنا بود از چوب شمشاد زر اندوده کرده و
در وی عصای موسی و عمامه هارون و انگشتری سلیمان و یک قفیز ترانگبین که باقی مانده بود از ترانگبین
که از آسمان باریده بود برای خوردن بنی اسرائیل و رضاض الواح چون اتفاق کردند بملکی طالوت سیصد و
سیزده تن بحرب جالوت رفتند و در پیغمبر از جمله سیصد سیزده تن بود و هنوز وحی نیامده بود و در تفسیر

ذکر تابوت سکینه

و در تفسیر حسینی مذکور است چون اشموئیل برایشان حجت گرفت وایشان بر سبیل حجت جواب دادند
از حق سبحانه تعالی استدعا نمودند که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصا و ظرفی
پر از روغن بوی فرستاده فرموده که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا
با قد وی برابر آید پادشاهی را سزاوار است اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل
بخانه وی آمده و شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساواتی
نبود تا روزی مردیکه سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت لقب میکردند
بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرده و عصا با قامت وی برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ
و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بدرستی که خدا تعالی بتحقیق برانگیخت
برای شما طَالُوتَ غیر منصرف است بجهت تعریف و عجمت آن مَلِكًا حال است از وی یعنی اطاعت
طالوت را کنید در انحال که او را پادشاهی فرمان فرمائی راست قَالُوا گفتند از روی استبعاد و
استعجاب چنانچه گفته بودند فرشتگان اتجعل فیها من یفسد فیها أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چگونه باشد
از کجاست مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ و ما سزاواتریم بپادشاهی
از سبط یهودا ایم مِنْهُ از وی که از سبط ابن یمین است و از آن سبط نه مملکت بوده نه نبوت و با وجود آنکه
از سبط او مملکت نیست مردی سقا است وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ و او را عطا نکرده اند بسیاری
و فراخی از مال دنیا یعنی اگر نسبت و نسب عار است باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی
تا بتجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت پیغمبر جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ
عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً بدرستی که خدا برگزید او را بر شما و افزونی داد او را کشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ
در دانش وَالْجِسْمِ و دیگر بفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مرد نمایند و با جمال بود و بیک سر گردن
از اهل زمانه خود بلندتر مینمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدا که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد مُلْكَهُ
مَنْ يَشَاءُ ملک خود را هر که را میخواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت داری هست بلیت ملک ودود
ملک ستان او ست پس بر او بخشش نیز بخبس ؛ وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای تعالی بسیار فضل است و د
داوند تمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ دانا است باستحقاق کسی که او را برگزیند و روایت
آمده که چون بنی اسرائیل طالوت را بنظر حقارت دیدند و خود را بهتر ز او دانستند یعنی بخبر رسید لهذا خدا تعالی تو

برایشان پادشاه کرد وایشانرا محکوم رعیت او نمود نعم ما قال السعدی یکی قطرهٔ باران ز ابری چکید ؛ خجل شد
چو پهنای دریا بدید ؛ که جائیکه دریاست من کیستم ؛ گر او هست حقا که من نیستم ؛ چو خود را بچشم حقارت بدید
صدف در کنارش بجان پرورید ؛ سپهرش بجائی رسانید کار ؛ که شد لؤلؤی نامور شاهوار ؛ بلندی از آن یافت
کو پست شد ؛ در نیستی کوفت تا هست شد ؛ و از بلاغات زمخشری آنکه کم یحدث بین الخبیثین ابن لا یعاب به
والفرث والدم یخرج من بینهما اللبن یعنی این حدوث بسیار است که پیدا میشود در میان زن و مرد که هر دو خبیث
و پلید باشند فرزندی نیک و پاکیزه که مردمان چیزی اندکی از عیب و نقصان باو نسبت نکنند و این هیچ بعید نیست
زیرا که شیر بیرون می آید از میان فرث و خون که آن سرگین و خون است و می بینی شیر لطیف و نظیف که لذت یابند از وی شاربان
فسبحان الله ما اعظم قدرته والطف حکمته لمن تامل و تفکر بار دیگر چنانچه بنی اسرائیل را با ایشان بود گفتند
ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید وقال لهم و گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستیکه
نشانهٔ پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت اینست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت
همه انبیاء در آن منقوش بود فیه سکینة در آن سکینه است من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر
شما بدان باشد و گفته اند که سکینه جانوری بود بمقدار گربه و چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کسی قوت دیدن او نبود
و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت
بیرون آمدی مانند باد سخت می وزید و بر دشمنان حمله آوردی ایشانرا منهزم ساختی لهذا همیشه بنی اسرائیل پیش صف
لشکر بودی وبقیة و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مما ترک آل موسی وآل هارون از آنچه بگذاشته است
یعنی موسی و هارون هم آل شخصی را گویند که در لغت نفس او می نامند چنانچه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم
ای نفسه و در حدیث آمده که اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است آنچه از موسی و هارون در تابوت
مانده بود نعلین موسی و عمامهٔ هارون و پاره ترنجبین که در تیه بایشان میبارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت را عمالقه
از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتند آفتی باهل آن موضع رسید آخر بجوار علیه دفن کردند
حق سبحانه فرشتگانرا فرموده تا او را برداشته نزد شموئیل آوردند حق سبحانه فرمود که تحمله الملائکة بر دارند آنرا
فرشتگان و بشما آرند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لایة لکم نشانه ایست حجتی است شما را بر صدق
پیغمبری و پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان و این آیه اشارتست بآنکه آیة ملک
... نده که مظهر باید تابوت قلب که در آن سکینه باشد از جانب پروردگار که آن طمانینت ایمان و انس

ذکر تابوت سکینه

بیان ...

دانش بخدای است و بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون عصا و ذکر کلمة لا اله الا الله است و همین است کلمة التقوی
و همین است حیله که چون و من قرار کنند چنانچه در هنگام فرعون نفس فروبرد پس عصا و ذکر خدا تعالی در تابوت دل است
کز نگاه داشته است او را خدا تعالی و در دو انگشتان جمال و جلال خود کما قال علیه السلام قلب المؤمن بین اصبعین من
اصابع الرحمن پس بصفة جلال خود الهام میکند فجور را و بصفة جمال و اکرام خود الهام میکند تقوی را کما قال فالهمها
فجورها و تقویها و در آن تابوت بعضی از توریت نهاده بود و در این تابوت قلوب این امة محمدیه جمیع قرآن شریف
محفوظ نهاده و در آن تابوت صورتهای انبیا منقوش بودند و درین تابوت نیست بجز خدای کما قال لا یسعنی ارضی و لا
سمائی و لکن یسعنی قلب عبد المؤمن پس چون حاصل شد طالوت روح انسانی را تابوت قلب با سباب و اوقات ملک
خلافت و تخت سلطنة او مسلط شد بر سپاه صفات نفسانیه پس اغتشاش شدند بدینها بمکاره ملکیه بحرت کنند از و
و آید بسوی قتال جالوت نفس اماره این معنی حاصل نشود مگر بفضل و کرم خدا و باخذ طریقت و تمسک بحقیقت بیت اره
رو از طریقت متابعه نه گام و کامی که خواهی بیاب ÷ هر که خواهد افزونی در سکینه خود پس باید که حاصل کند معرفة را
زیرا که معرفة الهیه موجب تسکین قلب است فرمود ابو یزید قدس سره و وقتی که پرسید شد از معرفة ان الملوک اذا دخلوا
قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة ای غیروا احوالها عما هی علیه کذالک اذا وردت الواردات الربانیة علی قلوب المملکة
اخرجت منها کل صفة ردیة و قیل لابی یزید بم وجدت هذه المعرفة فقال ببطن جائع و بدن عار و نعم ما قال سعدی
رحمه الله ÷ باندازه خور زاد اگر مردمی ÷ چنین پر شکم آدمی یا خمی ÷ ندارند تن پروران آگهی ÷ که پر معده باشد ز حکمت تهی اللهم
احفظنا من الموانع فی طریق الوصول الیک آمین آمین پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم و ینقاد شدند
و تهیه مقاتله جالوت نمودند هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت
پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان شموئیل از شهر ایلیا بالجنود با لشکرهای ساخته قال گفت طالوت
با علام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بنهر بدرستیکه خدای آزماینده شماست بجوی آب
یه جوی آب در میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی بشما نماید زیرا که هر که جنگ نخواهد کرد تکبر زد تربیت
الکه جنگ آرد چون خویش بازی میکند ÷ روز میدان که بر دو چون لشکری فمن شرب منه فلیس منی پس هر که
بیاشامد ازین جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و من لم یطعمه و هر که نچشد نیاشامد آب طعام
در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس بدرستیکه وی از من است
یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد الا من اغترف غرفة بیده مگر آنکس که بردارد کفی آب بدست خود

آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکریان را عطش غالب آمد
بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه اِلَّا قَلِیلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده تن بودند بعدد اهل بدر و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای
ایشان و خادمان ایشان و هم چهارپایان ایشان از بقیه آب غرفه سیراب میشدند پس این معجزه بود مر پیغمبر ایشان
را چنانکه سیراب فرمود خدای تعالی خلقت بسیار را از آبی اندک در زمان آنحضرت صلعم و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند
لبهای ایشان سیاه شدند و تشنگی بمرتبه غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کناره جوی مانده با لشکر دشمن
ملاقات کردند پس شناخت طالوت موافق و مخالف را [illegible] نبی حکم شرع آب خوردن خطاست ؛ دگر چون یعقوب
بر بری روایت است ؛ سلمی رحمة الله فرموده که اهل معرفة در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند بر وجهی
که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده اند و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هرکه بآن
بیارامد و زیاده از آنچه ضرورت است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آرد تشنه تر
بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد **مثنوی** کاسه چشم حریصان پر نشد ؛ تا صدف قانع نشد پر در نشد
گر بریزی بحر را در کوزه ؛ چند گنجد قسمت یکروزه ؛ چنین کس بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا
محروم و بی بهره است هرکه از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست خورسند گشت
حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود مخصوص گردانیده از روی معنی مستغنی سازد **بیت** قناعت توانگر کند مرد را
خبر کن حریص جهان گرد را **قطعه** ای قناعت توانگرم گردان ؛ که ورای تو هیچ نعمت نیست ؛ کنج صبر اختیار
لقمان است ؛ هر که را صبر نیست حکمت نیست ؛ فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آنگاه که از جوی عبور کرده و گذشت هُوَ طالوت
وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده و آن اندکی بودند همراه وی گذشتند
قَالُوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ نیست ما را
طاقت و توانائی امروز بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که همه لشکر او شصت و شش هزار کس از جوی گذشتند و از آن جماعت
[illegible] شصت و شش هزار تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ گفتند آنانکه
یقین داشتند أَنَّهُم مُّلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا [illegible] خدا را و ایشان با لشکر
بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کَم مِّن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ بسیار گروه اندک از مؤمنان غَلَبَتْ فِئَةً غالب شده اند
بر گروهی کَثِیرَةً بسیار از اهل کفر و عدوان الفئة اسم الجماعة من الناس قلت او کثرت بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت خدا

ومددگاری خدای وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وخدای با صبر کنندگانست بتأیید وقوت وچون تقابل ایشان ودشمن
ومخالفان بر طرف نهر ماندند طالوت بان گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف بر کشیدند آن لشکر بقول صاحب
تیسیر صد هزار سوار جرار جنگجو گذار تیغ زن نیزه دار بودند **بیت** چو شیران آهن دل الماس چنگ ٭ چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ
وجالوت بخود نیز مردی عظیم الجثه وشدید الشوکه بود ودر تفسیر امام حدادی مذکورست که سلیح جالوت هزار رطل آهن بوده و
حلیه خود که بر سر نهادی سیصد رطل بوده ودر تفسیر امام اسمعیل حقی افندی مذکورست که آن جوانب از مال ومتاع وزینت دنیا
هر کرا آن بسیار آمد وزیاد فی آن میل نماید بر لب نهر دنیا مانده از دولت نعما که موجب قرب خدا است محروم ماند ودر
حدیث آمده که آنحضرت صلعم بطریق وصیت بحضرت ابوهریره رضه فرمودند که علیک یا ابا هریره بطریق اقوام اذا فزع
الناس لم یفزعوا واذا طلب الناس الامان من النار لم یخافوا قال ابوهریره رضه من یا رسول الله قال
قوم من امتی فی آخر الزمان یحشرون یوم القیمة محشر الانبیاء ماذا نظر الیهم الناس ظنوهم انبیاء مما یرون
من حالهم حتی اعرفهم انا فاقول امتی امتی فیعرف الخلائق انهم لیسوا انبیاء فیمرون مثل البرق والریح تخشی
ابصار اهل الجمع من انوارهم فقلت یا رسول الله مرنی بمثل عملهم لتلحق الحق بهم فقال یا ابا هریره رکب القوم
طریقا صعبا اثروا الجوع بعد ما شبعهم الله والعری بعد ما کساهم الله والعطش بعد ما رواهم الله ترکوا ذلک
رجاء ما عند الله ترکوا الحلال مخافة حسابه صحبوا الدنیا بابدانهم ولم یشتغلوا بشیء منها تعجبت الملائکة والانبیاء
من طاعتهم لربهم طوبی لهم وددت ان الله جمع بینی وبینهم ثم بکی رسول الله شوقا الیهم ثم قال رسول الله اذا
اراد الله باهل الارض عذابا فنظر الیهم صرف العذاب عنهم فعلیک یا ابا هریره بطریقهم قال الشیخ العطار قدس سره
در راه تو مردانند از خویش نهان مانده ٭ بی جسم وجهت گشته بی نام ونشان مانده ٭ تن شان بشریعت هم
دلشان بحقیقت هم ٭ هم دل شده وهم جان نه این ونه آن مانده ٭ علیهم صلوات الله وبرکاته ورحمته
اللهم اجعلنا من اللاحقین بهم آمین وَلَمَّا بَرَزُوا وآنهنگام که مومنان ظاهر شدند وصف
قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از برای جالوت ولشکرهای او قَالُوا رَبَّنَا گفتند مومنان
ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار واکمال یعنی بسیار بر ما
افاضه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا ونگاهدار بر جای خود قدمهای ما در حرب وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
ویاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس شکستند ودر هزیمت کردند مومنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ
باعانت وتوفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وبکشت داود بن ایشا جالوت را بسنگ فلاخن که

که بر جود وی نبود و خود در سر شش شکست و معترض پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت نذر کرده بود
که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود بداود داد و نصفی از مملکت
با وی گذاشت و باخر تمامه مملکت باو رسید و تفسیر زاهدی مذکور است که چون داود بجمع سیصد سیزده تن در راه
می رفت سنگی با وی در سخن آمد که ای داود مرا بردار که من سنگ هارونم که بکشت بصد هزار من فلان پادشاه را
و من نیز [illegible] بکار آیم و او را برداشت و در توبره انداخت باز سنگی دیگر آواز داد که ای داود مرا بردار زیراکه من
سنگ [illegible] موسی ام پس او را نیز برداشت و در توبره نهاد باز اندکی راه رفته بود و سنگی دیگر آواز داد ای داود مرا بردار
زیراکه جالوت را از من خواهی کشت این سنگ را نیز برداشته در توبره انداخت این هر سه سنگ باهم یکی شدند
آن روز که هر دو سپاه رو باروی شدند جالوت بمبارزت بیرون آمد با سیصد هزار مرد جنگی و طالوت با سیصد
سیزده تن و مبارزی در میان خلق معروف بود کسی را از هیبت او پیش رفتن نبود داود قصد پیش رفتن کرد طالوت
او را گفت یا داود تو طاقت و قوه وی نداری گفت من قوه وی دارم و نیز نسبتی زیاده دارم گفت از کجا
پهلوی با ازموده گفت آزموده ام گفت چه آزموده گفت من در رمه بودم که گرگ قصد رمه من کرد
گرگ را بگرفتم و سر او بکندم و بینداختم طالوت گفت مگر آن گرگ نخچیری بود و ترسنده گفت کاری دیگر کرده ام گفت
بگو گفت چون شیر در رمه من آمدی دهانش را بگرفتمی و بدو نیمه بدرانیدمی گفت اکنون این کار هویدا است
که از شیر دلاورتر و قوی‌تر کسی نیست داود سلاح جنگ پوشیده و فلاخن گرفته و آن سنگ را برداشته پیش
جالوت رفت جالوت گفتش بحرب من آمده گفت آری گفت بچه آلت بمن حرب خواهی کرد گفت بسنگ جالوت
گفت بسنگ جنگ با سگان کنند داود گفت هل انت الا کلب من الکلاب گفت جالوت ای جوان برو مرا
بر تو رحم می آید که ترا بقتل رسانم گفت داود بلکه من ترا قتل خواهم کرد آنگاه سنگ در فلاخن نهاد و تعوذ
تمام بینداخت با وی در آمد و خود را از سر جالوت برده و سنگ بر پیشانی وی آمد و بقفا بیرون رفت و
پسته شاخ شده یکی براست رفت و یکی بچپ و یکی پیش [illegible] زده می افگند چندانکه سپاه بهزیمت شدند و در افتادند با هم
همه را بکشتند و مال غنیمت گرفتند و جالوت مرده را پیش طالوت آوردند و طالوت دختر خود را بوی داد ولیکن بداد
ملک و مفاخره در میان ایشان سخن رفت تا آنکه طالوت قصد کشتن داود کرد و دختر طالوت خبر یافت و داود را خبر کرد
داود سخن او را تجربه کرد و مشک پر آب بجای خواب خود نهاد و خود را از انجا غایب کرد و قتال بامداد طلب داود و شمشیر زد و بند نشست
[illegible] و در هست مشک بدریا آب رفت داود از انجا گریخت بکوه در آمد بعبادت مشغول شد و طالوت برین فعل پشیمان شد

جنگ داود با جالوت

نادم شده بغایت تضرع و زاری میکرد و در هر شب بگورستان میرفت و گریه میکرد و میگفت هر کس بخدا اعلم است آن
بنده را که طریق توبه تعلیم کند و چون گریه و زاری طالوت بغایت رسید گفت بعضی از دانایان طالوت که ترا سخنی
میگوئیم اگر بران عمل نمائی گفت بگو گفت بیا همراه من بدروازه زنی که اسم اعظم میداند پس آمدند آنجا آن زن
اوراهبه بود گفت آیا هست برای من طریق توبه گفت میدانم مگر اینکه بروی تا قبر پیغمبری پس طالوت برفت همراه
آن زن بسوی قبر اشموئیل و نماز خواندند و دعا کرد و آواز داد صاحب قبر را پس اشموئیل زنده شد از قبر بیرون آمد گفت
آیا قیامت قائم شد گفت آن زن لیکن طالوت طریق توبه می پرسد گفت اشموئیل ای طالوت چه کردی بعد از من
گفت بسیار عاصی شدم و آمدم نزد تو برای طلب توبه گفت چند پسر داری گفت ده پسر گفت نمیبینم توبه ترا مگر چه ملک خود را
بگذاری و تو و پسران تو در راه خدا جنگ کنند تا اینکه پسران تو در پیش تو کشته شوند باز تو نیز جنگ کنی آخر تو نیز
کشته شوی پس اشموئیل اندرون گور خود رفت و مرد و طالوت از آنجا آمد موافق وصیت حضرت اشموئیل عمل نمود
تا اینکه خود مرد و داود علیه السلام خبر یافت باز از کوه آمد حق جل و علا ملک که بود او را داد و نبوت برگزید کما قال الله تعالی وشددنا ملکه
وآتیناه الحکمة و فصل الخطاب بود مدت ملک طالوت چهل سال و ملک داود علیه السلام بعد قتل طالوت هفتاد سال کذا فی تفسیر
روح البیان نظم این آیه با آیه ما قبل نیست که خداوند جل و علا بآیه بقتال کلام قرآن فرموده وقاتلوا فی سبیل الله و بعده
کنان فرموده بقتال کمن ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا باز خبر داد باین آیه بغیر خلاف چه قوم سوال کردند که بعد
برای ما پادشاهی که بعد داود قتال کنیم که اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله هر گاه که آمد میان
ایشان پادشاهی که برای ایشان خلاف ورزیدند پس رسید بایشان هر که رسید بود و آتاه الله الملک و علمه
داود علیه السلام را بعد از قتل جالوت پادشاهی از مشرق و مغرب و الحکمة و او را حکمت یعنی نبوت یا زبور
است رسید و بود و گفتند تمام ایشان ... ابتدا از پیغمبری است آن علمی است که بجهت ایشان بود گویند
زره گری و یا زبان مرغ تسبیح کوه ها و کلام نمل و آواز خوش الحان نیک که چون زبور میخواند وحوش و طیور میشنیدند
و ... و آن استاده میشدند و ... و گویند چون ... بحضرت صلی الله علیه و سلم آمدی ...
رسید ... کشیده ... استاده ماندی و وحوش ... و ... و لولا
دفع الله مصدر مضاف بسوی فاعل خود که الله است ... الناس مفعول است ... بعضهم
بدل است از ناس ... ببعض متعلق بمصدر ... ایشان ... یعنی ...
کنند لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع و باطل گشتی حرث و نسل و گویند ...

دفع کردی خدای کافران فاجر از استیصال نیکان هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و فجور و منافع او باطل گشتی
ولیکن خدا تعالی دفع میکند کافر را بمؤمن و فاجر را بصالح و در حدیث آمده که ان الله لیدفع بالمسلم الصالح عن مائة اهل
بیت من جیرانه البلاء ثم قرأ ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآیة و دفع دو قسم است دفع ظاهری و دفع
باطنی اما دفع ظاهر بچهار نوع است پیغمبران و پادشاهان و حکما که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و واعظان
پس پادشاهی انبیاء بر خاص و عام ظاهر و باطن است و پادشاهی پادشاهان بر ظاهر خلقت است نه بر باطن ایشان
چنانکه گویند سخن ملوک ابدانهم لا ملوک اذهانهم و پادشاهی حکما بر خواص است نه بر عوام و پادشاهی واعظان
و ناصحان بر بواطن عام است و اما دفع باطنی بپادشاهی عقل است که دفع میکند از فرمان بد بهار او همین عقل است
موجب التزام پادشاه ظاهر ولکن الله ذو فضل علی العالمین ولیکن خدای خداوند فضل و رحمت است
بر عالمیان در دنیا و آخرت اما در دنیا پس هدایت طریق رشد و صلاح اما در آخرت بجنات و درجات و نجات و فلاح
نتیجه فضل و رحمت او بر عالمیان آنست که دفع و دور میکند آفات و بلاها از بعض از بندگان خود بواسطه و وسیله چون
انبیاء و اولیاء و هر که پیرو ایشان کند از اهل یقین تلک این قصه ها که در و معجزات و فضحات از پادشاهی
طالوت و رسیدن تابوت و نصرت طالمان و قتل جالوت بود آیات الله نشانهای قدرت خداوندست نتلوها
علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بقرآن من بالحق حال است از مفعول نتلوها و در حال الحال ان
متلو باشی براستی که مطابق واقع است و اهل کتاب از اسلم بیدارند زیرا که در کتابهای ایشان مکتوب است و انک لمن
المرسلین و بدرستیکه تو هر آینه از جمله فرستادگانی بر همه خلایق برای تبلیغ رسالتها و اجرای اوامر احکام و این
روایت بقول کافران که میگفتند لست مرسلا ای محمد مرسل نشود مشکل از تو حل ؛ کنیم وصف تو مجمل کی تو سلطان
هر سوره شریعت از نور روشن شد طریقت همه بین شد ؛ حقیقت خود معین شد که هی سلطان بهیمانه نام توصیقل
کردهای تیره را ؛ روشن کند بجوائبهای سکندری مه هست از آفات دوران و مخافات زمان ؛ نام او حصن حصین گرد و دار
الامان ؛ یا نبی الله السلام علیک ؛ انما الفوز و الفلاح لدیک ؛ السلام آمدم جوابم ده ؛ عمر بگذشت دل خرابم نه ؛ پس بعز
جاه و احترام سرانه یک علیک از تو صد سلام مرا ؛ فی را زمن شنو تکلم کن ؛ گریه من نگر تبسم کن ؛ لب بجنبان پی شفاعت من
بنگر در گناه و طاعت من ؛ یا سید انام رود و صلاة تو ؛ در زبان ماست همه سال و صبح و شام ؛ نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما
ز دوری ؛ در دست ما همین صلوة است سلام ؛ هذا العبد الحکیم المسکین قد اتی ؛ الیک و هو من الاوزار فی خجل
یرجو بجنة غفران ذلته ؛ مع الرضا و حلول الخلد و الحلل

نوع آن پادشاهی انبیاء و پادشاهی حکما و پادشاهی پادشاهان و پادشاهی واعظان

تِلْكَ الرُّسُلُ این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی
دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را به خصائص و فضائل عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ
ازین پیغمبران کسی بود که خدا با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم و موسیٰ و محمد صلی الله علیه وسلم در شب
معراج که فرمود فاوحیٰ الیٰ عبده ما اوحیٰ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰتٍ و بر داشت برخی را از ایشان به پایهای
بلند و تفاوت انبیاء از این جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی
باکثر ایشان یا بتمام زمره ایشان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما علیه السلام و نیز گروهی را در خواب
پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسرین مراد از رفع بعضهم حضرت ادریس علیه السلام
اند که حق تعالیٰ او را رتبه عالیه کرامت فرموده که ورفعناه مکانا علیّا و صاحب کشاف آورده که ظاهر
آنست که آن بعض پیغمبر ماست علیه السلام که مفضل اند بر انبیاء بفضائل بکران و خصائص بی پایان
که از مطاوی آیات و احادیث مفهوم میگردد مثنوی همه انبیاء در پناه تواند ✤ مقیم در بارگاه
تواند ✤ تو مهر منیری همه اختر اند ✤ تو سلطان ملکی همه چاکر اند ✤ و در حدیث شریف آمده که فرمود
علیه السلام فضیلت داده شده ام بر انبیاء علیهم السلام بشش چیز یکی آنکه داده شدم جوامع الکلم و دوم
نصرت و فتح داده شدم برعب سوم حلال کرده شد برای من مال غنائم چهارم گردانیده شد برای
من همه روی زمین مسجد و پاک و پنجم مبعوث شدم بکافه خلق ششم ختم نموده شد بمن همه انبیاء
و در تاویلات نجمیه مذکور است که فضیلت هر کس بر وفق روشنی نور اوست زیرا که بلندی مراتب
بر وفق قدر رفعت استعداد هر کس است کما قال تعالیٰ والذین اوتوا العلم درجات پس علم عنوی است
از نور وحدانیة پس هر قدر علم زاید باشد مرتبه عالم نیز زاید باشد چنانکه بدین اشارت میکند قول مخبر
صادق علیه السلام که فرمودند که در شب معراج دیدم آدم را در آسمان دنیا و یحییٰ و عیسیٰ را در آسمان دوم
و یوسف را در آسمان سوم و ادریس را در آسمان چهارم و هارون را در آسمان پنجم و موسیٰ را در آسمان ششم و ابراهیم
را در آسمان هفتم و عبور فرمودند پیغمبر ما علی انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام تا بسدره و از آنجا بقاب قوسین
او ادنیٰ پس این رفعت و بلندی پایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقدار قوة نور او بود که رتبه بلند تر از
همه انبیاء یافتند و هم مراتب هر نبی بمقدار غلبه نور توحید است بر ظلمات وجود بعضهم فوق بعض پس
چون غالب شد نور وحدانیت بر ظلمت انسانیة پیغمبر ما پس مضمحل شد و متلاشی ظلمت وجود او

مثنوی

آنحضرت را فضیلت داده شد برانبیاء بشش چیز

بروشنی تجلی صفات جلالی وجمالی او تعالی و ہر پیغمبر بمقدار بقیہ ظلمت وجود خود باقی ماندہ از اماکن اسمانہا
وحضرت محمد مصطفی صلعم نہ باقی ماندند در کسی مکان از طبقات آسمان زیرا کہ ایشان فانی بود از ظلمت وجود
خود و باقی بود بنور وجود خود وبہمین جہت یاد فرمود او را خدای تعالی در کتاب خود بنام نور کہ قد جاءکم
من اللہ نور وکتاب مبین نور محمد اند وکتاب قران مجید ست انتہی کلام تاویلات نجمیہ در اینجا باید دانست
کہ در مشار الیہ تلک الرسل سہ قول بیان کردہ اند اول آنکہ مراد ازین آن انبیا اند کہ ذکر ایشان در ما
تقدم کردہ شدہ است چون حضرت ابراہیم واسحاق ویعقوب وموسی وغیرہم صلوۃ اللہ علیہم دوم آنکہ
مراد ازین آنہا اند کہ ذکر ایشان در این آیہ اول فرمودہ اند چون شمویل وداود وطالوت بر وفق
قول آنکہ ایشان را نبی گوید سیوم بقول اصم آنکہ مراد از تلک الرسل آن پیغمبرانند کہ فرستادہ شدند
از جانب خدا برای دفع نمودن فساد مفسد انکہ بطرف ایشان اشارہ فرمود خدای تعالی بقول خود
ولولا دفع اللہ الناس بعضہم ببعض لفسدت الارض وامام فخر الدین رازی رحمہ اللہ در تفسیر خود
مینویسند کہ فضیلت برخی از انبیا بر برخی ایشان باجماع ثابت است وپیغمبر ما افضل الانبیا است
بدلایل اول آنکہ فرمود او تعالی در شان او علیہ السلام وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین پس چون
ذات بابرکات حضرت رسالت پناہ برای تمام جہان رحمت شد لازم آمد بودن علیہ السلام افضل
از ہمہ عالم وعالمیان دوم آنکہ فرمود در شان او ورفعنا لک ذکرک یعنی بلند ساختم ذکر ترا ہمچنین
کہ ذکر تو بذکر خود قرین کردم در کلمہ توحید وکلمہ شہادت ودر اذان واقامت وتشہد ونہ مذکور شدند
دیگر انبیا ہمچنین پس لازم آمد فضیلت پیغمبر ما بر جمیع پیغمبران سوم آنکہ برابر کرد با طاعت خود
واطاعت رسول خود در این آیہ قل اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول بلکہ اطاعت رسول را عین اطاعت خود
فرمود کہ ومن یطع الرسول فقد اطاع اللہ وہم قرین کرد بیعت حضرت را ببیعت خود کہ ان الذین
یبایعونک انما یبایعون اللہ وہم قرین فرمود عزت خود را بعزت حضرت رسالت کہ وللہ العزۃ
ولرسولہ وہم رضامندی خود را برضامندی وی کہ واللہ ورسولہ احق ان یرضوہ وہم اجابت خود را
باجابت او کہ یا ایہا الذین امنوا استجیبوا للہ وللرسول چہارم آنکہ معجزہ قران پیغمبر ما افضل است از
معجزات تمام انبیا علیہم السلام پس ثابت شد فضیلت حضرت بر جمیع انبیا زیرا کہ فرمود علیہ السلام در
فضیلت قران القران فی الکلام کادم فی الموجودات درجہ فضیلت حضرت بفضیلت معجزہ

حضرت قرآنی آنست که چون خلعت بزرگ و کلان بکسی ملازم از ملازمان شاهی عنایت میشود آن شخص
لابد ممتاز از دیگران نزد بادشاه در تصور می آید و پنجم آنکه معجزهٔ قران از جنس حروف و اصوات است
و اینها اعراض غیر باقیه اند و معجزات دیگر انبیا از جنس امور باقیه اند امّا با وجود معجزات دیگر انبیا از
امور باقیه معجزهٔ پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم خدای تعالی باقی داشته است تا آخر الدهر و معجزات تمام
انبیا همه فانی و منقضی شدند ششم آنکه دین محمدی افضل الادیان است پس صاحب آن افضل از همه
پیغمبران باشد زیرا که فرمود خدای تعالی اسلام را ناسخ الادیان و ناسخ باید که افضل باشد از
منسوخ بدلیل قول علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة و نیز
چون این دین اسلام افضل و اکثر باشد از روی ثواب پس واجب آمد که صانع این دین افضل باشد
از صانعان ادیان دیگر پس لازم شد فضیلت حضرت رسالت بر همه انبیا هفتم آنکه امت محمدیه افضل الامم
است زیرا که فرمود این امت را خیر الامم که کنتم خیر امة اخرجت للناس پس صاحب این امت
بضرورت افضل باشند بجهت آنکه این امة حاصل نمود این فضیلت ببرکة متابعت محمد که قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و فضیلت تابع مقتضی فضیلت متبوع است هشتم آنست که
که حضرت ما خاتم النبیین اند و این خاتمیت حضرت دلالت میکند بر فضیلت ذات با برکات علیه الصلوٰة
والسلام بر جمیع انبیا زیرا که نسخ فاضل بمفضول در معقول جایز و روا نیست نهم بزرگی بعضے
از انبیا بر بعضے بچند وجه حاصل است اول بکثرت معجزات که دلالت میکنند بر صدق ایشان هم
موجب تشریف ایشانند و این همه معجزات حاصل بودند به پیغمبر ما و این هم باید دانست که بعض
معجزات حضرت رسالت متعلق بقدرت بودند چون سیر گردانیدن انبوه کثیر از طعام قلیل و
سیراب گردانیدن از آب اندک و برخی از آن متعلق بعلم بودند چون خبر دادن از غیوب و فصاحت
قرآن و بعضے از آن مختص بذات حضرت بودند چون بودن او علیه السلام اشرف انساب عرب
و بعضی متعلق بشجاعت و خلق و حلم و وقار و دعا و سخاوت بودند که کتب حدیث ناطق اند بتفصیل
این ابواب دهم آنکه قول علیه السلام آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة شاهد است بر فضیلت آنحضرت
علیه السلام بر همه انبیا از آدم تا عیسی علیهم السلام و هم فرمود انا سید ولد آدم ولا فخر و هم فرمود
لا یدخل الجنة احد من النبیین حتی ادخلها انا ولا یدخلها احد من الامم حتی تدخلها امتی و هم آنست

که فرمود انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا خطیبهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا ایسوا لواء الحمد
بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر و مرویست از ابن عباس رض که گفت روزی یاران نشستند
باهم ذکر انبیا میکردند پس شنیدند رسول الله صلی الله علیه وسلم کلام ایشان که کسی از راه تعجب میگفت
که گرفت خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود و دیگر از آن گفت که عجیب کلام موسی است که خدا با او کلام
کرد و دیگر گفت که عیسی کلمة الله و روح الله است و گفت دیگر آدم صفی اوست که برگزید او را خدا پس
در آن وقت برآمد رسول الله و فرمود هر آیینه شنیدم کلام شما را و حجت شما را بتحقیق ابراهیم خلیل الله است
و او همچنین است و عیسی روح الله است و او همچنین است و آدم صفی الله است و او همچنین است و من
حبیب الله ام و فخر نمیکنم و من حامل لواء الحمد ام بروز قیامت و من اول از همه شفاعت کننده ام
و اول از همه شفاعت من بروز قیامت قبول خواهد شد و نه فخر میکنم و من اول جنبانندهٔ حلقهٔ
جنت ام که کشاده شود در جنت برای من پس داخل خواهم شد در آن و همراه من فقرا مومنین باشند
و نه فخر میکنم و من بزرگتر از اولین و آخرین ام و نه فخر میکنم یازدهم بیهقی روایت کرد در فضائل
صحابه رضی الله تعالی عنهم که معاینه فرمود حضرت رسالت علی رض را از دور و گفت هذا سید العرب
گفت عائشه رض الست انت سید العرب فرمود انا سید العالمین و هو سید العرب دوازدهم روایت کرد
محمد بن حکیم ترمذی رحمة الله علیه در کتاب نوادر از حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه که فرمود علیه الصلاة
والسلام ان الله تعالی اتخذ ابراهیم خلیلا و موسی نجیا و اتخذنی حبیبا ثم قال تعالی و عزتی و جلالی لاوثرن
حبیبی علی خلیلی و نجیی سیزدهم در صحیحین است بروایت همام بن منبه از حضرت ابوهریره رض که
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل من و مثل انبیاء سابقین همچو مردی که بنا کرد خانه را و او را
نهایت بسیار است از همه خوبیها و کوتاهی مگر جای یک خشت در یک جانب باقی گذاشت و مردم
از راه تعجب همه خوبیهای آنخانه میدیدند و خوش میشدند از حسن ترتیب آن مگر چون بجای آن
رسیدند که حاجت یک خشت میداشت گفتند که اگر درینجا یک خشت چسپان شود البته این مکان
دل چسپ و روح افزای شود و بنا در این همه خوبیهای بکمال رسد پس فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا تلک اللبنة یعنی منم آن خشت که بنای قصر همه انبیا علیهم السلام را بتمام و کمال
رسانیده ام چهاردهم آنکه هر نبی را خدای تعالی در قران بنام و یاد فرمود که یا آدم اسکن و نادیناه ان یا

ابراهیم و یا موسی انی انا ربک و یا یحیی خذ الکتب بقوة و یا نوح اهبط و نبی ما حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم را یاد فرمود باوصاف کرامت که یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها
المدثر و دیگر آنکه آدم را مسجود ملایکه گردانید بسبب آنکه نور محمدی در پیشانی او بود و نوح را از طوفان
نجات بخشید زیرا که نوح علیه السلام در پشت او بود و بسبب همین نور محمدی ابراهیم را از آتش نمرود خلاص
داد و حضرت اسمعیل را از ذبح نجات داد و فدیه از جنت برای او فرستاد علی هذا القیاس و جبرئیل را
در شب معراج خدمت رکاب گیری او داد و نیز خدای جل و علی بر حبیب خود هدیه درود بذات خود
فرستاد و فرشتگان و مومنان را هم امر کرد بفرستادن تحفه درود بر نبی خود و نیز امر خدا بفرشتگان
بسجود آدم تا دیبی بود و امر بدرود بر محمد تقریبی و نیز درود بر حضرت ذاتی است تا قیامت و سجود
آدم بود مگر یکبار یازدهم گفت محمد بن عیسی حکیم ترمذی در بیان فضیلت حضرت خاتم المرسلین
بر جمیع انبیاء دیگر که محنت و مشقت هر امیر و پادشاه بر وفق مقدار ملک و رعیت او میباشد مثلا مشقت
امیر ده بقدر آن ده باشد و مشقت امیر ملک بقدر ملک او باشد و هر که پادشاه مشرق و مغرب باشد
مشقت او در فراهم کردن انبار خزینها و سپاهیان و لشکریان از سوار و پیاده برای بند و بست ملک
عدو و نگاهداشت رعایای خود بیشتر باشد از مشقت امیر ده و امیر ملک همچنین باید دانست که هر پیغمبر که
فرستاده شد بقومی خود فقط او را بقدر مشقت رسالت او از خزاین توحید و از جواهر معرفت عطا کرده شد
اما آن پیغمبری که مبعوث شد بقومی خاص و جانبی خاص از زمین او را از آن خزینها باندازه آن
زمین و آن قوم داده میشود پس آن پیغمبری که مبعوث شد بسوی جمیع از اهل شرق و غرب و از انس
و جن و از احمر و اصفر و اسود و ابیض لابد او را داده خواهد شد از خزاین توحید و جواهر معرفت بما یقدر
که سرانجام پذیر دبان جمیع از اهل شرق و غرب پس از این کلام ظاهر و هویدا شد که نسبة نبوة محمد صلی الله
علیه وسلم بنسبت جمیع انبیاء علیهم السلام مثل نسبة ملک و سلطنت مشارق و مغارب آن بنسبت
امیر ده و امیر ملک است و بهمین جهت عطا شد او را کنوز حکمت و علم بانقدر که نداده شد کسی را
از انبیاء قبل حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وسلم پس لاجرم رسید مرتبه امارت و سلطنت حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم در علم و حکمت که نرسید آن مرتبه کسی از بشر که فرمود حق جل و علا در حق او فاوحی
الی عبده ما اوحی و هم در فصاحت که فرمود خیر البشر اوتیت جوامع الکلم و نیز کتاب او شه همین کتب

دیگر و امت او خیر الامم شد و نبی او خاتم النبین و امت او خاتم الامم شد زیراکه دروازه نبوت بعد مسدود
شد نبی بعد او نیست همچنین بعد این امت دیگر امتی نخواهد شد همین نبی و همین امت و همین دین و همین
همین قران تا قیامت خواهند ماند و فضیلت حضرت رسالت مآب علیه الصلاة والسلام بر همه انبیاء
علیهم السلام در کتب دلائل النبوت باید طلبید که بجهة بسط و طوالت فضیلت آنحضرت بر جمیع انبیا از آیات
و احادیث تحریر نموده اند ــه بهر او خاتم شده است او که بجود ❊ مثل او نی بودنی خواهند بود
چونکه در صنعت بر وهستا دست ❊ تو بگوی ختم صنعت بر وی ست ❊ مقصد انکه چون فضیلت
نبی ما بر همه انبیا از دلائل مذکوره ثابت شد پس اکنون اگر کسی مماثل حضرت جناب ختم الانبیا صلی الله
علیه وسلم را عقیده دارد در حقیقت او منکر از آیة خاتم النبیین است منکر احادیث صحیحه مذکوره است و اما انچه
که در حدیث ابن عباس رض آمده است فی کل ارض ادم کادمکم و نوح کنوحکم و ابراهیم کابراهیم و عیسی کعیسیکم
و نبی کنبیکم گفت بیهقی این حدیث شاذ است و در بدایه است کان ابن عباس اخذه من الاسرائیلیات
یعنی ابن عباس این را گرفت از اقاویل بنی اسرائیل و ابن کثیر که امام معتبر در فن حدیث است
میگوید که این حدیث و مثال این تا آنکه سند آن صحیح نباشد بمعصوم مردود است بر قائل و غیر معتبر است
محصل کلام انکه عقیده داشتن از این حدیث که در طبقه زمین یک یک خاتم است سراسر غلط و مخالف است
از عقیده اهل سنت و جماعت و مخالف نص قطعی است که وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ زیراکه این
حدیث مذکور مخالف نص قطعی مسطور است و با آنکه تصحیح این کسی از ائمه حدیث نکرده است پس چنین
حدیث موقوف غیر صحیح المتن مخالف نص قطعی غیر مأول و غیر مخصوص بالاجماع احادیث صحاح مرویه
بخاری و غیرهم چگونه صحیح و معتبر باشد والله اعلم بالصواب وَاٰتَيْنَا عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ
و دادیم عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیاء موتی وَاَيَّدْنٰهُ
بِرُوْحِ الْقُدُسِ و قوت دادیم او را بروح قدس که جبرئیل است و ما در وی آورده یا نیز و مند گردانیدیم
او را بموافقت جبرئیل علیه السلام. وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِيْنَ و اگر خواستی خدای تعالی خلاف
نکردندی آنانکه مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِّنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکه آمد بدیشان
نشانهای روشن بر نبوت پیغمبرشان وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوْا و لیکن خلاف کردند فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ
پس از این متان کسی بود که بگرویدی یعنی ایمان خود ثابت شده ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ

مقصود در امثال مماثل حضرت ۱۲

مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شده از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت
تعریض یهود و نصاری است که از بعد موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ
اللّٰهُ مَا اقْتَتَلُوا اگر خواستی خدا اختلاف نکردندی و مخالفت که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر سبب است
و اراده سبب چه وقوع قتال سبب خلاف است و تکرار از برای تاکید است وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ
و لکن خدای میکند آنچه میخواهد یعنی در خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت و تخصیص موسی و عیسی از بین انبیا
بذکر بجهت آنست که معجزات ایشان اظهر و اقوی اند به نسبت دیگر انبیاء و هم امت ایشان در این
زمان موجود اند بخلاف امم دیگر انبیاء و نیز مقصود به تخصیص عیسی ابن مریم با تیان بینات تنبیه است
بر قبح افعال یهود از آنجا که انکار کردند به نبوت عیسی با وجود ظاهر شدن آیات بینات بر دست او
و در اینجا باید دانست که اهل حجاز کلمه قدس مثقله میخوانند و بنی تمیم مخففه و در تفسیر این چند اقوال
بیان کرده اند یکی آنکه مراد از قدس خدای تعالی است و از روح جبرئیل است و اضافت بجهت
تشریف است و معنی آنست که مدد کردیم او را در اول امر بجبرئیل که فنفخنا فیه من روحنا و در وسط امر او
بجهت آنکه جبرئیل تعلیم کرد او را و نگاهداشت از اعدا و در آخر امر در آن وقت که یهود اراده قتل او
نمودند مدد کرد او را بجبرئیل علیه السلام که برداشت او را بر آسمان و اما آنکه دلالت میکند بر آنکه جبرئیل
علیه السلام روح القدس است این آیه است قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ دویم آنکه منقول است از حضرت
ابن عباس رض که روح القدس آن اسم است که زنده میکردند حضرت عیسی بآن مرده را سویم قول
ابو مسلم است که میگوید که روح القدس آن روح طاهره است که دمید خدای تعالی در وی و ممتاز ساخت
او را بسبب آن از غیر او از مخلوقات که از اجتماع نطفه مرد و زن بوجود می آیند و هم باید دانست
که تعلق آیه وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ با تلک است یعنی رسول
از پس آنکه آمد بایشان به نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان و واضح شد نزد ایشان دلائل
و براهین باز مختلف شدند قومهای ایشان پس از ایشان کسی ایمان آورد [illegible]
و بسبب همین اختلاف با هم جنگ و جدال و کشت و خون کردند [illegible]
حوادث بقضای و قدر او تعالی است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا [illegible]
اید نفقه دهید از آن چیز که بشما عطا کردیم یعنی زکوة [illegible]

از آنکه بیاید شما روزیکه از هول و هیبت آن لَا بَیْعٌ فِیْهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی تو بوقت هول عذاب وَالْكٰفِرُوْنَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ و نا گرویدگان ایشانند ستمگاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضعش ف زکوة اگر نه هی از زرت زهادة وی علیه که گفت کا خر الد وار الکی و در تفسیر روح البیان فرموده اند که خلة و دوستی کسی بروز قیامت نفع نه بخشد مگر دوستی و محبت ما بین متقیان بدلیل آیة اَلْاَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ یعنی دوستان بر معصیة در دنیا بروز قیامت بعضی ایشان با بعضی دشمن باشند مگر پرهیزگاران که باهم دوستی دارند برای خدای تعالی بر طاعت خدا و شفاعة منفیه روز قیامت است که شفیع مستقل باشد در شفاعت و شفاعت کند بلا اذن زیرا که در ثبوت شفاعة بعامه مومنین دلائل بسیار وارد اند وَالْكٰفِرُوْنَ بمعنی التارکون الزکوة است و این لفظ برای تغلیظ و تهدید آمده است چنانکه فرمود در آخر آیة حج وَمَنْ کفر مکان مَن لم یحج و نیز بجهت ایذان بآنکه ترک زکوة از صفات کفار است کما قال تعالی وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ كٰفِرُوْنَ یعنی ویل و سخت عذاب است مر مشرکان را که نمیدهند زکوة و ایشان باخرت نامعتقد و از عطاء بن یسار منقول است که میگفت الحمد لله الذی قال والکافرون هم الظالمون ولم یقل الظالمون هم الکافرون باز ذکر کرده اند در این آیة چند وجه یکی را آنکه چون فرمود خدای عز و جل وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ از این نفی خلة و شفاعة علی الاطلاق در وهم می آید باز در پس این فرمود والکافرون هم الظالمون تا که دلالة کند بر آنکه این نفی مختص با کافران است و بر این تقدیر شد این آیة دلیل بر ثبوت شفاعة در حق فساق

دویم آنکه کافران در اینند بدوزخ و از خلاصی آن عاجز شوند زیرا که او تعالی بر ایشان ستم نکرده است بدادن این عذاب بلکه ایشان آنهااند که ستم کردند بر جانهای خود که اختیار کردند کفر و فسق را تا آنکه شدند مستحق این عذاب و مشابه این است آیة وَوَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا یعنی بیابند آنچه کردند در پیش خود در کتاب خود و ستم نکند پروردگار تو بر کسی به نقصان حسنة یا زیادتی سیئة

سویم آنکه کافران ایشانند ظالمان که گذاشتند تقدیم خیرات برای روز احتیاج خود و شما ای حاضران در این اختیار ردی پیروی ایشان نکنید بلکه پیش بفرستید برای جانهای خود آنچه که

اوّل در تفسیر این ولا خلة ولا شفاعة الخ اول

دویم

سویم

که گردانیده او را بروز قیامت فدیه برای جانهای خود از عذاب خدا چهارم آنکه کافران ایشانند ظالمان بر جانهای خود بوضع عبادت در غیر موضعش به نیت توقع شفاعت از انها که نه طاقت شفاعت ایشان دارند نزد پروردگار زیرا که ایشان میگفتند بزبان خود در انها ولاء شفعاؤنا عند الله و نیز میگفتند نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی پس هر که پرستش نمود جماد را و امید داشت از وی شفاعت نزد خدا پس تحقیق ستم کرد او بر جان خود که امید داشت از غیر از آنکه نه جایز است امید در آن پنجم آنکه مراد در این آیه از ظلم ترک انفاق است بالکلیه و معنی آیه آنست والکافرون التارکون الانفاق فی سبیل الله و اما مسلمان ضرور قلیل و کثیر از مال خود نفقه خواهد داد ششم والکافرون هم الظالمون ای کاملان در ظلم که بکمال رسیدند در مرتبه ظلم چنانکه گویند العلماء هم المتکلمون ای هم الکاملون فی العلم یعنی ایشان کامل هستند در علم پس همچنین در اینجا مراد است الغرض لازم است مر سالک را که باز دارد نفس خود را از بخل و هوی و پیروی کند بطریق هدی تا که رسد به نعیم مقیم و پرهیز کند از ظلم و پاک کند نفس خود را بانفاق مال در راه خدا از اوصاف مذمومه چون بخل زیرا که این اوصاف باز میدارند از عروج سالک تا بآسمان معرفت و علو وصال پس اهل طریقه همین گروه است که محو نمودند نقش غیر را از صفحات قلب خود و پاک کردند جانهای خود را از اوصاف بد و نعم ما قال مولانا جلال الدین الرومی قدس سره ❁ آن یکی نحوی بکشتی در نشست ❁ رو بکشتیبان نهاد آن خود پرست ❁ گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا ❁ گفت نیم عمر تو شد در فنا ❁ دل شکسته گشت کشتیبان ز تاب ❁ لیک آن دم کرد خامش از جواب ❁ باد کشتی را بگردابی فگند ❁ گفت کشتیبان بآن نحوی بلند ❁ هیچ دانی آشنا کردن بگو ❁ گفت نی ای خوش جواب خوب رو ❁ گفت کل عمرت ای نحوی فناست ❁ زانکه کشتی غرق این گردابهاست ❁ محو می باید نه نحو اینجا بدان ❁ گر تو محوی بیخطر در آب ران ❁ آب دریا مرده را بر سر نهد ❁ ور بود زنده ز دریا کی رهد ❁ چون بمردی تو ز اوصاف بشر ❁ بحر اسرارت نهد بر فرق سر ❁ کذا فی مفاتیح الغیب و روح البیان اَللّٰهُ خدا سزاوار پرستش اوست باید دانست که درین اسم ذات خاصیتها نهاده اند که در غیر او نیست اول آنکه هر لفظی که از ان حرفی دور کرده شود او مختل و متغیر میشود بخلاف اسم که اگر تو از این الف دور کنی لله ماند که فرمود لله ما فی السموات وما فی الارض یعنی مر خدا راست آنچه در آسمان و زمین است و اگر لام اول را دور کنی له باقی ماند که له ملک السموات والارض این اوست ملک آسمانها و زمین و اگر لام دوم را حذف کنی ها باقی خواهد ماند و آن ضمیر است که راجع بسوی خدا است که

که هوالله الذی لا اله الا هو و هر یک اسم خدا تعالی را تاثیری است بلیغ خصوصا در لفظ الله بیشتر از همه اسمائست حکایت کنند که چون مولانا علاء الدین یکبار بانگ یا الله برداشتی چنین حالتی و علاولتی مرسامعان را حاصل شدی که از بیتابی رقص کنان و گریه و زاری افتادندی تا آنکه مردمان گمان می بردند که ایشان از انحالات بحالت اصلی باز نخواهند آمد و نیز حکایت میکنند که چون سلطان زمان انتقال از جهان نمود یک جماعتی معاندان بقتل وزیر آن اتفاق نمودند وزیر از اندیشه جان خود گریخته بخانهٔ شیخ وقار حمه الله در قسطنطنیه آمد و پناه بدروازه شیخ خواست شیخ مذکور او را بخانهٔ خود جای داد و دشمنان او از پس او آمده بر مکان شیخ هجوم آوردند شیخ از دروازه خود برآمد و یکبار نعره یا الله از دل برکشید همه مردمان از هیبت نام الله رو بفرار آوردند و نیز این خوشه چنین علم تاثیر ذکر این اسم از حضرت شیخی و جدی و استادی مولی الحاج محمد قاسم دهلوی قدس سره بارها دیده ام ای برادر ببین که هرگاه که چنین بزرگان ذکر او تعالی میکردند آثار عجیبه از آن ظاهر میشدند ما یان که بعینه ذکر آن میکنیم هیچ تاثیری بظهور نمی آید زیرا که ایشان نفسهای خود را از اوصاف ذمیمه پاک کرده بودند و خلاق خود را نیکو کرده بودند و نیست در ما یان آن قابلیت نفس و تزکیه آن و علاوه از این آنست که الفیض من الله و نعم ما قال الحافظ

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ✤ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و باید دانست لا اله الا هو جمله خبر مبتدا است و اسم جلالة است معنی آنست هیچ معبودی نیست در وجود مخلوق را مگر او که مستحق عبادت است و گویند که تسبیح تعجب وقت آنست که یا هو یا من هو یا من هو یا من لا اله الا هو و این هم باید دانست که مر توحید را سه درجه اند اول توحید مبتدیان را که لا اله الا الله است دوم توحید متوسطان و آن لا اله الا انت است سوم توحید منتهیان و آن لا اله الا هو است که ایشان بمقام فنای کلی رسیده اند و این شیخ در حواشی سوره حلقه نوشته اند که لفظ هو اشاره است بمقام مقربان و ذکر لا اله الا الله افضل است از ذکر الله و از ذکر هو سوره که لا اله الا الله جامع است میان نفی و اثبات و نعم ما قال رومی قدس سره ✤ چه لا داشت تیغ عدم ✤ دار الا فروغ نور قدم ✤ گر چه لا بود تو از هست ✤ کیمیا بنه شهود ✤ چون کند طالب کثرت طلب ✤ و بدان نظام وحدت حق ✤ آن رنگ نقش شد گمت ✤ و بر نور وحدت قدمست ✤ تا نشاری حجاب کثرت دور ✤ ندهد آفتاب توحید وحدت نور ✤ در آن آفتاب تابان است ✤ نه حجاب تو از تو پنهان است ✤ ... از حجاب

متفرع گردد از میانہ دوی ✦ در زمین و زمان کون و مکان ✦ ہمہ و بینی آشکارا و نہان ✦ اللہم اوصلنا الی الجمیع والعین والیقین ـــ الْحَيُّ جز دو یم است یعنی زندہ پیش از ہمہ زندگان و زندہ بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات و گویند حی القیوم اسم اعظم است و حضرت عیسی علیہ السلام از ہمین اسم مردہ را زندہ میفرمودند و نیز ہمین دعای وقت خوف غرق دریا خوانده میشود و نیز روایت است از سیدنا علی کرم اللہ وجہہ کہ چون بروز بدر آمدم نزد آن حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ببینم کہ چہ میکنند رسول خدا دیدم کہ حضرت در سجدہ افتادہ میفرمایند یا حی یا قیوم باز چندبار آمدم یافتم بر ہمان حال و نہ زیادہ میکردند بر این بر دو اسم تا آنکہ فتح داد او را خدای تعالی و این اسم دلالت میکند بر عظمت شان این اسم پرسیدند از ابا یزید بسطامی رحمہ اللہ از اسم اعظم گفتند برای او حدی محدود نیست تا دل خود را فارغ کن بوحدانیۃ او پس ذکر او کن بہر اسم کہ خواہی ہکذا فی التاویلات و در تفسیر روح البیان مذکور است کہ اسم اعظم عبارت از حقیقۃ محمدیہ است ہر کہ شناخت او را شناخت اسم اعظم را و در تفسیر رازی مذکور است کہ حی در اصل حیی بود ادغام کردند یا را در یا بسبب اجتماع دو حرف از یک جنس و ابن انباری میگوید کہ اصل او حیو بود مرکب کہ جمع شدند واو و یا و سابق ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند و در کلمہ قیوم سہ لغت آمدہ اند قیوم و قیام و قیم و مروی است از حضرت عمر رضی اللہ عنہ کہ ایشان خواندند الحی القیام و گویند این لفظ عبرانیست نہ عربی زیرا کہ ایشان میگفتند حیا قیا ما باز عبارات مفسرین در بیان معنی ان مختلف اند مجاہد گوید القیوم القایم علی کل شی یعنی او قایم است بتدبیر خلایق در ایجاد و ارزاق ایشان و مشابہ این از آیات قول خدای تعالی است اَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ یعنی آیا کسیکہ باشد او نگہبان یا جزا دہندہ بر ہر نفسی بانچہ بکنند آن نفس از نیک و بد و نیز آیۃ شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَۙ وَ الْمَلٰٓىٕكَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ قَآىِٕمًۢا بِالْقِسْطِؕ ای گواہی دادند کہ نیست معبودی بحق کہ از روی تحقیق ہیچ معبودی نیست سزای پرستش مگر او است ✦ جہان جلوہ گاہ وحدت تو شہد اللہ گواہ وحدت تو ✦ و نیز فرشتگان و صاحبان علم در حالتیکہ زعما قایم میفرمود اند بعدل در ادای شہادت و نیز آیۃ اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا ۚ۬ وَ لَىٕنْ زَالَتَاۤ اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِّنْۢ بَعْدِهٖ ؕ ای بدرستیکہ خدای تعالی نگاہ میدارد آسمانہا و زمین را از آنکہ زایل شوند

از مکان خود و هرآئینه اگر زائل شوند نگاه نتوانند داشت ایشان را هیچکس بعد از فرمان خدا و ضحاک میگوید
القیوم الدائم الوجود الذی یمتنع علیه التغیر و بعض میگویند القیوم الذی لا ینام بالسریانیة و این قول بعید
از فهم است زیرا که تکرار لازم می آید از آیة لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ اے فرو نگیرد او را نه مقدمه خواب نه خواب
و غیر آن که نعاس گویند و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است و گویند که سنه ثقل و گرانی است از
نعاس و فتوریست که عارض میشود مزاج را قبل از خواب و در حد نوم داخل نیست و نعاس مقدمه نوم را
گویند و نوم حالتی است که عارض میشود مر حیوان را از استرخای اعصاب دماغ از رطوبات ابخره که صعود
میکنند چنانکه بسبب آن حواس ظاهری بالکلیه ساکن میشوند و این جمله نفی تشبیه است و تاکید برای
حی قیوم زیرا که هر که را عارض شد نعاس و نوم پس او موف الحیات شد که قاصر باشد در حفظ و تدبیر یعنی
آنست که عارض نمیشود او را آنچه که عارض میشود مخلوق را از سهو و غفلة و ملال و فترت در نگاهداشت
آن که وی قائم است بحفظ و نگاهداشت آن و عارض نمیشوند او را عوارض تعب که بسبب آن محتاج شود
باستراحة پس استراحت کند به نوم زیرا که نوم اخو الموت است و موت ضد حیات است و او تعالی حی در حقیقت
است که او را لاحق نشود ضد حیات پس چنانکه او موصوف است بصفات همچنان منزه است از جمیع صفات
نقصان مرویست که روزی حضرت موسیٰ از پروردگار خود پرسیدند که اے پروردگار ما آیا تو خواب میکنی
یا نه پس وحی کرد به موسیٰ که بیدار باش سه روز و نه خواب کنی در آن و بگیر در دست خود دو قاروره
را پس حضرت موسیٰ بحکم خدا دو قاروره گرفتند که ناگاه خواب بر او غالب آمد و آن هر دو قاروره از دست
افتادند و بشکستند باز وحی فرمود بسوی او انی امسک السموات والارض بقدرتی فلو اخذنی نوم او نعاس
لزالتا کذا فی الکشاف و در حدیث شریف آمده که ان الله لا ینام ولا ینبغی له ان ینام گفت ابن مالک
بیان استحالة وقوع نوم است از وی زیرا که نوم عجز است و الله تعالیٰ منزه است از عجز و ابو یزید بسطامی قدس سره
میفرمایند لم یفتح لی شیٴ الا بعد ان جعلت اللیالی ایاما و نعم ما قال السعدی رحمه الله ه سرانگه
ببالین نهد هوشمند * که خوابش بقهر آورد در کمند * نقلست که در میان دو شاگرد از یک استاد اختلافی
افتاد در باب فضیلت خواب و بیداری که یکی از آن قائل بود بفضیلت خواب چه در زمانه خواب انسان
از منهیات باز میماند و دیگری بیداری زیرا که در آن خدا را می شناسد تا آنکه هر دو پیش استاد آمدند
و هر یک سوی خود مع دلیل پیش او بیان نمودند گفت استاد هر که قائل بفضیلت بیداری است مراد را

حیات بهترست وهرکه قایل بتفضیلت خواب هست مراو را خواب بهتر باشد نقلست که شخصی غلامی از خرید
چون وقت خواب آمد باوی گفت فرش را برای خواب من درست کن او گفت ای مولای من آیا ترا نیز
هست مولائی یا نه گفت آری هست گفت آیا او خواب میکند یا نه گفت نه باز غلام نیک فرجام گفت
که ای آقای نامدار من ترا حیا نمی آید از مولای خود که تو خواب کنی و مالک تو بیدار باشد این چنانکه وی
است بمولای خود شعر که حضرت بلال در وقت سحر میخواندند یا ذا الذی استغرق فی نومه ﴿ ما نوم
عبد ربه لاینام ﴿ ان تقول انی مذنب ﴿ تشتغل اللیل بطیب المنام لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مراو راست
آنچه در سماهاست از مبدعات علویة وَمَا فِي الْاَرْضِ وآنچه در زمین است از کائنات سفلیه ﴿
مَنْ ذَا الَّذِي کیست آن کس او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیاء و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهٗ
نزدیک او در روز قیامت کسی اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد درینجا باید دانست
که لفظ من مبتدا ست و ذا خبر او والذی صفت او یا بدل از وست و باز اگر لفظ من برای استفهام بمعنی نفی باشد
پس درین دو وجه بیرون می آید یکی آنکه متعلق بیشفع باشد و یا محذوف در موضع حال از آن ضمیر که در یشفع
است و یا برای مصاحبت است پس درینوقت معنی چنین باشد که نیست کسی که شفاعت کند نزدیک خدا تعالی
در کسی احوال مگر درانحال که ماذون شود بشفاعة یا معنی آنست که نیست کسی که شفاعت کند نزد او با مرکن الامور
مگر بحکم او و در تفسیر مفاتیح مذکورست که من برای استفهام انکاری نفی است یعنی نه شفاعت کند نزد او کسی الا بامر
او زیرا که مشرکین عرب پنداشتند که بتان ما برای ما نزد خدا شفاعت خواهند کرد چنانکه خبر میدهد خدای تعالی
بانکه ایشان میگفتند مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى وهؤلاء شفعاؤنا عند الله پس بیان نمود
او تعالی که این مشرکان نخواهند یافت این مطلوب خود را و نیز در جای دیگر فرمود ویعبدون من دون الله
ما لا یضرهم ولا ینفعهم پس خبردار کرد او تعالی که شفاعت نیست نزد او تعالی برای کسی مگر آنرا که مستثنی
ساخت او را خدای تعالی بقول خود الا باذنه و مشابه این آیة يَوْمَ يَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُوْنَ
اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا یعنی روزیکه بایستد فرشته که موکل ارواح است و فرشتگان
نیز صف زده سخن نگویند حاضران محشر مگر آن شخص که دستوری داده باشد او را خدا و گفته باشد سخن راست
و درست یعنی کلمهٔ اسلام و در تاویلات نجمیه آورده اند که این استثنا و راجع بسوی محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم است که خداوند جل ذکره وعده فرموده است مر او را بمقام محمود و آن شفاعة است پس معنی

نفت
سوال غلام
شعر
حضرت بلال رضی الله عنه
بیان شفاعة

آنست که مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِلَّا عَبْدُهُ مُحَمَّدٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاِنَّهُ مَأْذُوْنٌ مَوْعُوْدٌ انتهی

غم نخورد انکه شفیعش تو ئی * پایه ده قدر رفیعش تو ئی * حاصل از نیست ز طاعت مرا * هست امیدی

بشفاعة مرا * و در حدیث شریف آمده که اختیار داد مرا خداوند تعالی در میان آنکه در آید در بهشت نصف امة من

و در میان شفاعة من پس اختیار نمودم شفاعة را و هم در روایت آمده که بروز قیامت همه مردمان از هیبت

آن روز لرزان و ترسان فریاد کنان با مید شفاعة نزد نبی آخر الزمان حاضر آیند آنحضرت رسالت لبیک

گویان فرمایند که من بشفاعة شما حاضرم پس بسجده رفته چنان بحمد خدای تعالی مشغول شوند که گاهی

چنین حمد او نکرده باشند و نه نشنیده باشند باز زبان بشفاعت بکشایند بحدی که خدا در وازه شفاعت برای

خلق مفتوح کند و دستوری داده شود برای ملایکه و پیغمبران و مومنان و جمیع ملایکه و انسان از حضرت

آدم و من دونه در آن روز در فتح باب شفاعت محتاج آن نبی مکرم شوند کذا فی تفسیر فاتحه مولانا فناری رحمه الله

و در روح البیان مذکور است که رسول الله صلی الله علیه وسلم اول کسی اند که در شفاعة بکشایند و شفاعة خلق

کنند باز از پس ایشان دیگر انبیاء و باز اولیا و باز مومنان شفاعة کنند و آخر از همه کسی که شفاعة کند

آن ارحم الراحمین باشد و معنی شفاعة خدا آنست که چون نه باقی خواهد ماند در آتش کسی از مومن شرعی

پس بیرون آرد خدای تعالی از دوزخ قومی را که توحید او میدانستند بدلایل عقلیه خود و شرک نیاورده

بودند بخدای و نه ایمان آورده بودند با یمان شرعی و گاهی عمل نیک هم نکرده بودند بان طریق که در آن

پیروی کرده باشند به نبی از انبیاء علیهم السلام پس نباشد نزد ایشان ذره از ایمان پس بیرون آرد

ایشانرا از آتش دوزخ پس التماس این را زیرا که این از غرایب است که افاده بخشید مرا شیخ العلام

با فاده کشفیه صادقه اللهم اغفر وارحم وانت ارحم الراحمین یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ میداند خدا انچه

در پیش اهل آسمانها و زمینها است از امور اینجهان وَمَا خَلْفَهُمْ وانچه خواهد بود از پس ایشان

از کارهای آنجهان بدانست که در این آیة چند وجه بیان کرده اند اول انکه مراد از مابین ایدیهم

آنست که انچه پیش ایشان بود از امور دنیا و از ماخلفهم انچه باشد از پس ایشان از امور آخرت این

قول مجاهد و عطاء و سدی است دوئم قول ضحاک و کلبی است که میگویند از یعلم ما بین ایدیهم مراد

آخرتست که ایشان مقدم اند بر آخرت و ماخلفهم دنیا است که پس پشت خود گذاشته خواهند رفت

سوئم قول ابن عباس است که یعلم ما بین ایدیهم از آسمان تا زمین است و ماخلفهم انچه که در آسمانها است

بیان اقوال

چهارم یعلم ما بین ایدیهم بعد انقضاء آجال ایشان وما خلفهم آنچه که بود پیش از پیدایش ایشان و تخم
آنکه میداند آنچه که از نیک و بد کردند و آنچه که خواهند کرد و بعد از این مقصود آنکه او تعالی عالم و دانا است
باحوال شافع و مشفوع بآنچه که متعلق باستحقاق ثواب و عقاب است وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند
آفریدگار را بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او اِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدآنچه او را خواهد که بدان
محیط شوند و درین کلمه دو قول بیان کرده اند یکی آنکه ایشان نمیدانند چیزی را مگر از معلومات
او مگر بدآنچه او تعالی خواهد که ایشان را تعلیم کند چنانکه حکایت میکند از ایشان که قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا
اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا دوم آنکه ایشان نمیدانند غیب را مگر با آگاه نمودن بعض انبیاء را بر بعض از غیب کما قال
الله تعالی فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ کذا فی تفسیر الرازی و در تاویلات
نجمیه فرموده اند که یَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ یعنی میداند محمد علیه السلام آنچه که پیش ایشانست از امور
اولیات قبل ایجاد خلق کقوله علیه السلام اول ما خلق الله نوری وَمَا خَلْفَهُمْ و میداند آنچه که از پس ایشان است
از احوال قیامت و فزع خلایق و غضب رب و طلب شفاعت از انبیا و گفتن ایشان نفسی نفسی و حواله
نمودن خلق یکی بدیگری از انبیا تا آنکه بیقرار و مضطر شده رجوع خواهند آورد به نبی علیه السلام
بجهت اختصاص او بشفاعة وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ احتمال دارد که از با کنایه باشد به محمد صلی الله علیه وسلم
یعنی انشان احاطت باحوال ایشان که میداند آنچه که پیش ایشان است از سیر و معاملات و قصص
ایشان و میداند آنچه که از پس ایشان است از امور آخرت و احوال اهل بهشت و دوزخ و ایشان
نمیدانند چیزی را از معلومات او علیه الصلوة والسلام مگر بدآنچه که خواهد که بدان خبر دهد ایشان را
انتهی و در رساله رحمانیه فی بیان کلمة العرفانیة آورده اند که علم اولیا به نسبت علم انبیا بمثابه قطره است
از هفت دریا و علم انبیاء به نسبت علم پیغمبر ما محمد علیه السلام همین مشابهت مذکوره است و علم پیغمبر با نسبت
علم حق سبحانه همین منزلت و مشابهت است و صاحب قصیده برده میگوید ع وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ
مُلْتَمِسٌ * غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيَمِ * وَوَاقِفُونَ لَدَيْهِ عِنْدَ حَدِّهِمِ * مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ
شَكْلَةِ الْحِكَمِ * حاصل آنست که علوم کائنات اگرچه بسیار است مگر به نسبت علم خدای عز و جل بمنزله نقطه
و شکله است و مشرب آن بحر روحانیت محمد علیه السلام است پس هر نبی و رسول و ولی میگیرند بقدر نشئه
و استعداد خود و نیست کسی را که تجاوز کند زیرا سبقت برد براو کذا فی تفسیر روح البیان و سع

رسیده است گنجایش یافته کُرْسِیُّهُ کرسی او که زیر عرش و زیر آسمانهاست باقرار گرفته است
علم او السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را و آنچه در آنهاست وَالْاَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنهاست او را
و قیام میکند باو و در محاوره عرب میگویند وسع فلانا الشی یسعه سعة در آنوقت که می بردارد او را
و قیام میکند باو و نیز میگویند لا یسعک هذا یعنی ترا طاقت برداشتن این نیست که او را برداری و مشابه این قول پیغمبر است
لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی بجز اتباع من او را گنجایش برداشت دیگری ندارد و کرسی در لغت
آنرا گویند که مرکب و مرتب باشد بعضی از چیزی بر بعضی و کرسی اول را ابعارد و اب را گویند که طبقه یکی بر
دیگری و گویند اکرست الدار چون خانه بکثرت بول و پشک آلوده باشد و هم میگویند تکارس الشی چون چیزی
مرکب میشود و کرسی که معروف و مشهور است او را بجهت آن کرسی گویند که آن مرکب و مرتب میشود از چوبهای
که یکی بر دیگری نهاده میشود و در تفسیر این آیة چهار قول بیان کرده اند اول آنکه کرسی جسم کلان است که
قرار یده و گنجایش یافته اند در او آسمانها و زمین باز اختلاف کردند بعضے ازان گویند که کرسی نفس عرش است
زیرا که تخت گاهی موصوف بعرش و گاهی موصوف بکرسی میشود زیرا که مقصود از هر یک جلوس است
و بر هر دو می نشینند و بعضی گویند کرسی غیر از عرش است باز در این هم اختلاف است کسی گوید کرسی زیر عرش
و بالای آسمان هفتم است و کسی گوید که کرسی زیر زمین است و همین است قول سدی و قول دوم آنکه مراد از
کرسی غلبه قدرة و ملک است چنانکه مے گویند که خدائی را سزد قدرت و غلبه ایجاد خلایق و نیز اعراب اصل
هر چیز را کرسی میگویند و بادشاه را هم کرسی گویند زیرا که بادشاه بر آن مے نشیند گویا نام نهادند بادشاه را
بنام مکان او و قول سوم آنکه مراد از کرسی علم است زیرا که علم موضع عالم است و عالم بمنزله کرسی است گویا
که نام نهادند صفة شی را بنام مکان آن بطریق مجاز و نیز علم چیزیست معتمد و کرسی هم جای تکیه و اعتماد است
و به همین جهت میگویند که علما کرسی و ستون دین اند چنانکه میگویند ایشان را اوتاد الارض قول چهارم
مختار قفال است و آن اینست که مقصود ازین کلام محض تمثیل و تصویر عظمت او ست نه که در حقیقت
کرسی است بالجمله خداوند تعالی خطاب فرمود به بندگان خود به تعریف ذات و صفات خود بر وفق عادت
ایشان که تعریف امراء و بادشاهان خود میکردند چنانکه کعبه را بیت خود فرمود که مردمان از دور دراز برای
زیارت او رفته طواف او میکنند مشابه آنکه مردمان گرداگرد محل و دیوان خاص بادشاه به تعجب نقش و نگار
او مے بینند و میگردند و فرمود حجر اسود را دست خود و گردانید او را مقام بوسه مشابه بوسیدن دست

بادشاه علی هذا القیاس ذکر کرد بوقت حساب بندگان بروز جزا حضور ملائکه وانبیاء وشهداء ووضع ترازوی
اعمال صحیفین ثابت فرمود بذات بیچون خود عرش را فرمود الرحمن علی العرش استوی وثابت فرمود
بذات صمدیه خود کرسی را که وسع کرسیه السموات والارض باوجودیکه متیقن است که ذات او تعالی منزه است
از خانه وتخت وکرسی اما قول اول معتمد است کذا فی تفسیر الرازی ودر تفسیر روح البیان مسطور است که گفت
مقاتل که طول هر قائمه کرسی مثل هفت آسمان وهفت زمین است وآن روبروی عرش مجید است
وحاملان آن چهار فرشته اند که هر یک چهار روی میدارد واقدام آنها بر صخره است که زمین هفتم است
وهر چهار فرشته بصورت جداگانه اند یکی از ایشان بصورة سید البشر آدم است که میخواهد از پروردگار
خود رزق وباران برای آدمیان از سالی تا بسالی وفرشته دویم بصورت سید الانعام است وآن نرگاو است
که میخواهد برای جمیع چارپایان رزق از سالی تا بسالی وسویم بصورت سید الطیر است وآن نسر است
که میخواهد برای پرندگان رزق از سالی تا بسالی وچهارم بصورت سید السباع است وآن شیر است که میخواهد
برای درندگان رزق را از سالی تا بسالی وامام نجم الدین رحمه الله در تاویلات میفرمایند که مثال
عرش مجید در عالم قلب آدمی موجود است زیرا که دل آدمی محل استوای روح است ومثال کرسی سر
انسان است وعجیب آنست که عرش باوجود نسبت او باستواء رحمانیه میگویند بمنزله حلقه است که افتاده
باشد ما بین آسمان وزمین به نسبت آن بوسعت قلب مومن **مثنوی** گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا وپست ❊ در زمین وآسمان وعرش نیز ❊ من نگنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مومن بگنجم ای عجب ❊ گر مرا جوئی در آن دلها طلب ❊ خود بندگی باشد پس پدید ❊ لیک صورت
کیست چون معنی رسید ❊ آورده اند که کرسی را خدای تعالی از نور آفریده است وبا عرش مجید پیوستگی داده
واورا چهار پایه اند وهر پایه او بزرگتر است از هفت آسمان وزمین وما فیها وما بین حاملان عرش وکرسی
هفتاد حجاب اند از ظلمت وهفتاد حجاب از زاله اند وهفتاد حجاب از برق وهفتاد حجاب از نور اند ودر میان
هر حجابی پانصد ساله راه است وبر هر حجابی ملائکه مقرر اند که از خدای رحیم برای امت محمد آمرزش میخواهند
ودر بعض از اخبار آمده که اول آن چیز که حق سبحانه بیافرید نور حبیب او محمد صلی الله علیه وسلم بود وآن
نور مامور بسجده غفور شد پس از آن او را چهار حصه فرمود از یکی حصه از آن عرش حق واز دوم قلم
بر حق واز سویم بهشت بیافرید وباز آن نور را چهار حصه فرمود از حصه اول همه انبیاء آفرید

بیان فضل آیة الکرسی

بیان هفده مقام آیة الکرسی که در آن نام الله تعالی است [illegible] ۱۴

شده‌اند واز حصه دوم عقل وار سیم حیا واز چهارم معرفة آفریده شد و بعضی گویند اول چیزی که آفریده شد عرش
عظیم بود ونزد بعضی لوح ونزد بعضی [illegible] ونزد بعض کرسی وسیع بود وَلَا يَـُٔودُهٗ واورا در رنج نیفکند
وبیدگران نیاید حِفۡظُهُمَا نگاهداشت آسمان وزمین وَهُوَ الۡعَلِىُّ الۡعَظِيۡمُ واوست برتر از عداد نام وبزرگتر
از اندیشهٔ افهام بایددانست که این آیه بزرگترین از آیات قرآن است که در حدیث شریف وارد است که این
آیه را زبانی ست که با آن تسبیح وتقدیس پروردگار خود میکند نزدیک عرش وخواص فضایل این آیه در احادیث
بی شمار اند اما بعضی از آن تیمنا ذکر میکنم از انجمله در حدیث نبوی واقع که هرکه بعد از نماز فریضه بخواند
آیة الکرسی یکبار خدا تعالی جان او را بدست قدرت خود قبض کند وثواب چنان باشد که در راه او تعالی
با کافران جنگ کرده شهید شده وهرکه در وقت بیرون آمدن از خانه بخواند الله تعالی به هفتاد هزار فرشته امر
فرماید برای آمرزش خواستن از خدای برای قاری این آیه شریفه وهرکه بوقت در آمدن خانه بخواند
غنی شود واگر در وقت عشا بخواند خدا تعالی او را وهمسایگان او را از بلا نگاه دارد ودر اتقان فرموده که
آیة الکرسی آیتی ست که شامل ومحیط است بر اسماء الهی که نه شامل است انچنین آیتی دیگر از قرآن
زیرا که درین آیه شریف هفده مقام اند که در بعضی مقام از آن اسم الله ظاهر است ودر بعضی مستکن آن
مقامات اینست اللّٰهُ ۱ هُوَ ۲ الۡحَیُّ ۳ الۡقَیُّوۡمُ ۴ وضمیر لَا تَاۡخُذُهٗ ۵ وضمیر لَهٗ ۶ وضمیر عِنۡدَهٗ ۷ وضمیر بِاِذۡنِهٖ ۸ وضمیر یَعۡلَمُ ۹
وضمیر عِلۡمِهٖ ۱۰ وضمیر شَآءَ ۱۱ وضمیر کُرۡسِیُّهُ ۱۲ وضمیر یَـُٔودُهٗ ۱۳ وحِفۡظُهُمَا ۱۴ وهُوَ ۱۵ الۡعَلِیُّ ۱۶ الۡعَظِیۡمُ ۱۷ وکفایت میکند سیادة وشرف
این آیه را فرمودن رسول علیه السلام بحضرت علی رضی الله عنه که یا علی سید البشر آدم وسید العرب محمد
ولا فخر وسید الفرس سلمان وسید الروم صهیب وسید الحبشة بلال وسید الجبال الطور وسید الایام الجمعة
وسید الکلام القرآن وسید القرآن البقرة وسید البقرة آیة الکرسی ودر روایت کرد علی رضی الله عنه از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که فرمود علیه السلام هرکه بخواند آیة الکرسی در خانه خود سی روز در آنخانه دخل شیطان نشود
ودخل سحر ساحر نشود تا چهل روز ای علی تعلیم کنی این را با اهل وعیال خود وهمسایگان خود وای علی رض
نازل نشد کسی آیة بزرگتر واشرف از این آیه ونیز فرمود امیر المومنین رض که شنیدم از نبی صلی الله
علیه وسلم که بر منبر نشسته میفرمودند هرکه بخواند آیة الکرسی بعد هر نماز فریضه منع نکند او را چیزی از
در آمدن بهشت مگر مرگ همیشگی نکند کسی بر قراءت این مگر آنکه صدیق وعابد باشد در روایت کرد ابن
[illegible] از هذا نا سیدنا علی ابن ابی طالب که فرمود علیه السلام که چون خدا تعالی اراده فرمود بفرستادن این آیه

وسوره فاتحه و آیة شهد الله انه لا اله الا هو الآیة و آیة قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک الآیة هر چهار آویختند بعرش معلی
و عرض نمودند که ای پروردگار ما میفرستی ما را در زمین بطرف نافرمان برداران ارشاد شد سوگند مرا
بعزت و جلال خود که بخواند شما را کسی از بندگان من بعد ادای هر نماز مگر گردانم جای او در بهشت
و قرار دهم او را بحضرت قدس و نظر رحمت اندازم بسوی او در هر روز هفتاد بار و روا کنم مراد او را در هر روز
هفتاد حاجت که کمتر از ان مغفرت است و نیز در حدیث است که هر که بخواند آیة الکرسی و خواتیم سورة
البقره را در وقت مصیبت خود نجات دهد او را خدای تعالی از ان مصیبت و هم در حدیث است که از
این آیة شریفه آنست که هر که خواهد که خانه خود را پر کند از نکوییها باید که بخواند آیة الکرسی را بکثرت و هر که
بخواند این را بعد از وضوء بلند کند خدا امر او را چهل درجه و پیدا کند بدله هر حرف از ان فرشته را که
آمرزش مے خواهد برای قاری وی تا روز قیامت و هم در حدیث آمده که هر که بخواند این آیة کریمه را وقت
خواب میکشاید بروی دروازهای رحمت خود تا فجر میدهد او را خدا بعوض هر موی تن او شهری از خزینه اگر
بمیرد در این شب و دران آیة الکرسی خوانده بمیرد شهید و هم در حدیث آمده که هر که بخواند آیة الکرسی را
چهل بار وقت غروب آفتاب بنویسد خدای تعالی برای او ثواب چهل حج و از جابر بن عبد الله رض منقول است
که هر که بخواند این را بوقت بر آمدن از خانه مقرر کند خدای تعالی برای حفاظت او هفتاد هزار فرشته و اگر بمیرد قبل
از در آمدن خانه خود می دهد او را حق سبحانه ثواب هفتاد شهیدان و روایت کرد حضرت ابو هریره رض
که فرمود علیه السلام هر که بوقت بیرون آمدن از خانه بخواند آیة الکرسی میفرستد الله تعالی بسوی او
هفتاد هزار فرشته که آمرزش میخواهند برای او تا در آمدن خانه خود و هر که بوقت در آمدن خانه بخواند
دور کند خدای عز و جل از و فقر را آورده اند که وحی فرمود خدای تعالی بموسی که هر که بخواند آیة الکرسی
بعد هر نماز و مداومت کند بر خواندن او میدهم او را ثواب شاکران و صدیقان باز حضرت موسی عرض
کرد یا الهی کدام کس بر قرأت این آیة مداومت کند فرمود نه مداومت کند بر خواندن او مگر آنکه نبی
یا صدیق باشد و نیز از فضائل این آیة شریفه آنست که هر که بخواند این را یکصد هفتاد بار [illegible]
حروف این آیة است مگر بر پشت خود خسپیده بخواند الله تعالی [illegible] و امام نجم الدین [illegible]
در تفسیر خود آورده اند که چون نازل شد آیة الکرسی فرود آمد به هر آیتی از ان هفتاد هزار فرشته [illegible]
که امام رحمه الله مراد از آیت کلمه گرفته باشد و نیز در حدیث آمده هر که بخواند آیة الکرسی را بعد [illegible]

و دیده میشوند هفت آسمان و باهم نمیشوند تا آنکه نظر کند خدا بسوی او و شمس المعارف بونی رحمه الله نقل کرده
از سلمان فارسی که فرمود علیه السلام هر که میخواند آیة الکرسی آسان میکند الله تعالی بر وی سختی موت و
میگریزند فرشتگان در خانه که دران آیة الکرسی باشد مگر می لرزند و چشمهای ایشان خیره میشوند و نیست
خانه که دران قل هو الله احد باشد مگر در سجده می افتند فرشتگان و نیست خانه که دران آخر سوره حشر باشد
مگر فرشتگان بر زانو می افتند و از حضرت امام جعفر صادق رض منقول است که هر که بخواند آیة الکرسی یکبار
دور کند الله تعالی از و هزار مکروهات را که سهل تر از ان عذاب گور است **حکایت** می کنند که شخصی برای
محافظت رمه گوسفندان خود هر شب آیة الکرسی میخواند بحسب اتفاق یک شب اندکی خوانده بود که خواب
بر او غالب آمد بعد از ان بیدار شد و بقیه آن خواند و چون بوقت فجر در رمه گوسفندان رفت دید در آنجا
شخصی را پرسید از احوال او گفت که هر شب باراده دزدی گوسفندان می آمدم مگر حصاری می یافتم و چون
امشب آمدم در دیواری طاقچه دیدم پس از ان طاقچه در آمدم و گوسفند گرفته خواستم بیرون روم
چون بمقام دریچه رسیدم یافتم او را مسدود و مشابه این حکایت منقول آنکس است که میگوید که من
از دزدان بنهایت میترسیدم تا آنکه فرمود مرا حضرت علی رضی الله تعالی عنه بخواندن آیة قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن تا آخر سوره پس بخواندم او را بازپسی فراموش نمودم او را و خفتم چون قدری از شب گذشته
بود بیدار شدم پس خواندم او را چون بوقت فجر برخواستم دیدم که دزدان در خانه من بسته اند العرض
همه دزدان ببرکت این آیة از دزدی بدست من توبه نمودند و امام نجم الدین نسفی رحمه الله آورده اند که
گفت جبرئیل بمحمد صلی الله علیه و سلم که بدرستی که عفریت از جن ترا مکر و فریب میدهد تو او را از خود دفع کن
بخواندن آیة الکرسی و نیز در حدیث آمده که هر که میخواند آیة الکرسی یکبار دور میکند خدای تعالی نام او را
از دیوان اشقیا و هر که بخواند دو بار نوشته میشود نام او در دیوان صلحا و هر که بخواند سه بار آمرزش میخواهند
برای او فرشتگان و هر که میخواند چهار بار انبیا شفاعت او خواهند کرد و هر که بخواند پنج بار نوشته میشود نام او در
دیوان ابرار و هر که شش بار بخواند ماهیان دریا برای او استغفار میکنند و از شر شیطان در امان اند و
هر که بخواند هفت بار بند کرده شوند برو هفت دروازه دوزخ و هر که بخواند هشت بار هشت دروازه
بهشت برو بگشایند و هر که بخواند نه بار کفایت کند جمیع امور دنیا و آخرت را و هر که بخواند ده بار نظر فرماید
حق تعالی بطرف او گفت قزوینی هر که سفر کند و در راه از دشمن و غیره بترسد باید او را که سوره لایلاف

حکایت در فضیلت آیة الکرسی ۱۲

معوذ در فضیلت آیة قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ۱۲

بیان فضیلت [illegible] آیة الکرسی ۱۲

در پیش و آیة الکرسی خواند بقدر خانه شود دیگر که این امان هست از هر بدی کذا فی نزہۃ المجالس در حدیث آمده
ان اعظم آیة فی القرآن آیة الکرسی من قرأها بعث الله ملکا یکتب من حسنات و یمحو من سیاته الی الغد من تلک
الساعة یعنی عظمت آیة الکرسی بجهت عظمت متقضای اوست زیراکه شرافت هر شی بشرف ذات متعلقت
و متعلقات او میشود و آیة الکرسی مقتضی توحید است در پنجا کلمه و سوره اخلاص یازده کلمه لهذا فرمود علیه السلام
که بزرگترین آیه در قرآن آیة الکرسی است و محمد بن ابی کعب نقل میکند از پدر خود که او میگفت که نزد من جرنی
بود که در آن میوه ها و سبزیها مینهادم و همیشه حفاظت او می نمودم و همیشه در ان نقصان میدیدم آخر کار شبی خواب
نکردم و در نگاهبانی آن نهایت سعی نمودم پس ناگاه دیدم جانوری را شابه نوجوان پس او سلام کرد بر من من
جواب سلام او گفتم باز گفتم او راکه تو از جن هستی یا از انس گفت من از جنیان هستم گفتم دست بده مرا پس
او دست خود در دست داد یافتم دست او مشابه دست سگ و موی او مشابه موی سگ گفتم اینچنین خلقت
جن است گفت او دانستی مرا گفتم چرا در جرن من نقصان میکنی گفت مرا خبر رسید که تو مردی صاحب
صدقه هستی که صدقه را دوست میداری پس دوست داشتم این راکه از طعام تو نصیبی برم پس
گفتم او راکه کدام چیز است که ما را نجات دهد از شما گفت آیة الکرسی هرکه او را در وقت صبح بخواند تا شام
از ایان خلاصی یافت و هرکه در وقت شب بخواند نجات یابد از ایان تا صبح پس در وقت صبح بخدمت
حضرت رسالت حاضر شده از ماجرا خود آگاه نمود فرمود نبی علیه السلام صدق الخبیث نقلست که شخص
زیر درختی نشسته بود که ناگاه از ان درخت او از حرکه شنید پس گفت چیست این حرکه هیچ جوابی نشنید
ناچار آیة الکرسی خواندن شروع نمود پس فرود آمد نزد او شیطانی پس گفت آن شیطان که بیمار است
او را بچه چیز دوا کنیم گفت بآنچیز که فرود آورد مرا از درخت یعنی آیة الکرسی آورده اند که روزی
زید بن ثابت بدیواری رسید و از ان دیواری آوازی شنید گفت این چه آواز است که از دیوار آمد
جواب آمد که من از بنی جانم که رسید بر ایان قحطی سخت پس میخواهیم که حصه خود از میوه های شما بگیریم گفت
شما میخورید میوه را گفت میخوریم گفت زید بن ثابت آیا آگاه کنی مرا از آنچیزی که پناه دهد ما را از شر شما
گفت نجات دهنده ما از ایان آیة الکرسی است بالجمله آیة الکرسی بزرگتر است که ظفر و نصرت میدهد بر جن
و به تحقیق امتحان نمودند این را بارها که تاثیر عظیم دارد بدفع شیطان از نفس انسان و از مصروع دار
اهل شهوات و طلب و از ارباب سماع مکاره و از اهل مظالم و غضب چون خوانده شود برایشان بصدق

(حاشیه:) نقل فضیلت آیة الکرسی

حکایت امام محمد و قفاعی

کما فی آکام المرجان فی احکام الجان **بیت** دل بپرور راد و اقران ؛ جان مجروح را شفا قرآن ؛ هرچه جوئی
بعض قرآن جو ؛ که بود گنج علمها قرآن ؛ حکایت کنند که یکبار بر امام محمد فقری طاری شد پس آمدند روزی
نزد قفاعی فرمودند اگر دهی مرا شربتی بیاموزم ترا دو مسئله از فقه گفت قفاعی مرا بمسئله تو هیچ حاجتی نیست
بیت قیمت در گرانمایه چه دانند عوام ؛ حافظا گوهر یکدانه مده جز بخواص ؛ باز بسبب اتفاق آن
قفاعی سوگند خورد که اگر ندهم دختر خود را در جهیز آنچه جمیع در دنیاست پس بر زن من سه طلاق است
پس رجوع نمود بعلما آن زمان پس فتوی دادند بحنث او زیراکه دادن جمیع ما فی الدنیا ممکن نیست
باز آمد نزد امام محمد و پرسید از این مسئله امام فرمود که چون از تو خواسته بودم از شربت بود در دل من
که بیاموزم ترا این مسئله و یکی مسئله دیگر و اکنون این مسئله ترا نخواهم گفت مگر بعد از گرفتن هزار دینار
بجهت تعظیم شان این مسئله پس حاضر نمود هزار دینار در خدمت امام پس فرمود امام باد اگر بدهی در جهیز دختر
خود مصحف شریف تو بری در سوگند خود یعنی سوگند تو تمام شد باز علما آن زمان از وجه این مسئله از امام
پرسیدند گفت که خدای تعالی فرمود در کلام خود وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ پس همه علما زمان
این فتوی را قبول فرمودند علم در سیست نیک باقیمت ؛ جهل در دلیست سخت بیدرمان ؛ مگر باید که
انسان از صدق دل بخواند زیراکه صدق عجیب شئ است عمده که صادق درست گو را سرخرو میکند و
کاذب دروغ گوی را سیاه روئی میسازد آیا نمی بینی به صبح صادق و کاذب که چگونه از پس اول آفتاب
روشن است و بنا از پس دوم و نعم ما قال فی المثنوی **بیت** هست تسبیحت بخار آب و گل ؛ مرغ جنت
شد ز نفخ صدق دل ؛ و هرچه بطریق صدق باشد بیابی در آن تاثیر را و آنچه بطریق قال باشد فقط
نیابی در آن هیچ اثری را و به همین جهت می بینی لبیای را از مردمان محروم و اگرچه دعوی اسم
اعظم میکنند کذا فی تفسیر روح البیان باز باید دانست که ذکر و علم هر دو تابع مذکور و معلوم خود میباشد
پس هرگاه که مذکور و معلوم اشرف و بزرگتر میباشد پس ذکر و علم نیز اشرف و بزرگتر باشد المقصود
اشرف المذکورات و المعلومات ذات حق سبحانه است بلکه از آن هم برتر است که بگوئیم که آن اشرف
از غیر است زیراکه این کلام مقتضی نوعی از مجانست و مشاکلت است و او تعالی مقدس است از مجانست
ما سوای خود الغرض بهمین جهت هر کلامی که شامل باشد بر نعوت جلال او و بر صفات کبریائی او
[illegible] کلام در نهایت جلالة و بزرگی پس هرگاه که این آیة شامل شد بر توحید و جلالة و بزرگی

لاجرم این آیة در شرف باقصی غایات و ابلغ نهایات رسید علی هذا گوئیم هر ذکر و کلام و زبان و مکان
که شامل باشد بر نعوت و صفات رسول خدای جل ذکره که خاتم الانبیا و بشری عیسی ع و دعوة ابراهیم
علیهما السلام اند پس باشد این ذکر و کلام و زبان و مکان بلکه ذاکر و سامع وی باآداب ظاهری و باطنی
در نهایت عظمت و شان و شرافت و کرامت اللهم آت نفسی تقواها و زکها انت خیر من زکها امین لَا اِكْرَاهَ
فِي الدِّيْنِ هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی هیچ اکراهی نیست در دین
از یهود و نصاری و مجوس و صابیان به برآوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیة بآیت قتال
منسوخ است و تمام قبائل عرب بجز دین اسلام قبول نه بود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری را دو پسر قابل گشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان را
صحبت نمودند بوجه فسون و افسانه مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین
از حضرت رسالت دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه
مکنید کسی را که بدین متدین شده است قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ بدرستیکه روشن شده است راه راست از
گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَّكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی بگرود
بِالطَّاغُوْتِ بانچه که میپرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و ایمان
آرد بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستیکه چنگ زند بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى بدست آویزی محکم که قرآن است
یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است امام سلمی قدس سره گوید عروه وثقی
توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در حقائق بجمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعت است
و مر خواص را مزید عنایت به محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی
گرداند و بانوار خلاق واجب الوجود باقی رساند و در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند
قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که درین طریق طاغوت ماسوی حق است کفر بوی و ایمان بحق
در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر ع فرمود اله الهوی عند الله ابغض من جمیع الهه بدترین خدایان
که در زمین میپرستند هوای که ایشان است اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوَاهُ ای امی مبتی المحمد از که جای
خود را به خدای گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خدا است بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی
حاصل خواجه بجز پندار نیست ❊ و نعم ما قال فی المثنوی ❊ تا هوا تازه است ایمان تازه نیست ❊

کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ✤ هر که خود را از هوا خود باز کرد ✤ گوش خود را نشانی راز کرد ✤
عروة الوثقی ست این ترک هوا ✤ بر کشید این شاخ جان را بر سما ✤ یاد در مردم هوا وارز وست ✤ چون هوا
بگذاشتی پیغام هوست ✤ با هوا و آرزو کم باش دوست ✤ که یضلک عن سبیل الله اوست ✤ تخت دل معمور
پاک از هوا ✤ بر وی الرحمن علی العرش استوی ✤ و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة
قطعه
در هلاکست بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد از او پرسته و نعم ما قال
هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی ✤ آنست ترا در دو جهان مونس و معبود ✤ پس بضرورت از همه چیزها
ببایدبرید و بحق سبحانه پیوست این است سر فقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه است
لا انفصام لها هیچ نقصانی و انفصامی نیست مر او را والله سمیع و خدا شنوست قول کسی را
که متوسل بعروه وثقی بود که کلمه لا اله الا الله است یا قرآن یا اجماع امت علیم و داناست به نیت
خالص متمسک بدان عروه و در تفسیر روح البیان مذکور است که کفر را سه قسم است کفر نعمة کفر وحدة
کفر طاغوت و افراد انسان نیز بسه قسم اند اصحاب میمنه اصحاب مشئمه اصحاب کمال و لهاء فریق اول
در دست ملائکه مقربین اند و دلها ی فریق دوم در دست شیطان متمرد اند و دلهای فریق سوم در
دست خدای متعال است و دست قدرة خدای بر بالای دست همه است که میگرداند آنرا چنانکه
میخواهد در میان تجلیات جمالیات و علوم و معارف الهیات پس ایمان فریق اول بخدا است بطریق
شریعت و بیان است نه بطاغوت و اما فریق دوم که ایمان ایشان بطاغوت است و کفر بخدای است
در دوزخ جاوید خواهند ماند و اما فریق سوم نیابران که منصوص است در قرآن قطعیة الثبوت است
در اخیر نفس در تجلیات الهیات و شقاوت فریق دوم و سعادت فریق اول قطعی نیست بلکه محتمله النقیض
است در دم آخری الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آنکسانست که بوی گرویده اند یا متولی
کار ایشان است در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم من الظلمات بیرون می آرد ایشان را از
تاریکی های کفر و ضلالت الی النور بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از نکرت بمعرفت یا
از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت با خلاق ربوبیت والذین کفروا و آنانکه
حق را بپوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را اولیاؤهم الطاغوت
دوستان ایشان طاغوت اند یهود را کعب بن اشرف و حیی ابن خطب و امثال ایشان و بت پرستان را

بیان اقسام کفر

اقسام والهه باطله واهل ارتداد شیاطین یخرجونهم این معاندان دینان و دیوان که طاغوت عبارت
از ایشان است بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را من النور از ایمان میثاقی الی الظلمت
بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که به توریت داشتند بتکذیب آن یا مرتد از اقرار بانکار یا از نور
یقین به تاریکی شبهات اولئک اصحب النار آن کافران با طاغوت خود ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها
خلدون ایشان دران آتش جاوید مانند گاشند در اینجا باید دانست که مراتب مومنان در ایمان
متفاوت و ایشان سه طائفه اند یکی عوام مومنان دوم خواص مومنان سیوم خواص الخواص اما عوام
انکه بیرون می آرد ایشان را از تاریکی های کفر وضلالت بسوی روشنائی ایمان وهدایت کقوله
تعالی والذین اهتدوا زادهم هدی واما خواص را بیرون می آرد از ظلمات صفات نفسانیه جسمانیه
بسوی روشنائی روحانیه ربانیه کقوله تعالی الذین امنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله ودل اطمینان
بذکر حاصل نشود مگر بعد از تصفیه صفات نفسانی وبه آراستگی بصفات روحانی واما خواص الخواص
بیرون می آرد ایشان را از تاریکی حدوث خلقت روحانیه بفنا نمودن ایشان از هستی خود
بسوی روشنائی تجلیات از صفات قدیم که مر ایشان راست تا که باقی مانند باو تعالی کقوله تعالی
انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی الایة الم تر آیا ندیدی وبه بصر بصیرت نظر نکردی الی
الذی بسوی آن کسانیکه از روی عناد حاج ابراهیم حجت جستند و مخاصمه کردند با ابراهیم فی ربه
در دین خدای او و با او در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او این مجادله که کرد ان اتیه الله
الملک بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی و یا جرأت و مجادله چه فوذ بآنکه بداد
ملک بوی از زائل داشت او و دست انداختن طغیان بیرون آورده [illegible]
بکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بن سام بن نوح بود که همه روی زمین در تصرف داشت و
و اول کسیکه تاج بر سر نهاده و بدعوی خدائی علم برافراشت این بود [illegible]
بتان بشکست و ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفته [illegible]
حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست [illegible]
و گفته اند که این آیه را دو معنی است یکی آنکه این آیه از باب [illegible]
منکر [illegible] شکر [illegible] مقابله عطا [illegible] آنکه مجادله نمود [illegible]

زیرا که مجاهد او را نمرود بود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و مجاهد رض گفته که چهار کس پادشاه و متصرف تمام دنیا شدند
دو از ان مسلمان و دو کافر اما مسلمان حضرت سلیمان و ذو القرنین اما کافران نمرود و بخت نصر و اِذْ قَالَ
اِبْرَاهِيمُ یاد کن آن وقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّيَ الَّذِي پروردگار من آنست که از
قدرت يُحْيِي زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد وَيُمِيتُ و میمیراند و از منزل بقا بادیه
فنا میبرد قَالَ گفت نمرود اَنَا اُحْيِي وَاُمِيتُ منم زنده کنم و بمیرانم پس زنده و حبس القتل را که کشته
میبایست زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بیگناه طلب نمود
بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم عقیدهٔ آن متمرد طاغی این بود مگر احیا لغویست و امات بقتل
رسانیدنست که احیا و امات خلق حیات و موت است و احیا و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا سید انست
در حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجت روشن تر انتقال نمود قَالَ اِبْرَاهِيمُ و گفت ابراهیم
فَاِنَّ اللّٰهَ يَاْتِي بِالشَّمْسِ بدرستیکه خدای من آرد آفتاب بر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقیکه محل طلوع
اوست فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ پس تو بیار آنرا از جائیکه محل غروب اوست فَبُهِتَ الَّذِي
پس مبهوت گردانیده شد آنکسی که كَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و در رسالهٔ الحکم
مذکورست الحکمة فی طلوع الشمس قریبا لقیامة من مغربها ان ابراهیم قال للنمرود ان الله یاتی بالشمس
من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر و ان السحرة و المنجمة عن آخرهم ینکرون ذلک انه غیر
کائن فیطلعها الحق یوما من المغرب لیری المنکرین قدرته و ان الشمس فی ملکه ان شاء اطلعها من المشرق
و من المغرب وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ گروه ستمگاران را
و در تفسیر امام اسمعیل آمده و یحتمل انه لا یهدی طریق الجنة فی الآخرة من کفر بالله فی الدنیا بروایت آمده
که چون نمرود حضرت ابراهیم را در آتش انداخت مسلط کرد خدای تعالی بر قوم او پشه را تا که گوشت
ایشان و نوشید خون را و نه باقی گذاشت مگر استخوان ایشان را و فرستاد خدای تعالی پشه را که در آمد در
سوراخ بینی آن لعین و قرار گرفت آن پشه در منخره او بمدة چهار صد سال و میزدند بر سر آن لعین چوب
و پای پوش تا آنکه مدة چهار صد سال درین عذاب گرفتار ماند چنانکه چهار صد سال پادشاهی نموده بود نظم
قال الشیخ العطار قدس سره شوی او خصمی که تیر انداخته * پشه کارش کفایت ساخته * پس اهل دانش را
باید که مغرور نشود بمال و منال بلکه رجوع کند بسوی ملک المتعال و در تفسیر امام اسمعیل مکتوب است که وجه

حکمت در طلوع شمس از مغرب روز قیامت
روایت

صخرة عظيمة وعليها الطير قديمة فحركت شيئاً من الدنيا دليل على بعدك من الله وسكونك الى ما في يدك دليل على قلة ثقتك بالله ورجوعك الى الناس في حال الشدة دليل على انك لم تعرف الله انتهى ونعم ما قال السعدي شنيدم كه جمشيد فرخ سرشت ٭ بسر چشمه بر بسنگی نوشت ٭ برين چشمه چون ما بسی دم زدند ٭ برفتند چون چشم بر هم زدند ٭ گرفتيم عالم بمردی و زور ٭ وليكن نبرديم با خود بگور ٭ برفتند و هر كس درود آنچه كشت ٭ نماند بجز نام نيكو و زشت ٭ اللهم اجعل هذا العبد الحكيم الضعيف من رحمتك العميم من الذين طال عمرهم وحسن عملهم وقصر املهم وكمل عقلهم أَوْ كَالَّذِي اين سخن مرتب بابت اولی هست ايا نديدی قصه محاجه ابراهيم يا نديدی مثل آن كسی كه مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دیهی وان گذرنده عزير بن شرخيا بود و دیهه واقع الهر بيت المقدس بود و قريه مشتق از قري است بمعنی جمع وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وان افتاده بود بر سقفهای خود يعنی اول سقفها ساقط شده بود پس ديوارها بران افتاده و اين نهايت خرابی است و اشهر آنست كه گذرنده برين ديهه خراب عزير بود كه توريت حفظ داشت و از اكابر احبار يهود و بخت نصر بابلی كه شمن ايشان داشت بعد از خرابی بيت المقدس بنی اسرائيل را بسه گروه نمود گروهی را بقتل ساند و گروهی در شام گذشت و گروهی اسير گرفته كه دران يك لكهه غلام بودند كه در ميان پادشاهان منقسم شدند و هر يك پادشاه را چهار چهار غلام در حصه آمدند و حضرت عزير نيز از ايشان بودند و چون حق سبحانه وتعالی او را از قيد كفار خلاصی ارزانی فرمود و عزير توجه به بيت المقدس نموده بر قريه كه ساير آباد بود ديا بده عنب بر دو فرسخی از ايليا بود رسيد پس صنعی ويران ديد اما درختان او ميوه دار بودند قدری انجير بچشيد و مقداری انگور باز كرد و در سايه ديواری قرار گرفته انجيری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بفشرده پاره بيانشاميد و بقيه در چيك بر تخت و دراز گوشی كه داشت پيش خود به بست و تكيه بر ديوار كرده بران ده ويران مينگريست چون آن ده را بغايت خراب ديد قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا گفت عزير چگونه و بر چه وجه زنده گرداند اين ده را خدای تعالی يعنی چگونه اباد سازد و بعد از خرابی اهل او را به چه كيفيت زنده گرداند بعد از مردن ايشان و اين نه بطريق استبعاد بود بلكه طلب اطلاع بر كيفيت احيا مينمود فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بميرانيد او را خدای در وقت اين تامل و تفكر مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نيز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده گردانيد او را بهمان شكل و صورت كه بوده آورده اند كه حق سبحانه او را و طعام او را و شراب او را از نظر خلق بپوشانيد چون هفتاد سال از مرگ او برآمد بخت نصر هلاك شد

بود پشته کرد در دل غ او رفته بود و نجات داد حق سبحانه قوم بنی اسرائیل را حق جل و علا نوشک فارسی برانگیخت تا ملات
بیت المقدس را در سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این وعده انچه بشیر بود را با دان ترشد پس حضرت
عزیر را زنده گردانید گفته اند و او انگام چاشتگاه بمیرانید و دران روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب
نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده گردانیده شد و چشم میمالید قال کم لبثت گفت عزیر
را این جا چند وقت است که درنگ کردی قال لبثت یوما او بعض یوم گفت عزیر درنگ کردم ایجا روزی
و چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت یا پاره از روز قال بل لبثت گفت آن فرشته نچنانست که
تو گمان برده بلکه درنگ کردی این جا مائة عام صدسال و درین صدسال مرده بودی عزیر
با خود آمد و درنگریست اوضاع آن موضع را به نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره باو گفت
فانظر الی طعامک پس نیک نگاه کن بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی
وشرابک و بنگر بشراب خود یعنی بشیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر
نکرده ان عصیر و جمله منفیه حال واقع شده بغیر واو طعام و شراب زیرا که مضارع منفی چون حال آمد
میشود جائز است که باو آید یا بغیر واو وانظر الی حمارک و درنگر بسوی دراز گوش خود که
استخوانها مانده و باقی اجزا او متفرقه انگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت
او در نفس تو ظاهر گردد ولنجعلک و دیگر تا گردانیم ترا آیة للناس نشانه و عبرتی از برای
مردمان که در حشر اجساد شک دارند وانظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی
که بقدرت ما متعلقست کیف ننشزها چگونه او را حرکت میدهیم بعضی را بالای بعضی مرتب میسازیم
و این جمله حال است از عظام و عامل دران نظر است باین تقدیر انظر الی العظام محیاة یا که بدل
از عظام است بتقدیر حذف مضاف یعنی نظر کن بسوی حال استخوانها چگونه بعضی را بر بعضی
مرتب میکنیم ثم نکسوها لحما باز می پوشانیم مر آن استخوانها را گوشت گویند عزیر در استخوانها
نگریست ندای شنید که ای پوستهای گوشت و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرة کامله باری
همه اجزای مجتمع شده بدان صورت ادسمت تسویه یافت و جان بجنبه او در آمده فی الحال برخاست
و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد مر عزیر را آثار قدرت الهی
در احیاء موتی معاینه قال اعلم گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین

باستدلال بآیت إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنکه خدای بر همه چیز از احیا و اماتت تواناست
در تاویل امام حسن بصری رحمه الله مراد از عظام استخوانها حضرت عزیر است و الف لام بدل از اضافت
است یعنی نظر کن بسوی استخوانها خویش که پوسیده و بوسیده شده اند و اول چیزیکه خدای تعالی
بیافرید هر دو چشم در سر او عزیر بودند که بدان می نگریست بسوی استخوانهای خویش پس می آید هر یک استخوان
بمکان خود تا آنکه پوشانیده شد گوشت عزیر و حمار و نجیر و عصیر در هر یکی تبدیلی نمود پس آنگاه بوی خطاب
کرد که بهبین استخوان بوسیده را چگونه بار دیگر برویانم و بگوش بشنوانم اول جسم در استخوان خرها دمانید
هر چه مغز بود در استخوان بیافرید باز استخوان مبنی استوار کرد باز رگ را بیافرید و خون در رگ روان
کرد باز گوشت را بر رگ افرید تا رگ را استوار کند باز پوست را بر گوشت اندر کشید تا جسم
بیننده نیکو نماید باز موی بر پوست بیافرید تا چیزها اول بوی رسد و پوست سلامت ماند باز جان
بوی در آورد چون خر بزحمات بیانگی بکرد عزیر خداوند را سجده کرد پس هرگاه که ظاهر شد کیفیت
احیاء موتی قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر کذا فی تفسیر امام زاهد پس عزیر چون میان قوم
خود آمد مردمان او را نشناختند تا آنکه آوردند او را میکالی که دران پیرزن کور چشم نشسته بود و آن
پیرزن زمانه عزیر یافته بود گفت عزیر این خانه عزیر است گفت آری عزیر کجا است که گم شد از من
از مدت چنین و چنان و بنهایت گریه نمود گفت عزیر که من عزیرم گفت سبحان الله کجا عزیر است گفت
خداوند تعالی مرا تا مدت صد سال میرانیده باز زنده نمود گفت عزیر مستجاب الدعوات بود تو اگر عزیر
هستی دعا کن برای من که من بینا چشم شوم تا که ترا ببینم و بشناسم پس عزیر از پروردگار خود
دعا خواست دست خود بر چشمهای او مالید هر دو چشم او بینا شد و عزیر بدست خود او را گرفت و گفت
استاده شو بحکم خدا پس استاده شد چنانکه چیزی ضعف و ناتوانی در خود نداشت و شناخت عزیر را
و گفت بتحقیق تو عزیر هستی و رفت در محله بنی اسرائیل در مجلسی که دران پسر عزیر که بعمر یکصد و هژده
ساله بود بلکه اولاد او نیز پیر شده بودند گفت آن پیرزن ببینید این است عزیر که نزد شما آمده
مردمان به پیرزن نسبت بدروغ کردند پیرزن گفت ببینید که من از دعا او بینا و توانا شدم
چون مردمان این ماجرا شنیدند پیش او آمدند و گفتند که درمیان هر دو شانه عزیر سیاهی بود مشابه ماه نو
پس جامه از پشت او برداشته نظر کردند دیدند که همچنین آن سیاهی موجود است و بخت نصر به بیت المقدس

چهل هزار قاریان توریت را کشته بود در آنوقت یک نسخه توریت در ایشان نمانده بود و نیز نه کسی حافظ توریت مانده
بود حضرت عزیر توریت بر زبان پیش ایشان خواندند شخصی از ایشان گفت که پدر من از جد من حکایت
میکرد که در زمانه بخت نصر توریت را بسبب خوف او در میان درختان انگوری در زمین دفن کرده اند اگر مرا
بآنجا رسانید پس آن نسخه را از آنجا بیرون گرفته بیارم مردمان در آنجا رفتند و بعد تفحص بسیار نسخه توریت یافتند
و پیش حضرت عزیر آوردند و عزیر توریت که یاد میداشت حفظ میخواند و ایشان در میان توریت می دیدند
تا آنکه کم و بیشی یک حرف نیافتند از آنوقت گفتند معاذ الله که عزیر پسر خداست و درین قصه تنبیه است
بآنکه هرکه برعایت آداب دعا از خدای درخوست جلدتر بدرجه اجابت میرسد و چون رعایت آداب دعا را
ترک نماید در اجابت مشقت و درنگ می یابد زیرا که چون حضرت ابراهیم در جناب خداوندی عرض
نمود که رب ارنی کیف تحیی الموتی و شروع کرد دعا و ثنای پروردگار خود و باز سوال کرد احیاء موتی خدا تعالی
او را نمایش کرد در عرض اجزای از پرندها و بافور ظهور کرد و حضرت عزیر گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
پس ظهور نمود این احیاء موتی در ذات او که بعد گذشتن صد سال بر موت او زنده فرمود و نعم ما قال السعدی
رحمه الله تعالی تا باید سخن مفت نا ساخته * نشاید برین نیز خته * و قال المثنوی گفت تر اگر فائده نبود مگو
ور بود صد اعتراض شکر گو * این سخن شیر یست در پستان جان * بی کشنده خوش نمی گردد روان * واذ

ع قال ویاد کن ای محمد آنوقت را که گفت ابراهیم رب ارنی ابراهیم ای پروردگار من نمای بمن که
بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میگردانی مردگان را سوال از برای شهود کیفیت احیاء
فرمود نه آنکه در اصل احیاء او را شبه بود قال اولم تؤمن گفت خدای آیا تو ایمان نیاورده ای
که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیاء و اماتت
و یا نمود گفتی ربی الذی یحیی و یمیت قال بلی گفت ابراهیم آری ایمان آورده ام بکمال
قدرت نیز گردیده ام ولکن لیطمئن قلبی و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل
من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع میباشد چنانچه در وجود خلق که
بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طائفه را
بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیاء خلق
بعد از موت بوجود دیگر یست و نیز متنوع میتواند بود در خواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام

نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من از آن آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس لب آب
دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک از آن پاره
پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را
فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و دهان نهنگان ماهیان
چگونه جمع توانند کرد حق سبحانه وحی فرمود بخلیل که یکبار بر فلان دریا شو که دشمن من دام گمرهی گسترده
و سر رشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیروار
ریشه خود را القا کرد خلیل فرمود که چه محل تحیر است همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای
صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه به ساحت جمعیت رساند مثنوی
کوزه گر گر کوزه را بشکند ٭ چون بخواهد باز قایم میکند ٭ آنکه داند کوزه کردن از نخست ٭ چه عجب
گر سازد شکسته درست ٭ پس ابراهیم زبان سؤال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا ایمن
تا عین با عین ملزم گردد و دل من با الزام او اطمینان یابد قال گفت خدای اگر مشاهده اینحال آرزو
داری فخذ اربعة من الطیر پس فراگیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و
غیر آن نیز گفته اند فصرهن پس جمع کن ایشان را الیک بسوی خود یعنی بر دست گیر و در
اشکال و هیآت ایشان نیکو تامل کن و دقایق ربیته هر یک بنظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن
بر تو مشتبه نگردد یا مجتمع ساز ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان
بدست خود نگاه دار ثم اجعل علی کل جبل پس وضع کن بر هر کوهی ممکن باشد که جزوی از آنها
بر و توانی نهاد و بعضی گفته اند هفت کوه بودند یا چهار چه قسمت اینها بر جمیع جبال متعذر است پس این
از قبیل ایراد عام است و ایراد خاص لمحض سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیکتر باشد و توانی نهاد
منهن زین مرغان متمزق شده با یکدیگر آمیخته جزءا پاره ثم ادعهن پس بخوان آن مرغان
را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینک سعیا بیایند بسوی تو دوان شتابند شتافتنی واعلم
ان الله عزیز حکیم و بدان از روی یقین که خدای غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبید
محکم کار است در هر چه میکند القصه ابراهیم مرغان ذبح کرد و اجزای وامعاش و لحوم و دماء و عروق
و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت

تا اختلاطی تمام یافتند ومنقسم ساختہ ہر چہار بر ہفت پارہ کوہ نہاد وسرہای ایشان را بر دست گرفتہ
آواز داد کہ اے کبوتر واے طاؤس واے زاغ وای خروس بجانب سرہای خود بشتابید بفرمان خدای
عزوجل اجزاے ہر یک بدیگری متصل شدہ وبا یکدیگر ملتیم گشتہ ابدان ایشان درست شدہ بسوے
سرہای خود بر زمین دویدن گرفت حکمت در دویدن ان بود کہ این صورت ابلغ است در حجت و دور
تر از شبہت چہ توہم ازان میشد کہ مرغان پرندہ ان مرغانند یا بخیال میرسد کہ شاید پاہای ایشان
درست نشدہ باشد و دیگر آنکہ ادراک باصرہ مرکیفیت عزیز در وقت دویدن بیشتر ہست از ادراک
آن در وقت پریدن پس ان بدنہا تا پیش پای ابراہیم میدویدند وازانجا پرواز نمودہ بسرہاے
خود کہ در دست وی بود متصل میشدند در تفسیر روح البیان مذکور است کہ گفت امام قشیری رحمہ اللہ
طلب کرد ابراہیم باین دل خود را پس ارشاد شد کہ این جانوران را بسمل کن در پرندہا ہر چہار
چہار معانی اند کہ نہا در نفس آدمی موجود اند در طاؤس زینت است و در زاغ امید دراز است و
در خروس شہوۃ است و در بط حرص است پس محصل کلام آنکہ تا وقتیکہ بسمل نکنی نفس خود را
بمجاہدہ زندہ نخواہد شد دل تو مشاہدہ فی المثنوی ؎ حرص بط یکتاست این پنجاہ است ؛
حرص شہوت مار و منصب اژدہا ست ؛ حرص بط از شہوت حلقست و فرج ؛ در ریاست بست
چند انیست درج ؛ صد خورندہ گنجد اندر گرد خوان ؛ در ریاست دو نگنجد در جہان ؛ کاغ کاغ
نعرہ زاغ سیاہ ؛ دایما باشد بدن را عمر خواہ ؛ ہمچو ابلیس از خداے پاک فرد ؛ تا قیامت عمر تن
درخواست کرد ؛ عمر و مرگ این ہر دو با حق خوش بود ؛ بی خدا آبی حیات آتش بود ؛ عمر خوش در قرب
جان پروردنست ؛ عمر زاغ از بہر سرگین خوردنست و در الانوار آوردہ کہ ہر کہ خواہد کہ نفس خود را
بحیات ابدی زندہ گرداند باید کہ قوی بدنی را بہ تیغ ریاضت بسمل ساختہ بعضے با بعضے بیامیزد
تا صورت ایشان شکستہ منقاد فرمان او شوند وایشانرا ابدعیہ شرع و عقل بخواند تا بطریق مشاہدہ عشق
شتابان بازآیند محققان گفتہ اند کہ در ذبح طیور اربعہ اشارت چنین بود کہ کبوتر را
پیوستہ با مردم مستانس است پس بکش او را در رشتہ الفت از خلق ببر و خروس را کہ ہوا رہ مائل
شہوۃ است ذبح کن و خود را از بند شہوت باز رہان و بلیغ زاغ را کہ منبع حرص است بقتل آر و صفت
حرص و آز بگذار و طاؤس را کہ مجمع زینت است سر ببر یعنی از دیدہ ہمت را از آرایش دنیا فرو بند

در ذبح طیور اربعہ

که تیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را بجز آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت
از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش
است دوم داعیه شهوت که ثمره هوا است سوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم تیره‌گی هالکه
که صفت خاک است و حکیم سنائی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده مثنوی چار مرغ است چار طبع
بدان * جمله را بهر دین بزن گردن * پس بایمان و عقل و عشق و دلیل * زنده کن هر چهار را چو خلیل *
و در تاویلات نجمیه آورده که طیور اربعه صفات اربعه انسانی اند که متولد میشوند از اربعه عناصر که آن خاک
و آب و آتش و هوا است پس متولد میشوند به ازدواج هر عنصری بدیگری دو صفات پس آنچه از ازدواج آب با خاک
حرص و بخل پیدا میشوند و این هر دو باهم پیوستگی میدارند زیرا که هر جا که حرص باشد بخل ضرور در آنجا
موجود باشد و از ازدواج آتش با هوا غضب و شهوت پیدا میشود و این هر دو نیز از یکدیگر جدا نمیشوند
و برای هر یک ازین صفات شهوتیست که بآن آرام می یابند چون حوا و آدم و نیز متولد میشوند از این
صفات صفتهای دیگر پس حرص که زوج او حسد است و بخل که شهوت او حقد است و غضب که جفت او
کبر است و مر شهوت را شوهری معین نیست بلکه مثل معشوقه ایست در میان جمیع صفتها که به هر صفت
تعلق میدارد و به هر صفت با او میل مینماید پس این صفتهای هفت گانه دروازهای هفت درکات
دوزخ اند چه ازین دروازها مردمان بدوزخ داخل میشوند که هفت دروازه میدارد که لکل باب
منهم جزء مقسوم یعنی از خلایق پس بر هر که غالب آمد صفتی ازین صفات هفت گانه درآید
بدوزخ از همان دروازه الغرض حکم شد بخلیل به ذبح نمودن این صفتهای مذمومه که آنها طیور
اربعه اند طاوس بخل زیرا که اگر مال و دولت دنیا در نظر بخیل شگفتی و آراستگی نیاوردی مثل آرایش
طاوس گوناگون گاهی بخل و امساک نکردی و زاغ حرص و آن حرص زیادتی طلب آمال است و
شهوت خروس و غضب کبر مشهور است و چون ابراهیم این صفات مذمومه را بکارد صدق بسمل نمود
نه باقی ماند برای او دری از درهای که درآید از آن بدوزخ پس چون او را در آتش انداختند آن آتش بر آن
سرد و سلامت شد و در تفسیر امام زاهد رحمه الله مذکور است که از ابن عباس و ضحاک منقولست که سبب سوال ابراهیم
باحیاء موتی آن بود که روزی میگذشت بر لب آبی دیدند که شخصی یکی مرده در آب است و نیمی بر زمین
از آب و ماهیان آب از نیمی که اندرون آب است از وی میکندند میخوردند و جانوران هوا و خو

مثنوی

صحرائی از همه دیگر که بیرون از آب است میکنند یدند و میخوردند و گرد عالم پراگنده می شدند گفت
رب ارنی کیف تحیی الموتی فرمود خدای تعالی تو ایمان نداری بر قدرت زنده نمودن من مرده را
گفت ابراهیم بلی من ایمان دارم گفت پس چرا خواهی وی خود دانا تر است ابراهیم عرض کرد آرام
دل میخواهم ای عجب آن کدام آرام دل است که ابراهیم را نبود و آرام دل شرط درستی ایمان است
و ابراهیم همیشه مومن بود و این کدام آرام است که ابراهیم را نبود و ابراهیم بی آرام دل مومن
بود بدانکه آرام دل بر دو قسمت آرام دلی است از طریق دلیل و نشان و اخبار که خلق و لادی بطریق الالهام
قال تعالی الم یک نطفة من منی یمنی الایه فان من کان قادرا علی احیاء ذلک الهو نظیره و
کاحیاء الارض المیتة بالنبات کما قال تعالی فاحیا به الارض بعد موتها و آرام دل این بطریق مشاهده
و عیان چون بینی بچشم سر دل بیارامد و ابراهیم را آرامی که بطریق دلیل و نشان باشد حاصل بود

اقسام آرام دل

و این شرط ایمان است ولکن آرام دل از جهت عیان نبود و یا آرام دل از طریق دلیل خاطر
وسوسه بیامد و بآرام دل از طریق مشاهده و عیان در خاطر دستو نیامد و لهذا قال صلی الله علیه وسلم لیس
الخبر کالمعاینة ابراهیم گفت من بیقین میدانم که تو مرده را زنده کنی ولیکن بخاطر می آید که چگونه
بود بنمای تا چنانکه بدل میدانم بچشم سر بینم تا پیش وسوسه خاطر را راه نماند آرام خاطر خواست
نه آرام اعتقاد که دل همه مومنان خود محکم باعتقاد آرمیده است آنگاه فرمان آمدش که این چهار
مرغان را ذبح کن و چون ابراهیم ذبح کرد باز زنده شدند فرمود پروردگار واعلم ان الله عزیز
حکیم عبدالله بن عباس رض گوید که امیدوار ترین آیات از قرآن این آیت است که خلیل رب
باوجود این شرف و کرامت خاطر وی از وسوسه خالی نماند و با همچنین خاطر وسوسه ور از بان
نگذشت و این دلیلست که مومن با ضعف وی از وسوسه خاطر و کفر گناه ستلا نیابد او را زبان نیاید تا قبول نکند
ع مثل الذین نمونه نفقه کردن آن کسانیکه بی شایبه غرض و داعیه عوض ینفقون بیرون
میکنند و صرف مینمایند اموالهم واموال خود را فی سبیل الله در راه خدا از جنس مثل
زکوة و نفل و همه ابواب البر راه خدا است و بهر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة
همچو مثل حبه است در زمین پاک بکارند و آن دانه انبتت بر وایند یعنی بیرون می کند
و هستند انبات بسوی حبه بطریق مجاز است سبع سنابل هفت خوشه آن نوع که هفتیم

از اصل او منشعب گردد در هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة مائة حبة هر خوشه صد دانه که از یکی هفتصد حاصل
آمده باشد چنانکه مبنی در چهار کلان و خورد در زمین پاک لایق والله یضاعف خدا زیاده میکند می
گرداند این هفتصد هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از ان منفقان بحسب نیت و اخلاص والله واسع
علیم و خدا بسیار بخشاینده است که یکبار هفتصد و زیاده میدهد دانا است بنفقه کنندگان و عزایم
و نیت ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند
که یکبار هفتصد است پیوسته بتصدقات اشتغال نمایند **مثنوی** الله بشارت بجودت میدهد ٭ دانه
یکی هفتصدت میدهد ٭ دانه با نبارهای شیطان مکار ٭ تا یکی هفتصدت آید بیار ٭ یا دانا است به
نیت منفق و بمقدار انفاق و بکیفیت حصول آن و متصدق مشابه زارع است در آنوقت که کار
خود هشیار باشد و تخم نیز جید باشد و زمین هم خوب است باشد زرع آن بسیار بود همچنین اگر
متصدق صالح باشد و مال او پاکیزه حلال بود و هم در جای نیک مثل بنای مساجد و مدارس و پل
و مهمان سرای و غیر ازین امید که حاصل شود ثواب و اجر بسیار کما ورد فی الحدیث که گفت ابو هریره
رضه که فرمود علیه السلام من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب فان الله
یقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه یعنی بچه که شیر ازو باز کرده شد حتی تکون مثل الجبل
و هم در حدیث است که صدقه دفع میکند از صاحب خود آفات دنیا و آخرت را و فتنه قبر و عذاب قیامت
را و هم در حدیث است که سخاوت درختی است که بیخ آن در جنت است و شاخهای آن آویخته اند
در دنیا پس هر که آویخت بآن میرساند او را در بهشت و بخل درختی است که بیخ آن در دوزخ است
و شاخهای او آویخته اند در دنیا پس هر که بآن آویخت خود را میرساند او را بسوی دوزخ **بیت** خورنده
که خیری برآید ز دست ٭ به از صایم الدهر دنیا پرست ٭ باید دانست که لفظ صدقه از چهار حرف است
و از هر حرف اشارتی دیگر است از صاد صد مراد است یعنی صدقه دفع میکند از صاحب خود مکروهات دنیا
و دین را و از دال دلیل است چه صدقه دلالت میکند در راه دنیا صاحب خود را بسوی جنت و از قاف
قرب مراد است که صاحب خود را بقرب خدا میرساند و از ها هدایت مراد است و در حدیث است که سعی
کننده بر زن بیوه و مسکین مثل مجاهد فی سبیل الله است و در صفحه چهل و نه از کتاب رد المحتار
در المختار نقل کرده از حضرت امام همام ابو حنیفه رحمة الله علیه علی مقلدیه که فرموده اند ما بو حنیفه

مثنوی

بیان

بیت

بیان

که صدقه فاضل است از حج نفلی و چون حج کرد و مشقت آن دانست رجوع فرمود از این قول و نعم ما قال
السعدی فی البستان **حکایت** یکی از بزرگان اهل تمیز ٭ حکایت کند ز ابن عبد العزیز ٭ که بودش
نگینی در انگشتری ٭ فرو مانده از قیمتش مشتری ٭ به شب گفتی آن جرم گیتی فروز ٭ دری بود در
روشنائی چو روز ٭ قضا را در آمد یکی خشک سال ٭ که شد بدر سیمای مردم هلال ٭ چو در مردم آرام و قدرت
ندید ٭ خود آسوده بودن مروت ندید ٭ چو بیند کسی زهر در کام خلق ٭ کیش بگذرد آب شیرین بحلق ٭
بفرمود بفروختندش بسیم ٭ که رحم آمدش بر فقیر و یتیم ٭ بیک هفته نقدش بتاراج داد ٭ بدرویش و
مسکین و محتاج داد ٭ فتادند در وی ملامت کنان ٭ که دیگر بدستت نیاید چنان ٭ شنیدم که میگفت
باران دمع ٭ فرو میدویدش بعارض چو شمع ٭ که زشت است پیرایه بر شهریار ٭ دل شهری از ناتوانی
فگار ٭ مرا شاید انگشتری بی نگین ٭ نشاید دل خلق اندوهگین ٭ خنک آنکه آسایش مرد و زن ٭
گزیند بر آسایش خویشتن ٭ نکردند رغبت هنرپروران ٭ بشادی خویش از غم دیگران ٭ دهم باید
دانست که ثواب هر عمل موقوف بر نیت عامل است بدلیل حدیث که انما الاعمال بالنیات و لکل
امرء ما نوی پس اگر گوئی حدیث ونیة المومن خیر من عمله چه معنی دارد گویم مورد این حدیث آنست که
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده ثواب بر کندن
چاه شنیده نیت کرد بکندن چاه پس یک کافر پیشی کرده چاه را کند پس فرمود علیه السلام که نیة
المومن یعنی عثمان خیر من عمله یعنی از عمل آن کافر که مجرد است از نیت زیرا که چون کسی خیری کند
بغیر نیت خیر کار آن ابتر باشد و به نیت فاضل باشد پس باید که هر کس در کار نیک نیت لوجه الله
کند که نیت راس الاعمال است و هر که بگشاید بر خود دروازه نیک بگشاید خدا برو صفا و در توفیق
و هر که بگشاید بر خود یک دروازه بدی می گشاید برو صفا در خذلان و گشود دروازه نیک از حسن نیت باشد
و دروازه بدی از بدنیتی است و چون آدمی نیک نیت می کند ثواب مرتب شود بر آن اگرچه انکار
بوقوع نیامده باشد چنانچه در مسند ابی یعلی مذکور است که فرمود علیه السلام بروز قیامت امر شود
بفرشتگان حفظه که بنویسید برای بنده من چنین و چنان از اجر و ثواب گویند آن فرشتگان ای
پروردگار من یاد نمیداریم این اجر را از وی و نه در اعمال نامه او موجود است ارشاد شود بنده من
نیت این اعمال کرده بود حکایت است که دو برادر که یکی از آن عابد بود و دیگری مسرف عابد از روی

ملاقات شیطان در دل میداشت که ناگاه روزی شیطان بر او ظاهر شد و گفت ای عابد که دریغا عمر تو
بر باد رفت در حصر نفس از شهوات و تلذذات دنیا و حال آنکه چهل سال از عمر تو گذشت و چهل سال هنوز
باقی مانده پس بگذار نفس خود را در شهوات نفس عاید از استماع این کلام از شیطان بد انجام در دل خود
گفت که بروم نزد برادر خود و موافقت او نمایم در عیش و طرب لذات نفس تا بیست سال و بعده تایب شده
از گناه خود بیست سال در عبادت خدا مشغول شوم پس با این نیت از بام فرود آمد و دیگر برادری که
مسرف بود چون بیدار شد و دید خود را بجای ملوث با کثافت بول و براز بجا افتاده است در دل او آمد که این
عمر من در جرم و عصیان بر باد رفت و برادر من لذت طاعات خدا می برد و پس آن بجنت خواهد رفت
و من بدوزخ پس حال توبه از گناهان خود نمود و نیت کرد که باقی عمر در طاعات خدا با برادر خود گذرانم
و از انجا برخاسته به نیت طاعات اراده بالا رفتن کرد پس آن مسرف به نیت فسق و فجور از بام بزیر
می آمد و عابد به نیت طاعات از پائین بالا میرفت که ناگاه پای او بلغزید و بیفتاد بر برادر خود و هر دو
غلطان پیچان بر زمین افتادند و از این صدمه جان هر دو از بدن طیران نمود و بعضه حشر عابد
بر نیت معصیت و حشر مسرف بر نیت توبه خواهد شد و نیز نقل میکنند که بروز قیامت بنده را از [illegible]
شود که همراه او نکوئیهائی باشد مثل کوه ها پس ندای آید که هر کس را که بر فلان حق باشد بیاید و حق
خود بگیرد و پس بیایند مردمان حق خواه و بگیرند نکوئیهای او را تا آنکه نماند هیچ نکوئی نزد او پس در آن وقت
بنده در حیرت ماند پس خطاب رسد که ای بنده من نزد من خزانه تو نهاده است که کسی را بر آن آگاهی
نیست بجز من گوید یا رب آن کدام خزانه است فرمان شود آن نیت خیر است که کرده بودی و نوشته ام
و انرا خود به هفتاد ضعف و نیز آورده اند که بروز قیامت چون اعمالنامه در دست بنده دهند به
بیند در آن حج و صدقه و خیرات و تقربات که این بنده او را در دنیا گاهی نکرده بود گوید یا الهی این
اعمالنامه از من نیست زیرا که هیچ کاری از این کارها نکرده ام ارشاد شود این کتاب از توست و این
اعمال هم از تو اند زیرا که در عمر خود در دنیا نیست این همه کرده بودی گو که ترا قدرت بر ادای اینها حاصل
نشد و من می شناسم از صدق نیت تو و دادم ترا ثواب آن کردارهای که نیت آن کرده بودی و گفته اند
که نیت مؤمن بانجا میرسد که اعمال در آنجا نه توانند رسید زیرا که مومن نیت میکند اگر عمر من بهزار سال
باشد در آن عبادت خدا بجا آرم پس نیت به هزار سال میرسد و اعمال نمیرسد و نیز گفته اند که در بعض اعمال

اجر بغیر نیت حاصل نمیشود چون نماز که جایز نیست بغیر نیت و بعضے اعمال محتاج به نیت نیست چون
قراءت قرآن واذکار و باید که بداند انفاق بر اقسام است یکی انفاق عوام که آن بمال است پس اجر ایشان
جنت است دوم انفاق خواص آن صلاح حال است بتزکیه نفس و تصفیه قلب و اجر ایشان در آن روز
دیدار خدا است پس باید که مومن تزکیه نفس و تصفیه قلب خود نماید از حب مال بانفاق در راه خدا تا
به نعیم جنت و دیدار خدا و برسد کند از بخل تا که نشود نزد خدای تعالے از نابکاران کذا فی مجالس سینه علی
اربعین النوویه الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ آن کسانیکه نفقه مے کنند مالهای خود را در راه خدا
در جهاد و یا در سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُوْنَ مَآ اَنْفَقُوْا مَنًّا پس از مالی در پی آرند چیزی را که نفقه کرده اند
منتی یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن وَلَآ اَذًى و دیگر ایذای در پی در نیارند صدقه خود را ازاری
یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولاً و فعلاً که گوید که من ترا دادم تو شکر ما نکردی یا گوید تا کجا بدادم
ترا یا گوید ترا حیا نمی آید یا همیشه مے آئی با چند اسوال میکنی یا گوید الله تعالے ترا دور کند از ما یا گوید که چرا
بار بار آید امید بهی ــه لے توانگر بجارت منگر سوی گدا که گدائی وی آئینه زر داری است
لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ مر ایشان راست مزد صدقه ایشان نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشان را وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند
از فوت ثواب آنچه پس خود گذاشتند از امور دنیا روایت میکنند که روزی حضرت امام حسین رض
چیزی از خوردنی در خواست فرمود و حضرت علی چیزی نزد خود ندیدند ناچار کرنه فاطمه رض گرفته
به بازار رفتند و آن را بشش درهم بفروختند که ناگاه درویشی سوال کرد آن دراهم باو دادند باز در اثنای راه
از شخصی اتفاق ملاقات افتاد و گفت که یا علی این ماده شتر که نزد من است میفروشم اگر تو او را خریدی
علی رض گفت قیمتی ندارم بجز م گفت من به نسیه میفروشم فرمود مضایقه ندارد پس علی رض آن شتر ماده
را به نسیه خرید نمود که در این بین شخصی دیگر رسید و گفت ای علی این شتر ماده میفروشی گفت آری پس
حضرت علی رض آن را بدست او بقیمت نقد فروخت آن مشتری آن شتر ماده را گرفته از نظر علی پنهان
شد باز علی خواست که قیمت آن آن بایع که از وی به نسیه خرید کرده بود بدهم او را هم نیافتند و در این
تا حیران بودند که در دل او القا شد که اے علی چرا این چنین فکر مینمایی برو بخدمت رسول هر چه در اثنای راه
شد خواهم کرد حاصل آنکه حضرت امیر المومنین از آنجا بخدمت حضرت رسالت حاضر شدند و این همه سرگذشت

بیان در بیان انفاق ۱۲

بیان از فروختن کرنه فاطمه رض ۱۲

روبروی اوم عرض نمود فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای علی آن سائل رضوان جنت بود و بائع ما [illegible] میکائیل بود و مشتری او به نقد جبرئیل بود و نازل شد آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ الآية وبعضی از اهل تفاسیر گویند که این آیه و آیه ما قبل این فرود آمد در شان عثمان و عبدالرحمن رضی الله عنهما اما عثمان در غزوه تبوک سامان لشکر غازیان بهزار شتر بهزار دینار کرد و رسول علیه السلام هر دو دست خود برای دعای او پیش خدا برداشت و فرمود رضیت عنه فارض عنه و عبدالرحمن بن عوف چهار هزار دینار از هشت هزار دینار خود نزد حضرت آورد و گفت یا رسول الله نزد من هشت هزار دینار بود چهار هزار آن برای اهل و عیال خود داشتم و چهار پروردگار خود را قرض دادم فرمود رسول بارک الله لک فیما امسکت فیما اعطیت پس بین حال عثمان و عبدالرحمن که تصدق کردند زر خطیر را در راه خدا و در دل خیال من و اذی نیامد و گویند که من مشابه نفاق است و اذی مشابه ریا که او را مخبر صادق بشرک اصغر تعبیر فرموده اند که ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا یا رسول الله و ما الشرک الاصغر قال الریاء گفت پیغمبر یک صاحب ریا صل انک لم تصل یافتی از برای پاره این خونها آمد اند هر تماز اهنا کین تا زم را بیامیز ای خدا با نماز منالین و اهل ریا و در حدیث شریف وارد است که چون خدا تعالی بروز قیامت حکم کند ما بین بندگان پس اول کسیکه آورده شود برای حساب حافظ قرآن باشد و مقتول فی سبیل الله و مردی کثیر المال باشد پس فرمان از ایزد سبحان بقاری قرآن رسد که ای قاری آیا ترا تعلیم ننموده بودم آنچه که فرو فرستاده بودم بر پیغمبر خود گوید آری یا رب باز فرماید پس چه عمل نمودی بر آن که خوانده بودی گوید میخواندم او را شب و روز باز بسوی او خطاب با عتاب شود که دروغ می گوئی و فرشتگان هم گویند دروغ میگوئی باز فرمان رسد از خدا بلکه نیت تو این بود که گویند مرا فلان قاری کلان است باز آورده شود صاحب مال پس بگوید خدای تعالی آیا ترا در مال کشادگی نداده بودم گوید یا رب آری باز فرماید چه کردی آن مال را گوید صله رحمی بجا آوردم و خیرات نمودم گوید خدا دروغ میگوئی و فرشتگان هم گویند دروغ میگوئی باز فرمان شود بلکه مراد تو این بود که مرا گویند فلان سخی و جواد است باز آورده شود آنکه کشته بود در راه خدا پس گوید باو خدا که در چه چیز کشته شدی گوید یا رب حکم کردی تو مرا بجهاد پس جنگ نمودم در راه تو تا آنکه کشته شدم پس گوید خدا و فرشتگان دروغ میگوئی بلکه مراد تو آن بود از قتال که مرا گویند فلان به نهایت شجاعت است باز فرمود علیه السلام او لئک الثلاثة اول خلق الله تسعر بهم النار و بعضی گویند در منت و اذی [illegible]

بیان ریا

نیست بلکه وبال است و بعضی گویند در منفعت نه ثواب است نه عذاب و بعضی گویند مراد از اجر صدقه باشد گر
ضعف آن نیست و برو کن دمنت است ولنعم ما قال الکاشفی رح ه هر چه میدهی بده و منت منه ٭ ورنه آنچه
پشیمان شوی آن هم مده ٭ آنچه که بدهی چو دهنده خداست ٭ منت بیهوده نهادن خطاست ٭ وگفت
سعدی رح ه چو انعام کردی مشو خودپرست ٭ که من سرورم دیگران زیردست ٭ چو بینی دعاگوی دولت هزار
خداوند را شکر نعمت گذار ٭ که چشم تو دارند مردم بسی ٭ نه تو چشم داری بدست کسی ٭ و در مثنوی آورده اند
درم ده از این دولت اندر اقرضوا ٭ تا که صد دولت به بینی پیش رو ٭ اندکی زین شرب کم کن بهر خویش
تا که حوض کوثری یابی به پیش ٭ باید دانست که مردمان بر سه طبقات اند اول آنها که هر چه داشتند خرج
کردند ایشان صدیقانند چون ابوبکر رض دوم متوسطان که چیزی برای خود داشتند و چیزی خرج نمودند سوم
ضعیفان و آن آنست که حصر کردند بر ادای زکوة واجبه اللهم اجعلنا من المتجردین عن غیرک والفانین
بک عن سوی ک قول معروف سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را ومغفرة و درگذشتن از درشتی سخن سائل
یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام خیر بهتر است مر سول را در نفع من صدقة از آن صدقه که نسبت
بر سائل یتبعها اذی که از پی در آید آزار رنجی و آزاری از سرزنش وغیره والله غنی و خدای بی نیاز است
از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار کدر سازد حلیم بردبار است تعجیل نکند
در عقوبت منان و موذی و در حدیث آمده لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا ینظر الیهم ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم یعنی
آن کسانیکه بر فقیر منت نهند و آزار رسانند خدای تعالی بر ایشان بروز قیامت نظر نکند و نه سخنی کند و نه پاک گرداند
ایشان را و مر ایشان را عذابی است دردهنده و نیز در حدیث شریف واقع است اذا سالکم سائل فلا
تقطعوا علیه حتی یفرغ عن مسألته و ردوها باللین والرفق ببذل یسیر او برد جمیل فانه یاتیکم من لیس بالانس
ولا جان فینظر کیف صنیعکم فیما خولکم الله تعالی و فی المثنوی ٭ روی خوبان ز آینه زیبا شود ٭ روی احسان
از گدا پیدا شود ٭ پس از این فرمود حق در والضحی ٭ بانگ کم زن ای محمد بر گدا ٭ چون گدا آئینه
جود است هان ٭ دم بود بر روی آئینه زیان ٭ و در تفسیر امام اسمعیل حنفی مذکور است ان الصدقة لا تختص
فی المال بل تجری فی کل معروف فالکلمة الطیبة والشفاعة الحسنة والاعانة فی حاجة واحد و عیادة
مریض و تشییع جنازة و تطییب قلب مسلم کل ذلک صدقة ٭ گر خیر کنی مراد یابی ٭ در هر دو جهان
کشاد یابی ٭ احسان کن و بهتر توشه خویش ٭ زادی بفرست تو پیش از پیش ٭ نقلست که یافت

بیان عقائد نفقه از اول تا اول دوم سوم

نقل بادشاه

را بادی در شکم بند شد بحدیکه قریب بمرگ شد و در آن حالت مضطر گشته گفت هر که مرا ازین بلا رها کند او را ملک
عطا کنم و آوازه بجای بگوش هر کس رسانید اهل آن شهر رسیده بود تا آنکه شخصی از اهل الله شنید و آمد نزد آن
پادشاه و مالید دست خود بر شکم وی پس ناگاه بیرون آمد از شکم او بادی که به نهایت بوی بد و کریه میداشت
و حال پادشاه تندرست شد و گفت بآن بزرگ ای شیخ بنشین بر تخت سلطنت من گفت بزرگ
مرا حاجتی چنین سلطنت دنیا نیست که قیمت او بادی ناپاک گندیده باشد مگر بآن البته تو عبرت بگیر
ازین چه آن چیزیکه بران مغرور و نازان بودی این است قیمت او و در روایت حسن آمده که فرمود
آنحضرت صلعم هل منکم من یرید ان یذهب الله عنه العمی و یجعله بصیرا الا انه من رغب فی الدنیا و طال امله
فیها اعمی الله قلبه علی قدر ذلک و من زهد فی الدنیا و قصر امله اعطاه الله تعالی علما بغیر تعلم و هدی بغیر هدایة
الا انه سیکون بعدکم قوم لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل و التجبر و لا الغنی الا بالفخر و البخل و لا المحبة الا
باتباع الهوی الا فمن ادرک ذلک الزمان منکم فصبر للفقر و هو یقدر علی الغنی و صبر علی البغضاء و هو
یقدر علی المحبة و صبر علی الذل و هو یقدر علی العز لا یرید بذلک الا وجه الله تعالی اعطاه الله تعالی ثواب خمسین
صدیقا و فی المثنوی صد حکایت بشنود مدهوش حرص ؛ در نیاید نکته در گوش حرص ؛ بند بگسل باش
آزاد ای پسر ؛ چند باشی بند سیم و بند زر ؛ گر بریزی بحر را در کوزه ؛ چند گنجد قسمت یک روزه ؛
کوزه چشم حریصان پر نشد ؛ تا صدف قانع نشد پر در نشد ؛ یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ ای گروه گرویدگان باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقهای خود منت نهادن
بر درویش چه مال از آن حق است و توانگر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال
یا در بسیجه انا برار آورده مثنوی بار فقر افکنی از یکی ؛ بار منت منهش بر گردن ؛ چون
عطا بخشش خدا آمد و بس ؛ به که دانا ننهد منت بر کس ؛ در کرم حیله گری پیشه نه ؛ جود را ره گذری
بیش نه ؛ پس متصدق باید که شکرانه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده
وَالْأَذَىٰ و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بأذی یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه
بزبان که او را سرزنش کنید نه بفعل که روی ترش کرده چین بر جبین افکنید چه اگر درویش
نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا ؛ که گدای
آئینه زرداری تست ؛ حق سبحانه درین آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را منت

وآزار باطل مسازید کالذی محل کاف نصب است بجهت آنکه صفت واقع شده است از مصدر
محذوف یعنی باطل مکنید همچون ابطال آن کسی که از طریق حق منحرف و بسمت نفاق متسم گشته
ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس و برای نمودن مردمان تا که مردمان
بگویند که آن کریم است ولا یؤمن بالله والیوم الآخر و بحقیقت نمیگرود بخدای و بروز قیامت اگر بخدای
گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت یقین داشتی برای معاینه مجازات کردی
نه برای مرایات فمثله پس نمودار صدقه این منفق مرائی کمثل صفوان همچون نمودار سنگی است
خاره هموار علیه تراب که بران سنگ خاک خشک است فاصابه وابل پس بران سنگ
رسید باران بزرگ قطره که سیل از وی زود پیدا خیزد فترکه پس بگذاشت آن خاک را از سنگ آنرا
صلدا سنگ تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنگ نمودار نفقهای
او که برباد کرده چون قطره باران عدل از سحاب جناب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده
سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت ترا از آتش افشان برقی چه آید بگرد از فروغ
شمع چه آید ۞ لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی شیء مما کسبوا بر ثواب چیزی
از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند
القوم الکافرین گروه ناگرویدگان ترا و درین آیه تعریض است بآنکه ریا و منت و آزار رسانیدن
بدرویشان از خصایص کفار است و مومن را باید که حذر کند از آنها و بعض علما گفته اند مثل آن کس که طاعت
بریا و سمعه میکند مثل آن کس است که در جیب خود سنگریزها انداخته در بازار میرود و مردمان گمان میکنند که
این کس پر کیسه است و حال آنکه در وی چیزی سودمند نیست بجز گمان مردمان و از اینجهت اهل سلف کوشش
میکردند در اخفاء خیرات و صدقات بحدیکه فقیر نابینا را تلاش مینمودند و میدادند و در دامن فقیر خفته
می بستند و در ره گذر فقیران می انداختند تا که متصدق را کسی نداند و باین حیله نفس خود را از ریا خلاصی میدادند
کما فی المثنوی گفت پیغمبر بیک صاحب ریا ۞ صل انک لم تصل یا فتی ۞ از برای چاره این خوفها آمد اندر
هر نمازی اهدنا ۞ کین نمازم را میامیز ای خدا ۞ با نماز ضالین و اهل ریا ۞ و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ریا را شرک اصغر فرموده اند و نیز فرموده که در روز قیامت اهل ریا را ارشاد شود که بروید باعمال خود از نزد
آنها که برای نمودن ایشان این اعمال بجا آورده بودید در دنیا و ببینید که آیا چیزی می یابید از ایشان

اجر و عوض آن کردارهای خود و نیز در حدیث شریف واقع شده است که در روز قیامت قاری قرآن شریف
و مقتول فی سبیل الله و دولتمند نزد پروردگار خود حاضر خواهند آمد اول خدای تعالی بقاری قرآن
خطاب فرماید که ای قاری قرآن چگونه معامله کردی بقرآن گوید یارب شب و روز برای خوشنودی تو
میخواندم حق سبحانه فرماید که دروغ گفتی و فرشتگان نیز گویند دروغ میگوئی خدای فرماید بلکه قرآن
باین اراده خوانده بودی که مردمان گویند که فلان کس قاری قرآن است باز خطاب بصاحب
مال که این مال کجا صرف نمودی عرض کند ای پروردگار بر غربا و خویشان تصدق میکردم
خدای تعالی و فرشتگان گویند دروغ گفتی بلکه باین قصد خیرات و صدقات نمودی که میان مردمان
مشهور شوم که فلان کس کریم و جواد است باز خطاب متوجه شود بآنکه کشته شد در راه خدا که ای مقتول برای کدام عمل
کشته شده بودی گوید ای رب جهاد در راه تو کردم تا آنکه کشته شدم پس حق سبحانه و ملائکه گویند تو نیز دروغ
گفتی و فرماید خدای عز و جل بلکه باین اراده جنگ کرده بودی که مردمان گویند فلان کس جری و بهادر است
باز فرمود رسول الله صلعم که این سه کس پیش از همه خلایق آتش دوزخ بروز قیامت بجوش آید و نعم ما قال
السعدی رحمه الله تعالی ؎ طریقت همین است کاهل یقین ؛ نکوکار بودند و تقصیر بین ؛ بروی ریا خرقه
سهل است دوخت ؛ گرش با خدا در توانی فروخت ؛ همان به گر آبستن گوهری ؛ که همچون صدف سر بخود
در بری ؛ در آوازه خواهی در اقلیم فاش ؛ برون حله کن گو درون حشو باش ؛ اگر مشک خالص نداری
مگوی ؛ و گر هست خود فاش گردد ببوی ؛ چه زنار مغ در میانت چه دلق ؛ که در پوشی از بهر پندار خلق ؛
و نیز درین آیت اشارت است بآنکه منت و احسان نهادن بر گدایان و آزار رسانیدن بآنها موجب
ابطال اعمال نیک است و علامت اعراض از حق زیرا که اگر صدقه بوجه الله دادی منت بر گدا نه نهادی بلکه احسان
او بر خود دیدی المنة زیرا که آن گدا سبب رسانیدن ثواب بحق و لهذا فرمود صلی الله علیه و سلم لولا الفقراء
لهلک الاغنیاء معنی آنست که اگر فقرا نبودی نیافتند توانگران وسیلهٔ بخدا و بعضی علماء تعبیر کرده اند
این حدیث را که الید العلیا خیر من الید السفلی بآنکه دست بالا آن دست فقیر است و دست زیرین دست توانگر است
زیرا که بدستی سفلی از دنیا میگیرد چیزی بلند که ثواب اجر اوست الغرض هر عمل که بوجه الله باشد و بری از طمع دنیا
یا دنیا باشد فائده در آن نیست کار اهل صفت کما قال فی المثنوی ؎ عاشقان را شادمانی و غم اوست
دست مزد و اجرت خدمت هم اوست ؛ غیر معشوق ار تماشائی بود ؛ عشق نبود هرزه سودائی بود

عشق آن شعلہ ست کو چون بر فروخت ٭ ہرچہ جز معشوق باقی جملہ سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر حق براند ٭
در نگر زان پس کہ بعد لا چہ ماند ٭ ماند الا اللہ باقی جملہ رفت ٭ شاد باش اے عشق شرکت سوز رفت ٭
عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت ٭ صد بدل پیشش نیرزد تره توت ٭ عاشق آنم کہ ہر آن آن اوست
عقل و جان صد امر یک قربان اوست ٭ پس عشق الٰہی و حب رحمانی چون بر دل آدمی غالب آید بیخ و
رگ شرک را از مال و اولاد و تن و جان و اطاعات باجرت مردان خدا را ازین زیرا کہ آنکہ بیقین ملاحظت
کہ مولائے من کریم است قطع میکند از دل خود خیال اجرت را و اجرت آن میرسد از جانب کریم تبارک
و کمال کما قال الحافظ تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ٭ کہ دوست خود روش بندہ پروری
داند ٭ اللہم اقطع رجاء عبدک الضعیف عبد الحکیم مع جمیع المومنین والمومنات عن غیرک واجعلنا من
الذین لایطلبون منک الا ذاتک وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقۂ آنانکہ باعتقاد و اخلاص يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالہای خود را و بدرویشان میدہند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
برائے طلب خوشنودی خدا وَتَثْبِيتًا وازبرائے ثبات و یقین صادر شدہ مِّنْ أَنفُسِهِمْ
از نفسہای ایشان بیافتن صدقہ و در تفسیر امام اسمعیل حقی رحمہ اللہ مذکور است کہ حرف من برائے
تبعیض است زیرا کہ مال شقیق روح است پس ہر کہ خرچ کرد مال خود را برائے خوشنودی خدا باخلاص
ہر آئینہ ثابت شد برائے بعض نفس او و ہر کہ خرچ نمود مال و جان را در راہ او تعالےٰ ہر آئینہ ثابت شد کہ
خرچ نمود تمام نفس خود را کما جاء فی المثنوی دادن نان مرکی را لایق است ٭ دادن جان
خود سخائی عاشق است ٭ جان دہی چون بہر حق جانت دہند ٭ نان دہی چون بہر حق
نانت دہند آن فتوت بخش ہر بے علت است ٭ پاکبازی خارج از ہر ملت است ٭ در شریعت
مال ہر کس مال اوست ٭ در طریقت ملک تا مملوک اوست ٭ و جائز است کہ تثبیت درین آیۃ
بمعنی گردانیدن شی صادق و محقق باشد یعنی نفقہ میکنند مالہائے خود را بجہت آنکہ تصدیق اسلام
مر ایشان را حاصل است از اصل نفسہای ایشان و بہ تحقیق و یقین یافتن جزاء آن از پروردگار
خود زیرا کہ انفاق مال علامتی است بر ثبات اسلام او از اصل جان و اخلاص او است پس درین وقت
من برائے ابتدائے غایت باشد کما فی قولہ تعالےٰ حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوہ
بوستانی است کہ واقع شود بِرَبْوَةٍ بموضع بلند کہ تابش آفتاب زود تر بروی رسد و ریاح لواقح

بر و بیشتر ورزد با برنز دیگر و از آفت معمور شدن در آب دور تر و این باغ در چنین زمینی آکلہا
وَابِلٌ برسد بوی باران بزرگ قطره فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ پس بداد و بر آورد میوه
خود را دو برابر یعنی بیک سال چندا برده که زمینها دیگر بدو سال دهند فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا
وَابِلٌ فَطَلٌّ پس اگر نرسد بران باغ باران عظیم القطرات پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را
کافی ست یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول خیر این
مخلصان ست که آنچه برضائی خدای تصدق کنند از دیاد و نیکو خالی نیست خواه آن صدقه
اندک باشد خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدے بد آنچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا
بَصِيرٌ بیناست و مناسب هر یکے جزا خواهد داد بیت همیشه تپدت اگر بشنوی
که گر خار کاری سمن ندروی در رواست که حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه از آنحضرت ؐ آگه فرمود
علیه السلام که چون صدقه از دست متصدق بیرون مے آید پیش از رسیدن بدست گدا سخن میکند
پنج کلمه اول آنکه میگوید بودم اندک اکنون کردی تو مرا بسیار و بودم خورد تر و اکنون کردی بزرگتر
و بودم دشمن تو اکنون مرا دوست نمودی و بودم فانی کنون کردی مرا باقی و بودم محروس اکنون
شدم حارس یعنی نگاه بان مر ترا و از کحول شامی منقولست که چون بنده مومن صدقه میکند
دوزخ ندا میکند پروردگار خود که اے پروردگار من حکم فرمای مرا که سجده شکر بجا آرم زیرا که
آزاد نمودی یکی را از امة محمد از عذاب من چه شرم میدارم از محمد که عذاب و هم کسی از امتا و
و مرا طاعت و فرمان بری تو ضرور است لطیفه حروف لفظ صدقه چهار اند و از هر حرف اشارتست اما
صاد اشارتست بصد یعنی صدقه صد و باز دارد از صاحب خود مکروهات دین و دنیا را و اما دال اشارت
بدلیل که صاحب خود را دلالت و راه نمائی میکند بسوی جنت و اما قاف اشارتست بانکه متصدق را بقرب خدا
میرساند و اما ها اشارتست بهدایت خدا و نعم ما قیل زان پیش که دست ساقی و هی در جام مرارت
انگند زهر چه از سر نه این کلاه و دستار بجهدی بکن و دلی بدست آر چه کین سر همه سال با کله دستار
نروی همیشه همچو مه نیست چه پس هر که اموال بایدخرج کند در راه خدائی لایزال ثمرها میدهد و قطع
نکند کما جاء فی الحدیث من قطع رجاء من تجارالیه قطع الله رجاء و نقلست که عالمی چون این حدیث را شنید
نهایت زاری و بیقراری نمود و آمد بجهت یک مرد صالح تا که استفسا کند از معنی این حدیث را چه

نزد او رسید دید که آن مرد صالح از دست خود نان بسگ میدهد پس سلام کرد بر آی جواب سلام داد و مگر موافق
عادت قدیم برای تعظیم آن عالم که استاده میشد استاده نشد و چون آن سگ نان بخورد و سیر شد استاده
شد و تعظیم بجا آورد و عذر خواست و گفت بسبب اشتغال قول نبی صلی الله علیه وسلم که من قطع رجاء من
التجا الیه قطع الله رجاءه و این سگ از من جا خوردن نان میداشت استاده نشدم برای تعظیم تو که
رجاء این سگ از من بریده نشود و چون آن عالم این کلام شنید زیاده تر در حیرة افتاد و استغفار کرد
و در تعجب ماند از کرامت و قوة ولایت او واللهم اهدنا الیک أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ مثل دیگر است برای صدقه اهل
ریا سفر ماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد أَنْ تَكُونَ
لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ که باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و انگور ها یعنی باغی مشتمل بر اشجار که
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان او جوئهای آب لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
مر صاحب باغ راست در ان بوستانها از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفصیل و کثرت
ایشان است له خبر است و فیها حال است و من کل الثمرات مبتدا او صفت مبتدا است که قائم
مقام مبتدا است یعنی مر صاحب باغ راست در ان بوستانها رزق از همه میوها وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه
فرا رسید هر او را این باغ را پیری و بزرگ سالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین پیری
فرزندان ضُعَفَاءُ خوردان و ناتوان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانها است
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گرد باوی فِيهِ نَارٌ
دران باد آتشی و همچنین باد آتشین را باد سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم
و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق است و مرائی که سموم عمل الهی باغ اعمال ایشان
را که بدان امید واری دارند بسوزند و ایشان مهجور و محروم مانند **مثنوی** آنکه کاریکه باید
مزد بران ❊ نالی که بنید نفعی دران ز ابر ریا برقی افروخته ❊ همه کشت اعمال شان سوخته
كَذَٰلِكَ همچنین بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شده یا بیان حضرت ابرهیم و حضرت
عزیر و غیر ذالک يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای الطاف
و احسان خود را در تحقیق توحید و تصدیق دین لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باید که شما دران تفکر نمائید و در
سعادت دیگر سرای آنها شرکت نمائید و امام قشیری رحمة الله علیه میفرمایند که منفق فی سبیل الله را

تمثیل دیگر برای صدقه اهل ریا

خلف و شرف است و منفق فی الباطل اسراف و تلف است و آن را مقبولیت است و این را مردودیت و آن
پاک کرد اعمال خود را و این رایگان نمود اعمال و احوال خود را و بدحال شد و وبال بر این مضاعف شد و نعم ما
قال السعدی ؎ قیامت کسی بینی اندر بهشت ٭ که معنی طلب کرد و دعوی بهشت ٭ گنهگار اندیشناک
از خدای ٭ بسی بهتر از عابد خودنمای ٭ و در فتاوی تاتارخانیه مذکور است که اگر نماز بخلوص شروع
نمود باز دخل شد در دل او ریا پس آن نماز بر همان است که بر آن نماز با شروع نمود یعنی بر خلوص و ریا در روزه
دخل نمی شود و در روایت میکند حضرت ابی ذر غفاری رض از آنحضرت صلعم که فرمود پیغمبر یا ابا ذر جدد السفینة
فان البحر عمیق و اکثر الزاد فان السفر بعید و قل من الحمولة فان الطریق مخوف و خلص العمل فان
الناقد بصیر و مراد از تجدید سفینه تحقیق ایمان و تکریر توحید است و از بحر دوزخ است که ثم ننجی الذین
اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا و مراد به سفر آخرت است که فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون
و به زاد نعیم طاعات است و به زاد دوزخ سیئات است و مراد از حموله بار گناه و خطیات است مراد
با قلال بالکلیه نفی اوست و مراد از طریق آخرت مخوف زبانیه دوزخ اند که اصحاب بار گران گناه را
از میان راه بگیرند و کسی از اقربا و دوستان آنجا مدد و تحمل آن بار مدد نخواهد کرد که و ان تدع مثقلة
الی حملها لا یحمل منه شیء و لو کان ذا قربی و مراد به ناقد ذات حق است که آن ذات پاک است
قبول نفرماید مگر آنکه پاکیزه باشد از شرک و ریا که فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا
یشرک بعبادة ربه احدا و در حدیث است که فرمود خدای عزوجل انا اغنی عن الشرکاء فمن عمل لی
و اشرک فیه غیری فانا بری منه و از وهب بن منبه منقولست که امر فرمود خداوند تعالی شیطان را که
که حاضر شود در خدمت حضرت رسالت بجهت آنکه جواب دهد نبی آخر الزمان را از آنچه که سوال کند از تو
پس آمد شیطان بخدمت آنحضرت به صورت پیری و در دست خود عصا گرفته گفت علیه السلام
تو کیستی گفت منم ابلیس فرمودند چرا آمدی گفت حکم فرمود مرا خداوند تعالی بآنکه بیایی در خدمت
پیغمبر و جواب دهی او را و آنچه از تو بپرسد فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم دشمنی تو از دست من چند کس اند
گفت پانزده کس اند فرمودند کدام کدام گفت اول از همه دشمن من تو هستی دوم بادشاه عادل سیوم
توانگر متواضع چهارم سوداگر راست گو پنجم عالم ترسنده ششم مومن ناصح هفتم مومن رحیم دل هشتم تائب
بر توبه نهم پرهیزنده از حرام دهم مومن که همیشه با وضو و طهارت باشد یازدهم مومن بسیار خیرات کنند

دوازدهم مومن نیک اخلاق با مردمان سیزدهم مومن که نفع میرساند بدیگران چهاردهم قاری قران
پانزدهم شب بیدار فرمودند چند اند رفیقان تو گفت ده اند فرمودند کدام کدام گفت بادشاه ظالم
وغنی متکبر و تاجر خائن و شارب الخمر و کینه دل وصاحب ریا و سود خوار و خورنده مال یتیم و مانع الزکاة
و آنکه از زرها و ساز دارد و در حدیث است ما منکم من احد الا سیکلمه الله لیس بینه وبین الله ترجمان
ولا حجاب ولا حجبه فینظر ایمن منه فلا یری الا ما قدم وینظر اشأم منه فلا یری الا ما قدم من عمله و
وینظر بین یدیه فلا یری الا النار تلقاء وجهه فاتقوا النار ولو بشق تمرة وگفته اند بهترین از اخلاق
انسان آنست که تسلیم و رضا بحق سبحانه اختیار کند و بهترین از اخلاق آدمی با خلق آنکه عفو و سخاوت
با مردمان اختیار کند و نعم ما قال السعدی رحمه الله غم و شادمان نماند ولیک جزای عمل ماند و نام نیک
کرم پای دار و نه دیهیم و تخت ، بده کز تو این ماند ای نیکبخت ، مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم ، که پیش
از پیش از تو بودست و بعد از تو هم ، بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمد لله الذی امر المؤمنین بالانفاق
لیزکی به نفوسهم عن سفساف الاخلاق ، والصلوة والسلام علی المتخلق باخلاق مولاه ، سیدنا النبی الذی
جاد بالشفاعة لمن یهواه وعلی آله واصحابه ممن آثر الله علی ما سواه ، ووثق فی الاجر بالانفاق حسبة الذی
اعطاه ، وبعد فان العبد الضعیف الاثیم محمد عبد الحکیم ، بن الحاج مولی محمد عبد الرحیم الناسخ الدهلوی
الحنفی ، اوصلهما الله الی غایة المقام الحجبی ، یقول لما التهیت بالنصح والعظة همت فی باب الموعظة
فکنت التقط من التفاسیر حتی انتهیت من سورة البقرة الی ههنا من آیات الانفاق بعون الملهم
الملک الخلاق ومن الله استمد ان یجعل هذه التفسیر تماما و تضرع ان یجعله منتفعا به وذخرا لیوم المعاد
المسئول والمراد یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبت ما کسبتم ای گروه مومنان نفقه کنید در راه
خدای از پاکیزها و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت یعنی حلال یابید که لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون و تعبیر کرد حسن بن فضل طیبات را بجیاد که گفت من طیبات ما کسبتم من جیاد
مکسوباتکم ومما اخرجنا لکم من الارض واز آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین چون حبوب و اشجار
مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان از یکدیگر بمسجد رسول
در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست
صاع خرمایان متاع که هیچ نیرزیدی باشکار ابیاورد و درمیان خرماهای نیکو بخیت و کالا

خبیث خود را بآن متاعهای پاکیزه آمیخته صدقه دادند از این معامله نهی کرد و فرمود که از طیب اموال صدقه دهید
وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید بچیز نامی تباه و ناخوش که از و قات ست منه متعلق بتنفقون
که مقدم ست برای تخصیص و ضمیر راجع بسوی خبیث ست و جمله حال ست از فاعل تیمموا از آنچه
که نفقه کنید وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ حال از واو تنفقون ست و حال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان
چیزی را اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در خذان و مساهله
و مسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای غَنِيٌّ بے نیاز ست از کسی که تصدق کند
بمال خبیث حَمِيدٌ ستائیده است از آنکه صدقه از مال پاکیزه دهد بدان ملے برادر مثال
متصدق همچون زارع است وقتیکه در کار خود هوشیار باشد و تخم هر چند نیکو باشد و زمین هم
خوب باشد از وی هم بسیار خوب بود همچنین اگر متصدق صالح و مال پاکیزه در جای نیک خرج
شود ثواب بسیار باید که وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا نیز چون آدمی
خرج شود در راه خدای از آنچیز نکه دوست دارد و را عطا خواهد داد از آنچیز نکه دوست تر ست
نزد خدای تعالی که هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ و این دلالتی دارد در شرح بر جواز کسب
و بهترین از وجوه معاش تجارت و زراعت ست که فرمود رسول خدا إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَهُ الرَّجُلُ
مِنْ كَسْبِهِ وَإِنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ و همچنین اطیب الصدقات از کسب است سبیت تقیطا زر خیز
کردن زکنج ٭ نباشد چو قیراط از دست رنج و نیز در حدیث آمده مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَ
زْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ طَيْرٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةٌ و مرویست که روزی آنحضرت جمع
را برای دادن صدقات رغبت میفرمودند مردمان صدقه میکردند و آنجا ابو امامه [illegible]
نیز نشسته بود و لبهای خود را حرکت می داد فرمود رسول الله که تو لبهای خود را می جنبانی
چه میگویی در دهن خود عرض کرد که یا رسول الله مردمان توانگرن را می بینم که خیرات میدهند
و من مردی غریب مفلسم چیزی ندارم که صدقه دهم پس من در دل خود میگویم سبحان الله والحمد
و لا اله الا الله و الله اکبر فرمود صلی الله علیه وسلم این کلمات بهتر ست مر ترا از تصدق نمودن بسیار
مال از زر خالص بر مسکینان پس باید که صاحب عقل در شب و روز در از کار الهی مشغول بوده دانسته
کند بر فقر اخرد با اخلاص و یقین در هر وقت و حین که همت جوانمردی ماند هیچ ستا

مقالات بیهوده طبل تثبیت به نفست کرونی نشسته بود در مجلسی عام نشسته بود وکسی سائل
در آن مجلس نیامده گفت سوگند خدای که امروز را در پادشاهی خود نمی شمارم گفتند چرا گفت
زیرا که نمی یابم لذة سلطنت مگر به حاجت روای محتاجان و اعانت عاجزان و نصرت نیکان
و حضرت سری سقطی قدس الله سره در اوصاف صوفیان که غذای ایشان رضامندی
خداست و خواب ایشان عرض احوال خودست بخدای و تنهائی ایشان از صحبت پادشاهان
بلندی مرتبه ایشانست پس صوفی وقتی که خرج میکند مال و روح خود را در طلب رضاء خدا پس
بصاحب نیابت و دنیا مانع است از وصول بخدا پس لازم گیر بر خود ایثار و کمال منقاد را
اَلشَّیْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گویند که یکی از شیاطین است یا نفس اماره است
یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج را یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی *
وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَآءِ و میفرماید شما را به بخل و امساک منع صدقات و میگوید مده که درویش شوی
وَاللّٰهُ یَعِدُکُمْ و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً آمرزشی از گناهان
شما را در عقبی مِّنْهُ که این وعده از جانب خدای است وَفَضْلًا و افزونی روزی مکافات
بخیر در دنیا و درین تکذیب شیطانست وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر منفقان عَلِیْمٌ
دانا باستحقاق ایشان مر سعت و فضل و مغفرت را یُؤْتِی الْحِکْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق
یا مواعظ قران مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد تا داند که چه و بکه باید داد و باز دانستی که میان القای
رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد من موصول
مفعول اول یؤتی است و دوم مقدم کرده شد براین جهت عنایت بان وَمَنْ یُّؤْتَ الْحِکْمَةَ و هرکرا
حکمت داده اند از علم و عمل فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا پس بدرستیکه داده اند او را نیکوی بسیار امام ابو اللیث
رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ و دانش را
بکثرت خیر موصوف ساخته که فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و ملاغ
خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و ایشانرا متاع قلیل و در کلام مرتضی
علی کرم الله وجهه وارد است که شعر رَضِیْنَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِیْنَا * لَنَا عِلْمٌ وَّلِلْاَعْدَاءِ مَالٌ * فَاِنَّ الْمَالَ
یَفْنٰی عَنْ قَرِیْبٍ * وَاِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا یَزَالُ * بیت علم داند بادریس تقارون زر و سیم * شد یکی فوق

سماک و دگری تحت سمک ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ﴾ در دنیا پند نگیرند بدین موعظه ﴿إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾
مگر خداوند عقول صافیه و نعم ما قال فی المثنوی ؎ ای خنک آنکس که عقلش نر بود ؛ نفس زشتش ماده و
مضطر بود ؛ پس نکو گفت آن رسول خوش نواز ؛ ذره عقلت به از صوم و نماز ؛ زانکه عقلت جوهر است
این دو عرض ؛ این دو در تکمیل آن شد مفترض ؛ گفت پیغمبر که احمق هر که هست ؛ او عدو ما و غول
رهزن ست ؛ هر که او عاقل بود او جان ماست ؛ روح او و ریح او ریحان ماست ؛ و درین آیة اشارت است
باینکه شیطان مفتری ست وعده میکند فقر و درویشی را و امر میکند بفحشا که اسم جامع ست برای هر بدی
از بخل و حرص و ناامیدی از حق تعالی و شک در وعده حق بخلق بدادن رزق و خلف برای منفق و مضاعف حسنات
و بدگمانی بخدای تعالی و ترک اعتماد براو تعالی و تکذیب فرمان حق و فراموشی فضل و کرم او و کفران نعمة
و اعراض از حق و اقبال بخلق و انقطاع امید از حق سبحانه تعالی و تعلق دل بغیر و متابعت شهوات و اختیار
لذاید دنیوی و ترک عفة و قناعة و محبة بدنیا که آن سردار هر خطا و تخم هر بلا ست پس هر که گشاد
بر جان خود دروازه وسوسه پس خواهد افتاد درین آفات و هر که بند نمود بر جان خود این در را پس
هر آئینه شرف خواهد داد او را بانواع کرامات و بلندی درجات کما فی المثنوی ؛ ترک دنیا هر که
کرد از زهد خویش ؛ بیش آمد پیش او دنیا و بیش ؛ هر که از دیدار برخوردار شد ؛ این جهان در چشم
او مردار شد ؛ این جهان خود حبس جانهای شماست ؛ هین روید آنسو که صحرای شماست ؛
چنانچه در حدیث شریف وارد است که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر تو مکانی اصل تو در لامکان
این دکان بر بند و بگشای آن دکان ؛ یعنی دست از مقتضیات جسمانیه بدار در مقاصد روحانی
بدست آر و در بوستان سعدی رحمه الله آمده مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که او چون تو بسیار پرورد و کشت
جهان ای برادر نماند بکس ؛ دل اندر جهان آفرین بند و بس ؛ فانتبه ایها المغرور و المفتون
بدار الغرور فلا یغرنک بالله الغرور نگر تا عصا از کجا سیر کرد ؛ که کوهی بود تکیه بر غیر کرد ؛ نعاذ
از بدیها که در نفس ماست ؛ که ترسم شود ظن ابلیس راست ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ﴾ و آنچه بر دادید
شما ای مومنان از نفقه اندک یا بسیار سر یا علانیه بطریق قرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص
در راه خدا یا غیر آن ﴿أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ﴾ یا بر خود واجب گردانید نذر از نذر معین یا غیر معین
در طاعات یا معصیت بمال یا بافعال چون نماز روزه و غیره ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ پس بدرستیکه خدای

میدانند واو فراموش نمیکند وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ ونیست مرستمگاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند
یا نذر معصیت کنند یا نذری که در طاعات کرده اند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت
که عذاب ایشان باز دارد اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰتِ اگر شما آشکار کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِیَ
پس نیکو چیزی است آنچه دیگران از رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان یا ابنای
یا اهل حق میل کند و این حکم در صدقه فرضی است اما در صدقه نفل اخفا بهتر است وَاِنْ تُخْفُوْهَا و اگر پنهان
دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ و بدهید آنرا بدرویشان مخفیه فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن
اخفا بهتر است مرشما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میماند و درویش نیز از مذلت آن دور بی آبرویی
محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اخفا را عام داشته اند در فرائض و نوافل چه صحابه رض در زمان حضرت
رسالت پناه علیه الصلاة والسلام در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع جمعی
بر آنند که اخفا متعلق به نوافل است و در فرائض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر
دلیل مسارعت است بامر حق و سبب رغبت توانگران دیگر میشود با دای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا
اولی باشد و از ابن عباس رض منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه به هفتاد مرتبه در حدیث
آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرمود که اخفا کنید شما را بهتر باشد
و نیز در حدیث است که صدقه دادن باز دارد شخصی را از موت بد یعنی با ایمان رود و از تلخی جان کندن
امین باشد و نیز فرمودند علیه السلام صدقه پنهان دادن خشم خدای تعالی را فرو نشاند و صدقه آشکارا
سپر است از آتش دوزخ و نیز فرمودند بدرستی و راستگی که صدقه دادن هر آئینه دفع کند هفتاد نوع
از بلاها را و نیز فرمودند صلعم صدقه دهید اگر چه پاره خرما باشد و اگر چیزی نیابید بگوئید بدرویش سخن
نیکو و نیز فرموده شرم مدارید بدادن اندک که محروم کردن از آن اندک تر است و نیز ارشاد فرموده
هر که بر خواهنده بانگ گرم زند فرشتگان بانگ گرم زنند او را روز قیامت و نیز در حدیث آمده که کابین
حور بهشت مشتی خرما یا پاره نان است که بدرویش بدهی و هم در حدیث شریف آمده که کم نمیشود
مال از صدقه دادن و صدقه چیزی عجیب است بار این لفظ فرمود و فرموده صدقه دادن بلا را باز
دارد و زیاده کند عمر را و نیز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هفت نفر در روز قیامت زیر سایه عرش
باشند اول پادشاه عادل دوم جوان عابد سوم مردی که دل او معلق بمسجد باشد چهارم مرد

بیان [illegible]

که با یکدیگر جمع شود در محبت خدای تعالی دشنجم آنکه در خلوت یاد خدا کند دانه هر دو چشم او آب وان کرد
ششم آنکه او را عورت صاحب حسن و جمال خواهش کند و او بطرف وی نیز نماید و گوید که از خدای تعالی
میترسم هفتم آنکه صدقه دهد با خفا چنانکه دست چپ او نداند که از دست راست چه نفقه کرده است
وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ یعنی خدای تعالی درگذراند بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بانچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن داناست و ثواب
آن بتو رساند چنانچه در حدیث شریف وارد است المرء یکون فی ظل صدقة یوم القیمة یعنی اگر صدقه
لوجه الله داده است پس باشد آن متصدق در سایه خدا اگر برای طمع جنت باشد باشد در سایه جنت
واگر صدقه برای هوای نفس داده است در سایه او باشد مطبنا ور چوب سبز زهره باشد چه تخم افگنی
بر همان چشم دار و اگر صدقه بر یاد داده است باشد در سایه رو زیرا که ریا در عبادت شرک است
و شرک ظلم عظیم است فلا بد من الاجتناب چو در رنج نجد نیست هیچ برزمین خدا را شنا گوی خود مبین
آورده که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه میکردند بعد از انکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن
نفقه کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت عرض کردند این آیه آمد که
لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ نیست بر تو ای محمد راه نمودن یهود یعنی هدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است
و بس وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ ولیکن خدای بعنایت خود راه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه
در تطوع بر غیر مسلم جائز است و امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی در صدقه واجبه هم جائز داشته اند وَمَا
تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ و آنچه نفقه میکنید از مال پس از برای نفسهای خود میکنید
و ثواب آن راجع بشما خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان **بیت** گر آدمی بر و پیش آتش خود
تو ولیس چرا میبری دست جود به خورش ده بگنجشک و کبک و حمام که یکروزت افتد همای بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افگنی نباگاه بینی که صیدی کنی وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمی کنید شما که
مومنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای خوشنودی خدای چه معنی ثواب آمده است
کما قال الله تعالی وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید از خیر

دیل از غرمته وغیره یُوَفَّ اِلَیکُم توفیه مزد ان میکند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرساند
وَاَنتُم لَا تُظلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند و در تفسیر زاهدی
آورده اند که قوله تعالی لَیسَ عَلَیکَ هُدٰهُم نزلت فی اسماء بنت ابی بکر الصدیق رض قدمت امها
المدینة بهدایا وهی مشرکة فقالت اسماء لا اقبل هدیتک لا تدخلین بیتی حتی استاذن رسول الله صلعم
النبی فنزلت لَیسَ عَلَیکَ هُدٰهُم و نظم آنست که باول اسلام مسلمانان کمتر بودند صدقها بفقراء اهل
کتاب میدادند چون مسلمانان بسیار شدند و آیة تثبیت در صدقه بیاید که وَتَثبِیتًا مِن اَنفُسِهِم یاران
گفتند بیش صدقه بایشان نه هم بمومنان و هم خدای عزوجل این آیة وحی کرد لیس علیک هداهم و این
قول سعید بن جبیرست و نام نهادند مال را بخیر زیرا که مال محبوب آدمی است و عرب میگویند هر چیز
محبوب مرغوب را بخیر لِلفُقَرَاءِ الَّذِینَ اُحصِرُوا این صدقه و نفقه شما برای درویشانست
آنانکه باز داشته شده اند فِی سَبِیلِ اللهِ در راه خدا یعنی در طاعت خدا یا در جهاد لَا یَستَطِیعُونَ نمیتوانند
بواسطه اشتغال بغیر یا دوام طاعات ضَربًا فِی الاَرضِ سیر کردنی در روی زمین برای تجارت طلب
رزق و آنان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود رض
و امثال ایشان که در مدینه مقدسه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان بشب صفه
مسجد پیغمبر بود و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه تسقات بر کسی می انداختند و نه بسوال طلب
روزی میسر ختند و شب قرآن شریف میخواندند و میرفتند در هر غزوه و از ابن عباس رض منقولست
که روزی آنحضرت بر اصحاب صفه توقف فرمودند و ملاحظه فرمود محتاجی ایشان و کوشش ایشان در
عبادت خدای پس ارشاد فرمودند که ابشروا یا اصحاب الصفه ممن لقی الله منکم علی النعت
الذی انتم علیه راضیا بما فیه فانه من رفقای یَحسَبُهُمُ الجَاهِلُ می پندارند ایشان را نادان بخبر
از حال ایشان اَغنِیَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن ایشان
از سوال و استغفار از خلق تَعرِفُهُم تو می شناسی ایشانرا ای محمد بِسِیمٰهُم بنشان و علامت
ایشان که صفرة اللون است و تراری بدن و خمیدگی پشت بسیاری اشک لَا یَسـَٔلُونَ النَّاسَ
سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان اِلحَافًا از روی الحاح و ابرام و بغیرت
نیز چه ایشان موصوف اند به تعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت مرحمت و شفقت

میکردند که ناگاه مردم را سوال نکنند و از دستگاری باز مانند افلح من رد السائل و در حدیث
شریف آمده ان الله یحب الحیی الحلیم المتعفف ویبغض البذی السائل الملحف و نیز فرمود آنحضرت که دوست
میدارد خدای تعالی درویش مومن را که پرهیزکننده باشد با عیال و نیز فرمود خوشخبری و پاکیزگی
درویشان و ضعیفان راست وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه کنید از مال خود برای اصحاب
صفه و غیر ایشان از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ پس بدرستیکه خدای بدان عالم است میداند
بدان جزا میدهد و از برای چه میدهد اَلَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَّعَلَانِيَةً آنانکه نفقه
میکنند در راه حق برای مستحق مالها از خود در الشب و بروز در پنهان و آشکارا و غرض استغراق
اوقات است با عطای صدقات در اسباب نزول و غیره آورده که مرتضی را چهار درم داشت یکی
بظاهر تصدق کرد و یکی در سر یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد حضرت
رسالت از مرتضی پرسیدند که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را
بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع انرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته
بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق را چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار درم در
سر و ده هزار در ظاهر و ده هزار در شب و ده هزار در روز حق سبحانه در این آیت صدقات صدیق را
بستود فَلَهُمْ پس مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی و گفته اند که مراد آنست
که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و خوف نباشد
ایشان را و نه ایشان اندوهگین شوند و در تفسیر زاهدی مذکور است فی الاية دليل على ان المقبول يصير مضاعفا
وان كان قليلا الا ترى ان الله سمى الاربعة اموالا كما قال الذين ينفقون اموالهم وهذا كما قال الله تعالى
وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله هو خيرا مما قدمتم واعظم اجرا مما طعمتم وايضا فى الاية دليل ان
صدقة السر افضل من العلانية لانه بدأ بصدقة السر ثم بصدقة العلانية فقال سرا وعلانية وهذا كما قال
تعالى ياتوك رجالا وعلى كل ضامر قدم الراجل على الراكب فكان الراجل افضل من الراكب بدان ای
برادر نفقه کردن بر همچنین مردان که اختیار نموده اند فقر را بر غنی برای محبت خدای واقتدا بسنت رسول الله
حرفتی است بزرگتر زیرا که فرمود صلی الله علیه وسلم لی حرفتان الفقر والجهاد و ایشان مستحق تر اند بصدقه

چون نفقه میکنند در هر کار خود که بهتر و فضل باشد از مال یا جاه یا خدمت نفس یا عزاز و اکرام یا از اراده دل تا آنکه سلام دادن برین بزرگان برای تعظیم و بزرگی ایشان نه برای استخفاف و اذلال پس خدای تعالی ایشان را پس خوشی بر حال آنها که دنیا را گذاشتند بخوشی دل و اختیار نمودند خدا را در هر شی و من کان لله کان الله له و گفته اند که حسن و خوبی شش چیز در شش چیز است علم و عدل و سخاوت و توبه و صبر و حیا علم در عمل و عدل در پادشاه و سخاوت در اغنیا و توبه در جوانان و صبر در فقر و حیا در زنان علم بلا عمل چون خانه بلا سقف و پادشاه بلا عدل چون چاه بغیر آب و غنی بغیر سخاوت چون ابر بغیر باران و جوان بلا توبه چون درخت بی میوه و فقیر بغیر صبر چون قندیل بی روشنی و عورت بی حیا طعام بی نمک است پس غنی را سزاوار است که از ابر غنی خود باران بر کشتهای دین و دنیا آب حیات زندگی شود مر دلهای را که مرده اند بفقر و احتیاج فان الله لا یضیع اجر المحسنین بیت دیده ای که بخشید و خورد ٭ نه جهان از پی خویشتن گرد کرده الذین یاکلون الربوا آنانکه میخورند مال ربوا یعنی معامله میکنند و زیاده می ستانند و ربا آنرا گویند که زیادتی و کیل یا وزن باشد که زیادتی خالی از عوض باشد نزدیک امام ابو حنیفه رحمه الله و این ربوا در اشیاء شش جاری میشود و آن اشیاء این است زر و نقره و گندم و جو و تمر و نمک و نوشتن الف در ربوا اشارت است بآنکه در اصل ازربا بر بوست و زیاده کرده شد الف بجهت مشابهت آن بواو جمع لا یقومون بر نخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس مگر آنچنانکه بر میخیزد کسی که بزند و بیفگند او را دیو یا ماننده مراد از مس صداع و صرع و جنون است و زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط میسازد حق سبحانه تعالی سخنی را که بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و محصل کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بان نشان بشناسند ذلک این عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع مثل الربوا جز این نیست که بیع همچون ربا است کفار یکدرم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیع است میان بیع و ربوا فرق نمی کردند واحل الله البیع و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وحرم الربوا و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه موعظة پس هر که باید بدو یعنی بوی رسد پندی من ربه از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فانتهی پس باز ایستاد از ان فله ما سلف پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مر او را است

انچه گذشت یعنے گناهان گذشته او مغفور شد وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وکار او مفوض است
بخداے یعنے مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ وعصمت حق است که توفیق رفیق او
سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ وهرکه بازگردد باستحلال ربوا پس از انکه آنرا حق تعالی
حرام گردانید فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه مستحلان وناشنوندگان امر ونهی أَصْحَابُ النَّارِ اند
ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ ایشان دران جاوید خواهند بود زیراکه حلال انگاشتن
ربوا کفرست وکفر موجب خلود باشد در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم وکاست میگرداند
خدای مال ربوا یعنے هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان وخسران میکشد ابن عباس
فرمود که هرچه ازان مال صدقه دهد یا در راه خدا حج وغزوه ونفقه کند پذیرفته نشود واین کمال
نقصان است وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وافزونی گرداند خدا صدقهارا یعنے هرچند کم باشد مزد او
بسیار خواهد بود ودر حدیث شریف است که ان الله یقبل الصدقة ویربیها کما یربی احدکم مهره
ونیز فرموده علیه السلام ما نقصت زکوة من مال قط وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ۝ وخدا تعالی
دوست نمیدارد هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر بود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنکه
ایمان آوردند بامر ونهی درینجا باید دانست که ایمان در عرف شرع عبارت از تصدیق است یعنے گرویدن وباور
کردن انچه بالیقین معلوم است از دین محمد زیراکه ایمان را در قرآن جابجا کار دل فرموده است که قلبه مطمئن
بالایمان وجاے میفرماید وکتب فی قلوبهم الایمان وجاے لما یدخل الایمان فی قلوبکم وظاهر است که کار دل
همین است یعنے تصدیق وپس ونیز ایمان را مقرون بعمل صالح فرموده چنانچه درین آیه میفرماید وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
ودر عمل آوردند اوامر را موجب فرمان وکارهای نیکو کردند ومقرون بمعاصی نیز ساخته چنانچه در آیه
من المؤمنین اقتتلوا ودر آیه والذین آمنوا ولم یهاجروا پس معلوم شد که عملهای نیک از ایمان داخل نیست
اعمال را واقرار محض بی تصدیق ایمان نفرموده درهمین سوره ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم
الآخر وما هم بمؤمنین پس معلوم شد که اقرار محض حکایت ایمان است که حکایت با محکی عنه مطابق نباشد
ورزوری هیچ نیست ومحکی عنه نیست مگر تصدیق وتحقیق المقام آنست که چنانچه هر چیز را سه نحو وجود است وجود
عینی ووجود ذهنی ووجود لفظی همچنان ایمان را نیز این سه نحو وجود متحقق است وقاعده مقرر است که وجود عینی
اصل است وباقی وجودها فرع وتابع او نه پس وجود عینی ایمان نوری است که در دل سالک میشود بسبب

تحقیق ایمان

وهمین نورست که در آیة مثل نوره کمشکوة فیها مصباح تمثیل آن مذکور فرموده در آیة الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور سبب آن بیان نموده واین نور مانند سائر انوار محسوسه قابل قوة وضعف وشدة وانتقاص است چنانچه در آیة اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و دیگر آیات بسیار اند که بآن اشاره فرموده اند وطریق زیادتش آنست که هرگاه حجابی مرتفع میشود آن نور زیادت می پذیرد وایمان قوت میگیرد تا آنکه باوج کمال خود رسد وآن نور منبسط وفراخ شده جمیع قوی واعضای را احاطه کند پس اول انشراح صدر حاصل گردد وبر حقایق اشیا مطلع می شود وغیوب الغیوب بر مدرکه او متجلی می شوند وهر چیز را در موضع خود بشناسد وصدق انبیاء عم در آنچه اخبار فرموده اند اجمالا وتفصیلا مذاقی گردد وبقدر نور بازبقدر انشراح صدر داعیه دلی منبعث شود تا آنکه موافق امر الهی بجا آرد واز هر محظور شرعی اجتناب ورزد ودرین حالت انوار اخلاق فاضله وملکات حمیده واعمال صالحه متبرکه با نوار معرفت منضم گشته ویکجا شده طرفه چراغانی در شبستان ظلمات طبیعت بهیمیه وشهویه روشن سازند چنانچه همین معنی در آیات فرقانی اشاره واقع شده ست جای فرموده اند نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم وجای فرموده اند نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ، ووجود ذهنی ایمان دو مرتبه دارد اول ملاحظه اجمالی که آن معارف متجلیه وآن غیوب منکشفه بوجه کلی که مفاد کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله هست واین ملاحظه را تصدیق اجمالی وگرویدن وباور کردن نامیده اند دوم ملاحظه تفصیلی بر هر فرد از افراد غیوب متجلیه وحقایق منکشفه یا ربطی که فیما بین دارد واین ملاحظه را تصدیق تفصیلی نامیده

ووجود لفظی ایمان در اصطلاح شارع نام شهادتین است وبس وظاهر است که وجود لفظی هر چیز بدون تحقق حقیقت آن چیز اصلا فائده نمی کند والا تشنه را نام آب گرفتن سیراب میگردد وگرسنه را نام نان گرفتن تسلی می بخشید مگر آنکه تعبیر ما فی الضمیر چون بدون واسطه نطق وتلفظ در عالم شهادت امکان ندارد تا آنکه حضرت بتلفظ بکلمه شهادت از مدخلی عظیم داده اند در حکم بایمان شخصی وفرموده اند امرت ان اقاتل الناس حتی یقول لا اله الا الله فاذا قالوا ها عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله واز همین تحقیق معلوم شد زیادت کیفیت ایمان ونقصان وقوة وضعف آن ونیز واضح گشت که آنچه در حدیث صحیح وارد است که لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن والحیاء من الایمان ولا یؤمن احدکم حتی یا مثل جاره بر همه محمول بر کمال ایمان است در وجود عینی خود وکسانیکه نفی زیادت

بیان وجود عینی و ذهنی ایمان

بیان وجود لفظی ایمان

ونقصان کرده اند مراد ایشان مرتبه اول ست از وجود ذهنی پس نزاعی وخلافی نیست کذا فی تفسیر العزیزی

بیان نماز

وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپا داشتند نماز را باید دانست که نماز گذاردن چیزیست وبرپا داشتن نماز چیزی دیگر ست ودر قران مجید جابجا در مقام مدح وتاکید گذاردن نماز را ذکر نفرموده اند بلکه اقامت نماز را یاد نموده واقامت در لغت ماخوذ از قیام ست یعنی راست ایستاده کردن وحضرت ابن عباس رض فرموده اند اقامة الصلوة اتمام الرکوع والسجود والتلاوة والخشوع والاقبال علیها فیها وقتاده رض گفته ست اقامة الصلوة المحافظة علیها وعلی مواقیتها ووضوءها ورکوعها وسجودها وتکبیر تحریمه با رفع یدین اشاره میکند بآنکه من از هردو عالم دست برداشتم وایستادن دلالت می کند بر استقامت درین راه وقرارت فاتحه که متضمن ثنای زبانی ست وزبان ترجمان دل ست برآنکه دل من بالکلیه بسوی او مایل شد ودرین سوره الفاظ خطاب مثل ایاک نعبد وایاک نستعین وتخصیص بعبادت واستعانت دلالت میکند برآنکه بسبب کمال توجه ومیل رتبه مشاهده ومخاطبه یافتم ودر عبادت واستعانت که این دو شغل مستوجب اوقات بنی آدم اند از اعتبار اعراض کلی نموده ام وسوال هدایت وفرار از راه اهل غضب وضلالت می کند برآنکه حب وبغض ومیل ونفرت من بهمه تابع آنجناب شد باز رکوع دلالت می کند که بسبب مشاهده عظمت او پشت من خم شده باز قومه دلالت می کند برآنکه درین انکسار استقامت ورزیدم باز سجود که کمال تذلل ست بعد از انکسار بر کمال تقرب دلالت دارد زیرا که تقربی که در مقدور بشر ست همین قدر ست که اشرف اجزای خود را آنقدر پست کند که باصل خاکی خود برسد وسجده دوم دلالت میکند بر دفع تکبر بحصول قرب وقعود [illegible] میکند بحصول اعزاز واکرام از آن جناب که قبول محرا فرموده بر وانگی نشستن داده وبسلام دلالت میکند

بیان زکوة

بر رجوع ازین سفر باطنی وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ وبدادند زکوة را تا که بدادن زکوة حرص وشهوت خود را پاک نمایند چنانچه در حدیث شریف وارد ست که الزکوة طهور الایمان یعنی هر که زکوة بدهد ایمان او از شرک وشک ونفاق پاک شود ونیز در حدیث آمده که ایمان قبول نکند خدا تعالی از کسی مدتی باز ونماز قبول نکند خدا تعالی مگر بزکوة پس ایمان نیست مر کسی را که زکوة دادن نباشد او را ونیز فرمود علیه السلام حصار کنید مالهای خود را بزکوة دادن وهلاک نشود مال در خشکی ودر تری مگر بانکه منع کنند مردمان زکوة را وفرمود علیه السلام ایمان نیست مر کسی را که نماز نگذارد ونماز نیست مر کسی را که زکوة

ندهد ونیز در حدیث آمده کسیکه بر و واجب شد زکوة و نداد پس او لعنت کرده شده است وکسی که لعنت کرده شده او در آتش دوزخ باشد وهرکه زکوة باز دارد باز گیرد خدای تعالی نگاه داشت مال از وی وکسیکه باشد نزد وی مال و زکوة ندهد بشارت دهند مراو را هر روز هزار فرشتگان با تشی دوزخ و در در مختار مذکورست که ذکر زکوة با نماز در کلام الهی بهشتاد دو جا دلیل است بکمال اتصال میان این هر دو و فرض شد زکوة در سال دوم قبل از فرضیه روزه رمضان و در حدیث شریف آمده که فرمود علیه السلام هرکه زکوة مال بدهد عطا کند او را خدا تعالی بعوض دانقی یعنی مقدار هشت حبه جو شهرے در بهشت و در هر شهری هفتاد قصر باشد و در هر قصری هفتاد خانه باشد و در هر خانه هفتاد تخت باشد و بر هر تختے هفتاد فرش باشد و بطری هر فرش هفتاد گز باشد و بران حور عین نشسته باشد ونعم ما قال فی المثنوی مه دانه را صد درختستان عوض حبه را آید صد کان عوض ❊ کان الله دادن آن حبه است ❊ تا که کان الله له آید بدست ❊ الله الله زود بفروش و بخر ❊ قطره ده بحر پر گهر بخر ❊ ده زکوة روی خوب ای خوبرو ❊ شرح جان شرحه شرحه باز گو ❊ ای زکاتت کیسه ات را پاسبان ❊ وی صلاتت هم زکاتت اشبان ❊ ابر بر نایدپی منع زکات ❊ وز زنا افتد وبا اندر جهات ❊ آن درم دادن سخی را لایق است ❊ دادن جان خود سخای عاشق است ❊ نان دهی بهر خدا نانت دهند ❊ جان دهی از بهر حق جانت دهند

لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وایشانرا ترسی نباشد بر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذشته اند ودر تفسیر روح البیان گفته اند که مثال خورنده سود بجهت حرص دنیا آنکه کسی مرض جوع الکلب مبتلی باشد که گاهی سیر نمی شود تا آنکه شکم او نفخ کند وگران بار شود بحدیکه چون استاده میشود بسبب ثقل شکم همچون مصروع می افتد پس همچنین حال سود خوران بروز قیامت خواهد شد بیت توان بحلق فرو برد استخوان درشت ❊ ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف ❊ ودر حدیث آمده که ان الربا بضع وسبعون بابا ادناها کاتیان الرجل امه وهرکه وام داد کسی را بشرط آنکه زیاده خواهد گرفت بر آن پس آن سود است چه در حدیث آمده کل قرض جر منفعة فهو ربا حکایت کنند که کسی از حضرت امام ابو حنیفه رحمه الله یکهزار درهم شکسته قرض گرفت و بوقت ادای آن درهم سفید بخدمت امام همام آورد

بیان در سود خواران

نکته

حکایت در شکایت امام اعظم رحمه الله

امام او را نگرفت و فرمود که می ترسم که این سفیدی درهم ربا نشود و آن دراهم را رد فرمود چنانچه
داده بود مثل آن گرفت و نقلست از شخصی که نامش ابو بکر بود که میگوید که من ملاقات نمودم از
امام اعظم علیه الرحمة بر دروازهٔ مردی که زنجیر آن دروازه می جنبانید و باز از انجا رفته در [illegible] کنار
استاده میشد پس من از امام از آن ماجرا استفسار نمودم گفت که صاحب این خانه مدیون ماست و بر آمد
نهی وارد شده در قرضی که ازو نفع حاصل آید پس ازانجهت از سایهٔ دیوار او می گریزیم و روایت کنند
از ابو یزید بسطامی قدس الله سره که ایشان از شهر همدان گل معصفر خرید نمودند و چون آنرا گرفته
به بسطام رسیدند یافتند دران دو مورچه کلان پس باز رفتند بسوی همدان و نهادند آن هر دو مور
درانجا که ازان جا گل معصفر خریده بودند الغرض همین است کمال تقوی و پرهیزگاری و همچنین
متقیان درین زمان یافته می شوند مگر بسیار اندک از اندک و بسیار مردمان اگرچه صوفی و یا عالم
باشند فرق نمی کنند درمیان حلال و حرام و شبهات و لهذا می بینی در امر دینی سستی و غیر سستی (?) نیز
ما قال جلال الدین رومی ای زخود تو بی وقوف ؛ لاف ترا یوف یوف ؛ فصل بحث بر آئینه (?) و دستار
و دستار وصوف ؛ و این بنده اثیم محمد عبد الحکیم حضرت شیخ و استادی و سندی مولانا الحاج محمد قاسم
الدهلوی حنفی قادری قدس الله سره را دیده که گاهی مال زکوة و صدقات در دست خود نمی گرفتند
و اگر کسی برای طلبا می آوردی فرمودند بدست خود ایشان بدهید و از دست او تقسیم می کنانیدند و مولانا
محمد یعقوب ابن مولانا محمد کاظم مرحوم گفته که روزی همراه رکاب سعادت مآب حضرت قدوة الکبرا (?)
نخبة العاشقین مولانا الحاج محمد قاسم دهلوی قادری در تقریبی بمکان نواب [illegible] مغل بیگ مرحوم
رفته بودم دیدم که بعد از انفراغ محفل نواب مذکور در خدمت حضرت شیخ حاضر شد و یک صد روپیه
بخدمت حاضر نمود فرمودند که این روپیه چرا آوردی عرض نمود برای آنجناب اگر قبول نمایند فرمودند که
این مبلغ از زکات است عرض کرد آری پس همو نوقت حضرت خشمناک شدند و او را رد فرمودند و فرمودند
که مرا این چنین زر گوارا نیست و ازانجا برخاسته بخانه تشریف آوردند همچنین معامله ها بسیار واقع
شده اند غرض حضرت در زمانه خود در زهد و ورع و تقوی و قناعت و رضا [illegible] و شجاعت و علم
عدیم المثل بودند هدانا الله وایاکم الی سواء الطریق انه ولی التوفیق ؛ یا ایها الذین امنوا
ای گروه گروندگان اتقوا الله بترسید از خدا [illegible] باید دانست که تقوی [illegible]

آدمی جان خود را نگاہدارد از انچہ او را ضرر میکند در آخرت خواہ آن ضرر کنندہ اعتقاد بد باشد یا خلق بد
یا عمل بد و معرفت مضرات آخرت از اعتقادات و اخلاق و اعمال بدون این اصل محکم لازم الاتباع
متصور نیست و از ابن المبارک رضہ آوردہ اند کہ حضرت داؤد عم حضرت سلیمان عم را فرمودہ کہ بر تقوی
مرد بسہ علامت استدلال باید کرد اول حسن توکل بر خدا در انچہ پیش آید دوم حسن رضا در انچہ
او را عنایت فرمودہ اند سیوم حسن زہد در انچہ از و فوت شدہ و نیز از سعید مقبری آوردہ کہ شخصے پیش
حضرت عیسیٰ آمد و گفت یا معلم الخیر مرا نشان بدہ کہ چہ قسم متقی توان شد فرمودند کہ این امر سہلے آسان
است تمام دل خود محبت خدا بجا آر و بقدر قوت و استطاعت خود برائے او عمل کن و ابن جنس خود را
چنان رحمت فرما کہ بر جان خود رحمت خود کنی او گفت کہ ابن جنس من کیست فرمودند ہمہ بنی آدم
اند و انچہ را دوست نداری کہ با تو کنند با ہیچکس مکن اگر اینکار ہا کنی حق تقوے بجا آرے
و از سہم بن منجاب آوردہ کہ کان تقوی آنست کہ زبان تو ہمیشہ از ذکر خدا تر باشد کما فی المثنوی
ع اذکروا اللہ شاہ ما دستور داد + اندر آتش دید و ما را نور داد + گفت گرچہ پاکم از ذکر شما +
نیست لائق مر مرا تصویرہا + ذکر جسمانی خیال ناقص است + وصف شاہانہ از انہا خالص است
ذکر حق پاکست چون پاکی رسید + رخت بربندد و برون آید پلید + میگریزد ضدہا از ضدہا
شب گریزد چون برافروزد ضیا + چون درآید نام پاک اندر دہان + نی پلیدی ماند و نہ آن
دہان + و سلمی رحمہ اللہ فرمودہ مراد از ذکر ذکریست چہ دوام ذکر بدل بود و بزبان ممکن
نیست و در لطائف قیصرے در تفسیر آیہ اذکروا اللہ ذکرا کثیرا آوردہ امر ذکر کثیر اشارتست
بوفور محبت حق تعالی یعنی او را زیادہ دوست دارید چہ مقرر است کہ من احب شیئا اکثر
ذکرہ یعنے نشان دوستی ذکر فراوان دوست است چہ دوستی نگزارد کہ زبان او از ذکر دوست
یا دل او از فکر و خیالش خالی ماند و نیز از قتادہ آوردہ کہ چون حق تعالی بہشت را پیدا فرمود
ارشاد کرد کہ چیزی بگو بہشت گفت طوبے للمتقین و از مالک بن دینار آوردہ کہ تمام قیامت شادی
کتخدائی متقیان است و ابن ابی حاتم از معاذ بن جبل رضہ آوردہ کہ مدار کار و بار بہشت بر چہار فرقہ است اول
متقیان بعد ازان شکر گذاران بعد ازان ترسندگان بعد ازان اصحاب الیمین و ابن ابی شیبہ و ابونعیم در حلیۃ الاولیا
از میمون بن مہران روایت کردہ اند کہ شخصے بدرجہ متقیان نمیرسد تا آنکہ با نفس خود ہر روز محاسبہ شدید نماید مانند

و باشر یک خود میکند تا بداند که خوردن من از کجاست و پوشاک من از کجاست و پوشیدن من از کجاست
از حلال یا حرام وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا و دست بدارید و ترک نمائید از آنچه مانده است از ربوا اِن كُنتُم
مُؤمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان مرحومت ربوا بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر بوا با یکدیگر معامله
داشتند حضرت رسالت روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو لشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران
ثابت باشد در ربوا دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان
سخت گرفتند و ایشان فریاد آورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان وضع کرده اند تا هنوز
بدان مبتلا گرفتاریم پس قصه خود را عرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت حال ما جرا
ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید فَاِن لَم تَفعَلُوا پس اگر نکنید
و بقیه ربوا را ترک نمائید فَأذَنُوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَربٍ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ بجنگ کردن
از خدا و رسول او حفص فَاذَنُوا خوانده از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید که بلا
آید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَاِن تُبتُم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُم
رُؤُسُ اَموَالِكُم پس مر شماراست سرمایهای اموال شما لَاتَظلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده
از راس المال طلبید وَلَا تُظلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه
بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت
تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل مینمودند از مهمان تنگدستی میکردند این
آیه آمد وَاِن كَانَ ذُو عُسرَةٍ و اگر واقع باشد غریم خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد
فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن است اِلَىٰ مَيسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَن تَصَدَّقُوا
خَيرٌ لَكُم و اگر صدقه دهید بقرض وام از مفلس بهتر است مر شما را از روی ثواب اِن كُنتُم تَعلَمُونَ اگر دانید
شما که آنچه خدا تعالی میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی است در حدیث شریف است
که فرمود رسول اکرم فخر بنی آدم که رحم آید بر حال کسیکه از امیری بفقیری رسیده و دوم بر کسی که
از عزیزی بخواری درآمده سوم بر عالمی که اتفاقاً در میان مردم جاهل بماند
چنانچه مولوی معنوی باین مضمون اشاره میفرماید گفت پیغمبر که رحم آرید بر حال
من كان غنياً فافتقر + والذی كان عزيزاً فاحتقر + او صعيفاً عالماً بين ...

گفت پیغمبر که با این سه گروه + رحم آرید ار زشہر ندار زکوه + آنکه او بعد از عزیزی خوار شد + وان توانگر ہم که بی دینار شد + وان سوم آن عالمی اندر جہان + مبتلا گردد میان جاہلان + ذانکه از عزت بخواری آمدن + ہمچو قطع عضو باشد از بدن + منقولست که رابعه بصری رحمة الله علیہا باری بصحرا سگے تشنه را دید که از آتش تشنگی خیلے برخود میطپید بل از غلبۂ تشنگی زبان از دہان فرو ہشته بود و دست از انجیات جان شسته بمجرد معائنه این حال صنعت ذوالجلال آن شکسته بال جامه از تن درید و من بعد خود را در غور ندید و مجنون وار آن سگ لیلے را بنواختی سواخت و دقیقۂ از دقائق دلنوازی فرو نگذاشت حتی که رسن از موی سر و دلو از چادر کرده آب از چاه بر آورد و آن بی آب را خیلے سیراب کرد پس چون حال مجنون با سگ لیلی آنچنان بوقلمون باشد که مشہور و معروفست اگر حال خدا مفتون با سگ باری دگرگون شود و بچندان دلنوازی پیش آید چه افزون چنانچه مولانا برین دلالت خیلے موزون ؎ عشق مولی کی کم از لیلے بود + گوی گشتن بہر او اولی بود ؎ خیر کن با خلق بہر ایزدت + تا بیابی راحت جان خودت + و در حدیث شریف آمده که ہر که مہلت دہد مدیون تنگدست را نجات دہد او را خدا تعالے از سختیہای روز قیامت ہر روز ثواب صدقه یابد القصه در دادن قرض حسنه فضیلت بسیارست چنانکه مرویست که امامه باہلی رضہ در خواب دید که بر دروازۂ بہشت نوشته است که بعوض قرض حسنه ہژده نیکی یابد و بعوض صدقه ده نکوئی یابد زیرا که صدقه گاہی در دست توانگر می افتد و صاحب قرض نرسد نزد توانگر در وقتی که محتاج باشد و ہم در حدیث است که سه نفر با ایمان در روز قیامت در آید در بہشت از ہر دری که خواہند از بہشت و حور عین یابند چندان که خواہند یکی آنکه عفو کند از قاتل دویم آنکه عقب ہر نماز فریضه یازده بار سوره اخلاص بخواند سوم آنکه قرض دہد قرض خواه را عرض کرد حضرت ابوبکر صدیق رضہ یا رسول الله اگر یکی ازین سه کار بجا آورد فرمود آنحضرت صلعم اگر یکی بعمل آورد ہمچنین جزا یابد باید دانست که قرض گرفتن درین سه حالت اول در حالت ضعف و ناتوانی که می باید در راه خدا دوم در تکفین مرده که بُرد محتاج و فقیر سوم در نکاحے که میطلبد بآن نگاہداشت جان از افتادن در بلا و فتنه بدکاری جائز است که قرض بگیرد به توکل خدای امیدست که خدا وند تعالے بکشاید بر او دروازه اسباب کشائش که بآن ادای دین کند و فرمود علیه السلام که ہر که قرض بگیرد به نیت ادای

حکایت رابعه بصری

فضیلت قرض حسنه

آن مقرر میکند خدای تعالی برای او فرشتگان را که نگاه بانی او میکنند دعاء میکنند برای او تا آنکه مدیون قرض خود
ادای نماید ولهذا اهل سلف قرض میگرفتند بغیر حاجت و هر قدر که ممکن باشد شتابی کنند در ادای دین اگرچه قبل وقت
وعده باشد و فرمود علیه الصلاة والسلام که گفت جبرئیل الشهادة تکفر کل شیء الا الدین یا محمد ثلاثا پس باید که
آدمی دین را ادا کند و بترسد از وبال نیته بد که در روز قیامت خواهد یافت و این بیان آنهاست که قرض خدا
بجای آرند و ادای قرض بر ایشان سهل است و اما نافرمان و تارک قرض خدا هیچ غم ندارد از ادای
قرض چه غم دارد بدین و قرض ؏ و هش مده آنکه بی نماز است ٭ ور خود و هش زفاقه بازست ٭ کو فرض
خدائی گذارد ٭ از قرض تو نیز غم ندارد ٭ و گفته اند که کلمه کان در آیة وَاِنْ كَانَ ذُوْ عُسْرَةٍ بمعنی ظهور و
وقوع است ای اگر ظاهر شد یا واقع شد تنگدستی مدیون پس حکم آن مهلت دادن است تا وقت توانگری
و حضرت ابن عباس رض وَاِنْ كَانَ ذَا عُسْرَةٍ خوانده یعنی اگر مدیون صاحب افلاس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت
دادن است و فا برای جواب شرط است و مرفوع است بمضمر گویا میفرماید فله نَظِرَةٌ یا علیکم نَظِرَةٌ یعنی
مهلت دادن و در قرائت شاده فَنَاظِرَةٌ خوانده اند پس این از اسما مصادر است کقوله تعالی لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا
كَاذِبَةٌ وَتَظُنُّ اَنْ يُّفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ وَمَيْسَرَةٌ بفتح سین و ضم آن آمده چون مقبرة و مفعلة است از یسر
چون مرحمة و مسکنة و عطاء گفته میسره بکسر را است و راجع است بسوی ذی عسرة است و این آیة رد میکند قول
معتزله را چه ایشان میگویند که سودخور کافر است و خارج از ایمان است و جاوید باشد در آتش دوزخ
پس رد فرمود الله تعالی قول ایشان را و گفت يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا
نام نهاد ایشان را مومنین با وجود آنکه خوردن ربوا از افحش الکبائر است کذا فی تفسیر امام زاهد علیه الرحمة
وَاتَّقُوْا يَوْمًا بترسید از عذاب روزیکه همه شما یوما منصوب بظرف است برای تقدیر که واتقوا عذاب الله
یوما مفعول به باشد چون آیة فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ اِنْ كَفَرْتُمْ ای کیف تتقون هذا الیوم الذی هذا وصفه معشر الکفار
بالله تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ بصیغه مجهول از رجع بمعنی باز گردیده شوید در آن روز اِلَى اللّٰهِ بجانب خدا
یا جزای که مقرر کرده است از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ نفس را
جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی ستم کرده
نشوند به نقصان ثواب و زیادتی عذاب و آن حال است از کل نفس و [illegible] بیدانست که جمع
بسوی خدا بد و معنی بیان کرده اند اول آنکه مر انسان را سه حال اند بترتیب یکی [illegible] کاو در که در آن ...

حال بنده مالک نفع و نه ضرر خود هست بلکه در آن حال بجز خدا کسی متصرف نیست دوم بعد از بیرون آمدن
از شکم مادر که در انحال والدین متکفل باصلاح احوال او میباشند بعد از آن متصرف میشوند بعضے از این
و بعضی در حکم ظاهر و سوم حالت موت است که در آنوقت کسی متصرف نباشد بجز ذات خدا مگر از دیگران
امداد کسے او از فاتحه و دعائی و صدقه میرسد گویا که بعد از خروج دنیا رجوع نموده بحالتی که بود پیش از دخول
دنیا در شکم مادر پس همین است معنی رجوع الی الله معنی دوم آنکه مراد از ترجعون رجوع است بآنکه عذابی حق تعالی
مهیا کرده است برای ایشان از عذاب و عقاب زیرا که مراد بردن از رجوع بخدا بآنکه متعلق باشد بمکان جهت
جائز نباشد چه صفت خدا الامکان است و مقید بمکان و جهت نیست باز فرمود ثم توفی کل نفس ما کسبت
درین دو مسئله بیرون می آید اول آنکه هر مکلف را رجوع بسوی خدا ضرور است تا که برسد باو جزای عمل او که
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی پس هر که کرده باشد هم سنگ
ذره عملی نیک به بیند جزای آنرا و هر که کرده باشد هم سنگ ذره عمل بد به بیند جزای آنرا و نیز آیة
یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله یعنی ای
پسرک من خصلت بد و کدام چیزی اگر باشد در صغر بوزن یکدانه خورد یعنی از سپندان خورد پس
باشد آن حبه در جوف سنگ یا در آسمانها یا در زمین آرد آنرا خدا تعالی و نیز آیة ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
یعنی و بنهیم ترازوهای عدل را برای جزای روز قیامت پس ستم کرده نشود هیچ نفسی چیزی را از حق خود و اگر باشد
عمل هم سنگ دانه از سپندان بیاریم آنرا نزد ترازو و بس بسند هستیم ما شمار کننده اعمال را و در آیة ما کسبت
دو وجه بیان کرده اند اول آنکه درین آیة حذف است بتقدیر جزاء ما کسبت دوم آنکه مکتسب آن
کاسب همین جزا هست زیرا که هر چه بتجارت از مال حاصل کند او را در لغة مال مکتسب گویند پس معنی
آنست توفی کل نفس مکتسبها واین تاویل در اینجا افضل است مسئله دوم فرقه وعیدیه از این آیة
تمسک گرفته اند بخلود ناریه فساق واصحاب ما از این آیة تمسک میگیرند بعدم خلود ناریه زیرا که جزای
ایمان هر ورد لابد ثواب ایمان باو خواهد رسید واین ثواب نباشد مگر بنجات از نار و دخول بهشت و ابو
عمر ترجعون بفتح تا خوانده و جمهور بضم آن خوانند و باید دانست که رجوع لازمی است و رجع متعدی
از ابن عباس منقولست که این آیة آخری است از آیات قرآن که نازل شد بر پیغمبر زیرا که چون حضرت رسالت

از حج کعبه فارغ شد نازل شد آیة کلالة یستفتونک تا آخر باز آیة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
در وقت وقوف پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عرفات باز آیة واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله نازل شد گفت جبرئیل
یا محمد بنه این آیة را بر راس دو صد و هشتاد آیة از سوره بقره و بعد نزول این آیة رسول الله صلی الله
علیه وسلم هشتاد و یک روز زنده ماندند و گویند بست و یک روز یا هفت ساعت و آورده اند که رسول الله
متولد شد بروز دوشنبه و مبعوث شدند بروز دوشنبه و داخل شدند بمدینه در روز دوشنبه و وفات
یافتند بروز دوشنبه و روزه میداشتند بروز دوشنبه و فتح نمودند مکه را بروز دوشنبه و بیمار ماندند
هژده روز و مردمان برای عیادت علیه السلام می آمدند و آخری کلام حضرت بود الصلوة
و ما ملکت ایمانکم الصلوة فانا لله وانا الیه راجعون و در حدیث شریف آمده من اصیب بمصیبة فلیذکر
مصیبتی فانها اعظم المصائب و فرموده من کان له فرطان من امتی ادخله الله بهما الجنة فقالت عائشة
فمن کان له فرط من امتک قال ومن کان له فرط من امتی یا موفقة قال فمن لم یکن له فرط من
امتک قال انا فرط لامتی لن یصابوا بمثلی قال تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین پس [illegible]
حضرت رحمت است و در حدیث آمده چون خواهد خدای بامتی رحمتی قبض کند نبی آن امت را پیش از
و میگرداند او را سلف و فرط مر آن امت را [illegible] بر فرقت رسول علیه السلام
الصبر یحسن فی المواطن کلها الا علیک فانه مذموم و در حدیث صحیحین آمده که فرمود علیه السلام
که جبرئیل همیشه در هر سال از من دور قرآن یکبار میکرد و امسال دو بار دور کرد و نمی بینم او را مگر آمده
اجل من و بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که اعتکاف می نشستند در عشره آخر رمضان و بیست
و در آن سال که وفات یافتند بست روز اعتکاف نشستند و اکثر ذکر و استغفار می فرمودند [illegible]
تحقیق ثابت شده [illegible] رسول الله علی قتلی احد مثل صلوة علی المیت والمراد انه علیه السلام دعا [illegible]
بدعا و صلاة المیت کالمودع للاحیاء والاموات و در روایت ابن مسعود آمده که فرمودند [illegible]
زندگی من بهتر است مر شما را و موت من بهتر است مر شما را و عرض کرده میشود بر من [illegible]
پس اگر نیک باشد حمد خدا کنم بر آن و اگر بد باشد آمرزش خواهم مر شما را و فرمود [illegible]
قیامت و بدرستی که قسم بخدا البته می بینم سوی حوض [illegible]
من داده شدم کلید های خزائن زمین پس [illegible] این حدیث اشارت است [illegible]

و خدا این بعد از وی و فرمود بدرستی که ترسم بر شما از دنیا که رغبت نمائید در دنیا پس کشته شوید چنانکه
هلاک شدند آنکه قبل از شما بودند و فرمود بحجره قبل از وفات خود که بدرستی که بنده است که اختیار
داد او را خدای تعالی در میان آنکه بدهد او را بهره و زینت دنیا و در میان آنکه نزد اوست در آخرت پس اختیار نمود آن
بنده آنچه که نزد اوست از نعمت آخرت پس ابوبکر از این کلام نهایت اندوهگین شدند و بگریستند و گفت ای
رسول خدا پدران و مادران ما بر تو قربان ابوسعید گفت پس در تعجب انداخت ما را گریه ابوبکر رض و مردمان گفتند به بینید بسوی
این پیر مرد که رسول الله خبر میدهد که بنده را خدای تعالی مخیر ساخته است و او را که بدهد او را از آرایش دنیا و در میان
آنکه نزد خداست و این میگرید و میگوید فدای باد بر تو پدران و مادران من گفت ابوسعید رسول الله مخیر اند
و ابوبکر عالم تر از ما است بکلام نبی پس گریست بر فراق او پس فرمود علیه السلام که بدرستی که بزرگتر
و کلان تر از مردمان باحسان بر من در صحبت خود و به مال خود ابوبکر است و اگر میگرفتم از اهل زمین خلیل را
البته میگرفتم ابوبکر را خلیل خود و لیکن برادری اسلام جامع است در میان من و در میان ایشان و در
روایتی است دوستی او در اسلام افضل و اکثر است به ثواب از غیر او و نه باقی ماند در مسجدی دریچه مگر دریچه
ابوبکر بجهت اکرام او و تنبیه او بر آنکه بعد من خلیفه باشد روایت کرد این حدیث را بخاری و مسلم در فضائل
و چون آنحضرت خطبه فرمود در حجة الوداع فرمود مردمان را بیاموزید از من مناسک خود شاید ملاقات
کنم شما را بعد این سال و وداع میکرد مردمان را پس چون آنحضرت رجوع فرمود از حجة الوداع بجانب
مدینه طیبه شبی جمع نمود مردمان را نزد خم غدیر یعنی نزد حوضی که واقع است مابین مکه و مدینه بسه روز
راه از جحفه و خطبه خواند برای ایشان مشتمل بر حمد و ثنا و وعظ و پند کما فی مسلم و فرمود ای مردمان جز این نیست
که من یک بشر یم مثل شما امید است که بیاید بمن رسول پروردگار من یعنی ملک الموت پس قبول کنم او را
یعنی بمیرم باز رغبت دهانید مردمان را بتمسک قران و وصیت فرمود محبت اهلبیت خود و حافظ
ابن رجب بن عبدالرحمن چنین میگوید که ابتداء مرض علیه السلام در آخر ماه صفر بروز دوشنبه یا شنبه
یا چهارشنبه بود و در مشهور مدة مرض علیه السلام سیزده روز بود و گویند چهارده روز یا دوازده روز
یا ده روز بود و ابتداء مرض علیه السلام در خانه میمونه یا زینب بنت جحش بفتح جیم و حا یا در خانه ریحانه
و اما ابتداء مرض خفیفه در خانه عائشه بود اما قول اول معتمد است کذا فی سیره ابی معشر نجیح و سیره سلیمان
تیمی و در روایت عائشه رض آمده که فرمود علیه السلام مرا از واج خود که من طاقت ندارم که بگردم در خانهای شما

بیان خم غدیر

بیان ابتداء مرض النبی علیه السلام

پس اگر خواهید اجازت دهید مرا و آنکه قیام کنم در خانهٔ عائشه رض روایت کرد این را احمد و نیز در روایتی است
از عائشه رض که میگفت علیه السلام این انا غداً این انا غداً و در روایت ابن ابی شیبه این اکون غداً مکرر
فرمود دو بار یعنی من فردا کجا باشم پس دریافت کردند ازواج که آنحضرت عائشه را میخواهند پس اذن
کردند جمیع ازواج که یا رسول الله هر آئینه بخشیدیم ایام خود را مر خواهر خود عائشه را و چون روز نوبت من
آمد اذن دادند علیه السلام را و همه ازواج جمع شدند در خانهٔ من و آمدند علیه السلام در خانهٔ عائشه رض در روز
دوشنبه و وفات فرمود بروز دوشنبه دوم پس اختصاص یافت عائشه به هفت روز و نیز از عائشه رض
مرویست که آمدند رسول الله صلعم از بقیع و درد سر داشتم و گفتم وارأساه پس ارشاد فرمود بل انا وارأساه باز
گفت چه زیان رساند ترا اگر بمیری از پیش من پس غسل دهیم ترا و کفن دهیم ترا و نماز کنیم بر تو و دفن کنیم
ترا گفت عائشه قسم بخدا اگر چنین کنی هر آئینه در خانهٔ من عروسی بیایی پس رسول الله تبسم کرد باز ابتدا
نمود آن درد که در آن وفات یافت روایت کرد این را نسائی و احمد و در مواهب مسطور است که ابتدای حضرت
رسالت را تپ بود و بغایت اشتداد یافت مرض او به تپ تا آنکه نشستند در مخضب بکسر میم و سکون خاء
و فتح ضاد بر وزن منبر که ظرفی است مثل طشت و غسل فرمودند در آن ——— و می انداختند بر وی آب از هفت
مشک باز بیرون آمدند بسوی مردمان و نماز خواندند با ایشان و خطبه فرمود بر ایشان و این آخری مجلس
علیه السلام بود پیش پنج روز از وفات او و گفت حافظ بر این تقدیر آن روز روز پنجشنبه بود که در آن
روز خفت مرض یافت و تشریف بیرون آوردند و به همین جهت خوشی کردند صحابه و خوشی
میکند خلفت تا الا ان و میفرستید هدایه و تحفه های بروح نبی صلی الله علیه وسلم و حکمت در این عدد هفت
آنست که عدد سبعه خاصیتی دارد بس عظیم در دفع سم و سحر و فرمود علیه السلام که این وقت رسید رگ ابهر من
از آن سم که خورده بودم بخیبر و بدین جهت گمان کردند که امر بعض از هفت مشک به [illegible]
بود که اثر آن در لعاب دهن او بود و گفت حافظ که بدرستی که ثابت شد حدیث که فرمود علیه السلام
هر که صبح کرد به هفت تمر عجوه نه ضرر رساند او را در این روز سم و نه سحر و در روایت نسائی است در قرائت
فاتحه بر اهل مصائب هفت بار و در مسلم است هر که بدردی مبتلی باشد باید که بگوید اعوذ بعزة الله وقدرته
من شر ما اجد و احاذر سبع مرات یعنی هفت بار و در نسائی فرموده اند هر که بعیادت بیمار رود که [illegible]
نرسیده باشد اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک هفت بار عنده [illegible]

نهاده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم گلیمی پوشیده بود و گرمی تب بدست آن میرسید که میداشت
دست خود را بران گلیم پس گفتند یا رسول الله اینچنین شدت تب است فرمود که ما گروه پیغمبرانیم
همچنین شدید میباشد بلا بر ما این و مضاعف میشود بر ما اجر نیست کسی از مسلمانان که میرسد او را رنج درازی از
علت و بیماری مگر دور کند خدای تعالی بسبب آن گناهان او را چنانچه میریزد درخت برگهای خود را
تا آنکه میرود بر زمین و نباشد بر او گناهی روایت کرد این بخاری و مسلم و بود نزدیک او علبه بضم عین و سکون
لام و فتح موحده کاسه بزرگ از چوب پر از آب بود پس می انداخت دستهای خود را در آن آب و می مالید دستها
خود را بر روی مبارک خود و میگفت لا اله الا الله ان للموت سکرات و فرمود حضرت عائشه رض که نعمت
خدا بر ما اینست که جمع کرد خدا لعاب من و لعاب علیه السلام وقت وفات او زیرا که در آمد نزد من عبدالرحمن
بن ابی بکر که در دست او مسواکی بود سبز و آنحضرت تکیه زده بمن نشسته بود پس دیدم او را که میدید بسوی
مسواک پس من دانستم که حضرت دوست میدارند مسواک را پس عرض کردم مسواک از و بگیرم برای
تو پس اشاره فرمود بسر مبارک خود پس سر مسواک خائیدم و نرم کردم او را و دادم حضرت را و خوب
طریق مسواک کرد باز داد مرا پس جمع نمود خدای آب دهن او و آب دهن من در آخر روز او از دنیا
و اول روز او از آخرت و در مسند امام احمد روایت کرد از عائشه رض که فرمود علیه السلام که آسان شد
بر من سختی موت زیرا که دیدم چیک دست عائشه را در جنة یعنی رسول الله صلعم دوست میداشت عائشه
را نهایت دوست تا آنکه صبر نمی فرمود بر فراق او پس صورت او نمود آنحضرت صلعم را در جنة تا که آسان شود
بر او وفات او زیرا که عیش خوش می آید باجتماع دوستان و گویند که بود نزد علیه السلام در مرض
او هفت دینار و حکم میفرمود به تصدق آن باز بیهوشی طاری میشد بر او باز مشغول می شوند
در بیماری او باز حکم فرمود با حضار آن پس نهاد در دست او و فرمود که چه گمان محمد به پروردگار
خود با شکر ملاقات کند خدا او نزد او این دینارها باشد باز کل تصدق فرمود بنابر رغبة و رجوع
و اعراض از دنیا نقل کرد این حدیث را بیهقی ای برادر که چون سید المرسلین و حبیب العالمین المغفور له
ما تقدم من ذنبه و ما تأخر را این چنین اعراض از دنیا باشد پس چه حال آنکه ملاقات نماید از خدا و بر ذمه او خون
مسلمانان و حقوق ایشان و اموال محترمه باشد چه گمان است به پروردگار او که پرهیز نمی کند از چنین کردارها
ناشایسته و راضی نمی کند دشمنان خود را آورده اند که چون مرض رسول الله صلی الله علیه وسلم شدت گرفت

ارشاد کرد ابوبکر را که امامت کند با مردمان عرض کرد عائشه رضی الله عنها یا رسول الله ابوبکر مردی رقیق القلب است چون ایستاده
شود در مقام تو نتواند شنید مردمان از جهت گریه و رقت قلب وی پس حکم کن عمر را که نماز بخواند با مردمان
فرمود حکم کنید ابوبکر را که نماز گذارد با مردمان باز گفت عائشه مثل مقاله اول و فرمود علیه السلام انکن
صواحبات یوسف و نقل نمود دمیاطی که صدیق نماز کرد با مردمان هفده نماز و ذکر نمود فاکهانی در کتاب
فجر المنیر و حافظ در کتاب الفتوح که انصار چون مرض رسول الله را در ترقی یافتند بیقرار گردیده گرد مسجد
میگردیدند پس آمدند حضرت عباس رضی الله عنه و از بیقراری و گریه و زاری ایشان آگاه نمودند باز فضل بن عباس
آمد باز علی ابن ابیطالب رضی الله عنه آمده همچنین از گریه انصار خبر داده نمودند پس رسول الله تکیه زده بر علی و فضل
برخاستند و عباس پیش پیش او میرفت و نبی بر سر خود عصابه بسته برفتند تا آنکه داخل مسجد شدند بر
پایه زیرین از منبر نشستند و مردمان گرد آمدند باز بعد حمد و ثنای خدای تعالی فرمودند که ای مردمان
خبر شما بمن رسید که شما از مرگ نبی خود میترسید آیا میدانید که کسی پیغمبر از پیغمبران پیش از من همیشه
من همیشه زنده مانم در میان شما و در این اشاره بود به تسلیه ایشان و تذکیر مر ایشان را بآیه وما
جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ ای نداریم مر آدمی را پیش از تو ای محمد پایندگی در دنیا و بآیه وما
مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ یعنی نیست محمد مگر رسولی بتحقیق گذشته اند پیش
از محمد رسولان و نیز بآیه إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ یعنی بدرستی که تو میرنده و ایشان هم میرنده اند آگاه
باشید که من هر آئینه ملاقات خواهم کرد به پروردگار خود و شما نیز ملاقات خواهید نمود وصیت
فرمود هرچه وصیت کردنی بود و ذکر کرد واحدی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که رسول الله خبر داد موت
خود قبل از یکماه و چون فراق علیه السلام نزدیک رسید جمع نمود ما را در خانه حضرت عائشه رضی
و فرمود زنده دارد شما را بالسلامتی و رحم کند بر شما و درست و نیست دارد شما را و رزق دهد شما را و مدد
نماید بر شما و بلند کند درجه شما در میان بندگان و جای دهد شما را زیر سایه عرش و وصیت میکنم شما را
بترسیدن از خدا و میترسانم شما را که من مر شما را بیم کننده ام خبردار باشید که تجاوز نکنید بر خدا در بلاد و بندگان او بترک
امر و فعل نواهی و بظلم و ستم بر بندگان او زیرا که فرموده الله تعالی مراد شما را تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا
لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ یعنی بلندی و فسادا یعنی معاصی و ترک اتباع سنت و سنت
خلفاء راشدین و مجانبة ائمه دین رحمهم الله وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکنندگان را نیز بهشت

بعض طاعات خدا و رسول او و فرمود خدای تعالی الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین عن الایمان گفتند یا رسول الله
در اجل تو چند مدت هست گفت قریب هست فراق از دنیا و رفتن بسوی خدا و جنة الماوی گفتیم یا رسول الله
که دهد غسل ترا فرمود مردمان اهل بیت من گفتیم یا رسول الله در کدام جامه کفن دهیم ترا گفت درین جامه
برمن هست و اگر خواهید در جامه سفید مصری یا حله یمنی گفتیم یا رسول الله بر جنازه تو کدام کس نماز خواند فرمود
چون شما مرا غسل دهید و کفن دهید پس نهید مرا بر سریر من که اینست بر کناره قبر من باز بیرون روید
از من ساعتی پس بدرستی که اول کسی که برمن نماز خواند جبرئیل باشد باز میکائیل بعد از ان اسرافیل
باز ملک الموت همراه او لشکر فرشتگان باشد باز در آئید برمن فوج فوج پس نماز گذارید برمن و باید که
شروع کند به نماز برمن مردمان اهل بیت من باز زنان اهلبیت باز شما همه و برسانید سلام از من آنها را
که غایب باشند از اصحاب من و پیروی دین من از امروز تا بروز قیامت گفتیم یا رسول الله کدام کس داخل
کند شما را در قبر فرمود اهل من با فرشتگان کذا رواه الطبرانی فی کتاب الدعاء گفت عائشه رض که چون
شدت گرفت بیماری او و نزدیک سید اجل او و سر حضرت بر فخذ من بود غش آمد او را و چون از ان
افاقه حاصل شد سر خود بلند کرد و نظر خود به سقف خانه کرد و فرمود اللهم اجعلنی فی الرفیق الاعلی و در
روایت بخاری آمده که میگفت اللهم اغفرلی وارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی و در روایتی که میگفت
اللهم فی الرفیق الاعلی و در روایتی که میگفت اسأل الله الرفیق الاعلی الاسعد مع جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و در روایتی که گفت مع الرفیق الاعلی مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا و گفت ابن اثیر مراد از رفیق انبیاء یا خدای تعالی یا بهشت باشد و در روایتی از
بخاری از حدیث انس بن مالک رض آمده که مسلمانان در نماز فجر بودند بروز دوشنبه و ابوبکر امام ایشان
بود که رسول الله برداشت پرده حجره عائشه رض و نظر فرمود بسوی ایشان و ایشان در نماز بودند و تبسم فرمود
علیه السلام پس ابوبکر خواست که بر پاشنه پای خود برگشته بصف برسد و گمان کرد که رسول صلعم میخواهند که بیرون
آیند و امامت کنند و بغایت فرحت مردمان خواستند که از نماز بیرون آیند پس اشاره فرمود بدست مبارک
خود که نماز خود تمام کنید باز داخل شدند در حجره و پرده بینداختند و نیز در حدیث آمده که سه روز رسول
علیه السلام بیرون نیامدند و بود ابتدا آن در آن وقت که حضرت بیرون آمدند و نماز خواندند بایشان نشسته
و چون ظاهر شد برایشان روی علیه السلام پس چنان خوش منظر یافتیم که گاهی باین حسن و خوبی ندیده

بودیم و در روایتی که روی رسول الله علیه السلام مثل ورق قرآن بنظر مے آمد و از امام جعفر صادق بن محمد باقر از پدر خود محمد بن علی بن حسین مرویست که چون باقی ماند از عمر رسول الله صلعم سه روز نازل شد جبرئیل و گفت یا محمد خدای تعالی مرا نزد تو فرستاده است بنا بر اکرام و تعظیم تو که آن مختص بذات تو است میگوید که چگونه خود را مے یابی در اینوقت گفت یا جبرئیل مے یابم خود را غمزده و در کرب مے یابم باز آمد در روز دوم و گفت مثل مقاله اول روز نخست آمد و در روز سوم و در روایتی آمده که بروز سوم آمد جبرئیل با او ملک الموت بود و همراه ایشان فرشته دیگر بود که مکان او در هوا است که گاهی نه صعود کرده بجو آسمان و نه گاهی آمده بسوی زمین و نام او اسمٰعیل است که موکل است بر هفتاد هزار فرشته هر فرشته موکل بود بر هفتاد هزار پس اول از ایشان جبرئیل عرض کرد مثل عرض مذکور باز اذن خواست در روز سوم ملک الموت و جبرئیل آمد نزد علیه السلام و گفت جبرئیل یا محمد این ملک الموت حاضر است اذن از تو میخواهد و پیش از تو از کسی اذن نخواسته است و بعد تو اذن نخواهد از کسی فرمودند اذن دهید او را پس داخل شد ملک الموت و گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و گفت پروردگار تو بتو سلام میگوید و استاده شد روبروی حضرت و گفت یا رسول الله خدای عزوجل مرا فرستاده است و مرا با طاعت تو حکم کرده است که هر که تو بفرمائی آن کار کنم اگر ارشاد کنی روح تو قبض کنم و اگر فرمان کنی ترک آن ترک کنم و گفت جبرئیل یا محمد خدای تعالی مشتاق لقاء تو است فرمودند یا ملک الموت هر چه حکم خدا است بتو صادر است آن کن زیرا که اختیار کردم لقاء او را پس قبض کرد روح علیه السلام انا لله و انا الیه راجعون هکذا فی المواهب و در کتب اهل تذکیر آمده که رسول مقبول علیه السلام را غسل داده موافق وصیت حضرت تجهیز و تکفین و تدفین کردند نقل از قسم است که او میگویند که آخر کسی که روی مبارک حضرت دید در قبر من بودم نظر کردم در قبر لبهای خود مے جنبانید گوش پیش دهان مبارک وی داشتم میگفت رب امتی امتی ؎ زنده در ذکر امت بزبانش امتی گو تا قیامت ؛ و فاطمه زهرا رض بر بیکسی و یتیمی خود و نامرادی فرزندان خوش میگریست و در مخاطبه حضرت امثال این ابیات انشا میکردند ؎ اے خواجه زبون شکسته دلان چه دیده ؛ کز ما رمیده جانی و کرامیده ؛ نشناختم قدر تو الیاء خدا ما از ... ما ... سایه ... ترشیده ؛ و از عبد الله زید انصاری منقول است که چون جمال محمدی در پرده متواری شد گفت خداوندا اکنون چشم مرا نابینا بجهت دیدار حبیب تو میخواستم کنون که دیدار او در حجاب تربت مختفی

شده چشم روشن چه کنم الهی چشم مار البستان فی الحال چشم الصفا و لت نابینا شد شعر هر تن که به گور تیره
نشد خاک ؛ از تن بدون گور بهتر ؛ چشمی که جمال تو نه بیند ؛ میدان که یقین که کور بهتر ؛ و فاطمه
در حین زیارت قبر آن حضرت قبضهٔ خاک از قبر آنسرور برداشت و ببوسید و ببوئید و بر چشمان
خود نهاده گریه آغاز کرده این بیت گفت ماذا علی من شم تربة احمدا ؛ ان لا یشم مدی الزمان
غوالیا ؛ صبت علی مصائب لو انها ؛ صبت علی الایام صرن لیالیا ؛ اذا اشتد شوقی زرت
قبرک باکیا ؛ انوح و اشکو ما اراک مجاوبی ایا ساکن الغبراء علمتنی البکاء ؛ و ذکرک انسانی جمیع
المصائب ؛ فان کنت عنی فی التراب مغیبا ؛ فما کنت عن قلب الحزین بغائب ؛ تنبیه ای
عزیزان که چون حبیب پروردگار را بعد از انقضای مدت اجل یک طرفة العین ملائکه مهلت ندادند تا روح
پرفتوح بدرجات بهشت باغ رضوان بفنون رحمت و غفران رسانیدند با وجود آن در حالت نزع
از همه کرب قلق و تغیر لون و عرق جبین از آن حضرت مشاهده میگشت نادانی که دقیقی که این منصب
نبویه دافعهٔ موت و سکرات او نمیشود و احوال شوریده حالان بی بضاعت و مرجع و مآل سرگشتگان
وادی شفاعت تا بکجا انجامد ای نفس خبیث تو بدنیا چنان مغرور شده که سخن دین دولت نی کیخدان
دجال جنان فریفته گشته که حدیث مال فرموش کرده موکلان لوح محفوظ نام تو از جریدهٔ زندگان
پاک می کنند و تو کنگرهٔ گوشک ایوان با فلاک میرسانی مستوفیان دفاتر ارزاق برنامت قلم محو در
می کشند و تو القاب انساب در منشور اسباب زیاده میگردانی دست بدست که قافلهٔ حیات در میگذرد
و قفل فنا بر دروازهٔ بقا میزنند تو ای گل منقوش لاف بقای منزل که قال فنا از مصحف قضا
برآمده احوال مرگ پدر را که اصل تست و کیفیت فرزند را که فرع تست عبرت خود گردان راه قیامت
زادی حاصل کن سوال و حساب برزخ را جوابی مهیا ساز و بعد ما از عذاب آن روز که بازگشت
تو بسوی خدای در آن خواهد بود و به تمام و کمال یابد هر دمی هر چه کسب کرده است در این دنیا
از نیک و بد ستم کرده نخواهد شد کسی از نقصان ثواب و زیادتی عذاب کما قال حق سبحانه و جل
ذکره واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون غافل منشین
که از تو غافل نیستند ؛ عاطل منشین که از تو عذر نه پذیرند ؛ ـه ای دل ترا که گفت بدنیا قرار گیر
وین جان نازنین خود اندر حصار گیر ؛ جای مقام نیست جهان دل برو منه خود را مسافری کن

واین رهگذار گیرد ربنا انبهنا اللهم من مقام الغفلة ووقنا عن تضییع العمر من مهمات الغفلة واحفظنا
عن کل جریمة وزلة آمین یا رب العالمین یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای جماعت گرویدگان اِذَا تَدَایَنْتُمْ
بِدَیْنٍ چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل
آن دین باشد اِلٰۤی اَجَلٍ متعلق است بتداینتم مُّسَمًّى تا وقت نام برده معلوم بتوقیت ایام و سنین
و شهور و غیر ذلک که مفید علم و رافع جهالة باشند توقیت به بریدن زراعت و بافت و آمدن حاجی
از انچه توقیت او مجهول شد فَاكْتُبُوْهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر صنف معامله و نام
معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْیَكْتُبْ و باید که بنویسد
آن وثیقه را بَّیْنَكُمْ كَاتِبٌ درمیان شما کاتب نویسنده بِالْعَدْلِ بداد و راستی یعنی کم و زیاده
نکند در اجل و مال کاتب فقیه باشد که بنویسد موافق شرع وَلَا یَاْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ
هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول بعض فرض کفایت است
و بقولی فرض عین و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند
مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نکند کاتب چون التماس کنند اَنْ یَّكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله
كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ همچنانکه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که او را شرع تعلیم واقع شد فَلْیَكْتُبْ
پس باید که بنویسد وَلْیُمْلِلِ الَّذِیْ عَلَیْهِ الْحَقُّ و باید که املا کند [illegible] بروی است دین [illegible]
خود اقرار کند الاملال [illegible] وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهٗ و باید که
بترسد املا کننده از خدای تعالی [illegible] تکمیل [illegible]
به مبالغه در تحذیر وَلَا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْـًٔا و کم نکند [illegible] حق که بر وست چیزی
فَاِنْ كَانَ الَّذِیْ عَلَیْهِ الْحَقُّ پس اگر [illegible] بر ذمه وست سَفِیْهًا
جاهل و قوف یعنی بالغ غیر رشید [illegible] اَوْ ضَعِیْفًا یا عاجز [illegible]
چون کودک خرد یا پیری نیک سیده اَوْ لَا یَسْتَطِیْعُ یا آنکه مستطیع توانائی ندارد [illegible] اَنْ یُّمِلَّ
هُوَ آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه خرد شده یا [illegible] لکنت در زبان
پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا نبود فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهٗ پس باید که [illegible] آن
حق کند [illegible] از اینها که گذشت یعنی [illegible]

ستطیع و باید کہ ولی قرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیادہ کم املا نکند واستشهدوا
شهیدین من رجالکم و گواہ گیرید معاملہ خود را دو گواہ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ
آزاد و فان لم یکونا رجلین پس اگر این دو گواہ نباشند دو مرد یعنی اتفاق نیفتد کہ دو مرد
گواہ شوند فرجل پس یک مرد وامراتان و دو زن گواہ شوند و شهادت زنان بی مردان
در بکارت و ولادت و عیوب نسائی در موضع مستور مسموع است و با مردان در حدود و قصاص
مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و دولت
و وصیت و امثال آن مقبول است و گواہ باید گرفت ممن ترضون از آن کسانیکہ پسندید و راضی
باشید من الشهداء از گواہان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امراتین یعنی دو زن برای
آن باید ان تضل احدٰهما تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن معاملہ را کہ بران گواہ بود
فتذکر احدٰهما الاخرٰی پس باید کہ یاد دہد یکی از ایشان آن دیگر را چون بجہت غلبہ
رطوبت نسیان بر امزجہ نسوان غالب است پس دو زن باید کہ بتذکیر یکی نسیان دیگری
زائل گردد ولا یاب الشهداء و باید کہ سر باز نزنند گواہان از تحمل شهادت یا از ادای آن
اذا ما دعوا چون خواندہ شوند برای ادای یا تحمل آن ولا تسئموا ان تکتبوہ صغیرا او کبیرا
و ملول مشوید از آنکہ بنویسید حق در حالتیکہ خرد باشد آن حق یا بزرگ یعنی بسیار و اندک از انویسید
الی اجلہ تا مدتی او کہ مقرر شدہ با قرار مدیون ذٰلکم این کتابت شما اقسط راست
راست عند اللہ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او تعالی واقوم للشهادۃ و ثواب تر مر گواہ
وادن را چہ کتاب مذکور شهود است وادنٰی و نزدیکتر است کتابت الا ترتابوا بآنکہ بشک
نہ شوید در مقدار حق و مدت آن بتعین شهود حق چون رجوع نمائید بکتاب الا ان تکون مگر
آنکہ باشد معاملہ تجارۃ حاضرۃ بازرگانی بحضور تدیرونها بینکم کہ میگردانید آنرا
یکدیگر یعنی معاملہ دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناہی الا تکتبوها
آنکہ ننویسید آنرا واشهدوا اذا تبایعتم و گواہ گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید بنقد حکم این آیت
منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الآیۃ ولا یضار کاتب و باید کہ رنج رسانیدہ نشوند نویسندہ
[illegible] ولا شهید و نہ گواہ را ضرر رسانند بر قبول شهادت چو

مانعی وشته باشد لیمنعنی که گفته شد بر تقدیر آن است که بصیغه فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوقش آنست که باید کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند
و گواه نیز تحمل شهادات کند و از راستی درنگذرد و گواهی بنوشد بوقت طلبیدن و بازنگیرد وَاِنْ
تَفْعَلُوْا و اگر بکنید ای معاملان آنچه که نهی کردم از ضرار کاتب و شهید فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌۢ بِکُمْ پس
آن فعل منهی که گفتم که نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بپرهیزید شما بترسید از خدای تعالی
و فرمان او را خلاف مکنید وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ و می‌آموزد خدای تعالی شما را و مصالح دین و دنیای
شما را وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ و خدای تعالی همه چیز را داناست و اینجا باید دانست که این آیه
بزرگترین از آیات قرآن است از روی شرح و بیان زیرا که مشتمل است بر مراعات حقوق خلایق
واجبه و احتیاط مال که بان کار و بار دین و دنیا لازم است پس هر که سعی کرد برای حق نجات یافت
کسی که سعی قدم بیشتر ؛ بدرگاه حق منزلش بیشتر ؛ و خدای عز و جل و علا بکمال رحمت و شفقت
خود بندگان خود را کیفیت معاملات ایشان با یکدیگر تعلیم فرموده و در تفسیر روح البیان فرموده
انه والله بکل شیء تعملونه فی جمیع الاحوال من الاقوال و الافعال علیم یعلم مضمون ضمائرکم و مکنون
سرائرکم فیجازیکم علی حسن معاملتکم بقدر خلوصکم و صفاء نیاتکم و صدق طویاتکم فطوبی لمن صفی
قلبه عن سفاسف الاخلاق و عزم الی عالم السر و الاخلاق و حسن المعاملة مع الله فی جمیع الحالات
و وصل الی الدرجات العالیات ؎ حقایق سرایست آراسته ؛ هوا و هوس گرد برخاسته ؛ نه بینی
که جایی که برخاست گرد ؛ نه بیند نظر گرچه بیناست مرد ؛ وَاِنْ کُنْتُمْ عَلٰی سَفَرٍ و اگر باشید شما در سفر علی
بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوْا کَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و دوات کتاب
یافته نشود فَرِهٰنٌ مَّقْبُوْضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرستنده و قید
از تبیان لسفر بسبیل تغلیب است نه بسبیل شرط چه عدم وجدان کاتب و دوات کتابت در سفر غالب است
و هر تبیینه رهن داشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم زره خود را در مدینه منوره بدست یهودی بعوض
بیست صاع از جو برای قوت عیال خود فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا پس اگر ایمن شود بعضی
از شما بر بعضی و او را دل از خیانت او جمع باشد فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین
داشته شده است یعنی مدیون اَمَانَتَهٗ وام او را و انکار حق مکند وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ ...

از خدای تعالی ترسد یعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی
که پوشیدن آن از گناهان کبائر است وَمَن يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ
پس بدرستی که بزه مند و گناهگار است دل او و در صفت اثم بقلب — تنبیه تمام است بر وعید یابی
مرکاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظ تر است از آثام متعلقه اعضای ظاهره زیرا که
قلب رئیس اعضای ظاهره است چه اگر قلب درست شد همه بدن درست شد دل اگر فساد پذیر شد
همه بدن مفسد خواهد شد و نیز دل اصل است و زبان ترجمان اوست و از حضرت ابن عباس است
اکبر الکبائر الاشراک بالله لقوله تعالی فقد حرم الله علیه الجنة و شهادة الزور وکتمان الشهادة
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و خدای تعالی بانچه میکنید از اظهار شهادت وکتمان آن داناست جزای
آن بشما خواهد داد و کتمان شهادت و شهادت زور از آن کرد ما است که صاحب خود را بدوزخ میکشد
زیرا که کتمان شهادت و شهادت زور از علامات مسخ قلب است که فرمود او تعالی فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ
روایت کرد حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود حضرت
رسالت سبعة نفر یحول وجوههم عن القبلة فی القبر قیل من هم یا رسول الله قال شارب الخمر
وبائع البشر وشاهد الزور واکل الربوا والنایحة والمحتکر وتارک الجماعة یعنی فرمود حضرت خاتم المرسلین
محبوب رب العالمین که هفت نفر اند که روی ایشان از قبله در گور برگردد گفتند یا رسول الله ایشان
کیانند فرمودند خورنده شراب که ام الخبائث وام الفواحش است دوم فروشنده بنده که فرمود آنحضرت
هر که فروخت آدمی آزاد را انداخت خود را در آتش دوزخ سوم خورنده سود که احل الله البیع و
حرم الربوا و نیز لا تاکلوا الربوا و فرمود آنحضرت در خطبه یا ایها الناس اجتنبوا الربوا فان الله
حرم علیکم و نیز فرمود علیه السلام دوست نمیدارد سود را مگر اهل دوزخ و عاق الوالدین ومانع
الزکوة واکل الربوا و فرمود علیه السلام من اکل الربوا فله النار واللظی و چهارم زن نوحه گر
که حدیث آمده ما من امراة صابت لها مصیبة فی زوجها او ولدها فناحت الا فتحت فی قبرها
ابواب النیران یخرج منها الحیات والعقارب والدیدان و پنجم محتکر یعنی باز دارنده غله که در حدیث
است الاحتکار اکبر الکبائر و نیز در حدیث آمده که من احتکر طعاما اربعین یوما فلیتجهز الی النار و نیز
در حدیث است [illegible] فقد بری من الله والله بری منه و نیز فرمود من احتکر فله

ذکر ابنا [illegible] الشان از قبله در قبر [illegible]

النار ونیز فرمود المحتکر ملعون و ششم تارک الجمعة که فرمود علیه السلام تارک الجمعة ملعون فی کل کتاب
انزل الله علی انبیائه و هفتم شاهد زور که گناه کبیره است و فرمود پیغمبر خدا صلعم که هر که خواهد که بشتابد
در دوزخ رود گواهی دروغ دهد و دل شاهد زور سیاه میشود و در روی او میخ نور شود و گور او تنگ
شود و فرمود آنحضرت صلعم من شهد بالزور مسخ فی قبره خنزیرا و نیز فرمود ما من مؤمن یشهد بالزور الا
یعذبه الله عذابا شدیدا کذا فی انیس الواعظین لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر خدا راست آنچه در آسمانهاست
از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که بهتر از عیوب بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمین است از ارکان و موالید یا او راست از عوالم حسیه که مظاهر اسما و مظاهر افعال اند وَإِنْ
تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ
یا پنهان دارید آنرا يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ شمار میکند خدای تعالی شما را بدان چیز یا جزا میدهد شما را ازان
تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال
بنده را تمام بر وی اظهار کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ پس بیامرزد
آنکس را که خواهد بفضل خود وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای تعالی بر همه چیز از عفو و غفران و تعذیب توانا است بعضی بر آنند که این
آیه بآیت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخست و جمعی گویند که محکم است زیرا که قول اصح نزد
اصولیان آنست که نسخ باحکام متعرض شود نه باخبار و این آیه خبر است پس منسوخ نشد
و نزول آیه لا یکلف الله الخ از پس این جهت آنکه تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد شد زیرا که او
در وسع انسان نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام رض از انتقال و مضمون آیه
متالم گشته سبطا شدند و صدیق و فاروق و معاذ ابن جبل و جماعتی از اعیان انصار رضی الله
عنهم اتفاق نمودند با آنکه در ملازمت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فته صورت حال
بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بخدمت جناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا
من العمل ما لا نطیق ای بار تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی [illegible]
استماع آن هم بمی آریم ارشاد فرمودند کدام عمل است گفتند یا رسول [illegible]
و زمام اختیار در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل می آید [illegible]

وما آنرا اگر چه میداریم واز قوت تحمل بنی آدمیم وحق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر بار ابدان بگیرد کار
دشوار شود پس تکلیف از عهده بیرون خواهد سید عالم علیه السلام فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل
گفتند سمعنا وعصینا لاجرم چندین بلیات بگفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا واطعنا و اصحاب
از کلام سید جناب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قوله واطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار
ایشان روی باسانیها نهاد حضرت حق سبحانه در تمامی این امت وسبکساری ایشان این آیه
فرستاد امن الرسول گروید وتصدیق کرد رسول یعنی محمد علیه السلام بما انزل بدان
چیز که فرستاده شده است باو الیه من ربه از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است احکام
دین وحقوق شرع ونیست این از باب القای شیطان واز قسم سحر وکهانت وشعبده
والمؤمنون ومومنان نیز از جهت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول علیه السلام
بتحمل وتبلیغ رسالة بود وایمان ایشان باقرار وتصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع
کرد میان پیغمبر وایشان در ذکر وفرمود کل همه ایشان از نبی ومتابعان او امن بالله
گرویده اند بخدا یعنی بوجود ازلی ابدی واسما حسنی وصفات جلال واعمال واحکام وملئکته
وبفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند ونباة وحی وبحوع میگوید که ملائکه نباة وحی
رسل اند از حق سبحانه بانبیا وسبب وصول وحی اند برسل وکتبه وبکتابهای منزله وی که همه
حق است وسخنان اوست غیر مخلوق ورسله وبفرستادگان که همه پاک معصوم اند وبرگزیده
ووحی گذارنده وخواننده براه حق اند لا نفرق میگویند نبی ومومنان که جدائی کنیم
در ایمان بین احد میان هیچ من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم
بخلاف یهود ونصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند وقالوا سمعنا واطعنا وگفتند مومنان شنیدیم
قول خدا را وفرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت باوج الفتح والکبریا لا
بحیز خطاب برآمده گفتند غفرانک ربنا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار والیک
المصیر وبسوی تست بازگشت همه باید دانست اگر آن قول که در سبب نزول مذکور شد
اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت واتفاق اهل حدیث برآنست که این آیه وتالی آن بی
وبلاواسطه در شب معراج بآن حضرت نازل شد چنانکه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه

وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا نموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقره و گناهان هلاک کننده
یعنی کبائر بیامرزند مر کسی را که شرک نیارد بخدای و در ینابیع آورده که چون رسول بمعراج رفت و بساط
کونین بقدم همت طی نموده بمنزل قرب رسید ه سوی حالی شد که عالم نماند ٭ و زنده و در میان سایه
هم نماند برون آمد از پردهٔ بود خویش ٭ نگه کرد بی پرده مقصود خویش ٭ بوقتی که در مقام او ادنی سلام
و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد و از مرتبه علم الیقین بدرجه عین الیقین
ترقی نمود و ایمان غیبی شهودی گشت حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ
إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ چنانچه خواجه عالم صلوات الله و سلامه ثنا جانی کرد محتوی برآنکه مرا این شربت کرامت بی منا
است گوارنده نیست حق تعالی فرمود وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ الآیة و در معالم آورده اند که چون حق تعالی
با ایمان رسول خود گواهی داد آن حضرت امت را نیز در ایمان با خود شریک کرده گفت وَالْمُؤْمِنُونَ مستغنی
بود که شهادت جز براهین نتوان بود و شهادت او را حق تعالی جز قبول هیچ وجهی دیگر نبود و در روایتی آنکه حضرت
حق تعالی سوال فرمود که آمن الرسول یعنی ایمان آورد رسول گفتم آری و من بدیگر ایمان آورده گفتم
والمؤمنون کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ تا اینجا که إِلَيْكَ الْمَصِيرُ خطاب آمد که غفرت لک و لامتک تا و هست ترا بیامرزیم
و نکته اینجا آنست که صدق رسول الله علیه السلام هرگز بکذب مبدل نگردد و مقبول حق تعالی مردود نشود
و بعضی دیگر گفته اند که دو قول خداوند است سبحانه و تعالی چنانچه گواهی داد بر ایمان پیغمبر خویش
همچنین گواهی داد بر ایمان امت وی بدلیل عطف والمؤمنون بر رسول و حکم معطوف حکم معطوف
علیه باشد فیما یجب و یمتنع همین دلیل پسندیده است که چنانچه ایمان رسول را زوال نیست ایمان
مومنان را نیز زوال نیست و نخواهد بود والحمد لله و اشارت دیگر درین باب آنست که چون خداوند عز و جل
هر کسی را ثنا گوید دیگر سزد که ستودهٔ خویش را باز نکوهش نکند و چون از کسی شکر کرد روا نباشد که دیگر گله
کند باز گفت کل آمن بالله بدین سخن ایشان را از شرک بیزار کرد و باز گفت و ملائکته بدین کلمه مومنان را از
کافران که ملائکه را بنات الله می گفتند ممتاز گردانید بعد از ان گفت و کتبه و رسله تا ایشان را از جهودان
و ترسایان ممیز دارد که ایشان به بعضی انبیا گرویده اند و به بعضی نه و به بعضی کتب ایمان آورده اند و به بعضی
نه آنگاه فرمود لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ این شکر است که حق تعالی از امت محمد میکند که ایشان میگویند
میان انبیا جدائی نمیکنیم یعنی بهمه ایمان آریم و هیچ کدام را دروغ نداریم بعد از ان گفت وَقَالُوا سَمِعْنَا

وَاَطَعْنَا یعنی شنودیم قول ترا و اطاعت کردیم امر ترا یا شنیدیم بگوشهای خود و اطاعت کردیم بدلهای خود چنین
نیست که شنیدیم که بلطف و کرم خود بر ما تنا گفتی و ما بتو با وجود آن بتن خویش اطاعت نموده بعبودیت
تو عترف شودیم یعنی هرچند میشنویم ستایش تو ما را لیکن پای خود از حد بندگی بیرون ننهیم و بدین
ستودن غره نشویم باز گفت غُفْرَانَكَ رَبَّنَا مصدر است ای اغفر غفرانک تفضل بکن که اینکه
اطاعت نخواهد تا شکر کند و بعد ازان که معصیت کردند گله نکرد و شکایت ننمود چون از معصیت آمرزش
خواستند ایشان را بان ستود و استغفار ایشان بنص کتاب اظهار فرمود و گناهان ایشان را نخواست
نیست اگر اطاعت خواستی تا شکر گفتی چون در طاعت تقصیر بودی بنده دولت شکر گذاری حق جل و علا
نیافتی و اگر بمعصیت گله دی سهم ستاری جمال ننمودی با تو این لطف پیش بردن ما دلالت کند بر کمال
دوستی و شفقت بنسبت با این است کانه تعالی بقول ای بنده من از تو همین پسندم که تو خود را
محتاج من دانی و آن نگوئی که جهودان گفتند که اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ وَّنَحْنُ اَغْنِیَآءُ ایشان خود را توانگر
گفتند فقیرشان گردانیم که وَضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ای لازم گشت بر ایشان خواری و بیچارگی
تو بفقیری خود اقرار کردی و بدرگاه ما گدائی آوردی غُفْرَانَكَ رَبَّنَا ما ترا پادشاه ممالک جنت گردانیم
وَاِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ نَعِیْمًا وَّمُلْكًا كَبِیْرًا ای چون نگاه کنی آنجا بینی فراوان نعمت و پادشاهی بزرگ
بعد ازان فرمود وَاِلَیْكَ الْمَصِیْرُ یعنی بازگشت با تست ما را در اینجا باید دانست که در اینجا سه مسئله
که متعلق این آیه است بیان میکنیم مسئله اول در بیان کیفیت نظم و ربط است و آن بچند وجه است اول
آنکه چون حق تعالی در آیه متقدمه کمال ملک و علم و قدرت خود بیان فرمود که لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی
الْاَرْضِ الآیه که موجب کمال صفت ربوبیت اوست باز بیان نمود انقیاد و اطاعت و خضوع مومنان را
بخود و این کمال عبودیت است پس فهمیدی که ظاهر شد برای ما کمال ربوبیت او و ظاهر گردید از ما کمال
عبودیت پس امیدواریم از غایت فضل و احسان او که اشکارا کند در حق ما بروز قیامت
کمال عنایت و رحمت و احسان خود اللهم حقق هذا الامل وجه دویم آنکه چون فرمود او تعالی اِنْ
تُبْدُوْا مَا فِیْۤ اَنْفُسِكُمْ الآیه ظاهر شد که چیزی از ظاهر و باطن و پوشیده و اشکارا از برای او مخفی نیست باز ذکر
فرمود آن کلام که مشعر بمدح و ثنا ماست گویا میفرماید ای بنده من اگرچه من دانا ترام از احوال
تو پس اشکار امیکنیم از احوال تو و نه بیان میکنم از ان احوال مگر آنچه در آن مدح و ثنا تو باشد تا بدانی

مسئله اول در بیان نظم و ربط متعلق به چند وجه
وجه اول
وجه دوم

کہ چنانچہ من کامل در ملکت علم وقدرت خود نیز کامل در جود ورحمت خود در اظہار حسنات و در ستر سیات
وجہ سوم آنکہ شروع فرمود خدای تعالی اول سورہ بمدح متقیان کہ ہُدًی لِلْمُتَّقِیْنَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ
بِالْغَیْبِ وَیُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوۃَ وَمِمَّا رَزَقْنٰہُمْ یُنْفِقُوْنَ وہم تمام کرد سورۃ را بمدح آنہا کہ مدح شان در
اول سورہ کردہ بود وآن امت محمد علیہ السلام است وفرمود در مدح شان وَالْمُؤْمِنُوْنَ کُلٌّ اٰمَنَ بِاللّٰہِ
الخ وہمین است مراد بقولہ تعالی در اول سورہ بقرہ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ اینجا گفت قَالُوْا سَمِعْنَا
وَاَطَعْنَا وہمین مراد است در اول سورۃ از آیۃ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوۃَ وَمِمَّا رَزَقْنٰہُمْ یُنْفِقُوْنَ وگفت در اینجا
غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَاِلَیْکَ الْمَصِیْرُ وہمین مراد است در اول سورہ از آیۃ وَبِالْاٰخِرَۃِ ہُمْ یُوْقِنُوْنَ باز
بیان فرمود در اینجا کیفیت تضرع وزاری ایشان بپروردگار خود در قول ایشان رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
الی آخر سورۃ وہمین است مراد از آیۃ از اول سورہ بقرہ اُولٰٓئِکَ عَلٰی ہُدًی مِّنْ رَّبِّہِمْ وَاُولٰٓئِکَ
ہُمُ الْمُفْلِحُوْنَ پس ہمین ربط اول سورہ باخر سورہ کہ چگونہ حاصل شد مسئلہ دوم آنکہ دانستن این
چہار امر است از ضروریات ایمان اند اول ایمان آوردن بخدا تعالی زیرا کہ تا وقتیکہ ثابت نشود
برای عالم صانعی وقادری بر مقدورات وعالمی بہمہ معلومات وغنی از ہمہ حاجات حاصل
نشود معرفت صدق انبیا پس معلوم شد کہ معرفت خدا اصل است وبہمین جہت مقدم
فرمود خدا تعالی این مرتبہ را بر مراتب ثلثہ مذکورہ در آیۃ مرتبہ دوم آنکہ حق سبحانہ تعالی وحی فرمود
بجمیع انبیا علیہم السلام بواسطہ ملائکہ کہ یُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِکَۃَ بِالرُّوْحِ مِنْ اَمْرِہٖ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِہٖ
یعنی می فرستد خدا فرشتگان را بوحی از فرمان خود بر ہر کہ خواہد از بندگان خود ونیز وَمَا
کَانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُّکَلِّمَہُ اللّٰہُ اِلَّا وَحْیًا اَوْ مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ اَوْ یُرْسِلَ رَسُوْلًا فَیُوْحِیَ بِاِذْنِہٖ مَا یَشَآءُ
یعنی ممکن نیست با ہیچ آدمی کہ سخن گوید خدا با او مگر باشارت یعنی در خواب دیدن یا بالہام
یا از پس پردہ کہ آواز شنود وکسی را نہ بیند چنانکہ شنید موسی یا بفرستد فرشتہ را کہ بصورت آدمی
متمثل شدہ سخن گوید پس نازل کند بحکم خدا آنچہ خدا خواستہ است وفرمود در حق نبی آخر الزمان
فَاِنَّہٗ نَزَّلَہٗ عَلٰی قَلْبِکَ ونیز فرمود نَزَلَ بِہِ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ عَلٰی قَلْبِکَ ونیز گفت در حق حبیب خود
عَلَّمَہٗ شَدِیْدُ الْقُوٰی یعنی آموختہ است او را فرشتہ بسیار با قوۃ یعنی جبرئیل پس چون
ثابت شد کہ وحی خدا تعالی با انبیا برسد بواسطہ ملائکہ وملائکہ واسطہ شدند درمیان خدا وانبیا بہذا

ذکر ملائکه فرمود در مرتبه دویم و بهمین سر فرموده تعالی در آیه شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِکَةُ
وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ یعنی گواهی داد خدا بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود آنکه اوست
خدا بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او و نیز فرشتگان بهمین
وجه گواهی دادند و خداوند علم در حالیکه هر یک از آنها علماء قائم اند بعدل در اداء شهادت مرتبه
سویم کتب است و آن وحی است که میرسد از جانب خدا بملائکه که میرسانند آنرا بانبیاء که مشابه
مستفاد شدن ماه از نور آفتاب است پس فرشته مشابه بماه است و وحی مشابه ضیاء ماه است
پس چنانکه ذات ماه مقدم است در رتبه بر استنار خود همچنین فرشته مقدم است بر حصول
آن وحی که تعبیر کرده شد از آن بکتب پس بهمین جهت متاخر شد کتب در رتبه از ملائکه مرتبه چهارم
پیغمبرانست و ایشان آنانند که حاصل میکنند انوار وحی از ملائکه پس متاخر شدند از درجه
کتب لهذا اگر دانیدند ذکر رسل را در مرتبه چهارم مسئله سویم قوله غُفرانک باید دانست که طلب
اینمغفرت مقرون بدو امر است یکی اضافت مغفرت بسوی خدا دوم از عقب وی رَبَّنَا فرمود
و این هر دو قید متضمن چند فوائد است یکی آنکه بنده میگوید که ای پروردگار ما تو کامل هستی
در صفت مغفرت که وَاَنْتَ غَافِرُ الذَّنْبِ وَاَنْتَ غَفُوْرٌ وَرَبُّکَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ وَاَنْتَ الْغَفَّارُ
وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا یعنی غفاریت تو از نیوقت نیست بلکه غفاریت تو از
قدیم است که بود قبل از این غفار الذنوب پس گویا این غفاریت تو مشابه کسب حرفه است مر ترا
پس در اینجا کلمه غُفرانک طلب غفران کامل است و کمال غفران حاصل نخواهد شد مگر در آن وقت
که بتفضل و رحمت خود قلم عفو کشی بر صفحه گناهان ما و مبدل کنی گناهان ما را به نکوییها که فَاُولٰئِکَ
یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ای پس آنگروه که بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را به
نیکوییها دویم آنکه در حدیث صحیح آمده است که مر خدا را یکصد جزء است از رحمت پس یکجزء از آن
بفرستاد بر جن و انس و جمیع حیوانات است که بسبب آن درمیان خود رحم کنند بر
یکدیگر و نود و نه جزء از آن ذخیره کرده اند برای روز قیامت پس امید که مراد از کلمه غُفرانک همان
مغفرت کبری باشد که یا بنده میگوید که یا الله اگرچه گناه من بزرگ است مگر مغفرت تو از
گناه من بزرگتر و کلانتر است سویم آنکه میگوید بنده که اثر بر صفت از صفات جلال و

مرتبه سوم

مرتبه چهارم

مسئله سوم

فائده اول

فائده دوم

فائده سوم

و خداوندی تو ظاهر میشود بموقع معین پس اگر وجود ما از عدم ظاهر نه بودی هر آینه آثار قدرت
تو هم ظاهر نشدی و اگر این ترتیب عجیب و تالیف انیق در مخلوق ظهور نه نمودی البته آثار علم تو هم
ظاهر نشدی همچنین اگر گناه و عصیان و عجز و فقیری بنده نه بودی نه ظاهر شدی آثار غفران تو
پس آیة غفرانک معنی او طلب آن مغفرت است که نه ممکن است ظهور اثر او مگر در حق من و در حق امثال
من از عاصیان و سیاه کاران و اما در قید دوم که آن ربنا است نیز چند فواید بیرون مے آید اول
انکه گویا میگوید بنده یارب پرورش من نمودی در چنین وقت که ترا در آنوقت یتوحید تو یاد نه کردم
اکنون که تمام عمر خود در توحید تو صرف نمودم چگونه سزاوار کرم تو باشد که مرا پرورش نفرمائی
دویم انکه پرورش من فرمودی در آنوقت که بودم در عدم اگر در آنوقت پرورش نمیکردی
باکی نه بود چه در آنوقت در عدم بودم و نام و نشان نداشتم اما اکنون اگر پرورش من نکنی
افتم در ضرر شدید پس درخواست میکنم از ذات تو که مرا درینوقت فرو نگذاری سویم انکه
پرورش نمودی بکرم تو در زمانه ماضی پس بگردان آن زمان ماضی را شفیع و وسیله در
پرورش من در زمان آینده که پرورش کنی وَاِلَیۡكَ الۡمَصِیۡرُ و بسوی تو باز گشت
همه است و درین آیة نیز دو فایده بیان میکنم اول انکه بندگان چون اقرار مبدا کردند
همچنان اقرار معاد کردند زیراکه ایمان آوردن بمبدا اصل ایمان آوردن معاد است
دویم انکه والیک المصیر بیان است بانکه چون بنده را یقین حاصل گشت بباز گشت
خود بخدا پس لا بد طاعت او با خلاص بجا آرد والله اعلم کذا فی تفسیر فخر الرازی
و در تفسیر امام کاشفی مذکور است که چون خداوند تعالی در شب معراج از حبیب خود پرسید که امت
تو در قبول احکام چه می گویند خواجه عالم علیه السلام فرمود گویند سمعنا و اطعنا خطاب
آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفۡسًا در رنج نیفگند خدا هیچ نفسے را یا
نفرماید بکاری اِلَّا وُسۡعَهَا مگر بمقدار طاقت او و این جواب است مر دعای رسول را
علیه السلام که گفت لَهَا مَا كَسَبَتۡ مر آن نفس را
باشد آنچه کسب کند از نکوئیها وَعَلَیۡهَا مَا اكۡتَسَبَتۡ و بروے باشد آنچه بجا آورد از بدیها حق تعالی
خود را بی نیاز داشت از سعی بندگان و گفت اگر طاعت کنی ترا است و از معصیت نیز ترا است

دفع وضر آن بتو راجع ست نی بمن بعد ازان فرمود ای محمد شب شب عطاست بطلب تا بدهیم سفیر باید کرمن ایمن او خواستم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ای پروردگار ما مگیر ما را العقوبت اِنْ نَّسِيْنَا اگر فراموش کردیم عمل نیکو را نا فوت شد اَوْ اَخْطَأْنَا یا خطا کردیم وبی قصد مرتکب مناهی شدیم خطا آمد که خطا ونسیان از امت تو برداشتم و براین نیز زیاده کردم که آنچه از ایشان باکراه صادر شود آن را نیز درگذرانم تا ازان جز اداد رسول علیه السلام که ان الله تجاوز عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه بعد ازان گفتم رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا ای آفریدگار ما وبار مکن بر ما

اِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهٗ همچنانکه بار کردی آن چیز گران را عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود ونصاری که تکلیف شاقه بر ایشان واقع شده بود وشریعت مارا چون شریعت ایشان دشوار مگردان جواب آمد که دفع عنهم اصرهم ودر بعضی روایات وارد شده که بار گرانی که در شریعه ما تقدم واقع گشته بود یک یک بتفصیل ذکر فرموده وحق تعالی ازان تجاوز می نمود یکی ازان جمله این جمله بود که ایشان پیشین چون گناه کردندی بامداد برخاستندی بعضی را بر درخانه وبعضی را بر پیشانی نوشته بودی که دوش چنین کردی کفارت تو خود را کشتن است یا باتش سوختن ودیگر آنکه چون جامه ایشان نجس شدی بریدن آن واجب بودی وشستن پاک نگشتی ودیگر آنکه هرکه دشنام مادر وپدر دادی واجب القتل گشتی وهرکه گواهی دروغ دادی کشتن عذاد بردی ودیگر آنکه ایشان را نماز جائز نبودی مگر در مساجد ایشان ودیگر تیمم صلا در دین ایشان مجوز نبود ودیگر آنکه در ایام صوم بعد از نماز خفتن مباشرت با اهل خود جائز نبودی ودیگر آنکه افطار نیز جائز نبود ایشان را بعد از نماز خفتن تا بنماز شام روز دیگر ودیگر آنکه بقیه اگر کسی در ایام صوم تناول کردی صوم او باطل شدی از حق تعالی این وامثال این درخواست نمود حق تعالی کرم فرمود بعد ازان گفت رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ای خداوند ما وتحمیل مکن بر ما آن چیزی که نیست طاقت ما را با آنکه حدیث نفس ست ووسوسه وجماعتی از مفسرین بر آنست که این آیه مدنی ست وناسخ آیه محاسبه ست وبعضی گویند که آیه مکی ست مراد از این ابتلای شیطان ست بوجه غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا ویا

بیان بارهای گران بنی اسرائیل

هرچند بنده‌ها از حق مشغول گردانند و از فرمان برداری باز گردانند و گفته اند لا طاقة لنا لغریدین قدم هست از
صراط مستقیم که فریق اهل سنت و جماعت ست و در معارج النبوة آورده اند که بزرگان چنین گفته اند که این بار گران
بار قطیعه محب ست همه بلاها و محنتها طاقت داریم طاقة قطیعه نداریم و تا بشیر و عارفان این بوده است
که یارب فراق مکن دیگر هرچه خواهی کن بیت بدان خدای که چیزی دگر خدای نیست که از فراق
بتر در جهان بلائی نیست جواب آمد لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی چون شما را طاقة فراق نیست
با شما آنچه بیرون طاقة شماست پیش نبرم بعد از آن گفت واعف عنا و عفو کن و در گذار از ما
خطاها و فراموشیها و هرچه کارها ناشایسته در گاه تو بود جواب داد که ویعفوا عن السیئات تمامی سیئات
بجمیع یاد کرد تا دانی که هیچ گناه از تحت عفو او بیرون نیست باز گفت واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را
یعنی چون عفو کردی بپوش تا پرده دریده نشود و غیر از تو کسی بر قبایح افعال ما اطلاعی نباشد جواب آمد
که ان الله یغفر الذنوب جمیعا بدرستی که خدای آمرزد گناه گناهکاران همه بعد از آن گفت وارحمنا
و ببخش بر ما بقبول طاعتهای ما یعنی چنانچه گناهان در گذرانیدی و بپوشیدی آن را سبب رحمت گردان
نه مستلزم خشم و جراحت وکان بالمؤمنین رحیما و هست بمومنان مهربان اگر کنون بر همت تو رحمت نکرد
هلاکت از همت تو بر آمدی و کلمه کان درین آیة بجهت آن آورد تا بدانی که تا بود براین همت رحیم بود
مجرد نه و جای تو ما را برحمت آورد بلکه رحمتها بود که ترا ابداعا آورد ای محمد عنایت ما از شفقت تو پیشتر است
شفقت تو وقتی ست و عنایت ما ازلی وقتی تو این تقاضا کردی بینی که ازلی ما چه تقاضا کند الیهم
آنگاه که تو نبودی من ایشان را بودم اکنون که تو هستی چرا ایشان را نباشم تو مر ایشان را ازلی که
من ترا با ایشان دادم و من ایشان نه از آنم که تو مرا بدیشان دادی ترا ایشان بیافتند ما را
نه کسی را از ما یافتند در اجندی شفقت است ما را که هم بیافتند بینی که چگونه باشد باز گفت
انت مولینا ولینا و حافظنا و ناصرنا تو کارساز و نگهبان و یاری دهنده مایی جواب آمد ذلک
بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم این عقوبت کافران بسبب آنست که خدا کار
ساز مسلمانان ست و آن بسبب آنست که کافران هیچ کارساز نیست ایشان را باز گفت فانصرنا علی
القوم الکافرین پس یاری بده ما را و مظفر گردان بر گروه کافران جواب آمد که در نصرت دوستان
حاجت بطلب نیست بلکه بر کرم واجب است نصرت ایشان و اشارة درین دعا بضعیفه باید وجوه

و آن آنست که آنحضرت در دعای خود را تخصیص نفس مود و نه گفت و اغفر لی وارحمنی و نیز نه گفت اغفرلهم وارحمهم تا ذکر ایشان بسبیل غیبت واکردی بلکه خویشتن را با ایشان بیامیخت یا که اگر بجفا با ایشان نیم اما بشفقت با ایشانم واگر ایشان درین مقام با من نیستند اما من از روی لطف و عنایت با ایشانم هر کرم که با من کنی ایشان با منند و هر احسان که با ایشان نمای من با ایشانم پس هر چه با من روا داری از ایشان نیز باز دار و هر دولت و سعادت که بمن کرم نمای ایشان را نیز از آن برخوردار گردان

زهی پیشوای فرستادگان ❊ پذیرندهٔ عذر افتادگان ❊ گزین کردهٔ هر دو عالم توئی ❊ چو تو گر کسی باشد آنهم توئی ❊ توئی قفل گنجینها را کلید ❊ دری نیک و بد کرده بر ما پدید ❊ هر آنچه از تحفه پرداخته ❊ تو از انها همه ساخته ❊ ز بهر دل خاکساران خویش ❊ فرود آمده زاوج ایوان خویش ❊ چو بهر دل ما فرود آمدی ❊ سزای هزاران درود آمدی ❊ درود فراوان بر وان از حدش ❊ بپایان روان باد تا مرقدش ❊

لطیفه جلیله در کمال امیدواری درین دعا با یستنو نقل است که درین سوالات از برای امت پنج چیز طلب فرمود عفو و مغفرت و رحمت و ولایت و نصرت عفو عیوب و مغفرت ذنوب و رحمت بر معاصی خطایا و ولایت در اسلام و سائر عطایا و نصرت بر اعداء و هر یکی را جوابی لطیف مراد آن حضرت بر آمد چنانچه مبین شد بعد از آن آنحضرت سر مبارک پیش افگند خطاب حق در رسید که ای محبوب ما قمر راست سر بردار چرا سر فرو انداختی گفت خداوندا درین امر متفکرم که من بچه عمل مستحق این همه کرامت شدم که اینهمه لطف و کرم باندازهٔ عمال من نیست حق تعالی فرمود ای حبیب ذلک بالفضل لا بالمکافات آنچه با تو پیش بردم از محض فضل و منت نه بمکافات عمل تو چنانچه امشب با تو این معامله نمودم فردا با امت تو در عرصات قیامت همین عمل خواهم کرد

نظم

ای کریمی که در سرای وجود ❊ دست جودت در کرم بگشود ❊ ما گدا و تو بادشاه همه ❊ جرم بخشای و عذر خواه همه ❊ با جفا کار تو وفاداری ❊ همه معیوب تو خریداری ❊ با جفا پیشگان جرم اندیش ❊ جز وفا و کرم نبردی پیش ❊ رحم فرما که از تو کین نسزد ❊ تو خدای و غیر از این نسزد ❊ بر ضعیفان قوی ستم نکند ❊ بر گدا شاه جز کرم نکند ❊ تو که ما را بجور فرمائی ❊ که بر حال ما ببخشائی ❊ و امام کاشفی در تفسیر خود آورده که چون معاذ ابن جبل رضی الله تعالی عنه این سوره را ختم فرمودی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این

دعا را در شب معراج میگفت و ملائکہ امین مے کردند و حق سبحانہ و تعالیٰ اجابت میفرمود و در حدیث شریف ہست انزل اللہ آیتین من کنوز الجنۃ کتبہما الرحمٰن بیدہ قبل ان یخلق الخلق بالفی عام من قرأہما بعد العشاء الاخیرۃ اجزاتاہ عن قیام اللیل و فرمود علیہ السلام کہ ہر کہ خواند دو آیتہ از آخر سورہ بقرہ کفایت کند او را از قیام شب بالکفایت کند از حساب روز قیامت و نیز فرمود علیہ السلام کہ سورہ بقر فسطاطا سے شہر قران ہست پس بیاموزید او را کہ آموختن آن برکۃ ہست و ترک آن حسرت ہست و منقول ہست از ابی الاسلم دلمی کہ گفتم بمعاذ ابن جبل رض کہ خبردار کن مرا از ان قصہ شیطان کہ او را گرفتہ بودے گفت معاذ رض کہ رسول اللہ مرا بہ نگہبانی صدقہ مسلمانان مقرر فرمود و من جمیع خرمارا در غرفۂ نہادم و دران نقصانے یافتم پس خبر دادم پیغمبر را ازین ماجرا پس فرمود شیطان ازان میگیرد باز من اندرون آن آمدہ نزدیک دروازہ او نشستم کہ ناگاہ تاریکے سخت دیدم و آن تاریکی دروازہ او را بپوشید باز میان آن صورتے دیدم کہ از درمے آید و خرما میخورد پس من از جای خود جست نمودہ او را گرفتم و گفتم یا عدو اللہ او گفت بگذار مرا کہ من عیال دارم و فقیرم از جن و این قریہ قبل از بعثت صاحب شما از ما بود چون ان مبعوث شد بیرون کرد ما را ازین قریہ پس بگذار مرا باز نیائیم بسوی تو پس من او را گذاشتم و آمد جبرئیل و خبر داد او را ازین ماجرا و من پس نماز کردم و فرمود بمن چہ کردی قیدی خود را گفتم گذاشتم فرمود باز خواہد آمد بر و گفت باز اندرون الغرفہ آمدم و در را بند نمودم کہ ناگاہ آمد و خوردن خرما شروع نمود باز من معاملہ اول با او کردم گفت بگذار بنما ہرگز نخواہم آمد گفتم اول بار نیز چنین گفتہ رفتہ بودے گفت باز نخواہم آمد و این آیۃ آخر بقرہ ہر کہ بخواند از شما نتواند در آید از ما در خانہ او در این شب کہ خواندہ شد در آن خانۃ از سورۂ بقر ہذا آخر الکلام فی تفسیر خواتیم البقرہ و الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ و سلم

باب
فضیلت
خواتیم سورہ
بقرہ

سورہ ال عمران مدنیۃ وہی مائتا آیۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الم مفتاح سورۃ یا اسم اوست یا الف اشارہ بخدای و لام بلطفہ و میم بمجدہ یا الف اشارتست بآلای
عمیم حق است و لام بلقاء کریم او و میم بہ محبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا ہمہ را علی العموم شامل است
و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت او در ہر دو جہان خص خواص را حاصل
یا مراد از الم انا اللہ اعلم است یعنی من خدائیم دانا تر چنانکہ گفتہ در تاویل المص کہ الف انا و لام از اللہ
و میم از علم و ص از فصل ای من خدای دانا ام و من حکم کنم میان خلق یا مراد از الف اللہ است و از لام
جبرئیل و از م محمد اند یعنی انست کہ وحی فرستندہ منم و برندہ جبرئیل و پذیرندہ محمد است چنانکہ مراد
گرفتہ اند از قول خدای جل و علا الم انا اللہ اعلم و از کہیعص انا اللہ الکریم الہادی الحکیم العلیم الصادق
و از ق قادر القاہر و از ن نور الناصر اللہ مبتدا لا الہ الا ہو خبر الحی القیوم
خبر است بعد خبر یعنی خدای سزاوار پرستش اوست نیست ہیچ معبودی مستحق عبادت مگر او زندہ کہ
حیات ہر زندہ از وست پایندہ کہ قیام ہر پایندہ بدوست در حدیث شریف وارد است اسم اللہ الاعظم
فی ثلاث سور فی سورۃ البقرۃ اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم و فی آل عمران الم اللہ لا الہ الا
ہو الحی القیوم و فی طہ و عنت الوجوہ للحی القیوم جمعی از نصاری نجران بمدینہ آمدہ میخواستند
کہ با حضرت رسالت مناظرہ بکنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان
گفتند ما غاشیہ اسلام بر دوش و حلقہ دین الہی در گوش داریم حضرت جواب داد کہ شما نسبت
زن و فرزند بجناب الوہیت از اسلام باز داشتہ است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی
بحق سبحانہ محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول علیہ السلام فرمود کہ در مذہب شما
و افنای بر خدای روا نیست و خود میدانید کہ عیسی شربت اجل خواہد چشید و دیگر شما اعتراف
میکنید کہ تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و ہم بعقیدہ شما پروردگار عالم متصور نیست
و دیگر خود میگوئید کہ عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت
میکنید و حق سبحانہ ازین ہمہ مقدس و منزہ است ایشان ساکت شدند و از مجلس خاستند

وهشتاد و سه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تاره در الوهیت عیسی و تاره در نبوة محمد
واقع شده لاجرم با اول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت
فرمود و گویند ایشان شصت سوار بودند که از ایشان چهارده نفر از شرف قوم بودند سه نفر از ایشان گردن‌کش
ایشان بودند یکی از این امیر و صاحب مشوره ایشان بود نام او عبد المسیح بود و دوم از ایشان وزیر ایشان
بود نام او ابهم بود و سیوم ایشان عالم کلان بود نام او ابو حارثه بن علقمه بود که در اثنا و راه به برادر خود
که مسمی کرز بن علقمه بود گفت که سوگند بخدای ای برادر محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر بیست که ما این انتظار
بعثت او می کشیدیم کرز برادر او گفت باز چرا ایمان را از متابعت او باز داشتی و حال آنکه تو میدانستی که آن
پیغمبر بحق است گفت بجهت طمع مال و آنکه پادشاهان ایشان ما را امیداد نمود و تعظیم من میکردند اگر من
ایمان با او آوردمی همه مال نزد از من میگرفتندی پس محبت اسلام هم وقت در دل کرز جای گرفت
تا آنکه رسیدند بمدینه مقدسه داخل شدند در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز عصر ایستاده شدند
برای نماز بسوی مشرق و بعد از خواندن نماز خود این هر سه نفر با حضرت رسالت مآب سخن آغاز نهادند
گاهی میگفتند عیسی خداست چه زنده میکرد مردگان را و تندرست میکرد بیماران را و خبر امیداد از غیبها
و پیدا میکرد از گل چون شکل جانور پرنده و میدمید در آن پس زنده شده در پرواز می آید و گاهی میگفتند
عیسی پسر خداست زیرا که بی پدر متولد شده و گاهی میگفتند که عیسی ثالث ثلاثه است بدلیل قول
حق تعالی فَعَلْنَا وَقُلْنَا اگر یکی بودی هر آئینه میفرمود فعلت و قلت پس سوال فرمود که شما خود میدانید
که فرزند مشابه بپدر خود میباشد گفتند آری باز ارشاد کرد که شما اعتراف میکنید که پروردگار ما و شما زنده
و قایم است و فنا بر او روا نیست و میدانید که عیسی خواهد مرد و میدانید که خدای تعالی حافظ و رازق
و مالک خلایق است و بر او چیزی از آسمان و زمین و ما فیها پوشیده نیست پس حضرت عیسی بر این
این چیزها مذکوره قادر است گفتند نه فرمود که اعتراف میکنید که پروردگار ما در رحم مادر هر گونه
که میخواهد تصویر میکشد و پروردگار ما از اکل و شرب و حدث منزه و مقدس است و خود میگوئید
که عیسی اکل و شرب و حدث میداشت و میدانید که حمل گرفت مریم بعیسی چنانکه حمل میگرفتند زنان
دیگر و زائید او را چنانکه میزاید زن بچه خود را و حق سبحانه از این همه مقدس و منزه است ایشان ساکت
شده برخاستند و هشتاد و سه آیت از اول این سوره نازل شده کذا فی تفسیر روح البیان نزلی

فرو فرستاد خدای عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ بر تو قران را براستی در اخبار و درستی در دلالات
از انجمله خبر توحید و وعده و وعید است مُصَدِّقًا درحالتیکه موافق است این کتاب لِمَا بَیْنَ
یَدَیْهِ مران کتابهائی را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول
دین است وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ اسم اول عبرانی و اسم دوم سریانی است مِنْ قَبْلُ
و فرو فرستاد توریت و انجیل را پیش از فرستادن قران هُدًى لِّلنَّاسِ علة انزال است یعنی
فرو فرستاد این هردو کتاب را جمله یکبار بجهت راه نمائی مر بنی اسرائیل را به طریق حق و در این
دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در انچه نسبت
بعزیر و عیسی علیهما السلام میگویند ثابت میشود و درین آیه لف بدون نشر است بجهت عدم
التباس زیرا که راه نمائی توریت برای مردمان در زمان حضرت موسی بود و راه نمائی انجیل در زمان
حضرت عیسی مشهور و معروف است پس یاد نباید داد وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاده
کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتی است
که مقارن انزال کتب بوده دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود یا مراد قران است تکرار
ذکر آن بجهت تعظیم شان و اظهار فضیلت اوست و وجه تسمیه اش بفرقان دو چیز است اول
آنکه قران تفرقه میکند درمیان حق و باطل دوم آنکه در نزول متفرق آمده در بیست و سه سال
از آغاز تا بانجام رسیده و از انجمله است نام قران ذکری و تذکره و ذکر چنانکه در آیه لتذکرة
للمتقین و آیه و ذکری فَاِنَّ الذِّکْرٰی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ و آیه و انه لذکر لک و لقومک و معنی تذکره
و ذکری و ذکر یاد دهانیدن است یعنی این قران بندگان را احکام الهی یاد میدهاند و بعضی
گفته اند که ذکر بمعنی شرف و فخر است و از انجمله است تنزیل در آیه وَاِنَّهٗ لَتَنْزِیْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ و از
انجمله است اَحْسَنَ الْحَدِیْثِ یعنی بهترین سخنان در آیه اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِیْثِ و از انجمله است
موعظه یعنی پند در آیه یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْکُمْ مَّوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ و از انجمله است حکم و حکمت و حکیم
و محکم در آیه وَکَذٰلِکَ اَنْزَلْنٰهُ حُکْمًا عَرَبِیًّا و در آیه حکمة بالغة و در آیه یٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ الْحَکِیْمِ و در آیه
کِتٰبٌ اُحْکِمَتْ اٰیٰتُهٗ و در آیه نام قران شفا و رحمت است که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَّ
رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ و از انجمله است هدی و هادی در آیه هدی للمتقین و در آیه اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ یَهْدِیْ

ذکر اسمای قران
وجه تسمیه قران بفرقان

للتی هی اقوم و از انجمله است صراط مستقیم در آیه و ان هذا صراطی مستقیما و از انجمله است حبل الله در آیه
و اعتصموا بحبل الله جمیعا یعنی قران رسن قدرت مانند کند می که از بالای کوشک بلندی بیاویزند
تا هر که خواهد بدست گرفته بالا آید و ترقی حاصل گردد و از انجمله است روح در آیه و کذلک اوحینا
الیک روحا من امرنا زیراکه قران سبب حیات ارواح است چنانچه روح سبب حیات ابدان است پس قران
بمنزله روح روح شد و از انجمله قصص است حق در آیه ان هذا لهو القصص الحق زیراکه هر که قصه بیان
می کند غالبا لغو و باطل نیز در ان آمیزش می کند سوای این کلام که غیر از حق چیزی دیگر در ان نیست
و از انجمله بیان و تبیان و مبین در آیه هذا بیان للناس و تبیانا لکل شیء و قران مبین و
از انجمله بصائر است یعنی حجتهای روشن در آیه هذا بصائر من ربکم و از انجمله قول فصل در آیه
انه لقول فصل و از انجمله نجوم است در آیه فلا اقسم بمواقع النجوم و از انجمله است مثانی زیراکه در
قصص اخبار و وعد و وعید را تکرار فرموده اند در آیه مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم و از انجمله
متشابه است زیراکه هر آیه او مشابهت وا در با آیه دیگر در فصاحت و بلاغت و اعجاز و لطف اسلوب
و از انجمله است برهان در آیه قد جاءکم برهان من ربکم و از ان جمله است بشیر و نذیر در آیه قرانا عربیا
لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا و از انجمله است قیم در آیه اول سوره کهف و از انجمله است مهیمن در وسط
سوره مائده در آیه مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه و از انجمله است نور در آیه و اتبعوا
النور الذی انزل معه و از انجمله است حق و حق الیقین در آیه یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم
و در آیه انه لحق الیقین و از انجمله است عزیز در آیه انه لکتاب عزیز و از انجمله است کریم در آیه انه
لقران کریم و از انجمله است عظیم در آیه و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القران العظیم و از انجمله است
مبارک در آیه انزلناه الیک مبارک و از انجمله است نعمت موافق تفسیر ابن عباس در نعمت در آیه
و اما بنعمة ربک فحدث بقران تفسیر فرموده اند و در تفسیر زاهدی آورده که مراد از قرآن بیان
قران مجید است و ان وحی غیر متلو است زیراکه وحی بر دو نوع است یکی وحی متلو که جواز صلوة بدان
متعلق است دوم وحی غیر متلو است که عمل بان واجب است و تلاوت ان [illegible]
اعداد رکعات نماز و ادای خمس در باب زکوة [illegible]
[illegible] نهایی قدرة الهی با آیات قرانی انبیا که هر یک [illegible]

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته بسبب کفر ورزیدن ایشان بآن آیات
وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب عذاب
و غضب بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ بدرستیکه خدای پوشیده
نمی ماند بر وی چیزی از کائنات نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات
و علم عیسیٰ ببعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بود پس آنچنان علم ناقص مستدل
نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ آن خدای که علم او محیط است بهمه موجودات اَلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ
آن کس است که تصویر میکند شما را و تصویر گردانیدن چیزیست بصورت و صورت هیئتی حاصله است که
در وقت تالیف و ترکیب میان اجزا حاصل میشود و اصل آن از صاره بصوره است یعنی مائل شدن
بچیزی زیرا که صورت مایل میشود بشکل مادر و پدر فِي الْاَرْحَامِ در رحمهای مادران شما و ارحام جمع رحم
مشتق از رحمت چه اشتراک در رحم سبب رحمت و محبت است لهذا نامیده شد آن عضو برحم كَيْفَ
يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی سیاه و سفید و ناقص و کامل و زشت و زیبا
سعید و شقی و قدرت عیسیٰ بدینوجه حاصل نبود بلکه او خود در رحم مادر تصویر یافته و مصور را مصور
خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق خود باشد و محتاج خدائی را نشاید
و خالق خلق خداست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکریریست برجهت تقدیر وحدانیت است علی زعم نصف
نصاری که ثالث ثلثه قائل اند الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ غالب بی همتا و بی مانند دانا و محکم کار در
حدیث است که وقتی که نطفه از پشت پدر برحم مادر میفتد خدای تعالیٰ او را بحکم فراهم میکند تا مدت
چهل روز باز دران مدت خون بسته علقه میشود باز در همان مدت مضغه میشود باز فرشته بحکم
خدا چهار چیز مے نویسد رزق و عمل و اجل و نیک و بد و در حدیث است که بنده بعمل عمل اهل جنت
باین مرتبه میرسد که میان این بنده و میان جنت فرق یکذرع باشد پس سبقت میکند برا و نوشته او
پس عمل میکند مثل عمل اهل دوزخ پس درآید بدوزخ بسبب آن و بنده عمل میکند مثل عمل دوزخیان
تا آنکه نمی ماند درمیان بنده و دوزخ مگر فرق یکذرع پس سبقت میکند برا و نوشته او پس عمل میکند مثل
عمل اصحاب جنت و داخل میشود در جنت و هم در حدیث آمده که درآید فرشته بعد از قرار گرفتن
نطفه در رحم مادر بچهل یا چهل و پنج شب میگوید یارب نیک بخت یا بدبخت پس مے نویسد او را پس چه که حکم در خواه

صادر شده باز میگوید یا رب مرد یا زن پس می نویسد و آنچه حکم صادر شده باشد که مرد باشد یا زن
و می نویسد اجل و رزق و عمل باز می پیچد صحیفه او را که از وی کم و بیش نخواهند شد باز آن صحیفه را حکم او تعالی
مے اندازد در گردن او که وَكُلَّ اِنْسَانٍ ...... اَلْزَمْنٰهُ طٰٓئِرَهٗ فِيْ عُنُقِهٖ یعنی ہر آدمی مومن و کافر
را لازم کردہ ایم او را در از اعمال او در گردن او که ہمچو عمل کند از خیر و شر و قاضی گوید او آنست که مے
نویسانیم آنچہ را بجہت ظاہر نمودن بر فرشتہ و رنہ قضای او سابق است بر این نوشت پس باید
که عاقل سستی روا ندارد و در بجا آوری اعمال در ہر حال و ضایع نکند ایام فرصت خود را ے
خبرداری از استخوان قفس * که جان تو مرغیست نامش نفس * چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید
دگر ره نگردد بسعی تو صید * نگہ دار فرصت که عالم دمی است * دمی پیش دانا ازو عالمی است * و در این مقام
اشارتے بیان کردہ اند و آن آنست که چنانکه خدای تعالے تصویر میسازد در شکم مادر بصورت انسان
از نطفہ پدر بتدبیر ازلیات ہمچنان چون مے افتد از پشت ولایت ولے کامل نطفہ ارادت در رحم
دل مرید صادق که آن منقاد میشود پیر طریقت خود را بہ تصرفات ولایت پیر خود که آن مشابہ فرشتہ
رحام است و نگاه میدارد احوال ظاہری و باطنی خود را بر وفق ارشاد شیخ خود و می گزیند خلوت
و عزلت را تا که صادر نشود از وی حرکت نامناسب که مستلزم سقوط نطفہ باشد و می نشیند بموجب امر شیخ
و بتدبیر او پس خدای تعالے تصرف میکند در ولایت شیخ که مؤید است بتائید حق ہمہ در ہر چہل روز
که در عرف ما او را چلہ مے گویند مے گرداند درین چلہ ہا حالی بحالی و مقامی بمقامی تا آنکه میرسد چلہ
اول بمقام قدس و ریاض انس و چون رسد بمقام اول باز در چلہ دوم که مے نشیند بامید ترقی تا
آنکه چنین بکمال میرسد در رحم قلب یدباز میگرداند او را خلیفہ خود در زمین و چون با ینمقام
میرسد مستحق میشود بدمیدن روح که آن مخصوص است بانبیا و اولیا و آن روح مخصوص روح قدس است
که متولی القاء است چنانکه میفرماید در آیۃ یُلْقِي الرُّوْحَ مِنْ اَمْرِهٖ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ یعنی
مے اندازد روح از امر خود بر ہر که خواهد از بندگان خود و نیز فرمود کَتَبَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ یعنی
اے نوشت در دلہا ایشان ایمان را و نیز آیۃ وَاَيَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِّنْهُ و بر اے ہمین فائدہ عظیمہ
و نعمۃ جسیمہ فرود آمد روح از اعلی علیین باسفل سافلین چنانکه میفرماید قُلْنَا اهْبِطُوْا مِنْهَا
جَمِيْعًا فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ مِّنِّيْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ یعنی گفتیم

شما از بهشت همه پس اگر بیاید شمارا از من هدایتی بارسال رسل پس از کسانیکه اتباع رود هدایت
مرا پس نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین باشند و چون دمیده شد در آن روح آدم پس گو
یانه خود شد پس سجده میکنند او را ملائکه بسبب خلافت او در زمین فاحفظ تفهم ان الله تعالی
کذا فی التاویلات النجمیه شیخ امام نجم الدین کبری افاض الله تعالی علی هذا العبد الاثیم محمد عبد الحکیم
ابی الفجر والرشید وعلی کل من المسلمین سحاب معارفه وحقایقه آمین هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قران مِنْهُ بعضے ازین کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ نشانهای
روشن است و آیتهای مفصل که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات
محکمات أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قران است وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند است
بایکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست نمیدهد بعضے بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش
نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم میداند
و در متشابه بے مدد نقل و حل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از
روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون هر سوره از مقطعات غیر مکرره
در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک الر دو صد
و سی و یک است والمر دو صد و هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند یا بدین ان کار
ندانیم حق سبحانه فرمود که فَأَمَّا الَّذِينَ پس اما آن کسانیکه از جهت تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ
زَيْغٌ در دلهای ایشان کجی در نیاهی است یا شک در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ پیروی
مینمایند آن چیزی را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل است و اعراض میکنند از محکمات مِنْهُ ابْتِغَاءَ
الْفِتْنَةِ از کتاب برای طلب کردن فتنه که شرک است یا تکذیب قران یا تلبیس جهال چنانچه یهود
میگفتند این حسابها مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند
وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و تمنای
خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و نمیداند تاویل آنچه متشابه است مگر خدای که او فرو فرستاده
امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله
وقف باید کرد تا امتحان علم که بعد ازین مذکور شد درست آید و اهل تکذیب همه بحقیقت خبر حق سبحانه

تعالی بتاویل آن عالم نیست و امام اسمعیل حقی افندی رحمه الله فرموده که لفظ یا محتمل یک معنی بیش نباشد یا
محتمل چند معنی باشد اول قسم را نص گویند چون آیة وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و إِنَّ
إِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ اما قسم دوم پس دلالت او بر مدلولات خود مساوی باشد یا نباشد
پس اول را مجمل گویند چون آیة ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ و اما دوم را بنسبت راجح ظاهر گویند چون آیة وَلَا تَنْكِحُوا
مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ و بنسبت آن به مرجوح مؤول گویند چون آیة يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ پس
نص و ظاهر هر دو محکم اند و مجمل و مؤول هر دو متشابه اند چون آیة فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ الآیة و نَحْنُ
خَلَقْنَا و نَحْنُ قَدَّرْنَا و نَحْنُ قَسَمْنَا و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ و جَاءَ رَبُّكَ و إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ
و الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى و نظائر آن باز خدای تعالی گردانید قرآن را محکم جمیع قرآن را در آیة
الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ معنی آنست که کل قرآن بی شک و شبهه حق است و محفوظ است از تغیر و اختلال
و نسخ و گردانید کل قرآن را متشابه در آیة كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ معنی آنست که بعض قرآن متشابه بعض است
در صحة معنی و جزالة نظم و حقیقة مدلول و گردانیدن بعض قرآن محکم و بعض متشابه در این سوره دانکه گردانید
کل را محکم بجهت آنکه در متشابه ابتلاء و امتحان است و تمیز است میان محق و مبطل و ثابت بر حق و متزلزل
در آن چون ابتلای بنی اسرائیل بنهر در پیروی پیغمبر بر حق خود و نیز نظر کردن در متشابه و استدلال و احتیاط تاویل صواب
برای اظهار حق موجب اجر عظیم و نیل درجات و ظهور فضیلت عالم بر جاهل است و بعضی از مفسرین متشابه را تفسیر
کرده اند بعدد زبانیه دوزخ در آیة عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و مدت قیام دنیا و بوقت قیام قیامت و روز و عدد
رکعات نماز خمسه وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و ثابت قدمان در علم و دانش که مومنان اهل کتاب اند چون
عبد الله بن سلام و اصحاب آن یا هر که او را در علم رسوخی بود و روایت کرده انس بن مالک رض و ابو الدرداء و ابو
امامه باهلی رض که گفتند یا رسول الله صلعم که راسخ در علم کدام است فرمودند من صدق حدیثه و بر یمینه و عف بطنه
و فرجه و استقام قلبه و از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که الراسخ من صفا اعتقاده و صدق کلامه و صلح
علمه و در واو که در آیة وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ است اختلاف کرده اند حضرت امام شافعی و داود رحمه گفته
که این واو بجهت ابتداء است لهذا جائز نیست راسخ فی العلم را که خوض کند در تاویل متشابهات
زیرا که اهل سلف در پی تاویل متشابهات نشده اند و نیز فرمود حق سبحانه فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ الخ و بعض گویند که این و در اینجا عاطفه است زیرا که فرمود خداوند جل شأنه

وَاَنْزَلْنَا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَیْهِمْ و فرمود بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِیْنٍ و نیز کِتَابٌ
فُصِّلَتْ اٰیَاتُهٗ و وصف فرمود کتاب خود را بتفصیل و بیان و حنفیان در جواب ایشان میگویند
که خدای تعالی مذمت فرموده آنها را که تاویل میکنند در آیات متشابهات موافق کفر و بدعة و آنانکه تاویل
میکنند موافق محکمات آن مذموم نیست و در زمان سلف چنان مردمان نه بودند که تاویل متشابهات
کنند بر وفق کفر و بدعة و در زمانه ما کفر و بدعة شایع شد بحدیکه قرار خدای تعالی بر عرش ثابت نمودند بدین
آیه اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی و حال آنکه از نص صریح ثابت است شان را حرام نوشتند و حرمت مصاهرت
را انکار شدند پس واجب آمد بر راسخین فی العلم آنکه خوض نمایند در تاویل متشابهات بر وفق محکمات
و بیان نمایند تاویل صواب و رد نمایند آنرا که خلاف آن باشد کذا فی تفسیر الزاهدی یَقُوْلُوْنَ
اٰمَنَّا بِهٖ میگویند اگرویده ایم بمتشابه کُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و متشابهات از نزدیک
پروردگار ماست وَمَا یَذَّکَّرُ یاد نکند یا پند نپذیرند اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوند
عقول صافیات از میلان کجی این مدح راسخین فی العلم است رَبَّنَا هم قول راسخان علم است
و ایشان قومی اند که متاع دانش خود بزیور علم بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ
قُلُوْبَنَا بیچان و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا پس از آنکه ما را راه
راست نمودی با بیان یا بتاویل صحیح وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْکَ و ببخش ما را از نزدیک خود توفیق
بر استقامت که آن رحمت است محض یا بار ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبه اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ
بدرستیکه توئی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا اِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ ای پروردگار ما بدرستیکه توئی فراهم
آرنده همه مردمان بعد از مرگ ایشان لِیَوْمٍ لَّا رَیْبَ فِیْهِ برای حساب روزیکه هیچ شک نیست
در وقوع آن و وقوع بخبرها که در آن شدنی است از حشر و نشر و حساب و جزا اِنَّ اللّٰهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیْعَادَ
بدرستیکه خدای خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده این حال و دعاء راسخان است
ترسیدند از بدانجامی خود پس باید که آدمی خود را نگاه دارد از کجروی از راه مستقیم در حدیث شریف
آمده مَا مِنْ قَلْبٍ اِلَّا وَهُوَ بَیْنَ اِصْبَعَیْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ که تصرف میکند در آن هرگونه که میخواهد و نیز
آنحضرت که دعا میکرد بدین کلمات یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی دینک میزان بدست
رحمن است که بر قومی نهد و از قومی بردارد تا روز قیامت و فرمود علیه السلام مثل القلب کریشة

بارض فلاة تقلبها الرياح ظهرا لبطن و حضرت جنید علیه الرحمة میفرمایند که هرکه خواهد که دین خود را
نگاه دارد و بارام دل نشیند باید که پرهیز کند از صحبت مردمان زیرا که این زمانه وحشت است و اهل عقل
و دانش آنست که تنهایی اختیار کند که در حدیث است که فرمود رسول الله بیاران خود که دانه بکدام
جای می روید عرض کردند در زمین فرمود علیه السلام پس همچنین حکمت می روید در دل مثل زمین پس فرو
کنید دانه فواد و وجود را در زمین پاک و درست که ظاهر شود دانه نتیجه نیک و آنچه که می روید انکه
نه و تخم نمودن شد در زمین نه تمام و کمال رسد نتیجه او اگرچه ظاهر شود نور و نتاج او چنانکه می روید
در زمین سیل پس باید که لازم گیرد بر جان خود تزکیه نفس و صلاح وجود تا که یابی نور شهود و قبول
کنی استقامت در دین و نجات یابی از زیغ و ضلال در هر حال و بسیار ظاهر مستقیم اند و در دل
شان زیغ و کجی است و بسیار مستقیم دل اند و در ظاهر غیر مستقیم اند سه بس قامت خاشاک که بر جا
باشد ؛ چون با دلبر آن ها بورزد نا باشد ؛ و دل محل نظر الهی است نه صورت کما قال علیه السلام
ان الله لاینظر الی صورکم بل الی قلوبکم و اعمالکم پس هیچ فایده و منفعت نیست در دل زایغ از حق نعوذ بالله
منه اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا به تحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود و قریظه و نضیر با کفار قریش که حضرت رسالت
علیه السلام را سرزنش میکنند که درویش است و پسران ندارد و خود با موال و اولاد مفاخرت و
مکاثرت میکردند لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَآ اَوْلَادُهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان مالهای ایشان
که بدان می نازند و نه فرزندان ایشان که با وجود آن ها علم مباهات می افرازند مِنَ اللهِ شَیْئًا
از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر بمحنت درمانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی ضیق جهنم
وَاُولٰٓئِکَ و آنگروه کافران هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ ایشانند آتش انگیزان دوزخ و دست
این مشرکان با یهود با نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کَدَاْبِ
مصدر دأب است و کاف در محل رفع است زیرا که خبر مبتدا محذوف است یعنی شان
عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ
از فرعونیان بودند از امم کفره چون قوم نوح و شود و عاد و قوم هود کَذَّبُوْا بیان و تفسیر عادت
ایشانست ای بدروغ داشتند ایشان نشانهای ما را یا معجزات انبیای خود را فَاَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوْبِهِمْ
ایشان را خدای بسبب گناهان ایشان از انکار و تکذیب و غیران و در تفسیر ...

التلو والتابع بسميت الجريمة وبالانها تتلوا ليتبع عقابها فاعلها وَاللّٰهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وخدا سخت
عقوبت است بر کافران آیات و انبیا قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بگو ای محمد مر آنهان را که کافر شدند از یهود و
شماتت کردند در واقعه احد مرویست از ابن عباس رضی که چون یهود دیدند غلبه آنحضرت بر مشرکان در روز بدر
معاینه کردند اقرار نمودند که هر آینه این پیغمبر همانست که خبر داده مر ایشان موسیٰ و نعت او در توریت است
و عزم اسلام کردند طائفه از ایشان گفتند بتعجیل منمائید تا آنکه به بینیم معامله دیگر را و بود در میان ایشان
و در میان آنحضرت عهد و پیمان تا مدتی معین و ایشان عهد را شکستند و رفتند کعب بن الاشرف
با شصت سواران بجانب مکه معظمه و اتفاق نمودند بر قتال آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این آیه
فرود آمد سَتُغْلَبُوْنَ زود باشد که مغلوب میشوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما و هر آئینه راست در خبر
خدای تعالیٰ و عده خود را بقتل بنی قریظه و اجلاء وطن بنی النضیر و فتح خیبر و مقرر نمودن جزیه بر ایشان
وَتُحْشَرُوْنَ اِلٰى جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است دوزخ
پس خطاب بانکار قریش میفرمایند قَدْ كَانَ لَكُمْ اٰيَةٌ جواب قسم محذوف است ای سوگند بخدای
بدرستیکه بود شما را علامتی و نشانی درستی یهود مغرور و نازان بمال و اولاد خود بر نبوت محمد فِيْ فِئَتَيْنِ
الْتَقَتَا در قصه آن دو گروه که بهم رو بروی هم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ خبر مبتدای محذوف است
یعنی یک گروه از آن هر دو گروه تُقَاتِلُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ کارزار میکنند در راه خدا که لشکر پیغمبر بودند سیصد و
سیزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن انصار وَاُخْرٰى كَافِرَةٌ و گروهی دیگر
ناگرویده بخدا و رسول او که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ میدیدند مسلمانان ایشان
را یعنی لشکر کفار را و جمله صفت فئه اخری است مِّثْلَيْهِمْ رَاْيَ الْعَيْنِ دو برابر خود دیدنی آشکارا اگرچه
ایشان سه برابر مومنان بودند گویند نهصد و پنجاه تن بودند مردان جنگی و سرداران عتبه بن ربیعه
بن عبد شمس بود و سرداران ایشان ابوسفیان و ابوجهل نیز بود و در میان ایشان یکصد اسپ بودند و هفت صد
شتر بودند و سلاح بیشمار بود و مرویست که مشرکان شخصی را از اهل اسلام در قید
گرفتند و پرسیدند که شما چند خادمان بودید گفت سه صد و چند نفر بودند گفتند که ما شما را دیدیم شش
صد و بیست و چند بودند خدا جنبانیدن آنحضرت در مهاجرین حضرت علی ابن ابیطالب رض بود و صاحب نشان
انصار سعد بن عباده خزرجی رض بود و دو لو بود در لشکر آنحضرت نود شتر و دو اسپ یک اسپ مقداد ابن عمرو و دوم

اسپ مر بن ابی مرثد و شش زره و هشت شمشیر و جمیع شهدا در آن روز که بدرجه شهادت رسیدند چهارده آدم
بودند شش آدمی از مهاجرین و هشت از انصار اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان بر دو تن
از کافر غالب گردانیم بآیه صَابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمودند تا
بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره آن بود که اندک بسیار
غالب آمدند در اخبار آمده است که در میدان حرب مومنان را اندک بچشم کافران در آوردند تا
بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمودند تا از خوف
مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت
نبوت این بود وَاللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهٖ مَنْ یَّشَاءُ و خدای قوت و مددیاری کردن خود هر که را خواهد اِنَّ فِیْ
ذٰلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً اگر عبرت از عبورست چون جذانه حلوس است آینه اعتباری
و تعاظی است لِّاُولِی الْاَبْصَارِ مر خداوندان بینائی ها را مراد بینائی دل است که بصیرت گویند پس اهل
بصیرت مغرور نمیشوند بر کثرت اموال و اولاد و عبرت میگیرند بآیات بدانسان اخی که هر که گرفتار شبهه کفرانست
مغلوب است بحکم ازلی بشقاوت بعد از آن مغلوب هوی و نفس و شیطان است پس غلبه هوی و نفس
میرساند انسان را باسفل السافلین طبیعة که زندگانی میکنند در آن و باز خواهد مرد بر بهان که زنده بود
بر آن و محشور خواهد شد بر بهان که بر آن مرده است در آتش دوزخ و بد آرامگاه است آرامگاه و آتش
دو نوع است یکی آتش خدا و دوم آتش دوزخ و اما آتش دوزخ آن آتش شهوت است که میسوزاند جلد آدمی
که كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُوْدُهُمْ بَدَّلْنٰهُمْ جُلُوْدًا غَیْرَهَا لِیَذُوْقُوا الْعَذَابَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَزِیْزًا حَكِیْمًا و اما آتش خدا
آن آتش حسرت جدای است از خدای جل و علا که در آن معذب میشوند دلهای محجوبین از خدای تعالی که
نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِیْ تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ و نجات نمی یابد از آتش دوزخ مگر آنکه اهل بصیرت باشد و آتش
سوختن جلد بنسبت سوختن دلها نسیم حیات و سموم ممات است پس لله بدست از تزکیه نفس زیرا که آن
سبب نجات است از عذاب فرقت و بعضی گفته اند صورت نجات از نفس محویت است بخدای سبحان و نمی
میخواهد که بنده خود را مدد کند بانچه که مطلب از خدای تعالی مدد میکند بلشکر انوار خود چون غلبه میکند بر ظلمت
قائم میشود بر آن او انوار که دور میکند از و ظلمت را و قطع میکند از و مواد ظلمت و عقبات را و باقی نماند
هوی را مجال و نه شهوت و خلاق ذمیمه را مقال پس نور لشکر دل است چنانکه ظلمت لشکر نفس است و د

به نور حقیقتهاییست که حاصل میشوند از معانی اسما و صفات و مراد به ظلمة آن معانیست که حاصل میشوند از
هوی و هواید رویه که إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا یعنی مبدل و متغیر میسازد حال اصلی او را و
همچنین چون وارد میشوند واردات ربانیه بر دلها که پر از صفات رویه اند بیرون میکنند از دلهای جمیع صفات
ردیه را و وصل میکنند در آن جمیع اخلاق زکیه را و این دولت حاصل میشود بترک دنیا و عقبی پس چگونه بر خواهند
شدن دلهای با نوار که مخلوط اند با غیار از حب مال و اولاد و چگونه برسد از رب العباد نقلست که درویشی
کلاه پوش بخدمت ابی علی وفاق رح آمد گفت از بعض اصحاب آن که بچند قیمت خریدی کلاه را گفت
خریدیم این را بدنیا باز طلب نمود این را از ما بآخرت پس نفروختم این را ابوبکر وراق میگویند رحمه الله
خوشنود میست مر فقرا را در دنیا و آخرت پرسیدند از وی از حقیقت این کلام گفت که نمیخواهند از سلطان
در این دنیا خراج و نمیطلبد از خدای تعالی در آخرت حساب ۵ قناعت سرافراز دای مرد هوشیار
سر پر طمع بر نیاید ز دوش ؛ اگر آزاده بر زمین خسپ و بس ؛ مکن بهر مالی زمین بوس کس ؛ حفظنا الله و
ایاکم بحقایق التوحید زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شد یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ
الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراو مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال
و دواعی اوست بدلیل زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ زینت دادیم برای ایشان کردارهای ایشان را و تزیین بجهة امتحان
بندگان است و گفته اند مزین شیطان است که می آراید در چشم ایشان حسن و خوبی این شتهیات که
وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و زینت داد مر ایشان را شیطان کردارهای ایشان را و تزیین بجهة امتحان
بندگان است

مِنَ النِّسَاءِ از زنان که
بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طبایع والدین اند و بسبب ایشان جمع میکنند مال
حلال و حرام را و نیز بسبب ایشان باز می مانند از محافظه حدود خدای تعالی و گفته اند اولاد و زنا فتنه اند
عاشوا فتنونا وان ماتوا احزنونا وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارها گرد آگرد نهاده مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
بیانست برای قنطارها از زر و سیم قنطار هشت مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا پر
پوست گاوی از دینار و درم یا صد هزار دینار یا هفتاد هزار و صد مثقال یا هزار دینار یا صد من
صد رطل و صد مثقال و صد درهم یا دیه نفس است و نامیده شد زر بذهب بجهة ذهاب و رفتن آن و نقره

بفضه بجهت تقیض و تفریق او وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار و آن نشان است که بهراو
ظاهر میگرداند چون مطلق الیدین و غره محجل و مثال آن و گویند مسومه اسپ بسته یا فربه یا ابلق که
میل عرب بدان بیشتر بود وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ
و کشت را از زمینها برای زرع و گویند هر یک ازین چیزها امتحان و فتنه است برای آدمیان و زن و
فرزند فتنه است برای هر کس و زر و سیم برای تاجران و اسپان برای بادشاهان و امیران و چهارپایان
فتنه است برای بادیه نشینان و حرث و کشت فتنه است برای کشتکاران ذٰلِكَ این چیزها که مذکور
که در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از ان در زندگی
دنیا و هم دنیا را در جای دیگر فرمود برخورداری قلیل که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيْلٌ یعنی برخورداری دنیا
اندک است و فانی و موجب هلاکت اهل دنیاست نقل کنند که حضرت عیسی سه نان گرفته همراه یهودی
در سفر رفتند و آن نان به یهودی سپردند و فرمودند که این نان نزد خود بجا نگاه دار آن یهودی بعد ساعتی
یک نان از ان بخورد بعد از ان عیسی ان هر سه نان از و طلب نمودی دو نان پیش عیسی نهاد و
نان سیوم کجا رفت گفت همین دو نان بود غرض هر دو را خود گرفتند و در بین راه حضرت عیسی او را
سوگند داد تا اقرار کند بنان سیوم پس او اقرار نه نمود در سینه هر دو بمقامی که در انجا سه خشت زر افتاده بود
گفت یهودی تقسیم کن این را فرمود علیه السلام یکی ازان حصه من است و یک برای تو و یک برای آن کس که نان سیوم
خورده است گفت یهودی من خورده ام فرمود عیسی دور شو از من زیرا که تو آیات قدرت خدا مشاهده
نمودی و سوگند هم ترا دادم اقرار نکردی کنون بدنیا اقرار مینمائی پس گذاشتند آن هر سه خشت را نزد
یهودی و خود راه انجا گرفتند ناگاه آمدند نزد یهودی سه نفر و نزد آن وی رگشتند و آن خشت را
گرفتند باز یکی را از میان خود برای آوردن طعام بشهر فرستادند چون او غایب شد ازان هر دو دل
او آمد که سم طعام کرده هر دو را خورانم تا که هر دو بمیرند و من هر سه خشت بگیرم و این هر دو اتفاق
بر قتل وی که چون او در اینجا باید وی را بکشیم و حصه او بگیریم پس وی سم از شهر خرید و در طعام آمیخت
نزد ایشان و این هر دو او را کشتند و خود هر دو با طمینان تمام نشستند و خوردن نان آغاز کردند
و مردند بعد ازین حضرت عیسی بر ایشان گذشتند و خوردن نان آغاز کردند و مردند بعد ازین حضرت
عیسی بر ایشان گذشتند و دیدند که آن یهودی و این هر سه را کشته افتاده اند در حیرت ماندند ...

ودر رسید واز قصه ایشان خبر دار کرد لقصه انسان را باید بر این متاع دنیا مغرور نشود بلکه متوجه شود بحسن
مآب که آن جنت است و غنی را باید که فقرا و غربا را بنظر حقارت نه بیند بسبب دولت دنیا خود واز ایشان
تمسخر نکند زیرا که این صفه از صفات کفارست ونعم ما قال السعدی رحمه الله ؎ چو منعم کند سفله را
روزگار ؛ نهد بر دل تنگ درویش بار ؛ چو بام بلندش بود خودپرست ؛ کند بول و خاشاک بر بام پست ؛
وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ خدای که معبود بحق است نزدیک وست حُسْنُ الْمَاٰبِ نیکوئیها بازگشت که آن
بهشت است وحسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست ؎ ای دل از درگاه جانان سر
متاب ؛ زندگی خواهی بجانان اقتراب ؛ چند گردی کوه وصحرا در هوس ؛ پیش دای انه حسن المآب ؛
قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا بگو محمد آیا خبر دهم شمارا ای درویشان صحابه رض به بهتر از
اینها که گفته شد اینجا همزه برای استفهام تقریری است بمعنی خبر میدهم شمارا
آنها که پرهیز کردند از شرک که ملت مومنان باشد یا از ارتکاب فواحش بگذشتند با متاع دنیا را
دست باز بداشتند چون اهل صفه مر ایشان راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان
جَنّٰتٌ بوستانها که اندک از آن بهتر است از دنیا و آنچه در دست و در حدیث آمده که شبر من الجنة
خیر من الدنیا وما فیها پس صفه آن بوستانها می کند تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میروند از زیر
قصور یا اشجار آن بوستان جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدباشند متقیان دران بوستانها
ذکر خلود جنت آنست که نعمت خلود در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَاَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ
ومر ایشان راست جفتها از حوران وانسی پاکیزه از قاذورات که زنان دنیارا باشد از عیوب ظاهری
مثل حیض ونفاس وبول وبراز واز عیوب باطنی چون حسد بغض وغصه ودیدن بسوی غیر از
شوهران خود یا پاکیزه در خلق مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که پیدا کرد خدای تعالی حور عین
را از انگشتهای پای تا زانوی از زعفران واز زانو تا به سینه از مشک واز سینه تا به گردن از عنبر
واز گردن تا به سر از کافور چون روی خود از پرده بیرون میکند نور روی او چنان می درخشد که
نور آفتاب بر اهل دنیا می درخشد واز عکرمه رض است که بهشتیان از زن ومرد بعمر سی وسه ساله
باشند وقدهای ایشان شصت گز بر قد پدر خود آدم باشد جوان سبزه آغاز بی ریش چشم سرگین
ور ایشان هفتاد حله به هفتاد رنگ باشند وهر روز در حسن وجمال وقوت خود زیاده باشند

وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ و دیگر ایشان راست خوشنودی از خدای و این از بهشت نعیم و بهتر است وَاللّٰهُ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ و خدای بینا است به بندگان و احوال نشان شعر حی علیم قادر مرید ❊ فی صفته یفعل ما یرید
و هو السمیع البصیر لم یزل ❊ بغیر ما جارحة من الازل ❊ اَلَّذِينَ متقیان که نازل منازل جنات
خواهند بود آنانند از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما اِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که
گرویدیم بتو و به نبی تو و آنچه تو فرستادی فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما گناهان ما را مرد [illegible]
به قهر عصیان ما کش بفضل خویش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگهدار ما را از عذاب دوزخ ❊ الصَّابِرِينَ
وَالصَّادِقِينَ منصوب بر مدح است با ضمار اعنی دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگان اند بر ادای
فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات ❊ صبر باشد اشتهای
زیرکان هست حلوا از روی کودکان ❊ هر که صبر آورد گردون بر رود ❊ هر که حلوا خورد او پستر رود ❊
راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداران امر خدای را و نهیات ویرا یا آیتی یا
کنندگانند بر طاعات و عبادات وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق در راه خدای تعالی
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ و آمرزش خواهندگانند در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز
گذارندگانند در ثلث آخر شب یا ادا کننده گانند نماز بامداد بجماعت و در عجایب موسوی مذکور است که خدا وند جل
و علا بموسی خطاب فرمود یا موسی من بر ذات خود چنین ایجاب فرموده ام که بیامرزم و رحمت کنم بر
مسلمان مستغفر در اسحار یا موسی طوبی لمن وجد یوم القیمة فی کتابه استغفارا کثیرا موسی گفت خداوندا
طوبی چه چیز است فرمود طوبی درختی است که بیخ او در زیر عرش مجید است و شاخهای وی بر قصور جنت
گذشته است بشمار ستارهای آسمان بر هر شاخی هفتاد هزار گونه میوه ❊ هر میوه هفتاد گونه طعم است ❊
عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و از مشک کافور خوشبوی تر یا موسی چون روز قیامت اولین و
آخرین را جمع گردانم اهل بهشت را از اهل دوزخ بصیام ایام بیض و استغفار در سحرها ممتاز گردانم یا موسی
حق میگویم که روزه داران ایام بیض چون بسحر از برای سحور برخیزد و استغفار کند پروردگار
در بهشت در آید و او را از دنیا بر دل مرغ تا جای او در بهشت بوی نمایم یا موسی روزه داران ایام
بیض را بر ناقهای جنت سوار گردانم روهای ایشان چون ماه شب چهارده باشد و در دستهای ایشان
برات آزادی از آتش دوزخ و امان از عذاب باشد یا موسی مستغفران در سحار تر از دوی ایشان

ودر روز قیامت از نیکوئی گران باشد وقدم ایشان از لغزیدن بصراط در امان بود یا موسی سوگند بعزت
وجلال من که صائمان را عطائی کرامت کنم که چشمهای ایشان روشن گردد تا بمرتبه که بعضی از ایشان
بگریند از حسرت که چرا تمامی عمر خود را بصیام نگذرانیده یا موسی سوگند بعزت من و حال آنکه من عزیزم که هیچکس در
دنیا نفس خود را گرسنه نگرداند و بر تشنگی صبر نکند مگر بامید ثواب و طلب رضای من مگر اینکه مر او را عطا دهم
پیش از سوال و از وی راضی شوم بکمال رضا که همه بلاها از وی مصروف گردانم یا موسی سوگند بحق من هر که در شب نماز
گذارد و مردم در خواب باشند و مراد وی از نماز مغفرت گناه و رضای من باشد بدرستی که شرم دارم که آن بنده
را عذاب کنم و اگرچه گناهان او بعنان آسمان رسیده باشند و بر و بحر و سهل و جبل را پر کرده باشد گفت یا موسی
میخواهی که در قیامت از تشنگی نجات یابی گفت آری فرمود از برای مومنین و مومنات استغفار کن گفت خداوندا
چگونه استغفار کنم فرمود در هر روزی بیست و پنجبار بگوئی استغفر الله لی و لوالدی و لجمیع المومنین و
المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات نقل کرد ابن حجر از امام ابوحنیفه از جابر رضی الله عنهم
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یرزق ولدا فلیکثر الاستغفار و الصدقة ففعل فولد له ستة
ذکور محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج ارادت
و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله و منفق صفات و ذوات خود اند از روی محبت و مستغفرانند از
ذنوب قلوب که آن توجه است بغیر حق تعالی ۵ گناه آمد شهود ما سوی الله از این نوع گناه استغفر الله
در اینجا باید دانست که آوردن واو در میان صفات مذکوره دلیلیست واضح بر آنکه هر صفت مستقل بمدح است
و صبر باز داشتن نفس است از محظورات شرعی گویند که صبر بر سه نوع است صبر بر طاعات و صبر بر معصیت
و صبر بر مکروهات و در حدیث شریف آمده هر که صبر کند بر مصائب مر او را یکصد درجه باشد که ما بین هر درجه
مثل ما بین آسمان و زمین باشد و هر که صبر کند بر معصیة پس او را ششصد درجه باشد و ما بین هر دو درجه چون
ما بین آسمان و زمین باشد حکایت کنند از اصمعی رحمه الله که گفت که جوانی خوبصورت بسفر میرفت که ناگاه زنی
در آن صحرا شیفته جمال آن جوان شده ملازم او شد روزی وی را گفت که ای جوان آیا چیزی از شعر
و غزل میدانی گفت میدانم گفت بگو تا من بشنوم در حال آن جوان این شعر انشا کرد و خواند که و لست
من ابنائه و لیس منی ۞ و لا اتقی الفجور الی الممات ۞ فلا تطمعی فیما لدنیا ۞ و لو قد طال سیری فی الفلاة
[illegible] ۞ و نغضب للفعال المو[illegible] ۞ گفت زن بگذار شعر خود و بخوان چیزی از قرآن

بیان اقسام سه گانه صبر

فضیلت صبر

حکایت جوانی

اگر میبینی گفت میدانم گفت آن زن بخوان پس بخوان خواندن این آیة آغاز نمود الزانیة والزانی
فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة گفت آن زن بگذار مرا از قراءت خود بس منت از نزد او نا امید پس
ببین ای اخی بسوی آن جوان که چگونه باز داشت نفس خود را از شهوات او و صبر کرد بر معصیت خدا است
جوانچه بسته میباید که از شهوات بپرهیزد و بر سیت رغبت را خود را آنت بر نمی خیزد و درستی در قول
بپرهیز از دروغ است و در فعل بجا آوری اوست و در نیت عزم آنست تا آنکه از فعل خوبی بظهور آید
و انفاق جاری میشود و در انفاق بر جان خود و بر اهل و عیال و اقارب و صله رحم و در جمیع معاملات نیک تقصیر
استغفار در اسحار جهت آنست که آنوقت اجابت دعا است زیرا که عبادت در آنوقت بر نفس گران تاثیر
معلوم میشود و مجاهده و در قول حضرت یعقوب سوف استغفر لکم ربی آخر ای وقت السحر گفته اند زیرا که دعا در وقت
سحر قبول میشود و فرمود خدای تعالی لا یشغله صوت عن صوت لکن الدعاء فی السحر دعوة فی الخلوة و هی
ابعد من الریاء و السمعة فکانت اقرب الی الاجابة و در حدیث آمده که خدای تعالی متوجه میشود برحمت بسوی آسمان دنیا
در هر شبی وقت ثلث اخیر از شب و میگوید من بادشاه جهانم کسی هست که از من دعا خواهد و من او را قبول
نمایم کسی هست از من سوال کند من او را بدهم کسی هست که از من آمرزش گناه خود خواهد پس من
بیامرزم گناه او را و در این حدیث توبیخ است بر غفلت بندگان در دعا و سوال و استغفار نمودن از دو
گویند که روزی لقمان به پسر خود گفت که ای فرزند عاجز مباش از مرغی که آواز میکند در وقت سحر
و تو خوابیده باشی بر فراش خود ولا برخیز طاعت کن که طاعت بزرگ کار است و ساعات آنست که در وقت
صبح بیدار است و خروسان در سحر گویند که قم یا ایها الغافل - تو از ستی [illegible] میدانی کسی که هشیار است
و در حدیث آمده که فرمود علیه السلام در شب معراج بر آسمان مرغی را دیدم بموهای سبز و سفید و
قدم او در زیر زمین هفتم است و سر او نزد عرش رحمن و گردن او زیر عرش و پرهای او بود
چنان که وقتیکه میکشاد او را تجاوز میکرد از مشرق و مغرب و چون نیمه شب میرسد از شب میکشاد پرها
خود را و باهم میزنند و میگوید بآواز بلند سبحان الملک القدوس سبحان الکریم یا الکبیر المتعال لا اله الا هو
الحی القیوم تسبیح میکند همه مرغان روی زمین باو و پرها خود را باهم میزنند و چون قرار میگیرد مرغ آسمان
قرار میگیرند مرغان زمین باز چون باقی میماند یک ثلث از شب میکشاید مرغ آسمان پرها خود را و باهم میزنند
و آواز میدهد بر چهار تسبیح سبحان الله العلی العظیم سبحان العزیز القهار سبحان رب العرش فتسبیح میکنند

با او همه مرغان زمین و پرہائے خود با ہم میزنند و آوازہای خود بلند مے کنند و چون قرا ملئکة تسبیح آسمان قرا میکند مرغان زمین باز چون آواز میکند امرغ آسمان آواز میکند مرغان زمین و جواب او به تسبیح خدای تعالی میدہند غرض آدمی را باید که فکر کند بلکه چون تسبیح و تحمید از عمل اہل آسمان و زمین بلکه حیوانات و نباتات باشد که و ان من شیٔ الا یسبح بحمدہ پس سزاوار تر است بانسان که اوقات خود مصروف دارد بذکر او تعالی خصوصا در وقت سحر بخلوت **بیت** ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز ٭ چشم نرگس را ازین کرگس بدوز

واما م قشیری رح میگوید که الصابرین علی امر الله والصادقین فیما عاہدوا بہ والقانتین بالا ستقامة فی محبة الله تعالی والمنفقین فی سبیل الله والمستغفرین من ما فعلوا الرویة تقصیرہم باید دانست که خدای جل ذکرہ درین آیة ہفت چیز را از مشتہیات انسان ذکر فرمودہ اول زنان را زیرا که التذاذ بانسیان و تمتع باین بیشتر است که خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیہا وجعل بینکم مودة ورحمة و نیز عشق شدید میسر میشود مگر درین زنان از شہوة دویم محبت پسر زیرا که محبت پسر بیشتر میباشد از محبت دختر لہذا خاص فرمود او را ذکر و وجہ تمتع باشان ظاہر است و درینجا محبت زن و فرزند در دل انسان حکمة است که اگر این محبت درمیان ایشان نباشد توالد و تناسل معطل میماند بلکه سبب انقطاع نسل میشد و این محبت گویا حالة عزیزیہ است و ہمین جہت این محبت برائے جمیع حیوانات حاصل است سویم و چہارم تودہائے گرد آکردہ از زر و سیم محبوب تر است بآدمی زیرا که این ہر دو دوست تر اند از اشیاء دیگر پس مالک ایشان گویا مالک کل اشیاء است وصفة ملک قدرة اوست بران و قدرة صفة کمال است محبوب بالذات است پس چون زر و سیم واسطہ شد بحصول این کمال که محبوب بالذات است دانچه که میسر نشود محبوب مگر بواسطہ او لاجرم شد ند آن دو محبوب پنجم و ششم و ہفتم اسپان علامت دار و چہارپایان و کشت زار از زمین است که فتحاز میسر میشد مردمان ازان اشیاء و نفع مے بردارند ازین چیزہا بازارشاد کرد ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عندہ حسن المآب یا بصیر یالعباد یعنے جنت و آخرت بہتر دانی ہست از زینت دنیا و از مطعم و مشرب و ملبس و مفرش و منظران نزد پروردگار ایشان بالجملہ جنت مشتمل است بر جمیع مطالب کما قال تعالی فیہا ما تشتہی الانفس و تلذ الاعین وانتم فیہا خالدون لے در بہشت باشد آنچه که خواہش کند نفس و لذت گیرد از دیدن او چشمہای شما اینجا جاودان باشند باز فرمود الذین یقولون الایة یعنی مستقیان که برائے ایشان است نزد پروردگار ایشان بوستانہای بہشت آنانند که میگویند چنین و چنان و او صاف

ایشان صبر کردن است در ادای واجبات و مندوبات و ترک محظورات و بر بلیات و آفات بلکه خوش بودند در دل
از خدای تعالی که الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون آمد چون برسد ایشان را
دشواری و زحمتی گویند ما از آن خداوندیم ما بسوی حق باز گردندگانیم و راستانند در قول و فعل
و مواظبة کنندگانند بر عبادت و نفقه کنندگانند در سائر وجوه نیکو و استغفار کنندگانند در اسحار و گو
صابرین محمد صلی الله علیه وسلم اند و صادقین ابوبکر رض و قانتین عمر رض و منفقین عثمان رض و مستغفرین
علی رضی الله عنهم شهد الله گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود
انه لا اله الا هو آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او روایت کنند که چون این آیة فرود آمد دو مرد از احبار شام نزد آنحضرت آمدند و گفتند
یا پیغمبر که تو محمد هستی گفت آری گفتند تو احمد هستی گفت منم محمد احمد گفتند خبر ده ما را از بزرگترین شهادت
که در قرآن مذکورست پس خبر داد ایشان را خدای بحجة قطعیة و ابن عباس رض میگوید که بیافرید
خدای تعالی ارواح را قبل از اجسام بچهار هزار سال و گواهی داد بنفس خود قبل خلق مخلوقات
که بود بذات خود و نبود در آنوقت زمین و آسمان و بر و بحر و فرمود شهد الله الآیة بیت در جهان
جلوه گاه وحدت تو ❊ شهد الله گواه بر وحدت تو والملائکة و نیز فرشتگان بهمین وجه گواهی
دادند جهت آنکه مشاهده نمودند از عظمت قدرة او تعالی واولوا العلم و خداوندان علم که مومنان
اهل کتاب اند یا جمیع مهاجرین و انصار یا علما این امت یا انبیا و مومنان اند که گواهی بیده اند بتوحید
او و اقرار کردند بان اعتقاد صحیح قائما در حالتی که هر یکی از علما قائم اند بالقسط بعدل
در ادای شهادة آورده اند بدترین قوم آنست که بعدل قائم نمی مانند میان مردان و بدترین قوم
آنست قتل میکنند آنها را که حکم میکنند بعدل میان مردان پس لازم گیرید بر خود عدل و نصفت را و باز
گیرید از جور و ظلم و مستعد شوید بعدل با امر حق و نواهی آن و نترسید از کسی بجز خدای داد حق
زیرا که نیست بر تو مگر ابلاغ حکم حق مثنوی گرچه دانی که نشنوند بگوی ❊ هرچه دانی ز نیکخواهی و پند
زود باشد که خیره سر بینی ❊ بدو پای اوفتاده اندر بند ❊ دست بر دست میزند که دریغ ❊ نشنیدم حدیث
دانشمند ❊ و امر بمعروف و نهی از منکر و قیام بعدل گاهی از ذمه ایشان ساقط میشود نقلست که ...
با لشکر خود میرفت که ناگاه جهودی با وگفت بترس از خدای تعالی چون این آواز بگوشش رسید ...

از اسپ خود برای تعظیم نام خدا و نیز از کبائر است آنکه گوید بکسی بترس از خدا و قایم شو بعدل وا و در جواب
گوید خود را درست کن تو مرا نصیحت میکنی یا معنی آنست که گواهی داد خدا بوحدانیت خود وا و قایم بود
بعدل یعنی عالم بر راستی در قسمت ارزاق و آجال و ثواب و عقاب بآنکه حکم کرد بنده را و بآنکه نهی کرد
او را از مناهی بعدل خود و برابری کرد در میان شان بدفع ظلم از ایشان و گویند شهادة حق قایم
نمودن دلائل است بر توحید و شهادة ملایکه اقرار بوحدانیت است و گواهی علما ایمان آوردن
بدان است و احتجاج گرفتن بدان باید دانست فضیلت علما و شرف ایشان از آقران شهادات ایشان
بشهادات حق تعالی ظاهر و هویدا است فرمود علیه السلام ابن مسعود رضرا که نشستن تو در حلقه علم
بحجر آنکه قلم در دست خود گیری یا حرفی نویسی بهتر است مر ترا از آزادی هزار برده و دیدن تو
بسوی روی عالم بهتر است مر ترا از دادن هزار اسپ در راه خدا و سلام گفتن تو بر عالم بهتر است
مر ترا از عبادة هزار سال و در حدیث ابو در رضی الله عنه واقع است که حاضر شدن در مجلس علم فضل است از خواندن
هزار رکعت و از عیادة هزار بیمار و از خواندن هزار جنازه گفتند یا رسول الله و هر که قرآن بخواند فرمود آیا قرآن
فائده می دهد مگر بعلم و نعم ما قال فی المثنوی ~ خاتم ملک سلیمان است علم ؛ جمله صورت و جان است علم
؛ و هم در حدیث است که دیدن روی پدر عبادة است و دیدن کعبه معظمه عبادة است و نظر انداختن در قرآن
عبادة است و نظر کردن در روی عالم عبادة است و هم در حدیث است هر که خواهد که ببیند آزاد کردهٔ خدا را
از آتش پس ببیند بطرف متعلمان پس سوگند بآن ذات که جان محمد در قبضه قدرت او ست نیست
از متعلمی که آمد و رفت میکند بدروازهٔ عالم مگر می نویسد خدای تعالی مر او را به هر قدم عبادة یکسال
و بنا می کند برای او بعوض هر قدم شهری در جنت و گویند اهل بهشت چهار قسم اند پیغمبران و اولیا
و مومنان و بازعلما و بتوحید خدا که لا اله الا هو یعنی شناختند وحدانیت او از دلائل عقلیه جمع
مراد باد و لو العلم در آیة شهد الله انه لا اله الا هو الایة و در شان همین علما میگوید خدای تعالی در آیة
یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ و همین طوائف اربعه . باشند در جنت
عدن وقت دیدار خدای و ایشان باشند در آن وقت بر چهار مقامات گروهی از ایشان اصحاب
منابر باشند و آن رسولان و انبیا باشند و گروهی دویم از اولیا باشند که ایشان وارث
انبیا اند قولا و فعلا و عملا و حالا و ایشان اصحاب سریر و عرش اند و طائفه سویم عالمان باخدا

بیان فضیلت علما و فضیلت مجلس علم

بطریق نظر و برهان عقلی دانشان اصحاب کرے اند و طبقهٔ چهارم مومنان که مقلد اند در توحید
بعلما، و ایشان در محشر مقدم باشند بر اصحاب نظر کذا فی روح البیان وهم در حدیث شریف
واقع است که یک عالم فقیه سخت ترست بر شیطان از هزار عابد و هزار متقی وهم در حدیث است که هر که
نعلین در پائے کند به نیت آموختن علم بیامرزد خدای تعالے او را از آنکه قدم بر زمین نهد و نیز در حدیث
است گرامی دارید علما را که ایشان نزد پروردگار خود مکرم اند نه آنکه در اهانت ایشان افتند خصوصاً در شان
ائمه اربعه کما وقع فی هذا الزمان از لا مذهبان و نیز در حدیث است هر که روی عالم را بیند و شاد شود
پیدا می کند فرشته را که آمرزش بخواهد برائے آن تا روز قیامت و نیز فرمود علیه السلام هر که عالمی را
گرامی دارد پس بدرستی که او مرا گرامی داشته باشد و هر که مرا گرامی داشته باشد پس گرامی داشته
باشد خدای را و هر که گرامی داشت خدائے را پس جائے او در بهشت باشد پس چه حال آن بی ادبان که در
شان ائمه علما خصوصاً امام اعظم علیه الرحمة والغفران بد زبانی میکنند و در مناقب امام اعظم
روایات دخوار مینویسند کما فی المعیار لنذیر الحسین و نیز در حدیث است هر که از علم یک باب بیاموزد و بدان
کار کند یا نکند بهتر است از گذاردن هزار رکعت از نفل و هر که بزیارت عالمی برود گویا مرا زیارت کرد
و هر که بعالمی مصافحه کند گویا به من مصافحه کرد و هر که نزدیک بنشیند گویا با من نشسته و هر که با من بنشیند
در دنیا خدای تعالے او را بروز قیامت در بهشت با من نشاند ۵ آدم خاکی ز حق آموخت علم ؛
تا بهفتم آسمان فروخت علم ؛ نام موسی ملک در شکست ؛ کور چشم آنکس که در حق در شکست ؛ قطرهٔ دانش
یکے گوهر فتاد ؛ کان بدریاها و گردونها نداد ؛ چند صورت آخر اے صورت پرست ؛ جان بی معنیت از
صورت نرست ؛ گر بصورت آدمی انسان بدی ؛ احمد و بوجهل خود یکسان بدی ؛ و لهذا علم

الا هو تکرار بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفة او که توحید است العزیز قوی است
و غالب بلطیفه ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی گر بر وصفا جمیع
همه مامور اند باظهار کلمه توحید و فرمود رسول الله صلے الله علیه وسلم لیس علی اهل لا اله الا الله
وحشة عند الموت ولا فی قبورهم ولا فی منشرهم کانی باهل لا اله الا الله ینفضون التراب عن روسهم
وهم یقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن پس احب بر هر مومن شد آنکه ازی حصول
نعمت توحید و گردانیدن او تعالے از اهل اسلام از امت محمد علیه الصلاة والسلام وائمه گفته اند که

کہ ناسپاسی بر ہدایت خدا ایمان و توحید از علامتہای بد انجامی است و ملا معین علیہ الرحمۃ در اعجاز موسوی
اشارہ شریفہ در کلمہ توحید بیان نمودہ اند و آن اینست اے درویش توحید از عصای موسی عزیزتر است
و در وجوہ تفضیل کلمہ توحید بزرگان بر چند وجہ ایراد فرمودہ اند از جملہ آن وجوہ دہ وجہ مبین میگردد
وجہ اول آنکہ عصا از شعیب بحضرت موسی رسیدہ بود و کلمہ توحید از حق تعالی بتو رسیدہ شہد اللہ انہ لا الہ
الا ہو العزیز الحکیم وجہ دوم آنکہ چنانکہ فرعون از عصای موسی ترسیدہ حضرت موسی نیز از عصای
خود ترسید تا خطاب آمد کہ خذہا و لا تخف و از کلمہ توحید ہیچکس نترسید بلکہ امیدہا دردمندان
بوی قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم وجہ سوم آنکہ عصای موسی متلون و متغیر میشد سنعیدہا سیرتہا الاولی
و توحید ہرگز متغیر و مبدل نگردد یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت وجہ چہارم آنکہ عصای
موسی حالی در میان مردم موجود نیست و عرصہ اجرام علوی و اجسام سفلی را نور توحید تو اینجا
نمودہ است کہ اللہ نور السموات والارض وجہ پنجم عصای موسی شاخی بود از درخت بریدہ و توحید
تو درخت است کہ بیخ او در دل و شاخ او فوق العرش رسیدہ کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت و فرعہا
فی السماء وجہ ششم عصای موسی ہمین در دست معجزہ می نمود و بس و کلمہ توحید ہر جا جمال نماید اگرچہ
کافر ہفتاد سالہ باشد کہ معجزہ خود خواہد نمود من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ وجہ ہفتم عصای
موسی در آخر وزنیست از ہیبت چندین ہزار کس در دنیا بکشت و در عقبی بعذاب مبتلا گردانید
و کلمہ توحید صد ہزار را در دنیا از کشتن برہانید امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا الہ الا اللہ و در
عقبی از عذاب برہانید لا الہ الا اللہ حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی وجہ ہشتم عصای
موسی در حیات نفع رسانید و چون از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود عصا در دنیا بگذاشت
و وی بہ بزم قدس بخرامید و کلمہ توحید را وفای است کہ ہرگز از بندہ جدا نیست و نفع او در دنیا
و آخرت از بندہ منقطع نہ نحن اولیاؤکم فی الحیوۃ الدنیا و فی الآخرۃ وجہ نہم عصای موسی از دہ
گز تندیش نہ گذشت در حجم مقدار در می شود الا ماشاء اللہ و کلمہ توحید را قد و قامتی است کہ زمین
و آسمان و عرش و کرسی و ملک و ملکوت غیب و شہادت را فروگرفتہ بلکہ شہسواری است کہ
جولانگاہ بی فضای ہوا ہویت است مجالس آراستہ بزم عندیت است قال علیہ السلام ما قال
عبد لا الہ الا اللہ الا صعدت لا یردہ حجاب فاذا وصلت الی اللہ تعالی نظر الی قائلہا و حق

علی الله تعالی ان لا ینظر الی موحد الا برحمته وجه دهم محل عصا نست است وما تلک بیمینک یا موسی محل
توحید دل مومن است اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و دست از عالم خاک دل از عالم پاک است محل
نظر خلق و این مهبط نظر حق است ـــــ ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن
ینظر الی قلوبکم ونیاتکم لطیفه شریفه حق تعالی عصای موسی را در قرآن چهار جا بچهار نام یاد فرموده اول
عصا وان الق عصاک زیرا که متکای موسی بود دویم حیة فاذا هی حیة زیرا که مرده بود و زنده
گشت سیوم ثعبان فاذا هی ثعبان مبین زیرا که سحر ساحران بیکدم درکشید چهارم جان
تهتز کانها جان زیرا که سریع السیر بود اید روش در کلمه توحید نیز این چهار معنی مندرج است
متکای اهل اسلام است واعتصموا بحبل الله جمیعا حیه است که مرده را زنده میگرداند او من
کان میتا فاحییناه ثعبان است که سحر هشتاد ساله را بیکدم نابود میکند قولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم جان است یعنی سریع السیر است بطرفة العین از زمین بنده بجناب حق تعالی متصل
میگردد والیه یصعد الکلم الطیب نکته عصای موسی چهار جا در قرآن بچهار نام مذکور شده هفتاد
هزار خروار ساحران را نابود کرد و کلمه توحید در قرآن قریب بدویست جای بچهل نام مذکور شده
اگر گناهان هفتاد ساله بنده را نابود گرداند از کرم خداوندی عجیب غریب نباشد و عصای
از شعیب بموسی برای نگهبانی گوسفندان در بیابان رسیده تا از شر سباع و گرگان که در
کمین اغنام باشند از مواشی و مراعی او باز دارد و حضرت خدا تعالی ترا در بیابان دنیا ودیعه
وعلف زار زین للناس حب الشهوات الایة راعی خود و مراعات مراعی خویش بر تو ایجاب
فرموده که عبارت از اعضا و جوارح است فرستاده و بعلم قدیم میداند که گرگان شیاطین
در کمین هلاک رعایای تو اند لابد از برای دفع وسواس یوسوس فی صدور الناس عصای
عروه و نفی است ترا انعام نموده وان کلمه توحید است لا اله الا الله محمد رسول الله و در خبر است
چون مومن در بهشت داخل شود بیند هفتاد هزار بوستان در هر بوستان هفتاد هزار درخت
باشد و بر هر درخت هفتاد هزار برگ باشد و بر هر برگ لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
غفور مکتوب باشد و پهنای هر ورق از مشرق تا بمغرب باشد [illegible]
وحیه کلبی آرزوی میداشت و میگفت اللهم ارزقنی صحبة الکلبی [illegible]

دحیه سلام وحی فرستاد خدای تعالی به پیغمبر علیه السلام بعد از نماز صبح که یا محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که دحیه
درین وقت بتو می آید و بود در دل اصحاب چیزی از جانب دحیه از زمان جاهلیت او و چون شنیدند این احوال دحیه
ناپسند داشتند جای دادن او را در میان خود پس هر گاه که رسول الله کراهیت طبیعت اصحاب خود
دانستند از جانب دحیه در این بین دحیه در مسجد در آمده استاده شد پیغمبر ردای خود از پشت خود گرفته بر زمین
روبروی دحیه بگسترانید پس دحیه چون کرم رسول الله مشاهده نمود در گریه افتاد و چادر حضرت برداشت
بوسید و بر سر و چشم نهاد و گفت یا رسول الله تعلیم کنی مرا اسلام را پس فرمود بگو لا اله الا الله محمد رسول الله
گفت دحیه کلمه را دیگر گریست فرمود علیه السلام این چه گریه است گفت من بیرون از حد شمار کبائر کرده ام
بگو به پروردگار خود که کفاره گناهان ما چه باشد اگر حکم فرماید بکشتن جان خود را بکشم و اگر گوید که از جمیع
مال خود بیرون آی بیرون شوم فرمود علیه السلام آن گناهان تو چیست گفت من مردی ام از ملوک
عرب و عیب میدانستم برای خود دختران را که مرا داماد شوهران باشند لهذا کشتم بدست خود هفتاد دختر را پس
از شنیدن این ماجرا پیغمبر خدا در حیرت آمدند تا آنکه رسید نزد او جبرئیل و گفت یا محمد خدای میگوید بگو
دحیه را سوگند مرا بعزت و جلال خود چون گفتی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بیامرزیدم مرترا کفر شصت
ساله را و گناهان شصت ساله پس چگونه نیامرزم کشتن تو هفتاد دختر را پس چون این بشارت شنیدند
بگریستند رسول و اصحاب او و فرمود علیه السلام یا رب چون آمرزیدی مر دحیه را کشتن دختران بیک شهادت
لا اله الا الله پس چگونه نیامرزی مومنان را بشهادت کثیره بقول صادق و بفعل خالص و نعم ما قال
فی المثنوی اذکروا الله کار هر اوباش نیست ❊ ارجعی بر پای هر قلاش نیست وقال السعدی رحمه الله گر
بمحشر خطاب قهر کند ❊ انبیا را چه جای معذرت است ❊ پرده از روی لطف گو بردار ❊ کاشقیان را امید
مغفرت است آورده اند که روزی ابراهیم نزدیک پدر رفت دید که پدر بتی تراشیده و پیش خود نهاده و بار
شفقت بخشاد و گفت ای پدر این چه مصنوع تو باشد او را بخدائی هیچ عقل سر از خواست یا ابراهیم
دفع کند گفت اگر این بتان برسالت تو و وحدانیت خدای تو گواهی دهند من بتو ایمان آرم ابراهیم
دست بدعا برداشت بیکبار بتان بزبان فصیح و بیان ملیح گفتند که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله
آزر چون این معجزه بدید همه بتان با ابراهیم بخشید ابراهیم بخانه در آمد و تبری برداشت تا بر بتان
زند و آرد جبرئیل فی الحال در آمد و دست تبر وی بگرفت و گفت ای خلیل البته این بتان

اگر چه جاودانها بوحدانیت او رسالت تو —— اقرار داده اند و یکبار کلمه شهادت گفتند در هم شکستن بانیان ایشان کرم
و در بنیاد ایشان درویش نکته در این باب گوشه داریتی که بر خلاف عادت از برای اظهار معجزه پیغمبری یکبار
کلمه گویند از زخم تبر شکستن و پاره کردن نجات می یابد مومنی که مدت هفتاد سال بوحدانیت حق تعالی
اقرار کرده باشد اگر فردا در قیامت از فضیحت و از عذاب قطیعت نجات یابد چه عجب کذا فی المبحث الثالث

و فصل پنجم معارج النبوة الحکیم مولانا ترست در شهادة بوحدة خود اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَام نصد
هر آئینه نزدیک خدای تعالی دین اسلام است نه یهودیت و نصرانیت یعنی پسندیده نیست نزدیک پروردگار
دینی از ادیان سوای اسلام که آن همین توحید و تشریع شریعت شریفه و همین دین حق است از زمان
آدم و ماسوای این کل ادیان باطل اند و مقصود از انزال کلام مطلقا دعوة است بسوی دین حق و
دین حق از وقت آدم تا پیغمبر ما همین دین اسلام است که اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَام و حقیقة دین اسلام
توحید است و صورت آن شریعت است که آن شرط است و این دین از وقت آدم تا قیامت یکی است
بحسب حقیقة و برابر است میان همه و مختلف است بحسب صورت و شرائط و این اختلاف صوری منافی
اتحاد اصلی نباشد و قتاده رض گوید که اسلام شهادة ان لا اله الا الله و اقرار بما جاء من عند الله است **حکایت**
کنند از غالب قطان که میگفت که یکبار به تجارت در کوفه نزد اعمش نزول کردم شبی برای آدائی تهجد
برخواست و چون باین آیة شهد الله انه لا اله الا هو الا الله رسید گفت انا اشهد بما شهد الله و استودع الله
هذه الشهادة و هی لی عند الله ودیعة ان الدین عند الله الاسلام و چند بار تکرار کرد من از وجه تکرار
این آیة پرسیدم گفت والله نگویم تا که نزد من یکسال نباشی تا مدت یکسال گوید که من یکسال نزد او گذاشتم
و من بعد گفتم یا اعمش یا ابا محمد گذشت مرا در خدمت تو یکسال اکنون خبر ده مرا از وجه تکرار این آیة
گفت اعمش بشنو از من که گفت بمن ابو وائل از عبد الله که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که بیاید
قاری آن بروز قیامت نزد پروردگار خود پس گوید خدای عز و جل که مرا این بنده را نزد من
عهدیست و من سزاوارترم بوفا نمودن عهد داخل کنید بنده مرا در بهشت و مناسب این است
که روایت کرد ابن مسعود رضی الله عنه که فرمود علیه السلام روزی بیاران خود آیا عاجز است کسی از شما
بانکه بگیرد در هر صبح و شام از خدای خود عهدی گفتند چگونه فرمود بگوید بر صبح و شام اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة انی اعهد الیک بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک

وان محمداً عبدک و رسولک انک ان تکلنی الی نفسی تقربنی من الشر و تباعدنی من الخیر وانی لا اثق الا برحمتک فاجعل لی عهداً توفینه یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد پس فرمود علیه السلام چون خواند این را مهر نهاده شود و براه و نهاده شود زیر عرش و چون روز قیامت شود ندا کرده شود که کجا اند آنکسان که مرایشان راست عهد و پیمان پس داخل خواهند شد در جنت پس لابد است از دعا صبح و شام تا بجدیکه بیا فرینید مین و سمان را اگر باید باخلاص کند که آن سردار همه است و عطا و علم انسان سے عبادت باخلاص نیت نکو است ؛ و دگر نه چه آید زبی مغز پوست ؛ و در صغیری مذکور است که اگر نوشته شود عهدنامه بر پیشانی مرده یا بر دستار او و یا بر کفن او امید است که بیامرزد خدای تعالی او را برکت این چون یهود و نصاری نبوت آنحضرت را انکار ورزیدند و اسلام را قبول نکردند این آیة در حق شان فرود آمد که وما اختلف الذین و خلاف نکردند در آنکه دین اسلام است و محمد پیغمبر بحق انا که اوتوا الکتاب داده اند بدانیان کتاب یعنی توریت و انجیل الا استثنا مفرغ است از احوال اعم یا از اوقات اعم من بعد ما جاءهم العلم یعنی خلاف نکردند در دین اسلام و نبوة محمد علیه السلام در کسی حال یا اوقات مگر پس از آن که آمد بدانیان دانش یعنی حقیقت امر یعنی قران بدانیان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان انا که آغاز خلاف کردند بغیا مفعول له خلاف است بینهم است بجهت حسد یا جور که درمیان ایشان است امیں ریاست و بزرگی قوم ومن یکفر بایات الله و هر که نگرود بقران یا معجزاتیکه خدای تعالی محمد را ازانی داشته فان الله سریع الحساب پس بدرستیکه خدای تعالی زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند با تو در امر عیسی فقل اسلمت پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم و خم وجهی لله روی خود را یعنی خودی خود و اختیار دکردار و نیت و دل خود را سپردم مر خدا را که یکتا است و شریک و امر خدا و ات یک یعنی دین توحید است وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد محققان گفته اند که در کل طور له آیة ؛ تدل علی انه منتقص ؛ فالکل حق والکل حق ؛ والکل ما تشهده حق ؛ فکل شیء تراه حق ؛ وکله فی الوجود صدق ؛ نکو گوینده نکو گفته است یا ندات ؛ که التوحید اسقاط الاضافات ؛ هرچه بینی باز است و عتبارنیست ؛ غیر او جز هم

بیان دشمنی علما بغیر اراده

و جز پندار نیست تا توی از خدا نیابی بوی * خود نباشی خدا نماید روی شاه آنرا که فنا شیوه و فقر آیین است
نه کشف و یقین نه معرفت نه دین است * رفت او ز میان خدا ماند خدا * الفقر اذا تم هو الله این است
توحید یکی گفتن و یکی دانستن * و یکی در دل اعتقاد کردن * و آن چند قسمت است بیان علمی رسمی حالی الهی
تعریف هر کدام در کتب معتبره مثل عوارف و نفحات و غیر مبسوط است ه بیت توحید خدا آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن * روح را توحید از خوشتر است غیر ظاهر دست و پا دیگر است * گر تو می خواهی
بدان شه شه شوی * ذره گردی ولیکن مه شوی * وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین
کردند که من کردم * وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و بگو ای محمد مر آنکسان را که کتاب بدیشان داده
اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب ندانسته اند ءَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آرید
چنانچه من آورده ام استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را
انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَّإِن تَوَلَّوْا
و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نه
نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس چون آنحضرت این آیه را بر اهل کتاب خواندند گفتند اسلام
آوردیم فرمود آنحضرت آیا گواهی میدهید که عیسی کلمة الله و بنده و رسول اوست گفتند معاذ الله فرمود
علیه السلام پس همین است قول خدای عز و جل وَإِن تَوَلَّوْا وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست
به بندگان و بتصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بدرستیکه کسانیکه کافر میشوند
بقرآن محمد یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای دیگر وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بی آنکه کشتن بر ایشان بحق باشد و درین سخن تاکید است به قتل نبی
نبی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و بصورت قبیح است از آنکه قصد میکنند که بحق میکشند
از حضرت رسالت پناه مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر
در یکساعت از اول روز بکشتند پس یکصد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا امر معروف
و نهی منکر با ایشان کنند و ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی خبر میدهد و يقتلون
الَّذِينَ و میکشتند آنها نیز که از روی حق يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ [illegible]
النَّاسِ از مردمان یعنی سوای انبیا مرویست از ابی عبیدة بن جراح [illegible]

کہ اے پیغمبر حق کدام کس است در روز قیامت کہ بر سخت تر عذاب گرفتار شوند فرمود علیہ السلام آنکہ کشت پیغمبری
را یا مردی را کہ امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و بعد ازین این آیۃ خواند فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر دہ ایشانرا
بعذابی دردناک یعنی وعید وعذاب ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف
ایشان آنانند کہ بے ثابہ شبہ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست عملهای ایشان کہ گفتند ما
پذیرندہ احکام توریت ایم و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای کہ کس اعمالی تباه شد وَالْآخِرَةِ
و در آن سرای کہ ثواب بران مرتب نمیشود وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ و نیست مر ایشانرا یاری دهندگان
در قیامت کہ عذاب از ایشان دفع کنند پس درین آیۃ اشارتست بمذمت آنانکہ قتل میکنند آمرین بالمعروف
و ناهین عن المنکر را و با آنانکہ عدل و انصاف میکنند و با آنکہ قتل میکنند عادلان و منصفان را پس باید کہ
انسان عدل و انصاف پیشہ گیرد و از ظلم و جور پرهیز نماید و از امر بمعروف و نهی از منکر باز نماند و نترسد
جز خدا از غیر او زیراکہ نیست بر انسان مگر رسانیدن پیغام حق کہ وَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ؎ گر چہ دانی
کہ نشنوند بگوی ؛ هر چہ میدانی از نصیحت و پند ؛ زود باشد کہ خیره سر بینی ؛ بدو پای اوفتاده اندر بند
دست بر دست میزند کہ دریغ ؛ نشنیدم حدیث دانشمند ؛ و ساقط نمیشود امر بمعروف و نهی از منکر در کسی
وقت مگر نفع نه دهد وعظ و پند در آخر زمان زیراکہ در زمانہ آخری مردان سخت دل شوند و در لذتهای
دنیوی مستغرق شوند نقلست کہ هارون رشید با جمعیت لشکر خود میرفت کہ یهودی او را گفت یا هارون
اتق اللہ چون هارون آواز او شنید همون وقت از اسپ خود فرود آمد جمیع لشکر نیز برای تعظیم نام او تعالی
اسپها گذاشتہ بزمین استاده شدند و از اکبر کبائرست کہ مردی گوید برادر خود کہ بترسی از خدا او در جواب
گوید نفس خود را درست کن اول مرا میگوئی کہ بترس از خدا و من اللہ العظمۃ والتوفیق الی سواء الطریق
باید دانست کہ درین سوره وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ ارشاد شده و لفظ حق را منکر داشتہ و در سوره
بقره بِغَيْرِ الْحَقِّ فرموده و حق را معرفہ بلام آورده اند جہت آنکہ حق معلوم نزد جمیع اهل کتاب کہ
موجب قتل است یکی از این سہ چیز است ارتداد یا قتل ناحق یا زنا بعد از احصان پس آنجا کہ
حق را معرفہ آورده اند اشاره شد بهمان حق معلوم و در این سوره کہ منکر آورده اند غرض آنست
کہ هیچ حق نبود نہ این حق معلوم و نہ حق دیگر بزعم ایشان و وجہ فرق در افاده تخصیص در سوره بقره
و افاده تعمیم درین سوره آنست کہ سوق کلام درینجا برای استهجان و استقباح افعال بنی اسرائیل است

نقل هارون رشید [illegible]

خاصه که ایشان اهل کتاب بودند از ایشان کشتن پیغمبران بغیر حق معلوم نهایت قبیح است بخلاف
این سوره که کلام خاص بفرقه بنی اسرائیل نیست بلکه بطریق عموم قاعده کلیه ارشاد میشود و تقیید
و تخصیص بحق معلوم درین سوره وجهی ندارد و در حدیث شریف که انرا امام احمد ابن مسعود روایت
کرده وارد شده که سخت ترین مردمان از روی عذاب کسی است که او را پیغمبر کشته باشد یا او پیغمبر را
کشته باشد یا پیشوای گمراهی گشته باشد که بسبب اغوای او مردم بسیار در گمراهی افتاده باشند چنانچه
درین زمان از لامذهبان بظهور می آید که مردمان بسبب ایشان گمراه شدند و بر خرافات ایشان
عمل میکنند از انجمله حلاله که از نص قرآنی ثابت که فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ [illegible]
حرام نوشته اند چنانچه در رساله اردو در بهیات(?) و همچنین در رساله تحفة المومنین نکاح بعمه حقیقی خود درست
نوشته است یا تصویر کننده جاندار پس در حق ایشان اسباب غضب شدت تمام جمع شده بود که هم کفر
میکردند و هم قتل که بعد از کفر اکبر الکبائر است بعمل می آوردند و از انواع قتل بجهة اشنع و افحش است
اختیار میکردند یعنی قتل پیغمبران که دافع هدایت نازله است از جانب خدا و قتل آنانکه از روی حقانیت
امر میفرمودند بعدل و راستی اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ آیا نمی نگری بسوی آنانکه داده
شده اند بهره را از توریت یعنی اندک چیزی را دانسته اند از ان يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ اللّٰهِ خوانده
میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند درمیان ایشان در قصه یهود خیبر است
که حکم رجم را منکر شده بودند و در سوره مائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند که روزی آنحضرت
جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علمای دین مناظره
میکنم فرمود صحیفه از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین مقدمه از حکم آن [illegible]
ازین ابا نمودند آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت میخوانید و [illegible]
فرود آمد این آیه در حکم رجم در حق زن و مرد که دو خیبری بودند و فاجران بودند یعنی زنا کرده
و آورده بودند بحضور پیغمبر را امید رخصت از رجم و آنحضرت بر وی حکم رجم فرمودند گفتند بر زنا
رجم نیست و حال آنکه بود در کتاب ایشان رجم پس ارشاد فرمودند که در میان ما و شما توریت
است و طلب فرمودند توریت را از ایشان و آوردند حکم رجم را فرمودند ابن صوریا(?) که بخواند
را چون رسید بآیه رجم دست نهاد بر آن ایستاده شد و بر دست او [illegible]

رسول الله بر یهودان المحصن المحصنة اذا زنیا وقامت علیهما البینة رجما وان کانت المرأة حبلى تربص حتى تضع ما فی بطنها وامر فرمود رسول الله بان هر دو برجم پس آن هر دو رجم کرده شدند پس از جهت یهود غضب آمدند و اسلام را گذاشته کفر ورزیدند حق سبحانه تعالى این آیة فرستاد ثم یتولى فریق منهم پس روی میگردانند گروهی از ایشان که روسای یهود اند وهم معرضون و ایشان گریزنده و اعراض کنندگانند از حق ذلك این اعراض از حکم توریت مر ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان میگویند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات هرگز نرسد با آتش دوزخ مگر روزی چند شمرده که هفت هست یا چهل و آن مدت ایام پرستش گوساله است وغرهم فی دینهم ما کانوا یفترون و فریب داد ایشان را در کیش ایشان از چیزی که هستند که بر یافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت بابای ایشان مر ایشان را ابن عباس رض فرموده اند که یهود گمان میکردند این را بجهت آنکه ایشان در توریت دیده بودند که این هر دو کناره جهنم مسافت چهل سال است تا آنکه رسند بشجره زقوم پس میگفتند که جز این نیست که ما ایان معذب خواهیم تا مدت آنکه برسیم بدرخت زقوم فکیف اذا جمعناهم پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لیوم لا ریب فیه از برای حساب روز که هیچ شک نیست در وقوع آن ووفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون داده شود هر نفسی تمام جزای آنچه کسب کرده است و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات پس خدای تعالى جزا دهد هر کسی را بروفق کسب او از خیر و شر اگرچه بر سنگ ذره باشد اهل ایمان را جزا دهد بر وفق ایمان او و کافر را بر وفق کفر او و العرض اهل آتش را باید که از عدای تعالى قطع ننماید اگر گناهان او زیاده از کف دریا باشد زیرا که خدای جل علا نزدیک گمان بنده هست روایت هست که چون روز قیامت اهل بهشت به بهشت روند و دوزخیان بدوزخ ناگاه بشنوند آوازی دردآمیز چون آواز عجز و گان از اندرون دوزخ که گوینده میگفت یا حنان یا منان یا ذو الجلال والاکرام پس فرمان رسد از صمد بجبرئیل که ای جبرئیل بیرون کن از دوزخ این بنده را که مرا یاد میکند پس جبرئیل او را از دوزخ بیرون آرد همچون بچه کبوتر که گوشت و پوست او افتاده و ناتمام کنند او را روبروی خداوند تعالى وارشاد شود او را که ای بنده من یاد میداری فلان و فلان گناه بود که در فلان و فلان سال و ماه در روز کرده بود بنده گوید ای پروردگار من یاد دارم پس حکم شود بجبرئیل که این بنده را بدوزخ ببرید باز چون جبرئیل او را همراه خود گرفته برد حکم شود که بیارید این بنده را بخشنوا

پس بیارد او را بحضور پروردگار و عرض کند یا رب هر آئینه گناه کردم مگر امید از ذات تو قطع نکردم و تو از من
محاسبه نمودی مگر من امید از رحمت تو قطع نکردم و در دوزخ انداختی امید از تو قطع نکردم باز از دوزخ بیرون
آوردی امید تو قطع ننمودم باز فرستی بدوزخ امید از تو نبریدم پس خدای عزوجل فرماید سوگند بعزت
و جلال من هر آئینه می باشم نزدیک گمان بنده خود و البته یقین نمود بنده من در امید از من داخل کنید او
را در بهشت ه خدایا بعزت که خوارم مکن ٭ بذل گنه شرمسارم مکن ٭ در حدیث آمده وحشت
نباشد بوقت مرگ بر صاحبان لا اله الا الله محمد رسول الله و نه در گورها ایشان را و نه در محشر ایشان را وحشت
باشد و من که پروردگار ایشانم چون ایشان از گورهای خود بیرون آیند خاک از سرهای ایشان می‌افشانم
و ایشان گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن پس واجب است بر هر بنده که حمد کند بر آنچه هدایت کرده او را
و گردانید او را از اهل اسلام و همچنین گویند که از شانهای بد انجامی آنست که شکر نه کند بنده بر دولت ایمان
توحید و توبه نکند بر گناهان خود بلکه اصرار کند بر جرم عناد و امام غزالی رحمه الله در منهاج العابدین آورده
اند که مقدمات توبه سه چیز اند یکی آنکه گناهان خود را بغایت قبیح یاد کند و دوم آنکه عذاب خدا را یاد کند
سیوم آنکه ضعف و ناتوانی و قلت حیله خود یاد کند زیرا که برداشت شدت گرمی و تموزی آفتاب نمیارد
چگونه شدت حرارت آتش دوزخ را بر دارد نعوذ بالله من سخطه و عذابه ه مرا می نباید چون مقلبان
گریست ٭ ز شرم گناهان ز طفلانه زیست ٭ نکو گفت لقمان که نا زیستن ٭ به از سالها بر خطا زیستن ٭ به
بامداد آن در کلبه بست ٭ به از سود و سرمایه دادن ز دست ٭ عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه
احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند و رجوع به پیغمبر علیه السلام
نمودند و آن حضرت بدان موضع آمد کلند متین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل تائید ربانی
چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از تاب
آن آتش کوهها مدینه روشن گشت و بحد مدائن رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دوم
بضرب آن حضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعا [illegible]
نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه رضی الله عنهم [illegible]
پناه صلی الله و سلم فرمود که زود باشد که امت من بر مدائن ظفر یافته کوشکهای حیره [illegible]
اهل اسلام اطراف روم و قسطنطنیه برسد و شعائر شریعت من سایه [illegible] و دولت [illegible]

مومنان بتهنج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افگنده زبان طعن گشودند
که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار از مشرکان عرب خندق میکند و بجبر آوازه لشکر دشمن پای از دروازه مدینه
نمی نهند و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیة فرستاد که قُلِ اللّٰهُمَّ بگو محمد
که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی و متصرف تُؤْتِی الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ
تَشَاءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میبایی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی
از مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد
سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که میخواهد بیرون می آرد و مفتاح اختیار بدست اختیار اوست ٭
از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد ٭ و گفته اند مراد ملک نبوة و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و
به بنی اسماعیل داد یا ایالة مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان حضرت علیه نبوت علیه السلام
حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب انتزاع نموده بدین امة ارزانی داشت و نزد محققان
ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول و رسوا گشت امام احمد رحمه الله
فرمود که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوندی یکتاست هر کرا مقبول قلوب سازد
او را بنظرات عنایت بنوازد و هر کرا از دلها دور نشان بیندازد و بشعلهای نیران غیرت و ذلت اندازد
وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا خواهی با یمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان
وی وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار بمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابو جهل
و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلا بر عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان
از کفار یا عزت این مومنان بالظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند
عزت بشرف قناعت است و ذلة بتهمت حرص چه استغنا و قناعت فقیران را بصدق عقیدت بر صدر
تمکین رساند و نکایت حرص توانگران را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود
غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که قطب وقت بود
[illegible] مرشد التماس فاتحه نمود و صف نعال ایشان داد [illegible] تعز من تشاء [illegible] من تشا [illegible] در بست
[illegible] بشارت [illegible] مقصد جل
[illegible] سبحانه [illegible]

سبب نزول سلطان محمود غزنوی [illegible]

آرد و در صفت تعالی باز دارد در مرا با این گلیم کهنه و پائی برهنه ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی و هر
آنکه بقناعت آشنا شد ⁂ از فیض تعز من تشا شد ⁂ و آنکو ره حرص از بیهوده مقهور تذل من تشا شد
و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف عطا ست و ذلت بحجاب حرمان از آنست بیدک الخیر بدست
تست یعنی بید قدرت تو تخصیص همه نیکوئیها از عطا و ملک و عز از مومنان و اگرچه شر هم مثل انتزاع ملک
و اذلال بدست قدرت اوست **بیت** اگر عز و جاهست اگر ذل و قید ⁂ من از حق شناسم نه از عمر و زید
و اما تخصیص خیر بمقتضای این مقام ست چه از سبب نزول آیة معلوم شد که این کلام مبنی بر اشارهٔ اهل
ایمان ست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم ست یا اکتفا نمود با حد الضدین چه از و ضدی دیگر
مفهوم میشود چنانچه در آیة سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب ست در خطاب چنانچه فرمود ابراهیم و اذا مرضت
فهو یشفین بلکه در حقیقت اگر غور نماید شر خالص در جهان نیست بلکه آن امریست نسبی کما قال فی المثنوی بد
به نسبت باشد این راهم بدان ⁂ پس بد مطلق نباشد در جهان ⁂ زهر مار آن مار را باشد حیات ⁂ نسبتش با
دیگران باشد ممات ⁂ و دیگر آنکه خیر وجودی ست و شر عدمی و وجود با عدم آمیزش ندارد لهذا فرمود
علیه السلام در دعا و الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک چنانچه سخن صاحب نقد النصوص و سلف حضرت خاتم الانبیا
با این سر اشاره میکند **ع** بلبل شاخسار باغ ملیح ⁂ شاهباز نشیمن ما زاغ ⁂ در دشت چشم سرش چو دید در
روشنائی کحل بی بصر ⁂ چون بنظارهٔ جهان پرداخت ⁂ بر بد و نیک را که دید شناخت ⁂ کاینه نیک خصائص قدم است
و آنچه بد از نقائص عدم ست ⁂ گفت الخیر کله بیدیک ⁂ لکن الشر لا یعود الیک ⁂ **ع** بقضاء الله و تقدیره
جمیع ما یجری من الامور ⁂ و کل ما یوجد من فعل البشر ⁂ فانه بخلقه خیر و شر ⁂ کتب عبده [illegible] ما قد جاء ⁂
و هو الذی یجعله مختارا ⁂ انک علی کل شیء قدیر بدرستی تو بر همه چیز از عطا و انتزاع و عز و اذلال
توانائی ⁂ تولج اللیل فی النهار درمی آری شب در روز یعنی در وقت نزول نقطه انقلاب شتوی تا
حلول آفتاب انقلاب صیفی از اجزای شب بکاهی و در اجزای روز افزائی تا روزی که در اول جدی اقصر
ایام شده بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود و تولج النهار فی اللیل و درمی آری روز را در شب چنانچه
در باقی سال از اجزای روز کمی میکنی و اجزای شب بدان زیاده میکنی تا شبی که در [illegible] اقصر
بود در آخر سال اطول لیالی میشود و تخرج الحی [illegible]
[illegible] کرده که نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه [illegible] و تخرج [illegible]

بیان قسم حضرت علیه السلام ۱۲

من الحی ۔ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه از زنده که آن حیوانات و مرغ و درخت است
و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مومن چون کنعان از
نوح علیه السلام و مومن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آذر و یا جاهل را از عالم و عالم را از جاهل
و در تفسیر روح البیان مذکور است که آمده در حدیث طویل که فرمود علیه السلام در بیان که دیدم در شب مردی را
از امت من که آمد نزدیک او ملک الموت برای قبض روح او پس آمد بر والدین نزدیک او و دفع کرد از و
و دیدم مردی را از امت من که فراخ شد بر او از عذاب گور پس آمد نزدیک او وضوء او و رهانید او را
از عذاب و دیدم مردی را از امت من که در وحشت انداخت او را شیاطین پس آمد نزدیک او ذکر خدا پس
خلاصی گردانید او را از ایشان و دیدم مردی را از امت من که در حیرت و وحشت انداخته اند او را ملائکه عذاب
پس آمد نزد او نماز او و رهانید او را از دستهای ایشان و دیدم مردی را از امت من که زبان از دهن بیرون
انداخته است بشدت تشنگی و چون نزد حوض می آید او را از و باز دارند پس آمد نزد او روزه رمضان
و سیراب گردانید او را از آب و دیدم مردی را از امت من و پیغمبران را که حلقه زده نشسته اند و چون ایمرد قصد
دخول آن حلقه میکند او را میرانند پس آمد نزد او غسل او از جنابت و گرفت دست او و نشانید او را
به پهلوی من و دیدم مردی را از امت من که پیش و پس او و راست او و چپ او و بالای او و زیر او ظلمت است و وی
در آن حیران است پس آمد نزد او حج و عمره او و رهانیدند او را از آن ظلمت و داخل نمودند او را در نور و دیدم
مردی را از امت من که سخن میگوید با مومنان و مومنان سخن نمیکنند با او پس آمد نزد او صله رحمی او و گفت
ای گروه مومنان سخن گوئید با او و سخن کردند با او و دیدم مردی را از امت من که دفع میکند از خود شرار آتش
دوزخ را پس آمد نزد او صدقه او و شد حجاب و پرده میان او و میان آتش و سایه انداخت بر سر او و دیدم مردی
را از امت من که گرفتند او را زبانیه دوزخ از هر جانب پس آمد نزد او امر بالمعروف و نهی از منکر و رهانید او را
از دستهای ایشان و داخل نمود او را با ملائکه رحمت و دیدم مردی را از امت من که افتاده است بر زانوی خود
و میان او و میان خدا حجابی است آویخته پس آمد نزد او خوش اخلاقی او و گرفت دست او و داخل نمود او را
بقرب خدا و دیدم مردی را از امت من که آمد صحیفه او از جانب چپ او پس آمد نزد او خوف او از خدا و گرفت صحیفه او را
و داد در دست راست او و دیدم مردی را از امت من که سبک است میزان او از اعمال نیک او پس آمد افراط او و بهانه او
شد در ترازوی او پس گران شد میزان او و دیدم مردی را از امت من که استاده است بر کناره دوزخ پس

آمد نزد او و ترس و وجل او از عذاب پس نجات داد او را از ان و رفت از ان مقام و دیدم مردی را از امت
خود که مے اندختند او را در آتش پس آمد نزد او اشکهای که جاری شده بودند از خوف خدا و بیرون
آورد او را از آتش و دیدم مردی را از امت من که استاده است بر صراط و می لرزند قدمهای او پس آمد
حسن ظن او بخدای تعالی پس قرار گرفت از لغزش و گذشت از بالای آن و دیدم مردی را از امت
من بر صراط که گاهی مے افتد از صراط و گاهی آویخته شود در آن پس آمد نزد او درود او که خواند
بر من و گرفت دست او و قایم کرد او را بر پل صراط و گذرانید از ان و دیدم مردی را از امت من
که رسید بدروازه جنت پس بند کرده شد دروازه او از و پس آمد نزد او شهادة ان لا اله الا الله پس
کشادند دروازهای بهشت و داخل نمود در آن در حدیث شریف آمده است من قال لا اله الا الله مخلصا
دخل الجنة گفتند یا رسول الله اخلاص آن چیست فرمود که پرهیز نمودن از محارم خدا پس معلوم شد
از این که اخلاص اگرچه از فضل خداست اما موقوف و منوط بر اعمال صالحه است پس قرابه و صدقه
نفع نمی برد الکمند از چیزی چون عمل بد باشد و اما آنکه گویند که چون اصل نیک باشد فرع هم نیک آید
پس این باعتبار غالب است زیرا که از عادت خدا است که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی
بیرون مے آری زنده را از مرده و بیرون مے آری مرده را از زنده چو کنعان از نوح و ابراهیم
را از آذر وترزق من تشاء بغیر حساب و روزی میدهی از خزانه رحمت وسیعه هر کرا خواهی بی شمار
یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند باید دانست که لفظ حساب در قران مجید بسه وجه مذکور است
یکی بمعنی تعب و مشقت که وترزق من تشاء بغیر حساب دوم بمعنی عدد و شمار که انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب سوم بمعنی مطالبه که فامنن او امسک بغیر حساب روایت است از حضرت علی رضی الله
عنه از پیغمبر صلعم که فرمود علیه السلام بدرستی که سوره فاتحه و آیة الکرسی و دو آیه از آل عمران شهد الله
انه لا اله الا هو الآیه و آیة قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب نیست در میان ایشان و در میان خدای
تعالی حجاب وقت فرود آمدن خود بسوی زمین از پروردگار خود عرض نمودند که ... ا[illegible]
بر نافرمان برداران خود میفرستی فرمود سوگند مرا که نخواند شما را کسی از امت محمد [illegible]
جای در بهشت و نظر کنم بسوی او در هر روز هفتاد بار و هفتاد حاجت او روا نمایم ... [illegible]
و از شر دشمنان او را نگاه دارم و رده اند که فرمود او تعالی که من پروردگار ... [illegible]

پادشاہان در دست قدرة اند پس اگر بندگان اطاعت من کنند میگردانم برای ایشان رحمت واگر نافرمانی من کنند میگردانم برای ایشان عذاب و در خبر است که روزی حضرت موسیٰ به پروردگار خود عرض نمود که یا رب تو در سمان و ما در زمین پس چه علامة غضب و رضاء تو ہست فرمود یا موسیٰ چون مسلط کنم بر بندگان خود اخیار و عادلان از ایشان پس ہمین علامت رضای من است واگر اشرار و ظالمان مسلط کنم ہمین علامت غضب من است بر ایشان گفتند روزی حجاج بن یوسف را که چرا مثل عمر رضی اللہ عنہ عدل نمیکنی و حال آنکہ تو زمانہ خلافت او را یافتی و عدل و انصاف او را دیدی گفت شما در زہد و تقویٰ مثل حضرت ابوذر رضی اللہ عنہ باشید من نیز معاملہ عمر رض در عدل و انصاف با شما بجا آریم و در این خبر اشارت است بانکہ والیان بحسب اعمال رعایا و احوال ایشان از نیک و بد می باشند پس بر ہر مسلمان لازم بلکہ الزام است تضرع بخدا و رجوع باو بتوبه و استغفار در وقت ظہور ظلم و شمول جور و جور و ظلم حاکم و عدل و انصاف او ظاہر میشود در ضرع و زرع و اشجار و انہار و مکاسب و حرف یعنی بے تیر در پستان و نقصان در کشت کار و در خستان و ثمرات و در کسب و پیشہہای در آن شہر که حاکم آن ظالم باشد بسبب شوم ظلم و بد افعالی او و امر بالعکس باشد چون عدل اختیار کند و فرمود علیہ السلام که بیاید وقتی برامتہ من که باشند امراء ایشان بر ظلم و علماء ایشان بر طمع و عابدان ایشان بریا و بازار ایشان بر زینت دنیا است و این ہمہ در این زمان موجود و از بہترین اخلاق امراء عدل و انصاف است و بروز قیامت اول باز پرس از امراء به ہمین عدل باشد و در خبر است اول الحساب به الامراء العدل و حق تعالیٰ نیز در قرآن بعدل امر فرمودہ است که اِنَّ اللّٰہَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ عدل را بر احسان مقدم فرمودہ و در حدیث است عادلان بروز قیامت بر منبرہای نور باشند و ہم در حدیث است عدل یکساعت بہتر است از عبادة شصت سالہ که شب بقیام و روز بصیام گذرانیدہ باشد و ہم در حدیث است ہر یک از شما بمنزلہ شبان است و ہر یک از شما پرسیدہ خواہد شد از معاملہ رعیت خود و پادشاہ والی کل است و او را پرسش از رعایای کل باشد و ہم در حدیث است که ملک بکفر میماند و بظلم نمیماند بدانکہ المومن عدل سہ حرف دارد عین و دال و لام عین چشم باید پادشاہ را که بر رعیت چشم دارد و مراد از دال رہ نمائی رعیت است بصلاح ایشان بر پادشاہ ایشان و لام زرہ را گویند یعنی زرہ آہن بدن باشد از حربہ خصم ہمچنان پادشاہ بر رعیت خود مثل زرہ است که نگہدارد تا که الراعی بعباد اللہ والحامی بعباد اللہ درست آید فرمود علیہ السلام دوست ترین و

بیان علامت غضب و رضا
اشارہ بیان فوائد عدل حاکم و ظالم
بیان از فضائل عدل پادشاہ

و نزدیکترین از خلق نزد خدا تعالی امام عادل است و دشمن ترین و دورترین از خلق نزدیک خدای تعالی
امام جایر است و هم فرمود سوگند بدان خدای که نفس محمد بید قدرت اوست که هر روز امام عادل را چندان
عمل بردارند که اعمال تمام رعایای او باشد و هر نماز امام عادل به هفتاد هزار نماز بردارند و پیغمبر علیه السلام فخر
و مباهات میفرمودند بانکه متولد شدم در وقت پادشاه دادگر که انا ولدت فی زمن الملک العادل
و هم در حدیث است که عدل ترازوی خدا است در زمین هر که بکفه عدل دست زد به جنت رسید
و هر که بکفه ظلم چنگل زد بدوزخ رسید و امام عادل بهتر است از باران بزرگ قطره و هم در حدیث است
مر خدای را خانه ایست از مروارید سپید که مر آنخانه را هفتاد هزار در اند و در آنخانه کسی نیاید مگر آنکه پیغمبر باشد
یا صدیق و یا امام عادل باشد و هم در حدیث است هر که اطاعت پادشاه نمود او اطاعت نمود خدای را و خدای تعالی
در قرآن مجید عدل را نزدیکتر به تقوی فرموده است که وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلٰی اَنْ لَا تَعْدِلُوا
اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی چون مومنان بر اهل مکه قادر شدند خواستند که کافران را انتقام نمایند فرمان
شد اگر شما با این قوم کافر منافق عدل نکنید و در مکافات ایشان نکوشید و ران شما را هیچ چیزی نبا
فاما بایشان عدل کنید که آن به پرهیزگاری نزدیک تر است آورده اند که روزی حضرت عمر خطاب رضی الله
عنه در محکمه عدل نشسته بود گفتند حضرت یا امیر المومنین فرمود ای یاران من نوشیروان گرچه کافر بود
اما با خلق به امن زندگانی کرد گویند کوشکی بنا کرده بود در روزی بالای وی بار داده بود وزیر
گفت ای پادشاه عادل با این گنج وافر این چنین کوشک است می نماید گفت راست گوئی اما
جنب خانه زالی بود از ملک او ادبست من نفروخت و من تعدی نمودن بروی روا ندارم و حق
سبحانه در قرآن عدل را به میزان تعبیر فرموده که اَللّٰهُ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِیْزَانَ و هم
فرموده اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ای عادلین و فرمود علیه السلام چون والی بامداد کند بنیت
عدل حق تعالی او را بیامرزد پیش از آنکه راست بنشیند و والی ملک را باید که ده قاعده نیک بنهد
یکی آنکه هرچه برای جان خود روا ندارد بر دیگران هم روا ندارد و آورده اند که رسول علیه السلام
روزی در سایه نشسته بودند و یاران در آفتاب بودند جبرئیل رسید و گفت تو در سایه نشستی
و یاران در آفتاب آنحضرت در حال در آفتاب با یاران نشست دویم آنکه مستغیث را منتظر ن
ولیکن باید او برسد اگرچه در نماز نفل باشد زیرا که رسول علیه السلام را اگر کسی حاجتمند در ست

نوافل اوقات نماز قصر نمودی سوم آنکه در تمتع از خورد و نوش و لباس بر خود نخابد گویند که سلیمان
علیه السلام با چندی مملکت در یک وقت کند دری را دست و چهار هزار گاو و چهل هزار گوسفند و
سی هزار شتر بار آرد و بیست شتر بار برنج خرج مے شد و بر بندگان آن مقدار سبیل میشد که هر روز هزار
شتر بار بر بندگان بیرون انداخته شدی و خود نان جو با سر که با فقیران تناول نمودی و میفرمود مسکینم
با مسکینان میخورم چهارم بر رعیت درشتی نکند به رفق و نرمی کار کند زیرا که فرمود علیه السلام هر والی که
رعیت رفق کند حق تعالی در قیامت با وی رفق کند پنجم حکم شریعت ملحوظ دارد که در حدود و قصاص
رجوع بکتاب الله و سنت رسول الله و اجماع امت نماید ششم خوشنودی کسی بر خلاف شریعت نجوید
و قریب و بعید و امیر و فقیر را یکسان میداند امیر المومنین عمر رضی الله عنه بینی که پسر و خال خود را چگونه کشت
و سلطان محمود برادرزادهٔ خود را کشت هفتم آنکه صحبت با علماء دین کند و از علماء حریص دنیا دور باشد
زیرا که فرمود علیه السلام صحبت او کنی که در صحبت او بهار دنیا تلخ شود و عقبی شیرین گردد هشتم قناعت ورزد
زیرا که تا وقت که قناعت را نه اختیار کند دست از ظلم کوتاه نشود نهم غلامان و خادمان و کارداران
خود را از ظلم دفع کند دهم خود را از تکبر دور دارد که از سبب تکبر بدو زخم رسد و خدای عز و جل داود علیه السلام
را امر بعدل و حق فرموده که یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ
الآیه یعنی ای داود ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میان مردمان بحق که نام من است
و من حق را دوست میدارم و از ناحق بیزارم ای داود اول از آن چیزی که از والیان پرسم
در روز قیامت از حق باشد ای داود بندگان من بتو امانت اند زنهار در امانت خیانت نکنی
ای داود بندگان مرا بنظر شفقت بینی و در هیچ کسی از بندگان من ناحق نکنی که چنان نشود
که در قیامت درمانی نقلست که در زمان حضرت داود زالی آرد آس کرده بطرف خانه خود
مے آمد در راه بادی تند آمد و آرد او بپرید زال ازین حال میگریست که ناگاه سلیمان علیه السلام بدو رسید
و گفت که چرا زاری مے کنی گفت من زن بیوه و ناتوانم از مزدوری خود قدری غله خریده
آس کرده بطرف خانه خود میرفتم بادی تند چنان در رسید که تمام آرد من غریب ربود سلیمان
... خود ... گفت نزد پدر من برو و ماجرای خود بعرض خدمت او رسان غرض
... پیش داود علیه السلام آمد تقصه خود عرض نمود حضرت داود بشنیدن آن از داد و آن زن عنایت

فرمود آن زن میوه تناول شده وار دگرفته بیرون آمد سلیمان وی را گفت چه کردی گفت آرد مضاعف یافتم فرمود همان
آرد خود یافتی باد دیگر گفت بر دیگران آرد خود طلب کن زال بازگشت داود علیه السلام فرمود این سخن تو نیست
گفت سلیمان علیه السلام مرا گفت که این چنین بگو حضرت داود سلیمان را طلب فرمود وگفت ای جان پدر
این آرد از دست او چگونه پیدا شود گفت تو پیغمبر زمانی و این زن بدعوی آرد آمده است داد او بانصاف ازباد ها
فرمود چگونه از باد دادخواهم گفت بخدا عرض کن داود علیه السلام مناجات آغاز نمود وگفت پادشاها تو خوب
میدانی آنچه سلیمان میگوید در حال آن باد در خدمت داود حاضر آمد داود گفت ای باد چرا آرد این
زن برباد نمودی گفت بحکم موکل خود داود علیه السلام به سلیمان نظر کرد سلیمان گفت موکل باد را طلب
کن داود باز دعا کرد موکل باد حاضر شد داود بوی گفت آرد این زال چرا ربودی و باد را چرا فرمودی
گفت بحکم جبرئیل باز داود بجانب سلیمان دیده گفت دعا از خدا کن تا جبرئیل حاضر شود باز
جبرئیل بحکم خدای جلیل حاضر شد فرمود یا اخی جبرئیل چرا آرد زال برباد دادی گفت بحکم اسرافیل
باز اسرافیل بدرخواست داود بدستور سابق حاضر شد وگفت مرا عزرائیل امر داده بود باز عزرائیل
بر وفق اول حاضر شده گفت مرا حکم پروردگار چنین صادر شده بود داود به سلیمان نظر کرد و گفت ای
نور دیده من اکنون چه کنم کار با پروردگار افتاد سلیمان گفت حضرت عزت حکیم است این امر از حکمت
خالی نباشد از خدا سوال کن تا بجواب مشرف شوی حضرت داود سر بسجده نهاد وگفت ای
داننده غیب میدانی که سلیمان در درگاه تو چه عرض مینماید فرمان از ایزد منان رسید ای داود
کشتی در دریای فلان غرق میشد مردمان کشتی از خدا دعا میکردند و زاری می نمودند و نذر کردند که
اگر ما از این طوفان دریا خلاصی یابیم چندین مال در راه خدا تعالی دهیم من امر باد دادم تا آرد این
زال گرفته و برده در سوراخ آن کشتی شکسته بنهند تا کشتی سلامت بکنار رسد ای داود فلان روز و فلان
وقت اهل آن کشتی بسلامت مع مال منذوره نزد تو خواهند رسید آن مال تمام باین زال بدهی تا
غنی شود ای داود ما اندک ستانیم و بسیار میدهیم الغرض همچنان آن مال مردمان کشتی بخدمت
حضرت داود علیه السلام رسانیدند داود علی نبینا علیه الصلوة والسلام آن مال منذوره [illegible] بدان زن
بیوه ناتوان که آرد او باد ربوده بود عطا فرمودند فرمان [illegible]
ای فرشتگان من ببینید بسوی بنده من داود علیه السلام [illegible]

بجو میکند که حق آن از ما دید والله اعلم بالصواب اللهم اجعلنا من الصابرین الصادقین المتقین المنفقین
المستغفرین لحق نبیه الاستغفار الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین
لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکٰفِرِیْنَ اَوْلِیَآءَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند کافران را که دشمنانند
دوستان متولیان در امور خود مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ بدون از مومنان یعنی دوست مومن جز
مومن نشاید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با روسای یهود طریق دوستی اختیار
کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه ازان نهی فرموده از روی تهدید
گفت وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ وهر که بکند این دوستی با دشمنان فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ پس نیست آن کس از دین
خدای فِیْ شَیْءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مگر آنکه بترسید و حذر کنید
مِنْهُمْ تُقٰىةً از ضررها کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام
امر دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ و میترساند خدای
شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهٗ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت
حق سبحانه بی واسطه غیر این نفس عبارت است از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا که لفظ نفس
در شان حق تعالی برآید مراد ذات او باشد وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ و بسوی جزای خداوند بازگشت
همه قُلْ اِنْ تُخْفُوْا بگو ای محمد که اگر پنهان دارید مَا فِیْ صُدُوْرِکُمْ آنچه در سینهای شما است
یعنی دوستی از موالات کفار اَوْ تُبْدُوْهُ یا آشکارا کنید از ضمیر خود یَعْلَمْهُ اللّٰهُ خدای آنرا
میداند وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و میداند آنچه در آسمانها است از اصناف علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ
و آنچه در زمین است از انواع سفلیات وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است
بر همه چیزها توانا است و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هر چه میکنند میداند و مکافات آن
میدهد پس نافرمانی مکنید و بترسید و پرهیز کنید از صحبت کافران و فاسقان و محبت دارید از دوستان خدا و در
حدیث شریف آمده اربعة من الکبائر لبس الصوف لطلب الدنیا وعدم محبة الصالحین وترک صحبتهم وذم الاغنیاء
الا انفسهم که تنها که من گفتمی کردمی که سیرت و پارسا بودمی و اجتناب نمایید از صحبت رذائل کما قیل
عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلْ وَسَلْ عَنْ قَرِیْنِهٖ ** فَکُلُّ قَرِیْنٍ بِالْمُقَارِنِ یَقْتَدِیْ و حضرت امیر المومنین علی رض فرموده فلا
تَصْحَبْ اَخَا الْجَهْلِ وَاِیَّاکَ وَاِیَّاهُ ** فَکَمْ مِنْ جَاهِلٍ اَرْدٰی حَلِیْمًا حِیْنَ آخَاهُ ** یُقَاسُ الْمَرْءُ بِالْمَرْءِ اِذَا مَا هُوَ مَاشَاهُ

و بالقلب علی القلب دلیل حین یلقاه و چون کسی در سفر حج و غزا اتفاق صحبت فجار افتد باید که بسبب صحبت
آن ترک طاعت نکند ولیکن از دل از و بیزار شود شاید که فاسق ببرکت کراهیت قلب او تائب شود نقلست که عالمی
و یکی رفیق دیگر بسفر رفتند و درین راه یک پیر فاسق که سرود میکرد و بمزامیر و در صحبت ایشان ملازم میماند
و ایشان چیزی باو نمیگفتند و نه نظر بسوی او میکردند و چون وقت مفارقت ایشان در راه رسید که
گفت آن پیر فاسق که عجب میدارم از شما که چندان طرب میکردم و شما گاهی بطرب من متوجه نشدید
گفت مارا معذور دار که من عالمم و این شفیق پس آن پیر فاسق نام ایشان شنیده همو نوقت تو[illegible]
نمود و آلات طرب خود بینداخت و شاگرد ایشان شد و ملازم خدمت ایشان می ماند گفت شفیق بعالم که
دیدی انجام صبر را ۵ نه آنکه بر در دعوی نشیند از خلقی نه عارفست کاز راه سنگ برخیزد ۵ و لا [illegible]
مرانان را که قطع کند موالات کفار را بلکه اجتناب کند از خویشان فجار و فساق کما قیل چون نبود
خویش را دیانت و تقوی ۵ قطع رحم بهتر از مودت قربی کما قال تعالی و ان جاهداک علی ان تشرک
بی مالیس لک به علم فلا تطعهما یعنی بسبب اینکه جنس ایشان مرتد اند شقاوت و خبث مرترا که قطع کند از
ایشان و اگر چه اقربای تو باشند ۵ هزار خویش که بیگانه از خدا باشد ۵ فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد
یوم منصوبست بود تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا از روزی که بیابد هر کسی از عمل
کنندگان آنچه کرده باشند از بدی نیکوی را دوست دارد آن نفس روزی که ببیند جمیع اعمال
خود از نیکوی و بدی وما عملت من سوء آنکه باشد میان او و میان آن عمل بد اندازه دور
یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند ویحذرکم الله نفسه و حذر میفرماید خدای شما را از غضب و عقوبت
از خود در فتوحات آورده که خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت
میکند میان ذات خود و ذات خلق قطعه چه نسبت ذره را بعین خورشید ۵ چه دعوی خاک را با عالم پاک
والله رءوف بالعباد خدای مهربانست به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان ۰ امام قشیری
رحمه الله فرمود که این آیه برای مبتدیان است و آیه یحذرکم الله نفسه برای عارفان [illegible] تخفیف
و تسهیل اند و ایشان اصحاب تخویف و تهویل اند مثال آیه نبئ المذنبین و انذر الصدیقین [illegible]
باهوال و تعالی مغرور نشود بلکه مستعد شود برای روز حساب جزاء در خیر است و عقوبت [illegible]
تواناست بر فعل نیک ۵ زیرا که چون نفس از تن جدا شد قیامت قائم شد [illegible]

حاضر شود هر عمل بنده بصورت و شکل از نیکی نیک و از بدی بد کما قیل هر خیالی کار کند در دل وطن بود روز
محشر صورتی خواهد بدن ؛ سیرتی کاندر وجودت غالبست ؛ هم بران تصویر حشرت واجبست ؛ پس اهل
دانش و بینش را باید که نفس خود را از اخلاق ذمیمه پاک کند و دل خود را از لوث تعلق دنیا دور دا[رد]
و سعی کند در تحصیل مرضیات خدا با کردارهای شایسته و گفتارهای حقه تا که یابد او را از نزد پروردگار
روز جزا و در حدیث شریف آمده یحشر الناس یوم القیمة اجوع ما کانوا قط واظمأ ما کانوا قط واعری
ما کانوا قط وانصب ما کانوا قط فمن اطعم الله اطعمه ومن سقی الله سقاه ومن کسا الله کساه ومن عمل لله
کفاه و حضرت رسالت مآب دعا میکردند که یا حنان یا منان یا ذا الجلال والاکرام یا عد بینی وبین خطیئتی
کما باعدت بین المشرق والمغرب ونقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس واغسلنی بما[ء]
الثلج والبرد سبحان الله وبحمده استغفر الله العظیم واتوب الیه و روزی پیغمبر خدا با اصحاب فرمودند که
لا تعجبوا بانفسکم وبکثرة اعمالکم وبقلة ذنوبکم ولا تعجبوا بامرئ حتی تعلموا بم یختم له و فرموده فانما الاعمال
بخواتیمها ولو ان احدکم جاء یوم القیمة بعمل سبعین نبیا لتمنی الزیاده لهول ما یقدم علیه یوم القیمة
و در تفسیر کبیر مذکور است که در عامل قوله تعالی یوم تجد چند وجه بیان کرده اند اول آنکه گفت این انباری که
یوم متعلق به مصیر است یعنی بسوی خدا که بازگشت آن خواهد شد در آن روز باید هر کسی از عمل کنند[گان]
آنچه کرده باشد دوم آنکه در آن عامل است والله علی کل شیء قدیر یعنی قادر و تواناست در آن روزی
که باید هر نفس کرده خود را حاضر گرداینده و تخصیص آن روز بجهت عظمت شان اوست کقوله مالک
یوم الدین سیوم آنکه در این عامل است آیه ویحذرکم الله نفسه ای بترساند میفرماید خدا شما را از عقوبت
خود در آن روز چهارم آنکه عامل در آن تود است چنانکه مذکور شد پنجم آنکه منصوب بمضمر است به تقدیر
اذکر ای یاد کن از روزی که باید هر نفس کرده خود را حاضر و موجود و واو در وما عملت من سوء نزد
ابومسلم اصفهانی برای عطف است ای بیابد آنچه کرده است از خیر و آنچه کرده است از شر و تود لو
ان بینها وبینه امدا بعیدا صفت سوء است یا حال است یعنی و آنچه که کرده است از بدی که دوست دارد
آن نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل اندازه دوری یا بیابد آن عمل بد را حاضر را در آن حال که دوست دارد
آنکه باشد میان او و میان عمل بد اندازه دور و امد بمعنی غایت است چون آیه یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین
فبئس القرین و در آیه ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد چهار وجه گفته اند اول آنکه خدای مهربانست به بندگان که تحذیر میکند

دعای حضرت علیه الصلوة والسلام ۱۲

بیان وجوه عامل در لفظ یوم

اول

دوم

سیوم

چهارم

پنجم

بیان وجوه اربعه در آیه والله رؤف بالعباد

اول

از غضب خود واگاه میکند از کمال علم وقدرة خود ورغبت میدهاند در رحمت خود وتیر سانند از استحقاق غضب
وگفت حسن ازرحمت اوست تحذیر کردن ایشان را از غضب عقوبت خود دوم آنکه مهربان است بر بندگان
خود که مهلت میدهد ایشان را برای توبه وتدارک سوم آنکه چون فرمود ویحذرکم الله نفسه کر وعیدست بعد از آن
فرمود والله رؤف بالعباد کران وعده است تا که داند بنده که وعده ورحمته او تعالی غالب است بر غضب
وغضب او چهارم آنکه لفظ عباد در قرآن مختص بمومنان است که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض
هونا وایة عینا یشرب بها عباد الله ومعنی آنست که چون وعید کافران وفاسقان ذکر فرموده وعده
اهل طاعت ذکر فرمود که والله رؤف بالعباد چنانکه خدای جل ذکره منتقم کننده از کافران وفاسقان
است پس آن مهربان است بمطیعان ونیکوکاران قل ان کنتم بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود ونصاری
که لافت نحن ابناء الله واحباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید تحبون الله دوست میدارید خدای را
فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد شعر اذا احببت ترک
باتباع ⁂ احبک مثل ذلک ثم زاد ⁂ ویغفر لکم ذنوبکم وبیامرزد گناهان شما را والله
غفور رحیم وخدا آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت آن سعی باشند رحیم مهربان است
بر ایشان برحمت خاصه ونعم ما قال ابوالنواس فی تولی ان فکرت فیها کثیره ⁂ ورحمته بی منه توبها
اوسعم ⁂ وما طمعی فی صالح ان عملته ⁂ ولکنی فی رحمة الله اطمع ⁂ هو الله مولای الذی هو خالقی وانی
له عبده اقرّ واخضع ⁂ فان یک غفران فذالک رحمة ⁂ وان تکن الاخری فما انا اصنع ⁂ خطاب تقریب است
که گفتند ما یتان را برای خدا دوست میداریم وبشفاعت ایشان نزدیک خدای تمام امید واریم ایت
گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدا را در
امر ونواهی والرسول وپیغمبر او را در احکام شرع سه حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل
مقصود ره نیافت ⁂ از هیچ او هیچ در این ره نمید هند ⁂ آنرا که از بهستانه او ره نمی ال نیافت ⁂ فان
تولوا پس اگر برگردند واعراض کنند از طاعت خدا ورسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی
که خدا دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر موضع مضمر دلالت بر آنست که اعراض از طاعت خدا ورسول کفر است
ودر فتوحات مکیه از جز چهارم وباب چهارصد وهفتاد ویک وصفحه یکصد ودوازده نوشته است اند...
گردانید جزای محبة که آن محبة کرامت است بخشش وغفران گناهان وضم مود ... به ان یحبب الله ...

دگانو ساتر را گویند وخدای تعالی ساتر و پوشنده گناهان بندگان است پس معلوم شد که خدای تعالی
دوست میدارد از بندگان خود انرا که مے پوشد نعمت خدا را که سفر باید به بینی خود دا اما بنعمت ربک
فحدث وهرکه ذکر نعمت نمود پوشیده نکرد و گویند التحدث بالنعم شکر وچون خدای بر بنده خود انعام
فرماید بهتر انست که شکر او بجا ارد وهرکه پوشید نعمت او را ایشان کافرست وهرکه کفر کرد بان بچشاند
او را خدای تعالی لباس جوع وخوف را بعوض کفران نعمت او ونیز این آیة دلالت میکند بر شرفت پیغمبر
ما صلی الله علیه وسلم زیرا که گردانید او تعالی متابعت خود را متابعت حبیب خود وقرین کرد طاعت خود را بطاعت
رسول خود پس هرکه دعوی میکند محبت خدا را ومخالفت میکند سنة رسول او را آن کذب است نفس کنایت
ست تعصی الاله وانت تظهر حبه ۔ هذا محال فی فعال بدیع ۔ لو کان حبک صادقا لاطعته ۔ ان
المحب لمن یحب مطیع ۔ ترجوا النجاة ولم تسلک مسالکها ۔ ان السفینة لا تجری علی الیبس ۔ در اینجا
باید دانست که مثل این آیة در قران شریف قریب بیست ویک جای ذکر فرموده اند یکی همین آیة که
مذکور شد دویم آنکه در سپاره چهارم در رکوع پنجم فرمود که اطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون یعنی فرمان
برید خدا را و آنچه حکم کند رسول او را آنچه فرماید باشد که شما رحمت کرده شوید ونیز در سوره نساء
فرموده ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذالک الفوز العظیم ومن
یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین یعنی هرکه فرمان برد خدای
ورسول او را در آرد خدای او را در بوستانها که میرود از زیر شجار آن جویهای در حالتیکه جاودان در این
جنات جاودان باشند در آن واین ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود رستگاری بزرگ است وهرکه
نافرمانی کند خدا و رسول او را و درگذرد از ان اندازها که در سایر احکام مقرر شده خدا او را در آرد او در آتش در حالی
که جاوید باشد دران ومر او راست عذاب خوار کننده ۔ نیز در سپاره پنجم در رکوع ششم فرمود اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم فرمان برداری خدا را در فرایض وفرمان برداری رسول کنید در سنتها
ادعای کنید خدا ۔ مر را از شما مراد امراء مسلمانند وبقول بعضی خلفای اربعه اند وبقول ابو بکر وعمر
خلفای اربعه مجموع صحابه اند یا فقهاء مجتهدین ویا علما یا ارباب عقول واهل رای ونزد عرفاء اولو الامر
مشائخ وپیران طریقت اند بیت هرکه سر بر خط فرمان دلیلی ننهد بجهد کے بسر شودش روی براه
... بایدش پیروی راه نمایان کردن ۔ ونیز فرمود ومن

بیان آیات ... اول ... دوم ... سوم ...
چهارم
ثالث

يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم تا آخر آيه يعنى هر كه فرمان خدا و رسول برد پس آن گروه
باشند در روز قيامت به همسائى كه انعام كرده است خداى تعالى بر ايشان از پيغمبران و صديقان و شهيدان و نيكان
و چه نيكو اند ايشان جماعت همنشينان زيرا كه هر كه امروز كسى را دوست دارد فردا با او خواهد بود كه المرء مع من احب

بيت همچو بلبل دوستى گل را گزين ۞ تا شوى با خرمن گل همنشين ۞ زاغ چون مردار را شد همنفس ۞ يار او مردار
خواهد بود پس ۞ و نيز آيه ومن يطع الرسول فقد اطاع الله هر كه فرمان برد رسول را بدرستيكه فرمان برده
است خدا را و نيز آيه سپاره ششم از ركوع دوازدهم سوره مائده ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا الآيه
و هر كه دوست دارد خدا را و رسول او را و مومنان را بدرستى كه لشكر خداى ايشان غالب اند و نيز آيه سپاره
هفتم در ركوع دويم واطيعوا الله واطيعوا الرسول واحذروا الآيه و فرمان بريد خدا را و فرمان بريد رسول
را در آنچه امر و نهى ميكند و حذر كنيد از مخالف فرمان خدا و رسول و نيز آيه سپاره نهم در ركوع اول از
سوره انفال فاطيعوا الله ورسوله ان كنتم مومنين و فرمان بريد خدا را و رسول او را اگر هستيد مومنان و نيز
ركوع دويم آيه ومن يشاقق الله ورسوله الآيه و هر كه مخالفت خدا و رسول ميكند پس بدرستيكه سخت عذاب
و نيز در ركوع سويم آيه اطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه فرمان بريد خدا را و رسول او را و بنگرديد از اطاعت
و نيز آيه سپاره دهم از ركوع دويم واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا و فرمان بريد خدا را و رسول او را
و خلاف مكنيد و نيز آيه سوره توبه از ركوع دوازدهم ويطيعون الله ورسوله اولئك سيرحمهم الله و
فرمان ميبرند خدا را و رسول او را در همه امور آن گروه زود باشد كه رحمت كند خداى بر ايشان و نيز آيه پاره
هژدهم در ركوع هشتم از سوره نور ومن يطع الله ورسوله ويخش الله ويتقه فاولئك هم الفائزون و هر كه
فرمان برد خدا را و رسول او را و بترسد از خدا و بپرهيزد از خشم او پس آن گروه ايشانند [illegible]
و نيز آيه قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول بگو اى محمد فرمان بريد خدا را و اطاعت [illegible] و نيز آيه
اقيموا الصلاة وآتوا الزكاة واطيعوا الرسول و برپا داريد نماز را و بدهيد زكوة را و فرمان بريد
رسول را شايد كه شما رحمت كرده شويد و نيز در سپاره بيست دوم آيه واطعن الله ورسوله [illegible]
و رسول او را و نيز آيه ومن يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما و هر كه فرمان برد [illegible]
پس بدرستيكه بمراد خود فيروزى يابد فيروزى بزرگ و آن نعمات بهشت است و نيز در سپاره [illegible]
از ركوع دوم از سوره فتح فرموده ومن يطع الله ورسوله تا آخر آيه و هر كه فرمان برد [illegible]

در آرد خدای او را در بهشت که میروند از زیر مساکن بهشتیان جویها و هر که اعراض کند از اطاعت خدا و رسول او
عذاب کند او را خدای عذابی دردناک و در سیپاره بیست و هشتم و سوره مجادله گفته وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهٗ وَاللّٰهُ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و فرمان برید خدای را و رسول او را و در همه حال خدای دانا هست با نچه شما میکنید و نیز آیت
سوره تغابن وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید خدای را و اطاعت کنید رسول او را علی هذا القیاس

بیان آیات

الغرض این همه آیات دلالت میکند بر شرافت و عظمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که جای بجای متابعت
حبیب خود را متابعت خود گردانید و طاعت رسول خود را قرین طاعت خود گردانید و مخالفان حکم نبی خود را وعید
فرمود بعذاب دوزخ زیرا که اطاعت موجب حصول مفاد دینی و دنیوی هست و مبنی شرف اطاعت
را از احوال سگ اصحاب کهف چون متابعت ایشان کرد در طاعة خدا مستحق دخول جنت شد بیت

بیت

با بدان یار گشت همسر لوط ؛ خاندان نبوتش گم شد ؛ سگ اصحاب کهف روزی چند ؛ پی مردم گرفت
و مردم شد ؛ پس هرگاه که سگ متابعت نیکان بآن مرتبه رسید پس چه گمان هست با نها که متابعت
خدای و رسول او نمودند و از حاتم اصم منقول است که هر که دعوی میکند سه را بغیر سه آن کذاب هست

نقل از حاتم اصم

هر که دعوی جنت کند بغیر انفاق مال آن کذاب هست و هر که دعوی محبت خدا میکند بغیر از پرهیز
نمودن از محارم خدای آن کذاب است و هر که دعوی محبت نبی خود میکند بغیر محبت فقرا او آن
کذاب است و در تفسیر روح البیان مذکور است هر که اطاعت خدا و رسول کرد برسید بدرجات بلند تر نزد

نقل

خدای تعالی منقول است از بعض صلحا که گفت دیدم شبی در خواب که گویا قیامت بپا شد و مردمان
در حساب اند و گروهی بجنت میروند و گروهی بدوزخ گوید که من رسیدم بدروازه جنت و گفتم با اهل
جنت بچه عمل یافتید جنت را گفتند بطاعة رحمن و مخالفة شیطان باز آمدم بر دروازه دوزخ و گفتم با اهل
نار بچه عمل رسیدید بدوزخ گفتند بطاعة شیطان و مخالفة رحمن ﴿ کجا سر بر آریم از این عار و ننگ
که با او بصلحیم و با حق بجنگ ؛ نظر دوستان نادر کند سوی تو ؛ چو در روی دشمن بود روی تو ؛ و در حدیث است
کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی قیل و من ابی قال من اطاعنی دخل الجنة و من عصانی فقد ابی
پس آدمی را باید که اطاعة خدا و رسول کند و متابعت اولیاء الله را نیز بر خود لازم گیرد زیرا که مر انبیا را
وحی الهی می آید و اولیا را الهام ربانی هست و متابعت ایشان خالی از متابعت رسول نیست و فرمود
علیه السلام المرء مع من احب پس هر که دوست دارد انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحین باشد با ایشان

بعد وفات حضرت فراهم شده ذکر وی میکردند میگریستند و گریه می نمودند بسبب شوق و همچنین
از اکثر تابعین منقول است و نیز از علامات محبت حضرت آنست که دوست دارد آن چیزی را که منسوب
بحضرت است از آل و ازواج و اصحاب مهاجرین و انصار او که فرمود علیه السلام در شان حسنین رض
من احبهما فقد احبنی و در شان اصحاب فمن احبهم فبحبی احبهم و در شان انصار الایمان حب الانصار و در حدیث
ابن عمر من احب العرب فبحبی احبهم و در مقدمه شرح مقدمه ابو اللیث و در شامی حاشیه در المختار آورده اند
که فرمود علیه السلام ان سائر الانبیاء یفتخرون بی وانا افتخر بابی حنیفة من احبه فقد احبنی ومن ابغضه
فقد ابغضنی و نیز از علامات محبت آنست که دوست دارد در خوردن و نوشیدن چیزها را که دوست میداشت حضرت
رسالت پناه از اقسام کدوی سبز و حلوا و شهد و سرکه و نمک و زیتون وغیره چنانچه از حضرت انس رض مرویست
که چو دیدم رسول علیه السلام را که کدوی سبز را برغبت میخوردند از ان روز دوست میدارم او را و از سهل بن
عبدالله منقولست که علامت محبت خدا محبت قرآنست و علامت محبت قرآن و محبت خدا محبت پیغمبر است
و علامت محبت پیغمبر محبت سنت اوست و علامت محبت سنت محبت آخرتست و علامت محبت آخرت
بیزاری از دنیا است و از سفیان رحمه الله است که معنی محبت نبی علیه السلام متابعت اوست که
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و نیز گفته اند المحبة دوام الذکر للمحبوب و ایثار المحبوب والشوق
الی المحبوب باید دانست که حرمت نبی علیه السلام بعد وفات وی نیز لازم است همچنانکه تعظیم و توقیر
در حالت حیات او صحابه میکردند و این تعظیم و توقیر باید بوقت ذکر علیه السلام از ذکر حدیث و شمائل و
خصائل او و [illegible] و عزت و اصحاب و ازواج او و چنانچه ابراهیم تجیبی میگوید که بر هر مومن است که
چون ذکر او کنند یا نزد دیگری ذکر او شنود خشوع کند [illegible] و وقار و تسکین حرکات در خود هیبت و جلال گیرد چنانچه
اگر در زندگی علیه السلام حاضر بودی میشد و با وقار و تکا آشتی و قتاده گوید بلند کرد خدای تعالی نام او
علیه السلام در دین و دنیا نیست هیچ خطیبی و تشهدی و نمازگزاری مگر آنکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان محمدا رسول الله و مرویست از ابو سعید خدری رض که فرمود علیه السلام آمد نزد من جبرئیل گفت
که پروردگار تو میگوید که میدانی که چگونه [illegible] ذکر تو بلند کردم گفتم خدا میداند گفت میفرماید جعلتک ذکرا من
ذکری فمن ذکرک ذکرنی یعنی گردانیدیم ترا ذکری از ذکر من پس هر که ذکر تو کرد ذکر من کرد و روایت
میکنند از عمر رض که گفت یا رسول الله از فضیلت تو نزد خدا اینست که گردانید اطاعت ترا اطاعت خود و فرمود من یطع

الرسول فقد اطاع الله و قل ان کنتم تحبون الله الایه وگردانید بیعت تو بیعت خود که ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله وگردانید ترا عروة الوثقی چنانچه عبدالرحمن سلمی رحمه الله درآیة فقد استمسک بالعروة
الوثقی مراد از ذات بابرکات نبی آخرالزمان نوشته اند و سوگند یاد کرد بروز ولادت تو چنانکه در تفسیر
فتح العزیز و تفسیر مرادی از مفسرین نقل فرموده اند که مراد از والضحی روز ولادت پیغمبر علیه السلام است
چه آن روز بزرگتر روزها است و سوگند خورد بشهر تو که لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد یعنی سوگند
نمیخورم بدین شهر و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق است و محل حج بیت
بیت الحرام و جای ولادت تو است قسم راند و مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه علیه السلام و در آن
معلوم شود که شرف مکان بمکین است قطعه اے کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف ؛ وی مرده را ز قدم
پاک تو صد ضیا ؛ بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ ؛ یثرب ز خاک پای تو یافته رونق و بها ؛ و سوگند یاد کرد
بزمانه تو که والعصر یعنی سوگند بزمانه تو ای محمد و بمکان ولادت تو در آیة و انت حل بهذا البلد و ملتها
و هذا البلد الامین و بشب معراج تو در کلمه واللیل ؎ محمد عربی کآبروی هر دو سرا است ؛ کسی که خاک درش
نیست خاک بر سر او ؛ اے گفته ثنا ات ایزد پاک ؛ لولاک لما خلقت الافلاک ؛ و در تفسیر روح البیان
مذکور است که کافر در قرآن بچهار وجه است یکی ضد مومن که الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و
دویم بمعنی انکار که و من کفر فان الله غنی عن العالمین ای انکار وجود حکم فرضیت حج را سوم ضد
شاکر که و اشکروا لی و لا تکفرون چهارم بمعنی بیزاری که و یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض یعنی روز
قیامت بیزار شود بعضی از شما ببعض کذا فی التیسیر و امام بغوی رحمه الله گوید کفر بچهار نوع است
کفر انکار و آن آنست که نشناسد خدا را و نه اعتراف کند باو و کفر جحود و آن آنست که بشناسد [illegible]
بدل و بزبان اقرار نکند چون کفر ابلیس و کفر عناد و آن آنست که اعتراف بدل کند بزبان [illegible]
چون کفر ابوطالب که گفت ؎ و لقد علمت بان دین محمد ؛ من خیر ادیان البریة دینا ؛ [illegible]
و حذار مسبة ؛ لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ؛ و کفر نفاق و آن آنست که اقرار بزبان کند [illegible]
یقین نکند و جمیع انواع در کفر برابر اند و کافر بمعنی ساتر است و لهذا کشت کار را کافر [illegible]
که او تخم در زمین پوشیده میکند و ایشان که ضد مومن اند حق را دیده [illegible]
بخدا و رسول او نیارند و از اطاعت خدا و رسول اعراض میکنند [illegible]

فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ ای ساترین یعنی خدا دوست نمیدارد آنکسان را که می پوشند نعمت
خدا را زیرا که او تعالی پیغمبر خود را باظهار نعمت امر فرمود که وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ یعنی بنعمت پروردگار
خود حدیث کن که تحدث بنعم شکر منعم است و نعمت چیزیست محبوب و منعم را بخلایق تا مشکور
شود یا نه حق سبحانه حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج چون ذکر منعم بشنوند میل کنند
و او را دوست دارند پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من کن و دوست من آنست
که متابعت تو کند و هر که متابعت تو کند او را من دوست میدارم و گناهان او را بیامرزم که قُلْ اِنْ کُنْتُمْ
تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ
فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم
را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوت انبیا و صفیا و اسکان جنت و بنفس قدسیه و
بملکات روحانیه و کمالات جسمانیه وَنُوْحًا و برگزید نوح را بطول عمر و تربیت سفینه و نسخ
شریعة متقدمه و استجابة دعا در حق کافران و مومنان و گردانیدن ذریة او باقی وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ و آل ابراهیم
را و آن حضرت اسمعیل و اسحاق و دیگر پیغمبران از اولاد ایشان از آنجمله پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم اند و بنفس ابراهیم نجات
از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه وَاٰلَ عِمْرٰنَ و آل عمران را که عیسی و مادر او مریم بنت
عمران بن ماثان بن العازر بن ابی هود بن زربابل بن سالیان بن یوحنا بن اوشا بن ادموذ بن
منشا بن حارقا بن یوثام بن عزریا بن یوزام بن ساقط ابن ایشا بن راحبعم بن سلیمان بن داود
علیهما السلام ابن ایشا بن عوبل بن سلمون بن باعز بن محشون بن عمیاداب بن رام بن حضروم بن فارص
بن یهودا بن یعقوب و گویند آل عمران موسی و هارون پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی
بن یعقوب علیهما السلام اند و میان این هر دو عمران مدت یکهزار و هشت صد سال گذشته عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
بر عالمیان زمان ایشان ذُرِّیَّةً بدل است از آلین و ذر بفتح ذال بمعنی انتشار و تفریق است و نسل آدمی
را ذریة گویند زیرا که پراگنده فرمود ایشان را در زمین یا بجهت آنکه بیرون کرد خدای تعالی نسل آدم را از پشت
او چون ذر که جمع ذره است دانه خورد تر مورچه را گویند بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ در موضع نصب است یعنی همچنین
برگزیده فرزندان این پیغمبر را برخی از ایشان از برخی زیاده شد مراد اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده
وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنونده است مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله واحباؤه یا مر سخن نصاری

که نبیرهٔ عمران یا ابن الله گفتند علیهم ما هست با غرض فاسدهٔ ایشان ازین مقالات آورده اند که
عمران نیک مردی بود از اولاد سلیمان تعلق بود و او را حنه نام که خواهر او در نکاح ذکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده
بود در حالت توجه عبادت آنچه خوش داشت در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا فرستادمی
چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای تعالی چون بزاد دختری غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل
او ترحم فرمود دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود این است که حق از حکایت او میفرماید
اذ مضروب یاد کرد است قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بنت
مادر مریم بتول جده حضرت عیسی که حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت لک
ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم برای تو والنذر ما یوجبه الانسان علی نفسه ما فی بطنی آنچه در شکم من است
یعنی فرزند محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان
خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان
انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این چه کردی شاید در
شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه
نذر کردم انک انت السمیع بدرستیکه تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم و دانائی بقصد من در باب
نذر که غیر رضای تو نخواستیم باید دانست که عطا فرمود خدای تعالی این امت را بغیر سوال آنچه که عطا فرمود
پیغمبران سابقین را نیز که فرمود در حق حضرت ابراهیم واتخذ الله ابراهیم خلیلا و در حق این امت
یحبهم و یحبونه حکایت کرد از یوسف که فرمود حضرت یوسف انت ولیی فی الدنیا والآخرة و در حق
امت ارشاد شد الله ولی الذین آمنوا و فرمود هود لیهم الیوم بما کانوا یعملون و خبر داد از حضرت
لا تخزنی یوم یبعثون و در حق این امت فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه
همچنین در حق انبیا فرمود ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و در حق این امت
فرمود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی روایت کنند که روزی مادر حضرت مریم زنی
که بچه خود را دانه میخوراند گفتند که اگر خداوند تعالی مرا فرزند عنایت کند او را آزاد کنم از قید تعلقات دنیا تا خدا
را پرستد و در آن زمان فرزندان برای خدمت مسجد قدس نذر میدادند
بجا ها او را پیچیدندی به بیت مقدس بردندی و خادمان مسجد او را پرورندی چون فرزند

خدمت مسجد از جاروب کشی و چیره برداری و قندیل افروختنی میکرد و چون بالغ شدی او را اختیار بود
خواستی بر همان صفت میبودی و خواستی بشغل خود مشغول شدی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که بنهاد
بار خود را ضمیر عائد بجنبست یا نذیره قَالَتْ گفت حنه بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا ای
پروردگار من بدرستیکه من نهادم آن بار أُنْثَىٰ حال است از ضمیر متصل که در وضعتها است یعنی زائیدم
فرزند ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ و خدای داناترست بآنچه بار بنهادم حفص وضعتُ خواند یعنی خدای
داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و بقرأت بکر این جمله مقوله قول حنه است و بقرأت حفص مستانفه من قول الله
تعالی وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت حنه که نیست فرزندی که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچون
فرزند ماده که بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا و بدرستیکه من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان
است امة الله یعنی کنیزک خدائی یا عابده و خادمه خدا است و نام نهادن حنه دختر خود را دلالت میکند
بر آنکه عمران قبل ولادت مریم وفات یافته زیرا که حق و تولیت نام نهاد فرزند به پدرست نه بمادر وَإِنِّي
أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و بدرستیکه من در پناه می آورم او را بحضرت تو
و فرزندان او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده و یا از مس او از برکت دعای حنه مریم و عیسی از مس
شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت
ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که از این صورت محروس بودند فَتَقَبَّلَهَا
رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ پس فرا پذیرفت مریم را بمکان پسر پروردگار او به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه
وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد او را نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت
بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت و بود در آن زمان چهار هزار محرر مثل مریم مگر اشتهار نیافت
کسی از ایشان مثل اشتهار مریم و در این آیه تنبیه است بآنکه باید بنده را که نفس خود را مقصر داند در عمل
بجهت اظهار افلاس و اظهار اخلاص رزقنا الله و ایاکم طریقت هلیست که اهل یقین نکوکار بودند
و تقصیر بین و در تفسیر روح البیان فرموده فعلی السالک ان یجتهد فی الطاعات بالاخلاص ولا یغتر
بالعبادات اعلم نصیبی الی غایة الغایات فی روضات الجنات چه زرها بخاک سیه در کنند که باشد که
روزی مسی زر کنند یعنی کیمیاگر دراهم بسیار زیر خاک میکنند یعنی خرج میکنند بجهت تحصیل زر تا که
مس شود زر از به چیزی خریدن نکیست چه خواهی خریدن به از وصل دوست آورده اند که چون حضرت مریم

تنبیه

بسن بالگی رسیدند بانواع عبادت بر همه احبار غالب شدند مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده
سدنه و احبار را گفت خذوا هذه النذیرة فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خدای است بزرگان
بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه قلمهای خود را که
بدان کتابت توریت میکردند بکنار اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب بماند
پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بن اذن بن مسلم بن صدوق از اولاد سلیمان ابن داود
بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا سپرد حقتعالی مریم را بزکریا و زکریا
او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه
که جز بنردبان صعود بران میسر نشدی برای تربیت داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه
بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و حفاظت و حراست او باقصی الغایات کوشش نمودی تا مریم بزرگ
شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لائح گشت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ هرگاه که درآمدی
بر مریم زکریا بغرفه که مریم آنجا می بود وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا یافت نزدیک او رزقی که آن میوه تابستانی
بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید قَالَ
يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا گفت ای مریم از کجاست ترا این میوه در غیر وقت او قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
گفت مریم در حالت صغر سنی چنانکه گفت عیسی در مهد این رزق که می بینی از نزدیک خداست و ظهور این
رزق در غیر موسم بجهت کرامت مریم بود زیرا که مریم ولیه بود نه نبیه بخلاف اشعری که ایشان قایل نبوت
وی است و فرق میان کرامت و معجزه آنست که آنچه که ظاهر شود از ولی بغیر دعوه نبوت و با قرار نبوت
نبیی و معجزه آنست که ظاهر شود از نبی وقت به دعوی نبوة و معتزله منکر اند از کرامت اولیا و انبیا که
قبل از نبوة باشد و هر که منکر کرامات اولیاء است منکر قرآن است چون قصه مریم و قصه اصحاب کهف که تا سه
صد و شصت و نه سال در خواب رفتند لباس ایشان کهنه نشد و موی و ناخن ایشان دراز نشد
و قصه آصف که آورد تخت بلقیس را از راه یکماه قبل از چشم زدن و هر که منکر این آیات قرآن است کفر
بروی عاید است كَرَامَاتُ الْوَلِيِّ بِدَارِ دُنْيَا * لَهَا كَوْنٌ فَهُمْ أَهْلُ النَّوَالِ * وَلَمْ [illegible] قَطُّ [illegible] نَبِيًّا او
رَسُولًا فِي احْتِمَالِ محققان گفته اند که ذکوریت شرط نبوة است و گفته [illegible] حریة نیز [illegible] شرط نبوت است
و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجره و حوا و یوحابذ ام موسی بن یعقوب [illegible] حضرت [illegible]

مگر مذہب صحیح آنست کہ زنان نبی نمی شوند بدلیل آیۃ وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیہم ونیز انوثہ
منافی شہادۃ ودعوۃ است ونیز زنان ناقصات العقل والدین اند وپیغمبر عاقل تر وکامل تر از اہل زمانہ
خود میباشد وآنچہ در خبر است اربع من النبیات ام موسی وام عیسی وامراۃ فرعون وحوا زوجہ آدم از جملہ
احادیث مخالف قرآن است وعمل کردہ کسی بر این خبر مگر ابو الحسن اشعری ع وما کانت نبیا قط انثی
ولا عبد ولا شخص ذو افتعال یعنی صاحب کردارہائے ناشایستہ چون سحر وکذب ہکذا فی کتب العقاید ان اللہ
یرزق من یشاء بغیر حساب یعنی ہستیکہ خدا روزی میدہد ہر کرا میخواہد بیشمار از جہت کثرت
یا بغیر استحقاق مرزوق ودر تفسیر زاہدی فرمودہ کہ گفت مریم انا مشغولۃ بالعبادۃ ومن صار مصروفا علی بابہ
بالعبادۃ فہو یرزقہ بغیر تکلف ومشقۃ کما قال تعالی ومن یتق اللہ یجعل لہ مخرجا ویرزقہ من حیث لا یحتسب ودر تفسیر
امام اسمعیل رحمہ اللہ آوردہ کہ درین آیۃ دلیلیست صحیح بر جواز کرامات اولیاء اللہ قدس اسرارہم ودر خرائج
کہ روزی حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا دو نان وپارۂ گوشت پختہ در خدمت آنحضرت در خوان نہادہ
وخوان پوش بران انداختہ آوردند آنحضرت خوان پوش را از ان طبق برداشتند ودیدند کہ آن خوان از نان
وگوشت پر است حضرت فاطمہ رض ازین ماجرا در حیرت آمدند ودانستند کہ این از جانب خدائے است
فرمودند حضرت رسالت ای فاطمہ انی لک ہذا عرض کرد فاطمہ رض ہو من عند اللہ ان اللہ یرزق من
یشاء بغیر حساب فرمودند علیہ السلام الحمد للہ الذی جعلک شبیہۃ سیدۃ بنی اسرائیل باز بر آنخوان فراہم
شد علی وحسن وحسین وفاطمہ وجمیع اہلبیت با رسول اللہ وخوردند از ان طعام وسیر شدند وطعام باقی
ماند تا آنکہ تقسیم فرمود فاطمہ رض آنرا بر ہمسایہای خود وسہل بن عبد اللہ گفتہ کہ از بزرگترین کرامات
آنکہ بدل کنی خلق بد را از اخلاق خود یعنی نیک خلق شوی وشیخ ابو العباس رحمہ اللہ میفرمایند کہ این
شان نیست کہ بسجود آدمی زمین را بلکہ شان او است کہ بہ بسجود او ہا نفس خود را وگویند کہ روزی
بحضرت ابی یزید بسطامی گفتند کہ فلان کس بر روے آب میرود فرمود کہ ماہی از وعجیب تر است گفتند
فلان شخص بہوا میرود گفت پرندہ از ان عجب است گفتند فلان آدمی در یک روز بمکہ بر رود وباز آید
گفت ابلیس از وعجیب تر است کہ در یک لحظہ ہمہ زمین را سیر میکند وحال آنکہ لعنہ خدا است پس سیر حقیقی آنست
کہ طی کند مسافت دنیا را از خود تا کہ بہ بیند آخرت را نزدیک تر بسوی خود از خود زیرا کہ طی زمین از بلاد بہ بلاد
گاہی میکشد ترا از بر ... پندار وطی مسافت دنیا میرساند ترا بواحد قہار نقلست از عنوان واسطی کہ گفت

کشتی من بشکست ومن با زوجه خود بر یک تخته نشسته ماندیم ودرین بین دختری متولد شد وزن من فریاد العطش العطش
آغاز نهاد وچون سر خود را بالا کردم دیدم که شخصی در هوا نشسته است ودر دست خود زنجیر زر که در آن کوزه از یاقوت سرخ
آویخته است میدارد وبه من میگوید بیا وبنوش آب را پس گرفتم آن کوزه را ونوشیدم او را ویافتم او را پاکیزه تر
از مسک وشیرین تر از شهد وگفتم مرا واسپس (?) انت یرحمک الله گفت که من غلام مولای توام گفتم چگونه رسیدی
باین شان ومنزلت گفت گذاشتم هوای را برضای خدا پس مسخر وفرمان پذیر کرد مرا هوا را باز از چشم
باید بدید شد حکایت کند که حضرت سفیان ثوری رح را در سفر حج اتفاقی افتاد با پیر مرد اعمی که ناگاه درنده
پیدا شد گفت سفیان که نمی بینی که درنده می آید گفتند مترس گرفت هر دو گوش او را وحرکت داد ودنبال خود
وگردنش نهاد گفت سفیان این چه شهرت است گفت که اگر خوف شهرت نبودی هر آینه زاد خود را بر پشت
این نهادی تا آنکه رسید بمکه همراه سفیان بیت تو هم گردن از حکم داور مپیچ که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ
چون دوست دارد ترا که در دست دشمن گذارد ترا هُنَالِكَ در آنوقت که زکریا ثمره تازه ومیوه
هنگام طمعش افتاد وبا وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار
خود را قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً گفت ای پروردگار من بخش مرا از نزدیک خود فرزندی
پاک از آلایش گناه یعنی فرزند نیک با برکت متقی إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستیکه تو از کرم شنونده دعا
یعنی اجابت کننده ای کما فی قوله سمع الله لمن حمده فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کرد او را فرشتگان
وگویند همین جبرئیل بوده وبجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرده وَهُوَ قَائِمٌ حالست از مفعول
ندا ای حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگذارد در مسجد یا در محراب مریم یا در محراب
کردنست أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مفعول دوم نادته است ای بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا بفرزندی که نامش
یحیی است ومعنی یحیی آنست که نام پدر او بدو زنده باشد یا دین بدو زنده گردد یا قوت با حیات [illegible]
یا مردان بوعظ وپند او زندگی یابند مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ تصدیق کننده این فرزند او کننده باشد وایمان آرد
بعیسی که او کلمه است یعنی عیسی کلمه است این گفته شد که بی پدر متولد شد وبکلمه کن پیدا شد واز سدی منقول است
که روزی مادر یحیی با مادر عیسی گفت آیا خبر داری از حمل من گفت مریم من نیز حامله ام گفت مادر یحیی [illegible]
فرزندی که در شکم من است سجده میکند فرزندی را که در شکم تو است پس اینست تاویل [illegible]
وحضرت یحیی بشش ماه از حضرت عیسی بزرگتر بود وکشته شد یحیی قبل از عروج عیسی بآسمان [illegible]

معطوف بر مصدقا ست ای مهتری بحلم و علم و تقوی که شر الطیبات ارث است وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری نازل شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید چون زکریا را بحنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بتحقیق فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی گویند در آن وقت عمر زکریا نود و نه سال بود و عمر زن وی نود و هشت سال بود وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ و زن من یعنی ایشاع او خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ الله مبتداء و یفعل خبر اوست و کاف در موضع نصب است بجهت آنکه کاف در اصل نعت مصدر محذوف است ای خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن کردن

مثل این کار عجیب و صنع بدیع که فرزندی پیدا میکند از شیخ فانی و از عجوز عاقر قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشان بولد خبردار کند قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ گفت جبرئیل که خدای میگوید که نشانه حدوث ولد تو آنست که سخن نگوی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا بسر یا بدست یا بر زمین نویسی و تعبیر کرده شد رمز بکلام بجهت آنکه حاصل میشود از رمز آنچه حاصل میشود به کلام و اهل اجابت در اشته اند استثنا متصل از و وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را درین ایام بطریق شکر كَثِيرًا بسیار بر حصول تفضل و انعام او وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ و تسبیح گوی او را در شبانگاه یعنی از زوال تا غروب وَالْإِبْكَارِ و بامداد یعنی از طلوع فجر تا وقت چاشت و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در تفسیر روح البیان در آیه وَاذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا دو قول بیان کرده اند یکی آنکه ارشاد شد بحضرت زکریا که نگاه داشتن زبان خود از امور دنیا مگر به اشارة اما در ذکر و تسبیح زبان وی جدید بود و شد این از معجزات باهره دوم آنکه مراد از ذکر قلبی است زیرا که اهل الله مستغرق اند در بحر معرفت خدا عادت ایشان در ابتدا بمواظبت ذکر زبانی است بحدیکه دل او از نور ذکر خدای تعالی پر میشود و زبان او ساکت میشود و ذکر قلبی باقی میماند و از اینجا گفته اند من عرف الله كل لسانه پس حضرت زکریا مامور شد تا بسکوت زبان و هم باستحضار در ذکر و معرفت در بر مواظبت این هر دو باید دانست که ذکر لسانی بنسبت ذکر قلبی تنزل است رو میکند چون حضرت عیسی با علی مراتب ذکر رسید نه

نزد ایشان ابلیس آمد و گفت یا عیسی از ذکر بعد حضرت عیسی از امر او بذکر در حیرت ماندند زیرا که کار او منع کردن
از ذکر واز گناهای نیکو من بعد معلوم کردند که خوہست آن لعین که اغوا کند واز ذکر قلبی بذکر لسانی آرد و بود
این تنزل بہ نسبت مقام او علیه السلام پس اہل عقل را باید که مواظبت کنند در شب و روز بر ذکر زیرا که ذکر دور میکند
نفس را و چون ہوای از باطن دور شد شیطان را در ان راہی نباشد که بان راہ آید زیرا که دروازہا منهیات
بند شدند و دل صاف شد که مکدر نشود و ثبات نیفتاد از آئینه گرد که صیقل نکرده و چون رنگ خورد و در خبرست
که ذکر خدا نشان ایمان ہست و بیزاری از نفاق و حصار است از شیطان و پناہیست از آتش دوزخ و ہم
در خبر ہست که سخت ترین کارہا سہ ہست ذکر خدا در ہر حال که باشد و آسان گرفتن برادر مومن از رنج و
انصاف دادن از نفس خود و ہم در خبر ہست که حق تعالے فرمود من با بنده خویشم چون مرا یاد کند و دو لب ف
من بجنباند و ہم در خبر ہست که ذکر کردن خدا با مداد و شبانگاه فاضلتر ہست از تیغ زدن در راہ خدا و ہم
در خبر ہست که فاضلترین بندگان نزد خدا کسی ہست که خدا را بسیار یاد کند ہمچنین ہست در ... و ہم در خبر
که بہترین ذکر لا اله الا الله ہست و بہترین دعا الحمد لله فرمود خدا که لا اله الا الله محمد رسول الله حصن من ہست
پس ہر که داخل شد در حصن من ایمن شد از عذاب من و ہم در خبر ہست که ہر که این کلمه بگوید بعقیده ...
تعجب پس بدین کلمه وی طائری ہر و زیر عرش در تسبیح گویان تا قیامت باشد پس نوشته شود ثواب
تسبیح مرگوینده این کلمه را و ہم در خبر ہست که ہر که یکبار این کلمه را بگوید بیامرزد ... اگر چه ...
دریا باشد و در خبر ہست ہرگاه که بگذرد مومن بر مقابر بگوید کلمه توحید لا اله الا الله وحده لا شریک له ...
یحیی و یمیت و ہو حی لا یموت بیده الخیر و ہو علی کل شی قدیر پس حق تعالے آن ...
را بیامرزد و بنویسد برای او ہزار ہزار نیکی و محو کند از وی ہزار ہزار بدی و ... ہزار ہزار درجه
در بہشت گند در مکارشدی و شاه محیا قلندر رح بشیخ عبد الرسول در مکتوبی نوشته ... ہفتاد
ہزار بار کلمه لا اله الا الله بگوید و ثواب آن بمیت بخشد اگر میت اہل عذاب باشد نجات یابد ...
درجات یابد شیخ ابو الربیع مالقی رحمه الله گفت که من ہفتاد ہزار بار ذکر لا اله الا الله ... نیت ...
معین نکرده بودم روزی بر مائده طعام حاضر شدم با جماعت و با ایشان کودکی بود صاحب کشف ... آن کود
دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتند چرا گریستی گفت اینک دوزخ مشاہده میکنم ... در وی
میبینم شیخ در باطن خود گفت خداوندا تو میدانی که ہفتاد ہزار بار کلمه لا اله الا الله نعتم ... دادم

کودک از دوزخ معین گردانیدم گفت چون من این در باطن خود تمام کردم کودک بخندید و بشاشت نمود گفت
مادر خود را که سیم گرا از آتش خلاصی یافت الحمد لله بس بطعام خوردن مشغول شد شیخ ابوالربیع میگوید که مرا صحت
خبر نبوی در باب ثواب کلمه بکشف کودکی معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی علیه السلام از ینجا آست
که مردمان در عرب و عجم بروز سیوم که او را در عرف عربان یوم قرائة گویند جمع شده کلمه لا اله الا الله میخوانند
و نیز سیاره خوانی میکنند و هر کس لائق قدرت خود طعام بروح میت می بخشد چنانچه در تنبیه الغافلین فقیه
ابو اللیث رحمه الله و در کتاب روضة الریاحین امام عبدالله یافعی آورده اند که صالح مری قصد مسجد جامع
کرد تا نماز صبح انجا گذارد و بر گورستان بگذشت و ساعتی پهلوی خویش بر گوری نهاده بخفت و در خواب
دید که مردگان از گورها برمی آیند و حلقه حلقه نشسته حدیث میکنند و در ان میان جوانی دیدم غمناک بجامه
ریمناک که در گوشه نشسته بهت ساعتی بر نیامد که طبقها دیدم که می آیند و دستارها بران کشیده اند و هر مرده
طبقی از ان خود می ستد و در گور خود میبرد همه رفتند و ان جوان بماند وی را هیچ طبق نماند غمناک برخاست
که بگور خود فرو رود صالح او را گفت که یا عبدالله چیست که ترا غمناک می بینم و این چه بود که دیدم گفت دیدی
این طبق ها را گفتم آری گفت این کردارها و لطفهای زندگان است که مردگان خویش را می کنند چون بر
مردگان فاتحه و درود میکنند بشب آدینه آن ها را نزدیک ایشان آرند و من مردی غریبم که مادرم بعد از
وفات من شوهر کرد و مرا فراموش ساخت و هرگز مرا یاد نکند بخرقه و نه بلقمه کیست از من سزاوارتر بغم صالح
نشان مکان مادر او از وی پرسیده بشهر آمد و با وی ملاقات نمود و قصه پسر وی از وی بگفت و چون آن
زن این قصه شنید زار زار بگریست و یکهزار درم بصالح داد تا که بر فرزندم صدقه کند صالح آن هزار درم
را در میان هفته صدقه کرد چون شب آدینه دیگر آمد باز در ان گورستان آمد و همچنان بخواب رفت باز
همچنان معامله دید و در ان میان جوانی را دید شادان و لباس سفید پوشیده نزدیک وی آمد و گفت یا صالح جزاک الله
ترا جزاے نیک و هدیه که با من کردی هدیه بمن رسید گفتم شما مردگان روز آدینه را می شناسید گفت آری
می شناسیم و مرغان اندر هوا نیز می شناسند و میگویند سلام باد ا روز نیک را یعنی جمعه در خبر است هر که درود
فرستد بر من روز جمعه چهل بار خداے تعالی گناهان او را چهل ساله پاک سازد و نیز فرمود که هر که بر من هر روز صد بار
درود گوید حق تعالی صد حاجت وی را رفع گرداند از ان حاجت هفتاد در آخرت و سی در دنیا باشد ازینجا
قیاس کن که فائده ذکر چه قدر است باید که در هر حال در هر وقت در هر روز چه صبح چه شام چه در بر بحر چه

در صحت چه در مرض چه قیام چه قعود از ذکر غافل نباشند کما قال تعالی فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُودًا وَّعَلٰى جُنُوبِكُمْ و در
همین آیه وَاذْكُرْ رَّبَّكَ كَثِيرًا وَّسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ اذا قام الصلوة الذکر فی کل حین او خلنا الجنة مع عباده الصالحین
اجمعین وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهة گفتند يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ
اصْطَفٰىكِ ای مریم بدرستیکه خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا بپرورش داد ترا نعمت
نزد زکریا و رزق داد ترا از سوای جنت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک و کفر و معصیة یا از خاذ در
که زنان را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه عادات قبیحه یا از مس مردان وَاصْطَفٰىكِ و تکرار از برای
تاکید است یعنی و بی شک و بی شبه ترا برگزید عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ بر زنان عالمیان با آنکه ترا بی شوهر فرزند داد
بنفخه جبرئیل مخصوص گردانید يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ ای مریم فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را
وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ و سجده کن خدای را و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت
بگذارد با اخیار بیت المقدس آورده اند که مریم چنان قیام کرد در نماز بحدیکه هر دو پایش ورم گرفت و خون در ریم
جاری شد ذٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیت ها از حدیث مریم و زکریا و یحیی علیهم السلام مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ
از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وحی میکنیم بزبان جبرئیل تو میفرستیم و
وحی در قرآن مجید بچند معنی آمده است یکی بمعنی ارسال انبیاء چون آیه نُوْحِيْٓ اِلَيْهِمْ دوم بمعنی الهام چون
آیه وَاَوْحَيْنَآ اِلٰٓى اُمِّ مُوْسٰٓى سوم بمعنی القاء معنی مرادی که بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا چهارم بمعنی اشارت که فاوحی
اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُكْرَةً وَّعَشِيًّا و اصل این همه اعلام و آگاه نمودن است به پوشیده وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی
تو نزدیک احبار بیت المقدس وقتی که اختلاف کردند در پرورش مریم اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ چون آن کسانیکه میانداختند
از برای قرعه قلمها کتابت توراة یا تیرها بطریق ترک در جوی اردن تا بدانند اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ که کدام ازیشان
کفیل آن شود و تعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ و نبودی تو نزدیک ایشان آن وقت که مخاصمت
میکردند برای کفالت مریم و درین آیه دلالتی است واضح بر فضیلت مریم که برگزیده او را بر زنان عالمیان
مرویست از ابن عباس رض که فرمود حضرت رسالت علیه السلام سیدة نساء العالمین مریم ثم فاطمة ثم خدیجة
ثم آسیه این حدیث حسن است بر وفق آیه که دلالت میکند بر فضیلت مریم بر جمیع زنان عالمیان و حضرت انس رض
روایت کرد که فرمود علیه السلام حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمة
بنت محمد و آسیه امرأة فرعون این حدیث دلالت میکند بر فضیلت این چهار زنان بر جمیع زنان عالم

اهل کمال از مردان بسیار اند و از زنان سوای این چهار زنان در کمال رسیده اند یعنی کمال بر در تقوی حسن
خصائل است و نبوة سزاوار برای زنان نیست زیرا که مبناء نبوة بر اظهار دعوة است و برای استتار است پس
در حق ایشان نبوة کمال نمی‌دارد بلکه کمال در حق ایشان صدیقیة است که آن قریب نبوة است و صدیق آنست
که در جمیع احوال و اقوال و افعال خود صادق باشد بالجمله بعض از زنان کاملات عارفات و فاضلات بمقام رجال الله
و همچنین زنان در حقیقت مردان اند چنانچه سوال کرده شد عارفی از ابدال گفت اربعون نفسا گفتند چرا نه گفتی
اربعون رجلا گفت زیرا که در ایشان زنان هم اند قال بعضهم ولو کان النساء کمن ذکرنا ۞ لفضلت النساء
علی الرجال ۞ فلا التانیث لاسم الشمس عیب ۞ ولا التذکیر فخر للهلال ۞ و مناسب این حکایت ام والده
شیخ ابی عبدالله بن خفیف رحمهما الله است و پسر ایشان ابو عبدالله برای دریافت برکات شب قدر در عشره اخیره
از رمضان المبارک بیدار میماند و بالای بام خانه نماز تمام شب میخواند و والدهٔ ایشان در خانه متوجه بسوی خدای
بود که ناگاه در شبی از عشره اخیره رمضان شریف انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شد ایشان آواز دادند که
پسر خود محمد آنکه میجوئی تر در من است بیا نزد من پس محمد از بام نزول نمود دید انوار شب قدر را و افتاد بر پای مادر خود
و میگفت دانستم رتبه والده خود از وقتیکه مشاهده کردم این ماجرا را پس این بود حال والده ایشان پس ببین
ای برادر چگونه ارشاد کرد پسر خود را و چگونه فائق بودند بر پسر خود در فضل و شرف با وجود کثرت ریاضت
و اجتهاد محمد پس ظاهر شد که برخی از زنان افضل از مردان اند و این فضیلت بسبب وصول ایشان بجناب
قدس است و نیست این وصول مگر بحسن استعداد و هدایت خاص از جانب پروردگار سعدنا الله و ایاکم و نعوذ
بالله من نساء زماننا لا یری فیهن من هی من اهل التقوی در حدیث شریف است که صنفان من اهل
النار لم ارهما یعنی در زمان علیه السلام نه بودند بسبب طهارت آن زمان بلکه پیدا شد بعد آن قوم معهم سیاط
یعنی از آن قومی است که در دست ایشان چابکها باشند کاذناب البقر یضربون بها الناس یعنی مردمانیکه
ایشان میزنند و زنان را باطوف کننده بر دروازه های ظالمان چون سگان که میرانند مردمان را از آن
دروازه‌ها بدون ... و نساء یعنی صنف دوم زنان است که کاسیات ای صاحب لباس اند در حقیقت عاریات
یعنی برهنه اند و باطن از لباس تقوی یا صاحب لباس اند در ظاهر و در حقیقت برهنه اند چون زنان این زمانه
که می پوشند یا در لبسه و گلشن و کرتی چهار انگشت و از اریا نزده و هفده کلی که تمام بدن از آن ظاهر میشود
و حوالی لا قوة الا بالله العلی العظیم ممیلات ای لها ای مردان بفساد مایلات ای بسوی مردان رو

کاسمنة النجت یعنے سرانشان ببخنیے وموبابا کلاد وکلاه مثابه کوهان شتر باشد که الممائلة یعنے علاء کوهان میل کند
بسبب کثرت پیلاید خلن الجنة ولایجدن ریحها وان ریحها لیوجد من مسیرة کذا وکذا ای در یافته خواهد شد از راه چهل
ساله و محققان گفته اند که علامة زن صالحه آنست که از خدای بترسد و زیوران عفة باشد یعنی پارسا باشد و عبادت
آن بعد از ادای فریضها فرمان برداری شوهر باشد وهمة ان استعداد مرگ باشد ـ ۵ اگر پارسا باشد و خوش سخن
نگه در نکوئی و زشتی مکن ۞ زن خوب خوش طبع گنجست و مار ۞ رها کن زن زشت ناسازگار و لنعم ما قال السعدی
چه نغز آمد این یک سخن زان دو ش ۞ که سرگشته بود نماز دست زن ۞ یکی گفت کس را زن بد مباد ۞ دگر گفت
زن در جهان خود مباد ۞ زن نو کن ای دوست هر نو بهار ۞ که تقویم پارین نیاید بکار و در حدیث است
که سه گروه در دوزخ همچون زندگانی و دنیا هفت بار باشند یکی زنان فربه به گوشت ولاغر در امور دین دوم
زنان پوشیده از لباس و برهنه از شرم سوم عالمان در امور دنیا و جاهلان در امور آخرت وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِکَةُ بدل است
از وَاِذْ قالت الملٰئکة و منصوبست بعامل ناصب آن یعنی دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و صحیح آنست که جبرئیل
گفت یٰمَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِّنْهُ ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه از وی مراد حضرت
عیسی است و او را کلمه از ان گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده
شده است اما آن سبب صف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم توانند
بود پس گردانیده شد عیسی باین اعتبار نفس کلمه اسْمُهُ الْمَسِیْحُ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ نام آن کلمه مسیح لقب است
و عیسی اسم و تقدیر لقب بر اسم وجه تعظیم است چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است مسیح بعبری اشیحا است
یعنی مبارک و در تفسیر تیسیر است اللقب اذا عرف صار کالاسم وَجِیْهًا حال است از کلمة و تصاحب
حال از نکره جائز است بجهت بودن آن موصوفه فِی الدُّنْیَا روشناس تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت
یا محافظت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان و پیروی آن بمذهب
حنفی یا بقتل دجال وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بشفاعت با علو درجه در بهشت وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ و از نزدیک
گردانیده شدگان است بکرامت خدا برفع آسمان و صحبت ملائکه در ان وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ و سخن میگوید این
فرزند با مردمان در حالة طفولیت در کنار تو که بجای مهد باشد او را در زمان صغر السن که شایسته گهواره بود
وَکَهْلًا و سخن گوید این فرزند با مردمان در وقتیکه کهل باشد و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت
از مجاهد منقول است که چون مریم در تنهائی می نشست حضرت عیسی علیه السلام خود سخن میگفت و چون

مشغول بکاری دیگر یا سخنی بکسی میکرد مریم آواز تسبیح عیسی از شکم خود می شنید و سخن گوئی آن با ایشان دلیلست
بر حدوث اصوات و حروف مردیست که چون حضرت عیسی بعمر سی سال رسید مامور شد برسالت به بنی اسرائیل
تا سی سال دعوت خلق مے فرمود وحی رسید با ایشان بعمر سی ساله و دعوت نمودند سه سال و چند ماه باز
باسمان رفتند و زمانه کهولت از سے سال تا چهل سال است و اما بر قول آنکه میگوید که اول سن کهولة چهل
سال است معلوم میشود که حضرت عیسی در زمان شباب باسمان رفتند و سخن نگفت با مردمان در زمان
کهولة مگر بعد از نزول از آسمان در زمانه آخری زیراکه در آنوقت سخن گویند با مردمان و بقتل رسانند دجال را
وَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ واز انبیا شائسته است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روے استفهام بالطریق استعظام
که اے پروردگار من اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ وَلَدٌ از کجا و بر چه وجه باشد مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ وحال آنکه
مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت که بے شوهر از زنی فرزند آید قَالَ كَذٰلِكِ
اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری خداے تعالی فرزند آفریند آنچه
میخواهد اِذَا قَضٰۤى اَمْرًا چون خداے حکم کند کاری را فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست
که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست كُنْ فَيَكُوْنُ بباش پس بباشد گفته اند لفظ کن عبارت است از سرعت
تکون اشیا بتکوین او یعنی است کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا باسباب
مواد همچنان قدرت دارد و بر آفریدن اشیا بی سببی بدون ماده بیت آنکه از وی پدید گشت سبب ؛
بے سببے آفرینش چه عجب ؛ قدرتی را که عجز نیست در آن ؛ هست از این نوع کارها آسان ؛ از حضرت
ابن عباس رضی منقول است که مریم رضی در محرابی نشسته بود اندرون پرده که ناگاه جبرئیل بشکل انسانی
بلباس سپید ظاهر شد گفت مریم ایشان را دیده اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا باز حضرت جبرئیل
گریبان مریم بدمید تا آنکه رسید بر نفخ ان بر رحم مریم و بار بردار شد بحضرت عیسی و گویند که حضرت عیسی
در شکم مادر خود توریت را میخواند و مادر ایشان آواز خواندن آن می شنید و چون پیدا شد و بسن تمیز رسید
زهد اختیار نمود که صوف می پوشید و سنگ بیالین می نهاد و قدحی نزد خود میداشت که از آن آب مے
نوشید نیز و وضو از آن مے کرد روزے دید مردے را که آب از دست مے نوشد گفت در دل خود که این شخص از
من زاهدتر است و انداخت قدح را و روزی زیر سایه خیمه عجوزی ایستاده شد تا که از تموزی آفتاب محفوظ ماند
که ناگاه آن عجوزه از خیمه بیرون آمد و عیسی را از اینجا براند و ایشان ایستاده میخندید و میگفت ای کنیزک

بیان آمدن جبرئیل نزد مریم

خدائی تو مرا درینجا ایستادن نمیدهی بلکه مرا ایستاده نمود آنکه برای من نعمتهای دنیا روا نداشته است و چون باسمان رفع
کرده شد یافت نزد خود سوزنی که بان جامهٔ خود میدوخت پس حکمت خدای مقتضی بان شد که عیسی را در آسمان
چهارم جای دهد و درین اشارتست بانکه سالک را باید که خود را از سوا الله دور دارد و تجرد اختیار نماید از علائق دعوی
دنیا تا که سیر کند بملاء اعلی و برسد بمقام قاب قوسین او ادنی و نقلست که روزی حضرت موسی مناجات پروردگار
میکرد و میفرمود اللهم ارنی ولیا من اولیائک پس وحی فرمود خدای تعالی بسوی حضرت موسی که ای موسی
بفلان کوه برو و در غاران کوه رفته در فلان گوشه آن غار نظر کن تا که ببینی ولی مرا پس حضرت موسی بامر
پروردگار خود در آن غار کوه رفت دید که مردی مرده افتاده است و زیر سر او خشت نهاده و بر شرمگاه او خرقه
افتاده است گفت موسی یا الهی من از تو سوال کرده بودم که مرا ولی خود بنمائی تو این را نمودی ارشاد
شد همین مرد است ولی من و سوگند مرا بعزت و جلال خود در بهشت این را نیارم تا آنکه از این خشت و خرقه
حساب نگیرم که از کجا یافتی این هر دو را الغرض حال اولیاء الله فتح از بفقر و ترک دنیا و بر مصائبات
صبر باشند مشتهای زیرکان دهست حلوا آرزوی کودکان ٭ هر که صبر آورد گردون برود ٭ هر که حلوا خورد
واپس تر رود ٭ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ و بیاموزد خدای او را کتابها فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث
و ابراهیم علیهما السلام و جز آن یا کتابه و خط بقلم با الهام وحی و بود حضرت عیسی خوشخط ترین مردمان
زمانه خود وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شرعیه است یا علوم عقلیه و شرعیه و تهذیب اخلاق
وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ و تعلیم دهد او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است
وَرَسُوْلًا اِلٰى بَنِىْٓ اِسْرَآءِيْلَ و گرداند او را فرو فرستاده بحق بسوی فرزندان یعقوب بود یوسف اول از انبیاء
بنی اسرائیل و آخر ایشان حضرت عیسی علیهما السلام پس سخن گوید عیسی با ایشان اَنِّىْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِاٰيَةٍ
مِّنْ رَّبِّكُمْ بآنکه من بتحقیق آمده‌ام بشما بعلامتی از نزدیک پروردگار شما و بعلامات گواه ساخت
و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیه ذکر میکند اَنِّىْٓ اَخْلُقُ لَكُمْ بدل است از قد جئتکم که
بدرستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما مِّنَ الطِّيْنِ از گل كَهَيْـَٔةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَاَنْفُخُ
ضمیر راجع بسوی کاف است امر پس میدمم نفس خود را در ان شیء مماثل بشکل مرغ از گل ساخته فَيَكُوْنُ طَيْرًا
پس میگردد ان گل مصور مرغی زنده پرواز کننده بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای یا بمشیت او گویند که چون
حضرت عیسی دعوت دین آغاز کرد خواستند از وی خلقت خفاش را حضرت عیسی گل را گرفته

خفاش مرغی از گل ساخت و بر دست گرفته نفس دمید بقدرت ربانی طیران آغاز کرد و گفته اند که
آن در نظر مردم می‌پرید چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین می‌افتاد و گویند خلقت خفاش جهت
خواستند که این مرغ از عجائب مخلوق است زیرا که همه تن گوشت و خون است و می‌پرد بغیر پر و ریش و مثل
همچون زائیدن حیوان و بیضه نمی‌نهد مثل جمیع پرندگان و پستان دارد که شیر از و بر می‌آید و نمی‌بیند
در روشنی روز و نه در تاریکی شب مگر در دو ساعت ساعتی بعد از غروب آفتاب و ساعتی بعد از طلوع
فجر و میخندد چنانکه انسان خنده میکند و دندان دارد و حیض می‌بیند مثل زنان و خورش آن پشه است
شدید الطیران است گویند در یک ساعت دو فرسخ راه طی میکند کذا نقله السمرقندی فی تفسیره علامت دوم
وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ و بری می‌گردانم نابینائی مادرزاد را از علت او گفت زمخشری نیافته شد نابینا مادرزاد
در امت مرحومه سوای قتاده بن دعامه سدوسی علامت سیوم وَالْاَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت
برص مبتلا باشد از مرض او و تخصیص این هر دو مرض بجهت آنست که این هر دو مرض از آن قبیل است
که اطبا در تداوی آن عاجز اند و جالینوس گفته که چون پسر نابینا پیدا شود بری نمی‌شود از علاج و همچنین
ابرص چون باینحال رسید که اگر سوزن در آن خلد خون ظاهر نشود در آنوقت علاج کار نکند و در زمانه
حضرت عیسیٰ اکمه و ابرص بکثرت بودند تا آنکه در یک روز بعد از دعای مس کردن دست خود ایشان
پنجاه هزار نابینای مادرزاد و ابرص را بینا و بری از مرض برص فرمود بشرط ایمان آوردن ایشان پس
بر حق ایمان آوردند و جماعتی بسحر نسبت کردند علامت چهارم وَاُحْيِ الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اللّٰهِ و زنده میکنم مرده را
بفرمان خدای و مفسران بر آنند که عیسیٰ علیه السلام چهار مرده زنده کرد یکی عاذر را که بعد از مرگ او سه
روز یاران و خویشان او بقبر رفته دعا کرد اللهم رب السموات السبع والارضین السبع انک ارسلتنی الی
بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک واخبرهم انی احی الموتی احی العاذر پس زنده شد عاذر و از گور بر آمد و زنده
ماند تا آنکه پسر در خانه او پیدا شد دوم از آن زنده کرد پسر عجوزه را که گذشت جنازه او بعیسیٰ پس دعا فرمود
از خدای تعالیٰ پس زنده شد و نشست و فرود آمد از گردنهای مردان و پوشید لباس را و برداشت بر گردن
خود آن جنازه را و رفت بخانه خود و زنده ماند و پسر او را پیدا شد و سوم زنده نمود بدعای خود دختر عاشر را
که میگرفت عشر زمین و زنده ماند و آن دختر را فرزندی بوجود آمد و چهارم زنده کرد سام بن نوح علیه السلام را
باسم اعظم و بیرون آمد از گور خود در حالتی که موی سر او سپید شده بود و گفت عیسیٰ این چه سپیدی است

کرمے ببینم بتو گفت یا روح اللہ چون شنیدم آواز تو گمان کردم کہ قیامت رسید از ہول قیامت مو
سر من سپید شد عیسیٰ از و کیفیت نزع روح پرسید گفت یا روح اللہ تلخی او ہنوز از گلو می من رفتہ
است و چہار ہزار سال از موت او گذشتہ بود کذا فی تفسیر روح البیان و علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُم بِمَا
تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ و خبر میدہم شما را بانچہ شما میخورید و آنچہ ذخیرہ میکنید در خانہای شما مشہور است کہ
در کمیت با کودکان گفتی کہ آبا و امہات شما فلان طعام خوردہ اند و برای شما فلان چیز نہادہ اند و ایشان
بخانہ آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی آبا و امہات ایشان را گفتند کہ این ساحر
بازی میکند تا آنکہ ہمہ کودکان را در خانہ باز داشتند و از مصاحبت عیسیٰ مانع آمدند پس حضرت عیسیٰ ایشان
طلب نمود گفتند در این خانہ کودکان مکتب نیستند گفت عیسیٰ پس کدام است درین خانہ گفتند خوکہا
ہستند گفت عیسیٰ ہمچنین باشند ناگاہ ہمہ کودکان خوکہا شدند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکہ درین پنج
معجزہ لَآيَةً لَّكُمْ ہر آئینہ علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر
ہستید شما باور دارندگان کہ این معجزہ است یا ایمان آورندگان کہ من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا
بدرستیکہ من آمدہ ام شما با در دارندہ لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ آنچہ را کہ پیش از من بودہ مِنَ التَّوْرَاةِ
از توریت کہ آن کتاب موسیٰ علیہ السلام است و من تقریر کنندہ شبہات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُم و دیگر
برای آن آمدہ ام تا حلال کنم برای شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنہا کہ در شریعت موسیٰ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام
کردہ شدہ بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و لحوم سمک و ابل و بعض مرغان و ماہیان و تعظیم روز شنبہ
بر دارم وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و آمدہ ام شما بہ نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل
است دلیرا دآیت بلفظ واحد تنبیہ است بر آنکہ در دلالت حکم یک آیۃ دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای در مخالفت این وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي
وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ بتحقیق کہ خدای پروردگار من آفریدگار و شمار است پس بپرستید او را
هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ اینست راہ راست رسانندہ بمنزل مقصود و در تفسیر روح البیان آوردہ
هَٰذَا اے الایمان باللہ و رسولہ والطاعۃ صراط مستقیم طریق سوی مودی صاحبہ الی الجنۃ
درینجا باید دانست کہ در اتباع شریعت پس بزرگ چنانکہ خطاب فرمود بحبیب خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ
و طاعۃ رسول و اتباع آن از لوازم تقوی است منی سبی در قول خدا بطریق حکایت از حضرت عیسیٰ

فاتقوا الله واطیعون پس انسان باتباع نبی میسر بسوی صراط مستقیم زیرا که استقامت میسر نمی شود با اول امر نعم
ما قال الرومی رحمه الله سالها باید که اندر آفتاب ۞ لعل یابد رنگ رخشانی و تاب ۞ و خداوند جل ذکره در اول سوره از
قرآن مجید که سوره حمد است بندگان خود را التعلیم فرمود که در اوقات خمسه هر نماز صراط مستقیم از من بطلبید اهدنا الصرا
ط المستقیم فرمود حضرت امیر المؤمنین سیدنا علی کرم الله وجهه الصراط المستقیم کتاب الله عز وجل و همچنین مرویست از
حضرت ابن مسعود رضی الله عنه و ابو العالیه میفرمایند الصراط المستقیم هو طریق رسول الله و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و چون شنید
این قول را حضرت امام حسن بصری رحمه الله فرمودند که ابو العالیه راست میگوید کذا فی الزاهدی و در تفسیر بحر المواج
مذکور است که صراط مستقیم عبارت از دین اسلام یا شریعت پیغمبر یا طریق سنت و جماعت است که آن طریق پیغمبر
علیه السلام و یاران او بودند و فرمودند جابر و ابن عباس رضی الله عنهما که صراط مستقیم اسلام است و روایت است
از حضرت محمد بن حنیفه رضی الله عنه که صراط مستقیم دین خداست که مقبول نیست نزد او بجز همین دین و در
تفسیر عرائس است صراط مستقیم نبی آخر الزمان است و ائمه اربعه که قائم مقام پیغمبر اند و اولی آنست که محمول کرده شود این
آیه بر عموم کما حققته فی تفسیر الفاتحة المسماة بفاتحة الحکم فلما احس عیسی پس آن هنگام دریافت عیسی منهم
الکفر از یهود کلمه کفر و دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی آنها دعوت
کرد یهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و لب دریای نیل جماعتی صیادان دید ماهی
میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید
تا دام توجه در لجه توحید افگنیم اگرچه اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی میکنید در معالم آورده که عیسی گفت بیائید
تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد ازان
قال من انصاری الی الله گفت عیسی کیانند از شما یاران مددگار من در کار خدا که تا وقت نصرت الهی در رسد
قال الحواریون گفتند حواریون یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریون گازران رنگرزان و شاهزادگان
بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نحن انصار الله یاران خدا
یعنی نصرت کنندگان دین وی و پیغمبر وی فرمود خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و لینصرن الله من ینصره
و رسوله آمنا بالله بگرویدیم به خدا و اشهد بانا مسلمون و تو ای عیسی گواه باش باینکه ما گردن نهادگانیم
دین خدا را [illegible] ربنا [illegible] پروردگارا ایمان آوردیم بما انزلت بآنچه فرستادی یعنی
انجیل و اتبعنا الرسول [illegible] و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را

کرم عمیم در جریده جهان قدیم یا آنها که گواه اند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت معنی
جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام است و معنی دعای حواریان این بود که خدا ما را
میان امت محمد ص که به برکت آنحضرت از همه امتان کمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای
آفریده و نمک اول **نظم** ای ختم پیغمبران مرسل ؛ حلوای پسین و ملح اول ؛ پیشوای است صدر المرسلین
همان اوست بدر المومنین ؛ هست از پیغمبران او خوبتر ؛ هست او از همه محبوب تر ؛ و مکروا و مکر کردند
آنکسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را بینند بکشند
واصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته
یهودی را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی را با آسمان
برد و پوشانید او را لباس نور و قطع نمود از و لذة طعام و شراب و پرواز نمود با فرشتگان و شد حضرت عیسی
انسی ملکی سماوی ارضی و همین که یهودا در آنخانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی برو فگند چون
بیرون آمد خواست که بگوید عیسی در اینجا نیست در وی آویختند و هر چند که گفت من فلان کسم و استغاثه کرد بجا
نرسید و از وارش در آویخته تیر باران کردند و گویند که روی شان به روی عیسی شده بود چون او را کشتند و
بغور تمام دیدند گفتند روی او چون روی عیسی است و بدن او همچون یار ماست اگر این عیسی است پس کجاست
یار ما و اگر این یار ماست پس کجا رفت عیسی و چون بر دار کشیدند یهودا را آمد مریم با زنی که بری کرده بود حضرت
عیسی او را بدعا خود از علت جنون و میگریستند بران مصلوب پس فرود آمد عیسی و گفت آن هر دو را
برکه گریه میکنید گفتند بر تو گفت خداوند تعالی مرا با آسمان برد و هیچ مکروهی بمن نرسید و این مصلوب را شبه
افگند ایشان را تسکین نموده باز با آسمان رفت چون هفت روز گذشتند باز حضرت عیسی [illegible]
به کوهی فرود آمد زیرا که آنکوه برای حضرت عیسی بغایت گریه نموده بود چون عیسی بران کوه رسید [illegible]
نور شد و همه حواریان نزد عیسی جمع شدند پس ایشان را برای تبلیغ احکام جدا جدا باطراف [illegible]
ساخت باز با آسمان برد او را خدای تعالی اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند و مکر الله [illegible]
جزای مکر ایشان رسانید تا یار خود را بجای وی تمام کشتند والله خیر الماکرین ؛ خدای بهترین مکر
کنندگانست اهل مکر را اذ قال الله یعیسی انی متوفیک یاد کن آنوقت را که گفت خدای ای عیسی من ستاننده
من ترا گیرنده توام از دنیا و رافعک الی و بردارنده توام بسوی [illegible] خود و مطهرک

مِنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و پاک کننده و نجات دهنده توام از قصد و مکر آن کسانیکه کافر شدند بتو گویند که در زمان
دجال فرود آید از آسمان و منهدم کند صلیب را و قتل کند خنزیر را و جزیه نهد و نماند در زمان عیسیٰ ملتی سوی
ملت اسلام و قتل کند دجال را و بعد از قتل دجال نکاح کند بزنی از قبیله عرب و اولاد پیدا شود از زن و بعد از
چهل سال از وقت نزول از زمین دنیا رحلت کند و اهل اسلام بر جنازه آن نماز خوانند زیرا که حضرت عیسیٰ از
خدای تعالیٰ درخواست کرده بود که ای پروردگار مرا از امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان الله تعالیٰ دعا
او را قبول فرمود و در خبر است که نزول کند حضرت عیسیٰ در زمان دجال لعین که در جهان گشت نماید و قحط
شدید واقع شود و خلائق بسبب قحط پریشان شود و همه مومنان در مکه معظمه و مدینه منوره جمع شوند و آن لعین
به همه روی زمین سوای مکه معظمه و مدینه طیبه برسد و چون آن لعین قصد مکه مکرمه کند حضرت عیسیٰ از آسمان
بمکه نزول فرماید و نماز صبح بجماعت با جماعتی بسیار از مومنان ادا فرماید بعد از آن با جماعتی از مومنان بقتل
دجال قصد فرماید و منادی شود که آگاه باشید که حضرت عیسیٰ از آسمان فرود آمد پس چون خبر نزول
عیسیٰ بدجال برسد گداخته شود همچنانکه گداخته میشود نمک در آب و همراه آن لعین هفتاد هزار یهود باشند پس
قتل کند او را عیسیٰ و فرار گیرند یهود و اتباع آن پس قتل کند ایشان را مومنان تا آنکه بعض از یهود در
بعض موضعی پوشیده شوند بخوف اهل اسلام و آن موضع و مکان ندا کند که یا محمدی در اینجا اند در اینجا اند
بازند فرماید خدای تعالیٰ اصحاب کهف را و چون بیرون آیند از غار خود ایشان مقدمة الجیش عیسیٰ باشند
تا آنکه نه باقی ماند در روی زمین کافری مگر آنکه اسلام قبول کند یا ذمی باشد مطیع الاسلام و همین است معنی
آیه هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ و همه روی زمین
بعدل آراسته شود و ظلم مرتفع شود و خلائق بطاعت خدا راغب شود و به همین اشاره فرموده اند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بقول خود مثل امتی کالمطر لا یدری اوله انفع ام آخره که اراده فرموده این وقت نزول عیسیٰ کذا فی
تفسیر الزاهدی وَجَاعِلُ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْكَ و گرداننده ام کسانیکه متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو
فَوْقَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهودان
بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسیٰ یا غالب شدند برایشان بشمشیر بوسط معاونت قیاصره پیوسته تا بایشان
بر جهودان غالب خواهند بود ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ پس بسوی من است بازگشت همه شما یعنی عیسیٰ و متابعان
و منکران او فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ در آنچه که شما مبتلا

ف
نزول عیسیٰ
و قتل
دجال ۱۲

ف
نشر شدن
اصحاب کهف
در زمان
عیسیٰ ۱۲

در سبب اختلاف میکنند یهود موسیٰ را تصدیق میکنند و عیسیٰ و محمد علیه الصلاة والسلام منکر اند و نصاری عیسیٰ و موسیٰ را
تصدیق میکنند و محمد را منکر و اند و ثالث ثلثه قائل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یکی است و موسیٰ و عیسیٰ و
محمد علیه الصلوة والسلام فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که نسبت این طوائف حکم کنم فَاَمَّا
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا پس عذاب کنم ایشان را
عذاب سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری و برسانیدن امراض و مصائب زیراکه
این اشیاء از عقوبات است در حق کافر و از مثوبات است در حق مومن وَالْاٰخِرَةِ و دران سرای بانواع
عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ و نیست مر این کافران را از یاران و نصرت دهندگان و منع
عذاب ایشان وَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اما کسانیکه ایمان آوردند یعنی بهمه محمد علیه الصلاة والسلام وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيْهِمْ پس باتمام بدهیم ایشان را و حفص یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای
ایشان در دنیا بنیکنامی و در عقبی بدرست کامی وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ و خدای دوست نمیدارد ستمگاران را
ذٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیای نَتْلُوْهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یا محمد و اسناد تلاوت بذات
خود با وجود آنکه تالی جبرئیل است بطریق اسناد فعل بسوی سبب امر است و در این تعظیم بلیغ و تشریف عظیم است
مر جبرئیل را مِنَ الْاٰيٰتِ و آن از علامات نبوت و دلائل رسالت است وَالذِّكْرِ الْحَكِيْمِ و از یاد کردن محکم استوار
از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که در این آیه اشارتست بسالک که باز دارد نفس خود را از حرص
و هوا و طریق مستقیم را اختیار کند و فکر کند و اعتبار بآیات و ذکر محکم تا که برسد بنعیم مقیم و پرهیز کند از ظلم زیرا که خدای تعالی
میفرماید واللّه لا یحب الظالمین یعنی آنها که ستم میکنند بر جانهای خود با انقضای عمر در طلب غیر از خدای
خلاف طریقت بود کاولیا ؛ تمنا کنند از خدا جز خدا ؛ پس اهل طریقت آنانند که محو میسازند غیر را از صفحۀ
قلب پاک میکنند نفوس خود را از اوصاف قبیح زیرا که انها مانع اند از عروج باسمان معرفة و علو وصال کما قال
الرومی رحمه الله آن یکی نحوی بکشتی در نشست ؛ رو بکشتیبان نهاد آن خود پرست ؛ گفت هیچ از نحو
خواندی گفت لا ؛ گفت نیم عمر تو شد در فنا ؛ دل شکسته گشت کشتیبان ز تاب ؛ لیک آن دم کرد
خامش از جواب ؛ باد کشتی را بگردابی فگند ؛ گفت کشتیبان بآن نحوی بلند ؛ هیچ دانی آشنا کردن بگو
گفت نی ای خوش جواب خوب رو ؛ گفت کل عمرت ای نحوی فناست ؛ زانکه کشتی غرق این
گردابهاست ؛ محو میباید نه نحو اینجا بدان ؛ گر تو محوی بیخطر در آب ران ؛ آب دریا مرده را بر سر نهد ؛

وربود زنده زدریا کی رہد٭ چون بمردی تو زاوصاف بشر٭ بحر اسرارت نہد بر فرق سر٭ اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی مخصوص
صفت عیسیٰ و شان غریب او عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالیٰ یعنی در علم و قدرت او که انسانی بے پدر بیافرید
کَمَثَلِ اٰدَمَ چون صفت آدم و شما تصدیق میکنید که او بے پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه آدم را ابن الله
میگوئید پس تحقیق شخصی که از مادر بے پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت تمام
است در بعضی اوصاف پس عیسیٰ مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیت خارج از
عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور در هم اصلاب
و بحقیقت بوجه مماثلت ظهور سر دو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند٭
خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای تعالیٰ قالب آدم را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ پس گفت مر آن قالب
مصور مستوی را که بحکم من بباش زنده بروح فَیَكُوْنُ پس به بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتم آدم باش
و بادر را گفتم عیسیٰ باش روایت کرده اند که بعد از بیان قصه عیسیٰ نصاری نجران در مسجد مدینه منوره بعد از
عصر لباس خوب پوشیدند و نماز خواندند بسوی قبلهٔ خود و گفتند ای محمد تو چرا عیسیٰ را دشنام میدهی نام
بندگی بر وی مینهی خواجه عالم فرمود که عیاذاً بالله که نام عبدالله مر عیسیٰ را دشنام باشد او بنده نیست تو ستاده
خدای و کلمه الیست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب افروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشند
از انسان که بے پدر مخلوق گردد این آیت را فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ الآیة و تشبیه داد غریب
را باغرب که آن آدم است که بے پدر و مادر را بقدرت خود مخلوق ساخت اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ این خبر که از عیسیٰ
گفته شد درست و راست است و پیغامی است رسیده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو به تو نه قول نصاری میگویند
که آن پسر خدا است فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین
و ثبات بر آن و صحیح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند یعنی
ای مومنان شما مباشید از ان جماعت که شک کنند در آنکه مثل عیسیٰ چون مثل آدم است و در گمان می افتند
چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند و لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند **بیت** ز اسرار الیقین حرفی
نخوانده٭ بزندان گمان محبوس مانده٭ بدینسان گشته ظاهر آفتابی٭ به پیش دیده ایشان حجابی٭ چو
بیند چشم نابینا ز خورشید٭ چه داند دیو سر جام جمشید٭ فَمَنْ حَآجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید
فِیْهِ در باب عیسیٰ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از آنکه آمد بتو از دانستن عیسیٰ که رسول و بنده است

ایضاً
در شان
نازل
شدن این
آیة

(ز)

فقل تعالوا پس بگو ایشان را بیائید تا از برای مباهلت ندع ابناءنا وابناءکم بخوانیم پسران ما
پسران شما را ونساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شما را وانفسنا وانفسکم و نزدیکان ما و نزدیکان
شما را ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع یا دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدای را
علی الکاذبین دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت
علیه السلام وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در محبت می افزاییم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون
بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب محق از مبطل متمایز گردد و نصاری بدین صورت راضی شدند
زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه ص حسین ع را برداشته و دست حسن رض گرفته و فاطمه
زهرا رض از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه را همراه بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا
کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند
و با آنهمه در برابر پیغمبر ص صف بر کشیدند چون مهتر ایشان ابو حارثه حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد
بر کشید و گفت ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من روهای ایشان را می بینم که اگر
از خدا در خواهند کوه ها را از موضع خود زائل گردانند و یقین میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی
زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند هزار حله در ماه صفر و هزار در ماه رجب
و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس برین منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت
پیغمبر ص فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو
ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستیکه این
قصه ها که مذکور شد لهو القصص الحق هر آئینه آنست خبر راست و درست وما من اله و نیست هیچ
معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق عبودیت ورا ثابت است وان الله و بتحقیق که
خدای تعالی لهو العزیز الحکیم اوست غالب قوی و محکم کار فان تولوا پس اگر بر گردند ترسایان و روی
از مباهله بر تابند فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی علیم بالمفسدین دانا است بفساد و تباه کاران وضع
مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید **بیت** هر که برین ره نرفت
راه بجائی نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید بدان ای برادر در مباهله انبیاء علیهم السلام تاثیر
بزرگ و همچنین در دعای اولیاء تاثیری است عظیم گویند که روزی شیخ کمال الدین خجندی قدس سره مجلس

شعرا نشسته بود که ناگاه شاعری بیامد و او را گفت از کجائی از کجا نمی ای لوندی گفت شیخ بجواب او از خجند ام
خجند م از خجند و گفت شاید این جوان سکران است پس آن بیامد این سخن از ان شنیده بالبداهه
گفت سیه چشمیست مردم کش خراب غمزه اویم ؛ ما ازان در عین هشیاری سخن مستانه میگوئیم ؛ فرمان
بطریق هجو شیخ را گفت ای محمد خجندی ریش بزرگ داری ؛ کز غایت بزرگی ده ریش میتوان گفت
پس شیخ ازین کلام بغایت آزرده شد و درحال در ان مجلس او را دعاء بد کرد و درحال مرد از تاثیر دعاء
شیخ در حق آن بالجمله اهل دانش را باید که از اذیت صلحا باز مانند زیرا که وبال آن بر خود عاید میشود و کما
قال تعالی وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و نعم ما قیل ناصح کند ناله بدین قول است ؛ از نفس پیر بترس ای
جوان ؛ و در حدیث است ما اکرم شاب شیخا لسنه الا قیض الله له من یکرمه عند سنه و محققان گفته اند عقوق
الاستادین لا توبة منه و حکایت کنند از حسن همدانی که میگوید شبی نزدیک جعفر خالدی بودم که مرا گفت که این طیر را
که دوست میداری در تنور خانه بگذار و تو در من امشب قیام کن تا که چیزی بتو تعلیم نمایم و من آن طیر را نهایت
دوست میداشتم آن طیر را در تنور نهادم بلکه پیش خود داشتم که بقضاء الهی سگی فرصت یافته در وقت
غفلت حاضران مجلس آن طیر را برد چون صبح کردم و در خدمت جعفر حاضر آمدم گفت جعفر هر که نگاه
ندارد دلهای مشایخ را مسلط میشود برو سگی که میربایند او را دیتی عصمنا الله و ایاکم من المخالفة امین قُلْ
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایان است قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل
اند و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیائید إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما
یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و آنجا کلمه سه جزء است أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدا را
تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا دوم آنکه شریک نیاریم بخدای
چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ سوم آنکه نگیرد بعضی
از ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی یعنی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند
از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود
در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند اهل کتاب ازین کلمه عدل که آن توحید و ترک اشراک است
فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ پس بگوئید شما ای پیغمبران و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید باینکه ما مسلمانیم
گویند که یهود و نصاری در باب ابراهیم مناظره کردند یهود گفتند که وی با بهتر از دین شما و پیغمبر ما بهتر از پیغمبر شما است

حکایت حسن همدانی

همچنین نصاری گفتند تا آن که گفتگو بحضرت ابراهیم رسید یهود گفتند انّ ابراهیم کان یهودیاً و نصاری گفتند
کان نصرانیاً که دین بین آنحضرت علیه السلام در مسجد آمدند و فرمودند که ابراهیم نه یهودی بود و نه نصاری بلکه بود
مسلمان یهود و نصاری ازین کلام حضرت در غضب آمدند و گفتند که محمد علیه السلام میخواهد که مرا خدای انگارند
پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی حضرت رسالت علیه السلام که ای محمد بگو من از شما این نمیخواهم بلکه میخواهم از شما
که اتفاق کنید در توحید تا که ما و شما در آن برابر باشید وَاَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰه آورده اند که چون رسول الله صلی الله
علیه وسلم کتابی فرستاد به هرقل عظیم الروم و نوشت یَا اَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوا الآیة هرقل پرسید احوال نبی ص و
جواب داد آن شخص که کتاب آورده بود از نزد آنحضرت ص آنچه که پرسید گفت هرقل اگر من نزدیک او بودم هرآینه
بسپردم قدم او بوسه دادمی زیرا که من صدق نبوت آن می شناسم بعلامات معلومه و از کتب قدیمه لیکن
می ترسم از زوال ریاست خود و نوشت جواب کتاب آنحضرت ص باین عبارت انا نشهد انک نبی ولکنا لا نستطیع
ان نترک الدین القدیم الذی اصطفاه الله لعیسی پس چون آنحضرت ص نامه او را ملاحظه فرمود نهایت تعجب فرمود
و ارشاد نمود لقد ثبت ملکهم الی یوم القیمة ابدا و هم نوشت به کسری بادشاه فارس کسری کتاب حضرت
رسالت را پاره پاره کرد پس بد دعا فرمود او را که خرق الله ملکهم فلا ملک لهم ابدا خدای تعالی همچنان کرد
و درین آیة اشارت است بانکه اصل هر دین اخلاص عبودیت است کما قال اَنْ لَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِکَ بِهٖ
شَیْئًا الآیة یعنی چنانکه عبادت نکنیم بجز خدای طلب نکنیم از غیر او دستگیری بعضی از ما بعضی را معبودان بجز خدا
در طلب حق از وسائط فَاِنْ تَوَلَّوْا یعنی هر که روی گردانید از این اصل پس بگوئید مر ایشان را فَقُولُوا
اشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ یعنی فرمان برداریم مر آنرا که خواند خدای تعالی ما را بسوی آن از توحید و اخلاص عبودیت و نفی
شرک سر در اشهدوا گواهی دادن بر اسلام آنست که تا کفار بر اهل اسلام در روز قیامت گواه باشند چنانکه
مومنان در آن روز بر اسلام ایشان گواه باشند چنانکه فرمود حضرت رسالت ص بابی سعید خدری رض که ای ابو سعید
من ترا می بینم که دوست میداری گوسفندان و صحرا را پس چون تو در گوسفندان و صحرا باشی و اذان
گوئی بجای ادای نماز پس بلند کنی آواز خود را زیرا که می شنود آواز موذن جنی و انس و هر شی مگر گواهی دهد
مر او را [illegible] و در جزا بالجمله شهادة کافران بر مومنان بتوحید در روز بازپسین حجتی و برهانی باشد بر جاهلی
ایشان الغرض توحید عروة الوثقی و اصل اصول است که عنایت میشود از جانب غیب مر آنرا که او تعالی قبول
فرمود او را پس باید که اهل انس تحفه لطف نورید از کتاب الله و سنت رسول الله و از اجماع امت با عراض از علم

در مطالب آن بلکه باید که علم و عمل را اختیار کنند و از جهل و غی پرهیز کنند پیش از انکه خاک بر او هموار کنند
و در جامهای اکفان بپیچند نظم قال الفاضل عبد الرحمن الجامی قدس سره پیش کسری ز خرد
مند حکیمان میرفت سخن از سخت ترین موج درین لجهٔ غم آن یکی گفت که بیماری و اندوه دراز وان دگر
گفت که ناداری و پیریست بهم سیومین گفت که قرب اجل و سوء عمل عاقبت رفت بترجیح سوم حکم حکم
یعنی در مجلس انوشروان سه حکما نشسته بودند و باهم قیل و قال میکردند تا آنکه سخن در شداید غار نمودند اگر گفته
حکیم رومی سخت ترین درین دنیا پیری و ناداری است و حکیم هندی گفت بیماری و آفت بدن است و اندوه
و غم و حکیم بزرجمهر گفت نزدیکی موت است و بدعملی پس متفق شدند بر قول حکیم سوم رزقنا الله و ایاکم
حلاوة الطاعات و ادانها بتوفیقه قبل قدوم هادم اللذات آمین يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ
تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی
بود و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله مینمائید و او را جهود و ترسا میخوانید
وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت بر موسی که یهود بر شریعت او عمل
میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم
پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت ایشان
مقدم شده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید
نقص سخن خود را در ابطال مذهب خود هَا أَنْتُمْ جز مقدم است تنبیه میکند که گوش دارید که شما آی
هَؤُلَاءِ مبتدا و موخر است آن گروه احمقان که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُمْ
بِهِ عِلْمٌ در آنچیزی که مر شما را بدان چیز دانشی است یعنی نعت محمد علیه الصلوة و السلام که در توریت و انجیل
خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچیز که نیست شما را بدان چیز دانش
یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهود بود یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابراهیم بر دین
هیچیک از شما نبود وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را و در تفسیر زاهدی آورده اند که تاویل صحیح
آنست یا هؤلاء حاججتم فيما شهدتم و عاينتم من امر محمد صلى الله عليه وسلم فلم تحاجون فيما لم تشاهدوا ولم تعاينوا
و خدای میداند و شما نمیدانید یعنی کار بندید آن علم خود را که ایشان بر حق اند و قوله ها کلمه تنبیه است انتم
اسم المخاطبين و هؤلاء ای یا هؤلاء مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا نبود ابراهیم جهود و نه ترسا

وَلٰكِن كَانَ حَنِيفًا ولیکن بود باک موحد منحرف از عقائد ردیه مُسْلِمًا دمنقاد و مخلص تسلیم کننده مرخدا
تعالی را وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ونبود از شرک آرندگان تعریض اہل کتاب ہست که مشرک شدند باعتقاد
ابوہیت عیسی و عزیر علیهما السلام اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ بدرستیکه سزوارترین مردمان
بدین ابراہیم ہر آئینه آن کسان باشند که پیروی کردند اورا در قران او در زمان او وَهٰذَا النَّبِیُّ و دیگر این پیغمبر را
یعنی محمد علیه السلام که بر ملت اوست وَالَّذِينَ اٰمَنُوا و آنکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف
اہل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند با تعظیم ابراہیم سزوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده
و محمد علیه السلام را حسد بران داشت که خود را بملت ابراہیم منسوب سازد و این آیت در رد قول ایشان نازل
شد و صحیح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب رض با جمعی از مسلمانان
از مکه بحبشه ہجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با ہدایا پیش نجاشی فرستاده
تا مسلمانان را بدست ایشان باز دہد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد و ایشان را ملزم
ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرده و نجاشی و تابعان او سافه ایشان در استماع قرآن رقت
و گریه در زدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که ہیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراہیم و عمرو بن عاص
گفت حزب ابراہیم کیانند نجاشی گفت که این گروه که بسے نبی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو
بن عاص را این سخن خوش نیامده و آغاز دعوی کرد که ابراہیم از ما بوده و ما بوی سزوارتریم حق سبحانه
موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت در مدینه فرستاد که سزوارتر با براہیم و حضرت ماست
و اصحاب اویعنی محمد بوی سزوارتر است و مومنان امت محمد تا وقت قیامت بوی سزوارترند وَاللّٰهُ
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و خدای دوست مومنان و ناصر کار ایشان ہست وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ
دوست داری ورزیدند گروہی از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنکه شما را گمراه گردانند خطاب است حذیفه و عمار است که یهود
ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره بقر گذشت و میخواستند که ایشان را از راه راست
بیفگنند وَمَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ و حال آنکه گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را چه وبال ضلال ایشان
عائد است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند بدان سلے برادر که چون خداوند تعالی
بیان فرمود که اہل کتاب عدول کرد از حق و اعراض نمود از قبول حجت بیان نمود که ایشان بر این قدر
ہم صبر نه نمودند بلکه کوشش و سعی نمودند در اضلال مومنان بالقاء شبهات پس باید که اہل دانش گرا

شود باتقاء شبهات شیطان رجیم از ضلال جن و انس از طریق حق که آن طریق اہل سنت و جماعت است که منحصر
شده در مذاهب اربعه و مقید شود بمذهبی معین ازیشان رحمهم الله ... وماذا بعد الحق الا الضلال و از این
مسطور است که چون زمان فرقت آنحضرت صلعم قریب آمد جمع کرد یاران را در خانهٔ حضرت ام المؤمنین عائشه
رضی و نظر فرمود بسوی ایشان و گریه فرمود و مرحبا نمود مرحباکم الله حیاکم الله حفظکم الله اوصیکم بتقوی الله
وطاعته وقد دنی الفراق وحان المنقلب الی الله والی سدرة المنتهی والی جنة المأوی یغسلنی رجال
اهل بیتی ویکفنونی بثیابی هذا ان شاؤا او فی حلة یمانیة فاذا غسلتمونی وکفنتمونی ضعونی علی سریری
فی بیتی هذا علی شفیر لحدی ثم اخرجوا عنی ساعة فاول من یصلی علیّ حبیبی جبرئیل ثم میکائیل ثم
اسرافیل ثم ملک الموت مع جنودهم ثم ادخلوا علیّ فوجا فوجا فصلوا علیّ چون ایشان فراق از آنحضرت
رسالت شنیدند گریه و زاری نمودند و عرض کردند یا رسول الله تو رسول پروردگار مایی و شمع
روشن جماعت مایی و سلطان امر مایی چون از میان ما رفتی بسوی کدام در معامله خود رجوع
خواهیم نمود فرمود علیه السلام ترکتکم علی المحجة البیضاء یعنی بر طریق وسیع و واضح که شب آن مثل
روز است و نه رجوع کند بجز آن مگر آنکه جان خود را در هلاکت اندازد و ترکت لکم واعظین ناطقا و
صامتا فالناطق القرآن والصامت الموت فاذا اشکل علیکم امر فارجعوا الی القرآن والسنة واذا قست
قلوبکم فلینوه بالاعتبار فی احوال الاموات جهان سرای بی سر و ملک جاوید نیست ؛ ز دنیا وفاداری امید
نیست ؛ و مردمان در اعتقاد و عمل خود متفاوت اند بعضی راسخ و ثابت اند چون مسیح از عمل و اعمال
خود اگرچه کوشش میکنند گمراهان در گمراه نمودن آنها از راه راست و ایشان مرتبه بزرگ میدارند
مرد با یقین که رسیده اند بآن انبیا و اولیا و ائمه دین و برخی ضعیفان اند که ثابت نمی مانند در دین چون
لا مذهبان که می ربایند آنها را هوای نفس هر طرف که می خواهد و در حدیث شریف وارد است که الناس
معادن کمعادن الذهب والفضة یعنی مردمان معادن اعمال و اخلاق و اقوال اند لکن متفاوت اند چنانکه متفاوت
است معادن زر و سیم و در شرح مصابیح آورده است که در حدیث این اشارت است بآنکه در معادن طبیعت
جواهر مکارم اخلاق اند باید که انسان آن جواهر بیرون آرد بریاضت نفس چنانکه بیرون می آرند
جواهر را از معادن بمحنت و تعب و غم قیل ـ بقدر الکد تکتسب المعالی ؛ ومن طلب العلی سهر اللیالی ؛
تروم العز ثم تنام لیلا ؛ یغوص البحر من طلب اللآلی ؛ بالجمله اجتهاد و استمداد از ابدال و اوتاد و ائمه دین

بیان خبر نمودن حضرت در خانهٔ عائشه رضی الله عنها

جواهر

لابد است تا که باید او را انتهای سلوک این طریق آسان شود و نجات یابد از خطر این دریای عمیق ست یاری که همان وزن
سر که مرا آسان بمشکل بود بسیار دری جسم و جان کشیده همت قوی کن از مدد سروان عشق ❊ کان بار را
همت توان کشید یَا أَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ ای گروه یهود و نصاری چرا کافر میشوید بتورات
یا بعثت محمد علیه الصلوة والسلام وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که تورات و انجیل حق است
و نعت او در هر دو کتاب هست یَا أَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ای گروه یهود چرا بر میآمیزید
راستی را بکجی و ناراستی یا خلط میکنید تورات را بتحریفات خود یا پوشیده اقراری که قبل از بعثت پیغمبر
آخر الزمان داشتند با انکاری که بعد از آن دارید وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ و چرا میپوشید سخن راست را که آن نبوة محمد
علیه الصلوة والسلام و نعت و صفت اوست وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و حال آنست که شما میدانید که آن حق است
یا میدانید که آنرا از حد میپوشید و بعناد در خفای آن میکوشید و گفته اند که میپوشید و میدانید که پوشیده نخواهد
ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سر دنی منطفی نمیگردد و لهذا متنبه بوده بیت لشکر باد اگر
جهان گیرد ❊ شمع خورشید زان نمیمیرد ❊ و در تفسیر فتح العزیز آورده اند یعنی حال آنکه شما میدانید که حق حق است
و باطل باطل حق را نباید پوشید و باطل را برنگ حق ظاهر نباید کرد و این قید برین آن افزوده اند که گاهی مشتبه
کردن حق بباطل پوشیدن حق از راه خطافهمی هم میشود که آنرا در عرف اهل اصول خطائی اجتهادی می
نامند و آن کتمان و تلبیس مورد این عتاب شدید نیست که منجر بکفر شود بلکه تفصیلی دارد اگر بحسب آن خطا در تلاش
حق و فراهم آوردن اسباب هدایت کوشش بلیغ کرده و ذهن او بحق صرف رسید معذور بلکه ماجور است و اگر
در دریافت حق بقدر مقدور کوشش نکرده و بفکر سرسری قناعت کرده خطا نمود البته معاتب و ملام است
لیکن معهذا نوبت بکفر نمیرسد بخلاف حق پوشی و تلبیس که دیده و دانسته بوقوع آید و بعضی از مفسرین گفته اند
که معنی وانتم تعلمون اینست که شما قبح این را میدانید و هر چند حق پوشی و تلبیس با وجود ندانستن قبح آن
نیز حرام است اما با وجود دانستن نهایت قبیح میگردد چنانچه زهر را دانسته خوردن پس این قید برای
بیان مزید قبح فعل ایشانست درینجا باید دانست که اکثر عوام میدانند که تحصیل علم دینی بخوف این مفسده
مضر است و در جهل ماندن بهتر است زیرا که عالم را با وجود علم باحکام شرعیه و وجوب و حرمت مخالفت
آن احکام نمودن قبیح تر از مخالفت آن احکام است که از جاهلان صادر میشود پس در تحصیل این علم این وبال
شدید را بر خود التزام کردن است و در ترک تحصیل علم از این وبال شدید امان حاصل میشود و مؤید این اعتقاد

خود حدیث ابو الدرداء و ابن مسعود را که در مصنف ابن ابی شیبه کتاب الزهد امام احمد وارد هست می آرند که قال
رسول الله صلعم ویل لمن لا یعلم مرة ولو شاء الله لعلمه وویل لمن یعلم ولا یعمل سبع مرات و رفع این شبهه آنست
که در حقیقت وبال جهل بیشتر هست از وبال علم بلا عمل زیرا که در جهل دو امر فرض ترک شد یکی علم دوم عمل
و در علم بدون عمل یک امر ترک شد که عمل است پس مواخذه که بر ترک دو فرض متوقع هست اشد و اقوی هست
از مواخذه که بر یک ترک متوقع هست آری ترک عمل با وجود علم در نظر عقلی بسیار قبیح می نماید و عند الناس
جاهل معذور میشود اما در جائیکه تحصیل آن علم ضروری باشد پس نزد مردم نیز ان جاهل زیاده تر مطعون
و ملام هست چنانچه شخصی پدر خود را نشناسد و با وی معامله غلامان نماید و مادر خود را نشناسد و معامله کنیزکان
با وی کند و آنچه در حدیث شریف در حق جاهل یکبار ویل وارد شده و در حق عالم بی عمل هفت بار پس دلالت بر
تخفیف عذاب جاهل نمیکند بلکه بر کثرت عتاب و ملامت عالم بی عمل که در هر فعل او را ملامت متوجه میشود
و بر جاهل همان یک ملامت بر ترک تحصیل علم متوجه هست مثل کافر که با انکار دین از مواخذه نماز و روزه و زکوة و حج
و دیگر واجبات خلاص میشود و حال آنکه عذاب موعود بر کفر او بهزاران مرتبه شدید تر از عذاب ترک واجبات
و محرمات هست وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و گفتند گروهی از یهود و ایشان دوازده تن بود از احبار خیبر
و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و با خر روز ازان انکار نمایند که در کتاب
خویش تامل کردیم و با علماء و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای
نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست لیکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند این اهل
کتاب اند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف انچه حق باشد نخواهند نهفت شاید
که از طریق تصدیق محمد علیه الصلوة والسلام منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مومنان را ازین
مکر آگاهی داد و آیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده که گفته شد
آمِنُوا بِالَّذِي ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزیکه أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرود فرستاده شده است
بر مومنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز
بدان چیزیکه در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد اقرار در شک
افتاده باز گردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که رزق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که
وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت است

قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ بگو ایشان را بدرستیکه دین حق دین خدای است یعنی دین اسلام این جمله معترض
بود در میان سخن یهود و قول ایشان را پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز یهودیان
خود را و باور مدارید اَنْ يُّؤْتٰٓى اَحَدٌ مِّثْلَ مَآ اُوْتِيْتُمْ آنکه داده باشد هیچکس را مانند آنچه شما را داده اند
از علم و فضل و حکمت اَوْ يُحَآجُّوْكُمْ و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار
شما زیرا که دین شما درست است و حجت شما قوی تر و روشن تر قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستیکه برتری
و بهتری یا افزونی در علم و حکمت یا هدایت و توفیق و عطای علم و کتاب بِيَدِ اللّٰهِ بدست قضا و تصرف
خداوند است يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ میدهد هر کرا میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است
عَلِيْمٌ دانا باهل استحقاق و عطای فضل يَّخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ خاص میگرداند باسلام یا قرآن یا نبوت
مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و خدای خداوند فضل
بزرگ است بر مومنان و در این آیة اشارتست بانکه حسد اگرچه مرکوز در جبلة انسان است ولیکن
بعالم اختصاصی دارد که حسد میکند بر عالم که عطا کرده او را خدای تعالی علمی که میرساند بخلق کما قال
علیه السلام لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله مالا فسلطه علی هلکه فی حق و رجل آتاه الله حکمة فهو یقضی
بها و یعلمها یعنی هیچ حسد نیست مانند حسد حاسد بر این دو کس و حسد جایز بود بر غیر این [illegible]
و در حدیث صحیح وارد است حسد نیکیها را می خورد چنانچه آتش هیمه را میخورد و نیز در حدیث است که جماعة از بنی آدم دشمن
نعمتهای خدا است مردم پرسیدند که یا رسول الله کدام شخص خواهد بود که نعمتهای خدا را دشمن دارد فرمود
آنانیکه بر مردم حسد میکنند بفضل خدا که بر بندگان خود میفرماید مکروه میدارند و اشد قبایح این خصلت
ذمیمه آنست که در علماء و جهال زیاده تر این خصلت غلبه میکند سرش آنست که اینها قدر نعمت خدا را بیشتر
میفهمند و سبب بودن آن نزد خود و بودن آن نزد غیر خود نهایت متاذی میگردد و طبع ایشان بجهت
گرائیده لهذا در حدیث وارد است که شش فرقه بیجا بدوزخ خواهند رفت امرا بسبب ظلم و غربا بسبب
تعصب حمیت و دهاقین بسبب تکبر و نخوت و تاجران بسبب خیانت و اهل صحرا و بادیه نشینان بسبب
جهالت و علما بسبب حسد هم در حدیث شریف وارد است به پرهیز از تکبر زیرا که تکبر اول گناهی است که در
عالم واقع شده و ابلیس بسبب آن گناه ملعون ابدی شد چنانچه حق تعالی در حق او فرموده است
فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ اِلَّآ اِبْلِيْسَ اِسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ [illegible]

کان از نشان پای مور ٭ در شب تاریک بر سنگ سیه پنهان ترست ٭ وز درون کردن برون آنرا اگر آسان گمان
کوه را کندن بسوزن از زمین آسان ترست ٭ و نیز از حرص و طمع خود را نگهدار زیرا که حرص همان گناه است
که آدم را از بهشت برآورد و در محبت سرای دنیا فگند و قال ایضا در هر دلی که عز قناعت نهاد پای ٭ از هم
بود حرص و طمع را ببست دست ٭ هر جا که عرضه کرد قناعت متاع خویش ٭ بازار حرص و معرکه آز را شکست
و نیز از حسد دور باش که قابیل را باعث کشتن هابیل همین خصلت ذمیمه گردید ٭ قال السعدی رحمة الله علیه
توانم آنکه نیازارم اندرون کسی ٭ حسود را چه کنم کو ز خود برنج درست ٭ بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست
که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست ٭ و در بعضی آثار آمده ان فی السماء الخامسة ملکا یمر به عمل عبد له
ضوء کضوء الشمس فیقول قف فانا ملک الحسد اضرب به وجه صاحبه فانه حاسد خواجه عبد الخالق غجدوانی در
رباعی میفرماید ؎ خواهی که شود دل تو چون آئینه ٭ ده چیز برون کن از درون سینه ٭ حرص و امل و غضب
دروغ و غیبت ٭ بخل و حسد و کبر و ریا و کینه ٭ الغرض حسد از اخلاق مذمومه نفرت باید که ازاله آن کند
بذکر و رؤیة آثار الله الجبار ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ﴾ و از اهل کتاب کسی
که اگر او را امین سازی بهزار و دویست اوقیه از مال ﴿يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾ ادا کند آن مال را بتو و او عبد الله
بن سلام بود رض که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام او را
ادا کرد پس اهل امانت اهل کتاب آنند که اسلام قبول کردند ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ﴾
﴿لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾ و از ایشان باشد کسی که او را امین گردانی بیک دینار زر ادا نکند و باز ندهد بتو ﴿إِلَّا مَا دُمْتَ﴾
﴿عَلَيْهِ قَائِمًا﴾ استثنا مفرغ است از احوال عام و اوقات عام یعنی ادا نکند و باز ندهد بتو در هیچ وقت
از احوال و اوقات مگر در آنحال که باشد قیام تو یا آنکه مدام باشی بر سروی ایستاده بجهت تقاضا و آن
فنحاص بن عازوراء بود از احبار یهود که یک دینار بدو امانت داده بودند و او خیانت کرد در آن ﴿ذَٰلِكَ﴾
این خیانت مر یهود را ﴿بِأَنَّهُمْ قَالُوا﴾ بسبب آنکه گفتند ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾ نیست بر ما در باب خیانت
با عرب که خواننده و نویسنده نیستند گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریت
نداند امی است و مال ایشان را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف
دین خود خیانت کنیم ﴿وَيَقُولُونَ﴾ و میگویند درین سخن ﴿عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ﴾ بر خدای دروغ چه در همه
کتب الهی ادای امانت مقرر است ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ و حال آنکه ایشان میدانند که خیانت حرام است

بَلیٰ نه چنان است که شما اعتقاد کرده‌اید بلکه بر شما گرفت است در نجات عرب حکم این است مَنْ اَوْفیٰ
بِعَهْدِهٖ هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته است در توریت باداء امانت و ترک خیانت
وَاتَّقیٰ و بپرهیزد در باب حلال و حرام فَاِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ پس بدرستیکه خدای دوست میدارد
پرهیزگاران را که پرهیزند از غدر و خیانت و نقض عهد زیرا که نقض عهد از علامات نفاق است چنانکه
در حدیث نبوی واقع است اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کانت فیه خصلة منهن
کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها اذا ائتمن خان و اذا حدث کذب و اذا عاهد غدر و اذا خاصم
فجر و صاحب تحفه گفته نفاق منحصر نیست درین بلکه هر که ظاهر خلاف از باطن است او از منافقان است
و ذکر عدد درین حدیث باعتبار اقتضاء مقام است و وفا بعهد چنانکه باید در حق غیر باید که در حق نفس خود
نیز اگر وفا کننده بعهد نفس نیست که طاعات بجای آرد و از محرمات شرعی خود را نگاه میدارد زیرا که نفس
بسبب طاعات و ترک محرمات میرسد بثواب و دور میشود از عقاب پس باید که انسان سعی کند بوفاء کردن عهد
خود در پوشیده و آشکارا و کوشش نماید در محافظت آن نقلست که جوانی عهد بسته بود بخدای که گاهی
نخواهم دید بسوی مستحسنات دنیا و روزی در بازار میرفت که ناگاه نظری افتاد بر قلاده که مرصع بدر و
جواهر بود و او را دیده بغایت تعجب نمود و از انجا راه گرفت و مالک آن وی را میدید و چون این جوان
از آنجا رفت آن قلاده گم شد و ناپدید هر چند او را جستند نیافتند پس مالک آن بر خیزد و فورا دامن آن
جوان گرفت و گفت ای جوان عیار قلاده من دزدی کردی و برد او را پیش سلطان گفت
این جوان قلاده من دزدید و سلطان او را دیده گفت که این از دزدان معلوم نمیشود و صاحب آن گفت
که این سارق قلاده من است که صفت وی چنین و چنان است پس حکم کرد آن سلطان بتفتیش
آن پس یافتند در مکر آن سلطان گفت ای جوان آیا حیا نمیکنی که لباس اختیار داری و کار فجار میکنی
پس آن جوان آن قلاده را دید و گفت یا الهی باز اینچنین کار نکنم پس سلطان او را بضرب اشارت
کرد و جامه از تن او جدا کردند که ناگاه آوازی از غیب رسید که گوینده میگفت که بگذارید و بزنید او را
زیرا که من اراده تادیب آن کرده بودم پس ان سلطان چشم او را بوسید و گفت از قصه خود مرا آگاه کن
آنجوان از قصه خود او را آگاه نمود و این آیة خواند وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوْا و ادب صاحب آن
قلاده هم معذرت نمود گفت قصور تو درین نیست بلکه از جانب خدا است و موثر در وجود نیست مگر خود او

ے چه خوش گفت بهلول فرخنده خوی ٭ چو بگذشت بر عارفی جنگجوی ٭ گر این مدعی دوست بشناختی
به پیکار دشمن نپرداختی ٭ گر از هستی حق خبر داشتی ٭ همه خلق را نیست پنداشتی ٭ و در تفسیر زاهدی آورده که قوله
بلی من اوفی بعهده قال الزجاج بلی ههنا وقف وکل بلی فی القرآن وقف ثم ابتداء الکلام بعده
من اوفی بعهده جو عهده مع خلقه عام فی تحریم مال الغیر الا بسبب مشروع اِنَّ الَّذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ
بدرستی آنانکه میخرند و بدل میکنند عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد علیه الصلوة والسلام
و وفا بامانات وَاَیْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی آنرا میخورند ثَمَنًا
قَلِیْلًا بهای اندک و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بوده که از کعب بن اشرف ستده
ونعت پیغمبر را تحریف کرده بدین افترا پیش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِکَ آن عهد شکنان و سوگند
بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مر ایشان را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای
وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَلَا
یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد در روز رستخیز وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نکند ایشان را
از لوث گناه و در تفسیر شرح البیان آورده اند ولا یزکیهم ای لا یثنی علیهم کما یثنی علی اولیائه مثل
ثناء المزکی للشاهد والتزکیة من الله تعالی قد تکون علی السنة الملائکة کقوله تعالی والملائکة یدخلون
علیهم من کل باب سلام علیکم وقد تکون بغیر وسطة اما فی الدنیا فکقوله تعالی التائبون العابدون
واما فی الآخرة فکقوله تعالی سلام قولا من رب رحیم وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشان راست عذابی
که الم آن منقطع نگردد آورده اند که چون یهود توریت را سوختند و نعت رسول الله را بدل نمودند و رشوت برای
عمل گرفتند این آیة فرود آمد و مجاهد و شعبی رحمهما الله تعالی گفته اند که این آیة در حق شخصی نازل شد که
سوگند بدروغ خورده بود و در حدیث شریف است الیمین الفاجرة تعقم الرحم یعنی زهدان را خشک کند
تا او فرزند گوینده کلمه توحید بار نیارد و نیز در حدیث آمده الیمین الفاجرة منفقة للسلعة ممحقة
للکسب هم در حدیث وارد شده من اقتطع حق امرء مسلم بیمینه حرم الله تعالی علیه الجنة واوجب النار
قالوا یا رسول الله وان کان شیئا یسیرا قال وان کان قضیبا من اراک و گویند که چون عبدان ابن اشوع
بر زمین امرء القیس قابض و متصرف شد آنحضرت ص از وی خواستند که این را سوگند دهند این آیة
نازل شد و او سوگند نخورد و زمین با امرء القیس رد نمود آنحضرت ع او را فرمود که بهذه الجنة دعوت

این آیت بحق سومنان رانی سعی قوله لا خلاق لهم فی الآخرة من غیر مشقة ولا العیم لا یکلمهم الله
اسے لا یبشر لهم الله بما یبشر به من لم یحلف کاذبا ولا ینظر الیهم نظر من لم یحلف کاذبا و صحح ان الایة
فی حق الکفرة والیهود کذا فی تفسیر امام زاهد رحمه الله وان منهم لفریقا وبدرستیکه از جهودان
گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر که از روی نا راستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را
بالکتاب بخواندن کتابیکه نوشته و بر بافته احبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عبری
میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه شما میخوانند من الکتاب از توریت است وما
هو من الکتاب و حال آنکه نیست از توریت ویقولون هو من عند الله ومیگویند آن تحریف
ومفتری از نزد خدای است وما هو من عند الله و حال آنکه نیست آن از نزدیک خدای تعالی در
اعتقاد ایشان نیز ویقولون علی الله الکذب ومیگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند
وهم یعلمون وایشان میدانند که دروغ میگویند آورده اند که در آیة ان الذین یشترون بعهد الله
اشارتست بالعهد که در روز میثاق بسته بودند بخدای تعالی بر توحید و طلب صدق وایمان که در دنیا
میفروشند از ابقیمت اندکی از متاع دنیا و زخارف آن برای حظ نفس لا خلاق لهم هیچ
نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت روحانیه از نسیم روایح اخلاق ربانیة ونه سخن گوید با ایشان
خدای بطریق تقریب و تکریم و تفهیم ونه نظر کند با ایشان بنظر عنایت و رحمت ونه پاک کند ایشان را
از صفات ذمیمه که آن همه آتش دوزخ اند ومر ایشان راست عذابی درد دهنده یا که خدای تعالی
از ایشان کلام نکند ونه نظر با ایشان اندازد ونه پاک کند ایشان را وبدرستیکه مدعی از اهل معرفة البتة گروهی است
که می پیچند و میرانند زبانهای خود را بالکلمات اهل معرفة تا که پندارند مردمان او را از معرفة و حال آنکه آن کلمات
از آن کتاب نیست که نوشته است او را خدای تعالی در قلوب عاشقان ومیگویند آن کتاب من عند الله
یعنی از علم لدنی است و حال آنکه نیست آن از علم لدنی ومیگویند بر خدای دروغ با ظهار دعوی و حال آنکه
ایشان میدانند که دعوی دروغ است ومیدانند که ایشان میگویند آنرا که خود نمیکنند قال السعدی
ع کرا جامه پاکست وسیرت پلید ۞ در دوزخش را نباید کلید ۞ اگر مردی از مردی خود مگوی ۞ نه هر
شهسواری بدر برد گوی ۞ کسی سر بزرگی نباشد بچیز ۞ کدو سر بزرگست و بی مغز نیز ۞ میفراز گردن
بدستار و ریش ۞ که دستار پنبه است سبلت حشیش ۞ اے گیاهی خشک فبار ارباب الله عادی اینا

المعانی و یا ارباب المعرفة ابن المحبة و یا ناب المحبة ابن العطار روایت کنند که آنحضرت در شب معراج زنان را
معاینه فرمودند که در دست ایشان مقراضها است که بآن می بریدند سینههای خود را و ریزه ریزه میکردند
پس پرسیدند رسول الله از حضرت جبرئیل از حال آن زنان عرض نمود که ایشان زنانی اند که می زائیدند
اولاد از زنا با وجود شوهران خود و اولاد خود و شیخ صفی قدس سره میفرمایند که آنانکه دعوی معرفت
میکنند و در مقام ارشاد می نشینند و مردمان را کرشمهای می نمایند برای حصول دنیای دنی عذاب ایشان سخت
است از این زنان بهفتاد درجه پس هر که قران را گرداند وسیله حصول دنیا اولی تر از وی آنست که حاصل
کند او را بمعازف و آلات لهو مثلا چون دینار را بمقامی که نمیرسد بان دست و نیت در آن بخیر قرآن
و طنبور پس اولیتر آنست که برای حصول آن نان طنبور را وسیله گردانند نه قران را که دین فروشی
مایه کردن است خسران مبین * سود مند آنکس که دنیا صرف کرد و دین خرید * و در تفسیر فتح العزیز
آورده اند در تحت آیة ویشترون به ثمنا قلیلا یعنی و خرید میکنند عوض کتمان منزل من الله متاع
اندک دنیا را که در جنب ثواب آخرت هیچ محض است و این خریدن ایشان بدو طریق است اول آنکه
چون حکم منزل من الله مخالف غرض خود میباشد و در صورت اظهار آن حکم از زوال ریاست خود و قصور
منفعت خود بالاحق شدن ضرری با قارب و عشایر و دوستان و محبان خود میترسند از برای
حصول این طمع خود پوشیده میدارند و اصلا ظاهر نمیکنند دوم آنکه چون حکم منزل من الله موافق غرض
مستفتی میباشد و خود را در بیان آن ضرری هم نمیرسد بدون گرفتن مالی یا منفعتی بیان آن
نمیکنند و در روایت آمده است پس حال ایشان در مالخوری حرام که از راه هدیه و نذرانه و شکرانه نامیده
میخورند بدتر است از حال مردار خواران و خونخواران و خوک خواران و در بعض آثار آمده است
و در روز رستخیز منادی ندا کند که بیارید فرعون را پس فرعون را حاضر کنند که بر سر آن کلاهی
از آتش باشد و در بدن آن لباسی از گندک باشد و بر خوک سوار باشد باز ندا کرده شود که ظالمان
و ستمگاران و متکبران کجا هستند پس همه جمع شوند و امام ایشان فرعون باشد در آمده شوند بطرف
دوزخ باز ندا شود که قابیل کجاست پس قابیل حاضر شود و باز همه حاسدان جمع کرده شوند و همراه
امام خود قابیل بدوزخ در آیند باز ندا شود با بن مغیره پس حاضر شود و باز آورده شوند جمیع
استهزاء و تمسخر کنندگان بفقراء و غربا را از اهل اسلام پس ایشان با امام خود که ابن مغیره است بدوزخ

اول

دوم

بیان

روند بازاین جمیع از قوم لوط او دراول فعل لوطه را درجهان نهاده است با همه لوطیان انام شده در دوزخ انداخته شود فرمود علیه السلام اگر لوطی از دریا ئی روی زمین غسل کند پاک نشود مگر تا روز قیامت و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام هرکه غلامی را بشهوت بوسه دهد فردا قیامت خدای تعالی لجام آتشین در دهان وی کند و نیز گفت علیه السلام هرکه کودکی را بشهوت بوسه دهد حق تعالی او را هفتاد خریف در دوزخ عذاب کند و هر خریف هفتاد سال باشد و نیز از آنحضرت صلی الله علیه وسلم است هرکه غلامی را بشهوت بوسه دهد همچنان باشد که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد و هم در حدیث است هرکه نزدیکی کند با زن خود از راه پس خدا تعالی او را نگونسار در دوزخ اندازد و نیز ارشاد فرمود علیه السلام که چون مرد در آید زمین بلرزد و عرش بجنبد و آسمان بگوید خداوندا فرمان بده مرا تا رجم کنم او را و زمین بگوید خداوندا فرمان بده تا فرو برم او را خدای تعالی فرماید بگذارید او را که راه گذار و پیش من است و استادن او روز قیامت پیش من است اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث و باز آورده شود امرء القیس با همه شاعران که کتاب رسول را تکذیب می کردند و داخل شوند در دوزخ باز همچنین مسیلمة الکذاب با آنکه قرآن و معنی را باور نداشت امام شده در عذاب دوزخ گرفتار شود باز ندا کرده شود که کجاست کعب بن اشرف رئیس علماء یهود کما جاء فی الخبر کوا من الا من جمیع الیهود پس آورده شود در میدان حشر باز ندا رسد که کجا هستند آنها که حق و راست را پوشیدند پس جمع آیند و رانده شوند بسوی آتش جهنم و کعب بن اشرف امام ایشان باشد باز ندا کرده شود که ابوجهل کجا هست پس آورده شود در عرصات قیامت باز ندا کرده شود که کجا هستند آنانکه دروغ بستند بر خدا و رسول پس باشد امام ایشان ابوجهل بسوی آتش دوزخ کذا فی تفسیر فاضل مغنی عثمان بن احمد بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده است و عبادت خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد درست و سزا مر آفریده را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ با آنکه بدهد خدای او را کتاب که ناطق بحق و امر بتوحید و ناهی از شرک باشد چون توریت و انجیل و قرآن وَالْحُكْمَ و فهم و علم آن یا فصل امور و قصه نبوت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ باز آنکس گوید مر امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ باشید شما بندگان من جز از خدای وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ ولیکن گوید که باشید رهستان در دین و استوار در دانش

دریا بی منسوب برب است بزیادة الف و نون چون لحیانی و رقبتی که موصوف باشد بدرازی لحیه

بما كنتم بسبب آنكه باشيد شما كه از روى اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بيا موزيد مر ديگران از كتابى كه از حق
فرود آمده است وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ و بآنكه باشيد شما كه پيوسته بخوانيد و درست كنيد كتب را از معنى آيت
چنان مفهوم ميشود كه ربانى آنست كه علم را پرورش دهد و قتاده و آنكه محمد بن حنيفه رضى الله تعالى عنه
در روز دفن عبد الله بن عباس رض فرمود كه مات اليوم ربانى هذه الامة مويد اين قول است و بزبان اهل
معرفت ربانيان مجرد انند كه قدم بر سر كونين زده اند و از كمال توكل بغير حق التفات ناشده بيان
تكبير بر صفات نفس فريبنده كرده و روى توجه از خود برتافته بدست آورده بيت ريخته باران عز و
از سحاب مكرمت بشسته نقش حرف غير از صفحه پندارشان * و در لطائف قشيريه آورده كه ربانيان دانايان
باشند بخداى و بردباران در راه خدا چون يحيى و زكريا و جرجيس قايم بالله و فانى از ما سوى الله مشغول
ايشان از حق است و گفتن ايشان با حق ع با او گويند آنچه از وى مى شنوند * وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نفرمايد شما را
كه خداى پيغمبر ساخته است كه امر كند شما را أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا آنكه فرا گيريد فرشتگان را و پيغمبر
خدايان تخصيص ملك و نبى بجهت آنست كه بعضى مشركان ملائكه پرستيدند و يهود و نصارى پيغمبران را كه
عيسى و عزير عليهما السلام اند أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ آيا ميفرمايد آن پيغمبر شما را بپوشيدن حق و شرك آوردن
بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ بعد از آنكه هستيد شما گردن نهادگان مر دين اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ
و ياد كن اى محمد چون فرا گرفت خداى مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پيمان و عهد پيغمبران را و امم در اخذ ميثاق تابع
انبيا اند و اين ميثاق اعظم است كه حق سبحانه از همه پيغمبران فراستده كه شما و امم شما ايمان آريد بمحمد
يا عهد فرا گرفت از پيغمبران بتصديق بعضى بعضى و گرفت عهد و پيمان از هر نبى بآنكه ايمان آريد به هر
پيغمبر كه آيد او اداى كند اگر بيابد زمان او را و حكم كند قوم خود را بايمان و نصرت او پس گرفت عهد و پيمان از
حضرت موسى بايمان آوردن بحضرت عيسى ع از حضرت عيسى بايمان آوردن بمحمد و امم در اخذ ميثاق تابع
اولى [illegible] باشند كذا فى تفسير روح البيان و ابن جرير طبرى رحمه الله ميگويند معنى آنست كه ياد كنيد اى اهل
كتاب چون فرا گرفت خداى تعالى عهد و پيمان پيغمبران را و زجاج رحمه الله گويد ياد كن اى محمد در قرآن
چون فرا گرفت عهد پيغمبران را در اينجا بايد دانست كه ميثاق مصدر است و اضافه مصدر بفاعل و بمفعول
هر دو جايز است پس درين وقت دو احتمال ظاهر ميشود يكى آنكه ميثاق ماخوذ از انبيا باشد دوم
آنكه ماخوذ باشد براى ايشان از غير ايشان و لهذا مفسرين درين آيه اختلاف كرده اند بر همين دو قول

احتمال اول
احتمال دوم

واما احتمال اول آن آنست که گرفت خدای تعالی میثاق از ایشان بتصدیق بعضی از انبیا بعضی و بنصرت بعضی از ایشان بعضی واین قول سعید ابن جبیر وحسن وطاوس رحمهم الله است وگویند که این میثاق مختص بمحمد است این قول از حضرت امیر المومنین علی رضو وابن عباس رض وقتاده وسدی رضوان الله علیهم اصحاب این قول حجت گرفته اند بصحة قول خود بچند وجه حجة اول آنکه آیة واذا اخذ الله میثاق النبیین مشعر است باینکه اخذ میثاق خدای تعالی است واخذ منهم انبیا اند ودرین آیة ذکر امتها نیامده پس صرف میثاق بسوی امتها نمی نماید وممکن است که جواب داده شود ازین حجة بسه وجه اول آنکه مراد درین آیة اولاد انبیا باشند وآن بنی اسرائیل باشند بر حذف مضاف چنانکه گویند فعل بکر بن وائل کذا وفعل معد بن عدنان کذا ومراد اولاد وقوم ایشان میگیرند پس همچنین درینجا وجه دوم آنکه مراد از لفظ نبیین اهل کتاب باشند واطلاق این لفظ بر ایشان بطریق تهکم است بنا بر گمان ایشان که می گفتند که ما یان سزاوار تر ایم به نبوة از محمد رض زیرا که ما اهل کتابیم واز مایان پیغمبران بودند وجه سوم آنکه در کلام الهی کثر جا ئی لفظ نبی و مراد از وهمه اوست کما قال تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم النساء حجة دوم آنکه فرمود علیه السلام لقد جئتکم بها بیضاء نقیة اما والله لو کان موسی بن عمران حیا لما وسعه الا اتباعی حجة سوم آنکه منقول است از علی رض که فرمود خداوند تعالی ما بعث آدم ومن بعده من الانبیاء الا آخذ علیهم العهد لئن بعث محمد وهو حی لیومنن به ولینصرنه احتمال دوم آنکه مراد از آیة آنست که پیغمبران عهد وپیمان میگرفتند از امة خود که چون زمان نبی آخر الزمان یابند باو بگروند ومدد او کنند واین قول اکثر علما است وچند وجه بصحة این قول بیان کرده اند اول آنکه روایت کرد ابو مسلم اصفهانی که آیة دلالت میکند بر اینکه گرفت خدای تعالی عهد از ایشان به گرویدن بمحمد وقت بعثت او حال آنکه پیغمبران وقت بعثت او همه مرده بودند ومرده مکلف نمیتوانند شد وایجاب ایمان به پیغمبران ودر وقت بعثت محمد ممکن نباشد پس لا بد اخذ میثاق بر امت هر نبی محمول خواهد شد ومویّد این قول آنست که حکم فرمود خدای تعالی بر آنها که گرفت میثاق از ایشان که اگر ایشان برگردند البته فاسق باشند واین وصف لائق پیغمبران نیست گرامت وقفال رحمه الله گوید که جائز است که مراد از آیة پیغمبران باشند که اگر زنده باشند ووقت بعثت نبی آخر زمان یابند البته واجب باشند بر ایشان گرویدن به محمد رض چنانکه در این آیة است لئن اشرکت لیحبطن عملک حالانکه خدای تعالی در علم خود میداند که ایشان هرگز

شرک نخواهند نمود و لکن این کلام بر سبیل تقدیر و فرض فرموده همچنین درین مقام باید فهمید فرمود در وصف
فرشتگان وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ باوجود آنکه
خبر داد از ایشان که ایشان لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ نیز فرمود که ایشان يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ و این
همه بر سبیل تقدیر و فرض پس همچنین درین آیة ایشان را فاسق فرمود بر تقدیر تولی و اعراض
و بدرستیکه اسم فسق بدتر از اسم شرک نیست و حال آنکه ذکر فرمود حق سبحانه تعالی بر سبیل فرض و التقدیر
در آیة لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ و همچنین درین آیة حجة دوم آنکه روایت کنند از حضرت ابن عباس
رض که گفتند که اصحاب عبد الله میخوانند وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و ما این میخوانیم وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ
مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ گفت ابن عباس رض انما اخذ الله میثاق النبیین علی قومهم حجة سوم آنکه این احتمال است که الله
با آیة يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ و با آیة وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ
مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ والله اعلم بمراده کذا فی تفسیر امام الرازی مضمون
میثاق چنین است لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ هرچه بدهم شما را از کتاب منزله و فهم آن
که بیان حلال و حرام و حدود است جمهور بفتح لام خوانده اند و حمزه بکسر لام و سعید ابن جبیر لمّا مشدّد
میخوانند اما قراة بفتح لام بدو وجه بیان کرده اند اول ما اسم موصول است و ما بعد آن صلهٔ او ست
و لتؤمنن خبر او ست وجه دوم آنکه مذهب سیبویه مازنی و زجاج آنست که لفظ ما درینجا متضمن معنی شرط است
و لام در هر دو وجه برای قسم است و لتؤمنن به جزا است و اما آنکه بکسر لام میخوانند میگوید که این لام
برای تعلیل است و اما در قراة لما به تشدید است و صاحب کشاف گفته است که اصل لما لمن ما بود و اجتماع
سه میم ثقیل داشتند و آن دو میم اند و سوم نون منقلبه به میم بجهت ادغام نمودن آن در میم پس حذف
نمودند یکے را از ان پس باقی ماند لما و معنی آنست برای آنکه هرچه بدهم شما را لتؤمنن به و نافع
آتيناكم بنون میخوانند بدلیل آیة وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ
الْمُسْتَبِينَ و جمهور بیا میخوانند بدلیل آیة هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ و نیز این قراءة مناسب است با قبل این آیة که فرمود وَإِذْ
أَخَذَ اللَّهُ و با بعد این آیة که فرمود إِصْرِي و باقی ماند درینجا سوالی جواب طلب و آن آنست که
آیة لما آتیتکم خطاب با پیغمبران است یا با امت پس اگر خطاب با پیغمبران است این خطاب است

جواب دوم
جواب سوم
دلیل اول
دلیل دوم
سوال

نمی آید زیرا که جمیع پیغمبران صاحب کتاب نیستند واگر یا مت است ظاهر اشکال است جواب آنست که جمیع
پیغمبران صاحب کتاب اند بمعنی آنکه ایشان بایمان و داعیان بعمل آن کتاب اند اگرچه کتاب بر بعضے
از پیغمبران نازل شد و نیز اشرف الانبیا صاحبان کتاب اند پس وصف کل بوصف اشرف الانبیا
است ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس باید شما فرستاده از نزد من آن محمد است مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ باور
دارنده مر آن چیزی را که با شما است از کتاب و حکمت زیرا که وصف و کیفیة احوال آن در کتاب
توریت و انجیل مذکور است لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر آئینه ایمان آرید بوی وَلَتَنصُرُنَّهُ و یاری
کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید والا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری فرمائید
قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید
بایمان و نصرت آن وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي و فرا گرفتید برین که گفتیم إصری عهد مرا یعنی
که بر آن وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیاء علیهم السلام اقرار کردیم و میثاق ترا پذیرفتیم قَالَ
فَاشْهَدُوا گفت خدای که گواه باشید بعضے بر قرار بعضے یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار
انبیاء وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ و من که خدایم با شما از گواهم بدین اقرار فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ پس
هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت دادن وی بعد ازین عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه معرضان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان بیرون شدگانند از دایره فرمان و ایمان یا از
مقام عهد و پیمان و در تفسیر روح البیان از تفسیر تیسیر نقل نموده اند که والتولی لا یقع من الانبیاء ولا یوصفون
بالفسق لکن له وجهان احدهما ان المیثاق کان علی الانبیاء و اممهم علی التبعیة والتولی من الامم
خاصة والثانی ان العصمة لا تزیل المحنة انتهی و چون این ق در کتابهای ایشان مذکور بود و
ایشان میدانستند صدق نبوت محمد علیه السلام پس سبب ایشان به محمد علیه السلام نه بود مگر
محض عداوت و حسد با و علیه السلام چنانکه ابلیس بسبب حسد از آدم سجده نکرد و کافر شد لهذا
خبردار کرد خدای عز و جل که ایشان چون دیده و دانسته کفر یدند پس ایشان خواستند دین را
سوای دین خدا و معبود را سوای خدای تعالی بقول خود أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ آیا بجز دین خدای
میطلبند دین دیگر را و حفص یبغون میخوانند یعنے آیا بیان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را
و ابو عمر تبغون بتاء خطاب یعنی آیا عهد شکنان بغیر دین حق میطلبید دین دیگر را وَلَهُ أَسْلَمَ و حال آنکه

مر خدا امر اگردن نهاده هست مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانها هست وَالْاَرْضِ و هر که در زمین است
طَوْعًا وَّكَرْهًا برغبت و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نه بر سر خط فرمان او باید نهاد گفته
اند اهل آسمان فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای تقلید است
بطوع و از آن ایشان بکره یا مسلمانان نکوکار آن فرمان بردارند برغبت در امور دین و بکراهت
فرمان بردارند در کارهایی که مخالف طبیعت ایشان باشد چون مرض و الم و فقر و فاقه و موت و ما
کافران در همه حال فرمان بردارند بکراهت یا مسلمانان فرمان بردارند برغبت و کافران فرمان
بردارند بوقت مرگ خود بکراهت بدلیل آیة فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا یا جمیع مخلوقات منقاد
و فرمان بردار الوهیت اوست برغبت بدلیل آیة وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ
و منقاد و فرمان بردار تکالیف ایجاد او بند بکراهت یا انقیاد و فرمان برداری همه حاصل است در وقت
اخذ میثاق بدلیل آیة وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِیْ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ
بِرَبِّکُمْ قَالُوْا بَلٰی وَاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ و بسوی او بازگردانیده خواهند شد ای طایعان و کارهان حشر و در
مغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بگو ای محمد که ایمان آوردیم
ایم بخدای که یکتاست در ذات و بیهمتا در صفت و ضمیر جمع در امنا دلالت میکند بر اظهار جلالة قدر حضرت
و رفعت مرتبه آن که امر فرموده او را بگفتن از نفس خود بآئین ملوک و عظماء و هم اشارتست
بانکه این تکلیف نه خاص حضرت رسالت است بلکه لازم جمیع مومنان است کما قال وَالْمُؤْمِنُوْنَ
کُلٌّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا و گرویده ایم بآنچه
فرو فرستاده بر ما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه نازل گردانیده اند عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ
وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ بر ابراهیم و پسران و نبیرگان و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه
در تحت شریعت او بودند وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی و بآنچه داده اند موسی که توریت است وَعِیْسٰی یعنی
که آن انجیل است وَالنَّبِیُّوْنَ و بآنچه اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق
علیهم السلام که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان و در
[illegible] نزلت صحف ابراهیم اول لیلة من رمضان و انزلت التوراة لست مضین
[illegible] الزبور [illegible] الانجیل [illegible] القرآن لاربع و عشرین و جمله آنچه که نازل گردانیده خدای تعالی

پیغمبران یکصد صحیفه بود شصت از آن بر شیث و سی بر خلیل و ده بر موسی و از کتب چهار نازل فرمود
قرآن شریف و توریت و انجیل و زبور نظم وصحف مئة علی شیث نزل ستون والخلیل نصفها کمل
وعشرة علی الکلیم وعلیه توراة ایضا والزبور بانبیه کتاب داود وانجیل علی عیسی وفرقان
خیر الملل لا نفرق بین احد منهم یا جدا نمی کنیم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه
بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خدا وند را گردن نهادگانیم و امر
و نهی او ومن یبتغ غیر الاسلام دینا و هر که بطلبد جز دین مسلمانی و دین دیگر را فلن یقبل منه پس
پذیرفته نشود آن دین از و وهو فی الآخرة من الخاسرین و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیان کاران
باشد بحرمان ثواب و حصول عقاب و در تفسیر کبیر فرموده اند و اعلم ان ظاهر الآیة یدل علی ان الایمان
هو الاسلام اذ لو کان الایمان غیر الاسلام لوجب ان لا یکون الایمان مقبولا لقوله تعالی ومن یبتغ
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه الا ان ظاهر قوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا یقتضی کون الاسلام مغایر الایمان و وجه التوفیق بینهما ان نحمل الآیة الاولی علی
العرف الشرعی والآیة الثانیة علی الوضع اللغوی و این آیة تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام بودند
اند و در شان اینها که بعد از وصول شرف اسلام است از دامن دین متین باز داشتند و مرتد شدند
میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای
بسوی حق قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند ایشان
و از ده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه
بن ابیرق و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وشهدوا و گواهی دادند ان الرسول آنکه
فرستاده خدای یعنی محمد علیه الصلوة والسلام حق حق است و قول او صدق وجاءهم البینات
و آمده بود بدیشان حجتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام والله
لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک
جزاؤهم آنگروه مرتدان پاداش روت ایشان ان علیهم لعنة الله آنست که بر ایشان باشد
لعنت حق آن دوریست از رحمت او و انزال عقوبت و عذاب والملئکة و لعنت فرشتگان و آن
بیزاریست از ایشان والناس اجمعین و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردنست مر ایشان را خالدین فیها

جاوید باشند در لعنت یا در آتش لعنت که عقوبت است لَا یُخَفَّفُ سبک گردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از این
عذاب دوزخ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ و نباشند که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب وقتی
بوقتی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنانکه باز گردند بحضرت تو مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه برگشته اند از حق ◆
وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آورند آن چیزها که در آن فساد کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ پس بتحقیق که خدا
وند تعالی آمرزنده توبه گناه کاران است مهربانست برایشان یا آمرزنده گناهان ایشان است در دنیا
بستر و عیب پوشی و مهربانست در آخرت بعفو یا آمرزنده است گناهان ایشان با زالهٔ عقاب مهربانست
باعطاء ثواب مشابه این قول خدای تعالی است قُلْ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنْ یَّنْتَهُوْا یُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ پس باید که
انسان در هر وقت مستعد بتوبه باشد و مصر بر گناه نباشد و درنگ در توبه و استغفار روا ندارد چنانچه
منقولست از ابوبکر واسطی رح که میفرمودند درنگ و صبر در هر شی بهتر است مگر در سه چیز درنگ جایز نیست یکی در
وقت نماز و وقت دفن مرده و توبه وقت معصیت و در روایت کرد حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
از آنحضرت علیه السلام که فرمودند علیه الصلاة والسلام که خدای تعالی قبل پیدایش مخلوق بچهار هزار
سال گرداگرد عرش رقم فرموده که انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و هم در حدیث شریف
آمده که دروازه توبه را دو مصراع است از زر سرخ مرصع بدر و یاقوت ما بین هر دو مصراع مسافت چهل ساله راه
است و این دروازه توبه کشاده است از روزیکه پیدا کرد خدای تعالی او را تا طلوع آفتاب از مغرب آن و هر که
توبه کند توبه نصوح در آید از آن دروازه توبه و حضرت عبد الله بن مسعود رض فرمود که هر که بگوید سه بار
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه آمرزیده شوند گناهان او اگر چه باشند مثل کف دریا
و در حدیث است التائب من الذنب کمن لا ذنب له و روایت کرد حسن از پیغمبر علیه السلام که فرمودند
لو خطاء احدکم حتی یملاء ما بین السماء والارض ثم تاب تاب الله علیه روایت کنند که روزی عبد الله بن مسعود رض
در موضعی از نواحی کوفه رسیدند که در انجا از اهل فسق و فجور جمع شده شراب میخوردند و در میان آنها شخصی زاذان
نام سرود میکرد و آواز او بغایت خوش بود چون عبد الله ابن مسعود آواز او شنیدند فرمودند اگر
شخص قرآن میخواندی چه خوش بودی و ردا بر سر خود انداخته از میان ایشان گذر نمود پس زاذان آواز
او شنید و گفت این کیست گفتند عبد الله ابن مسعود صاحب رسول الله است گفت چه میگوید گفتند میگفت
چه خوش آواز است کاشکی قرآن میخواندی پس هم نوفت در دل او هیبت رسید و از انجا تا ده شده

نقل ابوبکر واسطی

بیان دروازه توبه

بیان توبه زاذان

وعود را بر زمین زد و گریخته نزد عبد الله بن مسعود رسید و مندیل در گردن خود انداخته میگریست و عبد الله نیز
او را بسینه خود چسپانیده نثار می نمود و میگفت که من چگونه دوست ندارم او را که خدای تعالی او را دوست
گرفت پس توبه نمود از گناهان خود و در ملازمت عبد الله ماند تا آنکه قرآن خواند و حظی از قرآن گرفت
و امام و پیشوای در علم شد و بسیار از اخبار آمده عن زاذان عن عبد الله ابن مسعود رض و عن زاذان عن
سلمان رض و فقیه ابو اللیث سمرقندی رضی الله عنه نقل میکند از پدر خود که میگفت که در بنی اسرائیل زنی
با جمال بود و دروازه خانه او همیشه مفتوح می ماند هر کس که از دروازه او میگذشت نظر او بر آن زن فاحشه می
افتاد و مفتون حسن و جمال او میگشت و هر که میخواست نزدیکی او ده دینار او را میداد روزی گذر عابدی بر
دروازه او افتاد و نظر او بر آن زن افتاد و آن زن بر تخت نشسته بود و دل او از حسن او بیقرار شد و این
عابد بر نفس خود ملامت میکرد و این خیال بد را از دل خود دور میکرد و از خدا دعا میخواست تا که این
خیال زائل شود مگر نفس در قبضه او نه آمد ناچار اسباب خود فروخت و ده دینار جمع نمود و پیش آن زن
نهاد و نزد او به تخت نشست و چون دست بسوی او دراز نمود خدای عز و جل برحمت خود تدارک آن نمود
و در دل او انداخت که خدای تعالی مرا در این حالت از بالای عرش خود می بیند و من در این کار بد گرفتارم پس لرزه
در دل او افتاد و بدن او و در لرزه افتاد و موی بدن او برخاست و رنگ روی او متغیر شد پس آن زن حال
این عابد را دگرگون و بد یافت که ای عاشق من ترا چه شد گفت از پروردگار خود میترسم و از تو اجازت
رفتن خود از اینجا میخواهم گفت وای بر تو مردمان آرزوی من میکنند و تو از من اعراض میکنی
گفت از خدا میترسم و آنچه که ترا دادم ترا حلال است پس مرا رخصت بده زن گفت شاید تو گاهی مرتکب این عمل
نشده ئی گفت آری زن گفت نام تو چیست و شهر تو کدام است گفت نام من اینست و شهر من آن است
آخر اجازت گرفته از نزد زن گریه کنان میرفت و چون آن زن حال این عابد مشاهده نمود در دل
او هیبت افتاد و گفت در دل خود که این مرد اول گناه کرد و در دل او چنین خوف از پروردگار خود رسید
چه حال من که خواهد شد از سالها در این بدکاری گرفتارم و آن پروردگار که او را ترسانید همو است
پروردگار من پس خوف و ترس من باید که از وی زیاده تر باشد پس توبه نمود بسوی پروردگار خود
و در دروازه خانه خود بند نمود جامه کهنه پوشید و روانه شد بسوی آن عابد و رسید بمکان او و پرسید عابد
را و با او نمود [illegible] گفتار را [illegible] درمیان این و آن و نعره زد و جان بحق داد و بر زمین افتاد پس آن زن

نهایت غمناک شد و گفت که من از برای این آمده بودم و این از دنیا رحلت نمود پس گفت آیا کسی هست از
اقربای او که او را نکاح کنم گفتند برادری اوست نهایت صالح و پرهیزگار پس نزد او آمد و نکاح با او کرد و
از شکم این زن هفت پیغمبر بوجود آمدند ببرکت توبه وار حضرت ابن عباس رض منقولست که وحشی قاتل حضرت
سید الشهداء حمزه رض عم رسول الله صلعم مکتوبی نوشت از مکه معظمه بخدمت حضرت رسالتمآب صلعم که من میخواهم که مسلمان
شوم ولیکن باز میدارد مرا آیتی از قرآن که نازل شد بر تو و آن اینست وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا
يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا من این هر سه کار کردم پس آیا
توبه هست برای من این آیة فرود آمد إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ پس
این آیة نوشته فرستاد بطرف وحشی باز نوشت بجناب حضرت علیه السلام که درین آیة شرط عمل صالح است
و نمیدانم که عمل صالح توانم کرد یا نه توانم کرد باز نازل شد آیة إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ پس نوشت این آیة بجانب وحشی باز نوشت وحشی بجناب حضرت علیه السلام که درین آیة
هم شرط هست و نمیدانم که خدا بیامرزد مرا یا نه پس نازل شد آیة قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ نوشت آنحضرت صلی الله
وسلم این آیة را بطرف وحشی پس نیافت در آن هیچ شرط پس آمد بسوی مدینه و اسلام آورد هذا کله من
تنبیه الغافلین فقیه ابی اللیث رحمه الله تعالی درینجا باید دانست که حقیقت توبه سه چیز مرکب است اول علم
و دوم حال و سوم عمل اما علم پس دانستن ضرر گناه هست و آنکه این گناه میان بنده و درمیان رحمت
الهی حجاب واقع شده هست و چون این دانست و در ذهن قرار کرد و مستحکم شد دل را طیشی و بیقراری بسبب
فوت محبوب بهم رسد و تاسفی بر آن کار رو میدهد و این تاسف حالیست از حالات دل که او را ندامت
نامند و این حالت را سه تعلق هست تعلقی بماضی و آن تلافی مافات است بکفاره دادن و قضا نمودن
اگر قابل کفارت و قضا باشد و تعلقی هست بحال و آن ترک آن فعل است فی الفور و تعلقی هست بمستقبل و
آن تصمیم عزم هست بر آنکه این کار را باید دیگر نکنم پس مجموع این امور آدمی حاصل نمیتواند شد الا بتوفیق
الهی و لطف او از حضرت ذو النون مصری پرسیده شد که حقیقت توبه چیست گفت که توبه از شش چیز مرکب است
اول ندامت بر گناهان گذشته دوم عزم مصمم بر ترک گناه در زمان آینده سوم ادای هر فریضه که
فوت شده چهارم ادای حقوق مخلوقین خواه حقوق مالی باشند یا حقوق بدنی یا حقوق ناموسی پنجم

گداختن هر گوشت که از مال حرام پیدا شده ششم چشانیدن تلخی طاعات بجو چنانچه حلاوت معصیت
را چشانیده بود فتسال الله تعالی ان یوفقنا للتوبة وان یثبتنا علی التوبة گویند که برادر حارث بن سوید این
آیته را اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِن بَعدِ ذٰلِکَ وَاَصلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ بر دست امینی داده نزد برادر فرستاد
حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نشنیده ام و برادرم نیز بر رسول
خدا افترا نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد و خدای از همه راست گوی تر است پس چرا نا امید
باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و وقت رجوع همین آیت را بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از
توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه حج اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اعوان و انصار او
بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد والا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود
حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول
بَعدَ اِیمَانِهِم پس از گروهی ایشان ثُمَّ ازدَادُوا کُفرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی
ثبات ورزیدند بر آن یا باین آیه توبه نیز کافر شدند لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم هرگز پذیرفته نشود توبه
ایشان وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الضَّآلُّونَ و آنگروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق
هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت در اینجا باید دانست که مفسرین در تفسیر ثم ازدادوا کفرا سه
وجه بیان کرده اند یکی آنکه اهل کتاب قبل از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مومنان بودند بآنحضرت
علیه السلام و چون حضرت مبعوث شد کفر ورزیدند با پیغمبر زیاده کردند کفر را بر کفر بسبب طعن
ایشان در هر وقت و نقض عهد و پیمان ایشان در شان محمد علیه السلام دوم آنکه یهود بحضرت موسی
گرویده بودند باز کافر شدند بسبب انکار ایشان بحضرت عیسی و انجیل باز زیاده کردند کفر را بر کفر بسبب
انکار نمودن ایشان بمحمد و قران شریف سوم مراد ازین فرقه مرتدان است که بعد از ارتداد قصد کردند
بر رجوع بسوی اسلام بر سبیل نفاق پس فرموده حق تعالی آن نفاق ایشان را کفر و در آیه لن تقبل توبتهم
نیز اقوال بیان کرده اند اول آنکه گفت حسن و قتاده و عطا که بسبب عدم قبول توبه ایشان آنست
که ایشان توبه نخواهند کرد مگر در وقت مرگ و خدای عز و جل میفرماید وَلَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئَاتِ
حَتّٰٓی اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ المَوتُ قَالَ اِنِّی تُبتُ الـٰٔنَ دوم آنکه این آیت محمول است بر آنها که از زبان
توبه میگفت و در دل ایشان اخلاص نبود سوم آنکه گفت صاحب کشاف لن تقبل توبتهم کنایه است

وجه اول

وجه دوم

وجه سوم

قول اول

قول دوم

قول سوم

از مردن ایشان بر کفر زیرا که توبهٔ آن کافر مقبول نیست که بر کفر خواهد مرد گویا میفرماید که یهود و
مرتدان میرنده اند بر کفر و داخل اند در جملهٔ آنانکه توبه ایشان قبول نیست اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَهُمْ
بدرستی آنانکه کافر شدند و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ پس قبول کرده
نشود فدیه از هیچ یکی از ایشان مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا به پری زمین زر وَلَوِ افْتَدٰى بِهٖ واگرچه
فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آنمقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ وَّمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ آنها که کافر میرند
مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم بیحساب و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز
داشتن از عذاب ایشان در ینجا باید دانست که کافر سه قسم است یکی آنکه از کفر توبه کند توبه اش مقبول
داشته است که فرمود خداوند تعالٰی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ دوم
آنکه توبه کند از کفر توبه فاسد دارد آنست که فرمود در آیهٔ سابقه لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ سوم آنکه میرد بر کفر بغیر توبه
و آن مذکور است در این آیه اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ الآیه و در تفسیر روح البیان آورده ندفا یا
من اوصاف الکفر وهی حب الدنیا واتباع الهوی والاقبال علی شهوات النفس والاعراض عن الحق ❊

بیت ترا شهوت و کبر و حرص و حسد ❊ چو خون در رگند و چو جان در جسد ❊ یعنی چنانکه خون در عروق
جاری و ساری میباشد و همچنین روح در بدن پس همچنین این صفات ذمیمه در بدن تو محیط است

بیت گر این دشمنان تقویت یافتند ❊ سر از حکم و رای تو برتافتند ❊ هوا و هوس را نماند ستیز ❊
چو بیند سر پنجهٔ عقل تیز ❊ یعنی چون آدمی تابع شرع باشد و قضیهٔ عقل بر هوای نفس غالب باشد پس مجادله
نخواهند کرد از صفات سبعیه شیطانیه و در حدیث شریف است اخوف ما اخاف علی امتی اتباع
الهوی وطول الامل اما اتباع هوا پس باز میدارد از حق و اما امل پس فراموش میکناند از آخرت و حضرت
ذوالنون مصری میفرمایند کلید عبادة ذکر است و علامت اصابت مخالفت نفس و هوا است و مخالفت آن ترک
شهوات است عصمنا الله وایاکم من کید النفس الامارة و شیطان الرجیم ما دامت الارواح فی الابدان آمین یا مستعان

تمام شد

قطعهٔ تاریخ تفسیر و جیز جکیده بقلم بلاغت رقم جناب حافظ غلام رسول صاحب مد ظله متخلص به ویران

حاجی با صدق و حافظ مولوی عبد الکریم	گر و تفسیری رقم کز دیدنش دلها شگفت
گشت چون مطبوع مطبوع طباع خاص و عام	عقل سالش طبع شد و تحسین این تفسیر گفت

۱۲۹۵

قطعہ تاریخ از نتائج طبع وقاد جناب حافظ آغا جان صاحب سلمہ ربہ متخلص باحسن

امام عصر ابو الفخر ہم رشید فقیر
وہ کون مولوی عبد الحکیم صاحب نے
برای امت محبوب خالق عالم
ہر ایک شخص ہوا جان و دل سے مشتاق
مجھے بہی فکر ہوا سال طبع کا احسن
کہا اوڑا کی سر ہوش حاسدان جو نے

لسلیم وحافظ وحاجی وصاحب توقیر
کہین زمانہ مین از بس بلیغ و خوش تقریر
بلطف کاتب تقدیر لکہی یہہ تفسیر
تو کی جناب نے بہی انطباع کی تدبیر
اسی خیال مین تہا مین کہ کیا کرون تحریر
بڑی کبیر سے کہی اگرچہ ہے یہہ صغیر ۱۲۹۵

خاتمۃ الطبع شکر و سپاس خدای کریم را کتاب تفسیر وجیز تصنیف فرید الدہر وحید العصر زبدۃ المحدثین نخبۃ المفسرین عروۃ الکملا قدوۃ العلما حضرت مولانا حاجی سید محمد عبد الحکیم دہلوی سلمہ الکریم سنہ ۱۲۹۵ یکہزار دوصد و نود و پنج در مطبع مرتضوی باہتمام گوہر درج مروت صاحب السجادہ فخر اماثل بلا اشتباہ حافظ عزیز الدین صاحب حلیہ طبع پوشیدہ

یہہ کتاب مصنف صاحب کی اجازت سے چہاپی